

زین
مسجد
ق
عاشورا

محمد امینی گالری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از مباحثه تا عاشورا

نویسنده:

محمد امینی گلستانی

ناشر چاپی:

سپهر آذین

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۳	از مباحله تا عاشورا
۲۳	مشخصات کتاب
۲۳	«تقدیم»
۲۴	پیشگفتار
۲۷	بخش ۱ مباحله مدینه
۲۷	اشاره
۲۷	«مباحله از نظر اسلام و مسیحیت»
۲۸	نجران
۲۹	موقعیت اجتماعی نجران
۳۰	۳ موقعیت فرهنگی نجران
۳۱	موقعیت اقتصادی و تسلیحاتی نجران
۳۱	۵ «نجران از نظر روایات»
۳۲	۶ لغت مباحله
۳۲	۷ «ارزش روائی واقعه»
۳۴	«علت پیش آمد مباحله!»
۳۵	«متن نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله»
۳۶	۱۰ «اثرات نامه»
۳۶	۱۱ «نتایج واقعه»
۳۶	اشاره
۳۷	«ثبوت حقانیت رسول خدا صلی الله علیه و آله»
۳۷	«وعده عذاب دلیل حقانیت»
۳۷	«پیغمبر موعود»

- ۳۸ «ثبوت فرزندى حسين عليهما السلام»
- ۳۹ ۵ ثبوت فضيلت آل كساء عليهم السلام
- ۴۰ «ثبوت أفضليته علي عليه السلام»
- ۴۱ ۷ «يادى از أمير مؤمنان عليه السلام»
- ۴۲ ۸ «يادى از پنج تن عليهم السلام»
- ۴۲ ذكري از أئمة عليهم السلام»
- ۴۳ ۱۰ «ذكري از قائم آل محمد عليهم السلام»
- ۴۴ ۱۲ «قبول جزية إذعان به ذلت!»
- ۴۴ اشاره
- ۴۴ «مقدار جزیه»
- ۴۵ «دو فرماندار»
- ۴۵ ۱۳ «سرانجام جزیه»
- ۴۶ ۱۴ «تاريخ وقوع مباحلة»
- ۴۷ ۱۵ «عكس العمل نجرانيها»
- ۴۷ اشاره
- ۴۷ ۱ «نمايندگان نصارى»
- ۴۹ ۱۶ صلحنامه ياعهد نامه
- ۴۹ اشاره
- ۴۹ «متن عهد نامه»
- ۵۱ ۱۷ «مشروح جريان مباحلة»
- ۵۱ اشاره
- ۵۲ «أبو حارثة أسقف أعظم»
- ۵۳ «سخنان كرز بن سيرة»
- ۵۳ «سخنان عاقب»

- ۵۳ سخنان سید»
- ۵۴ سخنان کرز بن سیره»
- ۵۴ سخنان سید»
- ۵۴ «رای و نظر ابو سعاد»
- ۵۵ سخنان حارثه بن اثال»
- ۵۵ سخنان عاقب»
- ۵۶ «سخنان سید»
- ۵۶ «سخنان سری دوم، حارثه»
- ۵۷ سخنان حارثه به عاقب»
- ۵۷ «سخنان حارثه به سید»
- ۵۷ سخنان عاقب به حارثه»
- ۵۸ سخنان حارثه»
- ۵۸ سخنان حارثه»
- ۵۹ «گفتمان سید و حارثه»
- ۵۹ سخنان عاقب»
- ۶۰ «ذکری از قائم علیه السلام»
- ۶۱ مکررات حارثه و عاقب»
- ۶۲ مجلس سوم روز سوم»
- ۶۳ حارثه با سید و عاقب»
- ۶۴ ذکری از قائم علیه السلام»
- ۶۴ «مجلس پنجم روز پنجم»
- ۶۴ سخنان عاقب»
- ۶۴ ذکری از قائم علیه السلام»
- ۶۵ سخنان حارثه»

- ۶۵ الجامعه. الجامعه»
- ۶۶ قرائت کتاب جامعه»
- ۶۷ خلاصه نوشته‌های جامعه»
- ۶۸ ذکری از قائم علیه السلام
- ۶۹ «صحیفه بزرگ شیث»
- ۶۹ «صحیفه ابراهیم»
- ۷۰ ذکری از قائم علیه السلام
- ۷۰ «تورات موسی»
- ۷۱ «آوردن انجیلها»
- ۷۲ «حرکت به سوی مدینه»
- ۷۳ «ورود به مدینه منوره»
- ۷۳ ۱۸ «تجرانیه با پیغمبر»
- ۷۴ ۱۹ «قرار دادمباهله»
- ۷۴ اشاره
- ۷۶ «رسول خدا در محل موعود»
- ۷۶ ۲۰ «من روهائی می بینم ...!»
- ۷۷ مانند پیامبران، نشسته»
- ۷۷ اشاره
- ۷۸ کار سنگین می بینم»
- ۷۸ «منذر و ابو حارثه»
- ۷۹ ۲۱ «از پیرامون خود، غافلید»
- ۷۹ اشاره
- ۷۹ «سید و عاقب، دست به دامن منذر»
- ۸۰ قسم به خدا، اگر ...»

- ۲۲ «دور نمای مباحله» ۸۱
- ۲۳ «جلسات نجران و سقیفه» ۸۲
- ۲۴ «دور نمای روز عاشورا» ۸۲
- بخش ۲ رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله ۸۳
- رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله ۸۳
- آفرینش نخستین ۸۳
- ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله ۸۳
- بعثت و اولین مؤمن، ۸۵
- به خاطر بسپارید» ۸۶
- اشاره ۸۶
- ۱- ولایت مطلقه» ۸۶
- ۲- گفته او وحی است» ۸۷
- ۳- دشمنی بارسول خدا صلی الله علیه و آله» ۸۷
- ۴- اذیت نکردن» ۸۷
- ۵- مصداق اذیت رسول خدا صلی الله علیه و آله» ۸۸
- حدیثی چند» ۸۸
- ۷۳ ملت» ۹۰
- «اصحاب من، همانند ستارگان» ۹۱
- اشاره ۹۱
- «سب صحابه» ۹۲
- «آداب معاشرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله» ۹۷
- اشاره ۹۷
- ۱- سخن گفتن» ۹۸
- ۲- سخنان در گوشه» ۹۸

- ۹۸ «۳- راه رفتن»
- ۹۹ «۴- در میهمانی»
- ۹۹ «ستون پنجم یا گروه فشار»
- ۹۹ اشاره
- ۱۰۰ «تشدید فعالیت»
- ۱۰۰ «ایمان بعضیها»
- ۱۰۱ «پیش بینی‌های لازم»
- ۱۰۱ «اندرونی‌ها!»
- ۱۰۱ اشاره
- ۱۰۲ «۱- اگر ما را طلاق دهد!»
- ۱۰۲ «۲- چه خیال می‌کنی»
- ۱۰۳ «۳- محمد چگونه می‌بیند»
- ۱۰۳ «۴- کشف راز»
- ۱۰۵ «۵- زنی با ایمان»
- ۱۰۵ «۶- بانوی زیبا»
- ۱۰۶ «۷- آن دو را طلاق ده»
- ۱۰۷ «۸- برادرم را بخوانید»
- ۱۰۷ «۹- پرسش شرم آور»
- ۱۰۸ «کار شکنی‌های ستون پنجم»
- ۱۰۸ کار شکنی‌های حال حیات»
- ۱۰۸ اشاره
- ۱۰۹ «ایمانت را مخفی دار»
- ۱۰۹ «خود کم بود؟! می‌خواهد...»
- ۱۰۹ «نماز بر منافق»

- ۱۱۰ «او یکی از آنها بود»
- ۱۱۱ «تأخیر تا به کی؟!»
- ۱۱۱ «من فال نزدم»
- ۱۱۱ «حدیبیة»
- ۱۱۲ ۸ «مانند آن روز شک نکرده بودم»
- ۱۱۳ «این هم مخالفت دیگر»
- ۱۱۴ ۱۰ «رو به زندگی عادی»
- ۱۱۵ ۱۱ «سخن چینی حاطب»
- ۱۱۵ ۱۲ «ما رشوه نمی دهیم!»
- ۱۱۵ ۱۳ «نیازمندتر از اینها هست!!»
- ۱۱۶ ۱۴ «چگونه بخوابم؟!»
- ۱۱۶ ۱۵ «کشتن اسیر»
- ۱۱۷ ۱۶ «جز عمر کسی نجات نمی یابد»
- ۱۱۷ ۱۷ «هرکس شهادتین گوید»
- ۱۱۸ ۱۸ «سخن چینی منافقانه»
- ۱۱۸ ۱۹ «صحیفه ملعونه»
- ۱۱۸ اشاره
- ۱۲۰ مواد پیمان نامه
- ۱۲۱ «امین امت!!»
- ۱۲۲ ۲۰ «براندازی در پرتگاه»
- ۱۲۲ اشاره
- ۱۲۲ کودتای اول
- ۱۲۳ «کودتای دوم»
- ۱۲۴ ۲۱ «بیعت الغدیر»

- ۲۲ «تجهیز لشکر اسامه» ۱۲۵
- ۲۳ «دوات و صحیفه ای بیاورید» ۱۲۶
- «حسینا کتاب الله» ۱۲۶
- «بدترین و داع بزرگترین امام» ۱۲۷
- اشاره ۱۲۷
- «آخرین سخن» ۱۲۸
- ۲۴ «خاک سپاری من در خانه‌ام!» ۱۲۹
- «جفای تاریخ» یا «سرّ مگو» ۱۲۹
- اشاره ۱۲۹
- «ورق برگشت» ۱۳۲
- «پیغبر نمرده است» ۱۳۳
- «سقیفه مادر فتنه‌ها» ۱۳۴
- «به نماز و دفن حاضر نبودند» ۱۳۵
- «نامی از علی در سقیفه» ۱۳۶
- «پایان عمر» ۱۳۸
- ۲ «ستون پنجم پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله» ۱۳۸
- ۱ «رسول خدا و تدوین احادیث» ۱۳۸
- ۲ «تحریم تدوین احادیث!» ۱۴۰
- ۳ «تغییر مقام ابراهیم» ۱۴۲
- «نهی از دو رکعت نماز تطوع» ۱۴۳
- ۵ «نهی از متعتان» ۱۴۳
- ۵ «شوری» ۱۴۴
- خلاصه این بخش ۱۴۶
- بخش ۳ مولود کعبه‌علی علیه السلام ۱۴۹

- ۱۴۹ اشاره
- ۱۵۲ «تعیین خلیفه و وصی»
- ۱۵۲ اشاره
- ۱۵۳ «بأنبیاء در باطن و بامن در ظاهر»
- ۱۵۳ «۲ برادر، وصی، و خلیفه من»
- ۱۵۳ «۳ (در مقام هارون به موسی»
- ۱۵۴ «تو از من و من از توأم»
- ۱۵۴ «دستور خدا»
- ۱۵۵ «وصی و وارث منی»
- ۱۵۵ «پرچم هدایت و نور دین»
- ۱۵۵ «۸ علی را دشمن ندارید»
- ۱۵۶ «صفوراء و عائشه»
- ۱۵۶ «پرچم بزرگ دین»
- ۱۵۶ «پدران مؤمنان»
- ۱۵۷ «ساکت ای عایشه!»
- ۱۵۷ «اگر حادثه ای رخ دهد؟!»
- ۱۵۸ «بشنو و گواه باش»
- ۱۵۸ «شما خود سر رها نشده‌اید»
- ۱۵۹ «وصی من علیست»
- ۱۵۹ «علی از من و من از اویم»
- ۱۵۹ «منکرتو منکر من است»
- ۱۵۹ «هرکه را من مولایم علی مولای اوست»
- ۱۶۰ «سزاوار نیست»
- ۱۶۰ دور نمای مظلومیت علی علیه السلام»

- ۱۶۰ اشاره
- ۱۶۲ «جفای روزگار»
- ۱۶۲ «شَقَشَقِيَّةُ نَمَادِ مَظْلُومِيَّتِ»
- ۱۶۴ «اعترافات عمر»
- ۱۶۵ «توطئه ای از قبل طراحی شده»
- ۱۶۶ تحریم اقتصادی»
- ۱۶۶ اشاره
- ۱۶۷ «اعدام دوستان»
- ۱۶۸ والیان هزار فامیل
- ۱۶۸ اشاره
- ۱۶۸ «بیعت شکنان»
- ۱۷۰ «علی در مسیر بحرانشها» «بیعت از امام»
- ۱۷۲ حریم وحی در معرض یورشها»
- ۱۷۲ «یورش اول»
- ۱۷۴ «یورش دوم»
- ۱۷۵ توطئه چینی»
- ۱۷۵ «یورش سوم»
- ۱۷۹ «شمشیر خدا در مسجد»
- ۱۸۲ «خلاصه مطالب بالا»
- ۱۸۳ «ادامه جریان»
- ۱۸۴ «منظره بیعت»
- ۱۸۶ اختناق و استبداد کامل»
- ۱۸۷ «بقیة ماجرای بیعت»
- ۱۸۸ «سکوت بالای منبر چرا؟!»

- ۱۸۹ «علی چرا قیام نکرد؟!»
- ۱۹۱ «شب و علی»
- ۱۹۲ «مناجات»
- ۱۹۲ «چاه محرم اسرار»
- ۱۹۲ «ابن ملجم از کجا آمد»
- ۱۹۳ «فرق شکافته»
- ۱۹۴ «دفتر عمر علی بسته شد»
- ۱۹۶ «قبر ناپیدا»
- ۱۹۶ «بنای مسجد»
- ۱۹۷ «قربانی شتر»
- ۱۹۷ بخش ۴ دختر وحی
- ۱۹۷ «زیارتنامه زهراء علیها السلام»
- ۱۹۸ «سخنگوی بطن مادر»
- ۲۰۱ «دست سالار بانوان در دست امیر آزادگان»
- ۲۰۳ «به خاطر او»
- ۲۰۳ «ای سلمان!»
- ۲۰۳ «حجّة الله»
- ۲۰۳ «انسان حوری خصلت»
- ۲۰۴ «چرا فاطمه و بتول!»
- ۲۰۴ «مادر پدر!»
- ۲۰۴ «شبیهِ پدر»
- ۲۰۵ «عزیزترین اهل بیت؟!»
- ۲۰۵ «آدای احترام»
- ۲۰۶ «آخرین، و اولین نفر»

- ۲۰۶ «رضای فاطمه رضای من»
- ۲۰۶ غضب فاطمه، غضب خدا»
- ۲۰۷ «شاخه پیچیده من»
- ۲۰۷ «پاره تن پدر»
- ۲۰۷ «سرور بانوان»
- ۲۰۷ دست زهرا را می بوسید»
- ۲۰۷ «بوسه بر کاکل زهراء»
- ۲۰۷ «بوسه بر دهان فاطمه»
- ۲۰۸ «زبانش را می مکید»
- ۲۰۸ «سینه و صورت فاطمه را می بوسید»
- ۲۰۸ «گردن فاطمه را می بوئید»
- ۲۰۸ «گلوی فاطمه را می بوسید!»
- ۲۰۸ چرا این همه او را می بوسی!»
- ۲۰۹ «فاطمه راستگوترین انسان!»
- ۲۰۹ رسول خدا برایش آسیاب می کند
- ۲۰۹ «أذیت رسول خدا» صلی الله علیه و آله
- ۲۱۰ «فاطمه در مسیر طوفانها» «فدک»
- ۲۱۲ «روی نیلی!!»
- ۲۱۲ «پهلوی شکسته»
- ۲۱۳ «فرودگاه وحی در مسیر تند باد»
- ۲۱۳ اشاره
- ۲۱۵ «۱- ای پسر صهّاک»
- ۲۱۶ «۲- ریسمان در گردن شیر خدا!!»
- ۲۱۶ «۳- تازیانه و زهراء!!»

- ۲۱۸ «۴- میان در و دیوار»
- ۲۱۸ تحمل مولا در این حال
- ۲۱۸ «۵- سینه خونین»
- ۲۱۸ «۶- مسمار در سینه»
- ۲۱۸ «۷- ناله بنیانکن»
- ۲۱۸ «۸- جنین مظلوم»
- ۲۱۹ جنگ اینترنت ها!»
- ۲۲۱ «عیادت شیخین»
- ۲۲۱ فقط او شنیده بود!!»
- ۲۲۱ اشاره
- ۲۲۳ «۹- ناله فاطمة»
- ۲۲۳ «۱۰- شکوه های دختر وحی»
- ۲۲۴ «۱۱- رکن استوار علی فرو ریخت!»
- ۲۲۴ اشاره
- ۲۲۵ «زهرای من»
- ۲۲۶ «۱۲- قبر گمشده»
- ۲۲۶ «خدایا»
- ۲۲۷ «وای بر!»
- ۲۲۷ «به خدا قسم»
- ۲۲۷ «لعنت خدا بر!»
- ۲۲۷ أجر رسالت
- ۲۲۸ خلاصه این بخش
- ۲۲۹ «تسبیح فاطمة علیها السلام»
- ۲۲۹ «زیارت فاطمة علیها السلام»

- ۲۲۹ «توسل به فاطمه علیها السلام»
- ۲۳۰ «موقوفات و صدقات فاطمه علیها السلام»
- ۲۳۱ بخش ۵ فرزند یاسین حسن علیه السلام
- ۲۳۱ اشاره
- ۲۳۲ «فضائل و مناقب مشترک»
- ۲۳۳ ۱- آنها هر دو امامند
- ۲۳۳ ۲- سروران جوانان بهشت
- ۲۳۳ ۳- آن دو بهترین روی زمینند
- ۲۳۳ ۴- آن دو ریحانهای منند
- ۲۳۴ ۵- آن دو، گوشواره‌های عرش خدایند
- ۲۳۴ ۶- هرکس آن دو را دوست دارد
- ۲۳۵ ۷- آب دهان آن دو را می‌مکید
- ۲۳۵ ۸- آن دو را سیراب می‌کرد
- ۲۳۶ ۹- آنها را بردوش می‌کشید
- ۲۳۶ ۱۰- از منبر پائین پرید
- ۲۳۶ ۱۱- تحمل گریه آنها را نداشت
- ۲۳۷ جگر آغشته به سم»
- ۲۳۷ «به اندازه پر پشه خون ریخته نشود!»
- ۲۳۷ «پایان عمر غمبار»
- ۲۳۸ بخش ۶ فرزند طه حسین علیه السلام
- ۲۳۸ اشاره
- ۲۳۹ «از زبان پیامبر، شیر می‌خورد»
- ۲۴۰ «تبریک خدا و ملایک»
- ۲۴۰ «حسین و دردائیل و صلصائیل و فطرس»

- ۲۴۰ اشاره
- ۲۴۰ فطرس
- ۲۴۱ دردائیل
- ۲۴۳ صلصائیل
- ۲۴۳ «فضائل فردی»
- ۲۴۳ اشاره
- ۲۴۴ «۱- حسین از من است»
- ۲۴۴ «۲- کشتی نجات»
- ۲۴۴ ۳- چراغ هدایت
- ۲۴۴ ۴- ای مردم
- ۲۴۴ «۵- توئی امام پدر امامان»
- ۲۴۵ «۶- به پسر من فشار نیاورید»
- ۲۴۵ أبوهریره
- ۲۴۵ عبد الله بن عمر
- ۲۴۶ «۷- بر پشت رسول خدا صلی الله علیه و آله»
- ۲۴۶ «ماهیت لشکر ابن سعد»
- ۲۴۶ «نماز تاریخی»
- ۲۴۷ «بار خدایا»
- ۲۴۸ «جسارت شمر به قمر بنی هاشم»
- ۲۴۸ «گفتارهای جسارت آمیز به امام»
- ۲۴۸ ۱- شمر
- ۲۵۰ ۲- محمد بن أشعث
- ۲۵۰ ۳- حصین بن مالک سکونی
- ۲۵۰ ۴- عمرو بن حجاج

- ۲۵۱ ۵- مردی
- ۲۵۱ ۶- تمیم
- ۲۵۱ ۷- ابن جویریة
- ۲۵۲ ۸- گروهی
- ۲۵۲ ۹- عبدالله بن حصین ازدی
- ۲۵۲ ۱۰- سنان بن انس
- ۲۵۲ «تفرینهای امام»
- ۲۵۲ ۱- ابوالفتوح
- ۲۵۲ ۲- عمر بن سعد
- ۲۵۳ ۳- در بالین برادر زاده
- ۲۵۳ ۴- در بالین جوانش
- ۲۵۳ ۵- مالک بن نسر
- ۲۵۳ ۶- هنگام شهادت شیر خوارش
- ۲۵۴ ۷- عبدالله بن حوزة تمیمی
- ۲۵۴ «۸- پس از شهادت اصحاب»
- ۲۵۴ ۹- پس از اتمام حجت
- ۲۵۵ ۱۰- حصین بن نمیر
- ۲۵۵ ۱۱- قاتل عبدالله بن حسن
- ۲۵۵ ۱۲ بعداز تیر سه شعبه
- ۲۵۵ ۱۳- وای بر اینها
- ۲۵۵ ۱۴- پس از ملاقات با ابن سعد
- ۲۵۵ ۱۵- پس از خطبه دوم
- ۲۵۶ ۱۶- زرعه بن شریک
- ۲۵۶ ۱۷- عبد الرحمن ازدی

- ۱۸- تیری به صورت ۲۵۶
- ۱۹- مالک بن یسر ۲۵۶
- «ملاقات امام با ابن سعد» ۲۵۷
- «خطبه های امام» ۲۵۹
- اشاره ۲۵۹
- ۱- در مقابل لشکر ۲۵۹
- ۲- سوار برشتر ۲۶۰
- ۳- تکیه به شمشیر ۲۶۱
- ۴- بالای اسب ۲۶۲
- «خونهای که برنگشت» ۲۶۴
- اشاره ۲۶۴
- ۱- خون علی اکبر علیه السلام ۲۶۴
- ۲- خون علی اصغر علیه السلام ۲۶۴
- ۳- خون امام علیه السلام ۲۶۵
- «گریه أفلاک بر فرزند لولاک» ۲۶۵
- اشاره ۲۶۵
- «آسمان خون گریست و خون بارید» ۲۶۶
- «خورشید گرفتگی» ۲۶۷
- «باد سیاه و سرخ» یا «طوفان شین» ۲۶۷
- «گریه زمین و جمادات» ۲۶۸
- «گریه پرنده و چرنده» ۲۶۸
- «ماهیان دریا وحشیان بیابانها» ۲۶۹
- «گریه جنّ و انس و ملک» ۲۶۹
- «اسب امام» ۲۷۱

- ۲۷۱ غارت لباس امام»
- ۲۷۱ «غارت خیام»
- ۲۷۳ «غروب خونین»
- ۲۷۳ «بی پناهان»
- ۲۷۳ «عبور اسراء از قتلگاه»
- ۲۷۵ «اسب دوانی بر اجساد»
- ۲۷۶ «ظلم ستیزان»
- ۲۷۸ «عاشورا را عید گرفتند!!»
- ۲۷۸ مسجد به شکرانه شهادت حسین،»
- ۲۷۸ قربانی شتر»
- ۲۷۹ «خلاصه این بخش» دور نمای روز عاشورا» «و شهادت»
- ۲۸۵ بخش ۷ مقایسه
- ۲۸۵ اشاره
- ۲۸۷ «معدن زر و سیم»
- ۲۹۰ «فاتح نجیب»
- ۲۹۱ ترسایان!»
- ۲۹۱ «اگر از خدا بخواهند، کوه راه از جا برکند»
- ۲۹۲ «پدیده های پیرامونتان را ببینید»
- ۲۹۲ «به آن پنج تن با دقت نظر کنید»
- ۲۹۲ «دست پرورده‌های ستون پنجم»
- ۲۹۳ «مسیحیان»
- ۲۹۵ لولاکیان»
- ۳۱۰ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

از مباهله تا عاشورا

مشخصات کتاب

- شابک : ۴۰۰۰۰ ریال : ۹۶۴-۹۶۳۹۴-۷-۰
- شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۵۷۶۱۵
- عنوان و نام پدیدآور : از مباهله تا عاشورا/محمد امینی گلستانی.
- مشخصات نشر : قم: سپهر آذین، ۱۳۸۴.
- مشخصات ظاهری : ۶۶۲ ص.
- یادداشت : چاپ دوم.
- یادداشت : کتابنامه: ص. ۶۴۴-۶۶۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.
- موضوع : مباهله.
- موضوع : خاندان نبوت -- سرگذشتنامه.
- موضوع : عاشورا.
- رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۳۶
- رده بندی کنگره : ۴/۷۶الف/۳/۲۴BP
- سرشناسه : امینی گلستانی، محمد، ۱۳۱۷-

«تقدیم»

«تقدیم» به پیشگاه ملکوتیتان، ای مجموعه بظاهر کوچک آل عباء، اما به بزرگی ما سوی الله و ای عصاره های جهان هستی، ای صدر نشینان لولاک لما خلقت الأفلاک «۱»

بویژه به پیشگاه تو ای محور عالم امکان و ای راز و رمز آفرینش، که خدایت در باره تو فرمود: ای أحمد! اگر به خاطر تو نبود جهان را نمی آفریدم، و اگر علی نبود، تو را نمی آفریدم، و اگر فاطمه نبود شما دو تارا پدید نمی آوردم. «۲» و در معرفی آن مجموعه به فرشته های آسمان، چنین فرمود: فاطمه است و پدر فاطمه و شوهر فاطمه و فرزندان فاطمه «۳» پس به تو، ای وجودش مرکز جهان آفرینش و در آسمانها معروف تر از زمین، به تو ای فاطمه علیها السلام ای نمونه جاوید انسانیت، و ای آینه تمام نمای حقیقت، و ای تجسیم راستین شریعت و به فرزندان گرامی ات علیهم السلام که خود از سوی خدا، حجت بر آنها بودی، «۴» مخصوصاً به یوسف گمگشته ات «مهدی» علیه السلام بر افرازنده پرچم عدالت و آزادی بر بام بلند گیتی، این اثر ناچیزم را، عاجزانه و ذلیلانه، تقدیم میدارم، که برای روز، یوم لاینفع مال و لا بنون «۵» ذخیره نجاتم باشد.

محمد امینی گلستانی

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲

«قال الله عزّو جلّ فی القرآن الکریم»

«فمن حاجک فیہ فقل تعالوا ندع أبنا ونا وبنائکم و نسا ونا و نسا ونا و أنفسکم و أنفسنا و أنفسکم ثمّ نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین»

آل عمران: ۶۱.

بخش ۱ مدینه أَنْ اللَّهُ تَعَالَى

عرض علیاً علی الأعداء یوم الإبتهال، فرجعوا عن العداوة

و عرضه علی الألیاء یوم الغدیر فصاروا أعداءً «۱» از مباهله تا عاشورا، ص: ۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَعَلَى أَوْصِيَاءِهِ الْأَتْمَّةِ الْإِثْنَى عَشَرَ الْغَزْوِ الْمِيَامِينَ وَاللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ الْأَبَدِيَّةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّي

پیشگفتار

پیشگفتار در طول بیست و سه سال دوران نبوت و رسالت پیامبر گرامی اسلام وقایعی پیش آمده و جریان‌هایی رخ داده است، که هر کدام از آنها به تنهایی، قابل تأمل و شایسته بررسی و مایه عبرت و تجربه‌های پر ارزشی بوده است.

تاریخ زندگی پر از فراز و نشیبها و سرشار از شیرینی‌ها و تلخیها و شگفتیها و سختیهای خاتم الأنبیاء صلی الله علیه و آله را، هر چه ورق بزیم در تازه‌ای از ابعاد بیشمار آن در برابر انسان گشوده می‌شود.

هراندازه که، تاریخ جلوتر رود، اسرار نهفته زوایای زندگانی آنحضرت، شفاف‌تر و آشکارتر می‌گردد، ولی متأسفانه قلم به داستان محقق، در قرون و اعصار گذشته، از کنار بعضی از آنها، به طور گذرا، رد شده و از امتیازاتش، غفلت ورزیده اند.

یک نمونه از آن وقایع، جریان «مباهله» رسول خدا صلی الله علیه و آله با بزرگان و علمای درجه یک و رؤسای طراز اول مسیحیان نجران بوده است.

جریانی که واقعاً عبرت‌انگیز و دارای اثبات حقانیت رسالت و آشکار شدن عظمت

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴

آل عبا و مقام شامخ ائمه هدی علیهم السلام مخصوصاً آخر و خاتم آنها حضرت بقیة الله الأعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء، است.

در یکی از شبهای طولانی زمستان، تاریخ زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و آله را از کتاب پر برکت بحار الأنوار علامه مجلسی رضی الله عنه مطالعه می‌کردم، به واقعه تاریخی بحث و گفتگوهای پنج روزه دانشمندان نصارای «نجران» و آمدن آنان به مدینه منوره و ملاقاتشان با رسول خدا و قرار داد و پیشنهاد «مباهله» و کیفیت حضور و در نهایت انصراف آنها در روز موعود، رسیدم، ناگهان واقعه جانگداز کربلا و میدان خونین و تنها ایستادن حضرت سیدالشهداء علیه صلوات الله مابقی الدهر و اللیل و النهار در نظرم مجسم شد.

به فکر فرو رفتم که چه قدر فاصله میان انسانها یا انسان نماهای این دو واقعه، در عین حال عظمت و بزرگواری قهرمانان آنها (پنج تن آل عبا یا اهل کساء علیهم السلام) وجود دارد.

همان شب تصمیم گرفتم تا آنجا که اطلاعات ناقص و کم توشه من اجازه دهد از هر دو واقعه نسخه برداری کرده، به طور فشرده خلاصه نویسی نمایم سپس مقایسه‌ای میان این دو واقعه و دو حادثه را انجام داده و آن را به صورت کتابی در آورم؛ تاروشن شود که نصارای «نجران» در مقابل حق چگونه سر تسلیم فرود آورده و به خاک مذلت افتادند؛ و آنهایی که نام مسلمانی را با خود یدک می‌کشیدند و دم از اسلام و مسلمانی می‌زدند؛ از روزهای پایانی عمر بابرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله، و پس از رحلت آنحضرت، از سقیفه بنی ساعده، گرفته تا روز عاشورا که، آخرین نفر از «آل عبا» و قهرمانان «مباهله» در آن دشت پر بلای کربلا حضور داشت، چه رفتارهای بیشرمانه و جنایت‌های ننگین را بار آوردند.

این کتاب دارای هفت بخش است.

- ۱- نسخه برداری واقعه مباهله، از کتابهای مربوطه.
از مباهله تا عاشورا، ص: ۵
- ۲- خلاصه ای از تاریخ زندگانی حضرت رسول صلی الله علیه و آله.
۳- چکیده ای از تاریخ زندگی حضرت علی علیه السلام و مظلومیت او.
۴- مختصری از تاریخ زندگی دختر وحی أمّ الأئمة التجباء علیهم السلام حضرت فاطمه زهراء علیها السلام و مشکلات عمر کوتاه و مصائب آن سالار بانوان دنیا و آخرت.
۵- گوشه هائی از تاریخ زندگانی فرزند (یس) امام حسن مجتبی علیه السلام.
۶- نگاهی به ابعاد دوران امامت فرزند (طه) امام حسین علیه السلام.
۷- مقایسه میان جریان مباهله و رفتار مسلمانها با هر یک از این شخصیتها و سپس نتیجه گیری نهائی از این جریانها.
امابه نکاتی که لازم است قبلاً در باره این کتاب تذکر داده شود توجه فرمائید.
- ۱ غرض از تألیف این کتاب، بیان واقعیتها و کشف حقائق برای رضای خدا و مقایسه خانواده‌ها و انسانهای، اصیل و نجیب، با انسان نماها و بد ریشه‌هائی است که، نتایج اعمال و رفتارهای بد آنها، تا تاریخ هست، باعث آبرو ریزی و رسوائی و بد نامی و ننگ جامعه بشریت، خواهد شد.
- اشتباه نشود ما در این صدد نیستیم که نصارا را بر مسلمانهای اصیل و نجیب، ترجیح داده و یا آنها را بر اینها مقدم بشماریم، بلکه بیان فرق میان اصالت و نجابت، و حقارت و دنائت، و تشخیص حق و حقیقت و تسلیم در مقابل آن، از هر نژاد و قومی که باشد و به هر قیمتی که تمام شود، و میان متکبران و سنگ دلان فدا کننده همه ارزشها، برای رسیدن به هدف باطل است که، آن هم از هر نژاد و به هر قیمتی که، تمام شود «۱».
- از مباهله تا عاشورا، ص: ۶
- ۲ مسلمانها در حال حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله، در اثر تربیت اصیل و صحیحی که از آن حضرت داشتند، هم آهنگ و متحد، کارها را پیش می‌بردند، حتی ستون پنجمی‌ها هم، با آن همه روحیه ماجراجویی که داشتند، ملتزم رکاب بودند، گو اینکه، برای سنجش موقعیت و نشان دادن خود در مناسبتهای مختلف، به اعمال رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتراضها و موضع گیریهای داشته اند، اما در هر حال ظاهر خود را نیز حفظ کرده و وحدت خود را، از دست نمی‌دادند و در سایه این وحدت و همدلی بود که، در زمان کوتاهی، توانستند شبهه جزیره عربستان را تسخیر و به رؤساء و ملوک دنیا، سر فرازی نموده، نامه‌ها نوشته، به آئین خود دعوت کرده یا اعلام جنگ دهند؛ اما این اتحاد ظاهری و صوری، مانع از آن نبود که، در خفاء و بطور نامرئی، موقعیتهای خود را نیز تثبیت نموده و به فعالیت‌های زیر زمینی خود ادامه دهند.
- ما هم در این کتاب، جریانها را (در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله) از این بُعد، بررسی کرده‌ایم، ولی بعد از رحلت، بحث دیگری دارد (که در محل خود بیان خواهد شد).
- البته نقل قضایا و استشهاد از تاریخ، ممکن است برای عده‌ای، خوشایند نباشد و سوء ظن ایجاد نماید؛ اما چه می‌شود کرد، بیان واقعیتها و تحمل تلخی شنیدن حقیقت، برای گروهی، رنج آور است، نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند، در برابر حقائق تسلیم شده و منصفانه، قضاوت کنند و شاید هم نتوانند از نشان دادن عکس العمل، خود داری نمایند.
- اما این ناخوشایندی، و رنج آوری، سبب کتمان حق و به دست فراموشی سپردن حقایق و ارزشها، نخواهد شد.
در عصر فضا و در زمانی که مغزها باز و بحثها شفاف و افقها روشن است، و انسانها،
از مباهله تا عاشورا، ص: ۷

با پیشرفت معجزه آسای علم و دانش سر و کار دارند، دیگر مجالی برای اظهار تعصب غیر منصفانه، نمانده است و باید در برابر حق و حقیقت تسلیم گشته و سر تعظیم فرود آورد؛ و در صورت طغیان عصبیت جاهلیت، نباید دفتر حقیقت و وجدان سالم را بسته، به سراشیبی سقوط و نابودی، پیش رفت و فراموش کرد!

۳ در این کتاب به اسناد روایات رسیدگی نشده، اما کوشش فراوان به کار رفته است که مطالب، از منابع اصلی و معتبر فریقین مخصوصاً از صحاح ششگانه و سایر مصادر موثق برادران اهل سنت، نقل شود، تا هیچگونه ابهامی بر هیچ فرد حقیقت جو و واقع بین، باقی نماند و آدرس آنها، به طور دقیق در پاورقی ها آورده شده است؛ که خواننده عزیز این کتاب، علاوه بر اینکه از حقایق و اتفاقات گذشته، اگرچه بصورت فشرده، اطلاعاتی به دست می آورد، کلاه خود را نیز قاضی نموده، راهی را پیش گیرد که رضای خدا و آرامش وجدانش در آنست، و این نکته را هم فراموش نکند امروز و فرداست که در پیشگاه عدل الهی حضور یافته و در مقابل اعتقادات و اعمال ریز و درشت خود جوابگو خواهد شد.

۴ آیات و اخباری را که در باره پیامد و جزای، آزار و اذیت رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده و در بخش -۲- ص ۱۴۷ و بخش -۴- ص ۴۲۹ به طور خلاصه بیان گردیده است عزیزان دقیقاً مطالعه و بر رسی نموده و به خاطر بسپارند، تا در حال مرور به هر یک از مطالب این کتاب، خود به حق داوری نموده و نسبت به تاریخها و اوضاع گذشته صدر اسلام قضاوت نمایند که دیگر به تکرار زیاد، نیازی نباشد اگرچه در بعض جاها ضرورت اقتضا کرده است که مطلب یا روایتی، تکرار شود.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۸

۵ ولایت مطلقه تکوینی و تشریعی، از آن خدا و رسول او ست. این مطلب، در آیات متعدد قرآن کریم، بیان شده است که قسمتی از آن را در بخش -۲- ص ۱۴۴ می خوانید.

۶ طبق نصوص صریحه قرآن و سفارشهای بی شمار رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره اهل بیت علیهم السلام (که نمونه هائی در بخش -۲- ص ۱۴۹ خواهد آمد) این پرسشها پیش می آید، کسانی که با اهل بیت علیهم السلام سرستیز داشته و برای همیشه حقوق مسلم آنها را غصب کرده اند؛

آیا دور از رحمت خدا، و مشمول لعن او نبوده و نخواهند بود؟!

آیا عذاب خوار کننده و دردناک وو ... در انتظار آنها نیست؟!

آیا صاحبان این اعمال را بی ایمان و منافق وو ... معرّفی نکرده است؟!

آیا دستور نداده است بدون این که در برابر تصمیم خدا و رسول او حق اظهار نظر داشته باشند، تسلیم شوند؟!

آیا خداوند سخن رسولش را سخن خود معرّفی نکرده است یعنی هرچه رسول او گوید در واقع خود او گفته است؟! بخش -۲- ص ۱۴۶.

آیا وقت آن نرسیده است، از دست آورد کینه‌های تعصّبی گذشته گان، دست بردارند؟! کسانی را که، همیشه به رسول خدا صلی الله علیه و آله خون دل خورانده‌اند، مسلمان بدانند، مانند ابوسفیان چون پدر معاویه و اموی است، امّا ابوطالب مدافع و فدائی جانباز و عاشق از جان گذشته و مانند کوه استوار در برابر قرشیان، ایستاده را، مسلمان شناسند چون پدر علی علیه السلام و هاشمی است.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۹

آیا به معاویه: مدال افتخار «خال المؤمنین» اعطاء کردن، و با این لقب جا افتاده، او را روی کول مسلمانها سوار کردن شایسته است؟! ولی برای محمّد بن ابی بکر، برادر امّ المؤمنین عایشه که جوانترین، خانمهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و بیشتر مورد توجه آنحضرت بود، عنوان «خال المؤمنین» دادن سزاوار نیست چون علوی است؟! «۱»

آیا خلیفه عثمان: چون شوهر دو «ریبه» (۲) رسول گرامی و خود نیز از بنی اُمیّه است و قسمت اعظم عمر خود را با کفر و شرک گذرانده بود، با افتخار لقب «ذو الثورین» سر به آسمان بساید و شایسته احترام؟! اما شوهر «سیده النساء العالمین» و شخصیت دارای القاب «اول من آمن بالله و رسوله و قائد الغزالمحجلین و هاجر الهجرتین و من صلی القبلتین و قاتل بیدر و حنین و لم یکفر بالله طرفه عین» بعد از رحلت آن حضرت، ره به جانی نبرد و نسبت کفر به او داده و خانه نشین کنند!! چون او «أخوالرسول» است و از بنی هاشم.

و هزاران آیای بدون جواب دیگر که قسمتی از آنها از نظر خوانندگان محترم خواهد گذشت، و ما سعی خواهیم کرد این آیها را تکرار نکنیم مگر اینکه ضرورت ایجاب نماید. (۳)

پس چرا قسمت اعظم مسلمین متأسفانه هنوز که هنوز است، باز با همان منطقی اِنّا وجدنا علیه آبائنا و اِنّا علی آثارهم مقتدون به سر می‌برند و حاضر نیستند بدون تعصب و با دیده تحقیق با مسائل اعتقادی روبرو شده و خود را متحول سازند.

و یا حد اقل، در نوشته‌ها و کتابهای مهم بزرگان و دانشمندان خود، دقت فراوان به

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۰

کار برده، و از تقلید کور کورانه و تعصبات فرقه ای، دست بردارند؟! تا اینکه با کمال شهامت، خود را در سلک حقیقت شناسان و حق جویان در آورده، و به سوی قلّه عزّت و عظمت خود محوری و خود باوری، و حق شناسی، پرواز نمایند؟! به امید آن روز. ۷ در این کتاب برای اطلاع رسانی به عزیزان، از کتابهای گوناگون، مطالبی، فقط به عنوان نمونه آورده شده است و گرنه دامنه موضوع کتاب، به اندازه‌ای وسیع و گسترده است که با فراهم آوردن چندین جلد کتاب، نمی‌توان آنها را گرد آوری و یا جمع بندی کرد.

و همچنین در باره شرح حال هر یک از آل عبا علیهم السلام از کتابهای بی شمار، تنها به قطره‌ای از دریا قناعت و اکتفاء شده است و الا با چند صفحه مگر می‌شود، حق آن را ادا کرد؟

۸ از عزیزانی که این کتاب را مورد توجه قرار خواهند داد، استدعا دارد، اشتباهات و لغزشها و سایر عیبه را که رؤیت نموده و لازم به تذکر دانستند، لطفاً وسیله تلفنی که در شناسنامه کتاب ارائه شده است، این حقیر را، آگاه نمایند تا در چاپهای بعدی اصلاح شود، چون انسان مشحون از اشتباه است و مصون از لغزش نیست.

محمد امینی گلستانی

۱۳۸۳ / ۱ / ۲۳ هجری شمسی

۱۴۲۵ / ۲ / ۲۰ هجری قمر

بخش ۱ مباهله مدینه

اشاره

در این بخش علت و سبب پیدایش واقعه و سیر تاریخی آن تا پایان روز مباهله در ابعاد مختلف، مورد بررسی قرار خواهد گرفت

«مباهله از نظر اسلام و مسیحیت»

«مباهله از نظر اسلام و مسیحیت» این سؤال پیش می‌آید که آیا مباهله یعنی نفرین و لعنت کردن در مواقع مخصوص جنبه عمومی دارد و یا همان جریان تاریخی یکبار اتفاق افتاده است و بر دیگران جائز نیست؟!

شکی نیست که آیه مباهله، یک دستور کلی برای دعوت به مباهله به مسلمانان نمی دهد بلکه روی سخن تنها با پیامبر اسلام است؛ ولی این موضوع مانع از آن نخواهد بود که مباهله در برابر مخالفان حکم عمومی بوده باشد و افراد با ایمان که از تقوا و خدا پرستی کامل برخوردارند به هنگامی که استدلالهای آنها در برابر دشمنان در اثر لجاجت، به جایی نرسید از آنها دعوت به مباهله کنند. «۱» از روایاتی که در منابع اسلامی نقل شده است نیز عمومیت این حکم را تأیید و همگانی بودن آن استفاده می شود به حدیث ذیل توجه نمایید.

أبو مسروق گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما بامردم (سنّی ها) حرف می

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۲

زنیم و با آنها با آیه (و أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولی الأمر منكم) احتجاج می کنیم می گویند در باره امرأ نازل شده است، می گوئیم (إنما ولیکم الله و رسوله) می گویند در باره مؤمنین نازل شده است، باز با آیه (قل لا أسئلكم علیه أجرأ الا الموده فی القربی) می گویند در باره ذی القربای مؤمنین آمده است؛ هرچه به نظرم می رسد بحث می کنم اما به نتیجه نمی رسم.

فرمود: اگر سخنان شمارا مخالفان نپذیرفتند آنها را به مباهله دعوت کنید، راوی می گوید: سؤال کردم چگونه مباهله کنم؟

فرمود: خود را سه روز اصلاح اخلاقی کن روزه بگیر و غسل کن، و به صحرا برو سپس انگشتان دست راست را در میان انگشتان راست او قرار ده «۱» و از خودت شروع کن و بگو خدایا تو پروردگار آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه‌ای و از اسرار نمان آگاهی و رحمن و رحیمی، اگر مخالف من حقی را انکار کرده و ادعای باطلی دارد، بلائی از آسمان بر او بفرست، و او را به عذاب دردناک مبتلا ساز، و بعد بار دیگر این دعا را تکرار کن و بگو اگر این شخص حق را انکار کرده و ادعای باطلی می کند بلائی از آسمان بر او بفرست و او را به عذابی مبتلا کن، سپس فرمود

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۳

: چیزی نخواهد گذشت نتیجه این دعا آشکار خواهد شد؛ به خدا سوگند که هر گز نیافتم کسی را که حاضر باشد! این چنین با من معامله کند. «۱»

در واقعه کربلا آورده اند: بریر که از بندگان صالح خدا و سید قاریان کوفه بود به میدان آمد و جنگ شدیدی نمود و صدا می زد به من نزدیک شوید ای کشندگان مؤمنین، نزد من بیائید ای قاتلان اولاد بدریین، پیش من آید ای قاتلان عترت خیر المرسلین. مردی به نام یزید بن معقل از لشکر ابن سعد، بیرون آمد و ندا کرد ای بریر کار خدا را چگونه می بینی؟! فرمود: کار خدا نسبت به من خیر و نسبت به تو شر است یزید گفت: دروغ می گویی با اینکه قبلاً دروغ نمی گفتم؛ یادت می آید روزی که در بنی لوزان با هم قدم می زدیم تو می گفتم معاویه ضال است و علی امام هدایت است بریر گفت: حالا هم شهادت می دهم که رأی من این است.

یزید گفت: من هم شهادت می دهم تو از گمراهانی، فدعاه بریر إلی المباهله فرعا أیدیهما الی الله سبحانه یدعوانه أن یلعن الکاذب و یقتله، بریر او را به مباهله دعوت کرد و دستها را به سوی خدا بلند کرده و از خدا خواستند که بر دروغگو لعنت کرده و او را بکشد.

پس به بهمدیگر حمله نموده و جنگیدند یزید ضربت خفیفی به بریر فرود آورد اما بریر شمشیرش را چنان بر سر یزید نواخت که طاس کلاه را بریده بر سرش نشست به طوری که شمشیر بریر در سر او گیر کرد و ماند و از اسب افتاد و به قتل رسید «۲»

پس در مواقع لزوم مباهله کردن جائز است چون بریر خود فقیه و قاری قرآن و از شهیدان گلگون کفن کربلا است کار بر خلاف فرامین اسلام انجام نمی دهد

نجران نجران اسم محلی است در کوهستان شمالی یمن به فاصله ده منزلی صنعاء و اراضی آن متعلق به قبیله همدان بوده است. این قبیله در دوره جاهلیت بتی داشتند که آن را یعوق می‌نامیدند و به گفته یاقوت حموی در معجم البلدان، نجران نام چند محل بوده است. «۱»

نجران شهری از شهرهای یمن است، این شهر بانام بناکننده آن نجران بن فریده نامیده شده است «۲».

نجران یکی از مراکز یمن در سمت مکه بوده است «۳»

نجران محل معروفی است میان حجاز، شام و یمن «۴»

نجران محلی در یمن است «۵»

نجران نزدیک صنعاء از شهرهای یمن است میان عدن و حضرموت واقع است «۶»

گویند و نگارند نجران از توابع مکه معظمه بوده است «۷»

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۵

نجران شهر کوچکی است پر از نخلستانها ... از راه معتدل، از مکه تا نجران را در حدود بیست روز طی می‌کنند «۱»

اینها گفتارهای مورخین در باره نجران است که همه آنها را این طوری میتوان خلاصه کرد.

این شهر مانند شهرهای دیگر دنیا، دگرگونی‌های زیادی داشته و باگذشت زمان، رو به توسعه گذاشته است، بطوری که در کتابهای تاریخ، بعد ها آن را با عبارت (شهر بزرگ) یاد می‌کنند، و فعلاً نیز در نقشه جغرافیائی عربستان یکی از شهرهای نزدیک مرز یمن قرار گرفته است.

نجران بلدة کبیره علی سبع مراحل من مکه الی جهة الیمن تشتمل علی ثلاث وسبعین قریه «۲»

نجران شهری است بزرگ در هفت مرحله‌ای از مکه به سوی یمن دارای ۷۳ روستا است

پس مرور زمان نجران را به صورت شهر بزرگ در آورده و در زمان زینی دحلان نویسنده کتاب (السیره النبویه و الاثار المحمديه ج ۲/ ۱۴۴) دارای ۷۳ روستا نموده است و در میان مکه و یمن واقع شده و دارای بت مستقل که در آن زمان نشانه مشروعیت هر قبیله و

شهر به حساب می‌آمده بوده است

موقعیت اجتماعی نجران

موقعیت اجتماعی نجران نجران از نظر اجتماعی دارای اهمیت زیادی بوده است.

۱- از سمت حیره، بندرگاه تجارتی بوده است.

۲- عبد المدان ابن دیان حارثی ساختمانی درست کرده بود که با کعبه معظمه رقابت نماید، غایت تعظیم و تبجیل در باره آن مرعی می‌داشته است.

شعراى عرب در باره کعبه نجران شعرهائی سروده‌اند از جمله اشعار ذیل است

وکعبه نجران حتم علیک حتی تناخی بأبوابها

نזור یزیدا و عبدالمسیح ونیساهم خیر اربابها

وشاهدن الجل والیاسمون والمسمعات بقصابها «۱»

وبربطنا دائم معمل فأی التلثة أزرى بها

گویند اهل نجران قبل از قبول کیش نصرانیت مانند سائر اعراب بت پرست بوده‌اند

درخت خرمای سالخورده‌ای در آنجا مورد توجه و پرستش بوده و همه ساله روزمعینی را عید قرار می‌دادند و در آن روز جامه‌های فاخر پربها و حُلّی و زیور زنان را بر آن درخت می‌آویختند پس از زمانی به کیش نصرانیت وارد شدند و مرکز مهم نصرانیت شد. در عصری بجهت قتلی که در آنجا پیش آمد (طوایف یهود بر علیه نصرانیها قیام از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۷)

کردند (چون نصارای نجران در برابر آنها عاجز بودند) از پادشاه حبشه که در جنوب و پادشاه روم که در شمال نجران واقع بود کمک خواستند و به سبب یاری آنها، بر یهود غالب آمدند پس از آن در تحت الحمايه این دو پادشاه مقتدر قرار گرفتند «۱» از اهمیت این منطقه و مورد توجه بودن آنها بود که پیامبر گرامی اسلام مانند پادشاهان مهم و در ردیف قبایل بزرگ بر آنها نیز نامه جداگانه نوشته و دعوت به اسلام کرد (جریان نامه خواهد آمد

۳ موقعیت فرهنگی نجران

۳ موقعیت فرهنگی نجران نجران در آن زمان مرکز علم و دانش و محل سکونت اسقفها و پاپها و بزرگان علم کیش نصرانیت (مانند واتیکان امروز) پایتخت نفوذ روحانیت و مرجع دینی آنها بود از اطراف و اکناف عالم مسائل مذهبی را به آنجا مراجعه می‌کردند، بطوریکه پس از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرکین قریش برای صحت ادعاء آنحضرت هیئتی را به سوی آنها گسیل داشته و از آنها کسب تکلیف نمودند.

خلاصه جریان (آنطور که در تفسیر علی بن ابراهیم قمی در شأن نزول سوره کهف، آمده است) این گونه بوده است. حضرت امام صادق علیه السلام فرمود سبب نزول سوره کهف این است که طائفه قریش سه نفر را به سوی نجران فرستادند تا از یهود و نصارای آنجا مسائلی را یاد گرفته برگردند و از رسول خدا آن مسائل را پرسند آن سه تن بنامهای ۱- نضر بن حارث بن کلدہ ۲- عقبه بن ابی معیط ۳- عاص بن وائل بودند. این سه نفر حرکت کردند وقتی که به نجران رسیدند پیش علمای یهود رفتند (جریان بعثت را باطلاع آنها رساندند) علمای یهود گفتند سه مسئله از محمد پرسید اگر طبق مدارکی که پیش ما هست پاسخ گفت؛ بدانید که او صادق و راستگوست و مسئله دیگری سؤال نمائید اگر ادعاء کرد که میداند؛ بدانید که او کاذب و دروغگوست. آن سه مسئله این است؛

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۹

۱- آن جوانان و جوانمردانی که در زمان پیشین از میان قوم و اهل شهر خود خارج شده و غیبت نمودند و خوابیدند؛ چند نفر بودند و خواب آنها چند سال طول کشید و غیر از آنها چه چیز هائی با آنها بود.

۲- خداوند به حضرت موسی دستور داد برای تعلم پیش عالمی رود آن عالم که بود و چگونه از او تبعیت کرد، داستان آنها چیست.

۳- مردی که شرق و غرب عالم را پیمود تا به محل سکونت یا جوج و مأجوج رسید آن مرد که بود وقصه او چیست؟.

أما مسئله چهارم! از او پرسید؛ قیامت چه موقع برپا خواهد شد؟!

سپس جواب این سؤالها را مشروحاً به آنها یاد دادند و در نهایت به آنها گفتند: اگر محمد ادعا کرد وقت برپائی قیامت را می‌داند دروغ می‌گوید چون هنگام فرا رسیدن آن را غیر از خدا کسی نمی‌داند.

آن سه تن از نجران باز گشتند به مکه رسیده پیش ابوطالب رفتند و گفتند: ای ابو طالب برادر زاده‌ات می‌پندارد از اخبار غیبیه آسمان به او نازل میشود ما مسائلی داریم اگر جواب صحیح داد باور می‌کنیم او راستگو و گرنه او دروغگو است.

ابوطالب آنها را پیش رسول خدا آورد؛ مسائشان را مطرح کردند؟ حضرت فرمود:

فردا پاسخ شما را خواهم داد چون انشاء الله نگفت چهل روز وحی آسمانی از او قطع شده و جبرائیل نیامد (خدا میدانند در این چهل روز بر او چه گذشت) پس از چهل روز سوره کهف نازل و جواب همه سه سؤالها را داد «۱»

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۰

این جریان به خوبی نشانگر آن است که نجران در آن زمان دارای چه موقعیت فرهنگی و اجتماعی بوده است. چنانکه در کتاب آفتاب درخشان می‌گوید: چنین می‌نماید که نجران اهم مراکز نصرانیت در جزیره‌العرب بوده و مجمع و مرکز علماء و اسقفها و پاپهای زمان ظهور نور اسلام بوده و از آنجا مبلغین به اطراف ارسال میشده و کتب عهد قدیم و مجموعه های دیانتی از جامعه و صحف و تورات و انجیل و جز آنها در آنجا بوده و مرکز رجوع نصارای عالم در احکام دیانتی و روحانی بوده و موقعیت اهمیت بخشی در انظار داشته فلذا بدست خط مبارک حضرت محمد صلی الله علیه و آله و ارسال رسل از طرف ذیشرف آن حضرت مفتخر و سرافراز گردید «۱»

موقعیت اقتصادی و تسلیحاتی نجران

موقعیت اقتصادی و تسلیحاتی نجران نجران شهر حاصلخیز و پر نعمت و معموره بوده و صنایع مستظرفه از آنجا بجانب بلاد معظمه صادر میشده و دریافت اَلبسه حریر قشنگ و صنعت پوست و ساختن اسلحه جنگی دست نیرومند و مهارتی تام و رسا داشته‌اند.

حله های یمانیه پُر بها در آنجا یافت میشده و بندر گاه تجارتي از سمت حیره بوده است. «۱»

در آینده خواهید دید که رسول خدا به علت اهمیت نساجی مرغوب و تسلیحات مدرن آن زمان، در صلحنامه فیمابین با آنها، به دو هزار حله و سی دست اسلحه در هر سال منعقد کردند.

بطور خلاصه از گفتارهای مورّخین استفاده می‌شود که نجران، از شهرهای تمام عیار آن زمان بوده و از نظر نظامی و موقعیت سوق الجیشی اهمیت به سزائی، داشته است و همچنین دارای جنگجویان شجاع و نترسی بوده است. «۲»

ریاست نجران و توابع آن با سه نفر بود.

۱- (سید) که اسم او وهب است گویند عهده دار امور خارجه بوده باصطلاح کنونی (وزیر خارجه) بوده علاوه بر آن ریاست ارتش را هم داشته با تعبیر کنونی (وزیر جنگ) هم بود.

۲- (عاقب) که اسم او عبدالمسیح بوده ریاست تنظیمات داخلی را داشته بزبان

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۲

جدید (وزیر داخله یا وزیر کشور) بود.

۳- (اسقف) که ابو حارثه نام داشت و صد و بیست سال از عمر او گذشته بود امور دیانتی را عهده دار و (پاپ) بوده ولی در امور مهمه که رو آور میشد هر سه در مشورت و رأی شرکت داشتند. «۱»

۵ «نجران از نظر روایات»

۵ «نجران از نظر روایات» امام صادق و امام محمدباقر از پدران بزرگوارشان علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود: «شَرَّ الْيَهُودِ يَهُودَ بَيْسَانَ وَ شَرَّ النَّصَارَى نَصَارَى نَجْرَانَ» «۱» بدترین یهودیها یهود بیسان و شرور ترین نصرانیها نصارای نجران است.

این روایت نصارای نجران را مورد مذمت و نکوهش قرار داده است اما روایت دیگری از اصبغ بن نباته از امیر مؤمنان علیه السلام

وارد شده است که آنحضرت در خطبه‌ای که راجع به وقایع آخر الزمان ایراد نمود در آخر خطبه فرمود «مردی از اهل نجران خروج کند و دعوت امام (زمان) را اجابت نماید و اول کسی باشد از نصارا که دعوت آنجناب را قبول کند و از کیش نصرانیت خارج شود و با غلامان و ضعیفان خروج کرده با بیدقهای هدایت به نخيله رود.» ۲

۶ لغت مباهله

۶ لغت مباهله در اصل از ماده بهل بروزن اهل به معنای رها کردن و قید و بند را از چیزی برداشتن را گویند. به همین جهت هنگامی که حیوانی را به حال خود واگذارند و پستان آن را در کیسه قرار ندهند تا نوزادش بتواند به آزادی از مادر شیر بنوشد به آن باهل می گویند و ابتهال در دعاء بمعنای تضرع و واگذاری کار به خداست. و اگر آن را گاهی بمعنای «هلاکت و لعن و دوری از خدا» گرفته‌اند نیز بخاطر این است که رها و واگذار کردن بنده را به حال خود، این نتایج را به دنبال می آورد این بود معنای مباهله از نظر ریشه لغت. و از نظر مفهوم متداول که در آیه مباهله گرفته شده، به معنی نفرین کردن دو نفر به یکدیگر است به این ترتیب افرادی که باهم گفتگو در باره یک مسئله مهم مذهبی که دارند در یک جا جمع شده، به درگاه خداوند تضرع کنند و از او بخواهند که دروغگو را رسوا سازد و مجازات کند «۱».

ابن عباس گوید: ثم نبتهل ای نتضرع فی الدعاء تضرع در دعاء نمائیم. ابو عبیده و کسائی گویند نلتعن به همدیگر لعنت کنیم و أصل ابتهال جد و جهد در دعاء برای لعن کردن می گویند بهله الله یعنی خدالعنتش کند و بهل به معنی آب از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۵

کم نیز آمده است «۱»

اصل در بهله با ضمه و فتحه آنطور که گفته‌اند به معنای لعنت کردن است سپس در مطلق دعا شایع شد چنانچه گفته می شود فلانی: یبتهل الی الله فی حاجته: برای برآورده شدن حاجتش خدا را می خواند «۲»
الابتهال: هو الاجتهاد فی الدعاء ولا یقال یبتهل فی الدعاء الا اذا کان هناك اجتهاد «۳» ابتهال به معنای جدیت در دعاست. ابتهل فی الدعاء در جائی گفته می شود که جدیت و اجتهاد در دعا داشته باشد.

ثم نبتهل ای نتباهل بأن نقول بهله الله علی الکاذب منا ومنکم والبهله بالضمه والفتحه اللعنه و بهله الله لعنه وأبعده من رحمته «۴» کلمه نبتهل یا نتباهل را آن وقت می گویند که دو نفر به همدیگر بگویند لعنت خدا بر دروغگو باد یعنی خدا او را لعنت کند و از رحمتش دور سازد.

بهل الشیء والبعر اهماله و تخلیته ثم استعمال فی الإسترسال فی الدعاء سواء کان لعناً أولاً، الا أنه یفسر باللعن لأنه المراد فی الواقع «۵» رها شد چیزی و شتر آزاد ورها شد سپس در دعاء استعمال شد خواه لعن باشد یا نه، اما در این آیه به معنای لعن تفسیر شده است چون منظور آنست.

برای مباهله معانی قریب المضمون زیاد گفته اند ولی از همه پسندیده تر همان

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۶

خلاصه گیری تفسیر نمونه است که در اول فصل ذکر گردید

۷ «ارزش روایی واقعه»

۷ «ارزش روایی واقعه» روایت مباهله از روایات مورد قبول فریقین (سنی و شیعه) است تقریباً مورد اتفاق هر دو طرف می‌باشد. فخر رازی در تفسیر خود پس از نقل دو روایت مباهله و کساء به صورتیکه زمخشری در در کشف نوشته است می‌گوید: واعلم أنّ هذه الرواية كالمُتَّفَقِ علی صحتها بین أهل التَّفْسیر والحديث «۱»

بدانکه این روایت میان اهل تفسیر و حدیث مانند حدیثهای اتفاق یافته بر صحت آن است.

نیشابوری نیز بعد از نقل روایت مباهله و کساء بعد از آیه و يطهر کم تطهیراً می‌گوید:

هذه الرواية كالمُتَّفَقِ علی صحتها «۲»

این روایت (از نظر سند) مانند روایاتی است که بر صحت آن اتفاق داشته باشند.

قاضی نورالله شوشتری قدس سره در جلد سوم کتاب (احقاق الحق) طبع جدید ص ۴۶ می‌گوید مفسران در این مسئله اتفاق نظر دارند که ابناثا در آیه مباهله اشاره به حس و حسین و نساثا اشاره به فاطمه و آنسنا اشاره به علی علیه السلام است.

سپس در پاورقی کتاب مزبور نام در حدود شصت نفر از بزرگان اهل سنت را آورده است که آنها تصریح کرده‌اند آیه مباهله در باره اهل بیت نازل شده است نام

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۷

و مشخصات کتابهای آنها را نیز از صفحه ۴۶ تا ۷۶ مشروحاً نقل کرده است از جمله شخصیت‌های سرشناسی که این مطلب از آنها نقل شده افراد ذیل است.

۱- مسلم ابن حجاج نیشابوری: صاحب صحیح معروف از صحاح ششگانه مورد اعتماد اهل سنت است در جلد ۷ ص ۱۲۰ چاپ محمد علی صبیح مصر.

۲- احمد ابن حنبل در کتاب مسند: جلد ۱ ص ۱۸۵ چاپ مصر.

۳- طبری در تفسیرش: ذیل آیه مباهله ج ۳ ص ۱۹۲ چاپ میمنه مصر.

۴- حاکم در مستدرک: ج ۳ ص ۱۵۰ چاپ حیدرآباد-دکن

۵- حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب دلائل النبوة: ص ۲۹۷ چاپ حیدرآباد دکن

۶- واحدی نیشابوری در کتاب اسباب النزول: ص ۷۴ چاپ الهمدیه-مصر

۷- فخر رازی در تفسیر معروفش: جلد ۸ ص ۸۵ چاپ ابیه-مصر.

۸- ابن اثیر در کتاب جامع الأصول: ج ۹ ص ۴۷۰ چاپ سنه المحمدیه-مصر

۹- ابن جوزی در تذکره الخواص: ص ۱۷ چاپ نجف.

۱۰- قاضی بیضاوی در تفسیرش: ج ۲ ص ۲۲ چاپ مصطفی محمد-مصر.

۱۱- آلوسی در تفسیر روح المعانی: ج ۳ ص ۱۶۷ چاپ منیریه-مصر.

۱۲- طنطاوی در تفسیر الجواهر: ج ۳ ص ۱۲۰ چاپ مصفی البابی الحلبی مصر.

۱۳- زمخشری در تفسیر کشف: ج ۱ ص ۱۹۳ چاپ مصطفی محمد

۱۴- حافظ ابو احمد بن حجر العسقلانی در الإصابه: ج ۲ ص ۵۰۳ چاپ مصطفی محمد-مصر.

۱۵- ابن صباغ در کتاب فصول المهمة: ص ۱۰۸ چاپ نجف.

۱۶- علامه قرطبی در الجامع لأحكام القرآن: ج ۳ ص ۱۰۴ چاپ ۱۹۳۶ مصر.

در این فصل در صدد ذکر منابع در رابطه با آیه مباهله و دلایل فضائل اهل بیت نیستیم چون در نتایج واقعه مشروحاً بیان خواهد شد، منظور ذکر نمونه هائی از ارزش و اهمیت و معروفیت روایت مباهله بود. از کتابهای زیاد اهل سنت وقوع

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۸

جریان مباهله بطور وضوح استفاده می‌شود و هیچگونه تردیدی در صحت آن نیست چنانکه در اول همین فصل از زمخشری و فخررازی و نیشابوری بر اتفاق نظر اهل حدیث و تفسیر به صحت آن اشاره گردید.

اما از نظر محدثین شیعه به اتفاق آراء جریان مباهله به وقوع پیوسته و اجماعاً آن را پذیرا شده اند که آیه مباهله در باره اهل کساء نازل شده است.

در این باره کتابهای مستقل باروایات و اسناد زیاد تألیف گردیده است.

برای نمونه به مطلب ذیل توجه فرمائید:

سید ابن طاوس رضی الله عنه در کتاب سعدالسعود می‌گوید: رأیت فی کتاب منازل من القرآن فی النبی واهل بیته علیهم السلام تألیف محمد بن العباس بن مروان خبر المباهله من أحد وخمسين طریقاً عمن سماء من الصّحابة وغيرهم - الی آخر خبر «۱» من در کتاب: آنچه در قرآن در باره اهل بیت و پیغمبر علیهم السلام فرود آمده است، نوشته محمد ابن عباس بن مروان دیدم خبر مباهله را با پنجاه و یک طریق از اصحاب رسول خدا و غیرهم که (همه آنها را نام برده است) آورده است از جمله آنها است.

۱- أبی الطفیل عامر بن واثله.

۲- جریر بن عبدالله سجستانی.

۳- أبی قیس المدنی.

۴- أبی اویس یا أبی ادیس المدنی.

۵- امام حسن المجتبی علیه السلام.

۶- عثمان بن عفان (سومین خلیفه).

۷- سعد بن أبی وقاص.

۸- بکر بن سمّال. ۹- طلحة بن عبدالله. ۱۰- زبیر بن عوام. ۱۱- عبدالرحمان بن

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۹

عوف. ۱۲- عبدالله بن عباس، ۱۳- أبی رافع مولی رسول خدا، ۱۴- جابر بن عبدالله، ۱۵- براء بن عازب ۱۶- انس بن مالک ۱۷-

منکدر بن عبدالله ۱۸- عبدالله پدر منکدر ۱۹- علی بن الحسین (امام زین العابدین علیهما السلام)

۲۰- أبی جعفر محمد بن علی علیهما السلام ۲۱- أبی عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام

۲۲- حسن بصری ۲۳- قتاده ۲۴- علباء بن أحممر ۲۵- عامر بن شراحیل شعبی ۲۶- یحیی بن یعمر ۲۷- مجاهد ۲۸- شهر بن حوشب.

سید ابن طاوس پس از شمردن نامهای بالا که هر یک طریقی از طرق حدیثی مباهله است می‌فرماید: ما یک حدیث که جامع ترین احادیث مباهله و مطابق روایت منکدر بن عبدالله بن حسین بن محمد بن البراز (از وجهه اول قائمه ششم جلد دوم) است نقل می‌کنم. سپس به ذکر مفصلترین حدیث مباهله است می‌پردازد که مشروح آن در همین بخش خواهد آمد.

پس هیچگونه تردید در اتفاق نظر شیعه و سنی در صحت آن و در نزول آیه مبارکه مباهله در شأن اهل بیت علیهم السلام وجود ندارد چنانکه با مراجعه به مصادر آنها اهمیت و ارزش روایتی آن به دست می‌آید (مشت نمونه خروار است

«علت پیش آمد مباهله!»

«علت پیش آمد مباهله!» سید ابن طاوس قدس سره در کتاب اقبال الأعمال می‌فرماید: باسندهای صحیح و روایات صریحه که روایت در کتاب (المباهله) أبی المفضل محمد بن عبدالمطلب شیبانی قدس سره و از اصل کتاب حسن بن اسماعیل اشناس در کتاب (عمل

ذی الحجة) از طرق واضحۀ و صاحبان همم صالحه به ما رسیده است که به ذکر نامهای آنها نیازی نیست مقصود نقل اصل روایت است، گفته‌اند: وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مکه را فتح نمود و عرب مطیع و منقاد آنحضرت شدند قاصد هائی که حامل نامه‌های دعوت به اسلام بودند به سوی بزرگان امتها از جمله دو پادشاه مقتدر ایران و روم (کسری و قیصر) روانه ساخت خبر این جریانها به گوش نصاری نجران و همکیشان و همپیمانان آنها از بنی عبدالمدان و جمیع بنی حارث کعب و غیر آنها رسیده بود. ترس و وحشت عجیب با تمامی مذاهب مختلفه که در دین نصرانیت داشتند از قبیل نالوسیۀ، اصحاب دین الملک، مارونیه، عباد، نسطوریۀ، همه را فراگرفت، با اختلاف درجاتی که داشتند، دلهای آنها پُر از رعب و وحشت شد. در این حالت گیج کننده بودند، ناگهان چهار نفر قاصد به نامهای ۱- عتبۀ بن غزوان ۲- عبدالله بن امیۀ ۳- هدیر بن عبدالله أخو تیم بن مره ۴- صهیب بن سنان أخو النمر بن قاسط، که حامل نامه رسول خدا بودند، وارد نجران شدند، آنحضرت تا کسی یا (قبیله‌ای) را دعوت به (اسلام و اتمام حجت) نمی‌کرد، به جنگ اقدام نمی‌کرد «۱»

«متن نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله»

«متن نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله» در باره این نامه و محتوی و مطالبی که در آن بوده در تاریخ با صورتهای مختلف ثبت شده است. (به چند صورت آن اشاره می‌کنیم. «۱»)

۱- سیوطی در تفسیر الدر المنثور می‌نویسد: که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از نزول سوره طس سلیمان (سوره نمل) به اهل نجران نوشت.

بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد رسول الله إلى أسقف نجران و أهل نجران إن أسلمتم فإني أحمد إليكم الله اله ابراهيم و اسحاق و يعقوب. أما بعد فإني أدعوكم الى عبادة الله من عبادة العباد و أدعوكم الى ولاية الله من ولاية العباد فان أبيتكم فالجزية فان أبيتكم فقد اذنتكم بحرب والسلام «۲» به نام خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب از محمد رسول خدا به اسقف نجران و اهل نجران اگر مسلمان شدید من درباره شما به خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب حمد میکنم (برای ایمان آوردن شما، خدا را سپاس می‌گذارم چون بدون خون ریزی و تلفات جانی و مالی انجام پذیرفت).

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۲

اما بعد من شمارا از عبادت بندگان عبادت خدا و از ولایت بندگان به ولایت خدا دعوت می‌کنم؛ اگر پذیرفتید چه بهتر، اگر ابا نمودید آماده جزیه و در غیر این صورت مهیای جنگ شوید والسلام!

۲- شبیه نامه فوق است با اضافه آیه: قل یا أهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم ألا نعبد إلا الله ولا يتخذ بعضنا بعضاً أرباباً من دون الله فان تولوا فقولوا شهدوا بأننا مسلمون «۱» بگو ای اهل کتاب! بیائید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعض دیگر را- غیر از خدای یگانه- به خدایی نپذیرد هرگاه (از این دعوت) سر باز زنید بگو: گواه باشید که ما مسلمانیم.

توضیح اینکه: نامه اولی را که بیشتر مؤرخین، بعد از نزول سوره نمل آورده اند بعضی از آنها فرستادن نامه را پیش از نزول سوره طس سلیمان نوشته‌اند؛ مانند بیهقی در کتاب دلایل النبوة و غیر او، ولی نویسنده کتاب (مکاتیب النبی) آن را با دلایل ذیل رد کرده است.

۱- به اتفاق مفسرین سوره طس سلیمان از سوره‌های مکی است پیغمبر آن زمان در موقعیتی نبود که بتواند چنین نامه هائی را بنویسد درحالی که مسلمانها از ترس جان خود، به اطراف هجرت می‌کردند.

۲- در آن زمان ترسیدن نجرانیها هم قابل قبول نیست چون حضرت در مکه قدرت آنچنانی نداشت.

۳- دستور جزیه در مدینه آمده است چون اسلام پیشرفت کافی داشت و می‌توانست حرف خود را به کرسی بنشانند و دلایل دیگر.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۳

پس روایتی که ارسال نامه هارا به کسری و قیصر و جز آن دو در حدود سال هفتم هجرت ذکر کرده است به نظر صحیح می‌آید، یا آن طور که در روایت سید ابن طاوس تصریح کرده است پس از فتح مکه که اسلام در اوج قدرت خود بود، نوشته شده باشد و ضمناً اکثر مؤرخین آمدن نجرانیها را در سال دهم هجرت ثبت کرده اند

۱۰ «اثرات نامه»

۱۰ «اثرات نامه» نامه حضرت به نجرانی‌ها که تحویل داده شد اثرها و پوی آمده‌ای ضد و نقیضی در پی داشت. «۱»

۱- نفرت شدید و بد گوئی آنها پشت سر حضرت توأم با کینه و غضب.

۲- ترس شدید اُسقف اعظم نجرانیها و استمداد از آراء و نظرات بزرگان دیگر.

فَلَمَّا قَرَأَ الْأُسْقَفُ الْكِتَابَ قَطَعَ بِهِ وَ ذَعَرَ ذَعْرًا شَدِيدًا «۲» فَرَعَ وَارْتَاعَ «۳»

هنگامی که اسقف نامه را خواند دلش فروریخت از شدت ترس به خود لرزید و وحشت او را فرا گرفت فوراً یکی از صاحبان درایت و عقل نجران که او را شرح بن و داعه می‌گفتند، به حضور طلید؛ نامه را به دست او داد و گفت نظرت چیست؟! شرحییل گفت: تو که می‌دانی خداوند به ابراهیم در باره نبوت ذریه اسماعیل چه وعده هائی داده است از کجا معلوم که این مرد همان پیغمبر موعود نباشد.

به علاوه، من درباره نبوت رأیی ندارم اگر کاری مربوط به دنیا بود کمکت می‌کردم اُسقف هر یک از بزرگان نجران را خواست همان پاسخ را شنید «۴».

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۵

۳- بزرگان نجران تصمیم گرفتند در معبد بزرگ خود گرد آمده در این باره به رایزنی پردازند، روی این اصل دستور دادند کلیسای بزرگ را بافرشهای گرانبها مفروش کردند و زینتهای حریر و دیبا بر دیوارهایش نصب کردند، صلیب اعظم را که از طلا ساخته شده و مرصع به جواهرات بود و قیصر روم آن را به کلیسای بزرگ اهداء کرده بود، بر پا داشته و دور هم جمع شدند مشاوره و رایزنی‌ها شروع شد بطوری که پنج روز تمام و متوالی «۱» در باره حقانیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بحث و گفت و شنود کردند که، مشروح آن جلسات متعاقباً خواهد آمد.

۴- دو تیرگی عجیبی در میان بزرگان نجران در گرفت به گونه‌ای که به بد گوئی و پرخاش به همدیگر منتهی شد.

یک دسته بر طبق کتاب‌های پیامبران پیشین، از حقانیت آنحضرت دفاع می‌کردند و دسته دیگر با این که اذعان بر حقیت رسول خدا کرده بودند باز عناد ورزیده و لجاجت می‌نمودند.

۵- پس از مشاجرات و مباحثات زیاد و طولانی رأی آنها بر این اصل قرار گرفت که یک (وفد) کاروان به عنوان نمایندگان آنها به سوی مدینه گسیل دارند تا درباره حضرت تحقیق و بررسی کرده و (نتیجه را سریعاً اعلام نمایند) «۲»

۱۱ «نتایج واقعه»

۱۱ «نتایج واقعه» این واقعه نتایج مثبت زیادی در پی داشت که هر یک از آنها برای اسلام و مسلمین ارزش زیادی به ارمغان آورد که از تحقیق و بررسی علامه مجلسی رضی الله عنه استفاده کرده و به صورت اختصار و تغییر بعضی عبارت، از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرانیم

«ثبوت حقانیت رسول خدا صلی الله علیه و آله»

«ثبوت حقانیت رسول خدا صلی الله علیه و آله» اگر حضرت بر حقانیت خود و ثوق تام نداشت به هیچوجه (همراه عزیزترین افراد خانواده‌اش) به مقام مباهله در نمی‌آمد و آنها را به دم شمشیر دعای سریع التاثر گروهی که ظن یا احتمال؛ به درستی عقاید آنها داشت، قرار نمی‌داد «۱»

اگر کسی سؤال کند رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را دعوت بر مباهله نمود تادروغ یکی از طرفین ثابت شود به‌مراه آوردن زن و بچه چه معنی داشت؟! در جواب می‌گوییم:

این عمل حضرت دلالت دارد بر اینکه اطمینان کامل به حال و یقین بر راستگویی خود داشت که با آن جرأت تمام پاره‌های جگر و عزیز و محبوب‌ترین کسان خود را در معرض هلاک و استتصال قرار داد، اگر مباهله به وقوع می‌پیوست؛ فرزندان و از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۷

دختر خود را مخصوصاً همراه خود گردانید که آنها عزیزترین اهل و چسبیده‌ترین آنها بر دلها بود «۱»
فخر رازی گوید: اگر آن گروه (نجرانیها) از گفتارهای تورات و انجیل چیز هائی را که بر نبوت او دلالت می‌کرد، نمی‌شناختند مباهله را ترک نمی‌کردند «۲»

آلوسی بغدادی گوید: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله یقین و وثوق بر حقیقت خود نداشت زن و فرزند را ضمیمه خود نمی‌ساخت؛ یعنی (به‌مراه خود نمی‌آورد) این قصه واضح‌ترین دلیل بر نبوت اوست «۳»

«وعده عذاب دلیل حقانیت»

«وعده عذاب دلیل حقانیت» رسول خدا به آنها خبر داد چنانچه با من مباهله نمایید، عذاب حقتعالی بر شما نازل خواهد شد، و خود حضرت به انجام گرفتن مباهله اهتمام می‌ورزید اگر بر حقیقت خویش جزم و یقین نداشت هیچوقت این مبالغه را نمی‌کرد و سعی در اظهار کذب خود نمی‌نمود یعنی هیچ عاقل این کار را نمی‌کند باینکه به اتفاق (جهان بشریت) آنحضرت عاقل‌ترین عقلاء بود.
فخر رازی گوید: جریان مباهله از دو جهت بر صحت و ثبوت نبوت آنحضرت دارد الف- با اخبار و ترسانیدن آنها از عذاب؛ اگر بر نزول عذاب و وثوق نداشت، با اصرار به انجام این کار سعی در آشکار نمودن دروغ خود نمی‌کرد.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۸

فرض کنیم مباهله وقوع می‌یافت عذابی هم نازل نمی‌شد چه پیش می‌آمد آیا بر بطلان کار خود سعی نداشت در حالی که اصرار کامل داشت مباهله تحقق یابد.

ب- اگر آنها حقیقت ادعاء آنحضرت را نمی‌دانستند ابداً از مباهله منصرف نگشته و (حاضر به دادن جزیه و از دست دادن عزت و آبروی خود را در میان اقوام مختلف نصاری نمی‌شدند) «۱»

«پیغمبر موعود»

«پیغمبر موعود» اگر نصارا بر پیغمبر موعود بودن آنحضرت یقین نداشتند از مباهله کردن امتناع نمی‌ورزیدند، همدیگر را از اقدام به

مباهله منع نمی‌کردند.

اگر علم برحقیقت او نداشتند میبایست از نفرین آنحضرت و معدودی از اهل بیت او پروائی نمی‌کردند و در میان قوم خود رتبه و مقام خود را حفظ می‌کردند چنانکه برای حفظ شأن و مقام خود جنگها کردند و زن و بچه خود را در معرض اسارت و قتل و غارت قرار می‌دادند، نباید ذلت و خواری جزیه دادن را برای خود هموار می‌کردند و شکست مفتضحانه را با جان و دل اختیار می‌نمودند.

«۲»

فخررازی گوید: اگر گفته شود چرا جایز نیست که بگوئیم آنها شک داشتند ترک مباهله کردند که اگر راستگو باشد عذاب بر ایشان نازل میشود؟ می‌گوییم: این سخن با دو وجه مردود است.

الف- آن قوم جان و مال خود را در منازعه با رسول خدا بذل می‌کردند اگر شک داشتند این کار را نمی‌کردند.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۹

ب- از آن نصارا نقل شده است که می‌گفتند به خدا قسم او همان پیغمبر مژده داده شده در تورات و انجیل است اگر با او مباهله کنید استتصال حاصل می‌شود، این تصریحی بود که آنها می‌دانستند آنحضرت نبی مرسل از طرف خداست بدینجهت از مباهله امتناع ورزیدند «۱»

قرطبی گوید: این آیه از نشانه‌های نبوت محمد صلی الله علیه و آله است چون آنان را برای مباهله دعوت کرد و آنها نپذیرفتند و بر جزیه راضی شدند؛ چون عاقب بزرگ آنها اعلام کرده بود اگر مباهله کنند بیابان برای آنها پر از آتش خواهد شد چون محمد صلی الله علیه و آله نبی مرسل است. «۲»

میزان شناخت آنها را نسبت به پیامبر، خداوند در قرآن کریم بیان فرموده است اَلَّذِينَ اتَّيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ «۳» کسانی که کتاب (آسمانی) به آنها داده‌ایم، او (پیامبر) را همچون فرزندان خود می‌شناسند؛ (ولی) جمعی از آنان، حق را آگاهانه کتمان می‌کنند

«ثبوت فرزندی حسنین علیهما السلام»

«ثبوت فرزندی حسنین علیهما السلام» این قصه دلالت دارد بر اینکه حسنین علیهما السلام فرزندان حضرت رسول بوده‌اند زیرا که حقتعالی در آیه مباهله با جمله و ابناثنا تعبیر فرموده‌است به اتفاق مسلمین از

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۰

فریقن، حضرت موقع نزول آن آیه پسری بغیر از حسن و حسین را داخل مباهله نه کرده بود «۱» فخررازی گوید: الْمَسْأَلَةُ الرَّابِعَةُ: أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ دَالَّةٌ عَلَى أَنَّ الْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانَا ابْنِي رَسُولِ اللَّهِ وَعَدَّ أَنْ يَدْعُو أَبْنَاءَهُ فِدْعَا الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَوَجِبَ أَنْ يَكُونَ ابْنِيهِ مَسْئَلَةٌ رَّابِعَةٌ: إِنَّ آيَةَ دِلَالَتٍ دَارِدُ بِرَإِنَّكَ حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند چون وعده کرد، فرزندان را بخواند، حسنین را خواند؛ پس واجب (و ثابت) می‌شود که آن دو، فرزندان آنحضرت باشند.

این سخن را آیه و من ذریته داود و سلیمان اِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى «۲»

تأیید مینماید! چون معلوم است عیسی علیه السلام از طرف مادر به ابراهیم علیه السلام منسوب است؛ پس ثابت می‌شود که فرزند دختر را نیز فرزند گویند. «۳»

قرطبی گوید: مسئله سوم: بسیاری از علماء گفته‌اند: آنحضرت در مقام مباهله فرمود: نَدَعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ (سپس حسن و حسین را صدا کرد) آنها را فرزندان خود خطاب نمود؛ و فرمایش آنحضرت در باره حسن انّ ابنی هذا سیّد (انّ ابناى هذان سیدان) (این دو پسرانم آقا و سالارند) مخصوص حسن و حسین است پس آن دو (بزرگوار) فرزندان اویند نه کس دیگر، چون فرمود: کُلُّ سَبَبٍ

ونسب ینقطع یوم القیامه الا سببی ونسبی (۴)

رابطه تمام سبب و نسبها در روز قیامت منقطع و بریده می‌شود مگر سبب و نسب من.

ابوبکر رازی گوید: هذا یدلّ علی أنّ الحسن و الحسین ابنا رسول الله صلی الله علیه و آله و أنّ ولد الإبنه ابن علی الحقیقه (۵) از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۱

این قضیه دلالت می‌کند بر اینکه حسنین فرزندان رسول خدایند و بر اینکه فرزند دختر نیز در حقیقت فرزند (پدر) محسوب می‌شود.

در این مورد پرسشها و پاسخهای فراوان از زمان ائمه علیهم السلام تا حال بوده و هست و خواهد بود که به کتابهای مربوطه مراجعه شو

۵ ثبوت فضیلت آل کساء علیهم السلام

۵ ثبوت فضیلت آل کساء علیهم السلام واقعه مباهله، این مطلب رابه اثبات رسانید که حضرات امیر مؤمنان و فاطمه زهراء و حسن و حسین علیهم السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد خدا، اشرف مخلوقات و نزد رسول خدا عزیزترین مردم بودند، و به این مطلب متعصب ترین مخالفان مانند زمخشری، بیضاوی، فخر رازی و غیر ایشان اعتراف کرده و قبول داشته‌اند. «۱»

آلوسی گوید: ودلالتهای علی فضل آل الله و رسوله صلی الله علیه و آله ممّا لا یمتری فیها مؤمن «۲» دلالت آیه بر فضیلت آل الله و آل رسول خدا از آن دلایلی است که هیچ مؤمنی در صحت آن شک بر خود راه نمی‌دهد.

زمخشری گوید: مخصوص گردانید برای مباهله پسران و زنان را که ایشان عزیزترین اهلند و به دل از دیگران بیشتر می‌چسبند، بسا پیش می‌آید آدمی خود را به خاطر زن و بچه‌اش در معرض خطر و هلاکت قرار میدهد تا آنها سالم بمانند و آسیبی به آنها نرسد به این سبب است که در جنگها زنان و فرزندان را باخود می‌بردند تا در برابر از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۲

دشمن استقامت کرده و نگریزند و به این خاطر است که خداوند در آیه آنها را مقدم داشته تا اعلام کرد، اینها بر جان آدمی مقدمند؛

بعد می گوید: وفیه دلیل لا شیء اقوی منه علی فضل أصحاب الکساء علیهم السلام «۱» در این آیه قوی‌ترین دلیل است بر ثبوت فضیلت اهل کساء که مانند آن پیدا نمی‌شود.

فخر رازی گوید روایت شده است: رسول خدا وقتی که (در روز مباهله) با عبای پشمی سیاه (از خانه) بیرون آمد، حسن رضی الله عنه آمد او را به زیر عبا داخل نمود سپس حسین رضی الله عنه آمد او را هم زیر عبا برد پس فاطمه و علی رضی الله عنهما را داخل کرد و این آیه را تلاوت نمود انما یرید الله لیزهبن عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً «۲» بعد از نقل این روایت می‌گوید: بدانکه این روایت در میان اهل تفسیر و حدیث از نظر صحت، متفق علیها است. «۳»

آلوسی گوید: مسلم و ترمذی و غیر آن دو از سعد بن ابی وقاص روایت کرده است وقتی که آیه مباهله نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی، فاطمه، حسن و حسین را صدازد فرمود: اللهم هوءلاء اهل خدایا اهل من اینها هستند؛ سپس آلوسی می‌گوید: این روایت مشهور و مورد اعتماد محدثین است «۴»

عن عائشه أنّ رسول الله خرج وعلیه مرط مرخل من شعر أسود فجاء الحسن فأدخله ثم جاء الحسين فأدخله ثم فاطمه ثم علی ثم قال انما یرید الله لیزهبن عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً «۵» روایت از عائشه است: در روز مباهله رسول خدا با عبای سیاه نقش دار بیرون رفت حسن آمد او را به زیر عبا داخل کرد؛ حسین آمد او را هم به زیر عبا برد پس از آنها فاطمه، علی آمدند آنها را

هم زیر عبا داخل نمود و سپس آیه بالا را تلاوت نمود.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۳

بیضاوی پس از تفسیر آیه و روایت مباهله می گوید: و هو دلیل علی نبوته و فضل من اتی بهم من اهل بینه و آن دلیل بر نبوت و ثبوت فضیلت آنهائی را که از اهل بیتش آورده بود، می باشد «۱»

نیشابوری پس از نقل روایت مباهله و کساء می گوید: این روایت مانند روایاتی است که در صحّت آن اتفاق نظر باشد سپس اظهار میدارد: وأما فضل أصحاب الكساء فلا شك في دلالة الآية على ذلك و لهذا ضمهم الى نفسه بل قدمهم في الذكر پس شکی نیست که آیه مباهله بر (ثبوت) فضیلت أصحاب کساء (آل عبا) دلالت دارد؛ نه تنها آنها را ضمیمه خود ساخت بلکه در مقام بیان، آنها را مقدم بر خود ذکر نمود. «۲»

مجاهد گوید: از ابن عباس سؤال کردم رسول خدا با چه کسانی می خواست مباهله کند؟ گفت: علی، فاطمه، حسن و حسین و منظور از أنفسنا در آیه علی است. «۳»

اکثر روایات عامه و خاصه مشتمل است بر اینکه حضرت فرمود: این گروه که من آورده‌ام، نزد خدا بعد از من، گرامی‌ترین (وعزیزترین) خلقند. «۴»

«ثبوت افضلیت علی علیه السلام»

«ثبوت افضلیت علی علیه السلام» در آیه مباهله کلمه وأنفسنا بر این دلالت دارد که، امیر مؤمنان علیه السلام از جمیع انبیاء، و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۴

اولیاء، و اصحاب رسول خدا، افضل است. چون در حدیث مباهله غیر از علی علیه السلام کسی نبود که مشمول آن عبارت، بوده باشد.

برای اینکه هیچ وقت صحیح نیست کسی خود را دعوت به جائی کند که بگویند، خود پیغمبر بوده است، بلکه پیغمبر فرمود: بیاید فرزندان و زنان و جانمان را دعوت کنیم که در میدان مباهله حاضر شوند، در حالی که غیر از علی علیه السلام کسی را نیاورد پس آنحضرت گذشته از خود پیغمبر، از همه افضل است.

فخر رازی گوید:

شیعه از این آیه استدلال می کنند بر آنکه علی بن ابی طالب «علیه السلام» بغیر از پیغمبر آخر الزمان از جمیع انبیاء افضل است و نیز از جمیع اصحاب رسول خدا افضل است، زیرا که خداوند فرموده است: بخوانیم نفسهای خود و نفسهای شما را و (پر واضح است که) مراد از أنفسنا نفس پیغمبر نیست زیرا دعوت اقتضای مغایرت دارد، انسان خود را نمی‌خواند پس باید کس دیگر مراد باشد و به اتفاق مخالف و مؤلف غیر از زنان و پسران کسی بجز از علی «علیه السلام» نبود که مشمول أنفسنا باشد.

پس معلوم شد که خداوند نفس علی را نفس محمد نام برده است. (علاوه بر این) اتحاد حقیقی میان دونفس محال است پس باید اتحاد مجازی باشد.

به عبارت دیگر: در اصول مقرر است که حمل لفظ به اقرب مجازات بهتر است از حمل آن به ابعده، و اقرب مجازات مساوی بودن در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات است (إلّا ما أخرج الدلیل) و بنا به اجماع علماء آنچه که (از این عموم) بیرون رفته نبوت است که علی با او شریک نیست پس در کمالات دیگر (بطور عام) شریک است و از جمله کمالات رسول خدا افضل بودن او از جمیع انبیاء و صحابه است پس حضرت امیر نیز باید از صحابه و پیغمبران افضل باشد. «۱»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۵

آلوسی بغدادی گوید:

شیعه با این آیه استدلال می‌کنند بر اینکه بعد از رسول خدا، علی کرم الله وجهه از همه کس، بر خلافت اولویت دارد؛ می‌گویند: چون مراد از آنفسنا امیر «علیه السلام» است، وقتی که امیر نفس رسول باشد، به معنای حقیقی اتحاد محال است تعیین آن یکون المراد المساوات معین شد که مراد، تساوی در همه کمالات است و هر کس با رسول خدا مساوی باشد پس او افضل و اولی به تصرف از غیر است ولا معنی للخليفة الا ذالك برای خلافت غیر از این معنای دیگری نیست. «۱»

در روایات صحیحه وارد شده است: انه سُئِلَ عن بعض اصحابه، فقال له قائل فعلي؟ فقال: إنما سئلتني عن الناس ولم تسألني عن نفسي از آنحضرت حال بعضی از اصحابش را پرسیدند، پاسخ او را داد کسی گفت: پس علی چه (چرا راجع به او چیزی نفرمودی جواب داد) تو درباره مردم از من پرسیدی نه از خودم (یعنی علی من و من علی هستم) «۲»

به بریده‌اسلمی فرمود: یا بریده لا تبغض علیاً فانه منی وأنا منه، وان الناس خلقوا من شجر شتی، و خلقت أنا وعلی من شجرة واحدة «۳» ای بریده کینه علی را به دل نگیر چون آن از من و من از اویم؛ مردم از درختان پراکنده به وجود آمده‌اند اما من و علی از یک درخت آفریده شده‌ایم.

امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون در پاسخ علماء فرمود: دلیل اینکه مراد از آنفسنا در آیه مباهله امیر مؤمنان علیه السلام است فرمایش خود رسول خدا است (زمانی که قبیله بنو لهیعه تمرد کردند) فرمود: لیتهین بنو لهیعه أو لأبعثن إلیهم رجلاً کنفسی حتماً از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۶

بنو لهیعه از تمرد خود دست بردارند، در غیر این صورت مردی را (برای سرکوب و اصلاح) به سوی آنان روانه می‌کنم که مانند جان خودم است. یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام. «۱»

۷ «یادی از امیر مؤمنان علیه السلام»

۷ «یادی از امیر مؤمنان علیه السلام» در کتابهای آسمانی که به انبیاء علیهم السلام نازل شده است، به نبوت رسول خدا و وصایت علی علیهما السلام بشارت داده شده است مخصوصاً اوصاف و افعال حتی صفت مرکبش با صراحت کامل بیان گردیده است. بدینجهت پیش از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله، یهود و نصارا در کلیساها و مجامع مذهبی نام و صفات و جهانگیری دین آنحضرت را، تدریس می‌کردند و جزء برنامه دروس عالی آنها بود.

بخصوص یهود مدینه و نصارای حجاز و شام آمدن آنحضرت را مژده داده و به همدیگر سفارش کرده به انتظار نشسته بودند. اگر سراسر حدیث مباهله را که (تفصیل آن خواهد آمد) از زیر ذره بین بگذرانیم می‌بینیم که پُر است از دفاع و اثبات حقایق رسول خدا صلی الله علیه و آله به وسیله دانشمندی بنام حارثه بن اثال، از کتابهای آسمانی مانند (الجامعه) و غیر آن که در پیش آنها بود.

به طوری که در یک مورد به نام امیر مؤمنان علیه السلام تصریح شده و در چهار مورد در ضمن پنج تن آل عبا، و در سه مورد در ضمن ائمه بعد از رسول خدا، بیان گردیده است و تنها درباره امام زمان حضرت بقیه الله روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۷

الفداء در ۷ مورد ذکری به میان آمده است و این یکی از مهمترین نتایج جریان مباهله میباشد.

در ضمن حدیث: توارث حضرت ابراهیم علیه السلام تابوت آدم علیه السلام که پراز حکمت و علم بود می‌گوید:

ابراهیم علیه السلام به تابوت نظر کرده، جایگاه انبیاء و مرسلین و اوصیاء آنها را دید و نگاه کرد جایگاه حضرت محمد صلی الله علیه

و آله در آخر بیوت و در سمت راست او علی بن ابی طالب دامن رسول خدا را گرفته است، فقال ابراهیم إلهی وسیدی من هذا الخلق الشریف حضرت ابراهیم عرض کرد ای خدا و آقای من، این آفریده شرافتمند کیست؟ خداوند پس از معرفی رسول خدا به تعریف امیر مؤمنان پرداخته و فرمود: وهذا علی أخوه و صدیقه الأکبر اخیت بینهما واخترتھما وصلیت وبارکت علیھما وطهرتھما وأخلصتھما والأبرار منھما و من ذریتھما قبل أن أخلق سمائی و أرضی وفيھما و بینھما من خلقی .. الی آخر «۱»

این علی برادر و صدیق اکبر اوست، میان آنها برادری قرار دادم و آن دو را (از میان خلائقم) برگزیدم و بر آنها صلوات و برکت فرستادم، پاک و خالص ساختم پاکان از ذریه آنها خواهد بود، این کارها را برای آنها پیش از آفرینش آسمان و زمین و هر چه در میان آنهاست انجام دادم ... تا آخر خبر که مشروحاً خواهد آمد

۸ «یادی از پنج تن علیهم السلام»

۸ «یادی از پنج تن علیهم السلام» روزی که خداوند انبیا را برای آدم علیه السلام می شناساند، نوری را دید که شرق و غرب

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۸

عالم را تا ملکوت آسمانها فرا گرفته است، (خدایا اینان کیستند) آنها نور محمد و چهار نور که دور او را گرفته اند نور (علی و فاطمه و حسن و حسین است. «۱»)

ابراهیم علیه السلام نظر کرد نورهایی را دید که در درجات بالا قرار گرفته اند؛ خداوند بر او وحی کرد این کنیز من و باقیمانده پیغمبرم، فاطمه الصدیقه الزهراء است؛ او را با خلیش (علی)، ریشه ذریه پیغمبرم قرار داده ام و اینها هم حسن و حسین اند ... «۲» تا آخر خبر، پس مردم به طرف تورات موسی علیه السلام رفته آن را آوردند در سفر دوم آن نوشته شده بود؛ من در امتین از اولاد اسماعیل رسولی را مبعوث می کنم بر او کتاب نازل مینمایم و او را با شریعت قیمه به تمامی خلق می فرستم حکمت را به او می دهم با ملائکه هایم او را کمک میکنم، ذریه او از دخترش مبارکه که به او برکت داده ام بوجود می آیند بعد از او، دو شبل او، مانند اسماعیل و اسحاق، دو شعبه عظیمی را تشکیل می دهند. «۳» در موقع شمردن صفات پیغمبر علیه السلام می فرماید:

نام او احمد از نسل ابراهیم انتخاب و از سلاله اسماعیل پسندیده شده است؛ روی او مانند ماه و پیشانی نورانی دارد بر شتر سوار می شود چشمانش میخوابد اما دلش بیدار خواهد بود.

خداوند او را در امت امی بر انگیخته میکند (رسالتش) مادامی که شب و روز وجود دارد ادامه خواهد یافت؛ محل تولدش در شهر پدرش اسماعیل (مکه) خواهد شد کثیر الأرواح و قلیل الأولاد میباشد؛ نسل احمد را از صدیقه مبارکه و از دو سید و آقا قرار می دهم «۴»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۹

ذکری از ائمه علیهم السلام»

ذکری از ائمه علیهم السلام» و نظر ابراهیم علیه السلام فاذا ائنی عشر عظیماً تکاد تلاً لأشکالهم بحسنها نوراً فقال یارب تبئنی بأسماء هذه الصور المقرونة بصورتی محمد و وصیه «۱» ابراهیم علیه السلام نظر کرد ناگهان دوازده (شخصیت) بزرگی را دید شکلهایی از نور داشتند که می درخشیدند عرض کرد خدایا نام این صورتهای نزدیک شده به دو صورت محمد و وصی او را به من خبر بده؟ حضرت آدم علیه السلام نیز نگاه کرد انوار زیادی را دید که میدرخشیدند از خدای عز و جل سؤال نمود اینها کیانند؟ فرمود: این احمد آقای آنها و آقای تمامی روی زمین است، و این وصی او است که با او احمد را یاری کرده ام

وهذه سیده امائی والبقیة فی علمی من أحمد نبی، وهذان السبطان والخلفان لهم وهذه الأعیان الصّادع نورها أنوارهم بقیة منهم «۲»

و این بانوی کنیزان من و یادگار احمد پیغمبرم است و این دو سبط و خلف آنهاست و این اعیان نور افکن بقیه (باقیمانده و وارث) آنهاست.

درسفر دوم از تورات: بعثت رسول خدا و ذریه او را از فاطمه و حسنین بیان نموده بعد می فرماید:

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۰

أَكْثَرَهُمْ جَدًّا جَدًّا يَكُونُ مِنْهُمْ اثْنِي عَشَرَ قَيْمًا أَكْمَلَ بِمَحْمَدٍ وَ بِمَا أَرْسَلَهُ بِهِ مِنْ بِلَاغٍ وَ حِكْمَةٍ دِينِي وَ أَخْتَمَ بِهِ أَنْبِيَاءِي وَ رُسُلِي، فَعَلَى مُحَمَّدٍ وَ أُمَّتِهِ تَقُومُ السَّاعَةُ «۱»

تعداد آنها را جدّاً زیاد می کنم از آنها دوازده قیم (امام) خواهد بود؛ با محمد و شریعتی که به او داده ام انبیاء را تکمیل و با او ختم می کنم، بر امت او قیامت بر پا خواهد شد

۱۰ «ذکری از قائم آل محمد علیهم السلام»

۱۰ «ذکری از قائم آل محمد علیهم السلام» مشاجره و مباحثه پنج روزه حارثه بن اثال با سید و عاقب و سایر بزرگان نجران از خیلی آسارها پرده برداشت و حقیقت را در میان طوایف بزرگ نجران روشن

ساخت فقط عصبیت جاهلیت آنها را در مقام عناد و لجاجت و از قبول اسلام بازداشت، چون پس از آنهمه بحث و جدال و غلبه حارثه بر آنها، دیگر تردیدی باقی نمانده بود که رسول خدا همان است که در کتابهای آسمانی انبیاء سلف خبر داده شده بود.

مخصوصاً نکات دقیق آن مباحثات درباره اهل بیت رسول خدا بالأخص درباره امامت و دولت عالمگیر حضرت بقیه الله الأعظم روحی و أرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء بسیار جالب توجه بود که به بعضی از آنها اشاره مینمایم.

سید در خلال مباحثات به حارثه گفت:

وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ الْأَمِيرِ الظَّاهِرِ، يَظْهَرُ عَلَى جَمِيعِ الْمَمْلَكَاتِ وَالْأَدْيَانِ وَ يَبْلُغُ مَلِكُهُ مَا طَلَعَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ. «۲»

از ذریه پیغمبر، امیری است فاتح تمام کشورها و غلبه کننده بر تمام

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۱

ادیان، ملک او بر تمامی آنچه که شب و روز بر او طلوع می کند، (به شرق و غرب عالم) می رسد.

عاقب نیز در ضمن مباحثات گفت: خداوند پس از نومیادی و یأس بندگانش به وسیله مردی از ذریه پیغمبرش احمد، کمک میکند و نجاتشان می دهد.

خداوند او را از جائی که متوجه نبودند می آورد، صلوات می فرستد بر او آسمانها و ساکنین آنها و باز می شود بر او زمین و هر چه در اوست از چرنده و پرنده، مادر شما زمین؛ برکات و زینتهایش را بر او بیرون می ریزد و تمامی خزائن و پاره‌های جگر خود را بر او

می اندازد به طوری که (زمین) بر میگردد مانند زمان حضرت آدم علیه السلام می شود در زمان او مرضها و گرفتاریها بر داشته می شود، بلایای جنگ و خونریزی از بین می رود، شهرها در امنیت کامل زندگی می کنند، عادات زشت برداشته و از بین می رود،

بگونه‌ای که درنده و چرنده و وحشی با اهلی؛ باهم زندگی می کنند، حتی بچه‌ها با مارهای سمی و افعی بازی می کنند دیگر صدمه‌ای به آنها نمی‌زنند، شیر، به شبانی گله‌ها بر می خیزد، تمامی روی زمین رابه دین واحد درمی آورد. «۱»

باز سید به سخن آمد و رو به حارثه کرد و گفت: از معدن سوم برای ت ذکر دهم؛ تورا به خدا سوگندت می دهم؛ آیا در کتاب الزّاجرة که از زبان اهل سوریا به لغت عرب بر گردانده شده است یعنی صحیفه شمعون بن حمّون الصفا که اهل نجران آن را بطور

وراثت نگهداشته‌اند! می گوید:

پس از درگذشت آن پیغمبر موعود؛ بعد از آنکه ریسمان دین پاره شده و چراغ ناموسها خاموش و ستارگانش به افول گرایید، فرزندان

پاک و پُر خیر او در آخر الزّمان ظهور می کند؛ و آن بنده صالح مدّتی میماند و دین را بصورت اَوْلَیْئُهُ برمی گرداند. «۲»

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۲

در جریان عرض انبیاء به حضرت آدم علیهم السلام می گوید:

ونظر فاذاً شیخ فی آخرهم یزهر فی ذالک الصّفیح كما یزهر کوب الصّبح لأهل الدّنیاء، فقال الله؛ وبعبدی هذا السّعیّد، أفکّ عن عبادی الأغلال وأضع عنهم الاصار وأملاً أرضی به حناناً ورأفتاً كما ملئت من قبله قسوةً وشقوةً و جوراً «۱» آدم علیه السلام نظر کرد، بزرگی را در آخر آنها دید که در آن فضا بگونه‌ای می درخشید مانند درخشیدن ستاره صبح به اهل دنیا، خداوند فرمود: باین بنده سعیدم زنجیرها (ی بردگی) را از گردنهای بندگانم باز میکنم، گرفتاریها را از آنها فرو میگذارم، بوسیله او؛ زمینم را از محبت و مهربانی پر می کنم به آن اندازه که پیش از او با قساوت و شقاوت و ظلم پر شده بود.

این چند نمونه را از لابلای حدیث مباحله بیرون کشیده و از نظر خوانندگان محترم گذرانیم که حداقل در هفت مورد بر امامت و ملک و سلطنت عالمگیر آنحضرت تصریح شده است که، مشروح و مبسوط آن را در بیان کامل حدیث خواهید خواند

۱۲ «قبول جزیه اذعان به ذلت!»

اشاره

۱۲ «قبول جزیه اذعان به ذلت!» وفد نجران پس از دیدن نشانه‌های عذاب الهی و ترس از نابودی و هلاکت سریع از مباحله منصرف شده و با ذلت و خواری به پرداخت جزیه تن در دادند.

این عقب نشینی آنها؛ هم حقانیت و حقیقت رسول خدا را به اثبات رسانید و هم اهلیت او را به جهانیان معرفی کرد و هم یک شکست روحی جبران ناپذیری را بر آنها متوجه ساخت که در تاریخ ثبت و به رسوائی آنان منتهی شد.

کسانی که بآباد دماغ و کبر و نخوت به مدینه وارد شده بودند با روح و شکسته و جسم خسته و با تب و لرز، از مدینه بیرون رفتند. پس از تسلیم نجرانیها لرزه به اندام مسیحیان بیرون از شبه جزیره عربستان افتاد، در سر زمین عرب عظمت و شوکت اسلام سایه افکند، دیگر کسی جرأت مخالفت و قدرت ابراز خلاف، با مسلمین را نداشت و پرچم اسلام در جای جای سر زمین عربستان به اهتزاز در آمد؛ صدای الله اکبر مؤذنها در گوشه و کنار آن سرزمین و در متن شهرها و روستاها طنین افکند

«مقدار جزیه»

«مقدار جزیه» در کتابهای تاریخ کیفیت صلح و مقدار جزیه، به صورت گوناگون ثبت شده است که تعدادی از آن را برای اطلاع، ذیلاً می آوریم.

۱- دوهزار حله که قیمت هر یک حله چهار درهم باشد و اینکه هر وقت فرستادگان رسول خدا برای وصول جزیه به آنجا رفتند آنها را پذیرائی کنند، از فتنه گری،

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۴

عشّاری، رباخواری و معامله با ربا خواران دوری جویند «۱».

۲- یک هزار حله با یک هزار دینار در هر سال مقداری در ماه محرم و مقداری در ماه رجب پرداخت شود. «۲»

۳- دوهزار حله در هر سال، یک هزار آن در ماه صفر و هزار حله در ماه رجب و سی دست زره جنگی. «۳»

۴- دو هزار حله از حله های اوقای که بهاء هر یک چهار درهم باشد اگر بهاء آن متغیر شود با این معیار محاسبه شود و اگر در یمن

جنگی پیش آید سی دست زره جنگی و سی عدد نیزه و سی رأس اسب به عنوان عاریه به لشکر حضرت تحویل گردد، حضرت ضامن شد پس از پایان جنگ به آنها برگرداند. «۴»

۵- یک هزار دینار موقتاً بطور امانت تا آمدن قوم (مسیحیان) یک هزار شمشیر، یک هزار زره یک هزار سپر؛ این سه قلم پیش پیامبر عاریه (یا به عنوان تضمین) بماند تا آنها تصمیم نهائی خود را به اطلاع حضرت برسانند. پیامبر نیز قبول کرد. «۵»

۶- هر سال دو هزار حله، ۳۳ اسب، ۳۳ زره، ۳۳ شتر. «۶»

۷- پیامبر پذیرفت که با نصارا (یعنی با آنها) جنگ نکند، آنها را (مجبور نکند تا) از دینشان برگردند (یا الزاماً از کیش خود دست بردارند) آنها نیز متعهد شدند هر سال ۲ هزار حله ۱ هزار در ماه صفر و ۱ هزار در ماه رجب و سی عدد زره آهنی (به عنوان

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۵

جزیه) به پیامبر تحویل نمایند. «۱»

در تفسیر المیزان گوید: قوله: أَلْفٌ فِي الصَّفْرِ، المراد به المحرم و هو أَوَّلُ السَّنَةِ عند العرب منظور از صفر در اینجا محرم است چون اوّل سال نزد عرب آن است، در جاهلیت نیز محرم را صفر می نامیدند و عربها در صفر نسیء میکردند پس در اسلام حرمت جنگ را در صفر قرار داد به خاطر این، ماه حرام نامیده شد پس از اسلام صفر به محرم مشهور گشت. «۲»

۸- دو هزار حله در صفر و یک هزار در محرم پرداخت شود. «۳»

در تواریخ یک عهد نامه مشروحو نسبت به نجرانیها ثبت گردیده است، پس از بیان و شرح کامل واقعه از نظر خوانندگان خواهد گذشت؛ در آن نامه تعهدهای فیما بین روشن خواهد شد

«دو فرماندار»

«دو فرماندار» در حال حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله دو فرماندار به نجران اعزام گشته یکی به نام عمرو بن حزم الأنصاری؛ دومی به نام یزید بن ابی سفیان (برادر معاویه)

اگر معاهده نجرانیها در سال دهم هجرت باشد مدت فرمان روائی آن دو کوتاه بوده و اگر در سال هفتم هجرت باشد مدتی طول کشیده است

۱۳ «سرانجام جزیه»

۱۳ «سرانجام جزیه» پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله جریان جزیه با دست اندازهای گوناگون روبرو شد مشروح آن را از تاریخ الکامل ابن اثیر می آوریم.

زمانی که ابوبکر در کرسی خلافت نشست؛ با نجرانیها برابر صلحنامه رفتار کرد هنگامی که عمر خلافت و زمام امور را به دست گرفت! اهل کتاب را از حجاز بیرون کرد؛ از جمله آنها نجرانیها بودند، أملاک و اموال آنها را (به نرخ روز) خریداری کرد بعضی از آنها به سوی شام و بعض دیگر به سوی نجرانیه کوفه «۱» حرکت کردند.

گویند: علت بیرون راندن عمر اهل نجران را این بود که تعداد نفوس آنها رو به ازدیاد گذاشت به طوری که به چهل هزار نفر رسیدند.

در میان خودشان حسادت و جنگ قدرت شروع شد تا اینکه خود به تنگ آمده به پیش عمر آمدند و به او گفتند: أَجَلْنَا مارا جلای وطن کن (تبعید نما) عمر که از خطر آنها نسبت به مسلمانها در هراس بود (پی فرصتی می گشت تا جمع آنها را بهم زند با پیشنهاد خود آنها فرصت را غنیمت شمرده، از حجاز بیرونشان کرد.

(بعدها) پشیمان شدند از عمر خواستند که از در خواست آنها منصرف شود (دیگر کار از کار گذشته بود) عمر قبول نکرد، با این حال زندگی کردند تا خلافت عثمان پایان رسید.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۷

وقتی که امیر مؤمنان علیه السلام زمام امور را به دست گرفت پیش آنحضرت آمدند و گفتند:

نشدک باللّه خطّ یمینک! ترا به خاطر دستخطی که خودت نوشته‌ای (چون بنا بر مشهور صلحنامه را آن زمان علی علیه السلام نوشته بود) به خدا سوگندت می‌دهیم؛ که به ما کمک کن به موطن اصلی خود برگردیم چون صلحنامه با دست خط خود تو، نوشته شده و از مفاد آن کاملاً اطلاع داری خودت نیز اصلاح کن.

فرمود: (با پیشنهاد خودتان) عمر کننده این کار بود (نه من)، من از مخالفت کار او اکراه دارم.

عثمان در زمان خلافتش دویست حلّه از جزیه آنها را برفع آنها برداشت، سرپرست نجرانی‌های کوفه کسانی را به شام و اطراف آن می‌فرستاد تا حلّه‌ها را جمع کرده بیاورند.

وقتی که معویّه و پس از او یزید ریاست مسلمین را قبضه کردند به پیش آنها آمدند از پراکندگی و کمی نفوس و مسلمان شدن عده‌ای شکایت کردند که قدرت پرداخت جزیه را ندارند، نامه عثمان را نیز نشان دادند، معاویه و یزید نیز دویست حلّه از دوش آنها برداشتند در نتیجه چهار صد حلّه از بدهی آنها کسر گردید.

زمانی که حجاج والی عراق شد، عبد الرحمن بن محمد بن اشعث بر او شورید و بزرگان و کدخدایان روستاها را به دوستی عبد الرحمن و نجرانیها را هم با همدستی با آنها، متهم نمود و جزیه را به یک هزار و سیصد حلّه نقشه دار برگردانید.

تا زمان زمامداری عمر بن عبدالعزیز فرارسید پیش او آمدند از فنا نیستی خود و از غارت عربها اموال آنها را به اطلاع او رساندند، و از ظلم حجاج نسبت به آنها و از کمی تعداد خود؛ از او استمداد نمودند.

عمر بن عبدالعزیز دستور داد تعداد آنها را سر شماری کردند دیدند یک دهم نفوس سابق آنها نمانده است، گفت: به نظر من این صلح جزیه است و جزیه مسلمان شده‌ها و مرده‌ها باید از آنها کسر گردد بر زمینهای اینها نیز چیزی تعلق نمی‌گیرد با

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۸

این استدلال فقط دویست حلّه از آنها گرفت.

نوبت به یوسف ابن عمر ثقفی والی کوفه رسید (به خاطر هم قبیله گگی باحجاج و تعصب فامیلی) نجرانیها را دوباره به نصاب جزیه زمان حجاج باز گردانید.

زمان ریاست (أبی العیّاس) سفّاح اولین خلیفه عباسی فرارسید روزی از محلی عبور می‌کرد، نجرانیها به مسیر او گل و ریاحین ریخته و پول نثار کردند از این کار آنها خوشش آمد و چون مادر او از بنی الحرث بن کعب از یکی از قبیله‌های آنها بود، به وسیله دائی او، مسئله را مطرح و عدم توانائی خود را گزارش دادند، سفّاح دستور داد فقط یک صد حلّه از آنها دریافت کردند.

تا اینکه هارون الرشید به سر کار آمد، از کار گزاران او به او شکایت بردند.

هارون دستور داد کاگزارانش برگردند، بدهی آنها از بیت المال پرداخت شود. «۱» با این تلاشها و دست اندازها، مسئله جزیه مالیده شده و ازین رفت فقط ذکر آن در کتابهای تاریخ به یادگار ماند

۱۴ «تاریخ وقوع مباهله»

۱۴ «تاریخ وقوع مباهله» در میان مؤرخین اختلافی نیست در اینکه صلحنامه میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و نجرانیها در سال دهم هجرت نوشته شده است، با این حساب مباهله هم باید در آن سال واقع گردیده است.

اما در روز مباهله اختلاف هست، بیشتر صاحب نظران روز بیست و چهارم ذی الحجه الحرام دانسته‌اند اگر چه بعضی‌ها روز ۲۵ و بعضی دیگر ۲۲ یا ۲۷ را نوشته‌اند. «۱»
 أمّا مشهور قول اولی است.

برای آن روز اعمال و دعاهای مخصوصی نیز آمده است؛ ۱- غسل ۲- روزه ۳- دورکعت نماز به صورتی که در اعمال روز غدیر گفته شده است ۴- خواندن دعای مباهله تا هم فيها خالدون است که به دعای سحر ماه رمضان شباهت زیاد دارد ۵- دعائی است که شیخ طوسی و سیدبن طاوس بصورت مخصوص بیان کرده‌اند. «۲»

۱۵ «عکس العمل نجرائیها»

اشاره

۱۵ «عکس العمل نجرائیها» از مصادر تاریخی استفاده می شود که نصاری نجران به علت گستردگی سر زمین نجران و تشکیل یافتن آن از قبایل مختلف و ۷۳ روستا با مرکزیت شهر بزرگ نجران «۱» و بودن منطقه‌ای که دارای صنایع نظامی، و نساجی، از قبیل اسلحه سازی و قماشهای گوناگون، و از جهت اینکه اهمیت سوق الجیشی و بافت استثنائی داشت و مورد توجه سلاطین آن زمان بود؛ نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله عکس العملهای متفاوتی نشان دادند

۱ «نمایندگان نصاری»

۱ «نمایندگان نصاری» رسول خدا صلی الله علیه و آله هنوز در مکه سکونت داشت و به مدینه هجرت نکرده بود از نصرانیهایی که خیر بعثت او را شنیده بودند، حدود بیست نفر از مردم حبشه، و بقولی از نجرائی‌ها به مکه آمدند و در حالی که چند نفر از رجال قریش پیرامون کعبه بر علیه رسول خدا، انجمن داشتند، به مسجد الحرام وارد شدند و در برابر چشمان آنها با رسول خدا دیدار نموده، با وی نشستند و سخن گفتند و پرسشها کردند، او را
 از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۱

چنانچه در کتابهایشان توصیف شده بود یافتند و چون رسول خدا آنان را به اسلام دعوت کرد و قرآن بر ایشان تلاوت نمود، به گریه افتادند، و دعوت آنحضرت را، پذیرفتند، و به وی ایمان آوردند و از نزد رسول خدا بر خاستند؛
 ابوجهل بن هشام با گروهی از قریش سر راه بر ایشان گرفتند و گفتند: شما چه مردمان بی خردی هستید! مردم حبشه (یا نجران) شمارا برای رسیدگی و تحقیق در امری فرستادند اما شما بی درنگ دین خود را رها کردید و دعوت او را پذیرفتید.
 نمایندگان نصاری در پاسخ قریش گفتند: ما را با شما بحث و جدالی نیست ما به کیش خود، شما به کیش خود، ما از این سعادت نمی گذریم در باره ایشان آیاتی «۱» از قرآن مجید نازل شد. «۲»

۲

سال دهم هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را در ماه ربیع الآخر به همراه چهار صد نفر «۳» به سوی بنی الحرث بن کعب که، در نجران ساکن بودند فرستاد

او را امر فرمود؛ اول آنان را سه مرتبه به اسلام دعوت نماید، اگر قبول کردند

در میان آنها بماند تا شرایع اسلام را بر آنها تعلیم نماید و اگر نپذیرفتند با آنها بجنگد؛ خالد حرکت کرد وقتی که به آنجا رسید آنها را به اسلام دعوت کرد آنها نیز قبول نمودند در میان آنها ماند و جریان اسلام آنها را به حضرت نوشت (پس از مدتی) با

گروهی از آنان که از جمله آنها قیس بن الحصین بن یزید بن قینان ذی الغصه و یزید بن عبدالمدان و جز آن دو بودند، به خدمت حضرت رسیدند در مدینه ماندند و در بقیه ماه شوال یا در ذی الحجه به شهر خود برگشتند.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۲

رسول خدا عمرو بن حزم را به سوی آنان روانه کرد که شرایع اسلام را تعلیم و صدقات آنها را وصول نماید، هنوز عمرو در آنجا بود که حضرت از دنیا رحلت

نمود. «۱»

در تاریخ طبری ملاقات آنها را با رسول خدا صلی الله علیه و آله بدینگونه آورده است.

وقتی که به خدمت حضرت شرفیاب شدند سؤال فرمود: اینها کیستند مثل اینکه از مردان هند هستند به عرض رساندند که اینان بنوالحارث بن کعب اند.

آنها نزد حضرت ایستاده سلام کردند و گفتند: نشهد أنك رسول الله و أن لا اله إلا الله، فقال رسول الله و أنا أشهد أن لا اله إلا الله و أنتی رسول الله شهادت میدهم تو رسول خدائی و غیر از خدای یکتا خدای دیگری وجود ندارد حضرت نیز فرمود: من نیز به یگانگی خداوند و به رسالت خودم شهادت می دهم.

حضرت سه بار از آنها سؤال کرد شما بودید کسانی که (مشهور است) اگر حرکت می کردید از همه جلوتر بودید؟ کسی جواب نداد! در مرتبه چهارم یزید بن مدان نیز چهار بار عرض کرد بلی یا رسول الله مائیم، که در موقع حرکت از همه جلوتر (و پیشرو) بودیم.

فرمود: اگر خالد بن ولید جریان اسلام شما را به من اطلاع نمی داد سربایان را به زیر پاهایتان می انداختم!

یزید بن مدان گفت: یا رسول الله! نه شما را ستایش می کنیم و نه خالد را! فرمود: پس که را ستایش می کنید؟ عرض کردند ما خدائی را ستایش مینماییم که به وسیله شما ما را هدایت کرد؛

سپس حضرت از آنها سؤال نمود؟ شما با چه وسیله‌ای (چگونه و با چه تاکتیکی) در جاهلیت با هر که می جنگیدید غالب (و بر دشمن پیروز) می شدید؟!

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۳

عرض کرد، ما بر کسی غالب نبودیم! فرمود: بلی شما بودید که با هر کس جنگ کردید (از میدان جنگ فاتح بیرون آمده) و غالب می بودید؟.

جواب دادند بلی ای رسول خدا؛ علت غلبه ما این بود که فرزندان بندگان بودیم گرد می آمدیم ولی پراکنده نمی شدیم و بر هیچ کس ظلم و ستم نمی کردیم فرمود:

راست گفتید (اتحاد و یگانگی و همدلی و ستم نکردن، رمز پیروزی است)

سپس حضرت به بلحارث بن کعب بن قیس بن حصین مأموریتی داد و دسته او در اواخر شوال یا اوایل ذی القعدة به شهر خود برگشتند، چهار ماه بعد از برگشتن آنها بود که داهیه عظمی و مصیبت کبری، رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله واقع شد. «۱» تاریخ، اسلام آوردن طائفه بنی الحرث بن کعب را، اینگونه بازگو می کند؛ با اینکه این قبیله از شجاعان و رزم آوران درجه یک نجران بودند و همه را هنگام پیکار شکست می دادند، مغلوب کسی نمی شدند حضرت هم از جنگجویی آنها مطلع بود که چهار بار از آنها پرسید (شما بودید همیشه پیشرو و غالب و فاتح بودید).

با این همه رشادتها و شجاعتها نخستین کسانی بودند که از نجرانیها بطور آشکار ایمان آوردند و تسلیم حق شدند؛

امّا از روایت سید بن طاوس قدس سره که به زودی خواهد آمد استفاده می شود که اینها به آن سادگی تسلیم نشدند بلکه در

مجالس گفتگوی کلیسای بزرگ شرکت کرده سخنرانیها نموده و اظهار نظرها کرده ان

۱۶ صلحنامه یا عهد نامه

اشاره

۱۶ صلحنامه یا عهد نامه در فصل چهارم در علت پیش آمد واقعه گذشت که، حضرت نامه‌ای به اهل نجران فرستاد و آنها را به اسلام یا جزیه یا جنگ دعوت کرد؛ و در این فصل، پایان و نهایت جریان مباهله را که چگونه با صلح و بصورت مسالمت آمیز خاتمه یافت، از نظر خوانندگان گرامی می گذرانیم.

صلحنامه در تاریخ به سه صورت ثبت گردیده است دو صورت آن با احتمال قریب به یقین؛ از جعلیات نصاری است، چون متن روایتها و کیفیت ادای عبارات و کلمات، حاکی از جعلی بودن آنهاست و چون با سلیقه رسول خدا همسو نمی باشد خود گویای ساختگی آن دو است.

استاد علی احمدی میانجی قدس سره: در کتاب مکاتیب الرسول در باره آن دو نامه، چنین اظهار نظر می کند. دو نسخه از مکتوب پیغمبر به نجران را از کتاب مجموعه الوثائق نقل کردیم، که خود مؤلف مجموعه، اعتراف دارد بر اینکه این دو نسخه از موضوعات است.

و سیاق نامه نیز بر ساختگی آن دلالت دارد.

پروفسور هندی در مجموعه ص ۱۱۶ رقم ۹۷-۹۶ چنین می گوید: (تاریخ التسطوریین فی مجموعه تألیفات الابهاء الشریقین ج ۱۳ ص ۶۱۶-۶۰۰)

کوچکترین شبهه‌ای نیست که این دو نصّ (عهد نامه) از ساختگی های (نصارا) است، به قطعه ۱۲۰ نیز مراجعه شود.

استاد احمدی سپس دو عهدنامه را که نسبتاً مفصل است نقل کرده در آخر می

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۵

گوید: أقول نقلنا هاتین النسختین مع العلم بكونهما مجعولاً لئلا یخلو کتابنا عما نسب إلیه صلی الله علیه و آله من الکتب من میگویم: این دو نسخه را با این که علم به جعلی بودن آنها دارم نقل کردم، به خاطر اینکه کتاب من از نامه‌های منسوب به آنحضرت خالی نماند، و دلایل مجعول بودن آنها را بیان می کنم تا برای کسانی که زیاد با تاریخ آشنائی ندارند مشتبه نشود و احتمال صدور (یا صحت آن را) ندهند و نشانه‌های جعلی بودن آن را پی گیر می شویم که خواننده با چشم باز بخواند. «۱»

استاد احمدی: جعلی بودن آن دو را با ۸ دلیل ثابت میکند و برای اینکه آن دو نسخه بطور یقین ساختگی است از نقل آنها خود داری مینماییم و به عهد نامه‌ای که در منابع موثق اسلامی بیان گردیده است، می پردازیم

«متن عهد نامه»

«متن عهد نامه» بسم الله الرحمن الرحيم

هذا ما كتبه النبي رسول الله محمد، لنجران، كان له عليهم حكمه «۲» في كل ثمره و صفراء و بيضاء و سوداء و رقيق فأفضل عليهم و

ترك ذلك لهم، ألفى حله (من) حلال الأوقاف في كل رجب ألف حله و في كل صفر ألف حله

كل حله أوقية و ما زادت حلل الخراج أو نقصت عن الأوقاف فبالحساب و ما نقصوا من درع أو خيل أو ركاب أو عرض أخذ منهم

بالحساب، و على أهل نجران مائة رُسلى شهر فدونه و لا يجبس رُسلى فوق شهر، و عليهم عارية ثلاثين درعاً و ثلاثين فرساً و ثلاثين بعيراً

إذا كان كيداً باليمن ذو مغدره، و ما هلك ممّا أعاروا رسلى من خيل أو ركاب، فهم

از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۶

ضمن، یردوه إلیهم

ولنجران و حاشتها جوار الله و ذمه محمد النبى رسول الله على أنفسهم و ملتهم و أرضهم و أموالهم (و بيعهم و رهبائيتهم و أسافتهم و غائبهم) «۱» و شاهدهم (و كلما تحت أيديهم من قليل أو كثير «۲») و غيرهم و بعثهم و أمثلتهم «۳» لا يغير ما كانوا عليه و لا يغير حق من حقوقهم لا يفتن أسقفهم من أسقفيته، و لا راهب من رهبائيته و لا واقه من وقاهته على ما فى تحت أيديهم من قليل أو كثير و ليس عليهم رهن و لادم جاهليّة و لا يحشرون و لا يعشرون، و لا يطاء أرضهم جيش، من سئل منهم حقاً فينبهم النصف غير ظالمين و لا مظلومين بنجران (على أن لا يأكلوا الرّبا) «۴» و من أكل منهم رباً من ذى قبل فذمتى منهم بريئة؛ (و عليهم الجهد و النصح فيما استقبلوا غير مظلومين و لا معنوف عليهم) «۵» و لا يأخذ منهم رجل بظلم اخر، و لهم على ما فى هذه الصّحيفة جوار الله و ذمه محمد النبى أبداً حتّى يأتى أمر الله، مانصحوها و أصلحوها فيما عليهم غير مكلفين شيئاً بظلم، (و فى الطّبقات: (اى طبقات ابن سعد) شهد أبو سفيان بن حرب و غيلان بن عمرو و مالك بن عوف من بنى نصر و الأقرع بن حابس الحنظلى و المغيرة كتب «۶»

از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۷

«بنام خداوند بخشنده مهربان»

این نوشته محمد پیغمبر و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به (اهل) نجران چون به حکم او تسلیم شده بودند، در تمامی میوه‌ها و طلا و نقره و پولهای سیاه، یا باغات پُر درخت و پُر شاخ و برگ و برده هایشان. پس تفضّل کرده همه آن نامبرده‌های بالا را به آنها بخشید فقط بعنوان بدهی در ذمه آنها وا گذاشت؛ دو هزار حله «۱» اواقی که یک هزار آن در ماه رجب و یک هزار دیگر در ماه صفر تأدیه گردد، هر حله یک اوقیه «۲» است، اگر حله‌ها کمتر یا زیادتر از اوقیه باشد (با معیار اوقیه) محاسبه خواهد شد. اگر از اسب و زره و غیرهما که عاریه گرفته خواهد شد در دست مسلمانها ناقص و یا تلف شود آن هم (با همان معیار اوقیه) محاسبه خواهد شد.

برعهده اهل نجران است که فرستادگان رسول خدا را (که برای وصول بدهی که به سوی آنها می روند) حد اکثر یک ماه یا کمتر مسکن داده و بیشتر از یک ماه معطل ننمایند.

اگر حيله یا تمرد (جنگی یا هر گونه درگیری مسلحانه) در یمن پیش آید؛ باید سی رأس اسب، سی دست زره، سی نفر شتر به عنوان امانت به رسول خدا تحویل داده

از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۸

(و بعد از انقضاء جنگ پس بگیرند) اگر از این امانت‌ها چیزی تلف شود رسول خدا ضامن جبران خسارت آن خواهد بود؛ به نفع اهل نجران و اطراف آن بر ذمه خدا و رسول او محمد پیغمبر است که امان داده شود بر جان، مال، زمین، دین، کلیساهای راهبها، أسقفهایشان و حاضر و غائبشان و هر چه در زیر دست آنهاست از کم و زیاد یا قافله‌ها و فرستاده‌ها، و آنها بر حالی که هستند از آنحال تغییر داده نشوند، و نیز حقی از حقوقشان دگرگون نشود و فرشهای آنها یعنی بر زندهای آنان دست درازی نباشد؛ (باز بر ذمه خدا و رسول خدا است) که هیچیک از أسقفها و راهبان و قیمهای دینی آنها و هر چه در زیر دستشان هست از کم و زیاد تغییر ندهد.

بر ذمه آنها گرو، و خون جاهلیت نیست (به عنوان عفو عمومی این چیزها، بر علیه آنها مطالبه نشود) و تبعید و اخراج نشوند، مالیات اخذ نگردد، ارتش اسلام بر سرزمین آنها وارد و قدم نگذارند و اگر حقی از آنها مطالبه شود بطور عادلانه رفتار نمایند و (پایان پذیرد) نه ظالم شوند و نه مظلوم.

(متقابلاً) بر ذمه نجرانیهاست که ربا نخورند اگر در آینده کسی ربا بگیرد ذمه من (رسول خدا) از آنها بری است، و برای آنهاست در آینده جدیت و نصیحت بدون ظلم و فشار و هیچکس از آنها با ستم چیزی نگیرد.

بر نفع آنهاست آنچه که در این صحیفه نوشته شد پناه خدا و ذمه رسول او برای همیشه تا خدا چه بخواهد، مادامی که آنها (عهد شکنی نکرده و تمرد ننمایند) رفتارشان خوب و آنچه بر عهده آنها گذاشته شده است پایند باشند بدون کوچکترین تکلفی و ستمی. در کتاب طبقات: آورده است که شاهد این عهد نامه- ابو سفیان بن حرب، غیلان بن عمرو، مالک بن عوف از بنی نصر و أقرع بن حابس حنظلی. و مغیره بوده‌اند.

از ظاهر کتاب طبقات ابن سعد استفاده می‌شود که کاتب این عهد نامه مغیره بوده

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۹

است؛ امیر از ظواهر کتابهای تاریخ یعقوبی «۱» و فتوح البلدان بلاذری و سنن کبرای بیهقی استفاده می‌شود که عهدنامه را (امیر مؤمنان) علی بن ابی طالب علیه السلام نوشته است «۲» و در کتاب خراج و المجموعه: نویسنده را عبدالله بن ابی بکر معرفی کرده است

ابو یوسف در کتاب الخراج ص ۷۴ می‌گوید: عهد نامه در چرم سرخ رنگی قلمی گردیده بود. «۳»

۱۷ «مشروح جریان مباهله»

اشاره

۱۷ «مشروح جریان مباهله» روایات مباهله به صورتهای مختلف نقل گردیده است بعضی مختصر و گذرا، بعضی متوسط، ولی سید بن طاوس رضی الله عنه در کتاب شریف إقبال الأعمال با آن قطع بزرگش از صفحه ۴۹۶ تا ص ۵۱۰ و در بعض نسخه‌ها تا ص ۵۱۳ یک روایت مفصل و طولانی را آورده است.

ألبته سید روایت دیگری نیز در کتاب سعد السعود کوتاhter، از ص ۹۱ تا ۹۴ با طریق و سند دیگری روایت نموده است اما روایت اقبال علاوه بر اینکه طولانی است، از هر جهت کامل و جامع و دارای مطالب مفید زیادی است.

و نیز شامل اسناد ارزنده و اظهار حقایق پیامبر و امامت ائمه و سایر اعترافات و کشف حقایق نهانی و بیرون کشیدن اسرار نهفته از لابلای کتابهای آسمانی انبیاء سلف است، و چون از حلقوم بزرگان و رؤساء و أسقفهای نصاری بیرون آمده و در خلال پنج روز بحث و جدال لفظی بیان گردیده؛ اهمیت آن را دو چندان نموده و مورد توجه قرار داده است؛

بدینجهت نقل آن را اختیار کردیم تا خوانندگان گرامی بادقت و حوصله زیاد مطالعه نموده و فرق آن جلسات نصارا را با جلسه سقیفه و پیامد آن و در نهایت با منظره دلخراش روز عاشورا مقایسه و در باره آتش بیاران آن معرکه‌ها، قضاوت نمایند.

سید بن طاوس رضی الله عنه آن روایت را با سندهای صحیح و طریق‌های روشن و صریح که به کتاب أبی المفضل محمد بن عبدالمطلب شیبانی منتهی می‌شود، از اصل کتاب حسن بن اسماعیل بن شناس بزار که در أعمال ذی الحجّه نوشته شده، از

از مباهله تا عاشورا، ص: ۷۱

شخصیتها و صاحبان همت والا که نیازی به ذکر نام آنها نیست فقط هدف بیان روایت آنها است، چنین نقل نموده است.

بعد از آنکه رسول خدا و سید کاینات مکه معظمه را فتح نمود و همه عربها مطیع و منقاد آنحضرت شده و در زیر پرچم لا اله الا الله قرار گرفتند؛ نامه‌های فراوان به رؤساء و بزرگان عالم مخصوصاً کسری ایران و قیصر روم روانه کرد و همه آنها را به اسلام دعوت کرده و ادامه دادند در صورت عدم تسلیم باذلت و خواری جزیه دهند و یا این که آماده جنگ شوند.

چون این خبر به نصاری نجران و کسانی که در اطراف آنها بودند از بنی المدان و فرزندان حارث بن کعب و کسانی که با ایشان بودند با اختلاف مذاهبشان از اروسیه، سالوسیة، اصحاب دین الملک، مارونیة، عباد و نسطوریة، رسید همگی با آن کثرت جمعیت؛ به وحشت افتاده رعب و ترس بر آنها مستولی شد بطوری که خواب راحت و آرامش زندگی را از دست دادند، در این بیم و هراس بودند که ناگهان فرستادگان رسول خدا بنام ۱- عتبه بن غزوان ۲- عبدالله بن ابی امیه ۳- هدیر بن عبدالله تیمی ۴- صهیب بن سنان نمری، بانامه آنحضرت به نجران وارد شدند.

در آن نامه مانند دیگر نامه‌ها آنها را به اسلام دعوت کرده بود اگر مسلمان شوند برادران دینی ما هستند و اگر تکبر کرده سر پیچی نمایند، باید باذلت و خواری آماده پرداخت جزیه شوند در غیر این صورت جنگ را پذیرا باشند در نامه این آیه نوشته شده بود: قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم ان لانهبدا اللّٰه و لا نشرک به شیئاً و لا نتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون اللّٰه فان تولوا فقولوا شهدو بانّا مسلمون (۱)

بگو ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خدای یگانه را نه پرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی

از مباهله تا عاشورا، ص: ۷۲

از ما، بعض دیگر را- غیر از خدای یگانه- به خدایی نپذیرد؛ هر گاه (از این دعوت) سرباز زنند، بگوئید: گواه باشید که ما مسلمانییم.

همه می دانند پیامبر تا کسی را به اسلام دعوت نمی کرد و حجت را بر او تمام نمی نمود، با او نمی جنگید.

نامه به آنها تحویل گردید با خواندن نامه نفرت شدید توأم با رعب و وحشت وجود آنان را فرا گرفت بلافاصله در کلیسای بزرگ گرد آمده، فرشهای گرانبها انداخته و دیوارها را با حریر و دیبا زینت دادند؛ صلیب بزرگ را که از طلای ناب ساخته شده بود و با جواهرات پر قیمت تزئین داده بودند، که پادشاه روم به آنها هدیه کرده بود، بپا داشتند.

اولاد حارث بن کعب که از زمانهای قدیم به جنگاوری و شجاعت در میان عرب شهرت تام داشتند، برای مشاوره و رایزنی حاضر شدند تانظرهای خود را بیان دارند؛ این خبر که بگوش قبایل مذحج، عک، حمیر و أنمار و اشخاص نزدیک، نسبی و سببی ایشان از قوم سبا رسید؛ به خاطر تعصبی که داشتند، با دماغهای باد کرده و متکبرانه، در آن کلیسا حضور بهم رساندن، حتی بعضی از آنها که قبلاً اسلام را پذیرفته بودند همگی از اسلام برگشته، به صف اقوام خود پیوستند رأی عمومی آنها بر این قرار گرفت که به مدینه هجوم برده و جنگ نمایند.

یک نفر از قبیله بنی بکر بن وائل بنام أبو حارثه (أبو حامد) حصین بن علقمه دانشمند بزرگ و استاد همه آنها و یکصد و بیست سال عمر کرده و از غایت پیری ابروهایش بر روی دیده هایش ریخته بود، باعصابه خود ابروهایش را بالا زده بر عصای خود تکیه زد که خطبه بخواند، کسی که از علوم پیغمبران بهره مند و به پیغمبر اسلام، ایمان آورده بود و ایمان خود را پنهان می کرد گفت

«أبو حارثه أسقف أعظم»

«أبو حارثه أسقف أعظم» آهسته! ای فرزندان عبدالمدان! عافیت و سعادت دو نعمت پنهان است که در صلح به دست می آید و دوام پیدا می کند نه در جنگ (و خون ریزی) با آرامش تصمیم بگیرید مانند مورچگان از پی یکدیگر نروید؛ مبادا باشتاب و تندی

اقدامی بکنید که عاقبت خوبی نه خواهد داشت؛ قسم به خدا آنچه که نکرده اید عاقبت می‌توانید انجام دهید اما کاری که کرده اید دیگر نمی‌توانید برگردانید نجات در تحقیق و (تفحص) و تفکر و آرامش است، چه بسیار خود داری از حمله کردن و بسیار سکوت، از سخن گفتن بهتر است؛ (این نصیحت هارا کرد و ساکت شد)

«سخنان کرز بن سبره»

«سخنان کرز بن سبره» کرز بن سبره حارثی که از بزرگان بنی حارث بن کعب و از اشراف و امیران جنگ آنها بود «۱» گفت: ای ابو حارثه از شنیدن این خبر دلت لرزیده و اندرونت از ترس باد کرده مانند کسی که شیری دیده و عقل از سرش پریده باشد؛ مثلها می‌زنی و مارا می‌ترسانی به حق خداوند منان قسم، تو خود میدانی که حفظ و حمایت دین و فضیلت آن با اقدام به جنگ است و این کار بزرگی است، امّا در راه خدا و برای خدا کم و سبب اصلاح فساد دین خدای جبار است، در حالی که ما همه ارکان ریاستیم و صاحبان نور دو پادشاهیم پس کدامیک از جنگهای ما را سراغ داری که بر دشمن غلبه نکنیم و در کجای کار ما عیب هست که انکار می‌کنی.

از مباحله تا عاشورا، ص: ۷۴

این شخص طوری باحرارت توأم با عصبانیت صحبت می‌کرد هنوز سخن او تمام نشده بود پیکان تیری که در دست داشت از شدت غضب به دستش فرو نشست و او متوجه نبود که شخصی بنام عاقب و اسمش عبدالمسیح، بزرگ قوم و امیر رأی و صاحب مشورت آنان بود و بدون نظر او کاری انجام نمی‌دادند به سخن آمد و

«سخنان عاقب»

«سخنان عاقب» رو به کرز بن سبره حارثی کرد و گفت: روی تو سفید باد، جای تو و پناه دهنده ات عزیز باد، برامان دهنده‌ات دست تعدی مباد بحق یاد کردی از پیشانیهای گرد آلوده حسبی محکم و نسب کریم و عزت قدیم را، و لکن ای ابو سبره هر سخن جانی و برای هر زمانی مردانی هست و هر کس به امروز خود شبیه تر است، از دیروز و این روزها جنگ کردن مختلف است گروهی مغلوب و جمعی را غالب می‌کند و عافیت بهترین لباسهاست، برای آفات سببها و علتها است؛ بزرگترین سبب آفت آن است که بدون پیدا کردن راه حل منطقی، به شعله ور ساختن آتش جنگ اقدام و با بلا و آفت با آن روبرو شدن است، او نیز ساکت شده سر به زیر افکند

«سخنان سید»

سخنان سید» مردی بلند قامت و عالم آن روز اهل نجران، از قبیله عامله که با قبیله لحم متحد و ملحق شد به نام اهتم بن نعمان مشهور به سید بود، رو به عاقب کرد و گفت: بلند باد بخت تو و با سعادت باد سعی تو ای ابا وائله؛ برای هر لامعه را روشنی و هر سخن راست را نوری هست؛ به خدائی که بخشنده عقل است آن نور را درک نمی‌کند مگر کسی که بینا باشد هر سه نفرتان در سخن گفتن به هر راهی رفتید بعضی هموار و

از مباحله تا عاشورا، ص: ۷۵

بعضی ناهموار با اینکه رأی هر تک تک شما در جای خود محکم و پر ارزش است امّا:

برادر قریش پیامبر؛ برای کار بزرگ و امر عظیم دعوت کرده است پس هر چه به فکر شما می‌رسد اظهار کنید؛ به اطاعت و اقرار یا به مخالفت و انکار

سخنان کرز بن سبره

سخنان کرز بن سبره: باز کرز که مرد لجوج و سر سخت بود به سخن آمد و گفت: آیا دینی را که پدران ما بر آن بوده و ریشه و رگ ما بر آن سفت شده و پادشاهان عالم به خاطر آن ما را عزیز می‌شمارند، ترک کنیم و باذلت و خواری حاضر به جزیه دادن شویم؟! نه بخدا قسم هیچیک از این دو کار نخواهد شد؛ ما شمشیرها را می‌کشیم و با محمد می‌جنگیم؛ یا ما زنان را بیوه می‌کنیم و یا خون ما پیش محمد ریخته شود تا خداوند که را نصرت دهد

سخنان سید

سخنان سید: سید رو به او کرد و گفت: ای اباسبره برخود و ما رحم کن! اگر ما شمشیر از غلاف در آوریم از آن طرف نیز شمشیرها کشیده خواهد شد همه قبائل عرب مطیع و منقاد او شده و زمام امور خود را بدست او سپرده‌اند حکم او به شهرها و صحراها جاری گشته پادشاه عجم و قیصر از او حساب می‌برند شما در مقابل او چه هستید؟! اگر با قصد جنگ به او رو آورید در کوتاه زمان مستأصل شده دیگر نامی از شما باقی نخواهد ماند مانند خاشاکی بر روی سیلاب دور زده؛ یا مثل یک تکه گوشت که بر روی سنگ انداخته باشند (خشک شود).

در میان آنها شخصی بنام جهیر بن سراقه بارقی بود، از زنداقه نصاری و در نزد

از مباهله تا عاشورا، ص: ۷۶

پادشاهان صاحب منزلت و ساکن نجران بود؛ سید رو به او کرد و گفت: ای ابو سعاد تو هم سخنی بگو و اظهار نظر کن، این مجلسی است که کارهای مهم و وقایع عظیمه در پی خواهد داشت

«رأی و نظر ابو سعاد»

«رأی و نظر ابو سعاد» ابو سعاد گفت: به نظر من اولین کاری که می‌کنید باید نزد محمد رفته اظهار اطاعت نمائید و در بعضی چیز هائی که از شما می‌خواهد (سرگرم کنید) و در این مدت به پادشاهان اطراف، سیاهان نوبه، حبشه، علوه، رعا، راحت، مرّ و مخصوصاً به پادشاه عظیم تر قیصر روم که همه نصرانیند نامه‌ها بفرستید و همچنین به سوی شام و نصاری آنجانب از پادشاهان غسان و لحم و جذام و قضاعه و غیرایشان که هم دین و خویشان و دوست شمایند، کسانی بفرستید؛ و باز به سوی اهل حیره و جمعی که به دین آنها میل کرده‌اند از قبایل تغلب بنت وائل و غیر اینها از ربیع بن نزار فرستادگانی گسیل دارید و نامه‌ها بفرستید؛ از همه آنها استمداد نمائید وقتی که لشگریان روم و ارتش سیاهان مانند اصحاب فیل به کمک شما حرکت کردند و نصرانیان عرب از ربیع که ساکن یمن هستند؛ به سوی شما آمدند و به یاری شما شتافتند قبایل خود را نیز مسلح می‌کنید به طور دسته جمعی به سوی مدینه هجوم می‌برید که محمد تاب مقاومت در برابر این همه لشگر را نخواهد داشت (در مقابل عمل انجام شده قرار می‌گیرد تا خود را جمع و جور کند ریشه او را از بیخ و بن، بر می‌کنیم) در مدت کمی مستأصل شده و مغلوب و مقهور ما خواهد شد، آتش فتنه او فرو خواهد نشست و شما نزد جهانیان، بزرگ خواهید شد مانند کعبه‌ای که در تهامه است؛ که عالمیان به حج آن می‌روند رأی همین است آن را غنیمت شمارید؛ رأی و فکر دیگر به صلاح نیست.

سخنان جهیر بن سراقه مورد قبول همه واقع شده متفقاً تصمیم گرفتند که آن را

از مباهله تا عاشورا، ص: ۷۷

دستور العمل خود قرار داده (به اجرا در آورند) نزدیک بود که از همدیگر جدا شده متفرق شوند؛ ناگاه از میان ایشان شخصی از

قبیله ربیعۀ بن نزار از فرزندان قیس بن ثعلبۀ به نام حارثۀ بن اثال به پا خاست او در دین حضرت عیسی علیه السلام بود رو به سوی جهیر کرد و گفت

سخنان حارثۀ بن اثال»

سخنان حارثۀ بن اثال» متی ما تُقَدُّ بالباطل الحق بابه وان قَدَّتْ بالحق الزواسی تنقَد
اذا ما أتیت الأمر من غیر بابه ضللت و إن تقصد إلى الباب تهتد کی دَرِ حق بباطل تکه پاره شده* اگر باحق کوهها بریده شود، قطعه
قطعه می شود

اگر به کاری از راهش وارد نشوی* گمراه می شوی و اگر از راهش وارد شوی هدایت می یابی؛ یعنی کارها را باید از مسیر صحیحش انجام داد و الا با هیا و هو و تحریک احساسات، ره به جایی نتوان برد؛
پس رو کرد به سوی سید و عاقب و علماء و عبّاد نصاری و سائر نجرانیها که کس دیگر آنجا نبود و گفت:

ای فرزندان علم و حکمت و ای باقیمانندگان حاملان حجت، گوش دهید و سخن بشنوید به خدا قسم سعادت مند کسیست که نصیحت گوش کند و از سخن حق رو نگرداند من شمارا از خدا می ترسانم و سخنان حضرت عیسی را به یاد شما می آورم؛ سپس وصیت حضرت عیسی و نص او را بر وصی خود شمعون بن یوحنا شرح داد و آنچه را که از وقوع افتراق در امت او پیش خواهد آمد، بیان کرد.

پس گفت: که حق سبحانه و تعالی به عیسی علیه السلام وحی کرد که ای پسر کنیزک من بگیر این کتاب مرا با قوت تمام و آن را به اهل سوریا، با زبان خودشان تفسیر کن و به آنها خبر ده که، منم خدائی که جز من خدائی وجود ندارد؛ منم زنده که هرگز نمی میرم، منم قائم بذات خود منم خدائی که عالمیان را بی ماده و اصل، از عدم به وجود

از مباحله تا عاشورا، ص: ۷۸

آوردم (از نبود، بود و از نیست، هست کردم).

منم دائمی که زوال ندارد؛ از حالی به حالی انتقال نمی یابم؛ به خاطر رحمت بر خلائق و حفظ و هدایت آنها رسولان خود را برانگیخته و با آنها کتابهایی فرستادم؛

مخصوصاً پیغمبر برگزیده خود احمد را خواهم فرستاد از میان همه مردمان دوست و بنده خود فارقلیطا را برگزیدم؛ در زمانی که دنیا از هدایت کننده خالی شود، او را در محل ولادتش، کوه فاران در مکه معظمه و در مقام پدرش ابراهیم، مبعوث مینمایم؛ و خواهم فرستاد نوری تازه که بگشایم با آن نور چشمهای کور و گوشهای کر و دلهای نادان را، خوشا به حال کسی که دریابد زمان او را و بشنود سخن او را و به او ایمان آورد و به کتاب و شریعت او تبعیت کند؛

ای عیسی هر وقت او را بیاد آوردی بر او درود، بفرست همان طور که من و فرشتگانم همگی بر او صلوات (ودرود) می فرستیم؛
راویان این حدیث میگویند: چون سخن حارثۀ بن اثال به اینجا رسید جهان روشن در دیده سید و عاقب تاریک شد چون راضی نبودند که این سخنان و وصیت عیسی در همچون مجمع و مجلسی مطرح شود؛ چون این دو نفر در میان پیروان حضرت عیسی علیه السلام موقعیت بزرگی به دست آورده بودند؛ نزد پادشاهان و در خود نجران منزلت عظیم داشتند؛ تحفه‌ها و هدایای زیادی برای آنها می آوردند؛ از این می ترسیدند که با کشف این حقایق مردم از آنها روی بگردانند، موقعیتشان به خطر افتاده و دیگر از آنها اطاعت نکنند؛ اگر مسلمان شوند تمام تشکیلات و بساط عریض و طویل آنها، برچیده خواهد شد و منزلتشان از بین خواهد رفت؛ بدین جهت عاقب رو به حارثۀ کرد و گفت:

سخنان عاقب» ای حارثه خودت را کنترل کن ردّ کننده حرفهائی که زدی زیادتر از قبول کنندگان آن از مباحله تا عاشورا، ص: ۷۹

است؛ بسیار سخنی که در آخر بلای گوینده آن است، دلها از آشکار نمودن اسرار و حکمت‌های نهفته، متنفر است؛ از نفرت دلها بترس! هر چیزی را اهلست (هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد) آنها را نزد محرمان راز باید گفت، سخنی باید گفت که مایه رستگاری و نجات شود، به کسی ضرر نرساند (و سبب گرفتاری و تفرقه افکنی) نباشد؛ من آنچه شرط نصیحت بود با تو گفتم (خواه پند گیر و یا ملال) دیگر سخن نگو و خاموش باش (که جان خود را به مفت از دست می دهی). بلا فاصله سید برای تأیید سخنان عاقب، رشته سخن را به دست گرفت و گفت

«سخنان سید»

«سخنان سید» ای حارثه من همیشه ترا بزرگ و فاضل می دانستم عقل خردمندان به سوی تو مایل بود مبادا لجاجت کنی و مردم را به جای آب به سراب بکشانی، اگر جز تو دیگری این حرفها را میزد معذور بود اما تو معذور نیستی اگر ابو وائله (عاقب) با تو به درشتی حرف زد تقصیری ندارد؛ او همه کاره و پیشوای ماست، اگر عتابی کرد پذیر؛ و بدانکه پیشوای قریش محمد صلی الله علیه و آله (مدعی رسالت را) بقای زیادی نخواهد بود، در اندک زمانی منقطع خواهد شد پس از او، قرنی خواهد آمد و در آخر آن قرن پیغمبری باحکمت و بیان و با شمشیر، برانگیخته می شود که پادشاهی و ملک او و امتش، شرق و غرب عالم را فرامی گیرد و از نسل او پادشاهی خواهد بود «۱» که بر همه پادشاهان روی زمین غالب و پیروانان همه ادیان به او گرایش پیدا خواهند کرد سلطنت او هرچه را که شب و روز فرامی گیرد فرا خواهد گرفت؛

ای حارثه این مدت طولانی خواهد بود و حال وقت آن نیست، پس آنچه را که از

از مباحله تا عاشورا، ص: ۸۰

دین خود میدانی آن را محکم نگهدار و به دینی که منقطع شده و از بین خواهد رفت ایمان نیاور و آنچه که خواهد آمد کاری نداشته باش؛ ما امروز به این مکلفیم و فردا را اهل فردا دانند؛ سخن سید که به اینجا رسید حارثه بن اثال دوباره رشته سخن را به دست گرفت

«سخنان سری دوم، حارثه»

«سخنان سری دوم، حارثه» ساکت باش ای ابو قره اگر کسی فکر فردا را نکنند امروز به چه کار او آید از خدا بترس تا خدا به فریادت رسد، چون جز او فریاد رسی نیست؛ این سخن را به خاطر عاقب که بزرگ و مطاع شما ست، گفتم علاوه بر این مورد توجه نصاری هم هستید؛ اگر سخن حق را رد می کنید به خاطر حفظ موقعیت خودتان است؛ اختیار در دست خودتان است نصیحتها سخنان بکنند، بسوی کسیکه شایسته آن است به هدیه فرستاده می شوند، و شما در پذیرفتن آن سزاوارترین هستید، دل‌های ما همگی به سوی شما مایل است؛ هر دوی شما پیشوایان دینی مائید؛ شما هم (تشخیص) عقل را پیشوای خود سازید، شما پیشوایان حرف حق را بپذیرید و در اطراف آنچه که پیش آمده فکر و تأمل کنید، رضای خدا را در نظر بگیرید از تأخیر در پذیرفتن آن بپرهیزید همان طور که خداوند هر روز فضل خود را به شما ارزانی میدارد، از عار و ننگ نه هراسید، هر کس عنان نفس خود را واگذارد، او را به مهلکه می اندازد و هر کس عاقبت اندیش باشد، از خطرها محفوظ میماند و اگر از عقل پیروی کند خود عبرت گیر باشد نه اینکه محل عبرت دیگران شود؛ و هر که از برای خدا نصیحت نماید و رضای او را بر رضای خود مقدم دارد، خداوند او

را در دنیا قرین عزت و بزرگی و در آخرت به سعادت ابدی میرساند پس رو به عقب کرد و از روی عتاب گفت

سخنان حارثه به عاقب»

سخنان حارثه به عاقب» ای ابو واثله! رویت را به من کرده و گفتی: که رد کننده سخن تو از قبول کننده آن بیشتر است، بخدا قسم تو سزاوارتری که کسی این سخن را از تو نقل نکند؛ تو میدانی و ما همه پیروانان انجیل میدانیم، آنچه را که حضرت عیسی در میان حواریان گفت، و هر که از قوم عیسی مؤمن است، میداند حقیقت آنچه را که نقل کردم؛ آنچه که تو گفتی تقصیری بود که از تو سرزد؛ تلافی و اصلاح آن، جز توبه چیزی نیست و اینکه اقرار کنی به آنچه انکار کردی؛ سخن به اینجا که رسید رو به سید کرد و گفت

«سخنان حارثه به سید»

«سخنان حارثه به سید» هیچ شمشیری نیست که خطا نکند و هیچ عالمی نیست که لغزشی نداشته باشد پس سعادت‌مند کسی است که از خطاهای خود برگردد و راه راست را برگزیند و آفت انسان در آن است که برخطای خود اصرار ورزد؛ (در گفتار خود) بیان کردی که بعد از عیسی دو پیغمبر خواهد آمد در کجای صحف الهی این سخن گفته شده است؟! آیا نمیدانی آنچه را که عیسی برای بنی اسرائیل، اینگونه خبر داد؛ چگونه خواهد بود حال شما وقتی که من پیش پدرم و پدر شما بروم؟! بعد از زمانی یک راستگو و یک دروغگو می آید گفتند: ای عیسی اینها کیستند؟ گفت: پیغمبری از ذریه اسماعیل و دروغگویی از بنی اسرائیل؛ راستگو مبعوث می شود با رحمت و جنگ، پادشاهی او تا آخر دنیا ادامه خواهد یافت؛ اما دروغگو را مسیح دجال لقب می دهد! زمان اندکی سلطنت می کند وقتی که من دوباره به دنیا از مباهله تا عاشورا، ص: ۸۲

بر گشتم، خداوند او را با دست من میکشد. «۱»

حارثه حرف خود را چنین ادامه داد و گفت: ای قوم، من شما را برحذر میدارم از افعال پیشینیان شما از یهود که ایشان را ترساندند از دو مسیح که یکی مسیح رحمت و هدایت و دیگری مسیح ضلالت و گمراهی، علائم آنها را بیان نمودند، پس یهود، مسیح هدایت را تکذیب و انکار نمودند و مسیح ضلالت را تصدیق کرده و به او ایمان آوردند که آن دجال است و انتظار او را میکشند، فتنه‌ها برپا کردند و سایر چیزهای کتاب الهی را پشت سر انداختند؛ پیغمبران را شهید نمودند؛ کسانی را که به امر خداوند ایستاده بودند، به قتل رساندند خداوند به خاطر کارهای زشت آنها، چشم بصیرت آنها را کور کرد بعد از آنکه بینا بودند؛ بواسطه ظلم و فسادشان، پادشاهی را از آنها برداشته و ذلت و خواری را نصیب آنها نمود و باز گشتشان را به سوی دوزخ قرار داد. عاقب گفت

سخنان عاقب به حارثه»

سخنان عاقب به حارثه» ای حارثه تو از کجا می دانی که این همان پیغمبری است که در کتابهای الهی خبر داده شده و ساکن مدینه میباشد شاید پسر عموی تو مسیلمه است که در یمامه ساکن است؛ چون او هم مانند محمد قرشی ادعای نبوت می کند و هر دوی آنها از نسل اسماعیل است و هر کدامشان پیروانانی دارد که به نبوت هر دو شهادت می

از مباهله تا عاشورا، ص: ۸۳

دهند و به رسالتشان اقرار دارند اگر در میان این دو فرقی پیدا کرده‌ای بیان کن!.

حارثه گفت

سخنان حارثه

سخنان حارثه: آری بخدا قسم (میان آن دو) فرقی افزونتر! از میان زمین و آسمان و سحاب و تراب هست و آن نشانه‌ها و دلایلی است که با آنها و امثال آنها، حجتهای الهی در دل عبرت گیرندگان ازبندگان خدا وسیله انبیا و رسل الهی، ثابت می شود؛ اما صاحب یمامه مسیلمه کذاب در باره او همین بس است که سفیران شما و مسافران دیگر که به سرزمین او رفته‌اند و از اهل یمامه که به سوی شما آمده‌اند؛ آیا به شما خبر ندادند که مسیلمه جمعی را به سوی أحمد به یثرب (مدینه) فرستاده بود که حالات او را بررسی و تفحص نمایند و (فرستادگان او در ضمن تحقیق) در او نشانه‌های نبوت را یافته بودند (برگشتند) و به او گفتند: که احمد وقتی به یثرب آمد چاههای مدینه همه شور و کم آب بود، آبها شیرین و گوارا نبود؛ به بعضی از چاهها، آب دهان انداخت و به بعضی آب مضمضه ریخت همه شیرین و گوارا و پر آب گشتند؛ کسانی که درد چشم داشتند آب دهان زد و شفا یافتند؛ جماعتی زخمهای کاری و سختی داشتند با آب دهان او زخمهای آنها التیام پیدا کرد و معجزات فراوان دیگر که از احمد خبر دادند؛ به مسیلمه پیشنهاد کردند تو هم مانند احمد از این کارها انجام بده که از او به ظهور رسیده است؛ مسیلمه (گفت: من هم میتوانم مانند این معجزات را نشان دهم) پس با آنها، به سر چاهی که آب شیرین داشت، آمدند و آب مضمضه خود را به چاه ریخت آب آن شور شد؛ به سر چاه کم آب آمد، آب دهان بر آن انداخت بکلی خشک شد؛ به صاحب درد چشمی را آب دهان زد و کور گشت؛ بزخمهای کسی آب دهان کشید تمامی بدنش سپس شد چون این خرق عادت را برعکس دیدند! از او اعجاز درست و صحیح خواستند؛ گفت شما نسبت به پیغمبر خود، امت بدی

از مباهله تا عاشورا، ص: ۸۴

هستید و به پسر عموی خود بد فامیلی میباشید؛ از من پیش از آمدن وحی چیزهایی خواستید که این طور شد؛ اما حالا برای من رخصت اعجاز داده شد بیائید نشانتان دهم؛ گفتند: ما نمیخواهیم برای ما کاری انجام دهی که اهل یثرب به ما شماتت کنند و بخندند (سال نیکو از بهارش پیداست) از معجزات او صرف نظر کردند ولی باز به خاطر تعصب جاهلیت از او حمایت کردند؛ (سخن حارثه که به اینجا رسید) سید و عاقب چنان به خنده در آمدند که از شدت خنده پاهایشان را به زمین می سائیدند و می گفتند: چه نسبت نور را به ظلمت و حق را به باطل، فرق حق و باطل و نور و ظلمت، کمتر از فرق میان این دو شخص است؛ عاقب دید کار مسیلمه خراب شد خواست مسئله را به گونه‌ای دیگر مطرح کند تا تدارک مافات و جبران شکستهای گذشته اش را بنماید، گفت: اگر مسیلمه در ادعاء نبوت کار بدی کرده حد اقل این عمل او خوب است که مردم را از بت پرستی بازداشته و به یکتا پرستی رسانده است! حارثه گفت

سخنان حارثه

سخنان حارثه: ترا سوگند می دهم به خدائی که زمین را پهن و به خورشید و ماه روشنی و نور داد آیا در کتابهای آسمانی نیست که حق سبحانه و تعالی می فرماید: منم خداوندی که جز من خدائی نیست؛ منم جزا دهنده روز جزا کتابهای خود را فرستاده و پیامبران را مبعوث کرده‌ام تا بندگان خود را به وسیله آنها از دامهای شیاطین خلاصی دهم و آنها را در زمین، میان خلائق مانند ستارگان در آسمان، روشن گردانیده‌ام تا مردمان را به وحی و امر من هدایت نمایند؛ هر که آنها را اطاعت نماید مرا اطاعت کرده است و هر کس با آنان مخالفت کند با من مخالفت کرده است؛ هر کس خداوندی مرا انکار کرده و برای من شریک قرار دهد

از مباحله تا عاشورا، ص: ۸۵

من و فرشتگان زمین و همه خلایق او را لعنت کرده‌ایم؛ و همچنین است اگر منکر یکی از پیامبران و رسولان من شده و آنها را تکذیب نماید؛ یا بدروغ بگوید و وحی بر من نازل شده یا خدائی مرا پوشاند یا این که ادّعاء الوهیت نماید یا بندگان مرا از راه راست منحرف و از شناختن حق کور نماید؛

آن کسی بنده من است که (به تکلیف خود آشنا باشد و) بداند که من از او چه خواسته‌ام و با آن دانش، مرا بپرستد و بندگی نماید؛ پس هر کس از راهی که به وسیله پیغمبران روشن کرده‌ام نرود، عبادت او جز دور ساختن او از من، نتیجه و اثر دیگری نخواهد داشت. عاقب گفت: چنین است و راست گفتم!

حارثه گفت: (بدانید) بجز از حق راهی و بغیر از راستی پناهی نیست؛ آنچه گفتمی بود گفتم. (من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم خواه از سختم پند گیر و خواه ملال) سید چون در فنّ مجادله و مخاصمه مهارت بسیار داشت، گفت

«گفتمان سید و حارثه»

«گفتمان سید و حارثه» به اعتقاد ما این قرشی پیغمبر است و به ذریه اسماعیل که قوم خود اوست مبعوث شده است؛ اَمّا ادّعاء می کند که بر همه جهانیان برانگیخته شده است؛ (نباید این ادعاء را در سرش، پیروانند)

حارثه گفت: ای سید آیا میدانی محمد از جانب خداوند بر قوم خود مبعوث است سید: بلی؛

حارثه: آیا گواهی میدهی رسالت او از سوی خداست؟

سید: بلی، که می تواند این دلایل واضحه را رد نماید؛ گواهی می دهم و شکی در آن ندارم همه پیغمبران و کتابهای آسمانی بر بعثت او خبر داده‌اند؛

حارثه سر به زیر افکنده می خندید و انگشتر خود را بر زمین می کشید؛

از مباحله تا عاشورا، ص: ۸۶

سید: ای حارثه پسر اثال چرا می خندی؟!

حارثه: از تعجب؛

سید مگر سخن من جای تعجب داشت که ترا به خنده وا داشت؛

حارثه: بلی؛ آیا عجیب نیست از شخصی که ادّعاء علم و حکمت کند اما اصرار دارد بر اینکه خداوند برای رسالت و نبوت خود کسی را برگزیده که دروغگوست و به دروغ ادعاء دارد که وحی بر من می آید در حالیکه نمی آید، مانند کاهنان راست و دروغ را به همدیگر می بافد.

سید از اظهارات خود منفعل و از استدلال حارثه منزجر شد.

راویان حدیث می گویند: حارثه اصالتاً نجرانی نبود غریبی بود ساکن آنجا.

سخنان عاقب»

سخنان عاقب» عاقب رو به حارثه گرفت و گفت: خاموش باش ای برادر قیس بن ثعلبه؛ زبان درازی بس است، جلوی زبانت را بگیر ای بسا کلمه‌ای که صاحبش را به قعر چاه تاریک اندازد و بسیار سخنانی که دشمن را دوست گرداند پس واگذار سخنانی را که دلها، آن را نمی پذیرد هرچند در گفتن آن معذور باشد؛

بدان که هر چیزی را صورتی است و صورت آدمی عقل اوست و صورت عقل ادب است؛ ادب بر دو گونه است ادب طبیعی و

فطری و ادب تحصیلی و اکتسابی؛ بهترین آنها آدابی است که حقتعالی به آن امر کرده باشد؛ از جمله آداب آلهی آن است که احترام سلطان خود را نگهداری! زیرا برای او حقی است که هیچ یک از خلائق را آن حق نیست زیرا که سلطان واسطه میان خلق و خداست و آن سلطان نیز بر دو گونه است سلطان قهر و غلبه و دیگری سلطان شرع و حکمت است که حقش عظیم تر از اولی است. از مباهله تا عاشورا، ص: ۸۷

و تو ای حارثه می دانی که حق سبحانه و تعالی مرا زیادتی و حکومت داده است بر پادشاهان ملت نصاری و بر کافه عالمیان پس باید حق هر کس را بدانی؛ ترا همین مذمت بس که با سلاطین حکمت رعایت ادب نمی کنی؛ تو سخن برادر قریش را یاد کردی و آنچه آیات و معجزات آورده است بسیار گفتی و خوب گفتی! ما نیز میدانیم آنچه را که تو میدانی به رسالت او یقین داریم گواهی می دهیم که در او جمع شده معجزات و بینات پیشینیان و پسینیان، مگر یک آیتی که آن از همه عظیم تر و ظاهرتر است آن یک آیت مانند سر و سایر علامات مانند بدن است، بدن بی سر چگونه باشد (ویا چگونه میتواند به حیات خود ادامه دهد) صبر کن تا ما سر گذشت و آثار او را بررسی و جستجو کنیم اگر آن علامت هم که خاتمه همه علامات است، ظاهر شود؛

ما جلوتر از تو به دین او در خواهیم آمد و از او اطاعت خواهیم کرد!

حارثه گفت: سخن گفتی و شنوایدی و حق را بیان نمودی می شنویم و اطاعت می کنیم؛ اما آن علامت چیست که اگر آن نباشد اینها همه عبث است؟! عاقب گفت:

سید آن را بیان کرد و تو گوش نکردی این همه بیهوده حرف زدی؛

حارثه گفت: پدر و مادرم فدای تو باد: حالا تو بیان نما؛ عاقب گفت: رستگار است کسی که چون به حق رسید قبول کند و بعد از دانستن آن رو گردان نشود ما و تو می دانیم کتب الهی که شامل علوم گذشته و آینده و به زبان هرامتی آمده است، با بیان روشن و بابشارت و انذار خبر داده اند، احمد پیغمبری که خاتم پیغمبران است خواهد آمد، امت او و سلطنت او شرق و غرب عالم را فرا خواهد گرفت و زمان بسیاری پادشاهی خواهند کرد.

بعد از او پادشاهی را، از با فضل ترین و نزدیکترین شخص به او از حیث حسب و نسب، غصب خواهند کرد، گفته‌های پیغمبر را در باره او از روی ظلم و عدوان (ناشنیده گرفته) و ترک خواهند نمود.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۸۸

سالهای زیادی خلافت به پادشاهی تبدیل خواهد شد، پادشاهی آنها عظیم شده و در تمام جزیره العرب خانه‌ای نمی ماند که یابه آنها رغبت خواهند کرد و یا از ترس اطاعت خواهند نمود؛ پس از مدتی پادشاهی آنها متزلزل و پراکنده شده به گروه (و خانواده دیگری) انتقال خواهد یافت، قدرت را بدست گرفته صاحب غلامان زیاد و نیروی عظیم خواهند بود، سلطنت این گروه با قهر و غلبه توأم با ظلم و ستم خواهد بود بتدریج قلمرو سلطنتشان کم شده کفار غالب می شود آفات و بلیات همه و همه جا را فرا می گیرد بطوری که از شدت ظلم و ستم، مرگ بهتر از درک زمان آنها خواهد بود (در آن زمان، همه آرزوی مردن می کنند) فرمانروایانشان شایسته آن مقام نمی باشند، دین از دستشان بیرون رفته و از آن، غیر از نام و رسم چیزی نخواهد ماند

«ذکری از قائم علیه السلام»

«ذکری از قائم علیه السلام» در آن زمان مؤمنان غریب و دینداران کم خواهد بود، تا اینکه بجز اندکی از آنها، همگی از رحمت و فرج آلهی مایوس خواهند شد دیگر امید نجات از بین خواهد رفت، به گونه‌ای که از بسیاری فتنه و فساد که آنها را احاطه خواهد کرد، خیال می کنند خداوند دیگر یاریشان نخواهد کرد؛

تا اینکه خداوند پس از یأس و نومیدی به وسیله شخصی از نسل أحمد پیغمبرشان از جائی که هیچ امیدی نداشتند ظاهر شده و آنها

را دریافته و نجاتشان می دهد، ناراحتی‌های گذشته آنها را جبران کرده و درمی یابد؛ فرشتگان و آسمانها و زمین و هر چه در آنهاست از چرندگان و پرندگان و خلائق بر او درود می فرستند؛

زمین برکت و گنجها و زینتهای خود را در اختیار او قرار می دهد؛ و بصورت زمان آدم در می آید؛ بلایا و بیماریها و گرفتاریها برداشته میشود؛ امتیت در همه جا برقرار می شود زهر و نیش و چنگال از تمامی حیوانات برکنده میشود بطوریکه دختران از مباهله تا عاشورا، ص: ۸۹

خرد سال با افعیها بازی می کند و شیران درنده و گرگها با هم می گردند و در میان گاوها و گوسفندها شبانی می کنند؛ حقتعالی سبحانه او را بر جمیع ادیان غالب میکند؛ کلیدهای اقالیم تا منتهای چین در دست گیرد؛ در روی زمین کسی نمی ماند مگر اینکه به دین حقی که خداوند از آدم تاخاتم خواسته است؛ در آید؛ چون عاقب سخن را به اینجا رسانید حارثه گفت

مکررات حارثه و عاقب»

مکررات حارثه و عاقب» گواهی می دهد بحق خداوندی که مبدأ اشیاء است ای بزرگوار عظیم و ای دانشمند بزرگ با گفتار راست و (متین) تو عالم منور گشته و حق ظاهر شد؛ همه آن گفته‌ها موافق کتابهایست که خداوند برای هدایت بندگان فرستاده است؛ یک حرف کم زیاد نیست! اما چه شد آنچه می خواستی بیان کنی؟! عاقب: آنچه که تو در باره محمد قرشی اعتقاد داری غلط محض است!

حارثه: چرا؟! مگر به نبوت و رسالت او اعتراف نکردی، در حالی که معجزات او گواه صدق مدعای اوست؛

عاقب: آری بحق خدا و لکن میان عیسی و قیامت دو پیغمبرند اسم یکی مشتق از اسم دیگریست؛ محمد و احمد؛ اولی را موسی بشارت داده و دومی را عیسی این قرشی مبعوث شده است به قوم خود و از عقب او خواهد آمد پیغمبری که پادشاهی او عظیم بوده باشد و مدتش طولانی؛ خداوند او را می فرستد که ختم دین او شود و بر همه خلائق حجّت بوده باشد؛ بعد از محمد، فترتها خواهد بود که همه بناهای دین از بیخ کنده شود؛ حقتعالی او را (یعنی آخرین حجّت خود را) می فرستد تا بار دیگر اساس و قواعد دین را بنا کند و به تمامی ادیان غلبه نماید؛ او و سلاطین صالح بعد از او بر همه آنچه که آفتاب میتابد از زمین و کوه و خشکی و دریا، از مباهله تا عاشورا، ص: ۹۰

مالک خواهند شد؛ سلطنت زمین را به ارث تصاحب می کنند آن طور که آدم و نوح، وارث زمین گردیدند و مالک شدند؛ ایشان در لباس درویشان با تواضع و فروتنی پادشاهان عظیم الشان خواهند بود؛

آنانند گرامی‌ترین خلائق و اصلاح شهرها و بندگان خدا بادست آنها انجام خواهد گرفت؛ عیسی بعد از مکث طویل و ملک عظیم بر آخر آنها نازل خواهد شد بعد از آنها در زندگانی خیری نخواهد بود؛ پس از آن جمعی بی عقل مانند گنجشک در عقول خواهد بود (مانند عقب مانندگان خواهند بود)؛ بر این جماعت قیامت قیام خواهد کرد؛ قیامت قائم نخواهد شد مگر بر بدترین خلائق؛ این وعده رحمتی است که خداوند با معجزات بسیاری که در کتابهای الهی مسطور است، بر احمد خواهد فرستاد؛ چنانکه بر ابراهیم خلیلش فرستاد؛

حارثه: ای عاقب آیا برای تو مسلم است که این دو اسم از برای دو شخص متفاوت در دو عصر مختلف است؟! عاقب: بلی؛

حارثه: آیا شک و شبهه‌ای بر خلاف این به خاطر خطور می کند؟! عاقب: نه بحق معبود، این مسئله برای من روشنتر از آفتاب است؛

حارثه: سر به زیر افکند و بر زمین خط می کشید، سر برداشت و گفت: ای بزرگ مطاع، آفت در آن است که کسی مال دارد اما خرج نمی کند، شمشیر دارد ولی آنرا بر خود زینت قرار داده، با آن نمی جنگد صاحب رأی و فکر باشد، عمل ننماید! عاقب: ای حارثه سخن درشت گفتی آن کدام است؟

حارثه: قسم میخورم بحق خداوندی که آسمانها و زمین با قدرت او برپاست و ستمگران مغلوب اویند؛ این دو اسم مشتق است برای یک فرد، یک پیغمبر و یک رسول که انذار کرده است به آمدن او موسی و بشارت داده است عیسی بن مریم و پیش از ایشان خبر داده است ابراهیم علیهم السلام از مباحله تا عاشورا، ص: ۹۱

سید (به عنوان تمسخر) خود را به خنده داشت به حاضرین نشان دهد که از گفتارهای حارثه تعجب کرده و او را استهزاء می کند؛ عاقب: با قیافه سرزنش (و حق به جانب) رو به حارثه کرد و گفت: خیال نکن سید بیخود خندید بلکه سخنان تو خنده آور بود؛ حارثه: اگر او خندید بلائی و تنگی بود که برای خود فراهم آورد یا کار زشتی بود بازگشتش به خود اوست؛ آیا شما در حکمت موروثی نخوانده اید که، از شما پیمان گرفته اند؛ حکیم بیهوده رو ترش نکند و یا بی تعجب نخندد؟! آیا به شما از سید شما حضرت مسیح، نرسیده است که فرموده: خنده بیهوده عالم، غفلتی است که از دل او ناشی شده است؛ یا مستی است که او را از فردای خویش غافل ساخته است!؟

سید: ای حارثه هیچ احدی به عقل خود مغرور نمی شود مگر اینکه گمانهای بد به مردم میبرد؛ من اگر در علم، محتاج روایات تو باشم، عالم نخواهم بود!

آیا از سید ما مسیح بتو نرسیده است که خدا را بندگانی است بواسطه رحمت الهی به ظاهر می خندند، اما در باطن از ترس خدا می گریند؟!؟

حارثه: اگر چنین باشد خوب است؛

سید: به غیر از آن چیست که بندگان خدا گمان بد میبری؟

ای حارثه به سر سخن رویم که میان ما و تو جدال و منازعه به درازا کشید

مجلس سوم روز سوم

مجلس سوم روز سوم» راویان حدیث می گویند: اجتماع آنان در این مجلس سوم و در روز سوم (صرفاً) برای پیدا کردن راهی بود؛ سید گفت: ای حارثه! ابو وائله (عاقب) با بیان فصیح که همه شنیدند، آنچه گفتنی

از مباحله تا عاشورا، ص: ۹۲

بود گفت؛ اما در تو و یاران تو اثر نگذاشت؛ اینک من از راه دیگری وارد می شوم؛ ترا بخدا و به آنچه که به عیسی فرستاده از کتاب خود، سوگندت می دهم! آیا در کتاب زاجره که از زبان سوریای عربی (یعنی صحیفه شمعون بن حنون صفا که وصی عیسی بود) به اهل نجران و دست بدست به ما رسیده است؛

در آن کتاب بعد از کلام بسیار این را گفته است؛ زمانی می آید مردم گمراه می شوند، قطع رحم میکنند، آثار انبیا محو میشود، خدای تعالی مبعوث می کند فارقلیطا را برای گسترش عدالت و رحمت در میان خلائق و برای جدا نمودن حق از باطل؛ از حضرت عیسی پرسیدند ای مسیح خدا! فارقلیطا کیست؟ فرمود: فارقلیطا پیغمبر خاتم و وارث علوم انبیا و مرسلین احمد است؛ پیغمبر است که خداوند در حیات و ممات او بر او رحمت می فرستد؛

بوسیله فرزند او که طاهر و مطهر و عالم به جمیع علوم انبیا است و در آخر الزمان، روزی که ریشه های دین گسسته و چراغهای

پیامبران خاموش و ستاره‌های آنان فرو خفته باشد؛ بر انگیخته و بادیست آن بنده صالح در مدّت کمی دین اسلام را مثل اول برپا کند و حق سبحانه و تعالی پادشاهی را در او و دیگر صالحان بعد از او قرار دهد تا سلطنت آنها عالمگیر شود؛ حارثه: هر چه بیان کردید راست و حق است از حقیقت و حشمتی نیست؛ دل بجز از حق، به چیزی قرار نمی‌گیرد؛ منتها شخصیتی را که توصیف کردی بیشتر توضیح دهید؟!

سید: حق آنست که آن شخص نباید بی نسل باشد؛

حارثه: چنین است آن شخص محمد است؛

سید: ای حارثه! بنای تو بر لجاجت است؛ آیا کسانی را که ما برای تحقیق فرستاده بودیم خبر نیاوردند که محمد دو پسر بنام قاسم، از خدیجه زن قرشی، و ابراهیم از ماریه زن قبطیه داشت هر دو فوت شده‌اند و محمد بی فرزند است؛ مانند گوسفند از مباهله تا عاشورا، ص: ۹۳

شاخ شکسته و مشرف به هلاک؛ اگر محمد را فرزندی بود باز سخن شما صورتی داشت، چرا که، در صحیفه شمعون است که سلطنت فرزند او عالمگیر خواهد شد؛ وقتی که محمد فرزند ندارد این چگونه حل می‌شود مگر اینکه بگوئیم این محمد آن محمد موعود نیست که عیسی از او خبر داده است؛

حارثه: به خدا سوگند عبرت آور زیاد و عبرت گیر کم است «۱»؛ اگر بصیرت باشد دلائل واضح و روشن است اما کسی که درد چشم دارد نمی‌تواند نور آفتاب را ببیند همانطور که بصیرتهای قاصر به خاطر ضعف ادراک، انوار حکمت را نمی‌توانند ببینند

حارثه با سید و عاقب»

حارثه با سید و عاقب» حارثه رو به سید و عاقب کرد و گفت: اگر چنین باشد که بخاطر نداشتن فرزند از محمد تبعیت نمی‌کنید قسم به ذات خدا با علم می‌که به ما رسیده حجت بر شما تمام است؛ (و نیز نعمتهائی که خدا به شما عطا فرموده از قبیل) حجتهای آلهی که نزد شماست و شرف و منزلت در میان مردمان و پادشاهان؛ بزرگان را تابع شما کرده؛ در امور دین به شما رو می‌آورند؛ شما محتاج آنها نیستید هر چه دستور می‌دهید اجراء مینمایند و هر امری می‌کنید بجا می‌آورند؛

پس هر که را خداوند این کرامتها را داده، باید به شکرانه آنها در برابر حق فروتن باشد و با تواضع از حق تبعیت نماید ناصح و خیر خواه بندگان خدا شود؛ در اوامر آلهی مداهنه ننماید؛ شما خود گواهیهای کتابهای آلهی را در باره محمد نقل کردید و از مباهله تا عاشورا، ص: ۹۴

از بعثت او مطلع هستید باز اصرار دارید که او پیغمبر قوم خود است نه پیغمبر جمیع خلایق؛ می‌گویید محمد پیغمبری نیست که خاتم و وارث همه انبیاء و حاشر که حشر بر امت او خواهد بود؛ می‌گویید محمد بی نسل است آیا سخن (و مشکل شما این است) سید و عاقب گفتند: بلی همین است؛

حارثه گفت: اگر او فرزندی داشته باشد باز شک می‌کنید که او وارث جمیع پیامبران و دین او غالب تمام ادیان و خاتم انبیاست و فرستاده خدا بر همه جهانیان است؟ گفتند: نه؛ حارثه گفت: شما در تمام این منازعات و خصومتها نیز بر این اعتقاد بودید؟ سید و عاقب گفت: بلی؛ حارثه گفت: الله اکبر، گفتند: چه پیش آمد که تکبیر گفتی؟ مگر ما را ملزم کردی حارثه گفت: حق ظاهر است و باطل مردود و نفس در شنیدن آن مضطرب می‌شود؛ (بدانید) نقل کردن آب دریا و شکافتن سنگها آسانتر است از میرانیدن آنچه را که خداوند احیاء کرده و آن حق است و آنچه را که میرانیده آنها باطل است؛

حالا- بدانید که محمد بی نسل نیست و اوست خاتم پیغمبران و وارث آنان و آخر ایشان که حشر بر امت او خواهد بود؛ هر چه در زمین است، میمیرد آنکه باقی و وارث زمین است، فقط خداست

ذکری از قائم علیه السلام»

ذکری از قائم علیه السلام» از ذرّیه اوست آن پادشاه صالح که بیان کردید و میدانید که او مالک شرق و غرب عالم خواهد بود؛ خداوند بادین حقیقیّه ابراهیمیّه که نفی شرک است، او را به تمامی ادیان غالب خواهد ساخت؛ سید و عاقب هر دو گفتند: ای حارثه! اگر چنین باشد که او را فرزندی باشد حق باتواست و لکن مدار تو بر روباه بازیست و از پُرگوئی به تنگ نمی آیی؛ براین از مباهله تا عاشورا، ص: ۹۵ ادعایت دلیل بیاور تا بُرهانت را ببینیم؛

حارثه گفت: من از خود شما دلیل می آورم که شما را از شبهه خلاص نمایم که شفای سینه‌ها باشد؛ حارثه رو به ابو حارثه بن علقمه کرد که شیخ و عالم بزرگ آنها بود گفت: ای پدر بزرگوار التماس دارم دل‌های ما را اُنس داده و سینه‌های ما را شاد گردانی، که کتاب جامعه را در این مجلس حاضر نمائی راویان حدیث می گویند که این سخن در پایان «روز چهارم و مجلس چهارم» بود هنگامی که هوا گرم و قریب به ظهر و فصل تابستان بود؛ سید و عاقب به حارثه گفتند: این مجلس را به فردا موکول کن امروز از بسکه سخن گفته‌ایم جان به لب ما رسیده است، از آن مجلس برخاستند و قرار شد فردا کتاب زاجره و جامعه هر دو را آورده به آنها نظر کرده، بر وفق آنها عمل نمایند

«مجلس پنجم روز پنجم»

«مجلس پنجم روز پنجم» چون روز دیگر شد اهل نجران جمیع اهل معابد و علماء خود را، گرد آوردند که در مباحثه سید و عاقب با حارثه (نظارت نموده و) حق را از جامعه ظاهر ساخته (و آشکار) نمایند. سید و عاقب که جمعیت را دیدند، پشیمان شدند چون میدانستند حق با حارثه است، سعی کردند که در حضور مردم مباحثه را ادامه ندهند، هردوی آنها در مکر و حيله از شیاطین انس بودند، رو به حارثه کرده گفتند: بسیار حرف زدی و همه را خسته نمودی و نمی گذاری حق ظاهر شود؛ حارثه گفت: شما دو تا از ظهور حق مانع هستید حالا هر چه می خواهید بگویید (و هر چه در چنته آوردید بریزید بیرون!

سخنان عاقب»

سخنان عاقب» هر چه گفتنی بود گفتیم باز تکرار میکنیم و هر چه هست رو می کنیم هیچ چیز از حجّتهای الهی را کتمان نمی کنیم، آیات خدا را انکار نمی نمائیم، به خدا افتراء نمی بندیم که کسی را برسالت و نبوت بفرستد ما بگوئیم او رسول خدا نیست؛ ای حارثه بدانکه ما اعتراف می کنیم که محمد رسول خداست به قومی از فرزندان اسماعیل و دیگران را واجب نمیدانیم، از او تبعیت نمایند؛ دین خود را گذاشته از او اطاعت کنند؛ مگر اینکه بگویند که او به قوم خود پیغمبر است. حارثه گفت: این اعتراف شما تا این حد برای چیست؟ گفتند: چون از انجیل و سایر کتابهای الهی به ما ظاهر شده است؛ حارثه گفت: اگر از کتابهای الهی چه مجمل یا مفصل، بر شما ظاهر شده است، پس از کجا میدانید که او پیغمبر وارث و حاشر نیست، و بر کافه عالمیان مبعوث نشده اس

ذکری از قائم علیه السلام»

ذکری از قائم علیه السلام گفتند: ما و تو شک نداریم و میدانیم حجت خدا بر طرف نمی شود؛ این حکمی است حقتعالی مقرر کرده است، تا شب و روز هست دنیا از حجت خالی نمی ماند حتی (اگر در روی زمین) دو نفر بمانند، باید یکی بر دیگری حجت شود؛ ما هم پیش از این خیال می کردیم محمد همان حجت الهی است، و او این دین را برپا خواهد داشت؛ اما وقتی که خدا اولاد ذکور او را برد و عقیم کرد (برما یقین آمد که) پیغمبری که ما انتظارش را می کشیدیم او نیست زیرا محمد بی نسل است و از کتابهای الهی فهمیده‌ایم که آن پیغمبر و خاتم الانبیاء بی نسل نخواهد بود و می

از مباحله تا عاشورا، ص: ۹۷

دانیم که که اسم آن پیغمبر از اسم محمد مشتق شده و أحمد نام دارد و همان است که مسیح به ما خبر داده است؛ او پایان دهنده انبیا و بعد از او فرزند قاهرش پادشاه عالم خواهد شد که همه جهانیان را بردین حق سوق خواهد داد؛ بادست او این جریانها انجام نخواهد یافت بلکه از ذریه و عقب او مالک خواهد شد کلّ روی زمین و هر چه در آن است از خشکی و دریا، و به تمامی شهرها بدون معارض مسلط خواهد بود و اینک بر این مدعاء شاهدند همه علماء که تمامی انجیل را از حفظ می دانند؛ ماهم از پیش، این سخنان را بر وجه کامل گفتیم و به تازگی نیز بیان کردیم که، نیازی به تکرار آن نمی بینیم حارثه گفت

سخنان حارثه»

سخنان حارثه» ما و شما همگی این مطالب را دانستیم و می دانیم؛ و لکن تکرار به خاطر این است که اگر کسی فراموش کرده باشد به یادش بیاید؛ یا کسی (تعلّل و) کوتاهی کرده باشد بازگشت نماید و خاطرها جمع شود؛ شما گفتید: بعد از مسیح تاروز قیامت دو پیغمبر مبعوث خواهد شد و گفتید: که هر دو از اولاد اسماعیل خواهد بود اولی در مدینه و دومی هم عاقب و نامش أحمد است؛

اما محمد که از قریش است اینک در مدینه متوطن است و ما به او ایمان و اعتقاد داریم؛ به حق خداوند معبود قسم، این همان أحمد است که به ما گفته شده و در کتابهای آسمانی بیان گردیده است؛ آیات الهی به آن دلالت دارد؛ اوست حجت خدا، و خاتم پیامبران و وارث همه آنها، میان او و حضرت عیسی تا روز قیامت پیغمبری نخواهد آمد؛ بلی از دختر صدیقه و معصومه او فرزندی خواهد آمد که عالم را به دین خود دعوت کرده، مشرق و مغرب جهان را متصرف خواهد شد؛

پس شما آنچه باید گفته میشد گفتید؛ (حالا بگویید) اگر محمد نسل داشته باشد به

از مباحله تا عاشورا، ص: ۹۸

نبوت او اعتقاد دارید؟ و معتقد که او آخر پیامبران و از نظر کمال به همه آنها برتری دارد؟! گفتند: بلی در نزد ما این از بزرگترین دلایل است؛ حارثه گفت: (حالا که) شما بر اعتقاد خودتان شبهه دارید؟؛ این است میان ما و شما جامعه حاکم است

الجامعه. الجامعه»

الجامعه. الجامعه» برای اینکه از مباحثات و گفتگوهای زیاد، مردم به تنگ آمده بودند؛ و به خیال اینکه حق به جانب سید و عاقب خواهد بود؛ (چون به آنها اعتقاد کامل داشتند) همگی فریاد زدند: حارثه کتاب جامعه را بیاور.

حارثه به غلامش که بالای سرش ایستاده بود گفت: برو جامعه را بیاور؛ غلام رفت، اندکی بعد در حالی که جامعه را بر روی سرش گذاشته بود برگشت بطوری که از سنگینی، آن را نمی توانست نگهدارد؛

راوی حدیث گوید: شخص صادقی از اهل نجران که همیشه در خدمت سید و عاقب بود و بر اسرار آنها مطلع بود؛ به من خبر داد و گفت: چون کتاب جامعه حاضر شد نزدیک بود هر دو از آنها از غصه هلاک شوند؛ چون می دانستند که احوال رسول خدا و

اهلیت او در این کتابها به طور کامل بیان گردیده است؛ در حال حیات خود و ذرّیه او چه جریانهایی پیش خواهد آمد، و تا روز قیامت در امت او چه وقایعی واقع خواهد شد (به طور شفاف و بطرز زیبایی) بیان شده است؛

یکی به دیگری گفت: امروز روزیست که طلوع آن بر ما مبارک نبود؛ در حضور این همه مردم و عوام (رسوا و) ضایع خواهیم شد چون هرقت در حضور عوام بحثی پیش می‌آمد همیشه آنها غالب بودند (امّا این دفعه برخلاف سابق، حریف نیرومند و قوی خستگی ناپذیر و بی‌واهمه و نترس، در برابرشان مانند کوه سر به فلک کشیده محکم و استوار، ایستاده و می‌خواهد حرف حق خودش را به کرسی بنشانند)؛ آن

از مباحله تا عاشورا، ص: ۹۹

یکی گفت: در مقابل عوام مغلوب شدن از بدترین مفاسد و اصلاح آن به این سادگی نخواهد بود چون فساد کردن آنها بمنزله خراب شدن خانه و اصلاحشان مانند آباد نمودن آن خانه است؛ فسادی که یک کلمه آنها پیش آید، در یک سال نمی‌توان اصلاح نمود؛

راوی گوید: در این حال حارثه فرصت را غنیمت شمرده احتیاطاً فرستادگان رسول خدا را هم حاضر ساخت؛

سید و عاقب خیلی دلشان می‌خواست این مجلس را به هم بریزند و به روز دیگر موکول نمایند (امّا حریف زیرک تر از آنها بود نگذاشت) چون بیشتر اهل نجران در جلسه حضور داشتند و می‌خواستند بدانند در کتاب جامعه از اوصاف و نشانه‌های رسول خدا چه چیزهایی بیان شده است (که تابحال از آنها مخفی نگه داشته‌اند) فرستادگان رسول خدا با سرپرست خود ابو حارثه نیز حضور بهم‌رساندند؛ راوی حدیث گوید: آن شخصیت راستگو و مورد اعتماد اهل نجران به من خبر داد که سید و عاقب باخود قرار گذاشتند (ظاهر خود را حفظ نمایند و خود رانبازند) حارثه هرچه گوید و هرچه بخواهد امتناع نکنند و بظاهر جامعه را جلوی خود گذاشته به عوام چنان وا نمود می‌کردند که جامعه هرچه گوید اینها هم تسلیم خواهند شد تا در نظر مردم ضایع نشوند و مردم خیال نکنند که اینها بر باطلند؛

پس سید و عاقب برخاستند و به کنار جامعه که نزد حارثه بود آمدند و حارثه بن آثال نیز به جلو آمده همراه آنها به مطالعه آن پرداختند؛ گردنها کشیده شد؛ مردم به تماشا ایستاده‌اند فرستادگان رسول خدا نیز دقیقاً خود را آماده شنیدن (اوصاف رسول خدا از زبان و مصادر پیشوایان مسیحیان) هستند که چه پیش خواهد آمد.

حارثه دستور داد یکطرف جامعه را گشودند و از آنجا صحیفه بزرگ حضرت آدم را بیرون کشیدند

قرائت کتاب جامعه»

قرائت کتاب جامعه» علم ملکوتی حق سبحانه و تعالی و آنچه را که آفریده در زمین و آسمان و آنچه را که از امور دنیوی و اخروی مقرر فرموده است و آن صحیفه‌ای بوده است که از حضرت آدم به شیت رسیده بود و جمیع علوم در آنجا جمع شده بود. سید و عاقب و حارثه به خواندن شروع کردند تا حقیقت آنچه که در وصف و احوال حضرت رسول با همدیگر نزاع داشتند بر ایشان ظاهر گردد و همه حاضرین در مجلس منتظر بودند که چه چیزی پیش خواهد آمد. دیدند در مصباح دوم یکی از فصلهای آن این طور نوشته شده است.

«بسم الله الرحمن الرحيم»

منم آن خداوندی که بجز من خدائی وجود ندارد، زنده‌ام بذات خود و عالمیان را آفریده‌ام و زندگی همه موجودات از من است هر زمانی را بعد از زمانی مقرر کرده‌ام و در هر امری، حق و باطل را آشکار کرده‌ام و هر سببی را مطابق اراده (ومیل) خود سببیت داده‌ام و هر سختی (و خشنی) به قدرت من آرام شده است.

پس منم خداوند بزرگوار نیکو کردار، بخشاینده مهربان؛ می بخشم و می بخشایم؛ رحمت من بر غضبم و عفو من بر عقوبتم پیشی گرفته است؛ بندگانم را آفریده‌ام تا برای من عبادت و بندگی نمایند و حجت خود را بر همگان تمام کرده‌ام به سوی آنها پیامبران و کتابهای خود را خواهم فرستاد، از زمان آدم ابوالبشر تامنتهی شود به احمد پیغمبر من و آن پیغمبری است که رحمتها و صلوات خود را بر او می فرستم و بر کنهای خود را در دل او جا می دهم و با او پیغمبران و بیم دهندگان خود را کامل میگردانم؛ از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۰۱

پس حضرت آدم گفت: خدایا آن پیغمبران و احمدی که بر همه انبیا رفعت داده و بزرگش کرده ای کیستند؟ فرمود: همه آنها از ذریه تو و احمد آخر همه آنها خواهد بود؛ آدم گفت: آلهی آنان را برای چه می فرستی و مبعوث می کنی؟ فرمود: برای تبلیغ توحید و یگانگی خودم و سیصد و سی شریعت به آنها خواهم فرستاد همه را برای احمد تمام می کنم و مقرر کردم که هر کس با شریعتی از این شرایع نزد من آید و به پیغمبران من ایمان داشته باشد او را بخشیده و به بهشت داخل خواهم کرد!

خلاصه نوشته‌های جامعه»

خلاصه نوشته‌های جامعه» در جامعه مطالب زیادی نوشته شده است که فشرده آن را ذیلاً می خوانید. خدای عالمیان همه پیغمبران و سائر ذریه آدم را بر او شناسانید و حضرت آدم همه آنها را مشاهده کرد تا اینکه نوری را دید که درخشیدن گرفت و تمام مشرق را احاطه کرد، زیاد شد تا مغرب را نیز فرا گرفت، باز بلند شد تا به ملکوت آسمانها رسید؛ چون با دقت نظر کرد دید نور محمد صلی الله علیه و آله و بوی خوش آنحضرت بود که عطر آن همه عالم را خوشبو کرد؛ چهار نور دیگر دور آنحضرت را از راست و چپ و جلو و عقب گرفته بود که در خوشبوئی و روشنی به آنحضرت از همه اولاد آدم شباهت زیادی داشتند.

بعد از آن نورهایی دید که از آن انوار مدد می گرفتند که در بزرگواری و نور و خوشبوئی شبیه آنحضرت بودند به نزدیک آن نورها آمده و از هر طرف آنها را احاطه کردند و باز (آدم) نظر کرد نورهای زیاد و بی شماری به تعداد ستارگان را دید که از نظر روشنی به آنها نمی رسند اما بعضی بر دیگری روشنتر بوده و تفاوت زیادی از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۰۲ داشتند.

پس سیاهی مانند شب تاریک با قبیحترین صورت و زشت ترین هیئت و گندیده ترین بوئی از هر طرف مانند سیل ظاهر شده و می آمدند تا اینکه زمین از آنها پر شد؛

حضرت آدم از مشاهده این اوضاع غریب و عجیب متحیر ماند و گفت: ای دانای هر پنهان و ای آمرزنده گناهان و ای صاحب قدرت کامله و اراده غالبه! این نورهای بلند قدر کیستند که (این سیاهیها) آنها را فرا گرفتند؛

خدای سبحان به او وحی کرد ای آدم این نور (بلند قدر و) این انوار وسیله تو و وسیله کسانی اند که آنها را از میان آفریدگان سعادت مند نموده‌ام

اینها پیشی گرفته گان به رحمت من و ایشانند مقربان من و شفاعت کنندگان خلائق که شفاعت اینها را در باره گناهکاران قبول خواهم کرد؛

این نور بزرگوار احمد است بهتر از (سایر انوار و) بهتر از همه آفریدگان، او را به علم خود برگزیدم و نام او را از نام خودم شکافتم

منم محمود و اوست محمد صلی الله علیه و آله و این نور دیگر وزیر و وصی اوست که محمد را با او قوت دادم، برکت و عصمت و طهارت را در عقب او که از لوث همه گناهان پاکند، قرار دادم.

این نور دیگر بهترین کنیزان و وارث علوم من دختر احمد پیغمبر من است و این دو نور دیگر نوه‌های محمد و در علم و کمال جانشین او خواهند بود، این انوار دیگر که آنها را احاطه کرده‌اند فرزندان و وارث علوم آنها خواهند بود، من همه اینها را برگزیده و مطهر و معصوم گردانیده، بر همه برکت داده، رحمت کامله خود را شامل حال همه اینها کرده‌ام، همگی را به علم خود پیشوای بندگان و سبب روشنی شهرهای خود ساختم که جهانیان از نور هدایت آنها منور شوند

ذکری از قائم علیه السلام

ذکری از قائم علیه السلام حضرت آدم علیه السلام باز نظر کرد در آخر این انوار نوری را دید مانند ستاره صبح به جهانیان می‌درخشید، خداوند (به آدم) فرمود: به برکت این بنده سعادت‌مند خود (در رحمت خود را بر بندگان) می‌گشایم و به برکت او مشقت ستمها و عقوبتها را، از جهانیان بر می‌دارم و به سبب او زمین را بعد از آنکه از ظلم و ستم و قساوت و تزلزل بر می‌شود؛ از نور و رحمت خود پر خواهم کرد؛

حضرت آدم علیه السلام عرض کرد خدایا بزرگوار کسی است که تو او را بزرگ کنی و صاحب شرف کسی است که تو او را شرافتمند گردانی، خداوند! هر که را تو بلند مرتبه و والا مقام کنی سزاوار این مرتبه بلند و رفیع می‌باشد.

ای خدای منعم که نعمتهای تو منقطع نمی‌شود و صاحب احسانی که تدارک آن نمی‌توان کرد و به هیچوجه احسان تو به پایان نمی‌رسد، بچه سبب این بندگان بلند مقام از عطا و فضل و رحمت بی انتهای تو، به این رتبه عالی مشرف شده (و رسیده‌اند؟) و همچنین تو هر که را از پیغمبران گرامی گردانیده‌ای، علت آن چیست خداوند عالمیان فرمود: منم آن خدایی که غیر از من خدائی نیست، بخشنده و مهربان، بزرگوار و دانا و نیکو کردارم و به علم (تمامی) آنچه از خلق پوشیده شده دانایم و به هر چه از خاطر خطور کند (و از ذهن می‌گذرد) و به همه آنچه که به هم رسد، می‌دانم که چگونه بهم رسیده و چگونه خواهد بود و آنچه را نخواهد بود و اگر بوده باشد چگونه خواهد بود را میدانم؛

ای بنده من! من به دلهای بندگانم نظر افکندم در میان آنها کسی را که اطاعت و خیر خواهی او، برای خلق من، بیشتر از پیامبران و رسولان من بوده باشد، نیافتم

بدینجهت علوم خود و رسالت را به آنها دادم و بار (سنگین و پر مشقت) حجت و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۰۴

رسالت را بر دوش آنها گذاشتم، آنان را از میان خلایق برای رسالت و وحی برگزیدم و مقرر کردم بعد از انبیاء با اختلاف منازل (ومقامی که دارند) گروهی از مخصوصان و اوصیاء آنان، (برگزیده) حجت خود را به آنها سپرده، در میان بندگانم (رهبر) و پیشوا سازم؛ به سبب (و وسیله) آنها شکسته‌گی خلایق را درست کنم، به برکت آنها کجی هارا راست نمایم، زیرا من به دلهای آنان دانایم و لطف من شامل آنهاست.

در میان پیغمبران نظر کردم، کسی که اطاعت من و خیر خواهی او به خلق من بیشتر از محمد صلی الله علیه و آله بوده باشد پیدا نکردم، او برگزیده من و بهترین خلق من است، پس او را برگزیدم به علم، نام او را با نام خودم بلند کردم؛ دلهای خاصان او را که بعد از او خواهند آمد، موافق دل او یافتم بدینجهت آنها را نیز به او ملحق کردم؛

وارثان کتاب و وحی خود (آشنا) و آشیان حکمت و نور خود ساختم و به ذات خود قسم یاد کرده‌ام، کسی را که چنگ زده باشد به وحدانیت من و رشته مودت آنها؛ فردای قیامت هرگز با آتش عذاب ننمایم

«صحیفه بزرگ شیث»

«صحیفه بزرگ شیث» ابو حارثه گفت: صحیفه بزرگ شیث را که وراثتاً دست به دست به ادریس رسیده است را نیز ملاحظه نمایند، آن کتاب به خط سریانی قدیم نوشته شده بود، آن صحیفه را ملاحظه کرده تا به این موضع رسیدند که اصحاب ادریس و قوم او در خانه‌ای که آنحضرت عبادت می‌کرد، جمع شدند.

حضرت ادریس به آنها گفت: در میان فرزندان صلیبی آدم اختلافی پیش آمد که چه کسی در میان مخلوقات نزد خدای سبحان، از همه گرامی‌تر، بلند مرتبه‌تر، بلند مقام و رفیع‌تر است.

بعضی گفتند: پدر شما آدم که خداوند او را با ید قدرت خود آفریده و همه فرشتگان را به سجده او وا داشت و خلافت زمین را به او عطا کرد، همه خلائق را مسخر او

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۰۵

گردانید؛ جمعی دیگر گفتند: فرشتگان افضل است چون هیچوقت به امر آلهی مخالفت نه کرده‌اند، بعضی گفتند: بلکه سرکردگان فرشته‌ها جبرائیل، اسرافیل و میکائیل، افضلند؛ دیگران اظهار داشتند امین وحی خداوند افضل است.

پس به خدمت آدم ماجرا را تعریف کردند، حضرت آدم فرمود: من شما را به گرامی‌ترین مخلوقات نزد خداوند خبر می‌دهم. به خدا قسم وقتی که در بدن من روح دمیده شد، نشستم عرش بزرگ خداوند در نظر من جلوه گر شد، دیدم که در آن نوشته شده است لا اله الا الله، محمد رسول الله فلان امین خدا و فلان برگزیده خداست، پس چند نام دیگر مذکور ساخت که با نام محمد قرین بودند.

پس حضرت آدم فرمود: هر جا که نظر کردم در آسمان جایی به اندازه پوست یا صفحه نبود مگر اینکه در آنجا نوشته شده بود لا اله الا الله و در هر جا این کلمات دیده میشد به طور خلقت نه کتابت محمد رسول الله نیز وجود داشت.

و هیچ مؤمنی نبود مگر این کلمات در آن نوشته شده بود، فلان برگزیده خدا و خالص کرده خدا و امین اوست و به تعداد دوازده چند اسمی ذکر کرد و گفت: ای فرزندان من! محمد و آن دوازده کس که با او بودند از همه خلائق نزد خدای سبحان گرامی‌ترند

«صحیفه ابراهیم»

«صحیفه ابراهیم» ابو حارثه به سید و عاقب گفت: بیائید به صورت ابراهیم که فرشته گان از جانب خداوند آورده‌اند نظر کنید، آنها گفتند: بس است آنچه از جامعه آوردی!

ابو حارثه گفت: نه همه را ببینید که عذرها منقطع و خلجان شک از دلها برخیزد که بعد از این شکی دامن شما را نگیرد، ناچار به قول او گوش داده به نزد صندوق حضرت ابراهیم آمدند در آنجا نوشته شده بود که، حق تعالی با تفضلی که دارد و می‌خواهد کسی را برگزیند؛ از میان خلق خود حضرت

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۰۶

ابراهیم را پسندیده و برگزید و او را به صلوات و برکات خود مشرف ساخت و او را قبله و پیشوای پیشینیان کرد، نبوت و امامت و کتاب را در ذریه او قرار داد به طوری که هر یک از دیگری ارث ببرند و خداوند تابوت را به ارث به او داد که مشتمل بر علم و حکمت بود که خداوند به سبب آن، او را بر فرشتگان برتری داد.

پس ابراهیم در تابوت نظر کرد، در آنجا خانه‌ها به عدد پیغمبران و اوصیاء ایشان دید و به همه خانه‌ها دقت نمود تا به خانه محمد پیامبر آخر الزمان، رسید و در دست راست او نیز علی بن ابی طالب را دید در صورت عظیم و نور درخشان که دست در کمر

آنحضرت زده بود و در آن صورت نوشته شده بود که این نظیر و وصی آنحضرت است که مؤید با نصرت آلهی است.

پس حضرت ابراهیم عرض کرد ای خدای بزرگ! این خلق بزرگوار کیست؟

خداوند براو وحی فرستاد که این بنده و برگزیده من است، اوست فاتح که ابواب علوم و حکمت را بر روی خلاق خواهد گشود، پیش از همه مخلوقات آفریده شده و خاتم پیغمبران است؛ و این صورت دیگر وصی و وارث علوم اوست.

حضرت ابراهیم گفت: خدایا فاتح و خاتم کیست؟ فرمود: محمد است برگزیده من است که پیش از جمیع خلق روح او را آفریده‌ام و حجت بزرگوار من است در میان خلاق، و او را برگزیدم و پیغمبر قرار دادم وقتی که آدم در میان آب و گل بود.

اورا در آخرالزمان مبعوث خواهم کرد تا دین مرا کامل گرداند، و با او رسالت را به پایان می‌برم؛ و این علی است برادر و صدیق اکبر او، میان آن دو برادری انداختم و برگزیدم و صلوات بر ایشان فرستادم، برکات خود را شامل ایشان ساختم و هردو را معصوم گردانیدم و هردو را برگزیدم بانیکان و نیکوکاران از ذریه او پیش از آنکه آسمان و زمین و هرچه در آنهاست از مخلوقات، بیافرینم، این برگزیدن برای آن بود که چون پاکی دلها و نیکی آنها را می‌دانستم من براحوال بندگان مطلع و دانایم.

حضرت ابراهیم نظر کرد دوازده صورت دید که می‌درخشد و در زیبایی و نور مانند

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۰۷

صورت محمد و علی بودند. چون حضرت ابراهیم حسن و ضیاء آن صورتها را مشاهده کرد و آنها را مقرون صورت محمد و علی و در رفعت و جلالت شبیه ایشان دید، سؤال کرد خدایا مرا از نامهای این صورتها آگاه کن؟ حقتعالی وحی کرد: این کنیز من و دختر پیغمبر من فاطمه زهراء است او باشوهرش علی وسیله به وجود آمدن ذریه پیغمبر من است و این دونور حسن و حسین است و این فلان و فلان تاب

ذکری از قائم علیه السلام

ذکری از قائم علیه السلام حضرت مهدی صاحب الامر رسید! فرمود: این نور من است که به سبب او رحمت خود را برخلاق می‌گسترانم و با او دین خود را ظاهر می‌سازم و به وسیله او بندگانم را هدایت خواهم کرد پس از آنکه از فریاد رسی من مأیوس خواهند شد پس در آنحالت حضرت ابراهیم بر آنها صلوات فرستاد و گفت: ربّ صلّ علی محمد و آل محمد پروردگارا بر محمد و آل او درود بفرست چنانکه آنها را برگزیده و خالص گردانیده‌ای خالص گردانیدن نیکو.

پس حقتعالی به ابراهیم وحی فرستاد، گوآرا باد تو را کرامت و فضل من بر تو به درستی که من محمد و برگزیدگان او را از صلب تو قرار داده‌ام و آنان را از صلب تو بیرون می‌آورم بعد از تو از پشت فرزند اول تو اسماعیل، بشارت بر تو باد ای ابراهیم من صلوات تو را بصلوات آنان مقرون می‌سازم و همچنین برکات و ترحم خود را بابرکات و ترحم بر ایشان مقرون تو مینمایم، مقرر ساختم رحمت و حجت خود را برخلاق تا مدت آنها به سر آید، و هرچه هست از بین بروند و من وارث زمین و آسمان باشم و دوباره مردم را برای اجرای عدالت و رساندن عدل خود بر آنان، زنده نمایم.

راوی گوید: فرستادگان حضرت رسول، هرچه از جامعه و صحیفه پیشینیان که

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۰۸

متضمن مدح رسول خدا و اهل بیت او بود، شنیدند و تلاوت آنها را مشاهده کرده و مقام والای آنها را نزد خداوند گوش دادند، ایمانشان زیادتر شده و از خوشحالی نزدیک بود که روحشان پرواز کند

«تورات موسی» راوی گوید: بعد از آن: جماعت بر سر آنچه که به حضرت موسی نازل شده بود آمدند (آن را گشودند) دیدند در سفر اول تورات نوشته شده است که خداوند عالمیان می‌فرماید من از میان آدمیان از فرزندان اسماعیل پیغمبری را خواهم فرستاد که بروی کتابم را نازل کرده و او را با شریعت درست و راست بر تمامی خلق خود مبعوث گردانم، حکمت را بر او داده و او را با فرشتگان و لشکر خود، مؤید می‌سازم، نسل او از دختر مبارک او خواهد بود، من او را با برکت گردانیده‌ام و از آن دختر دو فرزند به وجود آورم که مانند اسماعیل و اسحق اصل دو شعبه عظیم باشند که هریک از آن دو شعبه را بسیار بسیار گردانم، و از ایشان دوازده امام، برای محافظت آنچه را که به سبب محمد از حکمت و رسالت خود کامل گردانیده و برانگیخته‌ام، قرار می‌دهم؛ محمد خاتم پیغمبران است و بر امت او قیامت برپا خواهد شد

«آوردن انجیلها»

«آوردن انجیلها» حارثه گفت: حالا- که صبح حق بر آنها که چشم حق بین دارد آشکار شد و راه راست بر کسانی که دین حق را برای خود پسندیده اند واضح و هویدا گشت! آیا باز در دل شما شک و بیماری مانده است که نیازمند معالجه شود؟ سید و عاقب جوابی ندادند! باز حارثه گفت: دلیل آخرت را از گفتار آقای خودتان از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۰۹

حضرت عیسی عبرت بگیرید (و از انجیل او نیز استفاده نمائید)

پس به سوی انجیلهایی که، حضرت عیسی آورده بود رو آوردند، دیدند در مفتاح چهارم آن که به صورت وحی بر مسیح نازل شده است (می‌گوید) ای عیسی ای پسر زن پاکیزه کردار، بی شوهر متعبده، سخن مرا بشنو و در اجرای فرمان من کوشا باش؛ ترا بی پدر آفریدم و ترا از برای جهانیان نشانه (قدرت خویش) قرار دادم پس مرا عبادت (وبندگی) کن و بر من توکل نما، بگیری (این کتاب را) باقوت تمام و برای اهل سوریا آن را تفسیر کن تا بر آن عمل کنند، بر آنها خبرده که منم خدائی که به جز من خدائی وجود ندارد و مرا تغییر و زوالی نخواهد بود زندگی همه بامن است، پس ایمان آورید به من و به رسول من که بعد از این خواهم فرستاد، پیغمبری که در آخرالزمان آید که رحمت عالمیان شود برای رحمت و جهاد برانگیخته شود که، مردم را با شمشیر براه حق در آورد، او اول است و آخر یعنی اول از همه است بحسب آفرینش و روح و آخر آنهاست بحسب مبعوث شدن برخلاق و اوست پیامبری که بعد از همه پیغمبران خواهد آمد و حشر در زمان او واقع خواهد شد پس بشارت ده فرزندان یعقوب را به آمدن آن پیغمبر.

حضرت عیسی گفت: ای مالک زمانها و داننده پنهانها آن بنده صالح که دل من پیش از آنکه او را ببیند، دوست دار او گردید، کیست؟! خطاب رسید: او برگزیده و رسول من است که بدست خود مجاهده میکند، قول و فعل او موافق هم خواهد بود پنهان و آشکارش باهم مطابقت خواهد کرد. به سوی او نور تازه‌ای یعنی قرآن را می‌فرستم که، به سبب آن چشمان نابینا را بینا و گوشهای ناشنوا را شنوا و دل‌های نادان را دانا می‌گردانم، و در آن چشمه‌های علوم و حکمت و فهم و بهار دلها را قرار داده‌ام خوشا به حال او و حال امت او.

گفت: خدایا او چه نام دارد و علامت او چیست و ملک امت او چه قدر به طول می‌انجامد؟ خطاب رسید: ای عیسی پاسخ سؤالات خود را بشنو!

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۱۰

نام او احمد است، برگزیده شده از اولاد ابراهیم و انتخاب شده از اولاد اسماعیل است، روی مانند قمر و جبینش منور است، بر شتر سوار می‌شود چشمانش می‌خوابد اما دلش به خواب نمی‌رود، او را در امت امی مبعوث گردانم که از علم بهره‌ای نداشته باشند،

ملک او تا قیام قیامت طول خواهد کشید، ولادتش در شهر پدری او اسماعیل است، زانش بسیار و اولادش کم کردند. نسل او از دختر بابرکت و معصومه او خواهد بود، از آن دختر دو بزرگوار بهمرسد و هر دو شهید شوند نسل او از آن دو بزرگوار به وجود می‌آیند، پس طوبی بر آن دو و بر کسانیت که، آنها را دوست دارند. و اگر آنان را دریابند، به آنها کمک نمایند. حضرت عیسی گفت: الهی طوبی چه چیز است؟ خطاب رسید که در بهشت درختی است، ساق و شاخه‌های آن از طلاست و برگ آن از حله‌های زیباست و بار آن مانند پستان دختران باکره است، از عسل شیرین تر و از مشک نرم تر و آب آن از چشمه تسنیم است، بلندی آن به اندازه ایست که اگر کلاغی وقتی که جوجه است پرواز نماید و از طولانی بودن پرواز، پیر شود بر سر آن درخت نمی‌رسد، در بهشت منزلی نیست، مگر اینکه بالای سرش شاخه‌ای از شاخه‌های آن درخت (سایه افکنده) است.

چون همگی اوصاف رسول خدا را که بر حضرت مسیح نازل شده بود، خواندند نحوه نعمت و پادشاهی آن حضرت و ذکر اهلیت و ذریه او را شنیدند، سید و عاقب ملزم شده و ساکت گشتند.

راوی گوید: چون حارثه بسبب کتاب جامعه و آنچه که در سایر کتابها نوشته شده بود، بر سید و عاقب غالب آمد و آنها نتوانستند مطالب را تحریف کرده و غلط به خورد مردم دهند و آنها را بفریبند، و به خطاها و اشتباهات خود پی بردند دست از نزاع برداشته و ساکت شده بی درنگ بانهایت تأسف و پشیمانی به معبد‌های خود برگشتند که در کار خود اندیشیده و تدبیر دیگری به کار بیندند.

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۱۱

پس نصارای نجران همگی به نزد آنها آمدند و سؤال نمودند که حالا تکلیف و تدبیر چیست؟ رأی شما بر چه قرار است و دین را به چه صورتی در می‌آورید؟

گفتند: ما از دین خود برنگشیم شما نیز بردین خود پایدار بمانید تا حقیقت دین محمّد ظاهر شود، و ما سریعاً به سوی پیغمبر قرشی حرکت می‌کنیم تا در باره او تحقیق و بررسی نموده و اطوار و رفتار او را زیر نظر بگیریم و بفهمیم برای ما چه آورده و مارا به چه چیزی دعوت مینماید!

«حرکت به سوی مدینه»

«حرکت به سوی مدینه» راوی گوید: چون سید و عاقب تهیّه سفر دیدند که برای دیدن رسول خدا به مدینه حرکت نمایند چهارده سوار نیز از بزرگان نصارای نجران که در علم و فضل کمی نداشتند و هفتاد نفر «۱» از بزرگان بنی حارث بن کعب و سادات ایشان با آنها همراه شدند.

راوی گوید: قیس بن حصین و یزید بن عبد المدان که در شهرهای حضرموت از علمای ایشان بودند به نجران آمده و همراه آنها روانه مدینه گشتند.

چون خبر فرستادگان رسول خدا که به نجران رفته بودند به درازا کشید حضرت، خالد بن ولید را با لشگری روانه نجران کرد که بدانند علت تأخیر اصحاب چیست؟ و به چه کاری مشغولند، در میان راه به آنها رسیدند و از جریان حرکت نجرانیها مطلع شدند که برای تحقیق به مدینه میروند.

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۱۲

هنگامی که راه را طی می‌کردند ابو حارثه بن علقمه اسقف (توجه داشته باشید این ابو حارثه غیر از ابو حارثه بن آثال که در مباحثات پنج روزه از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع می‌کرد، می‌باشد) بر قاطر - (استر) خود سوار بود و برادرش کرز منذر (بشر) بن علقمه کنارش بود، ناگهان استر ابو حارثه لیز خورد، کرز گفت: تعس الأبعد هلاک شود آنکه ما به سوی او می‌رویم

یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله ابو حارثه گفت: بل أنت تعست تو هلاک و سرنگون شوی! قال: له و لم یا آخ؟! گفت: چرا برادر؟! گفت: به خدا قسم این همان پیامبری است که انتظارش را می کشیدیم

کرز گفت: پس چرا به او تبعیت نمی کنی؟ گفت: نمی بینی که این جماعت (نصارا) چقدر مرا عزیز میدارند و اموال و ثروت و ریاست در اختیار ما گذاشته اند که همه اینها با ایمان به این پیامبر از بین رفته و نابود می شود!

کرز همان ساعت در دل گرفت که در موقع مناسب مسلمان شود و وقتی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید ایمان آورد. (تا آخر خبر) «۱»

وقتی که به حوالی مدینه رسیدند سید و عاقب خواستند زینت و شوکت خود را با همراهان، در نظر مسلمانها به نمایش بگذارند؛ بدینجهت بر سر راه قوم خود آمدند و گفتند: اگر پیاده شده چرک و چربیه‌های بدنتان را بشوید و آبی به سر و صورت خود بزنید بهتر است

«ورود به مدینه منوره»

«ورود به مدینه منوره» همه آنها پیاده شده، خود را پاکیزه نمودند، جامه‌های نفیس یمنی پوشیدند، خود را با مشک خوشبو ساختند، براسبها سوار شده و سرنیزه هارا با گوش اسبان راست نمودند، باهیئت و ترکیب خوب روانه شدند؛ آنها از همه عربها خوبتر و از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۱۳

تنومندتر بودند.

چون اهل مدینه آنها را دیدند گفتند: ما گروهی نیکوتر از آنها نه دیده‌ایم با آنحالت آمدند تا به خدمت حضرت که در مسجد تشریف داشتند، رسیدند «۱».

پس از حضور در خدمت آنحضرت، وقت نمازشان رسید (طبق مراسم مذهبی خود ناقوس را نواختند و «۲») رو به سوی مشرق کرده و مشغول نماز شدند اصحاب رسول خدا خواستند مانع شوند حضرت فرمود: آنها را به حال خود گذارید حضرت و اصحاب، آنها را سه روز به حال خود آزاد گذاشتند، دعوت به اسلام نکردند، آنها نیز از حضرت سؤالی نمودند، این مهلت را به آنها دادند تا آنها دقیقاً ادا و اطوار و رفتار و کردار و طریقت حضرت نظر کنند و ببینند باعلائم مذکوره در کتابهایشان، تطبیق می کند یا نه

۱۸ «نجرانها با پیغمبر»

۱۸ «نجرانها با پیغمبر» پس از گذشت سه روز حضرت آنها را به اسلام دعوت نمود، گفتند: ما پیش از تو اسلام آورده و تسلیم خداوند شده‌ایم! پیامبر فرمود: شما چگونه بر آئین حق هستید با اینکه اعمالتان حاکی است که تسلیم خداوند نیستید، چه اینکه برای خدا فرزند قائلید و عیسی را پسر خدا میدانید، و صلیب را عبادت و پرستش می کنید و گوشت خوک میخورید، با اینکه تمامی این امور مخالف آئین حق است.

عاقب و سید گفتند: اگر عیسی پسر خدا نیست، پس پدرش که بوده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا شما قبول دارید که هر پسری شباهتی به پدر خود دارد؟ گفتند: آری فرمود: آیا اینطور نیست که خدای ما به هر چیزی، احاطه دارد و قیوم است و روزی موجودات با او است؟

گفتند: آری همین طور است، فرمود: آیا عیسی این اوصاف را داشت گفتند: نه.

فرمود: آیا میدانید که هیچ چیزی در آسمان و زمین بر خدا مخفی نیست و خداوند به همه آنها دانا است؟ گفتند: آری میدانیم فرمود: عیسی غیر از آنچه که خدا به او داده، پیش خود چیزی میدانست؟ گفتند: نه، فرمود: آیا میدانید خدای ما همان است که

مسیح را در رحم مادرش همانطور که می‌خواست، صورتگری کرد؟ گفتند: همینطور است، فرمود: آیا چنین نیست که عیسی را مادرش مانند سایر کودکان در رحم حمل کرد، و بعد همچون مادرهای دیگر، او را بدنیا آورد؟ و عیسی پس از ولادت، چون اطفال دیگر غذا می‌خورد؟ گفتند: آری، چنین بود، فرمود: پس

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۱۵

چگونه عیسی پسر خداست با اینکه هیچگونه شباهتی به پدرش ندارد؟! «۱» گفتند یا ابالقاسم! تمام اوصاف پیغمبری که که بعد از حضرت عیسی خواهد آمد و در کتابهای آلهی ذکر گردیده، همه را در تو یافتیم مگر یک صفت که بزرگترین صفات است و دلالت آن بر حقیقت از همه بیشتر است در تو نمی‌بینیم.

حضرت فرمود: آن چیست؟ گفتند: ما در انجیل دیده‌ایم پیغمبری که پس از عیسی می‌آید به او اعتقاد دارد، تو او را ناسزا می‌گوئی و دروغگو میدانی و گمان می‌کنی او بنده است، راوی گوید: منازعه ایشان فقط در باره حضرت عیسی بود حضرت فرمود: چنین نیست که می‌گویید بلکه من او را تصدیق می‌نمایم و به او اعتقاد دارم و گواهی می‌دهم که او از طرف خدا مبعوث شده است و می‌گویم او بنده‌ای از بندگان خداست که مالک نفع و ضرر و مرگ و زندگی خود نمی‌باشد و برانگیخته شدن پس از مرگ در دست او نیست بلکه همه اینها در دست خداست.

گفتند: آیا بندگان میتوانند آنچه را که عیسی کرد انجام دهند؟! آیا پیغمبری میتواندست کارهای او را بکند آیا او مرده را زنده نمی‌کرد و کور مادر زاد و پسر را شفا نمی‌داد؟! آیا آنچه را که مردم در دل داشتند و یادر خانه خود ذخیره کرده بودند خبر نمی‌داد؟! آیا این کارها را غیر از خدا یا پسر خدا، کسی می‌تواند انجام دهد؟! از این حرفهای غلو آمیز در باره حضرت عیسی زیاد به میان آوردند که خدا مبرا از آنها است.

حضرت فرمود: آنچه که در باره برادر من عیسی گفتید، می‌کرد و واقعیت دارد،

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۱۶

ولکن همه این کارها را باذن و قدرت خدا انجام میداد، او بنده حقتعالی است و از بندگی خدا عار نداشت و در برابر خداوند گردنکشی نداشت.

عیسی (مانند دیگران) گوشت و خون و مو و رگ و پی، داشت طعام می‌خورد و آب مینوشید و دستشویی میکرد، اینها از صفات مخلوق است، پروردگار او یگانه و حق است مانند او چیزی وجود ندارد و او را مثلی نیست.

گفتند: پس برای ما کسی که مانند او بی پدر آفریده شده باشد نشان ده! حضرت فرمود: آدم که خلقت او عجیب‌تر از عیسی است که بی پدر و مادر به وجود آمده است و هیچ چیزی و آفرینشی برای خدا آسان و یا دشوار نیست، قدرت او به حدی است که هر چه بخواهد می‌آفریند همین که گوید (باش) می‌شود پس حضرت این آیه را درباره عیسی برای آنها تلاوت نمود: انّ مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون به درستی که عیسی نزد خدا مانند آدم است او را از خاک آفرید، به او گفت: باش پس شد (سخن که به اینجا رسید همگی خاموش شدند، در این هنگام، هشتاد و چند آیه از اوائل سوره آل عمران برای توضیح و معرف برنامه‌های اسلام نازل گردید «۱»

۱۹ «قرارداد مباحله»

اشاره

۱۹ «قرارداد مباحله» در آیه ۶۱ آل عمران خداوند به پیامبر خود دستور داد که هرگاه پس از این استدلال‌ات روشن، کسی باتو

گفتگو کند، و به جدال برخیزد، به او پیشنهاد «مباحله» کن که فرزندان و زنان خود را بیاورد و تو هم فرزندان و زنان خود را دعوت کن و دعا کنی تا خداوند دروغگو را رسوا سازد.

مسئله مباحله به شکل فوق شاید تا آن زمان در بین عرب سابقه نداشته و راهی بود که صد درصد حکایت از ایمان و صدق دعوت پیامبر می‌کرد، چگونه ممکن است کسی که به تمام معنی به ارتباط خویش با پروردگار ایمان نداشته باشد، وارد چنین میدانی گردد؟! و از مخالفان بخواهد که بیایند باهم به درگاه خدا برویم و از او بخواهیم تا دروغگو را رسوا سازد، و شما بسرعت نتیجه آن را خواهید دید که چگونه خداوند دروغگویان را مجازات میکند، مسلماً ورود در چنین میدانی بسیار خطرناک است زیرا اگر دعای او به اجابت نرسد و اثری از مجازات مخالفان آشکار نشود نتیجه‌ای جز رسوائی دعوت کننده نخواهد داشت، چگونه ممکن است آدم عاقل و فهمیده‌ای بدون اطمینان به نتیجه، در چنین مرحله‌ای گام بگذارد؟ از اینجا است که گفته‌اند دعوت پیامبر به مباحله، یکی از نشانه‌های صدق دعوت و ایمان قاطع اوست، قطع نظر از نتایجی که بعداً از مباحله بدست آمد.

در روایات اسلامی وارد شده است که هنگامی که پای مباحله به میان آمد نمایندگان مسیحیان نجران از پیامبر مهلت خواستند تا در این باره بیان‌دیشند، و بازرگان خود به شور بنشینند، نتیجه مشاوره آنها از یک نکته روانشناسی سرچشمه می‌گرفت، از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۱۸

این بود که به نفرات خود دستور دادند، اگر مشاهده کردید محمد با سر و صدا و جمعیت و جار و جنجال به مباحله آمد با او مباحله کنید و نترسید، زیرا حقیقتی در کار او نیست که متوسل به جار و جنجال شده است، و اگر بانفرت بسیار محدودی از خاصان نزدیک و فرزندان خرد سالش به میعادگاه آمد بدانید که او پیامبر خدا است و از مباحله با او بپرهیزید که خطرناک است. آنها طبق قرار داد قبلی به میعادگاه رفتند ناگاه دیدند که پیامبر فرزندش حسین را در آغوش دارد، و دست حسن را در دست گرفته، و علی و فاطمه همراه او هستند، و به آنها سفارش می‌کند هرگاه من دعا کردم شما «آمین» بگوئید، مسیحیان هنگامی که این صحنه را مشاهده کردند سخت به وحشت افتادند، و از اقدام به مباحله خود داری کرده، حاضر به مصالحه شدند و بشرائط «ذمه» تن در دادند. «۱»

(اما از روایت اقبال چنین استفاده میشود که مباحله را ابتدائاً نصاری نجران پیشنهاد کردند که خداوند دستور آن را داد، به ادامه روایت اقبال توجه فرمائید)

نمایندگان نجران گفتند: ما در اعتقادات خود نسبت به عیسی پایبند هستیم و بر نمی‌گردیم، به گفته تو ایمان و اقرار نمی‌کنیم (و بتو ایمان نمی‌آوریم) پس بیا با تو مباحله کنیم که هر یک از ما و شما برحق است لعنت خدا بر ناحق و دروغگو باشد که مباحله و نفرین کردن سبب عذاب زود رس می‌شود و حق بزودی آشکار و روشن میشود.

(پس از پیشنهاد اینها بود که آیه (۶۱ آل عمران) در باره مباحله نازل شد ای محمد هر کس در مورد آنچه که به تو آمده است با تو مجادله کند پس بگو بیایید که پسران و زنان و کسانی را که به منزله جانمان است بخوانیم، نفرین کرده و لعنت خدا را بر دروغگو از ما و شما بگردانیم.

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۱۹

حضرت آیه را برای آنها، تلاوت کرد و فرمود: من پیشنهاد شما را می‌پذیرم، اگر شما به گفته خود اصرار دارید (من حرفی ندارم) به گفته خود عمل نمایید.

ایشان گفتند: این قرار داد میان ما و شما، علامتی است فردا می‌آییم و مباحله می‌کنیم، پس برخواستند و دور شدند و به محل نزول خود در سنگستان مدینه برگشتند و به همدیگر میگفتند: محمد برای شما چیزی را آورد (و پیشنهادی کرد) که، حق را روشن نماید پس (خیلی) دقت کنید که باچه کسی برای مباحله حاضر می‌شود؛ باتجملات و اصحاب و شوکت می‌آید یا با فقراء و برگزیدگان

دین خود خواهد آمد؛ پس اگر با اهل دنیا و باکثرت جمعیت و صاحبان تجمل بیاید پس او پادشاه است برای خود نمائی و مباهات آمده از مباهله با او نترسید که حتماً شما غالب خواهید شد؛ و اگر بانفرت کم و جمع اندک و صالح و خاشع آمد که طریقه پیغمبران و برگزیدگان آنهاست، مبادا با او به مباهله اقدام نمایید (که هلاک می‌شوید) این علامت میان شما باشد ببینید او چه می‌کند و چه کسی را می‌آورد. پس حضرت فرمود: میان دو درخت را جارو زدند، چون روز دیگر شد فرمود: عبای سیاه رنگی آوردند و بر بالای درخت انداختند.

عاقب و سید که دیدند پیغمبر بیرون آمد آنها نیز بادو پسران خود (ضغۀالمحسن و عبدالمنعم) نام داشتند و از زنان خود، ساره و مریم را بیرون آوردند.

نصاری نجران با بهترین هیئت، با بنی حارث بن کعب بیرون آمدند، اهل مدینه نیز با مهاجر و انصار و غیر آنها بیرون آمدند با پرچمها و علمها و با بهترین زینتها که ببینند، کار به کجا خواهد کشید

«رسول خدا در محل موعود»

«رسول خدا در محل موعود» حضرت در حجره خود بود تا آفتاب بالا آمد، از حجره بیرون آمده دست علی را گرفته و حسنین را در پیشرو و فاطمه را در پشت سر قرار داد، باین جمع اندک (که عصاره جهان آفرینش بود) آمدند تانزدیک آن دو درخت رسیده و در زیر آن عبا ایستادند، و شخصی را به نزد سید و عاقب فرستاد که بیاید برای مباهله‌ای که ما را به آن دعوت می‌کردید. آنها آمدند و گفتند: ای ابوالقاسم باچه کسی با ما مباهله میکنی؟! فرمود: با بهترین و گرامیترین اهل روی زمین در پیش خدا! با این جماعت، اشاره به اهلیت خود کرد.

سید و عاقب گفتند: چرا بابرگان اهلتان که به تو ایمان آورده‌اند نیامده‌ای آیا با یک جوان و یک زن و دو کودک با ما مباهله میکنی؟!

فرمود: بلی، قسم به حق خدائی که مرا براستی فرستاده است من همین حالا به شما خبر دادم که مأموریت من اینست که با این جمع کوچک (اما به بزرگی ما سوی الله) باشما مباهله نمایم.

پس رنگهای آنها زرد شده و به نزد اصحاب خود برگشته و جریان را بر آنان بازگو کردند، جوانی که از خوبان و علماء آنان بود گفت: وای بر شما مبادا مباهله کنید به خاطر بیاورید آنچه را که در اوصاف محمد در جامعه خواندید و آن اوصاف را در او مشاهده نمودید به خدا سوگند آن اندازه که دانستن آن لازم است میدانید که او صادق و راستگو است و هنوز از مسخ شدن پیشینان خیلی نگذشته که به صورت میمون و خوک در آمدند از خدا بترسید، چون آنها می‌دانستند که او برای خیر خواهی این حرفها را زد، همگی ساکت شدند

۲۰ «من روهائی می بینم...»

۲۰ «من روهائی می بینم...!» فقال أسقف نجران: يا معشر النَّصاری، اِنِّی لأری وجوهاً لو سألوالله أن یزیل جبلاً من مکانه لأزاله بها، فلا تباهلوا فتهلكوا ولا یبقی علی وجه الأرض نصرانیّی إلى یوم القیامة (۱)

أسقف نجران (وقتی که این مجموعه کوچک ولی بزرگتر از عالم امکان را دید،) گفت: ای گروه نصارا! من روهائی می بینم اگر از خدا در خواست نمایند، کوهی را از جایش زایل نماید، قطعاً این کار را خواهد کرد.

پس با آنها مباهله نکنید که، هلاک می‌شوید و تا روز قیامت یک نفر نصرانی در روی زمین نخواهد ماند

مانند پیامبران، نشسته»

اشاره

مانند پیامبران، نشسته» در روایات حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و نشستن برای مباهله، به صورت گوناگون آمده است که به چند مورد آن اشاره می‌کنیم.

۱- فغدا رسول الله صلی الله علیه و آله أخذاً بيد عليّ، و الحسن و الحسين عليهما السلام بين يديه، و فاطمة عليها السلام تتبعه، ثم جثا بركبتيه، و جعل عليّاً عليه السلام أمامه و فاطمة بين كتفيه، و الحسن عن يمينه، و الحسين عن يسار رسول الله و هو يقول لهم إذا دعوت فأمنوا، فقال الأسقف:

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۲۲

جثا والله كما يجثوا الأنبياء للمباهلة، و خافوا (الخبر) «۱» فردا رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دست علی را گرفته و حسنین در جلو و فاطمه در پشت سرش بود (بیرون آمدند)، و در محلی که (در زیر درختی تعیین شده و عبایش را روی آن انداخته بود تا آفتاب سوزان مدینه اذیتشان نکند و یا برای مصلحت دیگر ...) حضور یافتند.

پس حضرت زانو بر زمین زد و علی را در جلو و فاطمه را در پشت سر و حسن را در طرف راست و حسین را در طرف چپ خود، قرار داد و به آنها فرمود: هر گاه من دعا کردم شما هم آمین بگویید، وقتی که اسقف این منظره را دید گفت:

به خدا سوگند طوری زانو بر زمین زده است که انبیاء هنگام مباهله این چنین زانو بر زمین می‌زدند. (باین گفتار هشدار دهنده) آنها ترسیده و از مباهله منصرف شدند و قرار جزیه بستند.

۲- فتقدّم رسول الله صلی الله علیه و آله فجثا لركبتيه، فقال الأسقف: جثا والله محمد كما يجثوا الأنبياء للمباهله و كاع عن التقدّم «۲» ثم برک لهم باركاً، فلما رأوه قد فعل ذلك ندموا و تئامروا فيما بينهم و قالوا: والله إنه لنبی، و لئن باهلنا لیستجیب الله له علینا فیهلکنا و لا- ینجینا شیء منه إلا أن نستقیله، قال فأقبلوا حتّى جلسو بین یدیه، ثم قالوا: یا أبا القاسم أقلنا قال: نعم قد أفلتکم. «۳» پس رسول خدا جلو رفت و به دو زانو نشست اسقف (که این منظره را) دید گفت: به

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۲۳

خدا قسم محمد طوری به دو زانو نشسته است مانند نشستن انبیاء برای مباهله (این را گفت: و عقب نشینی کرد) و از جلو رفتن خود داری نمود.

در روایت دیگر آمده است: سپس (به صورت خاص شتران) زانو بر زمین زد (که آماده مباهله شود) آنان این رفتار رسول خدا را که دیدند از پیشنهاد مباهله پشیمان شدند و در میان خود به مشاوره پرداختند و اظهار داشتند که به یقین این شخص پیغمبر است، اگر با ما به مقام مباهله برخیزد خداوند خواسته او را اجابت نموده همه ما را هلاک خواهد کرد و دیگر هیچ چیزی ما را نجات نخواهد داد بیائید در خواست خود را پس بگیریم.

پس دسته جمعی به سوی رسول خدا رو آوردند و در جلوی او نشستند و سپس گفتند: ای ابا القاسم قرارداد ما را بهم بزن (پیشنهاد خود را پس می‌گیریم) فرمود:

بلی من هم پس گرفتم.

۳- فتقدّم رسول الله صلی الله علیه و آله فجثا علی ركبتيه، فقال: أبو حارثة: جثا والله كما جثا الأنبياء للمباهلة، فكع ولم يقدم علی المباهلة، فقال السيد: أدن یا باحارثة للمباهلة، فقال: لا، إني أرى رجلاً جريئاً علی المباهلة و أنا أخاف أن يكون صادقاً فلا يحول و الله علینا الحول و فی الدنيا نصرانی يطعم الماء، قال و كان نزل العذاب من السماء لو باهلو (الخبر) «۱» رسول خدا جلو رفت و به دو زانو

نشست ابو حارثه گفت: به خدا قسم زانوان خود را چنان بر زمین زده که انبیاء برای مباحله بر زمین می زدند پس زمین گیر شد (و به خود لرزید و میخکوب ایستاد) و از مباحله منصرف شد؛
سید گفت: ای ابو حارثه برای مباحله نزدیک شو (برو جلو چرا ایستاده ای)
گفت: نه من مردی را می بینم که برای مباحله کردن خیلی جرئت دارد، و من می ترسم راستگو باشد (و پیغمبری باشد که از سوی خدا مبعوث گردیده و در این
از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۲۴
صورت است که) سوگند به خدا سالی به ما نمی گذرد که در دنیا نصرانی وجود نخواهد داشت که آب بخورد (همگی ریشه کن خواهند شد).

راوی گوید: از آسمان عذاب نازل شده بود به طوری که اگر با آنحضرت مباحله می کردند همگی هلاک می شدند

کار سنگین می بینم»

کار سنگین می بینم» شرحبیل بن وداعه که یکی از بزرگان و صاحبان رأی نجران بود، هنگام دیدن آن جمع کوچک به دو یار و همسفران خود (عبدالله بن شرحبیل و حیار بن قنص که سمت نمایندگی نجرانیها را داشتند تا از مدینه خبری برای آنها ببرند و در موقع مباحله در محل موعود حضور داشتند) گفت:
إِنِّي أرى أمراً ثقیلاً إن كان هذا الرجل نبياً مرسلًا فتلاعنا، لا يبقى على ظهر الأرض منا شعر ولا ظفر، ألا هلک. فقالا: ما رأیک؟! فقال: رأیی أن أحکمم فإنی أرى رجلاً لا یحکم شططاً أبداً، فقالا له أنت وذاك (الخبیر) «۱»
من جریان سنگینی می بینم، اگر این مرد پیامبر مرسل باشد و ما با او همدیگر را لعنت (نفرین) کنیم، در روی زمین از ما صاحب مو و ناخن (انسان و حیوانی) نخواهد ماند! گفتند: پس نظر تو چیست؟! گفت: به نظر من، خود او (محمد) را قاضی و اختیار دار قرار دهیم چون او بهیچوجه غیر عادلانه حکم نمی کند، گفتند: (پس فیصله این کار) بر عهده تو. (تا آخر خبر

«منذر و ابو حارثه»

«منذر و ابو حارثه» راوی گوید: منذر بن علقمه که برادر ابو حارثه «۱»

بود و در نزد آنها از جمله علماء و دانشمندان بود و اعتقاد کامل به او داشتند و در موقع منازعه در نجران حضور نداشت وقتی از مسافرت برگشت که آنها آماده حرکت به سوی مدینه بودند «۲» پس با ایشان بیرون آمده و در این موقع بود که دید رأیها مختلف (و برداشتها گوناگون) شده است** دست سید و عاقب را گرفت و رو به اصحاب خود کرد و گفت:
بگذارید من با اینها ساعتی خلوت نمایم.

سید و عاقب را به کناری کشید و گفت: ناصح با اهل خود دروغ نمی گوید من به شما مشفق و مهربانم؛ اگر عاقبت اندیش باشید رستگار می شوید و گرنه هلاک خواهید شد و عالمی را نیز با خود به هلاکت خواهید کشید! گفتند: ماترا خیرخواه خود میدانیم و از شرتو درامانیم هرچه می دانی بگو او گفت:

آیا میدانید هر قومی با پیغمبری مباحله کرد در یک چشم بهم زدن هلاک شدند، و شما و هر که با کتابهای الهی آشنائی دارد همه می دانید که محمد ابوالقاسم همان پیغمبر است که همه پیغمبران (پیشینیان) به آمدن او بشارت داده اند و اوصاف او و اوصاف اهلیت او را روشن کرده اند، و نصیحت دیگر که شما را به آن متوجه ساخته و می ترسانم، آنست که چشم باز کنید و آنچه که ظاهر شده است ببینید! گفتند:

مگر چه چیزی پیش آمده است گفت

۲۱ «از پیرامون خود، غافلید»

اشاره

۲۱ «از پیرامون خود، غافلید» به آفتاب نظر کنید چگونه متغیر شده است، درختان همه سر به زیر آورده اند، مرغان هوا همه روبه زمین گذاشته‌اند و بالهای خود را بر زمین گسترانیده‌اند و آنچه در چینه دان آنهاست از ترس عذاب آلهی گداخته است، با اینکه آنها گناهی نکرده‌اند این (بلاها) نیست مگر نشانه‌های قهر خداوند، باز ببینید که کوهها به لرزش و طپش افتاده‌اند، و دودی عالم را فرا گرفته است، با آنکه فصل تابستان است پاره‌های ابر سیاه را که وقت پیدا شدن آنها نیست (که اینها همه نشانه‌های بالای نازل شده است)، باز نظر کنید به سوی محمد و اهل بیت او که چگونه دست بر دعا برداشته‌اند و منتظر این هستند که شما قبول نفرین را اعلام نمایید؛ پس بدانید اگر یک کلمه لعنت بر زبان رانند همه هلاک خواهیم شد و به سوی اهل و مال خود برخواهیم گشت. چون سید و عاقب نظر کرده آثار عذاب را مشاهده کردند بطور یقین دانستند که آنحضرت برحق است و مبعوث از جانب خداست. (۱)

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۲۷

باین پیش آمده‌ها پایه‌های اعتقادات آنها به لرزه افتاد، نزدیک بود عقل از سرشان ببرد که البته اگر مباهله نمایند، عذاب بر آنها نازل خواهد شد.

چون منذر بن علقمه دید آنها به هراس و ترس افتاده‌اند به ایشان گفت: اگر مسلمان شویم در دنیا و آخرت سالم خواهیم ماند، و اگر خواهان دنیا هستید و نمیتوانید از ریاست و مقامهای اعتباری که دارید، دست بردارید من به شما سخت نمی‌گیرم اما کار خوبی نکردید که از محمد خواستار مباهله شدید و این را برحقیقت میان خود و او ساختید، از شهر خودتان با اختیار خود بیرون آمدید کسی شما را مجبور نکرده بود از بی عقلی شما بود که محمد پیشنهاد شما را فوراً پذیرفت و این را بدانید پیغمبران کاری را شروع کردند تا پایان نرسانند دست بردار نمی‌شوند و از آن بر نمی‌گردند، پس اگر میخواهید خود را از این (مهلکه نجات داده) و از مباهله منصرف شوید؟! فوراً برگردید و بر محمد پیشنهاد صلح دهید و او را به هر نحوی از خود راضی نمایید تأخیر نکنید این کار شما شبیه جریان قوم حضرت یونس است که چون آثار عذاب را دیدند توبه کرده و برگشتند

«سید و عاقب، دست به دامن منذر»

«سید و عاقب، دست به دامن منذر» سید و عاقب دست به دامن منذر شده و گفتند: پس خودت پیش محمد برو و هرچه قرار داد بستی برای ما قبول است و ما هم راضی هستیم و لی کاری کن که پسر عمویش علی را با خود برده و واسطه قرار ده و به او التماس کن این پیمان را درست نماید؛ چون محمد او را زیاد دوست دارد و از صلاحدید او سرباز نمی‌زند و از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۲۸

درخواست او را رد نمی‌کند زود برگرد تا خاطر ما هم آرام گیرد. (۱)

پس منذر به طرف سولخدا روانه شده و در برابر حضرت ایستاده و عرض کرد السّلام علیک یا رسول الله گواهی می‌دهم غیر از خداوند عالمیان خدائی وجود ندارد و تو و عیسی هر دو بندگان خدا و فرستاده اوید به سوی خلاق. منذر خود مسلمان شده و رسالت آنها را رسانید، رسول خدا امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام را مأمور کرد که با آنها

قرارداد صلح ببندد، امیر مؤمنان عرض کرد ای رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد با آنها چگونه مصالحه نمایم؟ فرمود: ای ابالحسن هرطور که رأی تو اقتضاء نماید چنان کن که کرده تو کرده من است.

پس امیر مؤمنان علیه السلام با آنها به این نحو مصالحه نمود که در هر سال دو هزار جامه نفیس و هزار مثقال طلا بدهند نصف آن در ماه محرم و نصف دیگر در ماه رجب

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۲۹

تأذیه شود. «۱»

امیر مؤمنان علیه السلام سید و عاقب را باذلت و خواری به حضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد و صلحنامه را خواندند و هردوی آنها اقرار کرده و (امضاء نمودند) حضرت هم قبول کرده و فرمودند: که اگر با اینها که در زیر عبا بودند بامن مباحله می کردید به طور یقین خداوند این وادی را برای شما پر از آتش می کرد و در مدت کمتر از چشم بهم زدن میکشانیدید به سوی آن جماعتی که شما آنها را پشت سر خود گذاشتید از اهل ملت خود و همه آنها را می سوزانیدید.

پس رسول خدا با اهلیت به سوی مسجد خود مراجعت نمود. جبرائیل نازل شده و عرض کرد حق سبحانه و تعالی بر تو سلام میسراند و میفرماید: که بندهام موسی و هرون و فرزندان او باقارون مباحله کرد خداوند او را باهل و مالش و با کسانی که او را یاری کردند، به زمین فروبرد، به بزرگواری و عظمت خودم قسم میخورم ای احمد اگر تو و اهل تو باهل زمین و همه مردم مباحله می کردید هرآینه آسمانها پاره پاره و کوهها ریزه ریزه میشد و زمین فرو میرفت و قرار نمی گرفت مگر اینکه مشیت من برخلاف آن قرار میگرفت! پس حضرت به سجده شکر رفت و روی خود را بر زمین گذاشت پس دستها را بلند کرد به طوری که سفیدی زیر بغلش نمایان گشت و سه مرتبه گفت: شکرًا للمنعم

از حضرت سبب سجده و خوشحالی که از سیمایش آشکار بود سؤال کردند فرمود:

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۳۰

برای انعامی که در باره من و اهل بیت من ارزانی داشته سپس خبر جبرئیل را شرح داد «۱» پس حضرت رو به آل عبا کرد و فرمود: وای بر کسی که بر شما ستم کند و حق شما را از شما بگیرد و خدا برای شما مزد رسالت مرا که مودت شماست، مقرر کرده است کم، کند. لعنت و غضب پیایی خدا تا روز قیامت بر آنها نازل شود «۲». و روی آنه علیه السلام، لَمَّا خَرَجَ فِي الْمَرَطِ الْأَسْوَدِ، فَجَاءَ الْحَسَنَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ فَاطِمَةَ، ثُمَّ عَلِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، ثُمَّ قَالَ:

«إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» «۳» و اعلم أَنَّ هَذِهِ الرَّوَايَةَ كَالْمُتَّفَقِ عَلَى صِحَّتِهَا بَيْنَ أَهْلِ التَّفْسِيرِ وَ الْحَدِيثِ «۴»

روایت شده است وقتی که رسول خدا با عبا پشیمی سیاه رنگ بیرون آمد، حسن آمد او را به زیر عبا داخل نمود، سپس حسین آمد او را نیز داخل کرد و فاطمه و علی آمدند و آن دو را نیز داخل عبا نمود و سپس آیه بالا را تلاوت فرمود.

فخر رازی پس از نقل حدیث می نویسد: بدانکه این حدیث مانند احادیثی است که بر صحت آن اهل تفسیر و حدیث اتفاق نظر دارند

قسم به خدا، اگر ...»

قسم به خدا، اگر ...» بعد از آنکه کار مباحله با مصالحه و پرداخت جزیه فیصله یافت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّ الْهَلَكَ قَدْ تَدَلَّى عَلَى أَهْلِ نَجْرَانَ، وَ لَوْلَا عَنَّا لَمَسَخُوا قَرْدَةً وَ خَنَازِيرَ وَ لَأَضْطَرُّمَ عَلَيْهِمُ الْوَادِي نَارًا، وَ لَأَسْتَأْصِلُ اللَّهُ نَجْرَانَ وَ أَهْلَهُ، حَتَّى

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۳۱

الطیر علی رؤس الشجر، و لما حال الحول علی النصارى کلهم، حتی یهلکوا. «۱»

قسم به خدائی که جانم در دست قدرت او ست، هلاکت به اهل نجران آویزان (نزدیک) شد، اگر ملاحظه (مباحله) می کردند، همگی به صورت خوک و میمون مسخ می شدند و بیابان برایشان یکپارچه آتش می شد و خداوند نجران و اهل نجران را مستأصل (بیچاره) می کرد حتی مرغان بالای درختها را و سال به آخر نمی رسید مگر اینکه همگی به هلاکت می رسیدند.

لولا عتْمونی بمن تحت الکساء، لأضرم الله علیکم ناراً تتأجج ثم ساقها إلی من ورائکم فی أسرع من طرفه العین فأحرقتم تأججاً «۲»
به نجرانها فرمود: اگر با من ملاحظه می کردید، خداوند آتشی بر شما روشن می ساخت که زبانه می کشید، سپس آن را به سوی آنها می کرد که در پشت سرتان گذاشته بودید، می راند و در یک چشم بهم زدن همه را با شعله هایش، میسخت.

و قال رسول الله صلی الله علیه و آله لولا عتْمونی یعنی النصارى لقطعتم دابر کل نصرانی فی الدنیا «۳»

رسول خدا فرمود: اگر (نصاری) بامن ملاحظه می کردند، تمامی نصاری دنیا ریشه کن می شدند (و از بین می رفتند).

أما والذی بعثنی بالحق لوباهلکم ما ترک الله علی ظهر الأرض نصرانیة إلاً أهلک «۴» از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۳۲

آگاه باش قسم به خدایی که مرا به حق برانگیخته است، اگر با شما مباحله می کردم خداوند در روی زمین مرد و زن نصرانی بجا نمی گذاشت و (همه را به هلاکت می رسانید) در این مضمون روایات زیاد وارد شده است که ذکر این مقدار بس است

۲۲ «دور نمای مباحله»

۲۲ «دور نمای مباحله» منظره ای را در جلوی چشم خود مجسم نمایید و بیابان سوزانی را به نظر آورید خشک و خالی، دور از هر نوع مواهب زندگی و فقط صدای عبور گرد بادهای کویری که از هر طرف گوشها و بدنها را می نوازد، در کنار آن شهری به نام «یثرب» که بعدها به «مدینه» مشهور گردید، واقع شده که آن هم زیاد جالب نیست اما نسبت به شهرهای همجوار کمی آباد به نظر می رسد و در بیرون شهر دو درخت کویری نزدیک هم قد کشیده و عبای سیاه رنگی میان این دو درخت بسته شده و به صورت سایه بان در آمده است یک مرد الهی با یک زن جوان در پشت سر و یک مرد جوان در جلو و دو بچه نیم قد در راست و چپ او ایستاده و مجموعه ای را تشکیل داده اند که فرشتگان آسمان و زمین نظاره گر روهای خدایی و آسمانی آنهایند، در زیر آن سایه بان ماندی، قرار گرفته اند و در انتظار لحظه سرنوشت سازی هستند که سالار قافله به نفرین لب بگشاید و اینها آمین گفته و جهانی را به آتش عذاب الهی کشیده و تر و خشک ملت ترسارا بسوزانند.

در سوی دیگر و در مقابل این مجموعه آسمانی، گروهی خود خواه و لجوج و گردنکش و ریاست طلب و دنیا دوستی را به جلوی چشم بیاورید که با غرور و نخوت و خود پسندی صف کشیده اند که می خواهند به اصطلاح حقیقت خود را با نفرین و مباحله به اثبات رسانده و چند صباحی به خوشگذرانی خود ادامه دهند اما غافل از اینکه اگر طرف مقابل لب بگشاید و سر بجنباند در یک چشم به هم زدن اینها و همه آنها که در کیش اینهایند، خواهند سوخت و به یک مشت خاستر تبدیل

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۳۳

خواهند گردید. اما از انصاف نگذریم در میان اینها مردان حقیقت جو و تیز بینی هم بودند که بزودی به ماجرا پی برده و به مقام سخن در آمدند که ای بزرگان نصارا به خدا قسم ما با روهای برابر هم ایستاده ایم اگر لب گشوده و از خدا بخواهند کوهها را، از بیخ برکنند، می کنند، چرا از آنچه که در اطرافتان می گذرد، غافلید.

آیانی بینید آفتاب درخشان به رنگ گرفتگی و زرد در آمده و آیا نمی بینید مرغان آسمان بالهای خود را از ترس عذاب الهی بر زمین گسترده اند و درختان اطراف را ببینید همگی سر به زیر آورده و شاخ و برگهایش ریخته است و ...

به خود آییید با محمد به مباهله برنخیزید که به زودی گرفتار عذاب الهی خواهید شد، شما به قوم یونس پیغمبر می مانید که هنگام نزول عذاب به خود آمدند و توبه کرده و نجات یافتند، هرچه زودتر به خود آییید نگذارید عذابی که تا نزدیک گردنهایتان فرود آمده شما را فرا گیرد این را هم می دانید که گروه انبیاء اگر به کاری تصمیم گرفتند تا به پایان نرسانند دست بردار نمی شوند هرچه زودتر دست به کار شوید، در تأخیر آفتی است که ندامت سودی نخواهد داشت.

در این لحظات طوفانی بود که اینها خود را در یافتند و گوینده این سخنان را وادار کردند، با وساطت علی کار را فیصله داده و رسول خدا را از مباهله منصرف نموده و برای اخذ جزیه راضی نماید.

به سوی امیر مؤمنان علیه السلام رفته از او مصرانه توأم با عجز و لابه خواستند که رسول خدا را از مباهله منصرف نماید امیر علیه السلام نیز همراه آنها در برابر رسول رحمة للعالمین ایستاده شفاعت نمود و رسول الهی را از ادامه کار منصرف نمود اما آنحضرت قسم یاد کرد که اگر اینها مباهله می کردند یک نفر از نصارا در روی زمین نمی ماند همگی به عذاب خدا گرفتار می شده و خاکستر می گشتند

۲۳ «جلسات نجران و سقیفه»

۲۳ «جلسات نجران و سقیفه» اگر کسی به جلسات بزرگان نسا را در کلیسای بزرگ نجران و جلسه سقیفه مدینه دقت نموده و به وجدان سالم خود مراجعه کند فرق میان تشکیل دهندگان این دو جلسه را به روشنی در می یابد؛ و به خوبی و به سادگی قضاوت خواهد کرد بزرگان و سران دو مذهب با همدیگر چه اندازه تفاوت و چقدر فاصله داشته اند.

در میان آنها ابو حارثه هائی پیدا شدند برای یافتن حق و حقیقت چه رنجهایی را تحمل نمودند و چه تهمتها و افتراها را به جان خریدند تا حق را به اثبات رسانند که رساندند؛

اما در جلسه سقیفه سران قوم درست در نقطه مقابل جلسات کلیسا، جنازه رسول خدا را در میان خانه به امانت خدا رها ساخته و در آن محل بد شگون گرد هم آمده، چه قدر برای از بین بردن حق و کشتن حقیقت پا فشاری کردند.

اشتباه نشود من نمی گویم ترسا از مسلمان بهتر است بلکه می گویم آنها با هم در آویختند و در نهایت صراط مستقیم را پیدا کردند اما سران مسلمانها به منازعه برخاسته و دست به دست هم دادند، در حق را میخکوب کرده، در نهایت، تا ظهور نجات دهنده جهان بشریت، اکثریت مسلمانها را از صراط مستقیم به انحراف کشانیدن

۲۴ «دور نمای روز عاشورا»

۲۴ «دور نمای روز عاشورا» قلب الأسد بود و سط تابستان، از آسمان و زمین آتش می بارد، حرارت بالای ۴۵ درجه، بیابان نینوا را فرا گرفته است، هر کس از آن گذر کند بیتابانه سعی می کند تا از آن بیابان سوزان عبور کرده و خود را نجات دهد.

اما چه می شود کرد کشتی قافله کوچکی در آن گرمای طاقت فرسا و در آن دشت مخوف، مظلومانه در گرداب امواج دریای ظلم طغیان گرفتار آمده و دست و پا می زند و هر چه صدای هل من ناصر ینصرنی سالار قافله از حلقوم مبارکش بر آن دشت می پیچد و ناله های یک مشت زن و بچه بی پناه به اوج آسمان می رسد، به همان اندازه زوزه گرگان درنده آن دشت پر از بلا، بیشتر شده و فریاد خود را بلند می کنند ای حسین آیا می خواهی خود را به ما بشناسانی؛ ماترا به خوبی می شناسیم فرزند فاطمه دخت پیغمبری و نام پدرت علیست؛

آری او حسین بود که ترسایان از رو برو شدن با روی معصوم او، پرهیز کرده و خود را کنار کشیده و تن به ذلت و خواری دادند؛ آری او حسین بود اگر لب به نفرین می گشود در مباهله و کربلا ترسا و مسلمانی زنده نمی ماند، اما او این کار را نکرد و لب

فروبت، فقط زیر آن همه شکسته های شمشیر و تیر و نیزه و سنگ، باصدای لرزان عشق می گفت: الهی رضاً بقضائک و تسليماً لأمرک و لامعبود سواک. مشروح آن را در آخر بخش ۶ بخوانید.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۳۷

«قال الله عزّ و جلّ»

«لولاک لما خلقت الأفلاک»

«الجنّة العاصمّة: ص ۱۴۹؛ بحار الأنوار: ج ۷۴ ص ۱۱۶ / ۵؛

بخش ۲ رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله

رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله

آفرینش نخستین

آفرینش نخستین روایات در باره آفرینش نخستین، به صورت گوناگون آمده است، و آنچه که در این باره می توان خلاصه نمود، این است که، اولین موجودی که بامشیت خداوند ایجاد گردید، نور محمد «۱» و یا نور محمد و علی «۲» و یا نور محمد و علی و فاطمه «۳»

یا نور پنج تن آلعبا «۴» و یا نور چهارده معصوم «۵» بوده است در همه این روایتها نور رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده شده است یعنی به طور یقین آفرینش آغازین، نور پاک او بوده است یا نور واحد است در قالبهای مختلف و یا با تعبیرهای گوناگون. و کسی است که به خاطر او ماسوی الله به وجود آمده است «یا أحمد لولاک لما از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۳۹

خلقت الأفلاک ای احمد! اگر به خاطر تو نبود، جهان را نمی آفریدم. «۱»

ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله

ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان علمای امامیه، مشهور آنست که در عام الفیل (سالی که ابرهه از یمن لشکر کشی کرد تا کعبه را ویران کند و خداوند به وسیله پرندهگان ابابیل آنها را بمباران نموده و جز یک نفر که خبر را به شاه یمن برد، همگی به هلاکت رسیدند) روز جمعه هفدهم ربیع الأول نزدیک صبح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خانه خود، از مادر متولد شده است. «۲»

صبح آن روز که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنیا آمد در پهنه گیتی، عجائب و غرائب بسیار به وقوع پیوست که خلاصه اش این است.

۱- بتهایی که در هر جای عالم بود، سر نگون شد.

۲- ایوان مدائن (طاق کسری پادشاه ایران) لرزید و چهارده کنگره آن فرو ریخت.

۳- دریاچه ساوه که سالهای متمادی عده ای از مردم آن سامان، آن را پرستش می

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۴۰

کردند فرو رفت و خشکید.

۴- در بیابان سماوه (در عراق) که سالها کسی در آن آب ندیده بود، آب جاری شد.

- ۵- آتشکده فارس که هزار سال روشن بود و هیچ وقت خاموش نشده بود، در آن شب خاموش گردید.
- ۶- داناترین علمای مجوس در آن شب، خواب دید که چند شتر تقوی، اسبان عربی را کشیده و از دجله عبور کردند و به شهرهای آنان وارد شدند، و طاق کسری از وسط شکست و به دو نیم شد، و آب دجله شکافت و در قصر او جاری گردید.
- ۷- در آن شب نوری از طرف حجاز درخشید و همه جهان را فراگرفت و تا به مشرق رسید.
- ۸- تخت پادشاهان در صبح آن روز سرنگون گردید.
- ۹- تمامی پادشاهان در آن روز (بطور ناگهانی موقتاً) لال شدند و نتوانستند سخن گویند.
- ۱۰- دانش کاهنان بهم خورد و علم آنها برطرف شد.
- ۱۱- سحر ساحران باطل شده و از میان رفت.
- ۱۲- هریک از کاهنان آن روز (که ادعا می کردند همزاد دارند) و خبر هارا به آنها میرسانند، میانشان جدائی افتاد.
- ۱۳- قریش در اوج عزت قرار گرفت بطوریکه به آنها به خاطر بودنشان در حرم خدا آل الله می گفتند.
- ۱۴- آمنه مادر حضرت گفت: به خدا قسم وقتی که بچه ام به زمین رسید دستهارا به سوی آسمان بلند کرد و به اطراف نظر نمود و از او نوری درخشید که من به سبب آن نور قصرهای شام را دیدم، و از میان آن نور صدائی آمد که می گفت: (خوشا به حال تو که) بهترین مردم را به دنیا آوردی.
- ۱۵ ابلیس (شیطان) از بالا رفتن به آسمان ممنوع شد، در آن وقت فریاد کشید و از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۴۱
- اولاد خود را گرد آورد و گفت: وای بر شما من از اول شب اوضاع آسمان و زمین را دگرگون می بینم، از شبی که عیسی به آسمانها رفت تا بحال وضع زمین و آسمان این طور متغیر نشده بود، حتماً حادثه مهمی رخ داده است، بروید و بگردید و علت این تغییر هارا پیدا کنید.
- شیاطین هرجا را گشتند علت آن را پیدا نکردند، ابلیس در غضب شد و گفت: این کار خود من است؛ دور دنیا را گشت و تا به حرم رسید دید ملائکان اطراف حرم را گرفته اند، خواست داخل شود فرشته ها مانع شدند.
- خود را به کوچکی یک گنجشک در آورد و خواست مخفیانه داخل حرم شود، جبرئیل بانک بر او زد، برگرد ای ملعون!
- گفت: ای جبرئیل یک کلمه جواب مرا بده بگو امشب چه شده است؟! گفت: امشب محمد (خاتم) و بهترین پیغمبران، متولد شده است.
- گفت: مرا در او بهره و نصیبی هست؟! گفت: نه.
- گفت: در امت او چه؟! گفت: بلی.
- ابلیس گفت: راضی شدم. «۱»
- ۱۶- بتنهائی را که بر کعبه گذاشته بودند همه به رو در افتادند.
- ۱۷- هنگامی که شب آن روز رسید این ندا از آسمان آمد «جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقاً»
- ۱۸- همه جای دنیا در آنشب روشن شد تا آنکه جن و انس و شیاطین ترسیدند و از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۴۲
- گفتند: در زمین کار عجیبی حادث شده است که ما از آن اطلاعی نداریم.

۱۹- هر سنگ و کلوخ و درختی خندید.

۲۰- آنچه در آسمانها و زمینها بود تسبیح خدا گفتند.

۲۱- از امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از شکم مادر به زمین رسید، دست چپ را بر زمین گذاشت و دست راست را بسوی آسمان بلند کرد لبهای خود را به توحید گشود (در این حال) از دهان مبارکش نوری درخشید که اهل مکه قصرهای بصری و اطراف آن را در شام، دیدند و قصرهای سرخ یمن و نواحی آن را و قصرهای اصطخر فارس و حوالی آن را مشاهده کردند.

۲۲- قریش که اوضاع جهان را دگرگون یافتند گفتند: دنیا به آخر رسیده و آنطور که اهل کتاب می گفتند، رستاخیز برخاسته است.

عمر بن امیه که داناترین اهل جاهلیت بود گفت: به ستاره های معروف که مردم با آنها هدایت میابند و زمستان و تابستان را با آنها می شناسند، نظر کنید اگر یکی از آنها سقوط کرد بدانید که وقت آن است همه خلائق هلاک شوند، و اگر در جای خودند و ستاره های دیگر ظاهر میشوند پس امر غریبی حادث شده است. (۱)

آن حضرت را پس از تولد به خانمی از قبیله بنی سعد به نام «حلیمه» تحویل دادند که او را شیر داده و تربیت نماید. شش سال در آن قبیله پرورش یافت. بعد از آنکه به حد بلوغ رسید در کوهی به نام حرا در زیر سنگهایی که به صورت غار در آمده بود، به عبادت اشتغال داشت.

در این مدت نیز با کاروان تجاری بانوی قریش (خدیجه دختر خویلد) سفری به شام داشت و پس از مراجعت با پیشنهاد آن بانو؛ با او ازدواج کرد و از او دارای چند اولاد گشت که کوچک ترین آنها حضرت زهراء علیها السلام بود.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۴۳

وقتی که به سن چهل سالگی رسید در همان غار حراء به نبوت مبعوث گردید. (۱)

بعثت و اولین مؤمن،

بعثت و اولین مؤمن، حضرت پیش از بعثت هر سال ماه رجب را، در غار حرا مشغول عبادت می شد و مدتها در آنجا با خدای خود راز و نیاز می کرد، تا اینکه روز بیست و هفتم ماه رجب، سال عام الفیل با آمدن جبرئیل امین، با تشریفات خاصی به رسالت مبعوث گردید (و دستور اعلان و اظهار نبوت صادر شد).

با این مأموریت خطیر به خانه برگشت و جریان را به خدیجه بازگو نمود و خدیجه که خود پانزده سال بعد از ازدواج برای همچون روزی ساعت شماری می کرد؛ اساساً علت ازدواجش با رسول خدا همین بود، بلافاصله به نبوت حضرت شهادت داد. در آن روزها علی علیه السلام که بچه نه و یا یازده ساله بود، پس از اطلاع از ماجرای نبوت بلا درنگ شهادتین گفت، و نبوت پیامبر اکرم را پذیرفت، پس اولین مؤمن از زنان، خدیجه و از مردان، علی علیه السلام و نیز نخستین نفر خواهد بود که در روز قیامت با پیغمبر مصافحه می نماید.

انّ هذّ أوّل من آمن بی این اول کسی است که به من ایمان آورد.

هذّ أوّل من یصافحنی یوم القیامه. این نخستین کسی است که در روز رستاخیز با من مصافحه خواهد کرد. (۲)

مدتها فقط این دو نفر (علی و خدیجه) با رسول خدا سه نفری اقامه نماز می کردند تا اینکه بتدریج تعداد مسلمانها رو به ازدیاد نهاد و به رسول خدا ایمان آوردند

به خاطر بسپارید»

اشاره

به خاطر بسپارید» مطالبی را لازم است خوانندگان محترم به خاطر بسپارند، و در طول مطالعه این کتاب، وقایع نقل شده را با آنها، تطبیق نمایند، تا ماهیت اشخاصی که آن جریانها را پیش آورده‌اند، به دست آید و میزان ایمان و مقدار اخلاص آنان نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله، روشن شود، در آن صورت است که شناخت و قضاوت در باره آنان، آسان خواهد شد

۱- ولایت مطلقه»

۱- ولایت مطلقه» ما مسلمانها، طبق آیات و روایات، اعتقاد قطعی داریم، بر اینکه ولایت مطلقه تکوینی و تشریحی، از آن خداست و خداوند عالم است که برای رسول خودش، مقام و ولایت کبرای الهیه، عطا کرده و تمامی گفتارهای او را، امضا و تصدیق و تأیید نموده است،

پس ما، در صورتی که به او ایمان واقعی داشته باشیم، حق نداریم و نباید، به گفتار و کردار و پندار او اعتراض داده، یا اظهار تردید نمائیم.

باید تسلیم محض شده و هرچه او بگوید و در باره هر چیزی تصمیم بگیرد، با جان و دل، بپذیریم،

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند* هرچه او گوید و من نیز همان می گویم

و گرنه مشمول آیات لعن خدا بوده و در آخرت با آتش غضب خداوندی معذب خواهیم شد.

این مطلب، در آیات متعدد قرآن کریم، بیان شده است مانند آیه مبارکه، سوره احزاب، می‌فرماید:

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۴۵

۱- و ماکان لمؤمن ولا مؤمنه اذا قضی الله ورسوله أمراً أن یکون لهم الخیره من أمرهم و من یعص الله ورسوله فقد ضلّ ضلالاً مبیناً
(۱)

هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش در باره کاری حکم کردند (و امری را لازم دانستند)، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد؛ و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.

۲- و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ماتولی و نصله جهنم و سائت مصیراً (۲)

کسی که بعد از آشکار شدن حق، با پیغمبر مخالفت (و درستی) کند، و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان راه که می رود می بریم؛ و به دوزخ داخل می کنیم؛ و سرانجام بدی است (دوزخ).

۳- یا ایها الذین آمنوا لاتقدموا بین یدی الله ورسوله واتقوا الله إن الله سمیع علیم (۳)

ای کسانی که ایمان آورده اید! چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید (پیشی نگیرید) و تقوای الهی پیشه کنید خداوند شنوا و داناست.

در آیات فوق و آیات مشابه آن، در صورتی که خدا و رسولش برای کاری تصمیمی گرفته باشند، صریحاً حق انتخاب را از مسلمانها سلب نموده است و اجازه نمی دهد خودسرانه اقدام به کاری نمایند که برخلاف تصمیم خدا و رسولش منتهی شود.

بطور خلاصه ولایت مطلقه را به خود و رسول خود اختصاص داده است، به هیچکس در هر مقام و مرتبه ای هم که باشد؛ علاوه بر اینکه، اجازه ایستادگی و اظهار نظر در برابر اوامر و نواهی خدا و رسول را نداده است، باید از آنها نیز بی چون و چرا اطاعت نمود و تسلیم مطلق شد، زیرا خدا و رسول، هیچوقت بر خلاف

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۴۶

مصالح دنیا و آخرت انسانها کاری را، انجام نمی دهند

«۲- گفته او وحی است»

«۲- گفته او وحی است» با توجه به آیاتی که خداوند عالم، زیر و بم گفتار و صحت رفتار رسول خود را به طور دربست، امضاء و تأیید نموده است و این که او بدون اجازه و رضای خدا ابدأً کاری و یا عملی را انجام نمی دهد و حرفی از دهانش بیرون نمی کند، پس ما نیز باید دربست و بطور مطلق، گفتار و کردار او را بی چون و چراقبول نمائیم، و در باره معترضین به گفتارها و رفتارهای آنحضرت چه در حیات و چه بعد از فوت (که در این کتاب، نمونه هائی از آن، آورده شده است)، منصفانه قضاوت و جایگاه آنان را در پیش خدا و رسولش بشناسیم. می فرماید:

۱- و ما یینطق عن الهوی إن هو آلما و وحی یوحی «۱»! پیغمبر باهوا و هوس حرف نمیزند، گفتار او وحی است که از جانب خدا به او وحی می شود و در آیه دیگر می فرماید:

۲- و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و اتقوا الله إن الله شدید العقاب آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیریید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهی کرده خود داری نمایید؛ و از (مخالفت) خدا پرهیزیید که کیفر خداوند سخت است. «۲»
رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب عبدالله بن عمر که پرسید هر چه از شما می شنوم، بنویسم؟! اشاره به دهان مبارکش کرد و فرمود: أکتب فو الله الذی نفسی بیده ما یخرج منه إلأحق! بنویس به خدا قسم از آن، جز حق چیزی بیرون نمی آید. «۳»
و آیات فراوان دیگر که در محل خود ذکر گردیده است

«۳- دشمنی بارسول خدا صلی الله علیه و آله»

«۳- دشمنی بارسول خدا صلی الله علیه و آله» ۱- إن الذین یحادّون الله و رسوله کُتِبوا کما کُتِبَ الذین من قبلهم «۱» کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند خوار و ذلیل شدند (نگونسار تاریخند) آن گونه که پیشینیان خوار و ذلیل شدند.
۲- إن الذین یحادّون الله و رسوله أولئک فی الأذین «۲» کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند؛ آنها در زمره خوار و ذلیلانند.
از این دو آیه و مانند آن چه نتیجه‌ای، می گیریم و چه می فهمیم و چگونه تفسیر می کنیم و معنای دشمنی را به چه صورتی می دانیم و معنا می کنیم؟! (دقت کنید)

«۴- اذیت نکردن»

«۴- اذیت نکردن» اذیت کردن دیگران از صفات ناپسند و رفتار زشت و مصداق بارز مردم آزاریست که همه این خصلتها، در هر شریعتی از شرایع آسمانی و زمینی و برای هر کسی، مورد مذمت و توبیخ قرار گرفته و صاحبان عقل و خرد نیز آن را تقبیح نموده و متفردند.

در قرآن کریم نیز، اذیت کردن بر پیامبر را تحریم کرده و آن را نشانه بی ایمانی دانسته است؛ با صراحت کامل، کسانی را که، به آزار و اذیت آن حضرت اقدام نمایند، لعنت کرده و عذاب دردناکی را درانتظار آنها قرار داده است.

۱- و الذین یؤذون رسول الله لهم عذاب ألیم «۳»

و آنها که فرستاده خدا را اذیت کرده

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۴۸

(و آزار می دهند) برای آنهاست عذاب دردناک.

۲- إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا «۱»

آنانکه خدا و پیامبرش را آزار می دهند، خداوند آنها را در دنیا و آخرت، از رحمت خود دور ساخته، و برای آنها عذاب خوار کننده‌ای آماده کرده است.

۳- و ما كان لكم أن تؤذوا رسول الله «۲»

شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید.

حفظ حرمت رسالت و عدم آزار او از حقوق مسلمة نبوت است،

پس کسانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را اذیت نمایند طبق نص صریح آیات فوق، ملعون دنیا و آخرت هستند

«۵- مصداق اذیت رسول خدا صلی الله علیه و آله»

«۵- مصداق اذیت رسول خدا صلی الله علیه و آله» یکی از نمونه‌های روشن و مصداق صحیح اذیت و آزار رسول خدا صلی الله

علیه و آله، آزار و اذیت اهل بیت او، مخصوصاً پاره تن و تنها دخترش، سالار بانوان هر دو جهان، فاطمه زهراء علیها السلام است

که در منابع و مدارک معتبر حدیثی فریقین (سنی و شیعه) در این باره احادیث فراوان و غیر قابل انکاری وجود دارد که (در بخش

۴ در ذکر حالات آن بانوی دو عالم خواهد آمد) ولی برای حضور ذهن به دو حدیث ذیل توجه نمایید. فاطمة بضعة منی من آذاها

آذانی و من آذانی فقد آذی الله «۳»

فاطمه پاره تن من است هر که او را اذیت کند مرا اذیت نموده و اذیت کننده من خدا را

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۴۹

اذیت کرده است. اسماعیل بخاری پس از نقل این حدیث در صحیحش می گوید:

إِنَّ فَاطِمَةَ مَاتت وَهِيَ غَضِبِي عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَعَمْرٌ لَأَنْهَمَا آذِيَاهَا «۱»

فاطمه از دنیا رفت در حالی که او بر ابو بکر و عمر غضبناک بود، چون آن دو، او را اذیت کردند.

أَلَا إِنَّكَ بَضْعَةٌ مِنِّي مِنْ آذَاكَ فَقَدْ آذَانِي «۲»

(دخترم) آگاه باش تو پاره تن منی هر که ترا آزار دهد مرا آزار داده است

حدیثی چند»

حدیثی چند» احادیثی را در باره اهل بیت علیهم السلام از نظر دور نداریم.

۱- قال رسول الله صلی الله علیه و آله أذکرکم الله فی أهل بیتی «۳»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در باره اهل بیتم خدا را به یادتان می آورم (یعنی برای آنها، همیشه رضای خدا را در نظر بگیرید).

۲- و قال صلی الله علیه و آله أيتها الناس لا تأتونني غداً بالذنيا تزفون زفاً و يأتي أهل بیتی شعناً غيراً مظلومين تسيل دماهم ... أيتها الناس

الله في أهل بیتی «۴»

و فرمود: ای مردم! نباید فردا شتابان به سوی من آید در حالی که اهل بیت من، غبار آلوده، خاک گرفته، مظلوم و بابدن خون آلود،

پیش من آیند (که به خون خود غلطیده و خون از بدن آنها جاری شود). ای مردم شما را به خدا، شمارا به خدا، در باره اهل بیت

من (حرمت آنها را نگهدارید و به آنها آزار نرسانید، آنها را گرامی بدارید).

۳- و قال: استوصوا بأهل بیتی خیراً فإنی أخاصکم عنهم غداً و من أکن خصمه أخصمه و من أخصمه دخل النار «۵»
و فرمود: با اهل بیت من نیکی کنید (و
از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۵۰

نگهداشتن حرمت آنها را به همدیگر سفارش نماید) فردا من (در پیشگاه خدا) مدافع آنها خواهم بود، و هر کس من مدافعش باشم محکوم خواهم نمود و هر که را من محکوم نمایم (و دشمنش من باشم) به آتش (سوزان جهنم) داخل می شود.

۴- و قال: إحتفظونی فی عترتی و ذریتتی، فمن حفظنی فیهم حفظه الله، ألعنه الله علی من آذانی فیهم ... ثلاثاً «۱»
احترام مرا با (محترم شمردن) عترت و اولاد من نگهدارید، هر کس با در نظر گرفتن من، حرمت آنها را نگهدارد، خداوند او را حفظ خواهد نمود آگاه باش از رحمت خدا دورند کسانی که در باره آنها، مرا آزار دهد.

۵- قال رسول الله صلی الله علیه و آله: سیلقی أهل بیتی من بعدی تطریداً و تشریداً «۲»

رسول خدا فرمود: بزودی بعد از من، اهل بیتم تبعید و دور از وطن بودن و رانده شدن را خواهند دید.

۶- قال: صلی الله علیه و آله إلی الله أشکوا المنکرین لفضلهم و المضعین لحرمتهم بعدی، کفی بالله ولیاً و ناصرراً لعترتی و أئمة أمتی و منتقماً من الجاحدین لحقهم (و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون) «۳»

از منکرین فضائل و ضایع کنندگان حرمت آنها بعد از من، به خدا شکایت خواهم برد. بس است ولی و یاور بودن خدایه عترت و امامان ائمتم و برای انتقام گرفتن از سربچی نمایندگان حق آنها، به زودی ستمگران، کیفر و نتیجه اعمال خود را خواهند دید

۷- و قال صلی الله علیه و آله الویل لظالمی أهل بیتی، عذابهم مع المنافقین فی الدرك الأسفل من النار «۴»

فرمود: وای بر ستمگران اهل بیت من! آنها در پائین ترین جای آتش با منافقان معذب، خواهند بود

و قال: صلی الله علیه و آله إن الله حرّم الجتیه علی من ظلم أهل بیتی أوقاتهم أو أغار علیهم أو سبهم «۱» از مباهله تا عاشورا، ص:

۱۵۱

و فرمود: خداوند به طور یقین، بهشت را برای کسی که به اهل بیت من ستم کند و یا آنها را بکشد و یا آنها را غارت کرده و سب نماید، حرام نموده است.

۸- و قال صلی الله علیه و آله ستّ لعنتهم، لعنهم الله و کلّ نبیّ مجاب ... و المستحلّ من عترتی ما حرّم الله ... «۲»

و فرمود: شش طایفه است که من و خدا و تمامی انبیاء مستجاب الدعوه، آنها را لعنت کرده است ... و آنهایی که حرام خدا را در باره عترت من، حلال بشمارد.

۹- و قال: صلی الله علیه و آله إشتدّ غضب الله علی من آذانی فی عترتی «۳»

فرمود: سخت است غضب خداوند بر کسانی که مرا در باره عترتم اذیت نماید.

۱۰- و قال: من آذانی فی أهلی فقد آذی الله «۴»

و فرمود: هر کس در باره اهل بیتم مرا اذیت نماید، قطعاً خدا را اذیت کرده است.

۱۱- و قال: اشتدّ غضب الله علی من أراق دمی و آذانی فی عترتی «۵»

شدت یافته است غضب خداوند بر کسانی که خون مرا بریزد و در باره اهل بیتم مرا اذیت نماید.

از خوانندگان محترم این مجموعه کوچک، استدعا دارد مطالب این چند فصل را تا پایان کتاب در برابر دیدگان خود تابلو قرار داده و به خاطر خود بسپارند و بر هر فصلی که رسیدند، خود قضاوت نمایند آیا آنان که در طول رسالت و در دوران نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و پس از رحلت او، در هر موقعیتی که، پیش می آمد (و ما آنها را در فصلهای مختلف این کتاب، با عنوان ستون پنجم و احیاناً گروه فشار نام می بریم) خود را در کفه دیگر ترازو قرار داده و اظهار وجود می کردند و در موارد گوناگون

صریحاً برخلاف رسول خدا، رأی صادر کرده و با نصوص صریح قرآن و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۵۲

سنت، مخالفت علنی می کردند و از هیچ چیز هم ابائی نداشتند حتی رسول الهی را با کمال بی شرمی زیر سؤال برده و به هذیان گویی متهم می ساختند، و بعد از او، اهل بیت او را، به آن روز انداختند، فردای قیامت در پیشگاه خداوند چه جایگاهی خواهند داشت

«۷۳ ملت»

«۷۳ ملت» این فصل بیانگر جریانات بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و تحقیق پیشگویی آن حضرت و مقدمه برای فصل بعد (أصحابی كالنجوم) است؛ که باربط دادن هر دو فصل، پاسخ خیلی از پرسشهای بی پاسخ روشن می شود.

۱- وما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفإن مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم و من ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئاً و سيجزي الله الشاكرين (۱)

محمد فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ اگر او بمیرد و یا کشته شود؛ آیا شما به عقب بر می گردید؟! (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر باز گشت خواهید نمود؟! و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی رساند و خداوند بزودی شاكران (و استقامت کنندگان) را پاداش (نیک) خواهد داد.

۲- و لو شاء الله ماقتل المذنبين من بعدهم من بعد ما جائتهم البينات، و لكن اختلفوا فمنهم من آمن و منهم من كفر، و لو شاء الله ماقتتلوا و لكن الله يفعل ما يريد (۲)

از این آیه استدلال کرده اند بر اختلاف اصحاب بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعضیها پس از اختلاف ایمان آوردند و بعضی کافر شدند چون شیعه و سنی به اتفاق

این روایات را در کتابهای خود پذیرفته اند که آنحضرت فرمود:

۳- والذی نفسی بیده لترکبن سنن من کان قبلکم حدو النعل بالنعل و القذة بالقذة.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۵۳

قسم به کسی که جان من در دست قدرت اوست، سر گذشت پیشینان را گام به گام و مو به مو، سوار خواهید شد (همه آن سرگذشتها بر شما نیز خواهد گذشت).

۴- و قال: رسول الله صلی الله علیه و آله کل ماکان فی الأمم السالفه فإنه یكون فی هذه الأمیه مثله حدو النعل بالنعل و القذة بالقذة (۱)

تمامی آنچه در امتهای گذشته بود مو به مو (مانند گذاشتن اسب پای عقبی را به جای پای جلویی) در این امت نیز مثل آن پیش خواهد آمد.

۵- لا تقوم الساعة حتی تأخذ أمتی ما أخذ القرون قبلها شبراً بشبر و ذراعاً بذراع (۲) لترکبن سنن من کان قبلکم شبراً بشبر و ذراعاً بذراع (۴)

رستاخیز برپا نمی شود، تا امت مرا، فراگیرد چیزهایی که در امتهای گذشته فرا گرفت، و جب به جب و ذراع به ذراع (حتماً به شما پیش خواهد آمد و بر شما سوار خواهد شد جریانهای کسانی که پیش از شما می زیستند و جب به جب و ..

در منابع حدیثی زیاد، این روایت را از رسول خدا صلی الله علیه و آله با تعابیر متفاوت آورده اند بگونه‌ای که مورد قبول فریقین (شیعه و سنی) قرار گرفته است.

که آن حضرت فرمود:

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۵۴

۶- ستفترق اُمّتی بعدی ثلاثه و سبعون فرقه، واحده منها ناجیه ثنتان و سبعون فی النار «۱»

اُمّت بعد از مرگ من به ۷۳ دسته تقسیم می‌شود همگی در آتشند و (فقط) یک دسته از آنها رستگارند.

۷- قال صلی الله علیه و آله افتقرت اليهود علی احدی و سبعین فرقه و افتقرت النصارى اثنتین و سبعین فرقه و تفرق اُمّتی علی ثلاث و

سبعین فرقه کلّهم فی النار الا واحده «۲»

یهود بر هفتاد و یک فرقه و نصارا هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند، اُمّت من نیز به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند، همه این فرقه‌ها در آتشند جز یک فرقه.

البته شناخت این گروه رستگار از هفتاد و سه ملت مسلمان برای ما بسیار حائز اهمیت است، متأسفانه ناقلان حدیث و شارحان آنها به توضیح این قسمت، از خود عنایتی نشان نداده‌اند، تا آنجا که شیخ محمد عبده پیشوای اهل سنت انگشت حیرت به دندان گرفته می‌گوید: گروه رستگار تاکنون برای من معلوم نشده، زیرا تمام فرق اسلامی بر آن ادعا دارند. «۳»

روایت فوق کدام گروه را مورد توجه قرار داده است، کسانی را که دنباله رو بنی تیم و یا بنی عدی و بنی امیه و بنی العباس و .. بودند؟! یا آنهایی که بدون میل به یمین و یسار، صرفاً دامن ذریه صلیبی رسول خدا صلی الله علیه و آله را گرفته و سوار بر کشتی‌های نجات

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۵۵

خاندان او شده و از امواج خطرناک دریای ژرف و مخوف، تبلیغات و افکار گمراه کننده فرزندان نوزاد سقیفه، عبور کرده و بدون توجه به فشارهای شکننده جسمی و روحی آنها در طول تاریخ، خود را به ساحل نجات رسانیدند و می‌رسانند و انشاء الله خواهند رسانند.

۷- ستفترق اُمّتی ثلاثه و سبعین، فرقه منها ناجیه و الباقون هالکون، و الناجون الذین یتمسّکون بولایتکم و یقتبسون من علمکم و لا

یعملون برأیهم فأولئک ما علیهم من سبیل «۱» قال علی علیه السلام هم أنا و شیعتی «۲» الباقین علیهما السلام قالوا نحن هم «۳»

به زودی امت من به ۷۳ فرقه متفرق می‌شود یک فرقه از آنها رستگار است و باقی‌ها به هلاکت می‌رسند و رستگاران کسانی‌اند که به ولایت شما چنگ بزند و از علم شما استفاده کنند و به رأی خود عمل نکنند، آنها ایند که (برای سوخته شدن) آنها، راهی نیست؛ در روایت دیگر علی علیه السلام فرمود: آنها یعنی فرقه ناجیه من و شیعیانم هستند، و امام باقر و صادق علیهما السلام فرمودند: ما آن فرقه ناجیه هستیم.

روایتی که متفق علیه فریقین است پیامبر فرمود:

۸- أهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق «۴»

اهل بیت من مانند کشتی نوح است، هر که سوار آن شود نجات یابد و اگر تخلف کند غرق می‌شود. امثال این روایات فرقه ناجیه را دقیقاً تعیین نموده است، دیگر برای شیخ محمد عبده و امثال او اگر منصفانه بررسی کند ابهامی باقی نخواهد ماند؛ پس آنهایی که دامن اهل بیت را گرفتند بدون شبهه رستگار شدند

«اصحاب من، همانند ستارگان»

«اصحاب من، همانند ستارگان» علما و دانشمندان سلف از برادران اهل سنت، برای اینکه خود را از پاسخ هزاران سؤال سخت و شکننده، راحت نمایند، در تألیفات خود در باره اصحاب، فصلی باز کرده با اخبار ساختگی زمان بنی امیه و بنی العباس (مانند اصحابی کالتجوم بآیهم إقتدیتم، إهدیتیم) «۱»

اصحاب من مانند ستارگان هستند، پیرو هر کدام از آنها باشید، هدایت می یابید (راه حق را پیدا می کنید) اصحاب را به طور عموم عادل و تقریباً مانند معصوم معرفی نموده و از آنها بُت، نشکن ساخته اند، و در تعریف صحابه گفته‌اند: «صحابه به کسی گفته می شود که پیامبر اسلام را دیده و به او ایمان آورده و مسلمان از دنیا رفته است (۲)»، بنا بر این تعداد صحابه زیاد می باشد، زیرا کسانی که پیغمبر را دیدار کرده و از او خبر شنیده و با ایمان واقعی و ظاهری در گذشته اند بسیارند

ابن حجر از علی بن زرعه نقل کرده که وی گفته است: پیامبر وفات کرد و کسی که او را دیده و حدیث شنیده بود صد هزار و به نقل دیگر صد و چهارده هزار صحابی بوده است «۳».

اهل سنت همه صحابه را، مجتهد عادل می دانند و به مرجعیت همه آنها ایمان دارند و هر کدام از صحابه را مرجع مستقل و قائم بالذات می پندارند، به عقیده آنها مسائل و احکام شرع، از هر کدام آنها پذیرفته شده است و از خطاها مصون و هر چه از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۵۷

از آنها سر زده طبق اجتهاد خود بوده و هیچگونه مسؤلیتی متوجه آنها نخواهد بود اگر مصیب (یعنی موافق با واقع) باشد از دو اجر و اگر بر خلاف واقع باشد از یک اجر برخوردار خواهند بود!

بنا بر این عقیده حق و باطل میان صحابه منظور نیست همه صحابه بدون استثناء حقند «۱» به این معنی هم علی علیه السلام حق است و هم معاویه! زیرا هر دو صحابه و مجتهد بودند و هیچیک از دو گروه را نباید باطل و گناهکار دانست «۲»

«سب صحابه»

«سب صحابه» سنی ها سب صحابه را موجب کفر میدانند و می گویند هر کس یکی از اصحاب را سب کند کافر «۳»، زندیق «۴»، و فاسق «۵» مانند زناکاران و دزدان است.

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۵۸

اگر این حرف هم صحیح باشد باید خیلی از صحابه ها دارای این صفات باشند زیرا در کتب معتبره اهل سنت بسیار رسیده که در حضور خود پیامبر صلی الله علیه و آله غالب اصحاب بهم دشنام می دادند حتی با یکدیگر دعوا می کردند و همدیگر را می زدند رسول خدا می دید و اصلاحشان می داد و آنها را به خاطر این عمل کافر نمی خواند. «۱» و همچنین در زمان خلفاء، اشخاصی که آنها را سب و شتم می نمودند ولی خلفاء به کفر و قتل آنها امر نمی کردند «۲» عایشه به قتل عثمان حکم کرد أقتلوا نعثلاً ... ولی کسی او را تکفیر نکرد. ابوبکر بالای منبر در ملاعام به علی علیه السلام دشنام داد و با رکیک ترین کلمات توهین نمود «انما هو ثعلاه شهیده ذنبه (شهیدها ذنبها) مربُّ لکلّ فتنه هو الذی یقول: کرها جذعه بعد ما هرمت یستعینون بالضعفه و یستنصرون بالنساء کأمّ طحال أحبّ أهلها الیها البغی؟! جز این نیست که او «علی» روباهی می باشد که شاهد او دم اوست، ماجرا جو و برپا کننده فتنه هاست و فتنه های کوچک را بزرگ جلوه می دهد و مردم را به فتنه و فساد، ترغیب و ترهیب می نماید، کمک از ضعفاء و یاری از زنان می طلبد مانند ام طحال «۳» که محبوب ترین نزدیکانش، زناکاران آنها بود. «۴» در برابر این دشنام کسی به او کافر یا زندیق و فاسق، نگفت.

ابن ابی الحدید گوید: این کلام را پیش استادم نقیب ابو یحیی جعفر بن یحیی بن ابی زید بصری خواندم و به او گفتم: کنایه و

تعریض خلیفه در این سخنها به که بوده گفت: بلکه تصریح است.

گفتم: هر گاه تصریح بود از تو سؤال نمی کردم. نقیب خندید و گفت: این نسبتها را به

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۵۹

علی بن ابی طالب داده گفتم: تمام این نسبتهای زشت به علی بود؟! گفت: آری پسر سلطنت و ریاست همین است. «۱»

سمع رسول الله صلی الله علیه و آله ابابکر و هو یلعن بعض رقیقه «۲» فالتفت الیه و قال: یا ابابکر أصدیقین و لعانین کلاً وربّ الکعبه- مرّین أو ثلاثاً... «۳»

رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید که، ابوبکر، رفیق یا آزاد کرده خود را، لعنت می کرد، گفت: ای ابوبکر! صدیق و لعنت، صدیق و لعنت، دو یا سه بار این جمله را تکرار نمود

اگر سب صحابه کفر است، پس چرا معاویه و اتباع او را کافر نمی خوانند که کاملترین فرد صحابه و افضل خلفاء امیر مؤمنان علی علیه السلام را مدّت مدید و سالهای سال، سب و لعن می نمودند حتی در مدارسشان سب علی را بر بچه‌ها تعلیم می دادند؟!.

عثمان، شریف ترین اصحاب پیغمبر، ابن مسعود را زد و تبعید کرد و حقوقش را از بیت المال قطع کرد و ... اما کسی او را تکفیر و تفسیق نکرد و هزاران آیها و اگرها که محقق بصیر از آنها باخبر است اما متأسفانه همه بی پاسخ مانده است.

اگر جواب مستمسک قرار دادن اجتهاد آنها باشد، اولاً این منطق صحیح نیست و ثانیاً یک بام و دو هوا نمی شود حکم برای عموم مسلمین یکی است، استثنائی وجود ندارد.

البته ما در صدد اطاله کلام در این باره نیستیم چون از موضوع کتاب خارج است

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۶۰

طالبین حتماً به کتابهای مربوطه که با ادله و براهین قاطعه با این نوع مطالب مبارزه کرده اند، مراجعه نمایند.

ولی پیروانان اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این عقیده اند که اصحاب نیز مانند سایرین مکلف به تکالیف الهی هستند و هر کدام از آنها که خود را با آیه کریمه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» «۱»

همانگرامی ترین شما در پیش خدا پرهیز کار ترین شماست» تطبیق داده و عمل نموده اند، محترمند و قابل احترام، و اگر از جاده شریعت دور افتاده و با اجتهاد در مقابل نص (که در هیچ مذهبی از مذاهب اسلامی و غیر اسلامی، جایز و صحیح نیست) مردم را سرگردان و به نفع ریاست خود کشانده اند در پیشگاه خداوند، معذب و در آتش دوزخ خواهند سوخت.

آیات و احادیث زیاد، در تأیید این عقیده به دست ما رسیده است که با مطالعه آنها اساس و بنیان این مرام برای ما روشن می گردد و نیز معلوم می شود که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله قهر و آشتی‌ها و کشمکش‌ها بوده و در آن زمان، شالوده این عقیده ریخته شده و در منابع معتبر و موثق خود سنی‌ها به ثبت رسیده است،

آیاری را که حدیثهای «حدوالتعل بالتعل والقده بالقده» و «ستفترق ائمتی ثلاث و سبعین فرقه» «۲»

برای ما روشن می سازد نه این است که، در میان اصحاب پیامبر حق و باطلی بوده است از هفتاد و سه فرقه یکی برحق و بقیه برباطل اند.

برای آگاهی بیشتر، به فصل گذشته (۷۳ ملت) مراجعه کنید.

درست است که، عالم بزرگوار مانند شیخ محمد عبده بظاهر می گوید: که این یک فرقه را نشناختم، کم لطفی کرده است چون روایات متواتره از منابع معتبر خودشان در پیش روی خود دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله مکرر فرموده است: «حق با علی و

علی با

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۶۱

حق است به هر طرف بچرخد». (۱)

و دهها امثال این حدیث در باره علی علیه السلام.

۱- و قال صلی الله علیه و آله فی حَجَّةِ الوداع: لاألْفینکم ترجعون بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض. «۲»

در حَجَّةِ الوداع فرمود: چنان می‌بینم بعد از من به سوی کفر بر می‌گردید و بعضی، گردن بعض دیگر را می‌زنید!

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم! شما پیاده و عریان بدون مو و آغلف به سوی خدا برانگیخته

می‌شوید، سپس آیه «کما بدأنا أول خلق نعيده وعداً علينا إنا كنا فاعلين» (۳)

را تلاوت نموده و فرمود: آگاه باشید اولین کسی که روز قیامت، بر خلاف دیگران باپوشش می‌آید، ابراهیم است.

و از امت من، مردانی را می‌آورند و به طرف چپ (به سوی جهنم) می‌برند و من می‌گویم: ای خدای من اینها اصحاب منند، در

جوابم گویند: نمی‌دانی اینها بعد از تو چه کارهائی کردند، (پس از شنیدن این پاسخ) من هم مانند بنده صالح خدا می‌گویم:

«وکنت عليهم شهيداً مادمت فيهم فلما توفيتني كنت أنت الرقيب عليهم وأنت على كل شئٍ قدير» (۴)

باز به من گفته می‌شود: «إن هؤلاء لم يزالوا مرتدين على أعقابهم منذ فارقتهم» همانا اینها از روزی که تو از آنها جدا شدی به عقب

برگشتند (و تا آخر عمر اصلاح نشده و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۶۲

توبه نکردند).

۲- «وقال صلی الله علیه و آله: أنا فرطکم» علی الحوض، و ليرفعنّ إلیّ رجال منکم حتّی اذا أهویت إلیهم لأناولهم اختلجوا دونی،

فأقول أی ربّ أصحابی! فیقال: إنک لاتدری ماأحدثوا بعدک» (۲)

من در کنار حوض کوثر پیشرو شما هستم اما، از شما مردانی را برای من بلند می‌کنند وقتی خواستم آنها را تحویل بگیرم در کنار

من، به خلجان می‌افتند (مضطرب می‌شوند) پس می‌گویم خدایا اصحاب من در پاسخ گفته می‌شود:

نمی‌دانی بعد از تو چکارهائی کردند.

۳- «وقال صلی الله علیه و آله: یرد علیّ یوم القیامه رهط من أصحابی، أو قال من أمّتی فیحلّون» (۳) عن الحوض، فأقول: یاربّ

أصحابی! فیقول: لا علم لک بما أحدثوا بعدک، إنهم ارتدّوا علی أعقابهم القهقری» (۴)

روز قیامت گروهی از اصحاب یا امت من بر من وارد می‌شوند ولی از حوض کوثر رانده می‌شوند پس من می‌گویم: خدایا

اصحابم! می‌گوید: برای تو اعلام کنم بعد از تو چه حادثه هائی آفریدند، آنها بعد از تو، عقب گرد ناگهانی نموده و (به عقب بر

گشته) و مرتد شدند.

۴- «وقال: صلی الله علیه و آله لیردّ علیّ الحوض رجال ممّن صاحبی، حتّی اذا رأیتهم و رفعوا إلیّ اختلجوا» (۵) دونی، فلاقولنّ أی

ربّ أصحابی أصحابی! فلیقالنّ لی: لاتدری ماأحدثوا بعدک و فی بعض الروایات: فأقول سحفاً «۶» لمن بدّل بعدی» (۷)

بطور حتم؛ مردانی از

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۶۳

آنانکه بامن همصحبت بودند، وارد می‌شوند تا چشمم به آنها می‌افتد و به سوی من بلند می‌کنند، اما در کنار من، آشفته حال شده

و می‌لرزند؛ می‌گویم: خدایا اصحابم! پس به من گفته می‌شود: نمی‌دانی بعد از تو چکارهائی کردند پس من می‌گویم (از

من) دور باد آنهائی که بعد از من، گفته‌ها و دین مرا تبدیل و تغییر دادند.

۵- و قال: صلی الله علیه و آله ترد علیّ أمّتی الحوض و أنا أذود «۱» النّاس کما یذود الرّجل إبل الرّجل عن إبله ... ولیصدّنّ عنی

طائفه منکم فلا یصلون، فأقول: یارب هؤلاء أصحابی، فیجیئنی ملک فیقول: و هل تدری ما أحدثوا بعدک. «۲»

در کنار حوض، امت بر من وارد می‌شود و من مردم را از آن می‌رانم مانند راندن مرد، شتر مرد دیگر را از شترش و عده‌ای را از رسیدن به من جلوگیری می‌کنند و به من نمی‌رسند؛ می‌گویم خدایا! اینها اصحاب منند، پس ملکی پیش من آید و گوید: آیا می‌دانی پس از تو چکار هائی پیش آوردند؟!

۶- و قال صلی الله علیه و آله: إني على الحوض أنتظر من يرد علي منكم، ليقطعنّ دوني رجال فلا أقولنّ: أي ربّ مني و من أمّتي، فيقول: إنك لا تدری ما أحدثوا بعدك، مازالوا يرجعون علي أعقابهم. «۳»

و فرمود: من در کنار حوض (کوثر) انتظار می‌کشم: که از شما پیش من آید، حتماً راه مردانی را از رسیدن به من، می‌برند؛ پس من می‌گویم: خدایا از من و امت من است، می‌گوید: تو نمی‌دانی بعد از تو چها کردند، اینها تا توانستند، به عقب برگشتند.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۶۴

۷- و قال صلی الله علیه و آله إني على الحوض أنظر من يرد علي منكم و سيؤخذ ناس دوني فأقول:

یارب منی و من امتی، و فی روایه: فأقول: أصحابی، فیقال: هل شعرت ما عملوا بعدك واللّه ما برحوا يرجعون علي أعقابهم. «۱» و فرمود: من در کنار حوض نگاه می‌کنم که از شماها، پیش من می‌آید، و زود کسانی از کنار من می‌گیرند (وباز داشت می‌کنند) پس من می‌گویم، ای پروردگار من (اینها) از من و امت منند (در روایت دیگر است که) می‌گویم اصحاب منند پس به من گفته می‌شود، آیا می‌فهمی پس از تو چه کارها کردند به خدا قسم، تا می‌توانستند به عقب برگشتند (و از گفته‌ها و اهل بیت تو دوری کردند).

۸- وقال صلی الله علیه و آله أنا فرطكم على الحوض من ورد شرب و من شرب، لم يظماً أبداً و ليردّ علي أقوام أعرفهم و يعرفونني، ثم يحال بيني وبينهم (و أقول إنهم من أمّتي، فيقال إنك لا تدری ما أحدثوا بعدك، فأقول سحفاً فسحفاً لمن بدل بعدی) «۲»

من پیشرو شمایم بر حوض، هر که نوشید، ابداً تشنه نمی‌شود و قیناً کسانی بر من وارد می‌شود که من آنها را و آنها مرا می‌شناسیم، سپس میان من و آنها حایل می‌شوند و من می‌گویم آنها از امت من هستند پس گفته می‌شود، نمی‌دانی بعد از تو چه حادثه‌هایی پیش آوردند من می‌گویم: خورد شدن و سائیده شدن باد (و از من دوری باد و دوری باد) بر آنانکه بعد از من کارها را تغییر دادند.

۹- عن أبي أوائل عن حذيفة: قال: قلت: يا أبا عبد الله التّفاق اليوم أكثر أم على عهد رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قال: فضرِب بیده علی جبهته و قال: أوه و هو اليوم ظاهر، كانوا

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۶۵

یستخفونه علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله «۱»

ابی وائل از حذیفه (بن یمان) پرسید: ای ابا عبد الله نفاق (و دو روئی) امروز زیاد است یا در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله؟! به پیشانی خود زد و گفت: آه (فرق می‌کند) امروز (منافق در) ظاهر است (همه دو رو هارا می‌شناسند اما) در زمان آنحضرت، خود را مخفی می‌کردند (و مشغول کارهای زیر زمینی بودند).

مسلم در صحیحش می‌نویسد: در حدیث و کیع و معاذ این طور گفته می‌شود: تو نمیدانی بعد از (رحلت) تو چه کارهائی پیش آوردند. «۲»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من پیشرو (قافله) شمایم برحوض (کوثر) هر کس از کنار من عبور کند (از آن) مینوشد و هر کس نوشید دیگر هیچوقت تشنه نمیشود گروهی را که آنها مرا میشناسند و من آنها را میشناسم، میان من و آنها پرده میکشند، من می‌گویم آنها (از امت) من هستند در جوابم گویند: نمیدانی بعد از تو چه حادثه‌هایی آفریدند پس من می‌گویم: سحفاً سحفاً لمن بدل بعدی دور باد دور باد (از رحمت خدا و از شفاعت من) آن کس که بعد از من (در دین و گفته‌های من) این تغییرات را

داد. «۳» * * روایات در این مضمون در کتابهای معتبر اهل سنت فراوان است.

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۶۶

پس کجاست عصمت یا بیگناهی و عدالت همه کسانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیده و نام صحابه گمی را یدک میکشند؟!

مگر همین اصحاب نبودند که همدیگر را تکفیر می کردند؟! مگر همینها نبودند که به خاطر دنیای مادی و حفظ منافع شخصی خود، اخبار (غدیرها و منزله‌ها و طیر مشویها و خاصف النعلها) و هزاران فضایل مولود کعبه «علی علیه السلام» و دختر وحی «فاطمه علیها السلام» را تأویل کرده و زیر سؤال بردند و اعتنائی به گفته‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله نکردند؟! مگر خلیفه دوم، زبیر بن عوام را که طبق حدیث اجماعی و مورد قبول خودشان، از عشره مبشره یعنی ده نفر مژده بهشت داده شدگان، نبود که، روز بیعت فریاد کشید: *دونکم الکلک آن سگ را بگیرید و دستگیر کنید* «۱» یا همان خلیفه اول نبود نعره زد: *علیکم بالکلک بگیرید سگ را* «۲»!

مگر خبر ساختگی: *اصحابی کالتجوم ...* شامل حال مولود کعبه علی علیه السلام یازبیر و سلمان و مقداد و أباذر و عمار و عباس و کعب و ابن مسعود و ... نمی شود مگر اینها از جمله اصحاب رسول خدا نبودند؟! یا اینکه این حدیث مجعول فقط شامل اصحابی است که در دفتر حزب ستون پنجم نام نویسی و ثبت نام کرده بودند؟!

مگر عده زیادی از همین صحابه ها نبودند که خلیفه عثمان را به قتل رساندند؟!

و آیا همان همسر (بقول شما) مورد علاقه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله أم المؤمنین عایشه نبود که با جمله مشهور «*أقتلوا نعتلاً قتل الله نعتلاً*» «۳»

یا *أقتلوا نعتلاً فقد کفر* «۴»

بکشید این

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۶۷

پیر خرفت (و عقل از دست داده) را خدا او را بکشد، بکشید نعتل را که یقیناً کافر شده است»، حکم اعدام عثمان را صادر نمود؟! آیا همو نبود، بر علیه خلیفه بر حق زمان خود قیام کرد و حد اقل سی هزار کشته از طرفین به جای گذاشت؟!

آیا از همینها نبودند که در جنگهای جمل و صفین و نهروان، رو در روی صحابه ممتاز و پسر عم و برادر و داماد و ... رسول خدا ایستاده و حکم کفرش را صادر کردند و در نتیجه این جنگها نزدیک به صد هزار نفر از طرفین کشته شدند؟!

مگر آنهمه تغییر و تبدیل در دین از زبان و حلقوم بعضی از اینها، سرچشمه نگرفت؟! مگر دهها سال امیر آزادی (علی علیه السلام) را در قنوتهایشان سب و لعن نکردند مگر از همین باصطلاح صحابه ها نبودند که حکم به کفر مولا کردند؟!

و دهها آیا و اگرها و مگرها که صاحبان بصیرت و عقل سلیم، به خوبی اینها را درک کرده و در پیش وجدان خود به درستی این آیها، اذعان نموده و تأیید می کنند اما پاسخ درست و قانع کننده کجاست؟! «۱»

مگر همین سران ستون نبودند که هر کدام از آنها در دوران حکومت خویش، هر کس خواست حرفی بزند، دستور بستن دهان او را صادر می کردند! مانند بریده اسلمی،

و یابه خاطر یک کلمه حرف، دنده هایش را شکستند و قدرت حرکت نگذاشتند تا نماز بخواند، مانند عبدالله بن مسعود،

مگر عمار بن یاسر را تا سرحد مرگ کتکش زدند که بیهوش افتاد و نماز هایش قضا

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۶۸

شد، و برای دستگیری زبیر «آن سگ را دستگیر کنید» گفته شد،

زبان‌ش را بزیید و تبعید کنید و هیچ کس حق بدرقه و مشایعت او را هم ندارد، مانند ابوذر و ... یعنی اختناق کامل توأم با استبداد! هر کس اظهار عقیده کند باید زبان‌ش بریده شود تازیانه بخورد و هریک از بانوان پیامبر حرفی بزند از مسجد بیرون‌شان کنید اگر چه أم سلمه و أم ایمن نوبیه، و ...

این است عدالت قریب به عصمت برادران اهل سنت ما، در باره اصحاب.

بزنند و بکشند تبعید نمایند و گوشت رانش از شام تا مدینه در بالای شتر پیوسد و بریزد اما کسی حق ندارد حرفی بزند؛ چون آنها اجتهاد کرده اند، اجتهاد در مقابل نصوص فراوان وارده در باره اهلیت علیهم السلام

محقق و مؤرخ بصیر مرحوم قاضی زنگه زوری بهلول بهجت افندی که به جهت پایمال شدن حقوق آل محمد علیهم السلام، تاریخ را محاکمه می کند به غفلت و مسامحه مؤرخان میتازد پس از نقل جریانهای جنگ جمل و غیر آن به اجتهاد معاویه و فجایع بیشمار او که می رسد می گوید: افسوس که معاویه با این همه مظالم بی شمار باز به لقب امیرالمؤمنین ملقب و تمام مظالم او در پرده نسیان مخفی مانده است، حتی در فسق و فجورهای خود نسبت اجتهاد به او می دهند، فقط در اجتهاد خود در صورت خطا هم مثاب بوده است ولی به اجتهاد دیگران احترام نمی گذاشت.

همینکه سخن قاضی به اینجا می رسد به شدت منقلب شده می گوید: من می گویم که لعنت بر چنین مجتهدی که نور دیده رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن مجتبی را شهید نموده، و در این موضوع اجتهاد نماید، نفرت عالم به چنان مجتهدی که مثل یزید جنایتکار را بر امت مرحومه مسلط نماید و چه جنایتها نکند؟!

عمر التفسی در کتاب معروف خود موسوم به «عقاید التفسی» می گوید: محاربه و تمام افعال معاویه حمل بر اجتهاد می شود، اگر کسی سؤال کند چرا اعمال و افعال حرقوص بن زهیر، حمل بر اجتهاد نمی شود؟! چه جوابی خواهند داشت! عجب!

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۶۹

نظر بر اینکه حرقوص نه درهم داشت و نه دینار و نه صاحب شمشیر بزان بود، تا قوه اجتهاد را بر او ارزانی داشته و اعطا نمایند. راست است که قدرت و شوکت بنی امیه پرده پوش تمام عیوب و فجایع معاویه بوده، علما و ارباب تاریخ نه تنها نتوانسته‌اند از اعمال ظالمانه او انتقاد کرده و به بحث و گفتگو بنشینند و جسارت کنند، بلکه در زمانهای بعد سرمشق و دستور العمل، اخلاف نا صالح خود گردیده است «۱».

همین حالا هم پس از گذشت ۱۴ قرن باز اگر کسی به صحابه انتقاد کند بلا فاصله پاسخش با گلوله‌های آتشین خواهد بود؛ اگر در منطقه یا محلی احساس شود به ابو هریره‌ها و عبدالله بن ابی‌ها کوچکترین جسارتی شده: عوامل مرموز، بلادرنگ وارد عمل شده مردم بی گناه و بی دفاع و یا عزاداران سید شباب اهل الجنه رابه رگبار بسته به خاک و خون می کشند. «۲»

نفرین بر این اجتهاد و مجتهد و أف بر این خواب خانمانسوز و ریشه بر باد ده، باد که بزرگترین مانع درک حقایق بوده و هست و خواهد بود)

«آداب معاشرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله»

اشاره

«آداب معاشرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله» بنا به دستور قرآن کریم، معاشرت و زندگی در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آداب و رسوم خاص و رفتار مخصوص بخود را دارد که از سوی خداوند تعیین گردیده است و باید به طور کامل رعایت و اجرا شود؛ چون بنای ما بر خلاصه نویسی است، در صدد شمردن همه آنها نیستیم، فقط برای اطلاع، به بعضی از آنها اشاره می کنی

«۱- سخن گفتن»

«۱- سخن گفتن» بلند حرف زدن و از خود صدای ناهنجار در آوردن از نظر نکته سنجان، نوعی کردار زشت و بی ادبی است و بزرگانی مانند لقمان رضی الله عنه از آن نهی کرده و به صدای دراز گوش تشبیه کرده اند و اغضض من صوتک إن أنکرالأصوات لصوت الحمیر. (۱)

از صدای خود بکاه (و هرگز فریاد مزین) زشت ترین صداها، صدای دراز گوشان است.

به این خاطر است که خداوند از بلند کردن صدا و با صدای بلند حرف زدن با پیامبر را ممنوع کرده است.

یا أيهاالذین آمنوا لا ترفعوا أصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض أن تحبط أعمالکم و أنتم لا تشعرون (۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را از صدای پیامبر، بلندتر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید (و داد و فریاد راه نیندازید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی دانید.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۷۱

آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می کنند همان کسانی هستند که خداوند دل‌هایشان را برای تقوا خالص نموده، و برای آنان آمرزش و پاداش عظیمی است. (۱)

«۲- سخنان در گوشی»

«۲- سخنان در گوشی» برای جلوگیری از اذیت بعض عربها و اجتماع بیخود و تکرار حرفها و اینکه با بهانه گفتمان خصوصی در کنار حضرت لنگر می انداختند، دستور پرداخت جزای نقدی داده شد تا به خاطر این دستور عده مزاحمت کنندگان کم شود؛

یا أيهاالذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقه ذالک خیر لکم و أظہر (۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که می خواهید با رسول خدا نجوی کنید (و سخنان در گوشی بگویید)، قبل از آن صدقه ای (در راه خدا) بدهید؛ این برای شما بهتر و پاکیزه تر است

«۳- راه رفتن»

«۳- راه رفتن» باریک بینان جامعه، کیفیت راه رفتن اشخاص را در اجتماع، مورد توجه قرار می دهند که چگونه و با چه وضعی راه می رود، تند، کند، متعادل یا بصورت جلو زدن از بزرگترها، با ادب یا بی ادبانه و ..

در قرآن کریم هم این مسئله را مورد توجه قرار داده و با نصیحت های مشفقانه و در عین حال کوبنده، می فرماید: ولا تمش فی الأرض مرحاً إنک لن تخرق الأرض و لن تبلغ الجبال طویلاً (۳)

و در روی زمین با تکبر راه مرو؛ تو نمی توانی زمین را بشکافی،

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۷۲

و طول قامتت هرگز به قد کوهها نرسد.

لقمان نیز به پسرش چنین می گوید: و لا تصعّر حدک للناس و لا تمش فی الأرض مرحاً إن الله لا یحب کلّ مختالٍ فخورٍ* واقصد فی مشیک (۱)

(پسر من!) با بی اعتنائی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد، (پسر من!)

در راه رفتن، اعتدال را رعایت کن.

در روایات اسلامی نیز از بزرگان دین روش راه رفتن را به ما آموخته و یاد داده اند مانند المشی المستعجل یدهب ببهاء المؤمن و یطفیء نوره «۲» سرعۃ المشی تذهب ببهاء المؤمن «۳» (ببهاء المرء «۴») (ببهاء الوجه «۵») راه رفتن شتابان، ابهت (وارزش) مؤمن رامی برد و امثال این روایت که در منابع ما فراوان است.

بدین جهت ادب همراه بودن با رسول خدا را این گونه بیان می کند.

یا أيهاالذین آمنوا لا تقدّموا بین یدی اللّٰه و رسوله و اتّقوا اللّٰه إنّ اللّٰه سمیع علیم «۶»

ای کسانی که ایمان آورده اید! چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید (و در هیچ چیز و در هیچ حال از خدا و رسول خدا، پیشی مگیرید) و تقوای الهی پیشه کنید که

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۷۳

خداوند شنوا و داناست.

۴- در میهمانی»

۴- در میهمانی» در میهمانی ها مرسوم است بعضیها بی دعوت حضور میابند و یا پس از صرف غذا مشغول صحبت و وقت گذرانی می شوند، و بعضی هم مرتب بسوی آشپزخانه چشم می دوزند که غذا چگونه و کی می آید؛ هر سه مورد را خداوند در باره رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی نموده است.

یا أيهاالذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النّبئیّ إلّا أن یؤذن لکمّ إلى طعامٍ غیر ناظرین إناه و لكن إذا دُعیتم فادخلوا فإذا طعمتم فانتشروا و لا مستأنسین لحديث إنّ ذالکمّ یؤذی النّبئیّ فیستحیی منکم «۱»

ای کسانی که ایمان آورده اید! در خانه های پیامبر داخل نشوید مگر به شما برای صرف غذا اجازه داده شود، در حالی که (قبل از موعد نیاید و) در انتظار رسیدن وقت غذا، ننشینید؛ اما هنگامی که دعوت شدید داخل شوید؛ و وقتی که غذا خوردید پراکنده شوید و (بعد از صرف غذا) به بحث و گفتگو ننشینید؛ این عمل، پیامبر را نا راحت می نماید، ولی از شما شرم می کند و چیزی نمی گوید. تا آخر آیه.

لطفاً مطالب گذشته بخش ۲ را تا اینجا به خاطر داشته باشید

«ستون پنجم یا گروه فشار»

اشاره

«ستون پنجم یا گروه فشار» معمول است و رای هر پدیده تازه ای که پیش آید، نقطه مقابلی هم برای آن شکل می گیرد، به صورت علنی یا سرّی، آشکار یا زیر زمینی، فرق نمی کند آن پدیده اجتماعی باشد یا انفرادی، لشکری باشد یا کشوری بالأخره الهی باشد یا شیطانی، آن نقطه مقابل را، گروه فشار، یا ستون پنجم می نامند.

جریان نبوت و رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از این قاعده مستثنی نبود.

بعد از بعثت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، که تعداد مسلمانها بتدریج زیاد شد و موقعیت اجتماعی آنها، رو به رشد نهاد و ترقی کرد.

کسانی هم قبلاً از علمای یهود و نصارا، آمدن پیغمبری و جهانی شدن دین او را، کراراً شنیده و به خاطر سپرده بودند، بعضی از

اینها، (با این فکر و پیش بینی که، اگر محمد صلی الله علیه و آله همان پیامبر است که شنیده‌ایم، اطراف او را گرفته و به وسیله او به نوائی می‌رسیم و گرنه مقام یا منصبی را، از دست نداده‌ایم، به ظاهر) دین اسلام را، پذیرفته و اطراف آن حضرت را گرفتند و در نتیجه این همسویی کاذب، نطفه (ستون پنجم)، شکل گرفت و منعقد گردید! و بذر نفاق و دو روئی، پاشیده و نهال گروه فشار کاشته شد، و از همان روزهای آغازین، جبهه گیری را شروع کردند.

مخصوصاً پس از نوشته شدن پیمان نامه اول در کعبه معظمه «۱» و با امضاء آن توسط، ابو عبیده جراح و سالم مولی ابو حذیفه و معاذ بن جبل و عبدالرحمن بن عوف و مغیره بن شعبه به علاوه دونفر، «۲» جنبه قانونی درون حزبی به خود گرفت و از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۷۵

در همانجا نیز دفن گردید،

تعداد این گروه رو به ازدیاد و فزونی گذاشت و در میان مسلمانها ریشه دوانید و قوت گرفت. «۱»

رسول خدا صلی الله علیه و آله مادام که در مکه بود، افراد ستون، با نفرت کم و انسجام مناسب کار می‌کرد، وقتی که به مدینه هجرت نمود و تعداد مسلمانها زیاد شد، فعالیت اینها هم، شدت یافت، بدانسان که، هر وقت، موقعیت را مناسب می‌دیدند، عرض اندام نموده و اظهار وجود می‌کردند

«تشدید فعالیت»

«تشدید فعالیت» هیئت رئیسه ستون پنجم در مدینه، از نفرت نسبتاً بیشتری برخوردار و به مقدار زیاد هم جری تر شده بودند، چون در مواقع مختلف عکس العمل مسلمانها را، آزمایش کرده و بخوبی در یافته بودند که در میان مردم برای خود جا باز کرده و هوا خواهان زیادی پیدا کرده اند!

به این خاطر، با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زیاد سر بسر می‌گذاشتند، حتی در بعض موارد رو در روی او می‌ایستادند؛ و تا آخر عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله با کمال حدت و شدت مقابله کردند، و سنگین ترین کلمات را در باره او بکار بردند که در فصلهای بعد برای نمونه، به تعدادی از آنها اشاره خواهیم کرد

«ایمان بعضیها»

«ایمان بعضیها» بعضی از هیئت رئیسه با اینکه دیر آمد اما زود بر مرکب مراد سوار شد. طبق نقل ابن عساکر از محمد بن سعد بن ابی وقاص که از پدرش سعد سؤال کرد آیا ابوبکر صدیق جلوتر از شماها اسلام آورد؟! گفت: نه، پیش از او، بیش از پنج نفر مسلمان شده بودند «۱» بلکه اسلم بعد خمسين مَن أسلموا و فی سنّ یبلغ الأربعین أو یتجاوزه. «۲»

بعد از پنجاه نفر، در سن چهل سالگی بلکه بیشتر، ایمان آورد، و عثمان نیز بنا به روایت ابن اسحاق بعد از علی و ابوبکر و زید بن حارثه اسلام آورد «۳».

و عمر در ذی الحجة سال ششم بعثت به اسلام رو آورد «۴» و کیفیت اسلام آوردن او را به صورتهای گوناگون آورده‌اند؛ از جمله آنها این است؛

ابن ابی شیبیه از جابر و او هم از خود عمر روایت کرده است که شبی خواهرم را درد زایمان گرفت از خانه بیرون آمده به (مسجد الحرام رفته) زیر استار کعبه قرار گرفتم، پیامبر آمد و به حجر (اسماعیل) داخل شد، دو لباس پشمی ضخیم در بر داشت آن مقدار که خدا میخواست نماز خواند و من چیزهایی از او شنیدم که مثل آن را نشنیده بودم.

برگشت و خواست از مسجد بیرون رود من پشت سرش رفته و خود را به او رساندم (وقتی در پشت سرش کسی را احساس کرد)

گفت: من هذا؟ فقلت: عمر، فقال: يا عمر ما تدعني لا ليلاً ولا نهاراً؟! فخشيت أن يدعوا عليّ، فقلت: أشهد أن لا إله إلا الله و أنك رسول الله، فقال يا عمر أسره. قلت لا والذی بعثک بالحق لأعلنه كما أعلنت الشّرك «۱» از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۷۷

کیستی؟ گفتم: عمر، گفت: ای عمر (ترا چه شده است که) شب و روز، رهايم نمی کنی؟! «۲» ترسیدم درباره من نفرین کند (زود) شهادتین را گفتم فرمود: ای عمر سلامت را پنهان کن گفتم: نه به حق کسی که تو را به نبوت مبعوث کرده است اسلام را آشکار می سازم همانگونه که شرک را اعلان نموده بودم.

این اولین برخورد او با رسول خدا بود؛ او دستور داده است اسلام خود را کتمان کند و عمر سوگند یاد می کند من آشکار خواهم نمود؛ از نخستین ساعت کله شقی را آغاز کرد و تا آخر هم ادامه داد

«پیش بینی های لازم»

«پیش بینی های لازم» بعضی از دور اندیشان گروه، سعی داشتند با هر وسیله ممکن خود را به حضرت نزدیک و نزدیکتر و پستهای حساس را اشغال نمایند!

کارشان آن وقت بالا گرفته و به اوج خود رسید که توانستند دختران خود را بعنوان همسر به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بفرستند، «۳».

و قدّم ابنته حفصه لرسول الله صلی الله علیه و آله فدخلت بيته كزوجه و بهذه المناسبه وثق صلته برسول الله صلی الله علیه و آله. «۴» و دیگری نیز دخترش حفصه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم نمود او مانند زن، به خانه رسول خدا داخل شد و با این کار وصلت خود را با رسول خدا

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۷۸

صلی الله علیه و آله محکم نمود. وقتی که اینها دیدند هیچکدام از دخترانشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله بچه دار نشدند و در واقع به هدف نهائی خود نرسیدند، هر دو از فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، خواستگاری نمودند که با بچه دار شدن از او، رشته وصلت را محکم تر نمایند، که به آن هدف نیز موفق نشدند.

سومی هم توفیق یافت، رقیه دختر یا ربیبه «۱» پیامبر را بعنوان همسر به خانه اش بیاورد تا بدینوسیله به اسرار خانوادگی و درونی آن حضرت اشراف داشته باشند، این مجموعه هم پیمان، می خواستند در بیرون بعنوان پدر زن و داماد، اطراف پیامبر را گرفته و کارها را زیر نظر بگیرند و در اندرون نیز بوسیله دخترانشان گفتار و تصمیمهای نهانی، ادا و اطوار و حرکات پنهانی پیغمبر را در اختیار خود داشته باشند. صحت این نظریه با مطالعه دقیق تاریخ اسلام و زیر ذره بین قرار دادن گفته ها و افت و خیزهای دخترانشان در طول حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله، برای شخص با انصاف، روشن میشود

«اندرونی ها!»

اشاره

«اندرونی ها!» تاریخ به ما می گوید: عمر پس از به کرسی نشاندن ابوبکر، از نوشتن هر گونه مطلبی، به شدت جلوگیری نمود بطوریکه خود ابوبکر بنا به گفته عایشه، در یک روز پانصد حدیث را سوزاند! و این ممنوعیت تا زمان ریاست عمر بن عبدالعزیز (حدود یکصد سال) ادامه داشت «۱» ولی تاریخ نویسان از لابلای دندانهای خردکننده آنگونه ممنوعیت و عصبیت، نمونه هائی از زخم زبانها و نیشهای زهر آگین دختران آنها و اظهارات مافی الضمیرشان را، بیرون کشیده و به ماباز گو کرده اند که با آوردن نمونه

هائی از آن، خوانندگان محترم را، به بعضی از مسائل آگاه می‌سازیم.

در کتابهای معتبر فریقین این روایت با عبارتهای گوناگون از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است؛

لترکب سنه من قبلکم حذو النعل بالنعل والقده بالقده لاتخطون طریقهم ولا یخطی شبر بشبر، ذراع بذراع، وباع بباع حتی أن لو کان من قبلکم دخل جحر ضب لدخلتموه قالوا لیهود و النصارا تعنی یارسول الله؟! قال فمن أعنی لتنقضن عزی الإسلام عروۃ عروۃ فتکون أول ما تنقضون من دینکم، الإمامة (الأمانة) و آخره الصلوة «۲»

البته البته

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۸۰

برای شما همان خواهد آمد که به امتهای گذشته رفته است مانند گذاشتن قدم به جای قدم و مانند ردیف تیغه‌های تیر، از گذشته‌های آنها هیچگونه خطا نمی‌کنید و نمی‌شود، وجب به وجب و ساعد به ساعد (نیم متر به نیم متر) ارج به ارج (متر به متر) به گونه‌ای که اگر آنها به سوراخ سوسماری داخل شده‌اند شما نیز داخل می‌شوید؛

گفتند: منظورت یهود و نصارا است ای رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: پس نظرم کیست حتماً ریسمانهای اسلام را پشت سر هم پاره خواهید کرد و اول چیزی که از دینتان می‌شکنید امامت (یا امامت) و آخرش نماز است.

این روایت به ما مطلب کلی را می‌فهماند یعنی هر حادثه و یا سرگذشتی که امتهای پیشین داشتند بر امت اسلام هم خواهد بود، تکذیب، تشدید، قتل، حبس، شکنجه، ظلم، غیبت (غائب شدن حجت خدا)، رجعت، بلایا، و ...

از جمله آنهاست، آزار و اذیت بعضی از اطرافیان انبیاء و زانشان مانند بعضی از حواریون حضرت عیسی علیه السلام و نزدیکان حضرت موسی علیه السلام و تکذیب و اذیت زنهای پیامبران گرامی حضرت نوح و لوط علیهما السلام «۱» و خروج صفورا زن موسی به وصی او یوشع بن نون و هزاران شواهد دیگر.

روی این اصل مسلم، برای پیامبر اسلام هم مخصوصاً، همین ما جری خواهد

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۸۱

گذشت که گذشته است، مانند تکذیب عمویش ابی لهب و نفاق و دو روئی بعض اطرافیانش بویژه بعضی از خانمهایش که از این اصل مستثنی نیست؛ چون با دستور و قرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الأولى مخالفت کرده به وصی برحقش خروج کرد و هم در اندرون خانه سبب آزار و اذیت زنانه و منافقانه برای آنحضرت شد، چنانکه فرمایش اندوهبارش کاشف این معناست (ما اودی نبی مثل ما اودیته هیچ پیغمبری (در داخل و خارج خانه) مانند من اذیت نشدند؛ ذیلاً به چند نمونه از آن رفتارها و گفتارها، توجه فرمائید

«۱- اگر ما را طلاق دهد!»

«۱- اگر ما را طلاق دهد!» عن ابی عبدالله علیه السلام أن زینب قالت لرسول الله صلی الله علیه و آله: لاتعدل و أنت رسول الله! وقالت حفصة: إن طلقنا وجدنا أكفاء من قومنا روایت از امام صادق علیه السلام است که آن حضرت فرمود: زینب بنت جحش به رسول خدا گفت: با اینکه تو رسول خدائی عدالت را رعایت نمی‌کنی! حفصة (دختر عمر هم) گفت: اگر ما را طلاق دهد از تبار خود همتایان و همطرازان خود را پیدا می‌کنیم. «۱»

«۲- چه خیال می‌کنی»

«۲- چه خیال می‌کنی» در تفسیر آیه تخییر آمده است سبب نزول این آیه آن بود، هنگامی که رسول خدا از جنگ خیبر، با

گنجهای آل ابی‌الحق، به مدینه برگشت خانمهایش از آن طلاها درخواست نمودند، فرمود: همه را در میان مسلمانان تقسیم کردم، آنها به شدت عصبانی شده و گفتند: لعلک تری أنك إن طلقنا أن لانجد الأکفاء من قومنا یتزوّجوناً؟! از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۸۲

فأنف الله لرسوله فأمره أن يعتزلهن، فاعتزلهن رسول الله صلى الله عليه وآله في مشربة أم إبراهيم تسعة وعشرين يوماً حتى حزن و طهرن، الى آخر (۱)

شاید تو خیال می کنی اگر ما را طلاق دهی، ما از اقوام خود هم کفو پیدا نمی کنیم که با ما ازدواج کند؟! از سنگینی این حرف، خداوند به خاطر رسولش بر آنها عصبانی شده و امر نمود از زنهایش دوری کند.

پس پیامبر بیست و نه روز در محلی بنام مشربه ام‌ابراهیم اقامت نمود تا خانمهایش از عادت ماهانه فارغ شدند و آن‌ها را مخیر کرد میان دنیا و آخرت (تا آخر خبر).

حدیث فوق چند نفر از زنهای رسول خدا را بطور سربسته می گوید، اما روایت قبل از آن تصریح می کند، گوینده حفصه بوده است اگرچه در بعضی از روایات زینب بنت جحش را نیز نام برده است، اگر او هم گفته باشد بزودی با رسول خدا آشتی کرد چون همخون و دختر عمه پیامبر بود و خود را کنار کشید (۲).

اما اگر بادیده انصاف بنگریم و تعصب قومی را کنار بگذاریم می بینیم، عایشه و حفصه تنها زنانی بودند که تا پایان عمر رسول خدا، آنحضرت را رنجانیدند و در آخرین ساعات زندگی پیامبر، پدرانشان را از لشکر اسامه بن زید فراخواندند و رو در روی رسول خدا قرار دادند و با این کار شکننده خود، آنحضرت را، دق مرگ کردند

«۳- محمد چگونه می بیند»

«۳- محمد چگونه می بیند» عبدالاعلی پسر اعمین گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: إن بعض نساء النبي صلى الله عليه وآله قالت أیری محمد أنه إن طلقنا لانجد الأکفاء من قومنا؟ آیا محمد چنین می پندارد، اگر از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۸۳

ما را طلاق دهد، ما نمی توانیم از طائفه و فامیل برای خود همتیانی پیدا کنیم که با ما ازدواج نماید (۱).

علّامه مجلسی رضی الله عنه در بیان حدیث فوق می فرماید: أو أنّ السبب الأعظم في تلك القضية كان سوء معاشره عایشه و قلة احترامها له یا بزرگترین علت (جریان مخیر ساختن زنان رسول خدا میان دنیا و زینت های آن و نفس پیغمبر، رفتار بد عایشه و کم احترامی او نسبت به رسول خداست نحوه ادای این عبارتها و گفتارها عقیده درونی و میزان ایمان گوینده آن را روشن میسازد که پیغمبر را با چه کسانی مقایسه نموده و به او، باچه دیدی نگاه می کردند!

«۴- کشف راز»

«۴- کشف راز» رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه حفصه، پس از یک مسئله خانوادگی، برای ارضاء خاطر او، از او پیمان گرفت که سرّی را برای او افشاء نماید) فرمود:

أنا أفضی الیک سرّاً، فإن أخبرت به فعلیک لعنة الله والملائكة والناس أجمعین، فقالت نعم ماهو؟ فقال: إن أبابکر یلی الخلفه من بعدی ثم بعده أبوک فقالت من أخبرک بهذا؟

قال الله أخبرنی، فأخبرت حفصه عایشه فی یومها بذالك، و أخبرت عایشه أبابکر فجاء الی عمر فقال له: إن عایشه أخبرتنی عن حفصه بشیء و لأتق بقولها، فاسأل أنت حفصه، فجاء عمر الی حفصه فقال لها: ما هذا الذي أخبرت عنک عایشه، فأنكرت ذالك، و

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۸۴

قالت: ماقلت لها شيئاً، فقال لها عمر: ان كان هذا حقاً فأخبرينا حتى نتقدم فيه فقالت نعم قد قال رسول الله ذلك، فاجتمعوا أربعة على أن يسموا (۱) رسول الله صلى الله عليه و آله فنزل جبرئيل على رسول الله بهذه السورة (يا أيها النبي لم تحرم ما أحل الله لك تبتغي مرضاء أزواجك) (تا آخر) (۲)

من سري را باتو در میان می گذارم اگر کسی را مطلع ساختی لعنت خدا و ملائکه‌ها و تمامی مردم بر تو باد (۳) گفت: بلی (قبول کردم) آن راز چیست فرمود: بعد از من ابوبکر به خلافت می‌رسد و بعد از او پدر تو، پرسید چه کسی این را به تو خبر داده است؟! فرمود: خدای دانا؛ پس حفصه جریان را در روز نوبت عایشه، به او خبر داد و عایشه نیز به پدرش و او هم سریعاً به عمر انتقال داد و گفت: عایشه این را به من گفته است ولی من به گفته او اطمینان ندارم اما تو خودت مستقیماً از حفصه جويا باش، عمر پیش حفصه آمد و گفت: این جریان چیست که عایشه از تو نقل کرده است حفصه اول انکار کرد اما عمر تأکید کرد اگر این قضیه صحت دارد به ما بگو تا پیش قدم شویم (و مقدمات کار را فراهم نمایم) گفت: درست شنیده‌اید این حرف را پیغمبر گفته است!

پس از تحقیق که به راستی گفتار پی برد، از آن روز کمر برقتل رسول خدا بسته و برای از میان برداشتن او در پی فرصتی می‌گشتند تا نقشه خود را اجراء نموده و عملی سازند یعنی در موقع مناسب چهار نفری رسول خدا را مسموم نمایند! خداوند افشاء راز را به پیغمبر خبرداد، حضرت از حفصه باز خواست نمود حفصه گفت: این افشاء مرا که بتو خبرداد؟! قال نبأني العليم الخبير خداوند دانا به من

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۸۵

خبرداد حضرت به خاطر رنجش سختی که (از این قضیه) داشت، یک ماه تمام از همه زانش کناره گیری کرد ابن عباس گوید: از عمر سؤال کردم من اللتان تظاهرتا على رسول الله قال: حفصه و عایشه آن دو زن که به پیغمبر نافرمانی کرده او را رنجانیدند کیانند؟! گفت: حفصه و عایشه. (۱)

وفي رواية: إنه صلى الله عليه و آله أعلم حفصه أن أباه و أبابكر يلبان الأمر، فأفشت إلى عائشة و أفشت إلى أبيها فأفشي إلى صاحبه، فأجتمعا على أن يستعجلا ذلك على أن يسقياه سمًا، فلما أخبره الله بفعلهما هم بقتلها، فحلفا له أنهما لم يفعلا، فنزل (يا أيها الذين كفروا لا تعتذروا اليوم) (الی آخر) در روایت دیگر است رسول خدا صلى الله عليه و آله حفصه را مطلع ساخت که پدرش با ابابکر بعد از او، به مسند خلافت می‌نشینند! سپس او به عایشه و او هم به پدرش او هم به عمر انتقال داد پس دورهم گرد آمدند که با مسموم کردن حضرت، هرچه زودتر به عمر مبارکش پایان داده و برای رسیدن به هدف، کار را تسریع و یکسره نمایند. خداوند جریان را به رسولش خبر داد و آن حضرت به کشتن آنها تصمیم گرفت آنها قسم یاد کردند که چنین مسئله‌ای صحت ندارد.

پس آیه مبارکه بالا نازل شد که‌ای کسانی که کافرید امروز عذر نیاورید (تا آخر آیه) (۲).

عن عبد الصمد بن بشير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أتدرون مات النبي أو قتل؟! إن الله يقول (أفان مات أو قتل إنقلبتم على أعقابكم) (۳) فسم قبل الموت، إنهما سقتاه قبل

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۸۶

الموت، فقلنا إنهما و أبويهما شر من خلق الله عبد الصمد از امام صادق عليه السلام روایت می‌کند آن حضرت فرمود: آیا می‌دانید که پیغمبر با اجل خود مرد یا او را به قتل رساندند؟! در حالی که در قرآن می‌فرماید «اگر او بمیرد و یا کشته شود، به عقب بر می‌گردید» (آنحضرت) پیش از مرگ مسموم شد آن دو او را «سم» دادند.

پس ما گفتیم آندو و پدرانشان بدترین خلق خدایند. «۱»

«۵- زنی با ایمان»

«۵- زنی با ایمان» در تفسیر آیه «و امرأة مؤمنة إن وهبت نفسها للنبي تا آخر» (۲)

نوشته‌اند سبب نزول آیه فوق این بود که بانویی از بانوان انصار بنام ام شریک، زینب ام المساکین، خوله یا میمونه .. (با اختلاف نقلها) خود را به رسول خدا بدون مهریه هبه کرد عائشه (بغض درونی خود را با ادای این کلمات ظاهر ساخت و) گفت: ما بال النساء يبذلن أنفسهن بلا مهر؟! فنزلت الآية، فقالت عائشه: ما أرى الله تعالى إلا يسارع في هواك، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وإنك إن أطعت الله سارع في هواك چه شده است که زنها، خود را بدون مهر بذل می‌کنند (و در اختیار پیغمبر قرار می‌دهند) پس این آیه شریفه نازل شد، عائشه (دوباره کینه و ناراحتی دل خود را بیرون ریخت و) گفت: من نمی‌بینم مگر اینکه خداهم طرف تو را می‌گیرد (اینطور معلوم است که خداهم خواسته ترا برآورده می‌کند) رسول خدا فرمود: اگر تو نیز فرمان بردار خدا

از مباحثه تا عاشورا، ص: ۱۸۷

باشی هوای ترا هم، نگه میدارد. «۱»

از امام محمد باقر علیه السلام روایت است فرمود: زنی از طائفه انصار آرایش کرده و به خدمت رسول خدا آمد در حالی که حضرت در منزل حفصه بود، عرض کرد ای رسول خدا من زنی هستم که نه شوهر دارم نه فرزند، اصلاً شوهر نکرده‌ام اگر مرا به زوجیت خود بپذیری من خود را به تو بخشیدم!

حضرت فرمود: ای خواهر انصاریه خدا به شما جزای خیر دهد مردانتان به من یاری کردند و زنانان به من رغبت نشان می‌دهند فقالت لها حفصه: ما أقل حيائك و أجرئك و أنهمك للرجال؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله كفى عنها يا حفصه فإنها خير منك، رغبت في رسول الله فلميتها و عيبتها؟! (الی آخر) حفصه به آن خانم (اعتراض کرد و) گفت:

چه قدر بی حیا و جریء و تشنه مردانی؟! حضرت فرمود: ای حفصه بس کن (از او دست بردار) او بهتر از تو است؛ او به پیامبر اظهار رغبت می‌کند و تو او را ملامت کرده و سرزنش می‌کنی، سپس به آن خانم فرمود: برگرد خدایت رحمت کند با این اظهارت که مرا خوشنود کردی، خداوند بهشت را برای تو واجب نمود اگر خدا بخواهد نظرم بتو می‌رسد پس آیه بالا نازل شد (تا آخر خبر).» در تفسیر قمی می‌نویسد: سبب نزول آیه و امرأة مؤمنة ان وهبت نفسها للنبي «۳»

این بود که زنی از انصار به خدمت رسول خدا آمد: وقد تهيأت و تزینت فقالت يا رسول الله هل لك في حاجة فقد وهبت نفسي لك؟ فقالت عائشه: تبحك الله ما أنهمك للرجال؟! فقال لها رسول الله مه يا عائشه فإنها رغبت في رسول الله إذ زهدت في هبه في حاله که بازینت و آرایش آماده شده عرض کرد ای رسول خدا آیا نیازی به من داری؟! من

از مباحثه تا عاشورا، ص: ۱۸۸

خودم را به تو بخشیدم (بدون مهر خود را در اختیار تو قرار دادم بلا فاصله عائشه زبان به بدگوئی و پرخاشگری، گشود و گفت: خدا ترا قبیح کند زن، چه قدر تشنه مردانی حضرت فرمود: ای عائشه ساکت باش او به رسول خدا رغبت نشان داد، در حالی که تو از او دوری می‌جویی (تا آخر خبر) «۱» جمله اخیر نشانگر آن است که عائشه به حضرت رغبت نشان نمی‌داده است

«۶- بانوی زیبا»

«۶- بانوی زیبا» حسن بصری گوید: رسول خدا زنی از بنی عامرین صعصعه را به زوجیت خود در آورد که نامش (سناة) بود؛

وكانت من أجمل أهل زمانها فلما نظرت إليها عايشة و حفصة قالتا لتغلبننا هذه على رسول الله بجمالها فقالتا لا يرى منك رسول الله حرصاً و آن زن، از زیباترین زنان زمان خود بود وقتی که عایشه و حفصه او را دیدند گفتند:

زیبائی این زن رسول خدا را از ما خواهد گرفت (پس برای اینکه آن زن را فراری دهند) به او گفتند: خودت را به رسول خدا زیاد حریص نشان نده! (یعنی نسبت به او بی اعتنائی کن که خیال نکند به خاطر او می میری) در روایت دیگر است که گفتند: هر وقت رسول خدا پیش تو آمد، او را اعتناء نکن و بگو پناه می برم بر خدا از نزدیکی تو آن زن به علت ناپختگی و جوانی، گفته آنان را باور کرد و به کار بست حضرت از رفتار این بانوی بی تجربه و خام، ناراحت شد بلافاصله او را طلاق داد. «۲» از مجموع این روایات چنین استفاده می شود که دختران سلسله جنبانان (گروه فشار)، در هر موقعیت مناسب، از رنجاندن پیامبر، فروگذار نبودند، گاه و بیگاه

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۸۹

بارفتارهای رنج دهنده خود، آن حضرت را اذیت می کردند و بادیده رسالت و نبوت به او نمی نگریستند بلکه مانند یک شوهر معمولی با او برخورد می نمودند.

البته ممکن است به نظر آید که این همه پرخاشگری‌ها در اثر حسادتهای زنانه بوده است، ولی اشتباه نشود اگر اینها ایمان واقعی داشتند، نباید آن حضرت را اذیت می کردند، «۱»

چون خداوند در قرآن کریم اذیت آن حضرت را تحریم کرده و نشانه عدم ایمان دانسته است. «۲»

همانطور که می دانید، حفظ حرمت رسالت و عدم اذیت و آزار او، از حقوق مسلمه نبوت است، آیا چه اذیتی بدتر از اینکه رو در روی شوهر ایستاده و بگویند: اگر تو ما را طلاق دهی ما نمی توانیم همتایان و یا هم کفوانی پیدا کنیم؟! (یعنی تو برای ما نوبر نیستی! یا کاری کنی، زنی که مورد علاقه اوست، تحریک و شیطنت نموده و او را به وحشت انداخته در نهایت به پای طلاق بکشند و از همدیگر جدا سازند و...)»

آیا قرآن نفرموده بود: (هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد که اگر خدا و پیامبرش امری را صلاح بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد؛ و هر کس به خدا و رسولش، نافرمانی کند، به گمراهی آشکار گرفتار شده است. «۳»

حالا این اعمال را با چه منطقی می شود توجیه کرد؟! آیا طبق نص صریح قرآن مجید بالعنت صریح و عذاب دردناک و عذاب خوار کننده مواجه خواهند شد؟!»

«۷- آن دو را طلاق ده»

«۷- آن دو را طلاق ده» امام کاظم علیه السلام از پدر بزرگوارش علیهما السلام روایت می کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن وصیتی که به علی علیه السلام کرده است، به او فرمود: یا علی إن فلانة و فلانة ستنشقانک و تبغضانک بعدی و تخرج فلانة علیک فی عساکر الحدید، و تخلف الأخری تجمع الیها الجموع، هما فی الأمر سواء فما أنت صانع یا علی؟! ای علی بعد از من فلانه و فلانه بر تو سخت گرفته نافرمانی خواهند کرد، و با تو دشمنی خواهند نمود یکی از آنان بر علیه تو لشکر کشی کرده و دیگری نشسته مردم را بر علیه تو تحریک خواهد کرد و هر دو شریک جرمند؛ ای علی در آن هنگام، چه خواهی کرد؟!»

عرض کرد: ای رسول خدا آنها را به کتاب خدا دعوت می نمایم، قرآن میان من و آنها حجت و داور خواهد بود و اگر نپذیرفتند، با سنت و فرمایشات تو با آنها محاجه کرده و حق واجب خود را بر آنها بیان می کنم و اگر باز قبول نکردند خدا را شاهد گرفته و با آنها می جنگم، فرمود: و تعقر الجمل و إن وقع فی النار و آیا شتر را پی میزنی اگر چه به آتش فرو رود؟! عرض کرد: بلی سپس فرمود: یا علی إذا فعلتا ماشهد علیهما القرآن، فأبهما منی، فإنهما بائنتان، وأبواهما شریکان لهما فیما عملتا و فعلتا، یا علی إصبر علی

ظلم الظالمین فإنّ الکفر یقبل و الرّدة و التّفاق مع الأوّل منهم، ثمّ الثّانی و هو شرّ منه و أظلم، ثمّ الثّالث ثمّ یجتمع لک شیعة تقاتل بهم الثّاکثین و القاسطین و المتبعین المضلین و أقنت علیهم، هم الأحزاب و شیعتهم «۱» هنگامی که این کارها را که قرآن بر علیه آنها شهادت داده، انجام دادند، آنها را از من جدا کن (یعنی از طرف من طلاق باین ده و از درجه ام‌المؤمنین بودن بیرونشان نما از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۹۱)

همانطور که با اعمال ناشایست خود در حال حیات و بعد از ممات من، در آخرت از من جدا خواهند شد) چون آنها (با این عملهایشان) از من جدا شده هستند، پدرانشان نیز با آنها شریک (و به کیفر اعمالشان) خواهند رسید؛ ای علی برستم ستمکاران شکیبیا باش (چون اگر مقابله کنی) کفر و إرتداد پیش خواهد آمد نفاق با اولی آنهاست سپس بادومی که بدتر و ستمگرتر از اوست سپس با سومی است، سپس بر دور تو هواخواهانی گرد می‌آیند، با یاری آنها، با پیمان شکنان (خوارج) و مدعیان عدالت (معاویه و دار و دسته اش) و پیروانان گمراهان (عائشه و یارانش) می جنگی که نفرین من بر آنها باد آنها باقیمانده احزاب (گناهکاران بر بلا گرفتار شده قدیم) و شیعیان آنهایند

«۸- برادرم را بخوانید»

«۸- برادرم را بخوانید» در لحظات پایانی زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیرمؤمنان علیه السلام از او جدا نمی شد ساعتی برای کاری بیرون رفت حضرت چشم باز کرد و فرمود: ادعوالی أخی و صاحبی و در بعض روایات خلیلی و در بعضی حبیبی برادر و هم صحبت و خلیل و حبیب را صدا زنید (بیاید) باز بیحال افتاد. باینکه اطرافیانش می دانستند که او را می‌خواهد، باز هریک از عایشه و حفصه پی پدرش فرستاد، تا خود را بعنوان حبیب رسول خدا جابزند حضرت با مشاهده آنها، روی مبارکش را میگردانید یا بادیدن آنها چشمان خود را می بست و آنها بلند شده و می رفتند. دوباره جمله فوق را تکرار می کرد، تا اینکه ام‌السّلمة گفت: علی را صدا زنید جز او را نمی خواهد، پس امیر مؤمنان علیه السلام را صدا زدند وقتی که حاضر شد؛ (با دیدن او خوشحال شده، دستهای خود را باز کرد و او را به آغوش کشید و زیر لحاف خود برد از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۹۲)

سپس وصیتهای خود را کرد «۱») به او اشاره کرد خم شود پس با او مدت زیادی نجوی کرد تا حضرت باز بیحال شد؛ علی علیه السلام بیرون آمد پرسیدند مالذی أوعز إليك یا أباالحسن؟ ای اباحسن چه چیزی به تو آموخت فرمود: علّمنی ألف باب من العلم فتح لی من کلّ باب ألف باب، و أوصانی بما أنا قائم به إن شاء الله تعالی «۲» هزار باب از علم را، به من تعلیم نمود و از هر بابی هزار باب برای من گشود و چیزهایی برایم توصیه نمود که انشاء الله با بهترین وجه، به آنها عمل خواهم نمود (و از میدان آزمون خداوند پیروزمندانه بیرون خواهم آمد). وقتی بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله سنگین شد و آجلش رسید؛ علی علیه السلام بالای سرش حاضر بود به او فرمود: ضع رأسی فی حجرک یا علی فقد جاء أمر الله «۳» ای علی سرم را روی دامت بگذار که، امر خدا رسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت در حالی که دست راست علی علیه السلام زیر چانه آن حضرت بود و آن را بلند کرد و به صورتش مالید و چشمش را بسته رو به قبله نمود و مشغول کارهای بعدی شد. «۴»

«۹- پرسش شرم آور»

«۹- پرسش شرم آور» جرئت و جسارت آنها به جایی رسیده بود که از زندگی داخلی و زیرلحافی رسول خدا جویا میشدند، چنانچه

در کتاب اصول کافی آورده است، روزی ابابکر و عمر پیش ام سلمه آمدند گفتند: ای ام سلمه! تو پیش از رسول خدا با مرد دیگری (از دواج کرده) بودی، در خلوت فرق میان این دو تار را، چگونه می‌بینی؟! گفت: مانند مردان دیگر، سپس از پیش ام سلمه رفتند. ام سلمه از ترس اینکه در این باره آیه‌ای نازل شود پیش دستی کرده جریان را به حضرت خبر داد: فغضب رسول الله حتی تربد وجهه، و التوی عرق الغضب بین عینیه، و خرج و هو یجّر رداءه حتی صعدا المنبر رسول خدا از این کنجکاوای آنها طوری عصبانی شد که صورت مبارکش سرخ شده و رگ عصبانیت در میان دو چشمانش گره خورد، از خانه بیرون آمد در حالی که یک طرف ردایش بر زمین کشیده می‌شد به مسجد رفت، انصار بلا فاصله با اسلحه حاضر شدند و حضرت امر فرمود: لشکریان حاضر شوند. پس از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم چه شده است که عده‌ای در صدد دانستن عیب منند و (سعی می‌کنند از من عیبی به دست آورند) به خدا قسم من گرامی‌ترین شمایم از حیث نسب، و پاک‌ترینم از نظر مولد، و پارساترین شمایم در نهانها (و در پشت پرده‌ها) به خدا سوگند هر کس از من پدرش را بپرسد من پدر واقعی او را می‌گویم. مردی بلند شد پرسید پدر من کیست؟! فرمود: فلان چوپان، دیگری سؤال کرد؟ فرمود: پدر تو غلام سیاه است، در جواب سومی فرمود: همان است که به او نسبت داده می‌شوی.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۹۴

انصار دیدند آبرو ریزی خواهد شد جلو آمده عرض کردند: یا رسول الله! إغف عَنَّا عفا الله عنک، فَإِنَّ الله بعثک رحمةً فاعف عَنَّا عفا الله عنک ای رسول خدا! از ما در گذر خدا از تو در گذرد، خداوند ترا (برای ما و عالمیان) رحمت فرستاده پس ما را ببخش خدا ترا ببخشد، (وقتی انصار اینگونه حرف زدند) حضرت از آنها در گذشت در حالی که عرق از جبین مبارکش میریخت «۱». در صفحات و گفتارهای آینده شواهد زنده تاریخی به رفتارهای کینه‌توزانه و عدم ایمان واقعی افراد ستون پنجم مشروحاً سخن خواهیم آورد.

اما آنچه که باید خلاصه کرد این است که در طول دوران نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله این گروه بطور نامحسوس و در بعضی مواقع به طور آشکار، دوش بدوش آن حضرت و در امتداد هم، موقعیت خود را تحکیم و تثبیت می‌کردند حتی در پیش آمدهای مختلف با مخالفت‌های مکرر، خود را با آن حضرت در کفه ترازو قرار میدادند تا میزان نفوذ خود را در میان مسلمانها، بسنجند.

در فصلهای آینده به تعدادی از آنها اشاره خواهد شد و مطالعه خواهید کرد که چگونه قدم به قدم مراقب اوضاع بودند، و برای خنثی کردن گفتارها و رفتارها و حتی ویران ساختن کاخ نبوت و رسالت، چه پیش‌بینی‌ها کرده و چه حدیث‌هایی ساخته و آماده گذاشته بودند که پس از غروب آفتاب نبوت، برای افول ستاره وصایت و خشکاندن ریشه خلافت حق، به کار برند

«کار شکنی‌های ستون پنجم»

«کار شکنی‌های ستون پنجم» کار شکنی‌ها و اعتراض و مخالفت‌های گروه به دو دسته تقسیم می‌شود ۱- در حال حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله ۲- پس از رحلت آن حضرت صلی الله علیه و آله

کار شکنی‌های حال حیات»

اشاره

کار شکنی‌های حال حیات» نمونه‌هایی از کار شکنیها و جرئت و جسارت آنها، در دوران زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله

«ایمانت را مخفی دار»

«ایمانت را مخفی دار» وقتی که عمر بنا به اظهار خودش، مسلمان شد حضرت به او دستور داد اُسترِ اسلامک و اِنْ عمر اُبی اِلّا اعلامه اسلامت را پنهان بدار ولی او سرپیچی کرده اعلان نمود «۱» بقیه ماجرا قبلاً گذشت. این نخستین برخورد و عدم اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و کاشف از هویت و شخصیت درونی او بود

«خود کم بود؟! می خواهد...»

«خود کم بود؟! می خواهد...» بعد از نزول آیه مبارکه (قل لا أسئلكم علیه من أجر و ما أنا من المتكلفین) «۲» نازل شد

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۹۶

منافقین (همان ستون پنجمی ها) به همدیگر گفتند: أما یکفی محمداً أن یکون قَهْرنا عَشْرین سنه حَتّی یرید أن یحمل أهل بیته علی رقابنا، فقالوا ما أنزل الله هذا و ما هو الا شیء ینفق به، یرید أن یحمل أهلبیته علی رقابنا، ولئن قتل محمد أو مات، لننزعها من أهلبیته، ثم لانعدها فیهم أبداً برای محمد کافی نبود که بیست سال با قهر و غلبه به گردنهای ما سوار شده است؟! حالا هم می خواهد اهلبیت خود را نیز به کولهای ما سوار نماید، نه خداوند در این باره چیزی نازل کرده و نه چیزی است که اجرتی (و ارزشی) داشته باشد؛ حالا- که او می خواهد اهلبیت خود را به گردنهای ما سوار کند، ما هم تصمیم می گیریم اگر او کشته شود و یا بمیرد، به طور یقین ریاست و خلافت را از خانواده او بیرون بکشیم دیگر! به هیچوجه بر آنها بر نمی گردانیم «۱»

«نماز بر منافق»

«نماز بر منافق» وقتی که عبدالله بن ابی (منافق) فوت کرد پسرش (که از هوا خواهان پیامبر بود) پیش حضرت آمد و عرض کرد ای رسول خدا یکی از پیراهنت را بده برای پدرم کفن نمایم و استدعا دارم براو نماز خوانده و برای او طلب مغفرت نمایی حضرت پیرهنش را داد و فرمود: هروقت آماده شد به ما خبر بده، بعد از آماده شدن جنازه، پیغمبر صلی الله علیه و آله به نماز ایستاد. از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۹۷

فجذبہ عمر فقال له: ألیس قد نهاک الله أن تصلّی علی المنافقین؟! فقال لک استغفر لهم أو لا تستغفر لهم إن تستغفر لهم سبعین مرّة، لن یغفر الله لهم حضرت را گرفته به کنار کشید و گفت: آیا خداوند ترا از خواندن نماز بر منافقین، نهی نکرده و گفته است: خواه بر آنها طلب مغفرت کنی یا نکنی، اگر هفتاد بار هم برای آنها طلب بخشش نمائی خدا آنها را نخواهد بخشید «۱».

حضرت با حلم بزرگ و با حکمت بالغه خود با عمر مدارا کرد و او نیز از این حالت رسول خدا صلی الله علیه و آله سوء استفاده کرده و در برابر آن حضرت ایستاده و اجازه نمی داد نماز را شروع نماید (جسارت را به جایی رسانید که بنا بر حدیث صحیح، حضرت فرمود: (أخّر عنی یا عمر إنّی خیرتُ، قیل لی «استغفر لهم أو لا تستغفر لهم الخ» فلو أعلم أنّی إن زدت علی السبعین غفر الله لهم لذت، ثم صلّی علیه، و مشی خلفه و قام علی قبره الحدیث) ای عمر برو کنار!! من در استغفار بر آنها مخیرم، اگر می دانستم که با استغفار بیش از هفتاد، خدا آنها را می بخشد، این کار را می کردم.

پس نماز گزارد و پشت سر جنازه رفت تا در کنار قبر ایستاد فعجب الناس من جرأة عمر علی رسول الله پس مردم از جرئت عمر به رسول خدا تعجب نمودند. تا آخر حدیث. «۲»

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۹۸

در این جریان عمر با کمال جسارت، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله تعیین تکلیف و تعلیم وظیفه می‌کند و در مقابل او می‌ایستد و از آیه‌ای استشهد مینماید که هیچگونه ربطی به موضوع نداشت چون از استغفار بر منافق نهی نشده بود بلکه اخباری بود بر اینکه استغفار تو به حال آنها فائده‌ای نخواهد داشت، مضافاً بر اینکه، مؤمن واقعی هیچوقت نمی‌توانست به خود این جرئت را بدهد که قرآن را به آورنده قرآن تفهیم نماید غافل از اینکه در این قضیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله مصالح زیادی را در نظر گرفته بود! از جمله آنها.

۱- بنا به اجماع امت (آیه مبارکه «ولا- تصل علی أحد منهم مات أبداً و لا تقم علی قبره» بعد از آن واقعه نازل شده است پس تا آنوقت خواندن نماز بر منافقین ممنوع نبود. «۱»

۲- حضرت در آیه مورد نظر با کلمه «أو» به معنای (یا) اختیار داشت که برای آنها استغفار کند و یانه، به حال آنها فائده‌ای نخواهد داشت.

۳- عبد الله پسر عبد الله ابی از مخلصان حضرت بود، نخواست او را در میان دوست و دشمن سرافکنده نماید.

۴- به خاطر حضور آنها در مجامع مسلمین و اظهار شهادتینشان، با آنها مدارا می‌کرد و حکم کفاری که از دعوت به اسلام ابا نماید، نبود بلکه به ظاهر شهادتین گفته و در عداد رد کنندگان علنی به شمار نمی‌آمد.

۵- عبدالله بن ابی در جامعه آن روز شخصیت با نفوذی بود و قبیله پرجمعیتی داشت، در آن برهه از زمان، نماز خواندن بر او، از نظر سیاسی اهمیت زیادی داشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله باین کار می‌خواست آنها را، تألیف قلب کرده و به سوی اسلام ترغیب نماید.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۹۹

در پاسخ به اعتراض عمر فرمود: پیراهن من در مقابل خدا به حال او نفعی نخواهد داشت وائی أرجو أن یدخل به فی الإسلام خلق کثیر من امید دارم که به وسیله او خلق زیادی بدین اسلام درآید.

واقعاً این طور هم شد، در مقابل این همه لطف رسول خدا، گروه زیادی و بنا بروایتی هزار نفر ایمان آوردند و طائفه خزر ج همگی به اسلام گرویدند. «۱»

«او یکی از آنها بود»

«او یکی از آنها بود» مردی پیش رسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا! فلانی وفات کرد تشریف آورده به او نماز بخوانید، عمر گفت: إنه فاجر فلا تصل علیه او شخص دریده‌ای بود براو نماز نخوان! آن مرد گفت: ای رسول خدا یادت هست که در فلان جنگ و فلان شب، چند نفر کشیک ترا میکشیدند؟! او یکی از آنها بود، پیغمبر بلند شد و به کنار قبر او آمد آنقدر نشست تا از دفن او فارغ شدند، حضرت سه بار به قبر او خاک ریخت، فرمود: مردم به او بدبین هستند ولی من خوشبینیم!؛

عمر گفت: آن خوشبینی یا آن خیری که از او سراغ دارید چیست؟! فقال رسول الله دعنا منك یا عمر! من جاهد فی سبیل الله و جبت له الجنة ای عمر! رها کن مارا، هر کس در راه خدا بجنگد بهشت براو واجب میشود «۲».

در حدیث دیگر است که عمر به حضرت گفت: براو نماز نخوان! فرمود: هل رآه أحد علی شیء من أعمال الخیر؟! آیا کسی او را در کار نیکوئی دیده است؟ آن مرد گفت:

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۰۰

در فلان شب باما کشیک ترا می‌کشید، حضرت براو نماز خواند و همراه جنازه او تا کنار قبر آمد و برقبر او خاک ریخت و فرمود: إن أصحابک یظنون أنك من أصحاب النار، وأنا أشهد أنك من أصحاب الجنة! اطرافیان تو (و هم نشینان) گمان می‌کنند تو از

اهل آتشی؟! اما من شهادت میدهم تو از اهل بهشتی.

سپس به عمر رو کرد و فرمود: إِنَّكَ لَا تُسْئَلُ عَنْ أَعْمَالِ النَّاسِ، وَ إِنَّمَا تُسْئَلُ عَنِ الْغَيْبَةِ تو مسؤول اعمال مردم نیستی! بلکه از غیبت کردنت مسؤول خواهی شد. «۱»

۵

«تأخیر تا به کی؟!»

«تأخیر تا به کی؟!» حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین در حدیث ۳۴ از مسند عایشه که در صحت آن اعتقاد دارند می‌نویسد، عروه از عایشه نقل می‌کند که، شبی پیغمبر به نماز «عتمه» «۲» مشغول بود به طوری که نماز عشاء به تأخیر افتاد تا اینکه عمر او را صدا زد و گفت: آخر زنها و بچه‌ها خوابیدند؟! پس حضرت در حالی که به سوی اهل مسجد بیرون می‌آمد، فرمود: «ماینتظرها أحد من أهل الأرض غیرکم» در روایت ابن شهاب است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «و ماکان لکم أن تُنْزروا» «۳» رسول الله صلی الله علیه و آله علی الصیلاة و ذاک حین صاح عمر بن الخطاب آیا بجز شما در روی زمین کسی انتظار این نماز را نمی‌کشد؟ به شما نیامده است که به پیامبر این همه اصرار کنید؟! «۱»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۰۱

این کلمه را آن وقت فرمود که عمر بر روی حضرت صیحه زد (و داد کشید!). «۱»

من فال نزدم»

من فال نزدم» رسول خدا به امراء خود نوشت هر وقت پیش من پیکی اعزام می‌کنید فرد خوش صورت و خوش نام بفرستید! عمر این را که شنید بلند شده گفت: من نمی‌دانم حرف بزمن یا ساکت شوم؟! حضرت فرمود: ای عمر هرچه میخواهی بگو! عمر گفت: چگونه است ما را از فال زدن نهی کردی، اما خودت فال میزنی؟! حضرت فرمود: من فال نزدم بلکه اختیار نمودم. «۲»

«حدیبیه»

«حدیبیه» در سال ششم و بنا به قول بعضی، در سال پنجم هجرت: حضرت با گروهی از مسلمانان برای ادای مناسک حج به سوی مکه معظمه حرکت نمودند وقتی که حرکت رسول خدا به قرشیان رسید، خالد بن ولید را با گروهی از ورزیدگان جنگ برای از بین بردن مسلمانان فرستادند، ولی او باهرا تکتیکی که پیش آورد شکست از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۰۲

خورد تا اینکه حضرت به محلی در نزدیکی مکه بنام (حدیبیه) رسید.

مشرکین قریش، عده‌ای از بزرگان خود را متناوباً به حضور حضرت فرستادند تا بالأخره حضرت را به صلح و شرطهائی که قبول آنها برای مسلمانان سخت بود، راضی نمودند که، آن سال را از همانجا برگردند، و آنها نیز، سال آینده سه روز مکه را به طور کلی تخلیه نمایند تا مسلمانها آزادانه، مناسک حج را بجا آورند.

چون این عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله با دستور مستقیم پروردگار انجام گرفت، پایان و نتایج خوبی برای مسلمانها داشت که در کتابهای مربوطه به طور مشروح بیان شده است، اما رئیس گروه فشار با مخالفتهای مکرر خواست جلوی این کار حضرت را بگیرد، گفت: اگر چهل نفر «۱» در روایت دیگر است، گفت: اگر یکصد «۲» نفر بامن همکاری کنند، من باین دستور مخالفت کرده و جلوی این کار را می‌گیرم «۳» ولی نتوانست

۸ «مانند آن روز شک نکرده بودم»

۸ «مانند آن روز شک نکرده بودم» شیخ عبدالرحمن سیوطی در تفسیر سوره فتح می‌نویسد: فقال عمر: ماشککت منذ

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۰۳

أسلمت إلاً یومئذ «۱»

از روزی که مسلمان شدم شک نکرده بودم مگر آن روز (بقیه روایت را متعاقباً می‌خوانید

ابن عباس گوید در زمان خلافت عمر (خودش جریان حدیبیه را پیش کشید و گفت: إرتبت إرتیباً لم أرتبه منذ أسلمت إلاً یومئذ، و

لو وجدت ذالک الیوم شیعةً تخرج عنهم رغبةً عن القضية، لخرجت «۲»

از روزی که مسلمان شده‌ام، مانند آن روز به شک نیفتاده بودم، اگر آن روز پیروانی پیدا می‌کردم که از آن قضیه دلگیر شوند، و

بتوانم با یاری آنها در برابر آن پیمان جبهه‌گیری نمایم، و آن را از بین ببرم، می‌کردم!

ابو سعید خدری گوید: روزی در نزد عمر نشسته بودم آن جریان را یاد آوری کرد و گفت: دخلنی یومئذ من الشک، و راجعت

النبي صلی الله علیه و آله یومئذ مراجعتهً مارجعته مثلها قط ... فینبغی للعباد أن یتهموا الزأی؛ و الله دخلنی من الشک حتی قلت فی

نفسی: لو کنا ماءً رجل علی مثل رأیی ما دخلنا فیہ أبداً ... «۳»

آن روز شکی برای من پیش آمد که، باقیافه‌ای با رسول خدا مواجه شده (وجهه گرفتم که) سابقه‌ای نداشت، پس سزاوار است

هر کسی به نظر خویش بدبین باشد، به خدا قسم شکی برای من رخ داد که به خودم می‌گفتم اگر صد نفر مانند من با آن جریان نظر

مخالف داشت، ابداً آن کار را نمی‌پذیرفتم (آن را باطل اعلام می‌کردم) برگردیم به بقیه روایت سیوطی

فأنت التبی صلی الله علیه و آله فقلت ألسنت نبی الله؟ قال: بلی، فقلت: ألسنا علی الحق، وعدونا علی الباطل؟ قال: بلی، قلت: فلم نعطی

الدئیة فی دیننا إذن؟ قال: إتی رسول الله، ولست

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۰۴

أعصیه، و هو ناصری. خدمت پیامبر آمدم، گفتم: آیاتو پیغمبر خدا نیستی؟! فرمود:

بلی. گفتم: آیا ما برحق و دشمن ما بر باطل، نیست؟! گفت: بلی، گفتم: پس چرا ما، پستی و خواری را برای دینمان بپذیریم؟ (کاسه

داغ تراز آش شده)

فرمود: من فرستاده خدایم و هیچوقت براو نافرمانی نمی‌کنم، و خود او یاور من است.

گفتم: آیا به ما خبر ندادی (وعده نکردی) که، ما بزودی بر کعبه آمده و آن را طواف خواهیم نمود؟!

فرمود: آری، اما، آیامن گفتم که امسال داخل آن خواهید شد؟!

گفتم: نه فرمود (نگران نباش) تو می آئی و طواف هم میکنی؛

عمر گوید: (من قانع نشدم) پیش ابوبکر آمدم همان سؤالها را تکرار نمودم! گفت:

ای مرد او رسول خداست و به خدا نافرمانی نمی‌کند و خدا نیز به او کمک خواهد نمود (از ابوبکر نیز همان پاسخها را شنیدم «۱»).

ابن اَبی الحدید گوید:

قول عمر للنبي صلی الله علیه و آله «ألم تقل لنا ستدخلونها» فی ألفاظ نکره حکایتها حتی شکاه النبي الی ابی بکر، و حتی قال ابی

بکر: إلزم بغرزه فوالله أنه رسول الله عمر بگونه‌ای با پیغمبر حرف زده (و با کلماتی به او اعتراض نموده است که) ما از آوردن آن

کراهت داریم (و شرم می‌کنیم) به طوری که شکایت بی ادبی او را پیش ابوبکر برده (و جریان را به او بازگو نمود) ابوبکر به عمر

گفت: بچسب به حرف پیغمبر و با

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۰۵

او مخالفت نکن، او رسول خداست. «۱»

أحمد زینی دحلان مفتی مکة گوید: وجعل عمر یردّ علی رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله الکلام، حتّٰی قال له أبو عبیدة الجراح: ألا تسمع یا بن الخطاب رسول الله یقول ما یقول نعوذ بالله من الشیطان الرجیم، حتّٰی قال رسول الله: صلی الله علیه و آله یا عمر: رضیتُ؟ و تأبی أنت! (الحدیث) عمر پیغمبر را به گونه‌ای رد می‌کرد که ابو عبیده جراح (که از دار و دسته خود او بود) به سخن آمد و گفت: ای پسر خطاب نمی‌شنوی آنچه را که رسول خدا می‌گوید؟! من از شیطان رجیم (و وسوسه‌های او که دل ترا فرا گرفته است) به خدا پناه می‌برم (کار به جایی رسید که حضرت رو به عمر کرد و گفت: ای عمر من (به فرمان خدا) راضی شدم (تو راضی نمی‌شوی!؟) و گردن فرازی می‌کنی! تا آخر خبر «۱»

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۰۶

. بامراجعه به تفاسیر فریقین قبح گفتار و ضعف ایمان و شاید عدم وجود آن در کالبد گوینده آن به وضوح دیده می‌شود، بدانسان که مانند ابن ابی‌الحدید هاز درج آن اظهار شرمندگی می‌کنند، و به طوری که عبدالمحمود می‌گوید: چه ضرورتی داشت مسلمانها این روایت را نقل کنند و تصحیح نمایند و شهادت دهند که عمر با رسول خدا موافق نبود و با او معارضه می‌کرد و در تدبیر با او مخالفت می‌کرد و خودش را به درک حق، از رسول خدا عارف تر می‌دید در حالی که خدا فرموده: وما ینطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی «۲» بعد از این کارشکنی و اعتراض، دست برداشته باز، مترصد فرصت دیگری بود، که برایش پیش آمد و زمینه مخالفت برایش فراهم شد، آن وقت که،

«این هم مخالفت دیگر»

«این هم مخالفت دیگر» حضرت دستور داد انحر و بدنکم و احلقوا رؤسکم قربانی هارا بکشید و سرهایتانرا بتراشید، باز لب به اعتراض گشود که (فأمتنعوا و قالوا: کیف ننحر و نحلق و لم نطف بالیت و لم نسع بین الصفاء و المروءة)، امتناع کردند و گفتند: ما چگونه قربانی کرده و سربراشیم در حالی که نه به بیت (خدا) طواف کرده‌ایم و نه میان صفا و مروه سعی

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۰۷

نموده ایم!

با این گفتار مجدداً خود را با رسول خدا در کفه ترازو قرار داد و متأسفانه موفق هم شد چون هیچ کس اقدام به کشتن قربانی نکرد به طوری که حضرت با ناراحتی تمام به چادر «ام سلمه» زوجه خویش آمد و جریان را گفت: ام سلمه پیشنهاد خوبی کرد و گفت: ای رسول خدا انحر أنت و احلق، فنحر رسول الله و حلق، فنحرقوم علی خبث (علی غیر) یقین و شک و اِرتیاب تو خودت نحر کن و سربراش (هرکس از تو اطاعت می‌کند مشخص بشود) حضرت قربانی را کشت و سر تراشید و آنها نیز بدون یقین و باشک و شبهه (بناچار و برای ترس از پیامدهای بعدی) تبعیت کردند. «۱»

ابن سعد در طبقات از ابی سعید خدری نقل می‌کند: أن رسول الله صلی الله علیه و آله رأى أصحابه قد حلقوا رؤسهم عام الحدیثیه غیر عثمان و أبی قتاده الأنصاری، فاستغفر رسول الله للمحلقین ثلاث مرّات وللمقصرین مرّة رسول خدا دید اصحاب سر تراشیده‌اند غیر از عثمان (بن عفان) و ابی قتاده انصاری، پس برای سر تراشیده‌ها سه بار طلب مغفرت کرد و برای کوتاه کننده‌های مو یکبار «۲». حضرت ۱۹ روز در حدیبیه ماند سپس به سوی مدینه حرکت کرد، وقتی که به (محلّی بنام) کراع الغمیم رسید سوره مبارکه فتح نازل شد، عمر از این پیشامد و از جلوگیری مشرکین، با تأسف زیاد راه میرفت (و به فکر فرو رفته بود؛

حضرت خواست این ناراحتی را از دل او در آورد آنطور که در صحیح بخاری آمده است فرمود: سوره‌ای نازل شده است، که برای

من دوست داشتنی تر است از آنچه که آفتاب بر آن می‌تابد!، مردی از اصحاب گفت: این را فتح نمی‌گویند که راه «بیت» را به روی ما بستند و نگذاشتند در آنجا قربانی کنیم، و دو نفر از مؤمنین که به سوی ما از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۰۸ آمده بودند، برگشت داده شدند!

رسول خدا فرمود: چه بد گفتاری است این، بلی آن پیشامد بزرگترین پیروزی است برای ما، مشرکین رضایت دادند که مسلمانها را (برسمیت بشناسند و) در شهرهای خود آزاد گذارند، از شما امان می‌خواهند و شما بر آنها فاتح شدید (از موضع قدرت سخن گفتید) با اجر خدائی، سالم برگشتید، آیا این بزرگترین پیروزی نیست؟! آیا فراموش کرده‌اید روز احد را که فرار می‌کردید و به پشت سرتان نگاه نمی‌کردید آیا روز احزاب را از یاد بردید چشمها زایل و از بالا و پایین محاصره شده بودید و ... مسلمانها گفتند: گفته خدا و رسول راست و درست است، به خدا قسم ای رسول خدا ما، مانند تو فکر نمی‌کردیم البته تو اعلم از مائی (۱).

باز عمر گفت: یارسول الله ألم تقل إنك تدخل مكة آمناً؟ قال بلی، أفقلت لكم عامی هذا؟ قال: لا (الحديث) «۲» آیا تونگفتی با امنیت داخل مکه می‌شوی؟ فرمود: بلی آیا من گفتم امسال داخل می‌شوید؟! گفت: نه (تا آخر خبر

۱۰ «رو به زندگی عادی»

۱۰ «رو به زندگی عادی» رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از اتمام عمره تمتع طبق آیه مبارکه که فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ (تا آخر آیه) «۳» دستور داد هر کس مایل باشد می‌تواند تاموقع احرام حج، متعه کند (یعنی برای استراحت و آرامش گرفتن از زحمات احرام عمره از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۰۹

میتواند با زوجه خود مباشرت داشته باشد و یا برای خود متعه، دست و پا کند) مردی گفت: آنخرج حجاجاً و رؤسنا تقطر؟ و انّ النبی صلی الله علیه و آله قال له: إنك لن تؤمن بها أبداً آیا ما به حج، رویم در حالی که از سر ما (آب غسل) می‌ریزد رسول خدا به او فرمود: تو ابداً به آن، ایمان نخواهی آورد «۱». و هذا ما کرهه عمر وبعض أتباعه، فقال قائلهم: كما أخرج أبو داود في سننه، أنطلق و ذكورنا تقطر عمر و بعض از یاران او از این دستور بدشان آمد بدانسان که ابوداود در کتاب سنن آورده است عمر یا یکی از یاران او گفت: آیا ما در حالی برای احرام حج برویم که از ذکرها، ما، منی میریزد! «۲».

روایات فراوان در منابع اهل سنت، تصریح دارد که آن مرد عمر بود؛ و تاریخ نیز، با گذشت زمان از روی آن پرده برداشته است «۳».

سخنان و اعترافات زیادی که از خود عمر نقل شده است که او روزی در بالای منبر خطبه می‌خواند با آزادی و صراحت کامل گفت: متعتان کانتا علی عهد رسول الله و أنا أنهی عنهما و أعاقب علیهما: متعه الحج و متعه النساء «۴»

و در روایت دیگر است که گفت: أیها الناس ثلاث کُنّ علی عهد رسول الله و أنا أنهی

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۱۰

عنهنّ، وأحرّمهنّ، وأعاقب علیهنّ: متعه الحج، و متعه النساء، و حیّ علی خیر العمل ای ای مردم! سه چیز در عهد رسول خدا بود (و به آنها عمل می‌کردند) من از بجا آوردن آنها نهی کرده و تحریم مینمایم و هر کس مرتکب آنها شود عذابش می‌کنم متعه حج،

ومتعه زنها، و کلمه حی علی خیر العمل (دراذان). «۱»

۱۱ «سخن چینی حاطب»

۱۱ «سخن چینی حاطب» یکی از اصحاب، به نام حاطب بن ابی بلتعنه میخواست قریش و مکیان را، از تصمیم‌های خصوصی رسول خدا آگاه نماید، به این امید که در گردن قریش حقی داشته باشد، تا زن و بچه او را در مکه نیازارند، و اموال او را غارت نمایند، رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرمؤمنان علیه السلام را با دو نفر دیگر فرستاد تا آن نامه را از زنی که آن را در میان موی سرش مخفی کرده بود تا به قریش برساند، گرفتند و آوردند، فوراً عمر از جا برخاست و گفت: یا رسول الله! حاطب به خدا و رسولش خیانت کرده اجازه بدهید گردن او را بزنم!

رسول خدا رو به حاطب کرده پرسید برای چه دست به این کار زدی؟ گفت: مرا از ایمان آوردن به خدا و رسولش چه مانع شده است (یعنی از ایمان خود متزلزل نشده‌ام) ولی هریک از یاران تو در مکه، کسی را دارد که از ناموس و مال او دفاع نماید اما من بیکس هستم، و می‌دانم که تو بر آنها غالب خواهی شد، فقط خواستم از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۱۱

در گردن آنها حقی و منتهی داشته باشم تا متعرض اهل و عیال و اموال من نشوند، حضرت فرمود: صدق لاتقولوا له إلاً خیراً، راست می‌گوید: در باره او جز خیر، چیزی نگویید (او را به نیکی یاد کنید) دوباره عمر گفت: ای رسول خدا او به خدا و رسولش و مؤمنان خیانت کرده است اجازه بده گردنش را بزنم (تا آخر خبر). «۱»

با اینکه حضرت گفته حاطب را تأیید نمود، و اجازه نداد کسی در باره او جز نیکی چیزی بگوید اما عمر علاوه بر اینکه به حرف رسول خدا صلی الله علیه و آله گوش نداد دوباره خواسته خود را تکرار کرد

۱۲ «ما رشوه نمی دهیم!»

۱۲ «ما رشوه نمی دهیم!» استاد محمد خالد گوید: لقد ترک عمر بن الخطاب النصوص الدینیة المقدسة من القرآن و السینة عند مادعته إلی ذالک المصلحة فلأبها، فینما یقسم القرآن للمؤلفه قلوبهم حظاً من الزکاة و یؤدیہ الرسول، و یلتزمه أبو بکر، یأتی عمر فیقول: إنا لانعطی علی الإسلام شیئاً، فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر البتة عمر بن خطاب نصهای دین مقدس را از قرآن و سنت، وقتی که به نظرش مصلحت می آمد، ترک کرده است هنگامی رسول خدا صلی الله علیه و آله طبق تقسیم بندی مستحقین زکوة در قرآن، می‌خواست برای تألیف قلوب عده‌ای از گردنکشان پولی پرداخت کند و ابوبکر هم به حضرت کمک می‌کرد، عمر صدایش را برای اعتراض بلند کرده و می‌گفت:

ما برای مسلمان شدن به کسی، (رشوه یا) چیزی نمی‌دهیم هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد و نخواست کافر بماند! «۲»

۱۳ «نیازمندتر از اینها هست!!»

۱۳ «نیازمندتر از اینها هست!!» عمر گوید: روزی رسول خدا مالی را تقسیم نمود من به او گفتم: و الله یا رسول الله لغير هؤلاء کان أحق به منهم! فقال: إنهم خیرونی بین أن یسئلونی بالفحش و بین أن یخولونی، فلست یباخل به خدا سوگند ای رسول خدا به یقین کسانی هستند که خیلی مستحق تر از اینها هستند! فرمود: آنها مرا مخیر کردند میان سؤال کردن باخشونت یا نسبت دادن مرا بربخالت، من بخیل نیستم (و صفت بخالت را بر خود نمی‌پذیرم «۱»).

در روایت دیگر است که عمر گفت: قسم رسول الله قسمه، فقلت یا رسوالله! لغير هؤلاء من اهل الصفة. قال فقال رسول الله صلی الله

علیه و آله: إِنَّكُمْ تَسْتَلُونِي بِالْفَحْشِ، وَ تَبْخَلُونِي وَ لَسْتُ بِبَاخِلٍ رَسُولَ خِدا چيزهائی تقسیم می‌کرد من گفتم: ای رسول خدا، غیر از اینها کسانی از اهل صِفَّة (مستحقترند) رسول خدا فرمود: شما از من با سرسختی می‌خواهید و مرا به بخالت نسبت می‌دهید در حالی که بخالتی، در من وجود ندارد «۲»

۱۴ «چگونه بخوابیم؟!»

۱۴ «چگونه بخوابیم؟!» پس از خاتمه جنگ بدر، اسیران جنگی را آوردند، حضرت به اصحاب فرمود: من مردانی از بنی هاشم و غیر بنی هاشم را میشناسم، با اجبار و اکراه آمده‌اند دلشان نمی‌خواست با ما بجنگند، پس هر کس از بنی هاشم را دیدید، او را نکشید و هر کس ابوالبختری بن هشام بن حارث بن اسد را دید او را نکشد، (چون از او گزند و بدی به حضرت نرسیده بود و اولین کسی بود که صحیفه قریش را باطل اعلان کرد و سبب بیرون آمدن بنی هاشم از شعب ابیطالب شد) و هر کس عباس بن عبدالمطلب را دید او را نکشد چون او مُکْرَهًا با آنها بیرون آمده است، (در مقابل این همه تأکیدات، اولین عکس‌العمل که عمر نشان داد) به شدت عباس عموی پیغمبر را به طناب بست بطوری که او طول شب را تا بصبح ناله میکرد و رسول خدا هم نمی‌خوابید، گفتند: ای رسول خدا چرا نمی‌خوابی؟! فرمود: کیف أنام و أنا أسمع أئین عمی؛ فأطلقه الأنصار من چگونه بخوابم در حالی که ناله عمویم را می‌شنوم، بعد از این سخن بود که طائفه انصار او را آزاد کردند «۱».

در همین موقع بود که عمر برخاست و گفت: ای رسول خدا اینها ترا تکذیب کردند ترا بیرون کرده و باتو جنگیدند پس برای من امکان دهید فلانی را بکشم و علی را اجازه دهید برادرش عقیل را بکشد و به حمزه رخصت دهید برادرش عباس را به قتل برساند! «۲»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۱۴

ملاحظه می‌فرمائید باچه جرئتی، کسانی را که حضرت شهادت می‌دهد مجبوراً آمده‌اند و بسیاری از مؤرخین قائل به ایمان عباس هستند، ولی با اشاره حضرت ایمان خود را پنهان می‌کرد، حکم به کشتن او (آنهم بادست برادرش) را صادر می‌کند (و برادر کشتی راه بیاندازد). «۱»

۱۵ «کشتن اسیر»

۱۵ «کشتن اسیر» ۱- پس از فتح قبیله هوازن در جنگ حنین، حضرت دستور داد: منادی ندا کرد که هیچ اسیری را نکشید! در این حال عمر بن خطاب از کنار اسیری بنام ابن اُکوع که به زنجیر کشیده شده بود گذشت، (این مرد را قبیله بنی هذیل برای جاسوسی از اوضاع و احوال رسول خدا پس از فتح مکه، به مکه فرستاده بودند، او هم این کار را کرده بود،) وقتی که عمر او را دید (آن طور که شیخ مفید در کتاب ارشاد ضمن غزوه حنین آورده است) گفت: این دشمن خدا جاسوس بود حال که اسیر شده است بکشیدش، (ابگفتار او) مردی از انصار او را گردن زد، هنگامی که این قضیه به گوش حضرت رسید (به عنوان اعتراض) فرمود: آیا دستور نداده بودم که، اسیری را نکشید؟!.

۲- باز در همان جنگ یکی از اسراء بنام جمیل بن معمر بن زهیر را به قتل رساندند، حضرت در حالی که خیلی خشمناک بود، به سوی انصار فرستاد که چه چیزی سبب کشتن او شد، باینکه فرستاده من به شما ابلاغ کرده بود که اسیری را نکشید؟!.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۱۵

عذر آوردند: ای رسول خدا ما با گفته عمر او را کشتیم «۱» حضرت (باناراحتی تمام) از آنها روگردانید، تا اینکه عمیر بن وهب خواهش کرد که از تقصیر آنها درگذرد.

۳- از جمله کشته شدگان جنگ حنین زن زیبایی بود که خالد بن ولید (هوسباز و عیاش که حتماً به درخواست او تن درنداده بود) او را کشته بود، مردم دور آن زن را گرفته به زیبایی و تناسب اندام و خوش هیكلی او تماشا می کردند که حضرت سر رسید بلافاصله آنها متفرق شدند، حضرت فرمود: به خالد بگوئید (سه گروه) زن و بچه و مزد بگیر را به قتل نرساند (۲)»

۱۶ «جز عمر کسی نجات نمی یابد»

۱۶ «جز عمر کسی نجات نمی یابد» بعد از همان جنگ حضرت طبق صلاحدید اصحاب، قرار بر این گذاشتند که، از اسراء فداء بگیرند، ولی عمر بر قلع و قمع آنها اصرار می ورزید، در تأیید نظر عمر حدیثی هم ساخته اند که فردای آنروز عمر دید پیغمبر با ابوبکر گریه میکنند جلو آمد و گفت: برای چه گریه می کنید به من هم بگوئید اگر گریستن با شما منم بگیریم و اِلَّا تبأکی کنم! رسول خدا فرمود: نزدیک است در مجازات مخالفت با نظر عمر عذاب عظیم مرا بگیرد!! و اگر عذابی فرود آید کسی از آن عذاب نجات نمی یابد مگر عمر (۳)

۱۷ «هرکس شهادتین گوید»

۱۷ «هرکس شهادتین گوید» ابوهیره گوید: پیش رسول خدا وارد شدم فرمود: ابوهیره، توئی؟! عرض کردم، بلی ای رسول خدا، فرمود: سبب آمدنت چیست؟! گفتم: با تو با هم بودیم ولی بلند شده رفتی و تأخیر کردی، ما ترسیدیم که از ما (دور افتاده و) بریده باشی؛ بدینجهت نگران شدیم و من اولین ترسنده بودم که به پشت این دیوار رسیدم، و من مانند روباه از میان آنها خزیده خود را زودتر از همه به تو رساندم و عده زیادی نیز در پشت این دیوارند، فرمود: ای ابوهریره! اِذْهَبْ بِنَعْلَيْ هَاتَيْنِ فَمَنْ لَقِيتَ مِنْ وِرَاءِ هَذَا الْحَائِطِ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُسْتَقِناً قَلْبَهُ، فَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ، با این دو نعلین من برو، هر که را در پشت این دیوار دیدی بگو: هرکس با یقین قلبی به یگانگی خدا شهادت دهد، به او مژده بهشت باد!

(ابوهیره گوید) اول کسی که مرا دید عمر بود پرسید این نعلینها چیست؟ گفتم این نعلینهای رسول خداست آنها را (برای نشانه و راستی گفتار من به من داده) به کسانی که به وحدانیت خدا شهادت دهد، به او مژده بهشت دهم؛ عمر طوری دستانش را به سینه من کوبید که فخررت لأُستی فقال إرجع یا اباهریره خودم را کثیف کردم! و به من گفت: برگرد! برگشتم در حالی که (از درد و ترس به خود می پیچیده و) می گریستم! عمر هم پشت سر من رسید؛ حضرت از من پرسید اباهریره چه شده است؟ جریان را شرح دادم قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما حملك علی ما فعلت؟ ای عمر چه چیزی ترا به این کار واداشت؟ گفت: پدر و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۱۷

مادرم فدایت! آیا تو ابوهریره را با نعلینهای فرستاده ای که، این مژده را به مردم دهد؟ فرمود: بلی؛ قال: فلا تفعل فإنی أخشى أن یتکل الناس علیها فخلّهم یعملون، قال رسول الله فخلّهم عمر گفت: این کار را نکن! میترسم مردم به این سخن متکی (و امیدوار) شوند (و اعمال خود را رها سازند) بگذار کارشان را بکنند؛ فرمود: پس آنها را به حال خود بگذارید! (۱)».

شمارا به خدا! این حدیث را با دقت مطالعه کرده سپس با وجدان سالم قضاوت نمائید که این شخص با رسول خدا چه قدر سر پیکار داشته و چه اندازه جرئت پیدا کرده و جلوی خیر را گرفته و نگذارد مردم با این نویدها به سوی توحید و خداشناسی تشویق و ترغیب شوند و گفتن شهادتین رواج یابد و پیغمبر را از کاری که در پیش گرفته بود، منصرف سازد و برای صیانت از شر او، تسلیم گفته او شود!!

۱۸ «سخن چینی منافقانه»

۱۸ «سخن چینی منافقانه» پس از شکست مسلمانها در جنگ احد، ابوسفیان به مسلمانها رو کرد و گفت: اُفی القوم محمد آیا محمد در میان شماست؟! سه بار این جمله را تکرار کرد، حضرت فرمود: جوابش ندهید، ابوسفیان گفت: اُنشدک الله یاعمر اُقتلنا محمداً؟ قال عمر:

اللهم لا و هو یسمع کلامک! ترا به خدا ای عمر محمد را کشتیم یانه؟! عمر گفت: نه به از مباحثه تا عاشورا، ص: ۲۱۸

خدا بلکه او حرفهای شمارا میشنود! «۱»

با اینکه حضرت اجازه نداده بود، کسی خبر سلامتی آنحضرت را به آنها اطلاع دهد و کشته نشدن او را به آنها برساند، آیا کسی که به سؤال ابوسفیان جواب می‌دهد، چه هدفی را تعقیب می‌کند و چه منظوری داشت؟ آیا نمی‌خواست به آنها بفهماند، حالا که شما فاتح هستید و به کشتن رسول خدا موفق نشده‌اید، دست به کار شوید غائله را ختم کنید؛

آیا منظور حضرت این نبود که آنها از سلامتی حضرت خبردار نشوند، تا دوباره حمله کرده و کار را یکسره، کنند؟!

آیا روی این اعمال، جز دو روئی و نفاق، چه نامی میتوان گذاشت، قضاوت در باره این خلاف کاریها با وجدانهای سالم است

۱۹ «صحیفه ملعونه»

اشاره

۱۹ «صحیفه ملعونه» پیمان نامه ای که در زبان ائمه علیهم السلام به (صحیفه ملعونه) و (صحیفه مشثومه) شهرت یافته است بر دو گونه بوده است.

۱- پیمان نامه هفت نفری که در کعبه معظمه، میان (عمر و ابوبکر و سالم و ابو عبیده بن جراح (و معاذ بن جبل «۲»)) و عبدالرحمن بن عوف و مغیره بن شعبه)

از مباحثه تا عاشورا، ص: ۲۱۹

نوشته شده (و در آنجا نیز دفن شده بود). «۱»

در تفسیر آیه ۷ سوره مبارکه مجادله: از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام آمده است که این آیه در باره فلان و فلان و ابی عبیده الجراح و عبدالرحمن بن عوف و سالم مولی ابی حذیفه و مغیره بن شعبه نازل شده است؛

حیث کتبوا الکتاب بینهم و تعاهدوا و توافقوا (و تواتقوا): لئن مضی محمداً لا تكون الخلافة فی بنی هاشم و لا النبوة أبداً آن وقت که در میان خود پیمان بستند و توافق نمودند که اگر محمد از دنیا برود خلافت و نبوت به هیچوجه در بنی هاشم نخواهد بود، پس این آیه نازل شد؛

راوی گوید: از آن حضرت پرسیدم؟ گفته خدای عزّ وجلّ «أم ابرموا أمراً فإنا مبرمون* أم یحسبون أننا لانسمع سرهم و نجواهم، بلی و رسلنا لدیهم یکتبون» «۲»

در چه موردی فرود آمد؟! فرمود: این دو آیه در آن روز در باره آنها فرود آمد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «لعلک تری أنه کان یومٌ یُشیبهُ «۳» یومٌ کُتِبَ الکتابُ إلّا یومٌ قتل الحسین علیه السلام و هكذا کان فی سابق علم الله عزّ و جلّ الذی أعلمه رسول الله صلی الله علیه و آله أن إذا کُتِبَ الکتابُ قُتِلَ الحسین و خرج الملك من بنی هاشم فقد کان ذالک کله «۴».

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۲۰

تو چگونه می‌بینی (آیا) روزی پیدا میشد با روزی که آن نوشته را نوشتند (و تعهد نمودند که خلافت را از اهل بیت علیهم السلام گرفته و خاندان نبوت را برای همیشه از آن مقام منزوی نموده و کنار بزنند) شباهت داشته باشد؟! مگر روزی که حسین علیه السلام (به شهادت رسید و) کشته شد (یعنی روز شهادت امام حسین و روز نوشتن آن پیمان از نظر ماهیت و اهمیت، شبیه همدن چون در واقع حسین در روز نوشته شدن همان پیمان، شهید گشت،

«روزولت» رئیس جمهور سابق آمریکا گوید: هیچ حادثه بی مقدمه و خلق الشاعه به وجود نمی‌آید بلکه پس از گذشت زمانی و دست به دست هم دادن جریاناتی، حادثه‌ای چه مثبت و چه منفی، رخ می‌دهد و به منصفه ظهور می‌رسد).

و اینگونه بود در علم گذشته خدای عزّ و جلّ که آن را به رسول خود صلی الله علیه و آله تعلیم نموده بود، اینکه هر وقت آن نوشته به کتابت رسید (و به مرحله عمل آمد) حسین (تو نیز) کشته شد و ریاست (و خلافت) از خاندان بنی هاشم، بیرون رفت و این کارها همگی به حقیقت پیوست.

حارث بن حصیره اَسَدی گوید: اَبی جعفر (امام باقر) علیه السلام فرمود: با پدرم داخل کعبه شدم بر (سنگ مرمر، سرخ، میان دو ستون، نماز خواند و فرمود: فی هذا الموضع تعاهد القوم، إن مات رسول الله صلی الله علیه و آله أن لا یردوا هذا الأمر فی أحد من أهل بیته أبداً قال:

قلت: و من کان؟ قال الأول و الثانی و أبو عبیده بن الجراح و سالم بن الحبیبه «۱»

این همان مکانی است که که قوم، با هم، پیمان بستند اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرد، این کار خلافت را هیچوقت و بر هیچ یک از اهلیت وانگذارند، پرسیدم که‌ها بودند؟

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۲۱

فرمود: اولی و دومی و ابو عبیده و سالم پسر حبیبه.

سَلیم بن قیس گوید: معاذ بن جبل هنگام مرگش به خود نفرین می‌کرد و می‌گفت وای بر من، پرسیدند برای چه؟! گفت: به خاطر همدست شدنم با عتیق (ابوبکر) و عمر برای کنار گذاشتن علی از خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و همینگونه از پسر عمر نقل شده است که پدرش همین حرف را می‌زد و همچنین ابوبکر در حال جان دادن می‌گفت: این است رسول خدا و علی هم در کنار اوست و صحیفه‌ای را که در کعبه به آن تعهد کردیم در دست اوست و می‌گوید: قد وفیت بها و تظاهرت علی ولیّ الله أنت و أصحابک، فابشر بالثار فی أسفل السّافلین، ثم لعن ابن صهّاک، و قال هو الذی صدّنی عن الذّکر بعد اذ جائنی (ای ابوبکر) به یقین به این تعهد نامه وفا داری کردی، تو و همدستانت به ولی خدا (علی) غلبه کردید، پس مژده باد بر تو سوختن در آتش، در اسفل سافلین، سپس (ابوبکر) به پسر صهّاک (عمر) لعنت فرستاد و گفت:

اوست که مرا از (عمل کردن به) ذکر (قرآن) بازداشت بعد از آنکه برایم (حق و حقیقت) روشن بود «۱».

قال العباس بن الحارث لما تعاهدوا علیها، نزلت «إِنَّ الَّذِینَ إِرْتَدُّوا عَلٰی أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدٰی السَّیْطٰنِ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلٰی لَهُمْ» «۲»

عباس پسر حارث گوید: زمانی که (در کعبه) آن صحیفه را نوشتند، این آیه نازل شد؛

این حدیث را أبو اسحاق در کتابش و احمد بن حنبل در «مسندش» و حافظ ابونعیم اصفهانی در «حلیه الألیاء» و زمخشری در «الفتاوی» ذکر کرده‌اند و باز این آیه فرود آمد «و مکروا مکراً و مکرونا مکراً» «۳» عمر موقع مرگش می‌گفت: ای کاش از دنیا آزاد بیرون می‌رفتم نه بر من و نه برای من، پرسش گفت: أتقول هذا؟! فقال دعنی؛ نحن أعلم بما صنعنا أنا و صاحبی و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۲۲

أبو عبيدة و معاذ «۱»

. تو این را می‌گوئی؟! گفت: رهایم کن من خوب می‌دانم با دو یار خود و با همکاری ابو عبیده و معاذ بن جبل چه کارها کرده‌ایم.
۲- دومین پیمان بعد از جریان غدیر خم بود، گروهی از منافقین شب همان روز گردهم آمدند و سوگند یاد کرده، و باهم پیمان بستند که، رسول خدا را در باره تعیین خلافت علی بن ابیطالب علیه السلام در غدیر خم، اطاعت نکرده و بعد از او آن بیعت را نادیده گرفته، و اجراء نمایند.

پس وقتی که وارد مدینه شدند در خانه (ابوبکر) یک صحیفه (پیمان نامه) نوشتند که بند اول آن شکستن ولایت علی علیه السلام بود و این که خلافت و ولایت از آن ابوبکر و عمر و ابو عبیده و سالم می‌باشد و بیرون از این چند نفر نخواهد شد؛
فلما رجعوا من الحج و دخلوا المدينة كتبوا صحيفه بينهم و كان أول ما في الصّحيفه النّكث لولايه عليّ بن أبي طالب عليه السلام و أنّ الأمر الي أبي بكر و عمر و أبي عبیده و سالم معهم ليس بخارج منهم و شهد بذلك أربعة و ثلاثون رجلاً أصحاب العقبه و عشرون رجلاً آخرون و استودعوا الصّحيفه أبا عبیده ابن الجراح و جعلوه أمينهم عليها. «۲»

شاید سزّ اینکه عمر پیش از وفاتش می‌گفت: اگر ابو عبیده زنده بود او را جانشین معرفی می‌کردم و اگر سالم زنده بود او را به خلافت تعیین می‌نمودم و در بعض مصادر معاذ بن جبل را نیز نام می‌برد.
عمر بعدها از ابوبکر بادی یاد می‌کرد که من در سقیفه بنابه قرار قبلی که داشتیم،
از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۲۳

دستم را به سوی ابوبکر دراز کردم که بظاهر بیعت کنم و او بگوید: نه من بر تو بیعت میکنم، که به دستم بزند و بیعت کند اما برخلاف قرار قبلی این کار را نکرد و بر خود بیعت گرفت.
زیر این عهد نامه را سی و چهار نفر مردان عقبه (آنهايي که در گردنه خطرناک براندازی راه تبوک بودند) و بیست و چهار نفر از دیگران، امضاء کردند.
این صحیفه را به ابو عبیده بن جراح که (امین نامیدند) سپردند.

حذیفه گوید: اسماء بنت عمیس که آنوقت زن ابوبکر بود می‌گفت: آن گروه در منزل ابی بکر گرد آمدند (و در باره غدیر خم) به مشاوره پرداختند و اسماء نیز به تمام سخنان آنان گوش می‌داد تا اینکه پس از این رایزنی، همگی تصمیم گرفتند که جریان غدیر خم را نادیده گرفته و لوث نمایند، و سعید بن عاص اموی را مأمور کردند صحیفه را بنویسد او هم نوشت (وهمگی شهادت دادند) و مهمترین بندهای آن عبارت از این بود

مواد پیمان نامه

مواد پیمان نامه این (عهدنامه ایست که) گروهی از اصحاب محمد رسول خدا از مهاجرین و انصار پس از جدیت و رایزنی و مشاوره زیاد و برای حفظ کیان اسلام و مسلمین به اتفاق آراء (مطالب ذیل را) به تصویب رساندند تا آیندگان از آن تبعیت نموده و به مفاد آن عمل نمایند.

۱- به طور یقین وقتی که خداوند دین خود را تکمیل نمود، پیامبرش را به سوی خود برد، بدون اینکه کسی را جانشین خود قرار دهد (چون در دین نقصانی نمانده بود در حالی خود عدم تعیین جانشین برای امت نقصان بزرگی بود)؛
۲- مسلمانها را به اختیار خود گذاشت تا کسی را که مورد وثوق و اعتماد و خیر خواه آنان باشد، برای رهبری خود انتخاب نمایند؛
۳- بر همه مسلمانان واجب است هرگاه خلیفه ای از خلفاء بمیرد صاحبان رأی

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۲۴

سلیم و نظر صائب، (فوراً گرد هم آمده) به مشورت پرداخته و هرکس را، برای خلافت و رهبری خود شایسته تشخیص دادند، او را برگزینند و امور کشور را به دست او بسپارند.

۴- اگر کسی ادعای نماید که رسول خدا او را جانشین خود قرار داده و او را با نام و نشان، به مردم شناسانده است (چنین شخصی) به راه باطل رفته و بر خلاف نظر اصحاب رسول خدا سخن گفته است (و چنین حرفی توطئه‌ای بیش نیست)؛

۵- هیچیک از نزدیکان پیغمبر (به خاطر ذوالقربی بودن) مستحق خلافت و امامت نیستند زیرا خداوند می‌فرماید: **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ** «۱»

همانا گرامی‌ترین شما در پیش خدا با تقوی‌ترین شماست.

(در پایان یاد آور و تأکید می‌شود) هرکس با آنچه که در این صحیفه نوشته شده مخالفت ورزیده و با اجماع مسلمین همسو نشود، او را (در هر موقعیتی هم بوده باشد) بکشید هرچه بادا باد.

سپس این پیمان نامه را به ابی‌عبیده جراح تحویل دادند تا آن را به مکه بفرستد تا در آنجا نگهداری شود. «۲» پس از تنظیم این صحیفه، شبانه‌از مجلس، متفرق شدند

«امین امت!!»

«امین امت!!» صبح همان شب رسول خدا نماز صبح را خواند و در محراب نشست و مشغول ذکر خدا بود تا آفتاب در آمد، به سوی ابو‌عبیده متوجه شده و فرمود: **بخ بخ من مثلک و قد أصبحت أمين هذه الأمة، مبارک است مبارک است برای مثل تو که، صبح کرده، در حالی که امین این امت شده است!! (توبیخ شدید توأم با استفهام انکاری) سپس این آیه را تلاوت نمود: فویل للمذین یکتبون الكتاب بأیدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیثروا به ثمناً قليلاً فویل لهم ممّا کتبت أیدیهم وویل لهم بما یکسبون** «۱» پس وای بر آنها که نوشته‌ای با دست خود می‌نویسند، سپس می‌گویند: «این، از طرف خداست» تا آن را به بهای کمی بفروشند. پس وای بر آنها از آنچه با دست خود نوشتند؛ و وای بر آنان از آنچه از این راه به دست می‌آورند!

این مردان (صاحبان پیمان) در این امت مانند کسانی اند که قرآن می‌فرماید:

یستخفون من الناس و لا یتخفون من الله و هو معهم إذ یبیتون مالا یرضی من القول و کان الله بما یعملون محیطاً «۲»

. آنها زشتکاری خود را از مردم پنهان می‌دارند؛ اما از خدا پنهان نمی‌دارند؛ و هنگامی که در مجالس شبانه، سخنانی که خدا از آن راضی نبود، می‌گفتند؛ در حالی که خدا با آنها بود؛ خدا به آنچه انجام می‌دهند، احاطه دارد. سپس فرمود: در این امت امروز اتفاقی افتاده که در جاهلیت اتفاق افتاده بود صحیفه‌ای نوشته (برای نگهداری به مکه فرستاده اند که) مانند همان صحیفه را در جاهلیت نوشته و در سقف کعبه آویزان کرده و از آن نگهداری می‌کردند.

خداوند اینهارا زنده نگه میدارد تا آنها را امتحان کرده، خبیث را از طیب بسنجد و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۲۶

اگر نبود که خداوند مرا دستور داده است از (اعمال) اینها اعراض نمایم، آنها را احضار نموده و همه را گردن می‌زدم (اما چکنم) خدا باید خواسته خود را انجام داده و پاکان را از ناپاکان تمیز دهد.

حذیفه گوید: به خدا قسم حضرت که این حرف را زد (رنگ از روی آنها پرید) و طوری به ریشه افتادند که نمیتوانستند خود را نگهدارند و همه حاضرین در مسجد، آنها را (به خوبی) شناختند و فهمیدند که منظور رسول خدا از این گفتارها و تهدیدها، آنها بودند. «۱»

أبی بن کعب به این جریان اشاره کرده است در سخن مشهورش: **ألا هلک أهل العقدة واللّه ما آسی علیهم إنّما آسی علی من**

يُضَلُّونَ «۲»

آگاه باش صاحبان پیمان (با این عمل شرم آورشان) به هلاکت رسیدند. به خدا قسم از (گمراهی خود) آنها تأسف نمی خورم تأسف من برای کسانی است که (بعد از این) با این عمل اینها، به تباهی کشیده شده و به هلاکت خواهند رسید. در نامه ای که عمر به معاویه نوشته بود خود او و جمعی دیگر (به دروغ) شهادت دادند که؛ پیغمبر فرمود: امامت با اختیار مسلمانهاست بدین جهت بود که انصار گفتند: ما از قریش اولی تریم و گروهی گفتند: «منا امیر و منکم امیر» «۳»

۲۰ «براندازی در پرتگاه»

اشاره

۲۰ «براندازی در پرتگاه» جریان براندازی و کودتای رسول خدا صلی الله علیه و آله و رم دادن ناقه آن حضرت، توسط هیئت رئیسه گروه فشار، در دو پرتگاه خطرناک اقدام ولی هر دو نافرجام ماند؛
 ۱- عقبه راه تبوک هنگامی که از جنگ تبوک بر می گشتند.
 ۲- عقبه ارشی میان جحفه و ابواء در راه مدینه، موقعی که از جریان غدیر خم فارغ شدند و رهسپار مدینه بودند.
 اجرای این دو کودتا با دست ۱۲ یا ۱۴ نفر، از مسلمات تاریخ است «۱»

کودتای اول

کودتای اول ۱- ابن حزم محلّی از ولید بن جُمیع نقل می کند: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَطَلْحَةُ وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ أَرَادُوا قَتْلَ النَّبِيِّ وَإِقَائَهُ مِنَ الْعُقْبَةِ فِي تَبُوكَ «۲»
 ابابکر و عمر و عثمان و طلحه و سعد ابن وقاص می خواستند پیغمبر را (موقع برگشتن از جنگ) تبوک از پرتگاه «عقبه» پرت نموده و از میان بردارند.
 راوی این روایت، ولید بن جُمیع را بسیاری از علماء جرح و تعدیل (اهل سنت) موثق «۳» و صدوق «۴» و صالح الحدیث «۵» و لیس به بأس «۶» ذکر نموده اند.
 از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۲۸

۲- عبد القاهر بن طاهر بغدادی متوفای ۴۲۹ در باره این حادثه چنین گوید: ثُمَّ إِنَّ النَّظَامَ «۱» ... كَانَ طَعَنَ فِي الْفَارُوقِ عَمْرًا، وَزَعَمَ ... أَنَّهُ شَكَّ يَوْمَ الْحَدِيثِ فِي دِينِهِ، وَشَكَّ يَوْمَ وِفَاةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَ أَنَّ كَانَ فِيمَنْ نَفَرَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيْلَةَ الْعُقْبَةِ، وَ أَنَّ ضَرْبَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ وَ مَنَعَ مِيرَاثَ الْعَتْرَةِ «۲»
 سپس نظام در کارهای فاروق عمر، به او طعنه میزد و (چندتای آنها را می شمرد که عمر) گمان میکرد در روز صلح حدیبیه در دینش شک نمود و در روز وفات رسول خدا شک کرد و او با کسانی بود که در عقبه تبوک می خواستند شتر پیامبر را رم داده و هلاک نمایند و فاطمه را زد و عترت را از ارث پدری مانع شد (و محروم ساخت).
 ۳- صدوق قدس سره با إسناد خود، از حذیفه بن یمان روایت کرده است:

الَّذِينَ نَفَرُوا بِرَسُولِ اللَّهِ نَاقَةَ فِي مَنْصَرَفِهِ مِنْ تَبُوكَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ: أَبُو الشَّرُّورِ، وَأَبُو الدَّوَاهِي، وَأَبُو الْمُعَاذِ وَأَبُوهُ، وَطَلْحَةُ وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ، وَأَبُو عُبَيْدَةَ، وَأَبُو الْأَعْوَرِ، وَالْمَغِيرَةُ، وَ سَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حَذِيفَةَ، وَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، وَ عَمْرُ بْنُ الْعَاصِ، وَ أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ، وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَ هُمُ الَّذِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِمْ «وَهُمَّوَا بِمَا لَمْ يَنَالُوا «۳» ..» کسانی که در بازگشت از تبوک، شتر

رسول خدا را رَم دادند ۱۴ نفرند ۱ ابوشرور ۲- ابو دواهی ۳ و ۴- ابومعازف و پدرش ۵ طلحه ۶

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۲۹

سعدبن ابی وقاش ۷- ابو عبیده ۸ ابوالأعور ۹- مغیره ۱۰- سالم غلام ابی حذیفه ۱۱- خالد بن ولید ۱۲- عمرو بن عاص ۱۳- ابو موسی اشعری ۱۴- عبدالرحمن بن عوف و آنهایند که خدای عز و جل در باره آنها آیه ۷۴ سوره توبه نازل کرد.

علامه مجلسی بعد از نقل این حدیث گوید: (بیان) ابوشرور و ابودواهی و ابومعازف، ابوبکر و عمر و عثمان در این صورت مراد از پدرش، پدر مجازی یا اینکه او ولد زنا است یا مراد از ابومعازف معویه و ابوسفیان است که این معنا به نظر روشن تر می آید. «۱» و در روایات شیعه نیز، جریان عقبه راه تبوک، گاه بطور سربسته و با عنوان گروهی از منافقین و گاهی باتصریح به نام آنها، و همچنین کیفیت وقوع این قضیه، در منابع زیادی مشروحاً، بیان گردیده است «۲»

«کودتای دوم»

«کودتای دوم» وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجه الوداع به تبلیغ ولایت امیرمؤمنان علیه السلام مأمور گردید و آن را یک بار در مسجد خیف (در منا) و بار دوم در غدیر خم، به مسلمانها و حجاج همراه خود ابلاغ نمود و عمر از آن حضرت توضیح خواست (آیا این را خدا

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۳۰

گفته یا خودت تصمیم گرفته‌ای!!) و حضرت به او پاسخ دندان شکن داد، همفکران خود را به دورش گرد آورد و گفت: محمد در باره علی، آنگونه که دلش می‌خواست در مسجد خیف و همچنین در اینجا به ما گفت و معلوم می‌شود در این باره، تصمیم جدی گرفته است اگر به مدینه برگردد، برای او از ما بیعت گرفته (و نقشه‌های ما را تماماً نقش بر آب کند و همه زحمات چندین ساله ما را با یک تاکتیک حساب شده بر باد دهد، پس پیش از ورود به مدینه، با یک حمله ناگهانی، کار را یکسر کنیم).

چهارده نفر دور هم گرد آمدند و تصمیم قطعی گرفتند که آنحضرت را از بین ببرند و به آرزوهای دیرینه خود جامه عمل بپوشانند بدینجهت خود را به گردنه «أرشی» در میان جحفه و ابواء، رساندند و هفت نفر در طرف راست و هفت نفر دیگر نیز در طرف چپ گردنه، کمین کردند تا شتر رسول خدا را؛ رَم داده و آنحضرت را براندازند هنگامی که تاریکی شب فرا رسید و حضرت نیز با آرامش تمام در پشت شترش، چرت می‌زد و پیش می‌رفت، تا اینکه به نزدیکی عقبه رسید، جبرئیل صدا زد: یا محمد إن فلاناً و فلاناً و فلاناً قد قعدوا لک ای محمد همانا فلان و فلان و فلان برای (براندازی) تو در کمین نشسته‌اند! رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه کرد و فرمود: کیست پشت سر من؟! حذیفه بن یمان گفت: منم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید شنیدی آنچه را که من شنیدم؟! گفت: بلی فرمود: پنهان دار.

سپس به عقبه نزدیک شده و آنها را با نامهایشان صدا زد، وقتی که نامهای خود را شنیدند همگی فرار کرده داخل جمعیت شدند و مرکبهای خود را که در مخفی گاه بسته بودند، جا گذاشتند.

مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند و آنها را طلبیدند و آن حضرت مرکبهای آنان را دید و شناخت و از مرکب پایین آمد و گفت: چه شده است به آنهائی که در کعبه هم سوگند شدند که اگر خدا محمد را بکشد و یا بمیراند، این کار (خلافت را) به هیچوجه به خاندان او برنگردانند؟!؛

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۳۱

آنها پیش آنحضرت آمدند و قسم یاد کردند که ما، نه این حرف را زده‌ایم و نه می‌خواهیم و نه برای چیزی (در این باره) نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیمی گرفته‌ایم، پس خداوند این آیه را نازل کرد (یحلفون بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر و

كفروا بعد اسلامهم و هموا بما لم ينالوا من قتل رسول الله صلى الله عليه و آله (و مانقموا إلا أن أغناهم الله و رسوله من فضله فإن يتوبوا يك خيراً لهم و إن يتولوا يعدّ بهم الله عذاباً أليماً فى الدنيا و الآخرة و ما لهم فى الأرض من ولى و لانصير (۱)»

پس رسول خدا صلى الله عليه و آله به مدینه برگشت و محرم و نصف صفر را ناراحتی نداشت و از آن ببعد دردی شروع شد که با آن از دنیا رفت. ۲»

۲۱ «بیعت الغدير»

۲۱ «بیعت الغدير» ۱- علی بن ابراهیم در تفسیرش با سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است، وقتی که رسول خدا صلى الله عليه و آله در غدیر خم علی علیه السلام را، به ولایت نصب کرد، در برابر او هفت نفر از منافقین، ابوبکر، عمر، عبد الرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، و ابو عبیده، و سالم مولى ابو حذیفه، و مغیره بن شعبه (آتش بیاران معرکه) حضور داشتند؛ قال عمر: أما ترون عینیه کأنهما عینا مجنون یعنی النبى صلى الله عليه و آله الساعه یقوم و یقول: قال لى ربى، فلما قام قال: أيتها الناس من أولى بكم من أنفسكم؟ قالوا: الله و رسوله، قال اللهم فاشهد، ثم قال ألا- من كنت مولاه فعلى مولاه، و سلموا عليه بإمرت المومنين، فأنزل جبرئيل عليه السلام و أعلم رسول الله صلى الله عليه و آله بمقاله القوم، فدعاهم فسألهم، فأنكروا و از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۳۲

حلفوا، فأنزل الله «و یحلفون بالله ما قالوا توبه ۷۴» (۱)»

عمر گفت: آیا چشمانش را نمی بینید، به دو چشم دیوانگان میماند؟! (منظورش رسول خدا صلى الله عليه و آله بود) همین الان بلند می شود و می گوید خدای من چنین گفت؛ وقتی که بلند شد فرمود: ای مردم کیست اولی تر از خود شما به خودتان؟! گفتند خدا و رسولش، گفت: خدایا شاهد باش، سپس گفت: آگاه باشید هر که را مولا منم علی مولاى اوست (بلند شوید و براو) به امیر مؤمنانی سلام کنید.

پس جبرئیل نازل شد گفتارهای آنان را به آن حضرت خبر داد و حضرت آنها را پیش خود خواند و سؤال نمود ولی انکار کرده و (به دروغ) قسم خوردند پس آیه «و یحلفون بالله در باره آنان نازل گردید.

۲- جعفر بن محمد خزاعی از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت می کند: وقتی که رسول خدا صلى الله عليه و آله در غدیر خم گفتنی ها را گفت و به چادرها وارد شدند، مقداد از کنار جماعتی گذشت که می گفتند: به خدا قسم اگر از یاران کسری و قیصر بودیم الان در لباسهای خز و زربافت و دیباج و بافتنی های زیبا غرق بودیم، در حالی که با اویم و با سختی ها می سازیم خوردنی های سفت و پوشیدنی های خشن را تحمل کرده ایم، حالا که مرگش فرا رسیده و روزگارش به سر آمده و اجلش نزدیک، می خواهد برای بعد از خود، علی را به خلافت بنشانند (و برگردنهای ما سوار کند) آگاه باشید به خدا سوگند به زودی (نتیجه این کارهایش را می بیند و) می داند (که چه خواهیم کرد و چه عکس العملهایی نشان خواهیم داد!؛

مقداد جریان را به اطلاع آن حضرت رسانید و حضرت دستور داد مردم در مسجد برای نماز حضور یابند؛ آنها این دستور را شنیدند (در مثل گویند) (الخائن خائف خائن همیشه در هراس است) گفتند: مقداد تیر را رها کرد (و پته مارا رو کرد) بلند

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۳۳

شده و بر او قسم می خوریم؛ همگی پیش آن حضرت آمده و به زانو نشسته و گفتند: پدران و مادران ما فدای توباد، سوگند به خدائی که ترا فرستاده و گرامی داشته است، آنچه به شما رسیده ما نه گفته ایم، نه قسم به آنکه ترا به بشریت برگزید در این حال پیامبر فرمود: «بسم الله الرحمن الرحيم، یحلفون بالله ما قالوا» تا آخر آیه ۷۴ سوره توبه

ای محمد آنها اهتمام ورزیدند که ترا در عقبه، از میان بردارند، در صورتی که خداوند آنها را، در حالی که یکی کله بز بود و

دیگری دباغ، به برکت توغنی ساخت، اما آنها در برابر این همه خوبیها وقتی که به نوائی رسیدند تم جعلوا حدّهم و حدیدهم علیه، شمشیرهای تیز و تیرهای مسموم خود را به سوی تو نشانه رفتند.

۳- اَبان بن تغلب از امام صادق علیه السلام: وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در روز غدیر (به خلافت) نصب کرد و فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» ضمّ رجلاّن من قریش رؤسهما و قالوا: واللّٰه لا نسلّم ما قال أبداً دو مرد از قریش سرهایشان را به هم چسبانده و گفتند به خدا قسم بر آنچه که گفت: تسلیم نخواهیم شد؛ جبرئیل آمد و به پیامبر رسانید و آنها انکار کرده قسم خوردند که آیه ۷۴ سوره توبه در باره آنان نازل شد. «۱»

۲۲ «تجهیز لشکر اسامه»

۲۲ «تجهیز لشکر اسامه» رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از اعلام ولایت در غدیر خم و تبریک ظاهری ستون پنجم، از جریان نوشته شدن (صحیفه ملعونه) یعنی پیمان نامه مخالفت با رسول خدا و از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۳۴

اینکه تصمیم برخشی کردن زحمات پیامبر را دارند، اطلاع یافت، و دانست که اینها بر کرسی نشانیدن اهداف خود، از هیچ کاری فروگذار نخواهند شد، اسامه بن زید را خواست و دستور داد که در یک فرسخی مدینه، در محلی بنام «جرف» لشکر گاه زده و سریعاً مردم را به «مؤته» جایی که پدرش زید بن حارثه شهید شده بود، حرکت دهد، و مکرر می فرمود: جَهّزوا جيش أسامة لعن الله من تخلف عن جيش أسامة، نفّذوا جيش أسامة لشکر اسامه را تجهیز کنید! از رحمت خدا دور باد کسی که از لشکر اسامه تخلف نماید، لشکر اسامه را حرکت دهید (معطلش نکنید).

هدف حضرت از این تأکیدات آن بود که مدینه را از وجود اینها، خالی نماید تا برگشتن اینها خلافت علی جا بیفتد و گروه فشار در مقابل عمل انجام شده قرار بگیرند.

این گروه برای اینکه نقطه ضعفی به دست ندهند، بظاهر در جيش اسامه شرکت نمودند اما با بهانه اینکه (چگونه ما پیامبر را در این حال نزار و احتضار ترک کنیم به نماز و تجهیز او شرکت نکنیم) قشون را از حرکت باز داشتند و هم به عناصر داخلی خود (دخترانشان) دستور دادند، که فعال باشند!، لحظه به لحظه حال رسول خدا را به آنان گزارش کنند، مبادا فرصت از دست رفته و زحمات چندین ساله شان محو گشته، باد هوا شود.

تا اینکه در بیست و هفتم ماه صفر حال حضرت به وخامت گرائید، جریان را به پدرانشان گزارش کردند و آنها را به شهر فراخواندند، حضرت با نا توانی مفرطی که داشت، چشم گشود و فرمود: أدعوا لی حییبی حییبم را صدا زنید، این را فرمود: و مدهوش شد.

عایشه و حفصه در هرفرصتی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله حییبش را میخواست فوراً پدران خود را می آوردند، این بار هم پدرانشان را صدا زدند و در کنار رسول خدا حاضر ساختند.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۳۵

حضرت به آنها فرمود: فلیم تأخرتم عن امری؟ چرا از دستور من سرپیچی کردید (با لشکر اسامه نرفتید)؟! ابوبکر گفت: ائنی کنت قد خرجت ثم رجعت لأجدد بک عهداً من بیرون رفته بودم اما برگشتم تا با شما دیدار تازه کنم! عمر گفت: یارسول الله ائنی لم أخرج لأننی لم احب أن أسئل عنک الزکب ای رسول خدا! من که نمی روم چون نمیخواهم خبر ترا از دیگران بپرسم! (بدینجهت نتوانستم از تو دور شده و ترا تنها گذارم. «۱»)

حضرت باز فرمود: نفّذوا جيش أسامة قشون اسامه را به حرکت در آورید سه مرتبه این جملات را تکرار نمود و غش کرد، وقتی

که چشم باز کرد و دید آنها دور و برش را گرفته‌اند و وخامت اوضاع را، احساس نمود، خواست با سند قطعی و با قاطعیت تمام با اینها رفتار نماید و با مدرک رسمی باینها مقابله نموده و بکوبد

۲۲ «دوات و صحیفه ای بیاورید»

۲۲ «دوات و صحیفه ای بیاورید» فرمود: اِثْنُونِي بِدَوَاةٍ وَ صَحِيفَةٍ اُكْتَبَ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّونَ بَعْدَهُ دَوَاتٍ وَ صَحِيفَةٍ (چرم یا تخته ای) برای من بیاورید، نوشته‌ای به دست شما دهم که بعد از من گمراه نشوید! یافرمود: هَلَمْ اُكْتَبَ كِتَابًا لَا تَضَلُّوا بَعْدَهُ يَا اِثْنُونِي بِكِتَابِ اُكْتَبَ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ اَبْدًا تَقْرِيْبًا هَمَكِي بِه يَك مَعْنَاَسْت. «۲» از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۳۶

عمر که منتظر بود در همچون موقعیتی به هدف شوم و آرزوی دیرینه خود برسد، با شنیدن این کلمات زحمات چندین ساله خود را درخطر جدی دید و پشتش لرزید، با کمال بی شرمی و جرئت تمام که از میزان ایمان او پرده برمیداشت گفت: اِنَّ الْوَجْعَ قَدْ غَلَبَ عَلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ «۱»

شدت درد رسول خدا را از پا در آورده است یعنی باحال عادی و هوش کامل حرف نمی زند. دَعَا الرَّجُلُ فَاِنَّهٗ لِيَهْجُر «۲»

مرد را رها کنید او هذیان می گوید.

اِرْجِعْ فَاِنَّهٗ لِيَهْجُر «۳»

(به سر کسی که می خواست دوات و قلم بیاورد داد کشید) برگرد همانا او هذیان می گوید!

فَقَالُوا هَجَرَ رَسُوْلُ اللّٰهِ «۴»

گفتند: رسول خدا هذیان می گوید.

فَقَالُوا اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ لِيَهْجُر «۵»

گفتند: به یقین رسول خدا هذیان می گوید.

لَا تَأْتُوْهُ شَيْئًا فَاِنَّهٗ قَدْ غَلَبَهُ الْوَجْعَ «۶»

به او چیزی ندهید، درد او را فرا گرفته و از پا در آورده است.

(خلاصه) او (رسول خدا نعوذ باللّٰه) هذیان می گوید- درد او را بیخود کرده است چیزی برایش نیاورید و ...

باین جمله زهر آگین و خانه خراب کن، (که عبد الله بن عباس را تا آخر عمرش زجر میداد و به تأسف و گریه و میداشت) نوشته حضرت را (اگرهم انجام می گرفت) از

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۳۷

حجیت و سندیت انداخت، چون نوشته شخص هذیان گو و تب دار ارزش قانونی ندارد، و برای اینکه از شدت ناراحتی مردم که (باگفتن آن جمله کفر آمیز، به وجود آمده بود) بکاهد و هم به گفتار خودش آبرو دهد، بلا فاصله گفت: عندنا القرآن وحسبنا کتاب الله پیش ما قرآن هست (که درحال سلامتی به ما آورده است) و قرآن: برای ما بس است. «۱»

«حسبنا کتاب الله»

«حسبنا کتاب الله» باگفتن جمله (قرآن برای ما کافی است) خود قرآن را کوبید و تکذیب کرد چون همان قرآن فرموده بود وما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحى يوحى «۲»

پیغمبر با هوی و هوس حرف نمی زند حرف او وحی است. اگر قرآن را کافی می دانست چرا به آن عمل نکرد؟! چرا و چرا های زیاد دیگر.

کسی از عمر نپرسید پس در موقع مرگ ابوبکر که طبق تعهدات صحیفه ملعونه، ترابه خلافت رسانید و به گردن مردم سوار کرد، و به عثمان دستور داد که وصیتنامه اش را بنویسد او شروع به نوشتن کرد تا به جایی رسید که خلیفه بعد از من ... در این حال غش نمود اما عثمان کارش را کرد و نوشت (عمر) است؛ ابوبکر به هوش آمد و پرسید چیزی نوشتی؟ گفت: بلی نوشتم (عمر) است و ابوبکر او را تأیید کرد، و یا
از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۳۸

در روایت دیگر است که عثمان نوشت: *إني أستخلفت عليكم عمر بن الخطاب، فاسمعوا له و أطيعوا* (۱)
من عمر را برای شما جانشین تعیین کردم پس به حرفش گوش دهید واز او اطاعت نمائید،
آن وقت چرا نگفتی، کتاب خدا بر معضلات امت کافی است؟! و چرا کسی نه گفت دعوه *إنه ليهجر*؟. (۲)

این جملات کفرآمیز و شرم آور، سرو صدای زیادی را بلند ساخت بطوری که حضرت از شدت و سنگینی آن غش کرد، وقتی که به هوش آمد گفتند: ای رسول خدا دوات قلم بیاوریم؟! فرمود: *أبعد الذی قلم؟! لا، و لکن أوصیکم بأهلیتی خیراً آیا بعد از حرفی که زدید؟! دیگر نه، اما شما را به نیکی کردن به اهل بیتم وصیت می کنم.* (۳) روی خود را از آنها برگرداند همگی بلند شده و متفرق شدند.

در روایت مسلم است: *قال صلی الله علیه و آله دعونی فالذی أنا فیه خیرمما تدعونی از من دست بردارید من در حالی که هستم، برایم بهتر از آن است که مرا بر آن وامیدارید.* (۴) از آن تعبیر شیطانی کار به جایی رسید که زنها از پشت پرده صدا زدند *ألا تسمعون ما یقول رسول الله؟! آیا نمی شنوید پیامبر خدا چه می گوید؟! (او کاغذ قلم می خواهد)* عمر دید زهای دیگر رسول خدا به طرف داری برخاستند ممکن است کار را خراب نمایند بلا فاصله به سر آنها داد زد «شما مانند زنانی هستید که دور یوسف را گرفته بودند، وقتی که پیغمبر مریض می شود چشمانتان رامی فشارید! (آبغوره میگیرید) گریه میکنید و اگر سالم باشد به گردنش سوار می شوید!
قال فقال رسول الله دعوهنّ
از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۳۹

فإنهنّ خیر منکم از آنها دست بردارید آنها از شما بهترند. (۱)

در روایت دیگر است که زنی از حاضران گفت: *ویحکم عهد رسول الله إلیکم فقال بعض القوم: اسکتی لا- عقل لک فقال النبی صلی الله علیه و آله أنتم لا أحلام لکم* (۲)
وای بر شما پیغمبر می خواهد برایتان عهدی بنویسد (چرا به حرفش گوش نمی دهید) یکی از حاضران (عمر) گفت: ساکت باش، زن بی عقل! حضرت فرمود: (بلکه) شما عقل نداری

«بدترین و داع بزرگترین امام»

اشاره

«بدترین و داع بزرگترین امام» استاد احمد حسین محامی اردنی زیر عنوان: *أسوأ وداع لأعظم إمام عرفته البشريّة* در طول تاریخ دیده نشده و پیش نیامده است که با بزرگی و یا خلیفه‌ای در هنگام مرگ، مانند موقع رحلت رسول خدا با سنگدلی و بی حیائی رفتار کرده باشند و بر هیچ خلیفه‌ای آن اعتراضها و یا جسارتها را نکردند که در باره رسول خدا انجام دادند بلکه برعکس! (۳).

پس از گذشت چهارده قرن بر محققین بانصاف و دور از تعصب است که به صفحات تاریخ فریقین دقت کنند، و ببینند چه حق کشی هائی با دست مدعیان حقمرداری و اسلامیت ببار آمده است؛ دیگر وقت آن سپری شده است که نویسندگان و بزرگان اهل تحقیق به طور گذرا و یا با تعصب قومی به تاریخ بنگرند، و از حق و حقیقت صرف نظر کنند علامه مجلسی رضی الله عنه در ذیل جریان منع عمر از

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۴۰

آوردن دوات و قلم می نویسد: أقول خبر طلب رسول الله صلى الله عليه و آله الدّواة والكتف ومنع عمر عن ذلك مع إختلاف ألفاظه متواتر بالمعنى، و آورده البخاری والمسلم و غیرهما من محدثی العامة فی صحاحهم و قد آورده البخاری من صحیحہ، منها فی الصّیفة الثانیة من مفتتحه، و کفی بذالك له کفراً و عناداً، و کفی ضللاً، لمن اتّخذ مع ذالك خلیفةً و إماماً، من می گویم خبر درخواست رسول خدا دوات و چرم شانه و مانع شدن عمر از آوردن آن، با تفاوت کمی در الفاظ، از اخبار متواتر بمعنی است بخاری و مسلم و سایر محدثین اهل سنت در کتابهای صحیحی خودشان آورده اند، بخاری نیز در صفحه دوم از دیباچه کتابش ذکر کرده است، «و این کار او در کفر و عناد او کفایت می کند» با این وصف، در گمراهی کسانی که او را خلیفه و رهبر می دانند بس است. (۱)

واقعاً کسی پیدا نشد به این دلسوز اسلام بگوید: آیاتو داغ تر از آش بودی رسول خدا صلی الله علیه و آله آورنده دین و مؤسس اسلام، به اندازه تو به دین خود دلسوزی نداشت و آنها را بی سرپرست رها کرد و رفت؟! (۲)

یا با این گفتارها، جلوی شورش را می گرفت و به سر مردم شیره می مالید؟ (آیا آیه وما ینطق عن الهوی (۳) و آیات دیگر) را نشنیده و به گوشش نه خورده بود که هیچگونه حق اظهار نظر در برابر سفیر الهی را نداشتند. ابن عباس در طول عمرش تأسف می کرد و می گفت: إن الرّزیه کلّ الرّزیه ما حال بین

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۴۱

رسول الله و بین أن یکتب لهم ذالك الكتاب من إختلافهم و لغظهم (۱)

. همانا مصیبت تمام و کامل آن وقت (برامت اسلام) گریبانگیر شد که میان رسول خدا و نوشتن آن سندی که می خواست بنویسد، بخاطر اختلاف و غلطهائی که داشتند، حائل و مانع شدند.

اگر بادقت این جریانهای تاریخی را بررسی کنیم درمی یابیم که سردسته این گروه با صلاحدید مشاورانش، با چه دقتی در هر موردی که پیش می آمد، رسول خدا را خلع سلاح میکرد، و آن حضرت چون خطرهای بعدی را به عیان می دید تا آخرین لحظه عمر مبارکش مبارزه کرد ولی حیف که حیف ..

«آخرین سخن»

«آخرین سخن» پس از جسارت اخیر رئیس گروه با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله حال سخن گفتن و نوشتن نداشت باز برای آخرین بار این جملات را با تأکید زیاد، از زبان مبارکش جاری ساخت یا أیهاالنّاس! إنّی تارک فیکم الثّقلین کتاب الله و عترتی (أهل بیتی) لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض (۲)

ای مردم من در میان شما دو وزنه سنگین می گذارم (ومی روم) کتاب خدا و اهل بیت منند، آن دو ابداً از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض (کوثر) پیش من آیند. در حدیث دیگر فرمود:

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۴۲

أیهاالنّاس یوشک أن أقبض قبضاً سریعاً، فینطلق بی، و قد قدّمت إلیکم القول معذرةً إلیکم، ألا إنّی مخلف فیکم کتاب الله ربّی عزّ و

جلّ، و عترتی اهل بیته، ثمّ أخذ بیید علیّ فرفعها، فقال: هذا علیّ مع القرآن و القرآن مع علیّ، خلیفتان نصیران، لا یفترقا حتی یردا علیّ الحوض فأسئلهما ماذا خلّفت فیهما ای مردم نزدیک است سریعاً قبض روح شده از میان شما بروم، برای شما اتمام حجت نمودم تا در پیشگاه خداوند معذور باشم، آگاه باشید من در میان شما کتاب خدای عز و جل، و اهل بیتم رابه جا گذاشتم (جانشین قرار دادم)؛

سپس دست علی را گرفت و بلند کرد و فرمود: این علی با قرآن و قرآن با علیست، دو جانشین، یاور یکدیگرند، از همدیگر جدا نخواهند شد تا در حوض بر من وارد شوند و از آن دو می‌پرسم (امت بعد از من) باشما چه رفتاری داشتند (و چگونه رعایت حال شما را کردند). «۱»

شمارا به خدا حدیث ذیل را بادقت بخوانید و قضاوت نمایید

۲۴ «خاک سپاری من در خانه‌ام!»

۲۴ «خاک سپاری من در خانه‌ام!» امیر مؤمنان علیه السلام عرض کرد ای رسول خدا مرا امر فرمودی اگر حادثه‌ای برای شما پیش آید در خانه خودت دفن نمایم؟ فرمود: بلی، ای علی خانه من قبر من است!.

علی علیه السلام گفت: پدر و مادرم فدای توباد حدود آنرا برای من تعیین نمایید، فرمود: تو به همین محلی که نشسته‌ای، مسخّری (یعنی این خانه کلاً در اختیار تو است) عائشه گفت: فاین أسکن أنا؟ پس من در کجا ساکن شوم؟ فرمود: در یکی از خانه‌ها، این خانه مال من است تو به اندازه دیگران در آن حق داری (یک نهم از هشت یک آن) فقّری فی بیتک و لا- تبرّجی تبرّج الجاهلیة الأولى، و لا تقاتلی مولاک و ولّیک ظالمه شاقه، و إنک لفاعلیه پس در خانه ات قرار بگیر، مانند زمان جاهلیت از خانه از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۴۳

بیرون زن، (مثل زنان جاهلیت پرده دری نکن!) و بامولا- و ولّی خود (علی) پیکار نکن در حالی که تو بر او ستمگری و مشکل تراشی می‌کنی، ولی حتماً این کار را خواهی کرد.

این گفتگو به گوش عمر رسید به دخترش صفیه گفت: به عائشه بگو، در باره علی با او (یعنی بارسول خدا) سر صحبت باز نکن و آن را رد نمما، او هنوز مانند دوران سلامتی اش در دم مرگ نیز خود باخته و دل‌باخته علی است إنّما البیت بیتک لاینزعک فیه أحد، فإذا قضت المرثه عدّتها من زوجها کانت أولى بیتهما تسلك إلى أيّ مسالك سائت خانه خانه تو است کسی مزاحم تو نخواهد شد، زن پس از گذراندن دوران عده، در خانه‌ای که نشسته است متعلق به خود او می‌باشد در باره آن خانه هر راهی را که دلش خواست تصمیم می‌گیرد، (بنشیند یا ببخشد و یا بفروشد). «۱»

باصراحت می‌گوید به گفته رسول خدا زیاد اهمیت نده، و نگران نباش خانه مال خودت است! بلافاصله مانند شگرد همیشه گی اش برای ساکت کردن حاضرین و بهره برداری از نفوذ خود حکمی هم صادر کرد، (زن در خانه‌ای که شوهرش مرده، صاحب اختیار است!).

«جفای تاریخ» یا «سرّ مگو»

اشاره

«جفای تاریخ» یا «سرّ مگو» در قرن اول بویژه نیم قرن، صدر اسلام در اثر ممنوعیت شدید تدوین احادیث و مواظبت کامل از درز مسائل به بیرون، که در حدود صد سال به درازا کشید، جریانات و حوادث زیادی، در هاله‌ای از ابهام فرو رفت، بگونه‌ای که

هیچکس، و هیچ وقت، روی مصالحی، نخواستند و یا نتوانستند از روی آنها پرده بردارند و جوامع اسلامی را آگاه سازند و یا اصلاً همچون مسائلی نبوده، بعدها روی اغراض شخصی و یا اعتقادی و مذهبی، افزوده شده و در مصادر فریقین تزریق گردید؛ ما هم با وجود این همه روایات، در صدد اثبات مطلبی در این باره، نیستیم! فقط می‌خواهیم درباره آیه مبارکه: «فإن مات أو قتل إنقلبتم علی أعقابکم ومن ینقلب علی عقبه فلن یضرب الله شیئاً و سیجزی الله الشاکرین اگر پیغمبر بمیرد، یا کشته شود، عقب گرد خواهید کرد و آنها هیچ ضرری به خدا متوجه نمی‌کنند و به زودی خداوند به سپاس گزاران جزای خیر خواهد داد.» (۱) مانند گروهی از مفسرین فریقین، بررسی کوتاه داشته باشیم، شاید بعضی از عزیزان، از آوردن این مقدار هم ناخرسند باشد، اما این ناخرسندی‌ها سبب نادیده گرفتن ارزشها و بها ندادن، به منابع حدیثی خود، نمی‌باشد؛

وانگهی این مطالب در تفاسیر و کتابهای متقدمین آمده است، اگر دل چرکینی کوچکی هم پیش آید، متوجه بزرگانگی مانند شیخ طوسی و علی بن ابراهیم قمی و از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۴۵

عیاشی و فیض کاشانی و ابن جمعه و مهدی و سایر مفسرین رضوان الله علیهم اجمعین می‌باشد نه از همچون ماکوچکان که فقط روایات و نظرهای آنان را آورده و به صورت گذرا رد می‌شویم. بزرگانگی از مفسرین اهل سنت، مانند امام فخر رازی و جز او هم در تفسیر آیه فوق، سؤالی که ذیلماً می‌آید را عنوان کرده و مورد بحث و فحص، قرار داده‌اند.

سؤال این است که خداوند، در باره رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، چرا آیه را با تردید، و دو پهلو، نازل فرموده است؟! (مات أو قتل) (بمیرد یا کشته شود)؛

اگر با مرگ طبیعی از دنیا می‌رفت، دیگر به (أو قتل) نیازی نبود و بالعکس؟!

درست است که این آیه در تویخ فراریان جنگ احد نازل شد، اما خداوند که با تردید، سخن نمی‌گوید. امام فخر رازی: نظرش بر این است که، صدق قضیه شرطیه، صدق هر دو جزء آن را، اقتضاء نمی‌کند، مثلاً کسی بگوید: اگر عدد-۵- زوج باشد به طور مساوی، قابل تقسیم است؛ پس شرطیت صادق است اگرچه دو جزء آن کاذب؛ مانند آیه مبارکه «لو کان فیهما آلهة إلا الله لفسدتا» (۱)

اگر در زمین و آسمان، خدایانی، جز خدای واحد، وجود داشت، هر دوی آنها، به فساد کشیده میشدند این گفتار درست است با اینکه در زمین و آسمان نه دو تا خدا هست و نه فساد (مورد نظر). (۲)

در آیه دیگر فرموده است «إنک میت و إنهم میتون» (۳)

تو میمیری، و آنها هم خواهند مرد، پس در این آیه و آیات مشابه آن مرگ طبیعی را برای رسول خدا قطعی در نظر گرفته است. (۴)

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۴۶

این استدلال از شخصیتی مانند ایشان بعید است، زیرا نظریه، اولی ایشان از جهت اعتقادی صحیح نیست، چون طبق دلائل و براهین مسلم، شک و تردید بر خدا جایز نیست و راه نمی‌یابد، در صورتی که خدا میدانست او کشته نمی‌شود، آوردن جمله «أو قتل» (نعوذ بالله) عبث به نظر می‌رسد؟!.

و دومی هم از نظر لغت مردود است چون؛ مرحوم علامه طباطبائی رضی الله عنه در تفسیر آیه آل عمران می‌فرماید: اگر لغت «مات» با «قتل» با هم ذکر شوند، هر یک معنای خود را دارد و اگر به تنهایی گفته شود، هم بر مرگ طبیعی معنا دهد و هم بر کشته شدن. (۱)** پس در آیه مبارکه سوره زمر: کلمه «میت» عمومیت دارد، هم بر مرگ طبیعی و هم بر قتل، و با آیه آل عمران معنای مشابهی

دارد؛

چنانکه در روایت حسین بن منذر و عبدالصّمد بن بشیر از امام صادق علیه السلام نیز در تفسیر آیه، بر شق دوم (قتل)، حمل شده است. «۲»

در بعضی از روایات وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله را این گونه آورده‌اند: قبض مسموماً یوم الإثنين «۳»

و فسّم قبل الموت «۴» از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۴۷

قال الشّیخ فی التّهذیب: قبض مسموماً یوم الإثنين لیلتین بقیتا من صفر سنه احدى عشره من الهجرة «۱»

هیچکدام از این بزرگواران در اطراف این روایتها و روایتهای بعدی رد یا قبول و اظهار نظری نکرده‌اند بلکه، بزرگانی مانند شیخ طوسی رضی الله عنه و جز او، عبارت بالا را در کتابهای حدیثی خود بدون توضیح و سربسته و مبهم آورده‌اند، اما نه آنها و نه تاریخ، کیفیت مسمومیت آن حضرت را، برای بعدی‌ها بازگو نکرده‌اند که، چگونه و از دست که مسموم شد، اگر چه در لا بلای کتابها، مندرجات ذیل، یافت می‌شود، اما مبهم و گذرا.

۱- هنگام فتح خیبر: ابی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت میکند که آن حضرت فرمود: در روز خیبر، رسول خدا صلی الله علیه و آله را مسموم کردند، گوشت به سخن در آمد: یا رسول الله اینی مسموم ای فرستاده خدا من مسمومم؛ بدینجهت آن حضرت هنگام وفات فرمود: امروز از آن خوردنی که (زن یهودیه پس از فتح خیبر، در ذراع گوسفند به من داد) کمرم شکست و اعضایم ناتوان شد، و هیچ پیغمبر، یا وصی پیغمبری نیست، مگر اینکه شهید می‌شوند. «۲»

جعفر بن محمد از قدام نیز مشابه این روایت را آورده است. «۳»

این روایت، (مسمومیت از دست خیبریه) مورد قبول تمامی آنهایی که از فریقین، قائل به مسمومیت آنحضرتند، می‌باشد.

اشکالی که پیرامون این روایت به نظر می‌رسد این است که، «زینب بنت الحارث» دختر برادر، مرحب خیبری ذراع مسموم بریان شده را آورد ولی یکی از اصحاب

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۴۸

بنام براء بن معرور «۱» یا بشر بن براء بن معرور «۲» پیش دستی کرد و یک لقمه خورده بود علی علیه السلام به او فرمود: لا تتقدم رسول الله، جائت به یهودیّه و لسنا نعرف حالها فإن أكلته بأمر رسول الله فهو الضامن لسلامتك منه و اذا أكلته بغیر اذنه و کلک الی نفسک، فطلق الذراع و سقط البراء الی آخرالخبر به رسول خدا پیشی نگیر آن را زن یهودیه آورده است ما در جریانش نیستیم اگر با دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله بخوری، او ضامن سلامتی‌ات از شرّ آن است و اگر بدون اجازه حضرت بخوری مسؤلش خودت هستی، ذراع سخن گفت و مسمومیتش را اعلان نمود، و براء هم افتاد و مُرد تا آخرخبر «۳» حالا این سؤال پیش می‌آید بنا به فرموده علی علیه السلام اگر پیامبر دست به آن می‌زد اثر سم خنثی می‌شد، چگونه در وجود مبارک خودش اثر گذاشت و با آن سم کمرش شکست و از پا در آمد.

۲- روایات دیگری در این مورد با تفصیلهای گوناگون وارد شده است فقط مصادر و آدرس بعضی از آنها را تقدیم می‌دارم که اهل تحقیق، با ضمیمه دو فصل گذشته «کشف راز» و «براندازی در پرتگاه» را با مفاهیم عام فصلهای، باب «اندرونی‌ها» با هم بر رسی و جمع بندی نمایند و یا مانند گذشتگان، برای رعایت مصالح مسلمین و حفظ اتحاد آنها، لب فرو بندند و مهر سکوت بر لب زنند، و مسؤلیت اینگونه

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۴۹

روایت‌ها را بر ذمه راویانش بار کرده و کشف حقایق را به روز «یوم تُبلی السیرائر فما له من قوّه و لا ناصر روزی که در آن اسرار

نهان (انسانها) آشکار می‌شود و برای او هیچ نیرو و یاوری نیست (که از خود دفاع نماید)، واگذار کنند «۱». والله العالم بحقائق الأمور.

«فَسَمَّ قَبْلَ الْمَوْتِ إِنَّهُمَا سَقْتَاهُ» «۲» در بحار با جمله «إِنَّهُمَا سَمْتَاهُ» آورده است و در تفسیر صافی ضمیر اینها را به امرتین برگردانده است.

فَأَجْتَمَعَا عَلِيَّ أَنْ يَسْتَعْجِلَا ذَلِكَ عَلِيٌّ أَنْ يَسْقِيَاهُ سَمًّا «۳» فَاجْتَمَعُوا أَرْبَعَةً عَلِيٌّ أَنْ يَسْمُوا «۴» رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «۵».

قال المجلسي قدس سره يحتمل أن يكون كلا السَّمَيْنِ دخيلين في شهادته صلى الله عليه وآله. «۶»

شبی که در صبح آن از دنیا رحلت نمود، علی و فاطمه و حسن و حسین را خواست و در را بستند، در طول شب با فاطمه علیها السلام راز گفت، چون صحبت به درازا کشید، علی با حسنین بیرون آمده و در جلوی در ایستادند و مردم در پشت در بودند، زنان پیغمبر به علی و فرزندانش نگاه می‌کردند، عائشه گفت: چرا رسول خدا در این ساعت حسیاس ترا بیرون کرد و بادخترش تنها ماند؟! علی علیه السلام به او گفت: قد عرفت الذی خلا بها و أرادها له و هو بعض ما كنت فيه و أبوك و صاحباة مما قد سَمَاهُ،

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۵۰

فوجمت أن تردّ عليه كلمة «۱»

و مدارك دیگر که، نیازی به اطاله کلام نیس

«ورق برگشت»

«ورق برگشت» چکیده تاریخهای فریقین (شیعه و سنی) گویای این حقیقت است که در واپسین لحظات عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله، گروه فشار بر فعالتهای خود شدت بخشیده و به اجرای نقشه‌های شوم و آرزوهای مسموم و دیرینه خود، جان فشانی می‌کردند به طوری که همه ارزشهای انسانی و بظاهر اسلامی خود را تماماً زیر پا گذاشته و برای رسیدن به هدف خودتلاش شبانه روزی کردند و موفق هم شدند.

صبح روز ۲۸ ماه صفر، حضرت ناتوان در بستر خود افتاده بود که عائشه فرصت را غنیمت شمرده گفت: به پدرم ابوبکر بگویند برود نماز صبح را اقامه کند (البته می‌دانید که مهمترین تلاش آنها بر این بود که در حال حیات رسول خدا لا اقل یک وعده نماز به وسیله یکی از پدرانشان برپا شود که دست آویز کنند رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال حیات خود، او را به جانشینی خود تعیین نموده است) وقتی که حضرت از سوء نیت آنها مطلع شد، به علی و فضل بن عباس دستور داد مرا به مسجد ببرید وقتی که به مسجد رسید با اینکه ابوبکر یک رکعت از نماز صبح را سپری کرده بود اشاره کرد به عقب برگردد با آن حال ناتوانی، خود به اقامه نماز پرداخت. «۲»

پس از اتمام نماز همه آنها را به حضور طلبید و فرمود: آیا من به شما نگفتم که

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۵۱

بالشكر اسامه حركت كنيد؟ گفتند بلی ای رسول خدا! پس چرا تأخیر کرده‌اید؟

ابوبکر گفت: من رفته بودم برگشتم تا با شما تجدید عهد کنم، عمر گفت: من نرفتم چون نخواستیم حال شمارا از دیگران پرسم، سه مرتبه فرمود: نَفِّدُوا جِيشَ أُسَامَةَ (به تفصیلی که گذشت) «۱».

در روایت دیگر است وقتی که بلال اذان را گفت: عایشه بیرون آمد، به عمر گفت:

ای عمر برو نماز مردم را بخوان، عمر گفت: أبوك أولى بها پدر تو به نماز خواندن اولی است.

عایشه گفت: لكنّه رجل لئین و أكره أن يواثبه القوم فصل أنت آخر او

مرد نرم خو است می‌ترسم «آن گروه» به او حمله کرده، از دستش بریابند، تونماز را بجا آور، عمر گفت: بگو او نماز را اقامه کند اگر کسی به او مزاحمت کرد و یا به سوی او حرکت نماید، من جوابش را می‌دهم و از او کفایت می‌کنم، وانگهی محمد بیهوش افتاده است، گمان ندارم دیگر به هوش آید و آن مرد (یعنی علی علیه السلام به پرستاری) او مشغول است قدرت جدا شدن از او را ندارد، پیش از آنکه بیهوش آید قدرت را وادار کن نماز را بجا بیاورد، اگر به هوش آید می‌ترسم علی را به نماز بفرستد چون دیشب نجوای آن دو را شنیدم، پس ابوبکر به نماز حاضر شد که بعد از بیهوش آمدن، حضرت خود به نماز رفت (تا آخر خبر) «۲».

پس در حیات رسول خدا به این هدف نرسیدند و به تثبیت موقعیت خود دست نیافتند اما زمینه را طوری فراهم کردند به محض اینکه حضرت چشم از این جهان کجمدار فرو بست، فرصت را غنیمت شمرده از گرفتاریهای امیرمؤمنان علیه السلام که برای امتثال امر رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول و سرگرم تغسیل و تکفین آنحضرت بود و بنی

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۵۲

هاشم نیز گرفتار عزای او بودند، استفاده کرده، در سقیفه بنی ساعده گردهم آمدند بالطایف الحیل، انصار را عقب زده و برای تثبیت و محکم کاری، ابوبکر را جلو انداخته و برای او بیعت گرفتند، مردی پیش امیرمؤمنان علیه السلام آمد دید بیلی در دست گرفته، سرگرم ساختن قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله است، جریان بیعت را به حضرت شرح داد، حضرت به بیل تکیه کرده این آیات را تلاوت فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم الم أحسب الناس أن يتركوا أن يقولوا آمنا وهم لا يفتنون (الخ) «۱»

به نام خداوند بخشنده مهربان آیا مردم گمان می‌کنند همین که بگویند: «ایمان آوردیم» به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟! تا آخر آیه مبارکه

«پیغمبر نمرده است»

«پیغمبر نمرده است» ابن ابی الحدید گوید: جمیع مؤرخین سیره رسول خدا می‌نویسند: وقتی که حضرت رحلت نمود، ابوبکر در منزل خود، در محلی بنام سینه «۲» (در عوالی مدینه) بود، عمر بن خطاب بلند شد (برای اینکه طبق قرار و پیمانهای قبلی تا آمدن ابوبکر مردم را از دست زدن به کاری معطل نموده و نگهدارد و هم دو تیرگی اساسی میان مسلمانان ایجاد کرده و سرگرم نماید) گفت: (ای مردم) پیغمبر نمرده است و نخواهد مُرد، تادینش را به تمامی ادیان غلبه دهد، بر میگردد دست و پای کسانی را که به مرگ او معتقد شوند، می‌برد لا أسمع رجلاً يقول مات رسول الله إلا ضربته بسيفي «۳» إلا فلقته هامته بسيفي هذا «۴»

نشوم کسی بگوید رسول خدا مرده

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۵۳

است و گرنه سرش را با این شمشیر می‌شکافم و از تنش بر می‌دارم!

محمد بن جریر طبری می‌نویسد: و کان عمر يقول: بعد وفات رسول الله صلی الله علیه و آله لم یمت و کان یتوعد الناس بالقتل فی ذالک عمر بعد از وفات آن حضرت می‌گفت: او نمرده است و کسی که این حرف را میزد به مرگ تهدید میکرد «۱».

البته سخن مؤرخین و نوشته‌های نویسندگان در این مورد زیاد است، عمر تا آمدن ابوبکر توانست با هر ترفندی که می‌دانست، مردم را از نشان دادن هرگونه عکس العملی مهار کرد، گاه گفت: خداوند رسول خدا را مانند عیسی به آسمان برد «۲» گاه میگفت: مانند موسی که چهل روز از قوم خود غیب کرد، غائب شده است امید وارم زنده باشد و بر گردد دست و پای منافقین را قطع کند «۳» و امثال این حرفها، تا اینکه ابوبکر از سُنح برگشت و ماجرای گفتارهای عمر را شنید گفت: مه یاعمر «۴»

ساکت باش ای عمر علی رسلک «۵»

برو پی کارت، خداوند در قرآن می‌فرماید أفان مات أو قتل (الخ «۶») إنک میت و إنهم میتون عمر گفت: کأنی ماسمعت هذه الآية

حتی قرأها أبوبکر مثل اینکه من این آیه را نشنیده بودم تا اینکه ابوبکر آن را برای من خواند «۷» (بنازم به این خلیفه حلیف القرآن) از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۵۴

عمر گوید: به خدا قسم وقتی که آیه را از ابوبکر شنیدم نتوانستم خود داری کنم تا اینکه به زمین افتادم، و دانستم که پیامبر مرده است. «۱» این جمله را با عبارات گوناگون روایت کرده اند (سقطتُ الی الأرض)، (فَعَقَرْتُ حَتَّى مَاتَلْتُ رَجُلًا)، (حَتَّى هَوَيْتُ الی الْأَرْضِ)، (و عَثَرْتُ و أَنَا قَائِمٌ) (حَتَّى خَرَرْتُ الی الْأَرْضِ)، و عرفت حین سمعته تلاها أن رسول الله صلی الله علیه و آله قد مات «۲». عمر چگونه نمی دانست، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله همان ساعت‌های پایانی، در چند مورد به مرگ خود تصریح کرده بود، مخصوصاً در حجة الوداع فرمود: إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُّوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولَ رَبِّي فَأُجِيبُ. «۳» در حالی که این آیه در جنگ احد نازل شده است و عمر موقعی که در آن جنگ فرار می کرد مانند دیگران می گفت: قُتِلَ مُحَمَّدٌ «۴»

در آنجا به کشته شدن رسول خدا فریاد

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۵۵

می زند و بعد از مرگ می گوید نمرده است ای بسوزد هوا و هوس و حب ریاست و ..

خود عمر نزول این آیه را در جنگ احد، بعد از آنکه (پس از فرار) به حضور پیامبر برگشت، روایت می کند «۱».

بلی عمر با این طرح و اجراها، مردم را مشغول ساخت تا هم پیمانانش از شینح بر گردد بدینجهت است که در برخی از روایات خود به این مطلب تصریح می کند که (بعد از این جریان مردم را بر بیعت ابوبکر دعوت نمود) «۲».

ابن ابی الحدید در مقام دفاع گوید: مقام عمر بالاتر از این است که معتقد به (نمردن) پیامبر باشد و لکن او در باره امامت از وقوع فتنه انصار و کسان دیگر، هراسان شد، مصلحت را در این دید که برای تسکین مردم این حرف را بزند «۳»

«سقیفه مادر فتنه ها»

«سقیفه مادر فتنه ها» قال رسول الله صلی الله علیه و آله الولیل، الولیل لأمتی من الشوری الكبرى و الشوری الصغری فسئل عنهما فقال صلی الله علیه و آله أما الشوری الكبرى فتتعقد فی بلدتی بعد وفاتی، لغصب خلافة أخی و غصب حقّ إبتنی؛ و أما الصغری فتتعقد فی الغیة الكبرى فی الزوراء لتغییر سنتی، و تبدیل احکامی «۴»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۵۶

وای، وای بر ائمت من از دو شورا، شورای بزرگ و شورای کوچک،! سؤال کردند آنها چیست؟ فرمود: شورای بزرگ بعد از من در شهر من، منعقد می شود برای غصب خلافت برادرم، و غصب حق دخترم؛

و اما کوچک در غیبت کبری، در زوراء «۱» منعقد می شود، برای تغییر سنت و تبدیل احکام من.

بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر به اهل بیت علیهم السلام گفت: دونکم صاحبکم در بعض نصوص گفت: عندکم صاحبکم یعنی مشغول کارهای صاحب خود شوید.

آنها را به تغسیل و تکفین امر نمود و بر اهلیت و لشکر أسامه و به محلهای حساس جاسوس (خبرچین) گذاشتند. «۲» و خود او با عده ای از مهاجرین و انصار به سوی سقیفه حرکت کرد و گفت: إنطلقوا الی إخواننا من الأنصار فإنّ لهم فی هذا الحق نصیباً. «۳»

بلاذری گوید: مهاجرین به ابوبکر گرایش پیدا کردند، در حالی که جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه خود بود، کسی آمد «۴» و به ابوبکر گفت: أدرک الناس قبل أن یتفامم الأمر «۵»

. پیش از آنکه کار مشکل شود، خود را به مردم برسان. و باز می گوید: در حالی که مهاجرین در حجره رسول خدا بودند و علی

بن ابی

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۵۷

طالب و عباس مشغول کار (غسل و کفن) او بودند معن بن عدی و عویم بن ساعده آمده و به ابی بکر گفتند: باب فتنه إن لم یغلقه الله بک فلن یغلق أبداً فمضى ابوبکر و عمر و ابو عبیده بن جراح حتی جاؤا السقیفه (۱)»

در فتنه باز شده است اگر خداوند با تو آن را نبندد، دیگر ابداً بسته نخواهد شد، پس ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح، رفتند تا خود را به سقیفه رسانند.

و می گوید: مردم به ابوبکر بیعت کردند و او را به مسجد آوردند که بیعت نمایند عباس و علی هنوز از غسل رسول خدا فارغ نشده بودند!! علی علیه السلام گفت: ما هذا فقال العباس: ما رؤی مثل هذا قط، ما قلت لک؟! ... (۲)»

این (سر و صداها) چیست؟! عباس گفت: ابداً مانند این (که مردم با این سرعت از کسی یا خاندانی، رو گردان شوند) دیده نشده است، من به تو نگفتم: خودت را به سقیفه برسان.

واغتنم القوم الفرصة لشغل علی بن ابی طالب علیه السلام برسول الله صلی الله علیه و آله وانقطاع بنی هاشم عنهم بمصابهم برسول الله صلی الله علیه و آله فتبادروا إلى ولاية الأمر، واتفق لأبی بکر ما اتفق لإختلاف الأنصار فيما بينهم و كراهية الطلقاء و المؤلفة قلوبهم من تأخر الأمر حتى یفرغ بنو هاشم فیستقر الأمر مقره (۳)»

. سران حزب مخالف، به خاطر اشتغال علی علیه السلام و گرفتاری بنی هاشم در، از دست دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرصت را غنیمت شمرده، برای به دست آوردن ریاست مبادرت کردند، و به خاطر اختلاف داخلی انصار و دوست نداشتن آزاد کرده‌ها و مؤلفه‌القلوب، تأخیر در کار را که، مبادا حق به صاحب حق برسد، به ریاست ابی بکر اتفاق کرده (به کرسی نشانند).

شهرستانی در جریان بیعت گوید: و أمير مؤمنان با امر پیامبر مشغول تجهیز و تدفین و جدا نشدن از قبرش بود (۴)»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۵۸

همیشی نیز گوید: ثم خلوا بينه و بين أهل بيته فغسله علی بن ابی طالب علیه السلام رسول خدا را در میان اهل بیتش رها کردند، علی او را غسل داد. (۱)»

أحمد امین گوید: علی در آن اجتماع حضور نداشت (یعنی در سقیفه) چون او و اهل بیتش، به تجهیز رسول خدا مشغول بود و با این نفرت کم او را دفن کردند؛ وقتی که خبر بیعت ابی بکر به او رسید به آن راضی نشد. (۲)»

حضرت در پاسخ کسانی (مانند عباس و غیره) که به عدم حضور در سقیفه را ایراد می گرفتند می فرمود: أفكنت أدع رسول الله مسجى و أخرج أنازع سلطانه؟ (۳)»

آیا من رسول خدا را بر روی زمین می گذاشتم و برای به دست آوردن سلطنت او بیرون رفته و با دیگران به منازعه می پرداختم؟! واقعاً چه نقشه‌های دقیق و توطئه‌های باریکی که اجرای آن نیز دقیق تر بود.

ابی بکر را به سقیفه بردند با هر مشکلی که پیش آمد مقابله نمودند تا اینکه بیعت را به نفع او تمام کردند و او را به طور دسته جمعی به مسجد رسول خدا آورده و بر منبر او نشانیدند، دستور دادند علی را برای بیعت بیاورید

«به نماز و دفن حاضر نبودند»

«به نماز و دفن حاضر نبودند» ابن شیبیه متوفای ۲۳۵ از عروه روایت می کند: إن أبابکر و عمر لم یشهدا دفن رسول الله صلی الله علیه و آله و كانا فی الأنصار (یعنی السقیفه) فدفن قبل أن یرجعا (۴)»

همانا ابابکر و عمر

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۵۹

برای خاک سپاری رسول خدا حاضر نشدند و هر دو در سقیفه میان انصار بودند، پیش از برگشتن آن دو، پیامبر دفن شده بود. عبد الله بن حسن گوید: والله ماصلیا (ابوبکر و عمر) علی رسول الله صلی الله علیه و آله ولقد مکث ثلاثاً مادفنه!! إنه شغلهم ماکانایرمان. «۱»

به خدا قسم ابوبکر و عمر به رسول خدا نماز (میت) نخواندند سه روز معطل ماند هنوز دفن نشده بود، کاری که در به دست آوردن آن جدیت داشتند، آنها را مشغول ساخته بود.

ابن شهاب زهری گوید: رسول خدا نزدیک ظهر روز دو شنبه رحلت نمود، مردم به خاطر (سر و کله زدن با انصار برای بیعت) تا وقت نماز عتمه (بعد از غروب) از دفن آنحضرت غافل ماندند، کسی غیر از نزدیکانش، به دفن او نرسید، تا اینکه قبیله بنی غنم صدای کلنگ قبر کنان را شنیدند در حالی که توی خانه شان بودند «۲»

وروی الجمیع عن عائشه أنها قالت: والله ما علمنا بدفن النبی حتی سمعنا صوت المساحی لیلۃ الأربعاء «۳»

جمیع از عایشه روایت می کند که او گفت: به خدا سوگند ما خاک سپاری پیامبر را نه دانستیم، تا اینکه شب چهارشنبه صدای بیلها را شنیدیم! معلوم می شود او هم در خانه نمانده بود، و در خانه مجاور که متعلق به حفصه دختر عمر بود، با هم نگران چیز دیگری بودند.

سر اینکه کعب الأحبار: کیفیت غسل و دفن پیامبر را از عمر بن خطاب پرسید، او را به امیرمؤمنان علیه السلام إرجاع داد چون خودش حضور نداشت تا تجهیز حضرت را بداند

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۶۰

۱. * امام محمد باقر علیه السلام فرمود: روزهای دوشنبه و شب سه شنبه تا صبح و روز سه شنبه خاصان و نزدیکان بر آنحضرت نماز خواندند، در حالی که اهل سقیفه حاضر نبودند؛ علی علیه السلام بریده را به سوی آنها فرستاد، (نیامدند) تا بیعت آنها بعد از دفن تمام شد. «۲»

أبی ذؤیب هذلی گوید: من هنگامی به مدینه رسیدم که اهل مدینه صدایشان مانند حاجیان محرم، بلند بود گفتم چه خبر است؟ گفتند: رسول خدا از دنیا رفته است.

به مسجد آمدم دیدم خالی است به خانه پیغمبر آمدم دیدم مصیبت زده و خالی از اهل خانه است پرسیدم مردم کجایند؟ گفتند: همه در سقیفه بنی ساعده هستند! «۳» * شیخ مفید رضی الله عنه گوید: اکثر مردم به خاطر کشمکش های زیاد مهاجر و انصار در امر خلافت، به دفن و نماز حضرت حاضر نشدند «۴».

از کارهای عجیبی که پیش آمد روایت ابن سعد و غیر اوست که در این جریانات روزی علی بن ابیطالب علیه السلام غمگین و محزون آمد ابوبکر به او گفت، می بینمت غمگینی؟! علی علیه السلام در جواب او فرمود: آنچه چیزی که مرا ناراحت و خسته کرده، ترا خسته نکرده است قال ابوبکر: إسمعوا ما یقول، أنشدکم بالله أترون أحداً کان أحزن علی رسول الله منی. «۵» ابوبکر گفت: بشنوید چه می گوید! شما را بخدا آیا کسی را برای مرگ رسول خدا غمگین تر از من می بینید!؟

«نامی از علی در سقیفه»

«نامی از علی در سقیفه» یعقوبی در تاریخش می نویسد: براء بن عازب آمد و در بنی هاشم را زد و گفت: ای گروه بنی هاشم، به ابی بکر بیعت کردند! بعضی از آنها گفت: مسلماً در جائی که ما نیستیم کاری را انجام نمی دهند، ما به محمد اولی تریم. عباس گفت: فعلوها ورب الكعبة به خدای کعبه سوگند آن کار را کردند.

و كان المهاجرون و الأنصار لا يشكون في عليّ مهاجر و انصار در به خلافت رسیدن علی شکی نداشتند.

هنگامی که از خانه بیرون رفتند فضل بن عباس که سخنگوی قریش بود بلند شد و گفت: ای گروه قریش خلافت را که با فریب و نیرنگ گرفتید حقی در آن ندارید؛ بلکه ما به خلافت سزاوار تریم و صاحب ما (علی) بر خلافت شایسته تر است. عتبه پسر ابی لهب بلند شده و این شعر را خواند.

ماكنت أحسب أن الأمر منصرف عن هاشم ثم منّا عن أبي الحسن
عن أول الناس إيماناً سابقه و أعلم الناس بالقرآن و السنن
و آخر الناس عهداً بالنبي، و من جبريل عون له في الغسل والكفن
من فيه ما فيهم لا يمترون به و ليس في القوم ما فيه من الحسن (۱)»

من گمان نمی کردم خلافت از بنی هاشم بیرون رود و در میان ما هم از ابی
از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۶۲
الحسن (علی علیه السلام)؛

از اولین کسی که ایمان آورد و سابق بر همه بود و داناترین شخصیت بر قرآن و سنت‌های رسول؛
و آخرین کسی که از پیامبر جدا شد و کسی که جبرئیل یاور او بود در غسل دادن و کفن کردن؛
کسی که از کمالات هرچه در آنان بود بدون شک در او هم بود، مضافاً بر زیبایی‌ها و کمالهائی در او بود که دیگران نداشت.
جوهری از جریر بن مغیره روایت کرده است: إن سلمان و الزبير و الأنصار كان هواهم أن يبایعوا علياً (۱)»
همانا سلمان و زبیر و انصار علاقه داشتند باعلی بیعت نمایند.

ابن ابی الحدید از زبیر بن بکار نقل می کند: وقتی که به ابوبکر بیعت شد گروه زیادی از انصار از بیعت خود پشیمان شدند و
همدیگر را ملامت می کردند و به نام علی بن ابی طالب شعار دادند با اینکه او (علی) از خانه اش بیرون نیامده بود، مهاجرین به
جزع آمدند و در این باره صحبت زیادی شد. (۲)»

در سقیفه، همه انصار یا بعضی از آنها گفتند: لانبايع الّا علياً (۳)»

جز علی به کسی بیعت نمی کنیم، حتی سعد بن عبادۀ گفت: ما دعوت لِنفسی إلّا بعد ما رأيتكم قد دفعتموها عن أهل بيت نبيكم من
خلافت را آن وقت برای خودم خواستم که دیدم آن را از خاندان نبوت دور ساختید
از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۶۳

انصار هم گفتند: إذا لم تسلّموا لعلی فصاحبنا أحقّ بها اگر خلافت را به علی تسلیم نمی کنید پس رئیس ما (سعد بن عبادۀ) بر آن
سزاوارتر است (۱)».

گروهی از مهاجر و انصار، (در بعض روایت چهل نفر) پیش علی علیه السلام آمدند که بر او بیعت نمایند و گفتند: أنت و الله
أمير المؤمنين، و أنت و الله أحق الناس و أولاهم بالنبي هلّم يدك نبايعك فوالله لنموتنّ قدامك، لا والله لانعطي أحداً طاعة بعدك؛
قال ولمّ؟! قالوا: إنّا سمعنا من رسول الله فيك يوم غدیر؛ قال و تفعلون؟! قالوا: نعم. قال إن كنتم صادقین فاعدوا عليّ محلّين؛ فما أتاه
إلّا سلمان و أبوذر و مقداد و فی بعض الروایات: الزبير و فی بعضها: جاء عمار بعد الظهر فضرب يده علی صدره ثم قال له: ما آن لك
أن تستيقظ من نومة الغفلة؟! إرجعوا، فلاحاجة لي فيكم، أنتم لم تطيعوني في حلق الرأس فكيف تطيعوني في قتال جبال الحديد؟! (۲)»
به خدا قسم توئی امیر مؤمنان، و سوگند به خدا سزاوارترین مردم و اولی ترین آنها به پیامبر توئی، دستت را بیاور به تو بیعت کنیم به
خدا قسم پیشمرگت می شویم، نه قسم به خدا کسی را جز تو فرمان نمی بریم.

فرمود: چرا؟! گفتند: برای اینکه روز غدیر ما آنچه را که در باره تو از رسول خدا شنیدیم (ترا در آن روز خود به خلافت نصب

کرد).

فرمود: آیا این کار را می‌کنید؟! گفتند: بلی. فرمود: اگر راست می‌گویید فردا با سر تراشیده پیش من آید.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۶۴

(فردا) جز سلمان و اباذر و مقداد کسی نیامد. در بعض روایات زیر هم آمد و عمار نیز بعد از ظهر حاضر گردید و حضرت به سینه او زد و گفت: آیا وقت آن نرسیده که از خواب غفلت بیدار شوی؟! *برگردید من نیازی به شما ندارم؛ شما در دستور تراشیدن سر اطاعت مرا نمی‌کنید؛ چگونه در برابر کوههای آهن (شمشیر و نیزه بیشمار) فرمان مرا اطاعت خواهید کرد. در سقیفه میان مهاجر و انصار کشمکش شروع شده بود که عبدالرحمن بن عوف گفت: ای گروه انصار اگرچه شما دارای فضیلت هستید اما در میان شما مانند ابوبکر و عمر و علی پیدا نمی‌شود! منذر بن أرقم بلند شد و گفت: ماندفع فضل من ذکرت و إنّ فیهم رجلاً لو طلب هذا الأمر لم ینازعه فیہ أحد، یعنی علی بن ابیطالب. «۱» علیه السلام ما فضیلت کسانی را که گفتی دور نمی‌سازیم (ولی) در میان آنها مردی است اگر طالب خلافت باشد؛ حتی یک نفر مخالفت او را نخواهد کرد، یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام.

از مجموع تاریخ سقیفه چنین استفاده می‌شود که باز ماندگان و سرپیچان از بیعت زیاد بود و بر بیعت علی علیه السلام مایل بودند حتی در عبارت بعض روایتها تخلف جمع کثیر تعبیر شده است. مخصوصاً سعد بن عبادۀ با گروهی از طائفه خزرج و گروهی از قریش و بنی هاشم از بیعت با ابوبکر سر، باز زدند حتی در بعض از روایتها عبارت آنّه إجتماع عنده سبعمأة من الأكابر مریدین امامته هفتصد نفر از بزرگان نزد علی علیه السلام گرد آمده و امامت او را میخواستند، اما در موقع عمل حضور نمی‌یافتند!

«پایان عمر»

«پایان عمر» سخن پایانی زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله (اِنّی تارکٌ ...) و وصایای او به علی علیه السلام و کیفیت رفتار او با سران قوم، به خوبی ما را به این نکته متوجه می‌سازد که آن حضرت با نگرانی و دلهره و ... نسبت به دینش و اولادش، از دنیا چشم پوشید و پر کشید و به سوی خدا رفت، او به علی علیه السلام سفارش اکید داشت که در برابر پیشامدهای ناگوار و کمر شکن، خود را کنترل نماید و به شدت احتیاط نماید چون کمترین خطا سبب نابودی و اضمحلال خانواده رسالت و بر چیده شدن نتیجه زحمات بیست و سه ساله نبوت منتهی میشد.

تاریخ بعد از رحلت، به خوبی نشان می‌دهد، که جوّ سیاست به گونه ای افکار عمومی را از خاندان رسالت منحرف ساخت، و تا جایی پیش رفت و به جایی رسید که، اُ حدیث (إرتدّ النَّاسُ بعدَ النَّبِیِّ اَلَا ثَلَاثَةَ) (و اِنّی علی الحوض أنتظر من یرد علی منکم) ... (ماتدری ما احدثوا بعدک ما زالوا یرجعون علی أعقابهم) ... (إنهم ارتدوا علی أعقابهم القهقری) و وو ... به ما بازگو می‌کند که خاندان وحی، چه کورانهای گذراندند و چه خطراتی را پشت سر گذاشتند، اگر علی علیه السلام شمشیر می‌کشید، جریانهای پیش می‌آمد که آن سرش ناپیدا بود

۲ «ستون پنجم پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله»

۱ «رسول خدا و تدوین احادیث»

۱ «رسول خدا و تدوین احادیث» در زمان خود رسول خدا صلی الله علیه و آله تدوین احادیث مورد توجه و تأکید آنحضرت بود و خیلی سعی داشت تا گفته هایش در صفحات ورقها و پوستها و تخته‌ها و سنگها و جز آنها محفوظ بماند تا آیندگان از آنها استفاده

نمایند.

۱- امام احمد بن حنبل از عمرو بن شعیب او نیز از پدر بزرگش روایت کرده است که قلت: یا رسول الله إنا نسمع منك أحادیث لا نحفظها أفلا- نکتبها؟ قال بلی فاکتوبها گفتیم: ای رسول خدا حدیثهایی از شما می‌شنویم نمیتوانیم حفظ کنیم آیا آنها را بنویسیم؟! فرمود: بلی آنها را بنویسید. (۱)

۲- عبدالله بن عمر گوید: كنت أكتب كل شيء أسمع من رسول الله صلى الله عليه وآله أريد حفظه فنهتني قریش و قالوا أكتب كل شيء تسمعه و رسول الله بشر يتكلم في الغضب و الرضا؟! فأمسكت عن الكتاب، فذكرت ذلك لرسول الله صلى الله عليه وآله فأومأ بإصبعه إلى فيه فقال:

أكتب فوالله ألقى نفسي بیده مایخرج منه إلأحق! برای اینکه هرچه از رسول خدا

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۶۷

می‌شنیدم حفظ کنم، همه آن را می‌نوشتیم؛ قریش گفتند: (۱) آیا هر چیزی را که از رسول خدا می‌شنوی می‌نویسی؟! در حالی که او بشر است در هنگام خوشی و بدی حرف می‌زند! (یعنی ممکن است حرفهای پرت و پلا- و بی محتوی هم بزند) پس از نوشتن مطالب خود داری کردم و جریان را به حضور مبارکش عرض کردم او به دهانش اشاره کرد و فرمود: بنویس به خدائی که جانم در دست قدرت اوست از آن (یعنی از این دهان) غیر از حق، چیزی بیرون نمی‌آید (یعنی در هر حال حرف من حق است و وحی) (۲).

۳- أخرج الإمام احمد بن حنبل عن عبدالله بن عمرو بن العاص قال: قلت: یا رسول الله إني أسمع منك أشياء أفأكتبها؟ قال: نعم. قلت في الرضا والغضب قال: نعم. فإني لأقول فيهما إلأ حقاً عبدالله پسر عمرو عاص گوید: به رسول خدا عرض کردم چیزهایی از تو می‌شنوم آیا آنها را یادداشت کنم؟ فرمود: بلی، گفتیم در حال خوشی و بدی (و در هر حال) فرمود: بلی. من در حال رضا و غضب نمی‌گویم مگر حق را. (۳)

حاکم نیشابوری از عمرو بن شعیب از پدر بزرگش گفت: به رسول خدا گفتیم آیا برای من اجازه می‌دهید از شما هرچه می‌شنوم بنویسم؟ فرمود: بلی گفتیم در حال رضا و غضب؟ فرمود: بلی؛ چون برای من در هر حال سزاوار نیست که، غیر از حق چیزی بگویم؛ سپس حاکم گوید: سند این حدیث صحیح است. (۴)

۴- هیشمی از عبدالله بن عمر نقل می‌کند: من با عده‌ای از اصحاب پیش رسول خدا

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۶۸

بودیم و کوچکترین آنها، من بودم حضرت فرمود: هر کس عمدآبه من دروغ ببندد نشیمنگاه او از آتش پر می‌شود. وقتی که بیرون رفتیم گفتیم: چگونه از رسول خدا حدیث نقل می‌کنید و در آن غوطه می‌خورید، در حالی که شنیدید چه گفت؟! به من خندیدند سپس گفتند: یابن أخینا إن كل ما سمعنا منه عندنا فی کتاب ای پسر برادر، ما هر چه از او می‌شنویم در پیش ما نوشته شده است (یعنی ما همه آنچه را که می‌شنویم، یاد داشت می‌کنیم) (۱).

۵- ابوبکر گوید رسول خدا فرمود: هر کس برای من علم و یا حدیثی بنویسد، مادامی که به نوشتن آن مشغول است و آن علم باقیست بر او ثواب نوشته می‌شود (تا آخر خبر) (۲)

۶- از پیامبر اکرم) روایت آمده است که، هر کس چهل حدیث برای (هدایت) امت من حفظ نماید، خداوند روز قیامت او را در دسته فقها و علماء مبعوث می‌کند، در روایتی فرمود: بعثه الله عالماً فقیهاً خداوند او را عالم و فقیه برانگیخته می‌کند و در روایت ابی الدرداء آمده است کنت له یوم القیامه شاهداً و شفیعاً در روز قیامت برای او شاهد و شفیع می‌شوم. و در روایت ابن مسعود است قیل له أدخل من أي ابواب الجنة شئت به او گفته می‌شود، از هر دری که می‌خواهی به بهشت داخل

شو!

و در روایت ابن عمر کُتِبَ فِي زَمْرَةِ الْعُلَمَاءِ وَ حُثِرَ فِي زَمْرَةِ الشَّهَدَاءِ در دسته علماء نوشته می‌شود و در دسته شهداء محشور می‌گردد.

أمثال این روایتها را از امیر مؤمنان علیه السلام و ابن عباس و ابن عمر و اَبی سعید خدری و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۶۹

أَبی الدَّرْدَاءِ وَ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ وَ معاذین جبل و اَبی هریره باطرق زیادی آورده‌اند.

آیا این همه تأکید بر حفظ و نشر و تدوین احادیث برای چه بود؟ برای این نبود که امت را از گمراهی و ضلالت نجات داده و از خطا مصون نگهدارند؟

آیا غیر از این بود که می‌خواستند خلیفه برحق الهی بعد از رسول خدا بر مردم مشخص شود و ارزشهای دینی محفوظ بماند؟

۲ «تحریم تدوین احادیث!»

۲ «تحریم تدوین احادیث!» پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله اصحاب به اطراف و اکناف کشور اسلامی، مسافرتها کردند بعضی‌ها در شهرهای مختلف سکنی گزیدند و روایاتی که از پیامبر اکرم شنیده بودند برای مسلمانها بازگو کرده و تعلیم می‌دادند،

سردسته گروه فشار! احساس شر و خطر نمود، که اگر فضائل امیرمؤمنان علیه السلام بوسیله اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که زانو به زانو و به طور شفاهی و کتبی مستقیماً از آنحضرت دریافت کرده و أخذ نموده‌اند، به شهرهای دور و نزدیک راه یابد و به گوش فرهیختگان و صاحبان نفوذ برسد، خورد و کلان در مساجد و معابر و اماکن عمومی به همدیگر انتقال داده، و سینه به سینه بگردد، و در چرمها و تخته‌ها و استخوانها و سنگها ثبت گردد تا ابد به یادگار بماند، چه خطرهای سهمگین و خردکننده، آنان را تهدید نموده و اساس خلافت و ریاست آنان را از بیخ و بن، بر خواهد کند و خطرات مهم دیگر که زندگی را بر آنان تلخ، خوشی و خرمی را از چهره شان خواهد زدود؛

دستور داد اصحاب رسول خدا از شهرها به مدینه بازگشتند وقتی که حضور یافتند عمر به آنها گفت: این احادیث چیست که از رسول خدا در آفاق پخش کرده‌اید؟!

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۷۰

گفتند: آیا ما را از ذکر احادیث نهی می‌کنی؟! گفت: نه، اما تا من زنده‌ام باید پیش من باشید (در واقع این دستور به خاطر این بود که همه اصحاب در دسترس او بوده و در اختیار او قرار گیرند، تا دست از پا خطا نکنند! چون او به خوبی می‌دانست که اگر دهان اصحاب باز شود و در سخن گفتن آزاد باشند، مطالبی که از رسول خدا در باره علی و اهلبیتش علیهم السلام شنیده‌اند را، به مردم برسانند، و به اصطلاح، اطلاع رسانی و افشاگری نمایند، مسلمانها بیدار می‌شوند، در نهایت کارشان زار خواهد شد.

پس نباید اینها پراکنده باشند، تا به همه جای دنیا علی و اهل بیت او معرفی گردند، روی این اصل برنامه‌های گوناگونی را پیش پای اینها گذاشت، و به طور کلی مهارشان کرد، که هیچیک از آنها نمیتوانست لب بگشاید، و سخنی که از رسول خدا شنیده بود، در اختیار مردم قرار دهد.

از آنجا که کارگردان این صحنه، شگردهای پخته شده‌ای، برای ساکت کردن مردم و خفه کردن آنها در مغز خود پرورانده بود، از زمان حیات رسول خدا تا الان هم با این مکرها و نیرنگها از خطرات عبور کرده و به مرز موفقیت رسید. در این مورد هم بیکار ننشست.

عن عبد الرحمن بن عوف قال: واللّٰه ما مات عمر حتّىٰ بعث الی اصحاب رسول اللّٰه فجمعهم من الافاق (عبدالله بن حذیفه و ابی‌الدرداء و ابی‌ذر و عقبه بن عامر) فقال: ما هذه الأحادیث الّتی أفشیتم عن رسول اللّٰه فی الافاق؟! قالوا أتنهانا؟! قال لا، أقیموا عندی لا واللّٰه لا تفارقونی ماعشت (الحدیث) عبد الرحمن بن عوف گوید: به خدا قسم عمر نمرود تا اصحاب رسول خدا را از اطراف و اکناف (کسانی مانند عبدالله بن حذیفه و ابی‌درداء و ابی‌ذر و عقبه بن عامر را) جمع کرد و گفت: این چه حدیثهایی است که در عالم (و در جاهای مختلف دنیا) از رسول خدا پخش کرده‌اید گفتند: آیا ما را مانع می‌شوی؟! گفت: نه اما به خدا قسم (حق ندارید) تا من زنده‌ام، از من جدا

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۷۱

شوید! (تا آخر خبر). «۱»

از حدیث فوق چه مطلبی به دست می‌آید و چه سیاستی دنبال می‌شود و بالأخره چه عنوانی فهمیده می‌شود؟! آیا غیر از این است که رهبر گروه در بیخ گوشش زنگ خطر را احساس می‌کرد، که اگر احادیث رسول خدا عالمگیر شود، حقانیت حضرت علی علیه السلام بر ملا شده، بر همگان ثابت خواهد شد؛ و قیامهای خونین شروع شده و در نهایت به متزلزل شدن پایه های حکومت ناحق خود و یا به سقوط قطعی آن خواهد انجامید!.

بدینجهت برای کنترل کارها و در اختیار گرفتن اصحاب و در دست داشتن مهار گفتارها، و کنترل اوضاع که رو به وخامت گذاشته بود، همه سخن گویان اصحاب را در مدینه گرد آورد و مهر سکوت بر لب آنها زد و در زیر سیطره خود در آورد؛ لطفاً به احادیث ذیل دقت نمایید.

۱- ابوبکر در دوران خلافت خود به تدوین احادیث تصمیم گرفت در مدت کم پانصد حدیث گرد آمد فبات لیلته یتقلب کثیراً، تاصبح در رختخواب خود این طرف و آن طرف چرخید (ونخواستید) عائشه گفت: این ناراحتی پدرم مرا پریشان کرد، وقتی صبح فرارسید به من گفت: دخترم هرچه از احادیث نزد تو است بیاور، آوردم آنها را از من گرفت و به آتش کشید! (چرا؟ چون دید در لابلای آن احادیث، چه فضیلتهایی از علی واهل بیت او به میان آمده است) «۲».

۲- ابی وهب گوید: شنیدم مالک می‌گفت: عمر بن خطاب خواست احادیث را

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۷۲

بنویسد یا نوشت سپس گفت: لا کتاب مع کتاب اللّٰه کتابی غیر از کتاب خدا نیست (شگرد همیشگی برای اسکات مردم) «۱».

۳- زهری نقل می‌کند: عمر بن خطاب اراده کرد سنن (رسول خدا) را بنویسد و از اصحاب استفتاء نمود همگی اشاره کردند که بنویسد، یک ماه مردد ماند یک روز صبح گفت: من می‌خواستم سنتها را تدوین نمایم به یادم آمد که اقوامی از پیشینیان این کار را کردند، و کتاب خدا را ترک نمودند و به نوشته‌ها رو آوردند، به خدا سوگند من کتاب خدا را با هیچ چیزی مخلوط نمی‌کنم (ترفند معمولی او) «۲».

۴- قاسم بن محمد بن ابی بکر گوید: در زمان عمر بن خطاب احادیث زیاد شد، مردم را سوگند داد آنها را آوردند، وقتی جمع شد همه را آتش زد و سوزاند (تا آخر خبر) «۳».

احادیث در این باره متواتر است که عمر از تدوین احادیث رسول خدا ممانعت بعمل آورد، برای اینکه مردم را به سکوت وا دارد و از عکس العمل باز دارد، گفته خود را با کتاب خدا زینت داده و خود را مدافع کتاب خدا، جلوه داده و دلسوز نشان می‌داد، که مبدا کتاب خدا متروک شود مانند حرفی که در زمان رحلت رسول خدا زد.

آیا این همه ممانعتها برای دلسوزی بر کتاب خدا بود؟! یا تحکیم پایه های حکومت خود و در دست داشتن زمام امور و خلافت؟! وجدان سالم در این باره قاضی خوبی است که قضاوت نماید.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۷۳

مؤرخین نوشته‌اند: اول کسی که تدوین دیوان کرد «۱» و اول کسی که تاریخ نوشت عمر بود. «۲»
او برای خود دیوان ترتیب می‌دهد و تاریخ می‌نویسد! اما نوبت به تدوین حدیث که می‌رسد اِعمال قدرت و نهی از کتابت می‌کند
به طوری که رو در روی بزرگان اصحاب ایستاده و او را بدینگونه تهدید می‌کرد:

لترکن الحدیث أو لألحقتک بأرض الغزّة «۳»

حتماً باید حدیث گوئی را ترک کنی یا به زمین دور دستی، تبعیدت می‌کنم جزّذوالقرآن، وأقلّوا الزّوایه عن رسول الله «۴»
قرآن را مجرد نگهدارید و روایت از رسول خدا را کم گوئید!

أقلّوا الحدیث عن رسول الله، و زجر غیر واحد من الصّیحه‌ایه عن بثّ الحدیث نقل حدیث از رسول خدا را کم کنید و چند نفر از
اصحاب را از پخش حدیث ترسانید و اذیتشان کرد (عبدالله بن مسعود و ابی الدرداء و ابا مسعود أنصاری را به خاطر نقل حدیث
سه روز زندانی کرد «۵» بعضی آنقدر در زندان ماند تا عمر کشته شد «۶» ابی بن کعب را به خاطر نقل حدیث با تازیانه زد «۷»
ابو هریره گوید: ما از ترس تازیانه عمر، قدرت گفتن قال رسول الله را نداشتیم تا

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۷۴

عمر از دنیا رفت. همو می‌گفت: ما کنت محدثکم بهذه الأحادیث و عمر حی؟! أما والله لأیقنت أنّ المخفقه ستبشر ظهري و در
روایت دیگری او گوید: اگر در زمان عمر مانند امروز حدیث می‌گفتم تازیانه او به پشتم می‌نشست. «۱»

از این روایتها زیاد است طالبین به کتابهای مربوطه مخصوصاً به کتاب «من حیات الخلیفه عمر بن الخطاب» نوشته استاد (عبدالرحمن
احمد بکری)، بخش (منعه من تدوین الأحادیث) ص ۲۷۹ بعد و النص والإجتهد ص ۷۵ بعد مراجعه نماید.

از این رئیس، کسی سؤال نکرد آیا متشابهات قرآن و مجمل آن جز با سنت، با چه چیزی بیان روشن می‌شود؟! آیاعام آن با سنت
تخصیص نمی‌یابد و مطلقش با چه بیانی مقید می‌شود؟!

مگر با حفظ سنت، قرآن حفظ و با از بین رفتن آن خیلی از احکام قرآن از میان نمی‌رود؟!

اگر دو خلیفه اول با آن قدرتی که داشتند سنن رسول خدا را تدوین می‌کردند چه اندازه به این امت خدمت کرده بودند، آنها را از
شرّ دروغگویان بعدی نگه میداشتند و چون بیشتر اصحاب حضور داشتند خیلی از مشکلات بعدی حل می‌شد.

حد اقل اجازه میدادند کسی را که خداوند در آیه ۱۲ سوره مبارکه یس «۲» به (امام مبین) تعبیر کرده، کتاب و سنت را در وجود او
قرار داده بود، این عمل خطیر را انجام میداد (ولی زهی خیال نا شدنی! مگر هدف آنها مرگ سیاسی دادن به همین امام مبین نبود)
چه ستمهایی در این مورد به این امت مرحومه مظلومه وارد شد و چه اندازه دست کذابین بعدی را باز گذاشتند تا در مواقع مقتضی
بتوانند، دروغهایی در مدح آنها و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۷۵

پیروانان آنها به رسول خدا نسبت دهند، و هر فرمانروائی، در زمان خود عده‌ای را بگمارند تا به نفع آنها اخبار و احادیثی ساخته، به
خورد مردم بدهند، و با دلبخواه خود در جامعه رواج دهند

۳ «تغییر مقام ابراهیم»

۳ «تغییر مقام ابراهیم» مقام ابراهیم علیه السلام سنگی است که حجاج پس از طواف کعبه، بنا به دستور قرآن کریم «واتخذوا من
مقام ابراهیم مصلی «۱» از مقام ابراهیم برای خود جای نماز بگیرد.

در آن نماز می‌خوانند، آن سنگ را در زمان بنای «بیت» حضرت ابراهیم و اسماعیل، زیر پا گذاشته و گل و سنگ به دیوار بلند

می‌کردند، و «بریت» چسبیده بود، عربها آن را پس از ابراهیم به محل فعلی آوردند وقتی که رسول خدا مبعوث شد آن را به جای اولی بر گرداند یعنی به بیت چسبانید، در زمان رسول خدا و ابوبکر به بیت چسبیده بود، وقتی که عمر به سر کار آمد باز آن را به محل فعلی بر گردانید «۲».

رهبر گروه چقدر جرئت داشت که تا این حد به اعمال رسول خدا صلی الله علیه و آله بی اعتنا کرده و آن را نادیده بگیرد و کسی هم قدرت اعتراض نداشته باشد

«نهی از دو رکعت نماز تطوع»

«نهی از دو رکعت نماز تطوع» با چندین طریق از عائشه روایت شده است که گفت: دو نماز را رسول خدا در سرّ و علانیّه در خانه من ترک نکرد، دو رکعت پیش از فجر و دو رکعت بعد از عصر «۱»

اما عمر در دوران زمامداری اش از بجا آوردن آن نهی نمود و اگر کسی به جا می‌آورد اذیتش می‌کرد و می‌گفت: می‌ترسم بعد از من گروهی آن را برای خود عادت دهند و تا غروب بخوانند و در ساعتی که رسول خدا از عبادت آن نهی کرده، بجا آورند. «۲»
باز بازرگی کامل مردم را از عکس العمل باز میدارد، حتی در این مورد زید بن خالد و ابن محمد بن منکدر را زده است «۳»

۵ «نهی از متعتان»

۵ «نهی از متعتان» ۱- روزی در منبر رسول خدا با کمال جرئت اعلام داشت: متعتان کانتا علی عهد رسول الله و أنا انهی عنهما و اعاقب علیهما متعه الحج و متعه النساء دو متعه در زمان رسول خدا بود من از آنها نهی کرده و هرکس انجام دهد عذابش می‌کنم. «۴»

در روایت دیگر است که گفت: أیها الناس ثلاث کنت علی عهد رسول الله و أنا انهی

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۷۷

عنهنّ، و أحرّمهنّ، و اعاقب علیهنّ متعه الحج، و متعه النساء و حیّ علی خیر العمل ای ای مردم سه چیز در زمان رسول خدا بود، من از آنها نهی میکنم و حرام می‌نمایم، و مباشرین را عذاب می‌کنم، «متعه حج» «متعه زنها» و «حی علی خیر العمل» را «۱».

رئیس گروه در میان مسلمانها طوری خود را، جازده بود با اینکه خود اعتراف می‌کند که به این سه چیز در زمان رسول خدا عمل می‌کردند من نهی می‌کنم، کسی بلند نشد و یا نتوانست بلند شده و بگوید: آخر تو چه کاره‌ای حلال خدا را حرام کنی، اما چه میشود کرد به جز اهلیت علیهم السلام گروه زیادی از او پذیرفتند.

۲- ابوموسی اشعری به حلیت دو متعه فتوی میداد به او گفتند: رویدک بعض فتیاک فانک لا تدری ما أحدث امیر المؤمنین فی التّسک بعدک مواظب خودت باش نمی‌دانی امیرمومنان (یعنی عمر) بعد از تو به مناسک حج چکار کرده است.

ابوموسی او را ملاقات نموده از جریان جو یا شد عمر گفت: من می‌دانم رسول خدا و اصحابش متعه الحج را انجام می‌دادند، اما من خوشم نمی‌آید مردم در زیر درخت اراک با زنها جماع کنند سپس به حج احرام ببندند در حالی که، از سرهایشان آب غسل فرو ریزد. «۲»

۳- ابن عباس به حلیت متعه فتوی میداد عروه بن زبیر به او گفت: از خدا نمی‌ترسی اجازه متعه می‌دهی در جواب او گفت: سل أمّک کیف سطعت المجامر بینها و بین

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۷۸

أبیک! فسألها فقالت: ما ولدتک إلا بالمتعه از مادرت پیرس چگونه در میان او و پدرت جرقه‌ها (ی شهوت) بالا گرفته بود، از مادرش

پرسید جواب داد: من تو را از متعه به دنیا آورده‌ام. «۱»

۴- ابی نصره گوید: به جابر بن عبد الله گفتم: ابن عباس متعه را حلال و ابن زبیر حرام می‌داند گفت: ما در زمان رسول خدا متعه کردیم، زمانی که عمر به خلافت رسید گفت: خداوند به پیغمبرش هر چه را خواست حلال و حرام کرد، و قرآن هم به طور طبیعی نازل شد، آن طور که خدا گفته است حج و عمره را تمام کنید اما از نکاح زنها دوری جوید! اگر کسی در حج زنی را نکاح کند پیش من آورند سنگسارش می‌کنم «۲».

۵- سعید ابن مسیب گوید: در عسفان، علی با عثمان گرد آمدند، عثمان متعه و عمره را نهی می‌کرد، علی به او گفت: کاری را که رسول خدا به آن امر کرده تو از آن نهی می‌کنی عثمان گفت: دعنا منك، فقال علیّ إنّی لا أستطیع أن أدعک رهیمان کن!، علی گفت: من نمی‌توانم رهایت سازم (تا آخر خبر). «۳»

۶- در زمان رسول خدا در ایام حج، متعه بگونه‌ای رایج بود که حضرت برای عمره به مکه آمد بود زهای مکه خود را زینت کامل کرده بودند، اصحاب از طولانی شدن جدائی از زنهایشان شکایت کردند در جواب فرمود: إستمعوا من هذه النساء از این زنها متعه کنید «۴»* در این مورد روایات زیاد هست که این اندازه کفایت می‌کن

۵ «شوری»

۵ «شوری» قال رسول الله صلی الله علیه و آله- الویل الویل لأمتی من شورائین شوری فی المدینة و آخری بالزوراء وای وای بر امت من از دو شورای بزرگ، در مدینه و دومی کوچک در زوراء. (به اول فصل سقیفه ص ۲۵۵ رجوع شود) تا روزی که عمر دستور تشکیل شوری پس از خود را صادر نکرده بود هیچیک از اصحاب به خاطرشان نمی‌رسید و جرئت آن را نداشت که ادعای خلافت نمایند «۱» وقتی که از زنده ماندنش مأیوس شد به او گفتند: کسی را برای بعد از خود جانشین تعیین نما، اگر ابو عبیده زنده بود او را ولیعهد قرار می‌دادم چون او امین امت بود!! و اگر سالم مولی ابی حذیفه زنده بود او را به خلافت بر می‌گزیدم چون او در دوستی خدا شدت داشت، گفتند: پسرت را معین کن، او قبول نکرد، مردم بیرون رفتند دوباره برگشتند گفتند: برای خود ولیعهد تعیین نما در جلسه دوم گفت: من تصمیم گرفتم برای شما کسی را تعیین نمایم که پسندیده‌ترین و شایسته‌ترین شماست: که شمارا وادار کند به حق عمل کنید و أشارالی علیّ به علی اشاره نمود.

گفتند: پس چرا معطلی ترا چه مانع شده است که او را تعیین کنی؟ گفت نمی‌خواهم

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۸۰

در حیات و پس از مرگ مسئولیت زمامداری را به دوش بکشم!! «۱» اما دور این گروه را بگیرد. (علی، عثمان، عبدالرحمن، سعد، زبیر و طلحه) با هم مشورت کنند تا یکی را انتخاب کنند که شما نیز حتماً به یاری او برخیزید، سپس آنها را احضار کرد و گفت: وقتی که من مردم، سه روز مشورت کنید روز چهارم نیاید مگر اینکه امیری را تعیین کرده باشید.

سپس به ابی طلحه انصاری گفت: پنجاه نفر مسلح باخود داشته باش و اینها را در خانه‌ای گرد می‌آوری و در در خانه کشیک می‌دهی، و صهیب هم در این مدت نماز جماعت را به مردم اقامه کند، اگر پنج نفر یکی باشند و یک نفر مخالفت کند با شمشیر سرش را بردار و اگر چهار نفر یکی شدند دو نفر دیگر مخالفت کند، آن دو را از میان بردار و چنانکه سه نفر سه نفر باشند خلیفه یکی از آن سه است که عبدالرحمن با آنهاست و اگر آن سه دیگر مخالفت کردند هر سه را اعدام کن و کار را یکسره کرده و به خود مسلمانها واگذار که خود کسی را تعیین کنند. «۲»

این خلاصه تشکیل شوری بود، حالا- بادقت به بافت این شوری نظر کنید که چگونه با ترفند زیرکانه یکی از باندها و مهره های گروه را به کرسی خلافت می‌نشانند که کسی نتواند دم بیاورد و نفس بکشد؛

کسی که ادعاء می‌کرد (وزر-وبال) خلافت را پس از مرگ، نمی‌تواند بدوش بکشد، حالا ببین زیر بنای شوری را چه ماهرانه پی ریزی کرده و نقشه را بگونه‌ای ترسیم

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۸۱

نمود که، خلافت را از خاندان بنی هاشم دور کند، چون چهار نفر از اعضای شوری از یک تیم و یک باند بودند فقط زیر و علی بود که در طرف مقابل، قرار گرفته بودند، اگر کوچک‌ترین اظهار مخالفت می‌کردند، بی چون و چرا، بلا درنگ کشته می‌شدند؛ نقشه طوری طراحی شده بود یا باید خلافت بعدی را، می‌پذیرفتند و یا اعدام می‌گشتند. ای کاش عمر، باصراحت عثمان را تعیین میکرد و به غائله خاتمه میداد که بعدها آنهمه خونریزی و بد بختیها را برای مسلمانها تحمیل نمی‌کرد، عمر با این وصیت کار را یکسره کرده بود که تا ابد به هدف خود برسد، زمینه را طوری فراهم ساخت، که حتماً عثمان و بعد از او خاندان اموی (مروان و معاویه و...) به کرسی خلافت نشینند.

آل رسول برای همیشه از حق مسلم خود محروم گردید، و فکرهای خفته را با این وصیت بیدار نمود، و گرنه کدام یک از بنی امیه و یاعباسیان به فکر خلافت می‌افتادند، بعد از آن وصیت بود که خیلی‌ها خود را شایسته خلافت دانستند.

ای کاش عمر ریشه غائله را می‌سوزاند یکی را از آن شش نفر معین می‌ساخت و این همه گرفتاریها را به خاندان وحی فراهم نمی‌کرد. و اساساً ای کاش عمر جریان تعیین خلیفه را به خود مردم وامی‌گذاشت تا مسلمانها خود راه خود را پیدا کنند!

پرووی ان سعید بن العاص جاء مَرَّةً فی حجة فقال له عمر: سیلی الأمر بعدی من یصل رحمک و یقضی حاجتک، قال سعید فمکثت خلافة عمر بن الخطاب حتی استخلف عثمان و أخذها.. فوصلنی و أحسن و قضی حاجتی و أشرکنی فی أمانته روایت شده است که، روزی سعید بن عاص اموی برای کاری پیش عمر آمد، عمر به او گفت: به زودی کسی بعد از من زمام خلافت را به دست می‌گیرد که رَحِم تو را وصل و نیاز هایت را برطرف می‌کند!! (بلی تعجیبی ندارد چون کارها از پیش تعیین شده بود).

سعید گوید: پس از عمر، عثمان در کرسی خلافت مستقر شد، به رفع احتیاجاتم اقدام و مرا در امانتهایش شریک و به من خوبی کرد. «۱»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۸۲

روزی عمر به مغیره بن شعبه گفت: هل أبصرت بهذه عینک العوراء منذ اصیبت؟! تو از آن روزی که به چشمت صدمه خورد، با آن چشم معیوبت می‌بینی؟! گفت: نه، گفت: أما واللّه یعورنّ بنو أمیة الإسلام کما اعورّت عینک هذه، ثم لیعمیئنه حتی لا یدری این یذهب و لا این یجییء... به خدا قسم بنی امیه اسلام را کور می‌کنند همچنانکه چشم تو کور شد و آن را به روزی می‌اندازند دیگر معلوم نمی‌شود به کجا می‌رود و از کجا می‌آید «۱».

در آن شورای کذائی، عبد الرحمن بن عوف با اینکه میدانست که علی علیه السلام به هیچوجه شروط او را نخواهد پذیرفت، به ظاهر سه بار به حضرت پیشنهاد کرد اگر با سیره شیخین رفتار نمائی، من باتو بیعت می‌کنم؟! فرمود: من با کتاب خدا و سنت رسول خدا رفتار می‌نمایم و به او فرمود: إن کتاب اللّٰه و سنّة نبیّه لا یحتاج الی أجیری (یعنی الی طریقه) أحد؛ أنت مجتهد أن تزوی هذا الأمر عنی (الحديث) به درستی که کتاب خدا و سنت رسول خدا به طریقه کسی احتیاج ندارد، (تو که این همه اصرار در طریقه شیخین داری و میدانی که من قبول نخواهم کرد) پس کوشش تو در این است که مرا از خلافت منزوی کنی (دیگر نیازی به مقدمه چینی ندارد) (تا آخر خبر) «۲».

با این صحنه سازی، عثمان کرسی خلافت را تصاحب نمود چون او شروط از پیش تعیین شده، (شوهر خواهرش) عبد الرحمن را پذیرفت.

ستمها و کارهای نا شایسته (از قبیل سوار کردن بنی امیه برگردن مسلمانها و اجحاف در مصرف بیت المال و بذل و بخشش صدها

هزاری به دامادش مروان و دار و دسته های خود و تبعید اباذر صحابه رسول خدا و کتک زدن به عبدالله بن مسعود و پاره کردن فتق او و غش کردن عمّار در اثر کتک کاری او و... شروع کرد و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۸۳

تادم مرگ هم عقب نشینی نمود.

روزی به عبدالرحمن گفتند: هذا عمل یدیک فقال: ماكنت أظنّ هذا أبداً! لكن لله عليّ عليّ أن لا أكلمه أبداً ثمّ مات عبد الرحمن و هو مهاجر لعثمان حتى قيل أن عثمان دخل عليه في مرضه يعوده فتحوّل الى الحائط لا يكلمه اين نتیجه کار و دست آورد توست گفت: به خدا قسم من اين جورى نمى دانستم لكن به خدا سوگند ابداً با او حرف نمیزنم او مُرد و با عثمان حرف نزد، «۱» هنگام مرگش، عثمان به عیادتش رفت، او رو به دیوار کرد و با او سخنی نگفت (آیا این ندامت های ظاهری که معلوم نیست از کجا سرچشمه گرفته بود، مگر جواب این همه جنایت هارا میداد هیهات!!) «۲»

عمر، خود همه چیز را پیش بینی کرده بود، ابن عباس گوید: با عمر ملاقات کردم پس از صحبت های زیاد در باره اشخاص، گفتیم: عثمان بن عفان چطور؟ گفت: اگر به خلافت برسد فرزندان ابی معیط و بنی امیه را برگردنهای مردم سوار می کند و مال خدا را به آنها می بخشد به خدا اگر به خلافت برسد این کارها را خواهد کرد و اگر این کارها را انجام دهد عرب به سوی او حرکت کرده و او را خواهند کشت سپس ساکت ماند. «۳»** عمر در لحظات آخر زندگی اش گفت: اگر کسی را جانشین تعیین کنم این کار را بهتر از من کرده (یعنی ابی بکر) و إن أترك فقد ترك من هو خير مني یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و اگر ترک کنم آنکه از من بهتر بود کرده است (یعنی رسول خدا) «۴»

خلاصه این بخش»

خلاصه این بخش» رسول خدا صلی الله علیه و آله با تشریفات ملکوتی، قدم به عالم ناسوت نهاد و در چهل سالگی با حضور امین وحی الهی (جبرئیل) در غار حرا، به نبوت مبعوث گردید.

بعد از بعثت، علاوه بر اینکه بیداد گری مشرکان در وطن، او را به ستوه آورد، در نهایت وادارش کرد، به شهر یثرب (مدینه منوره) هجرت کرده و جلای وطن شود.

اما در این شهر غربت نیز، عواملی اطراف او را گرفتند و در واقع عنکبوت وار، دورش را با تارهای فولادین (مکر و فریب و ظاهر سازی) تنیدند.

بنا به گفته ابن حزم اندلسی در پرتگاه راه «تبوک» و گردنه «أرشی» مابین جحفه و أبواء اقدام به ترور و از میان برداشتن او کردند اما موفق نشدند.

درست است دین رسول خدا صلی الله علیه و آله در این شهر با همت و فداکاری افراد شایسته و با ایمان، فراگیر جزیره العرب شد و در این شهر برنامه های آسمانی خود را پیاده نمود و به تمامی ملوک و رؤسای گیتی گردن فرازی کرد و..

اما، نیز در این شهر گروه زیر زمینی، دوشا دوش او با ترفند های گوناگون، به تخریب پایه های ساختمان نو بنیاد اسلام، به نام اسلام مشغول بودند و در هر مقطعی که مناسب می دیدند به کارها و روشهای رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتراض داده و برای آینده خود سنگربندی می کردند و پایه های محکم می چیدند. بعضی از آنها دختر به او دادند و بعضی دیگر از او دختر گرفتند؛ تا بدینوسیله از جریانهای اندرونی و نهانی رسول خدا صلی الله علیه و آله اطلاع کافی به دست آورند. از بیرون خود مستقیماً و از درون وسیله دختران خود، به اوضاع سیاسی و اقتصادی و .. اشراف کامل داشتند.

برای تحکیم کار و تقسیم مقام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، در کعبه، یک پیمان نامه شش نفری نوشتند و در همانجا

(اندرون کعبه) دفن کردند.

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۸۵

متعاقباً پس از مدتی یعنی دقیقاً بعد از بیعت غدیر خم که موقعیتهای خود را در خطر جدی دیدند و در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتند، چون هیچ گونه انتظار نداشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن جمع بیشمار حجاج نواحی مختلف کشور اسلامی، با یک اقدام تاریخی و شجاعانه، و با تصمیم قدرتمندانه، تمامی رشته‌های چندین ساله اینها را، پنبه کرده و بیاد فنا دهد؛ و احتمال نمی‌دادند رسول خدا صلی الله علیه و آله به همچون عمل مجدانه و ناگهانی دست بزند و در مدت چند دقیقه، به تمام آمال و آرزوهای اینها خط بطلان بکشد.

بالاجبار و بر خلاف میل باطنی خود، مات و مبهوتانه، اولین (بَخَّ، بَخَّ) گویان آن معرکه شدند، پس از پایان آن روز تاریخی و فراموش نشدنی که حجاج متفرق شده هر کسی راهی وطن خود شد، اینان نیز سر راه خود به مدینه در «عقبه اُرشی» دست به ترور رسول خدا صلی الله علیه و آله زدند اما موفق نشدند با این دلهره، به مدینه وارد شده و در نیمه همان شب ورود، تشکیل جلسه داده و به شور پرداختند.

بعد از گفتگوهای زیاد به این نتیجه رسیدند که پیمان نامه دوم (صحیفه ملعونه ثانی) را با مواد محکمتر از پیمان نامه قبلی و با امضای تعداد زیاد (۴۴) نفری، نوشته و به وسیله ابو عبیده جراح که، آن شب به او (امین امت) لقب دادند، به مکه فرستاده و در کنار صحیفه قبلی دفن کردند، تا محفوظ بماند و عند اللزوم، از مفاد آن استفاده نمایند. از آن روز بعد با کمال هوشیاری مراقب اوضاع بودند و از داخل و خارج اوضاع را زیر نظر داشتند، تا اینکه دو ماه و چند روز بعد از جریان غدیر خم، رسول خدا در اثر مسمویت به بستر بیماری افتاد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با وسیله جبرئیل از کارها و تصمیمات نهانی گروه فشار، اطلاع کافی داشت، بدینجهت خواست در آخرین روزهای عمر خود، افراد گروه را از شهر بیرون فرستد و مسافرت طولانی مؤته (محل شهادت جعفر طیار و یارانش برای انتقام گرفتن بفرستد). دستور داد جوانی بنام أسامه بن زید با درجه فرماندهی سپاه،

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۸۶

در یک فرسخی مدینه اردوگاه زند تا همه در آنجا جمع شده و حرکت نمایند.

از این طرف هم، کار گردان گروه فشار، هشیار بود و معنا و منظور پیامبر را از این بسیج و تجهیز لشگر، خوب می‌فهمید.

لذا با آن شگردهای عامه پسند، هم لشگر اسامه را از حرکت باز داشت و هم خود در صحنه حاضر بود، در نزدیکی‌های خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسیله عوامل اندرونی از ریز و درشت کارها و از وضع عمومی او کاملاً مطلع بودند، تا اینکه از اندرون گزارش دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله دوات قلم می‌طلبد؛ با شنیدن این خبر دود از کله شان بلند شد، بلافاصله خود را به کنار بستر پیامبر رساندند یا اساساً از ابتدا، آنجا بودند و از ترس اینکه حادثه غیر مترقبه پیش نیاید، دور آن حضرت را خالی نمی‌گذاشتند تا حضرت خواست به آوردن دوات قلم لب بگشاید، کار گردان گروه با یک نسبت کفرآمیز «۱» که دور از شأن حتی یک فرد وحشی عرب بود، جلوی تصمیم پیامبر را گرفت و اجازه نداد این تصمیم را اجرا کند.

به اطراف نگاه کرد دید دور و بریها از این سخن نا راحت شدند بلافاصله گفت:

کفانا کتاب الله با این یک جمله احساسات آنها را مهار کرد.

از سنگینی گفتار وحشیانه او حضرت غش نمود وقتی که به هوش آمد، گفتند: ای رسول خدا کاغذ قلم بیاوریم؟! فرمود: بعد از آن سخن دیگر لازم نیست «۲».

باز آنحضرت خواست، حد اقل بطور شفاهی منظورش را به مردم برساند فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترتی لَنْ یفترقا حَتَّى یردا عَلَی الحوضِ وَ وصایای فراوان دیگری که در کتابهای مربوطه مشروحاً بیان شده است ولی
از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۸۷

متأسفانه دیگر دیر شده بود چون حضرت در داخل و خارج، حضور جدی اعضای گروه را می‌دید و به هر کاری که می‌خواست دست بزند، آن را خنثی می‌کردند.

تنها کاری که در آن دم واپسین انجام داد، همه را از خانه بیرون کرد و فقط بچه‌هایش را به آغوش کشید و با چشم‌گریان آنها را می‌بوسید و وداع می‌گفت و به روزهای تاریک آنها آشک می‌ریخت.

پدر خانمها و دار و دسته آنها، آن پیامبر با عظمت را، این گونه بدرقه کردند! در آن شهر غریب در میان چهار عضو آل‌عبا علیهم‌السلام با ریختن آشک حسرت برای گرفتاریهای آینده آنها، چشم از این جهان بیوفا، فرو بست و برای همیشه خدا حافظی کرد و بچه‌هایش را در میان آن گرگان وحشی بی‌سرپرست گذاشت و خود به ملکوت اعلی پیوست. (بدرترین بدرقه با برترین امام) تا خبر رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌به‌شهر و اطراف شهر پیچید، کار گردان گروه، بدون تأخیر، در سقیفه بنی‌ساعده حضور یافت و زمام امور را در دست گرفت پس از سه روز تلاش و بگیری و بسند و وعده وعید بالآخره شخص مورد نظر و از پیش تعیین شده را، در کرسی خلافت مستقر کرد تازه به یادشان آمد که پیغمبر از دنیا رفته است. در خانه بظاهر سوت کور و در باطن، پر شور و غوغا، حاضر شدند دیدند علی‌علیه‌السلام بدن شریف را غسل داده و کفن کرده و نماز خوانده و آماده دفن، نموده است.

أفّ بر این دنیا و دنیا پرستان باد که همه چیزشان را فدای هدف می‌کنند. در متن کتاب خواندید که عایشه می‌گفت: وقتی صدای بیل را شنیدیم فهمیدیم رسول خدا را دفن می‌کنند. نمی‌دانم حکمت این پیشامدها چیست که؟!
جنازه اشرف کاینات با حضور چند نفر اعضای خانواده‌اش، و دختر دل‌بند او شبانه و مخفیانه باهفت نفر، و وصی او باز شبانه فقط همراه پسرانش پنهانی به خاک سپرده شوند؛ فرزندش حسن نیز با قلب مسموم و جگر پاره پاره و باتن تیر باران شده
از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۸۸

و در نهایت فرزند دیگرش در ملاء عام و در میان بیش از سی هزار مدعیان اسلام اعدام و بچه‌هایش اسیر و سرگردان کوه و بیابان شوند!!

بنام بر حکمت ای خدای مهربان در پشت پرده برای صاحبان این عشق سوزان و عاشقان دلسوخته، چه پنهان کرده‌ای که ما بی‌خبریم و اینها هشیار، و ما در خواب غفلتیم و اینها بیدار.

این شخصیت که در این بخش قطره‌ای از دریای بیکران غم او بیان گردید، نفر اول اعضای پنجگانه اهل کساء و (آل‌عبا علیهم‌السلام) است که مسیحیان نجران از میدان نفرین آنها عقب نشینی کرده و آماده پرداخت جزیه شدند.

آری این اولین نفر از آل‌عبا و حاضرین در میدان مباحله بود که با یک دنیا درد و رنج، نگرانی و شکایت، بدرود حیات گفت، و به ملکوتیان پیوست؛

بلی این سلسله جنبان عالم امکان، در دست یک مشت انسان‌نماها و مدعیان اسلام، عمر پر برکت خود را به گونه‌ای بیابان برد که با یک جمله کوتاه، خلاصه و چکیده بیست و سه سال دوران مأموریت الهیه‌اش را بیان فرمود: ماأوذی نبیّی مثل ماأوذیت هیچ پیغمبری، به اندازه من اذیت نشد.

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۸۹

«قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله».

«مامن نبیِّ الّا و له نظیر فی اّمته و علیّ نظیری».

«الریاض النّضره: ۲/ ۱۶۴»

بخش ۳ مولود کعبه‌علی علیه السلام

اشاره

بخش ۳ مولود کعبه‌علی علیه السلام از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۹۱

بخش ۳ «مولود کعبه» «علی علیه السلام» جرجی زیدان گوید: «دنیا مانند لیوانی که توپ بزرگی در آن جانگیرد، نتوانست بزرگی و عظمت علی را در خود جادهد» (ظرفیت حمل وجود علی را نداشت بدینجهت آنطور که شایسته آن بود شناخته نشد و از دنیا ناشناخته گذشت)

در تاریخ جهان، از انبیاء گرفته تا فرد عادی، بغیر از علی علیه السلام نمی‌توان کسی را پیدا کرد، که در سید ایام (جمعه) در ماه حرام (رجب) در بیت الحرام، أبو‌الائمۃ الکرام و أشرف أئمة و مقدس ترین محل روی زمین، یعنی داخل کعبه معظّمه، از مادر متولد شده و قدم به دایره وجود، گذارد.

جائی که از ناسوتیان گرفته تا لاهوتیان و از ملکوتیان تا جبروتیان، کسی جز این مولود مبارک، در آنجا چشم به دنیا نگشوده بود، هیچ مادری را سراغ نداریم این مدال افتخار را بر سینه زند، جز «فاطمه بنت أسد» مادر این نوزاد ملکوتی. مکانی که هیچ ناپاکی از زن و مرد، حق ورود که، نه، بلکه حق زدن به دیوار بیرونی آنجا راهم ندارد. دیوار بیرونی جای خود دارد، بلکه نشستن در اطراف آن حرام و استفاده از فضای پیرامون آن غیر مجاز است؛ چون محل تولد او در قلب مسجد الحرام، که نه تنها ورود به فضای داخل آن بلکه تکیه به سمت خارج آن نیز نامشروع شناخته شده است. پس این مولود کیست و چیست که این همه غیر مجازها بر او جایز و حرامها به

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۹۲

مادرش حلال و در محوریت کل روی زمین (مسجدالحرام) و در اندرون مرکزیت آن «یعنی کعبه» قدم به دایره وجود نهاد؛ ولادت مولود کعبه در کعبه، در شناساندن شخصیت او بر جهانیان، پرده خیلی از اسرار را برداشته و نقاب از روی سرّ مگوهای زیادی را کنار زده و آشکار ساخته است؛ خداوند تنها او را به این مقام اختصاص داد، که در حرم خود و داخل کعبه خود، از میهمان تازه وارد و مادرش، سه روز تمام، با انواع نعمتهای بهشتی اش پذیرائی نماید. «۱» مادری را درد زایمان به ستوه آورده و به کعبه پناه برده و در برابر کعبه ایستاده و نظربه آسمان افکنده و از خدای کعبه در به وجود آوردن بچهاش اینگونه استمداد کرده و یاری می‌طلبد!

پروردگارا من ایمان آورده‌ام به تو و بهر پیغمبر و رسولی که فرستاده‌ای و بهر کتابی که نازل گردانیده‌ای و تصدیق کرده‌ام به گفته‌های جدّم ابراهیم خلیل که خانه «کعبه» بنا کرده اوست؛ از تو سؤال می‌کنم بحق این خانه و بحق آن کسی که این خانه را بنا کرده است و بحق این فرزندی که در شکم من است و با من سخن می‌گوید و با سخن گفتن خود مونس من گردیده است و یقین دارم که او یکی از آیات جلال و عظمت تست، ولادت او را بر من آسان بگردان! «۲»

خدای کعبه بی درنگ همان رکن پناه گرفته‌اش را شکافت و مادر رنجور را در جلوی چشمان قریشیان و حاضرین در مسجد الحرام، در اندرون کعبه‌اش، جا داد و از نظرها پنهان نمود؛ خبر این واقعه بی سابقه، در مدت کوتاهی در کوی و برزن مکه و

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۹۳

پیرامون آن، پیچید به طوری که زن و مرد و خورد و کلان، فضای مسجدالحرام را پر کرده و سه شبانه روز انتظار می‌کشند تا برایشان مکشوف شود، که حال و کار این مهمان خدا به کجا منتهی خواهد شد.

در کوچه به کوچه و خانه به خانه مکه صحبت از این جریان شگفت‌انگیز است؛ و کلید داران و بزرگان قبایل هرچه تلاش می‌کنند در کعبه را باز کنند تا از اسرار درونی آن سر در آورند ولی به نتیجه نمی‌رسند.

همه مات و همه مبهوت، همه حیران و سرگردان، که میزبان، چگونه از مهمانش پذیرائی می‌کند، کدام قابله به مادر او کمک می‌نماید و کدام پرستار افتخار پرستاری او را دارد با چه آبی او را شستشو می‌دهند و با کدام پارچه او را خشک می‌کنند، اساساً مگر او مانند بچه‌های دیگر به دنیا آمد؟! آیا مادرش او را مانند همه مادران، به دنیا آورد؟! یا پاک و مطهر و از مسیر ران راست مادر. «۱» و ختنه شده «۲»

آیا در آن سه روز و سه شب، مادر با چیزی تغذیه و تخلیه نشد و خوابید، و به

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۹۴

نوزادش شیر نداد و این مهمان تازه وارد در این مدت از معده خود چیزی فرو نفرستاد؟!.

آیا میزبان و مهماندار او، می‌خواست با کدام مدالهای ویژه او را مفتخر کند و به عالمیان معرفی نماید تا در آینده از وجود و امتیازات اختصاصی او بهره‌مند شوند!؛

ثم خرجت بعد الزابح و بیدها أمير المؤمنين عليه السلام ثم قالت: ائني فضلت علي من تقدمني من النساء لأن آسية بنت مزاحم عبدت الله عز وجل سراً في موضع لا يحب الله أن يعبد فيه إلا اضطراراً، وإن مريم بنت عمران هزت النخلة اليابسة بيدا حتى أكلت منها رطباً جتيماً، و ائني دخلت بيت الله الحرام فأكلت من ثمار الجنة و أوراقها (و أرقاقها) فلما أردت أن أخرج هتف بي هاتف: يا فاطمة سميه علياً فهو عليٌّ، والله العليُّ الأعلى يقول ائني شققت اسمه من اسمي، و أدبته بأدبي، و وقفته على غامض علمي، و هو الذي يكسر الأصنام في بيتي، و هو الذي يؤذن فوق ظهر بيتي، و يقدرني و يمجدني، فطوبى لمن أحبه و أطاعه، و ويل لمن أبغضه و عصاه «۱»

سپس روز چهارم (میزبان او را مرخص کرد و از کعبه) بیرون آمد و امیرمؤمنان علیه السلام در دستش بود و گفت: ای مردم خداوند مرا بر زنان پیش از من برگزید، چون آسیه دختر مزاحم، خدا را در پنهانی در جایی می‌پرستید که خدا دوست نداشت در آنجا پرستیده شود، مگر اینکه ضرورت ایجاب نماید، و مریم دختر عمران با دستهای خود درخت خشک خرما را تکان داد: برایش خرماي تازه ریخته شد و از آن خورد (و قوت گرفت)

و من به بيت الله الحرام داخل شدم، از میوه‌ها و رزقها و ورقهای بهشتی خوردم هنگامی که خواستم از آنجا بیرون آیم هاتفی مرا صدا زد و گفت: ای فاطمه او را

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۹۵

علی نامگذاری کن پس او علی است و خدا، علی اعلی و گفت: نام او را از نام خودم پاره کردم و خودم او را با آداب خودم تأدیب نمودم (ادب یاد دادم) و او را به مشکلات علم خودم واقف کردم (اسراری دانش خود را بر او گشودم)، اوست که بتها را درخانه من، می‌شکند، اوست که در بالای خانه‌ام اذان خواهد گفت، و او مرا تقدیس و تمجید خواهد کرد، پس پاکی باد «۱» بر آن کس که او را دوست دارد، و وای به حال کسی که او را دشمن دارد و به حرفش گوش ندهد.

مادر از مهمانی خدا مرخص شد و بچه نازنینش را بغل کرده بیرون آمد زنان مکه پیرامونش را گرفته و مردانشان از دور نظاره گر این واقعه حیرت‌انگیزند

از مادر جریان اندرون کعبه را می‌پرسند در آنجا برای چه گذشت بچه ات را چگونه به دنیا آوردی و قابله و مامایت که بود و او را با کدام آب شستی و با چه پارچه‌ای خشکش کردی و دهها سؤال دیگر.

مادر پاسخ می‌دهد: من وقتی که از سمت شکسته دیوار وارد کعبه شدم و دیوار به حال عادی برگشت، مرا کمی هراس برداشت، و در این فکر بودم چگونه بچه به دنیا خواهد آمد و سر گذشتم چه خواهد شد؛

ناگهان دیدم از چهار گوشه کعبه چهار خانم با جلالت، ظاهر و به من نزدیک شدند؛

شما کیستید؟! من مادرت حوایم و او سارا و این مریم و آن یکی آسیه بنت مزاحم زن فرعون (در بعض روایت کلثم خواهر موسی) است؛

برای چه آمده‌اید؟ برای کمک به تو (و کارهای زنانه که احتیاج خواهی داشت) همگی آماده شده‌اند تا از میهمان خدا پذیرائی نمایند؛

ناگهان ولیّ خدا مانند آفتاب درخشان، پاک و مطهر در زمین کعبه قرار گرفت و سر به سجده نهاد و با انگشت به آسمان اشاره کرد و گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۹۶

محمداً رسول الله، بمحمد یختم الله النبوة و بی یتّم الوصیة، و أنا أمير المؤمنين.

ناگهان از یک ناحیه بیت، حوریانی ظاهر شدند و آب بهشتی آورده و در پشت شست و شو داده و با حوله‌های بهشتی خشکش نمودند و سه روز از میوه‌های بهشتی تغذیه‌ام کردند. «۱»

پدر با کمال افتخار نوزادش را از مادر تحویل گرفت وقتی که با او روبرو شد؛

قال علیّ علیه السلام السّلام علیک یا أبه و رحمۀ الله و برکاته، ثمّ تنحّح و قال بسم الله الرحمن الرحیم* قد أفلح المؤمنون الايات «۲» رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن وقت سی سال داشت به مادر نوزاد فرمود: اجعلی مهده بقرب فراشی، و کان رسول الله صلی الله علیه و آله یلی أكثر تربیته، و کان یطهر علیاً فی وقت غسله و یوجره اللبن عن شربه، و یحرّک مهده عند نومه، و یناغیه فی یقضته، و یحمله علی صدره و یقول: هذا أخی و ولیّی و ناصری و صفیّی و ذخری و کهنفی و ظهیری و وصیّی و زوج کریمی و أمینی علی وصیّتی، و خلیفتی و کان یحمله دائماً و یطوف به جبال مکة و شعابها و أودیتها «۳»

گهواره او را نزدیک رختخواب من قرار ده و رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر تربیت او را خود انجام میداد، موقع نظافت، تطهیرش می‌کرد و شیرش را می‌داد و موقع خواب، گهواره‌اش را حرکت می‌داد، در بیداری برایش آرام آرام می‌خواند، بر سینه‌اش حمل می‌کرد و می‌فرمود: این برادر، ولی، یاور، و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۹۷

خالص، و ذخیره، و پشت و پشتوانه‌ام، وصی، و شوهر کریمه‌ام، و امین و وصیتم، و خلیفه من است؛ او را همیشه حمل می‌کرد و در کوهها و دره‌ها و نهرهای مکه، می‌چرخانید.

أبوعلی همام گوید: وقتی که علی علیه السلام متولد شد، ابوطالب در حالی که علی علیه السلام در سینه‌اش بود، دست فاطمه بنت اسد را گرفت، و با خود به ابطح برد و (رو به آسمان نمود) و ندا کرد:

يَا رَبِّ يَا ذَا الْعَسْقِ الدَّجِيِّ *** وَالْقَمَرِ الْمَبْتَلِجِ الْمَضِيِّ

بَيْنَ لَنَا مِنْ حَكْمِكَ الْمَقْضِيِّ *** مَا ذَاتَرِي فِي اسْمِ ذَا الصَّبِيِّ

ناگهان چیزی شبیه ابر آمد و بر سینه ابو طالب چسبید، ابوطالب آن شیء را به سینه چسبانید، فلما أصبح إذا هو بلوح أخضر فيه مكتوب: چون صبح فرا رسید دیدند یک لوح اخضری است که در آن نوشته شده است؛

خَصَّصْتُمَا بِالْوَلَدِ الزَّكِيِّ وَالطَّاهِرِ الْمُنْتَجِبِ الْمَرْضِيِّ

فإسمه من شامخ علیّ علیّ أشق من العلیّ آری او علی است نامی که میهماندارش خود نامگذاری کرد و از نام علیّ الأعلیّ خود

منشق نمود.

روزی سلمان و اباذر و مقداد و عمار و حذیفه و ابوالهیثم و خزیمه و ابوالطفیل عامر بن وائله به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده و با حالت غمبار گفتند ای رسول خدا صلی الله علیه و آله از قوم (دار و دسته مخالف) پشت سر برادر و پسر عمویت (علی) حرفهائی می شنویم که ما را نا راحت می کند رسول خدا ضمن روایت مفصلی که برای آنها درباره علی علیه السلام تشریح نمود (تا به اینجا رسید که: مادرش (فاطمه بنت اسد) به من گفت دستت را دراز کن، دست راستم را به سویش بردم، دیدم علی روی دست من است، دست راستش را به گوش راست خود گذاشته اذان و اقامه ابراهیمی، می گوید و به یگانگی خدا و به رسالت من، شهادت می دهد سپس به

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۹۸

طرف من خم شد و گفت: السّلام علیک یا رسول الله، ثم قال: لی یا رسول الله أقرء؟! قلت إقرأ فواللهی نفس محمد بیده لقد ابتداء بالصّحف الّتی أنزلها الله عزّ وجلّ علی آدم فقام بها شیث، فتلاها إلی آخر حرف فیها سلام برتوباد ای رسول خدا آیا بخوانم؟! گفتم بخوان، قسم به خدائی که جانم در دست اوست، شروع کرد به خواندن صحیفه هائی که خداوند به آدم نازل کرده بود و پسرش شیث آن را پایدار ساخته بود، از اول تا آخر به گونه‌ای تلاوت کرد، اگر شیث زنده بود اعتراف می کرد او از من بلدتر است و صحف نوح و صحف ابراهیم را تلاوت نمود، سپس توراّه موسی را، قرائت کرد که اگر زنده بود اقرار می کرد بآنّه أحفظ منها بعد زبور داود و انجیل عیسی را خواند اگر حاضر بودند اعتراف می کردند او (علی) حافظتر از آنان است؛

ثم قرأ القرآن الّذی أنزل الله علیّ من أوّله الی آخره فوجدته یحفظ کحفظی السّاعه من غیر أن أسمع من آیه ثمّ خاطبنی و خاطبته بما یخاطب الأنبیاء، الأوصیاء ثمّ عاد الی طفولیته و هكذا أحد عشر إماماً من نسله، فلمّ تحزنون سپس قرآنی را که برای من نازل شده است، از اول تا آخر قرائت نمود، دیدم آن طور که الان من حفظم همان طور حفظ بود، بدون این که من آیه‌ای را پیش از او (از کسی) شنیده باشم (یعنی هنوز به من دستور ابلاغ نیامده بود و کسی هم حتّی از یک آیه آن اطلاع نداشت) پس با من طوری سخن گفت و من نیز با او، همان طور که انبیاء با اوصیاء خود حرف می‌زند با احترام رسالت و نبوت بامن گفتگو کرد سپس به حالت بچه گی اش برگشت و این چنین است یازده امام از نسل او پس (ای سلمان و فلان و فلان) شما چرا از شماتت دشمنان غمگین می‌شوید (تا آخر روایت) «۱»

«تعیین خلیفه و وصی»

اشاره

«تعیین خلیفه و وصی» رسول خدا صلی الله علیه و آله از روز اول ولادت علی علیه السلام «۱»

تابعث و از اول بعثت تا آخرین لحظات عمر، در مقاطع مختلف و مناسبتهای مقتضی سعی می‌کرد جانشین خود را به مسلمانها معرفی و جا افتاده نماید، از اجتماع خانوادگی (یوم الدّار والینذار) گرفته تا اجتماع هفتاد یا صد و بیست هزار نفری غدیر خم و پس از آن تا پایان عمر شریفش بایان علو درجات و عظمت مقام خلیفه مورد نظر خود (امیرمؤمنان علی علیه السلام) می‌خواست تا خودش در قید حیات است، مسئله خلافت جاییفتد، و مسلمانها بسوی علی علیه السلام گرایش پیدا کنند، و اختلافی پیش نیاید، اما نتیجه این همه تلاشها و کوششها به کجا انجامید و بعد از این همه کش و قوسها چه نتیجه‌ای به دست آمد، در خلال این بخش مطالعه خواهید نمود

ولی ابتداءً لازم است به پاره‌ای از مطالب مورد قبول همه فرقه‌های اسلامی اشاره‌ای داشته، و در نهایت نتیجه‌گیری کلی نمایم

«با انبیاء در باطن و بامن در ظاهر»

«با انبیاء در باطن و بامن در ظاهر» بعث علی مع کل نبی سرّاً و بعث معی جهراً علی با تمامی انبیاء در باطن و با من در ظاهر برانگیخته شده است. «۱»

امام صادق علیه السلام: کان علیّ علیه السلام مع رسول الله فی غیبه و لم یعلم به أحد علی با رسول خدا در پنهانی اش بود که کسی از آن اطلاعی نداشت. «۲»
از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۰۳

این روایت یکی از مشکلات أخبار و غوامض أسرار امیر مؤمنان علیه السلام است «۱» که برای هر صاحب عقلی دلیل روشن و برهان شفاف بر ولایت الهیه اوست

«۲ برادر، وصی، و خلیفه من»

«۲ برادر، وصی، و خلیفه من» در سال سوم بعثت، وقتی که آیه شریفه و أنذر عشیرتک الأقربین «۲»

یعنی نزدیکان عشیره خود را انداز کن (وبه سوی خدا و نبوت خود دعوت نما) نازل شد، حدود چهل نفر از عمو و عموزادگان خود، از اولاد عبدالمطلب را، گرد آورده و دورهم جمع کرد (آن را یوم الدار گویند) بشیر و غذای کم «۳» از آنها پذیرائی نموده و آنان را سیر نمود، فرمود: کدامیک از شماها می‌خواهد بعد از من، وارث و برادر و وصی و
از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۰۴

وزیر و خلیفه من باشد، سه بار این کلمات را تکرار نمود اما هیچیک از آنان جواب ندادند مگر علی بن ابی طالب علیه السلام که در هر سه مورد پاسخ مثبت داد.

فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، (آگاه و شاهد باشید) هذا أخی و وصی و خلیفتی فاسمعوا له و أطیعوا این برادر و وصی و خلیفه من بعد از من در میان شما است (اشاره به امیر مؤمنان علی علیه السلام، نمود) «۱».

این روایت را دانشمندان زیادی از اهل تسنن: در کتابهای حدیثی و تفسیری خود در تفسیر آیه شریفه و قاطبه علماء شیعه بامختصر تغییری آورده‌اند، که با نص صریح و با ضرس قاطع، خلافت و وصایت امیر مؤمنان علیه السلام را بیان نموده است

«۳ (در مقام هارون به موسی»

«۳ (در مقام هارون به موسی» حضرت موسی علیه السلام به خدا عرض کرد و اجعل لی وزیراً من أهلی، هارون أخی أشدد به أزی و أشرکه فی امری «۲»

(خدایا) از اهل بیت خودم برادرم هارون را برای من وزیر قرار ده تا با او کرم محکم شود، و او را شریک کارم، نما، در جواب آمد قال قد أوتیت سؤالک یا موسی «۳»

خواسته هایت به اجابت رسید ای موسی، و در جای دیگر خداوند می‌فرماید: و لقد آتینا موسی الکتاب و جعلنا معه أخاه هارون وزیراً «۱» از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۰۵

همانا به موسی کتاب داده و برادرش هارون را وزیرش قرار دادیم.

در جای دیگر به برادرش می‌فرماید: أخلفنی فی قومی و أصلح و لاتتبع سبیل المفسدین «۲»

در میان قوم من از سوی من جانشین و اصلاح گر باش و براه مفسدان تبعیت نکن.

در این آیات بر وزارت و خلافت و شرکت حضرت هارون بابرادرش، در امر تبلیغ، تصریح شده است، و روایتی که مورد قبول فریقین و از احادیث متواتر به شمار آمده است، حدیث «منزله» است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «أما ترى أن تكون مني بمنزلة هرون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي» (۳) ای علی آیا راضی نمی‌شوی برای من مانند هارون باشی نسبت به موسی (یعنی تمامی مقامات و درجات هارون را، دارا شوی) فقط بعد از من پیغمبری نخواهد بود.

«تواز من و من از توأم»

«تواز من و من از توأم» أنا منك و أنت مني ... «۴»

ای علی! من از تو و تو از منی ...

ما من نبي إلا و له نظير في أمة و علي نظيرى هیچ پیامبری نیست جز آنکه در میان امت خویش همانندی دارد، و علی همانند من است. «۵»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۰۶

علی منی بمنزله منی من ربی مقام علی علیه السلام نزد من بسان مقام من نزد پروردگار من است. «۱»

در جنگ احد هنگامی که همه از میدان جنگ فرار کردند، پیغمبر صلی الله علیه و آله رو به سوی آنها کرده و فرمود: «أنا محمد، أنا رسول الله لم أقتل و لم أمت، (ای مسلمانها کجا فرار می‌کنید) من محمدم، من فرستاده خدایم، من کشته نشده‌ام و من نمرده‌ام (من اینجام).»

فلانی و فلانی متوجه رسول خدا شده با لحن استهزاء آمیز گفتند: الان باز مارا، مسخره می‌کنی، (دیگر کار از کار گذشته) چون همگی فرار کردیم کسی با پیغمبر نماند، جز ابودجانه (سماک بن خرشه) و علی علیه السلام.

رسول خدا صلی الله علیه و آله ابودجانه را صدا زد و فرمود: ای ابودجانه! تو چرا نمی‌روی؟ تو از بیعت من آزادی، یعنی برو خودت را نجات ده فأما علی فهو أنا و أنا هو، اما علی (اگر خیال می‌کنی او چرا نرفته است بدانکه) او منم و من اویم (با همان وضع ماندند تا) لشکر آسمانی رسید و جبرئیل در کنار رسول خدا ایستاد و به علی علیه السلام اشاره نمود و گفت: یا محمد إن هذه لهی المواسات، ای محمد این است (ایثار و) فداکاری واقعی، حضرت فرمود: إن علیاً منی و أنا منه، علی از من و من از اویم (تا آخر خبر) «۲»

«دستور خدا»

«دستور خدا» هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت زهراء علیها السلام ناتوانی و حالت نزار حضرت را

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۰۷

دید، گریه گلویش را گرفته اشک چشمش جاری شد، فرمود: چرا گریه می‌کنی؟

توکل به خدا کن (تاجائی که فرمود:) ای فاطمه خداوند پدرت را اختیار نمود و او را پیغمبر قرار داد، و به کافه خلق مبعوث کرد، سپس علی را اختیار نمود و مرا مأمور کرد تا ترا به او تزویج نمایم و اتخذته بأمر ربی وزیراً و وصیاً إن علیاً أعظم المسلمین علی المسلمین بعدی حقماً و او را با امر خدایم، وزیر و وصی خود تعیین نمودم به درستی که علی در حقیقت بعد از من بزرگترین مسلمانها است بر همه مسلمانها (تا آخر خبر). «۱»

۶ «وصی و وارث منی»

۶ «وصی و وارث منی» عمار گوید: وقتی که وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، نزدیک شد، به علی علیه السلام راز زیادی گفت، سپس فرمود: یا علی أنت وصی و وارثی، قد أعطاک الله علمی و فهمی ای علی وصی و وارث من تویی، خداوند علم و فهم مرا بتو عطا نموده است (تا آخر خبر) «۲»

۷ «پرچم هدایت و نور دین»

۷ «پرچم هدایت و نور دین» هنگام وفاتش به علی علیه السلام فرمود: إعلم یا أخی إنَّ القوم سيشغلهم عنی مايشغلهم، فإنما مثلك فی الأئمة مثل الكعبة، نصبها الله للناس علماً، و إنما توتی من كل فج عمیق از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۰۸

و نأی سحیق و لاتأتی و إنما أنت علم الهدی، و نور الدین و هو نور الله یا أخی، و الذی بعثنی بالحق لقد قدمت إلیهم بالوعید بعد أن أخبرتهم رجلاً رجلاً ما افترض الله علیهم من حَقِّک، و ألزمهم من طاعتک، و کلُّ أجاب و سلّم إلیک الأمر، و إننی أعلم خلاف قولهم (۱)

. بدان ای برادر بزودی اینها را چیزی که پیش خواهد آمد (سقیفه و نزاع خلافت و در نهایت ریاست) سرگرم می کند، مثل تو مانند کعبه است که خداوند آن را برای مردم راهنما و نشان قرار داده است، همانا به سوی تو میانند از هر دره و شکاف عمیق و مسافت دور، و امانت به سوی کسی نمی روی؛

و به یقین تو پرچم هدایت و نور بخش دینی و آن نور خداست، ای برادر قسم به خدائی که مرا بحق، برانگیخته هر تک تک آنها را ترسانده و حق واجب ترا بر آنها خبر داده و لزوم طاعت ترا فهماندم، همه آنها جواب مثبت داده و بر تو تسلیم شدند در حالی که من خلاف گفتار آنان را می دانم!

۸ «علی را دشمن ندارید»

«۸ علی را دشمن ندارید» به هنگام رحلت پس از آنکه تمامی ادوات جنگ و مرکبها و سائر اموال خود را به علی علیه السلام تحویل داد، و در حضور همه مهاجرین و انصار، انگشترش را به انگشت امیر مؤمنان علیه السلام کرد، فرمود: (ای علی این را بدان) این کار را در حال حیاتم و در مقابل شهود بدانجهت انجام دادم، تا کسی بعد از من (در امر خلافت) باتو منازعه نکند (و مزاحم تو نشوند). پس فرمود: ای علی مرا بنشان، او را نشانیده بر سینه خود تکیه داد در حالی که از شدت ضعف سرمبارک به بدنش سنگینی می کرد، به طوری که همه حاضرین

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۰۹

شنیدند فرمود: إنَّ أخی و وصی و وزیر و خلیفتی فی أهلی، علی بن أبی طالب، یقضی دینی و ینجز موعدی، یا بنی هاشم یا بنی عبدالمطلب! لا تبغضوا علیاً و لا تخالفوا من أمره فتضلّوا، و لا تحسدوه و ترغبوا منه فتکفروا (الخبر) «۱»

همانا برادرم و وزیر و جانشین من (و برگزیده من در میان یعنی از میان اهل بیتم نه اینکه برای) اهلیتیم، علی بن ابیطالب است، او قرضهایم را ادا می کند، وعده هائی که (به مردم) داده ام وفا می کند و انجام میدهد.

ای اولاد هاشم و ای اولاد عبدالمطلب به علی کینه نورزید، و با او مخالفت نکنید که گمراه می شوید، و به او رشک نبرید و از او دوری نکنید کافر می شوید

۹ «صفوراء و عائشه»

۹ «صفوراء و عائشه» عبد الله بن مسعود گوید: از رسول خدا سؤال کردم، وقتی که از دنیا رفتی که ترا غسل می‌دهد؟ فرمود: هر پیغمبری را وصی او غسل می‌دهد، پرسیدم ای رسول خدا پس وصی تو کیست؟ گفت: وصی من علی بن ابی طالب است، گفتم: ای رسول خدا بعد از تو چند سال میماند؟ فرمود: سی سال، چون یوشع بن نون وصی موسی بعد از او سی سال عمر کرد و زنش صفراء (صفوراء) بر علیه او خروج نمود و گفت: من بر کار خلافت از تو سزاوارترم و با موسی جنگید و مغلوب و اسیر شد، موسی با او بانیکی رفتار نمود، بعد از من هم دختر ابی بکر با چندین هزار نفر از امت بر علیه «علی» خروج کرده و جنگ می‌کند و مغلوب می‌شود، «علی» او را اسیر از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۱۰

مینماید و به خوبی با او رفتار می‌کند، در باره دختر ابوبکر، خداوند این آیه را نازل فرمود: «و قرن فی بیوتکنّ و لا تبرّجن تبرّج الجاهلیّۃ الأولى» ۱

و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت (در میان مردم) ظاهر نشوید» مراد از اولی، صفراء دختر شعیب است. ۲

۱۰ «پرچم بزرگ دین»

۱۰ «پرچم بزرگ دین» در آخرین خطبه‌ای که گاه سخن می‌گفت و گاه ساکت می‌شد فرمود: ای گروه مهاجرین و انصار و هر کس که امروز از جن و انس در اینجا حضور دارید، حاضرین به غائبین برساند، آگاه باشید کتاب خدا را در میان شما گذاشتم (و به دست شما سپردم، این را بدانید که) در آن است نورهدایت و بیان، هیچ چیزی را خداوند در آن فرو نگذاشته است، از طرف من حجت خداست بر شما، و حجّت ولیّ من است، و خلّفت فیکم العلم الأكبر علم الدین و نور الهدی وصیّی علی بن ابیطالب، ألا هو حبّل الله فأعتصموا به جمیعاً و لا تفرّقوا عنه و به جا گذاشتم در میان شما پرچم بزرگ دین و نور هدایت، وصی خودم علی بن ابیطالب را، اوست ریسمان (محکم) خدا (بعد از من)، پس همگی به (دامن) او چنگ زنید و از اطراف او پراکنده نشوید به یاد آورید روزی را که دشمنان همدیگر بودید، خداوند، میان دلهای شما را به وسیله من مهربانی داد و با نعمت خدا برادران یکدیگر شدید

از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۱۱

أیها الناس هذا علیّ بن ابی طالب کتزلله الیوم و مابعد الیوم، ای مردم این علی پسر ابیطالب گنج خداست امروز و بعد از امروز، هر کس او را امروز و بعد از آن، دوست بدارد به عهدی که با خدا بسته وفادار مانده و واجب خود را ادا کرده است، و هر کس او را امروز و بعد از آن دشمن بدارد، در روز قیامت کر و کور می‌آید و حجتی در پیش خدا ندارد، فرمایش خود را ادامه داد تا به اینجا رسید که فرمود: «علیّ أخی و وارثی، و وزیر و أمینی و القائم بأمری و الموف بعهدی علی سنتی (الخبر) علی برادر و وارث و وزیر و امین من است و انجام دهنده کارهای من است و مانند خودم به جا رساننده تعهدهای من است». ۱

۱۱ «پدران مؤمنان»

۱۱ «پدران مؤمنان» این روایت باطریق اهل بیت از امیر مؤمنان علیه السلام وارد شده است فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من امر کرد در میان مردم ندا در دهم: آگاه باشید! هر کس در اجرت اجیری ستم کند از رحمت خدا دور باد، آگاه باشید! هر کس غیر از موالی خود دیگری را دوست بدارد لعنت خدا بر او باد.

آگاه باشید هر کس پدران خود را سب نماید لعنت خدا بر او باد

این مأموریت را انجام دادم، عمر بن خطاب به من گفت: آیا آنچه را که ابلاغ نمودی تفسیری دارد؟ جواب دادم: خدا و رسولش می‌داند.

پس عمر با گروهی از اصحاب، پیش رسول خدا رفتند، عمر گفت: ای رسول خدا آیا آنچه که علی بن ابیطالب اعلان می‌کرد تفسیری دارد؟ فرمود: بلی، من امر کردم

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۱۲

آن مطالب را اعلان نماید، آگاه باشید هر کس در مزد اجیری ظلم کند لعنت خدا بر او باد خداوند فرمود: «قل لا أسئلكم عليه أجراً إلاً المودة فی القربى (۱)»

پس هر کس در اجرت ما ستم کند لعنت خدا بر او باد»

من او را امر کردم ندا کند: «من توالی غیر موالیه فعلیه لعنت الله، و الله يقول «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (۲) و من کنت مولاه فعلی مولاه، فمن توالی غیر علی و ذریته فعلیه لعنت الله» هر کس پدران خود را سب کند بر او باد لعنت خدا، من خدا و شمارا شاهد می‌گیرم که، من و علی پدران مؤمنان هستیم، هر کس ما را سب کند از رحمت خدا دور باد»

وقتی که از خدمت پیغمبر بیرون آمدند عمر گفت: «یا أصحاب محمد ما اکد النبی لعلی فی الولاية فی غدیر خم و لا فی غیره أشد من تأکید من یومنا هذا ای یاران محمد پیامبر در باره علی راجع به ولایت او نه در غدیر خم و نه در جای دیگر مانند امروز باشد تمام تأکید نکرده بود» خباب بن ارت گوید: این قضیه نوزده روز پیش از رحلت رسول خدا انجام گرفت (۳)

۱۲ «ساکت ای عایشه!»

۱۲ «ساکت ای عایشه!» امیر مؤمنان علیه السلام به منزل رسول خدا آمد، ابوبکر و عمر هم آنجا بودند، میان عایشه و حضرت نشست، عائشه (بعنوان اعتراض) گفت: برای نشیمنگاهت غیر از ران من و رسول خدا جایی پیدا نکردی؟! پیامبر فرمود: مه یا عایشه لا تؤذینی فی علی، فإنه

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۱۳

أخی فی الدنیا و أخی فی الآخرة، و هو أمير المؤمنين، يجلسه الله يوم القيامة على الصراط فيدخل أوليائه الجنة و أعدائه النار ساکت باش ای عائشه (بابی احترامی وبد گوئی) در باره علی، اذیتم نکن، او برادر من در دنیا و برادر من در آخرت و او امیر مؤمنان است، خداوند او را در روز قیامت بر صراط می‌نشانند دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به جهنم داخل می‌نماید. (۱)

در روایت دیگر فرمود: «ویک ما تریدین من أمير المؤمنين و سيد الوصيين، و قائد الغر المحجلين وای بر تو!! از امیر مؤمنان و آقای اوصیاء و رهبر سفید پیشانیان،

چه می‌خواهی؟ (۲). این روایت با عبارتها و طرق گوناگون آمده است

۱۳ «اگر حادثه ای رخ دهد؟!»

۱۳ «اگر حادثه ای رخ دهد؟!» شیخ طوسی رضی الله عنه روایت کرده است در جنگ حنین، صفیه زوجه رسول خدا به خدمت آنجناب آمد و گفت: ای رسول خدا! من به خاطر تو پدر و برادر و عموی خود را به کشتن دادم! پس اگر ترا حادثه ای رخ دهد خلافت و امامت با که خواهد بود آن حضرت به سوی امیر مؤمنان علیه السلام اشاره کرد و فرمود: امر امامت و اختیار شما و جمیع

امت، با او خواهد بود. ۳»

۱۴ «بشنو و گواه باش»

۱۴ «بشنو و گواه باش» ام سلمه، شنید که یکی از آزاد کرده‌های او به امیر مؤمنان علیه السلام ناسزا می‌گوید؛ او را به نزد خود خواند، پس از به میان آوردن و بیان مطلب مفصلی در فضیلت آن حضرت، گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای ام السّلمه! بشنو و گواه باش علی برادر و وزیر و علمدار من است در دنیا و آخرت.

بشنو و گواه باش «علی بن ابی طالب» وصی و جانشین، و بعد از من، وفاکننده به وعده‌های من است (تا آخر خبر) «۱» در روایت دیگر است ام السّلمه گفت: من از رسول خدا شنیدم فرمود: علی با قرآن و قرآن با علی است از همدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر به نزد من آیند «۲»

۱۵ «شما خود سر رها نشده‌اید»

۱۵ «شما خود سر رها نشده‌اید» امام موسی کاظم از پدر بزرگوار خود، او هم از پدرش امام محمد باقر علیهما السلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله مهاجرین را، گردآورد و به آنها وصیتها و سفارشهایی کرد و فرمود: و اِنِّی اَعْلَمُکُمْ اَنِّی قَدْ اَوْصِیْتُ اِلَیَّ وَصِیِّی، و لم اَهْمَلْکُمْ اِهْمَالَ الْبُهَائِمِ، و لم اُتْرَکْ مِنْ اُمُورِکُمْ شَیْئاً»
فقام الیه عمر بن الخطاب فقال: یا رسول الله اوصیت بما اوصیت به الانبیاء من قبلک؟
از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۱۵

قال: نعم، فقال: فبأمر من الله أوصیت أم بأمرك؟ قال له «اجلس یا عمر، أوصیت بأمر الله، وأمرت طاعته، و أوصیت بأمری و أمری طاعة الله و من عصانی فقد عصی الله، و من عصی وصیّی فقد عصانی و من أطاع وصیّی فقد أطاعنی، و من أطاعنی فقد أطاع الله لا ماترید أنت و صاحبک» ثم اِلْتَفَتَ اِلَى النَّاسِ و هو مغضب فقال: «أیهالتاس اسمعوا وصیّتی، من آمن بی و صدّقنی بالتبوء و اِنِّی رسول الله، فأوصیه بولایة علی بن أبیطالب و طاعته و التّصدیق له، فإنّ ولایته ولایتی، و ولایة ربّی (الخبر) «۱»
من به شما اعلام میدارم که (آنچه که بعد از من لازم است به وصیّ خودم گفته‌ام، شمارا مانند حیوانات بلا تکلیف رها نکرده‌ام و هیچ کاری از کارهای شمارا (بدون بیان) نگذاشته‌ام.

عمر بلند شد و گفت: ای رسول خدا! آیا مانند وصیت پیامبران پیش از خودت وصیت کردی؟! فرمود بلی.
گفت: این حرفهارا با دستور خدا میزنی یا خواسته خود تو است؟! فرمود: ای عمر بنشین (یعنی شلوغش نکن) «۲» همه سخنها و گفتارهای من سخن خداست با اینکه من دستور میدهم اما اطاعت از دستور من اطاعت از خداست، و هر کس بامن مخالفت و نافرمانی کند با خدا نافرمانی نموده است، و هر کس بر وصیّ من (علی) نافرمانی نماید، بر من نافرمانی کرده است و هر کس بر (وصایت) وصیّ من گردن نهد بر من فرمان برده است و هر کس از من فرمان بَرَد، از خدا فرمان برده است نه
از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۱۶

آنطور که تو و یارت (ابوبکر) میخواهید.

سپس به حالت غضب متوجه مردم شد و فرمود: ای مردم وصیت مرا بشنوید:

هر کس به خدا ایمان آورده و نبوت مرا تصدیق نموده و پذیرفته است که من فرستاده خدایم (بدانکه که من او را) وصیت می‌کنم به پذیرفتن ولایت علی بن ابی طالب و بر اطاعت از او و تصدیق کردن او، پس ولایت او ولایت من و ولایت خدای من است تا آخر

۱۶ «وَصِيٍّ مِنْ عَلِيٍّ»

۱۶ «وَصِيٍّ مِنْ عَلِيٍّ» أحمد بن حنبل در کتاب مسندش از سلمان رضی الله عنه نقل می‌کند که از پیغمبر سؤال کرد ای رسول خدا وصی تو (بعد از تو) کیست؟ فرمود: ای سلمان وصی برادرم موسی که بود؟ گفت: یوشع بن نون گفت: فَإِنَّ وَصِيَّيَّ وَوَارِثِيَّ وَ مِنْ يَقْضِي دِينِي وَيَنْجِز مَوْعِدِي عَلِيٌّ بِنِ ابِيطَالِبٍ پَسِ هِمَانَا وَصِيٍّ، وَ وَارِثِيٍّ مِنْ، وَ كَسِيٌّ كَه قَرْضٍ مَرَا اِدَا كُنْد وَ وَ عِدِهَاهِيْم رَابِه اِنْجَام بَرَسَانْد، عَلِيٌّ اِبْنِ ابِيطَالِبٍ اِسْت. ۱»

۱۷ «عَلِيٌّ اَزْ مَنْ وَ مَنْ اَزْ اَوِيْمٍ»

۱۷ «عَلِيٌّ اَزْ مَنْ وَ مَنْ اَزْ اَوِيْمٍ» پیغمبر صلی الله علیه و آله دو گروه از لشکریان خود را تحت فرماندهی امیر مؤمنان علیه السلام و خالد بن ولید به سوی یمن گسیل داشت، فرمود: اگر در آنجا گردهم آمدید علی فرمانده همه شماست، و اگر از هم جدا بودید هر کس به لشکر خود، فرمانده است؛

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۱۷

(بعد از آنکه به یمن رسیده) بانی زبیده جنگیدند و پیروز شدند علی علیه السلام از اسیران زنی را برای خود اختیار کرد، بریده گوید: خالد در این باره نامه‌ای برای رسول خدا نوشته با من به مدینه فرستاد، وقتی که نامه را به آن حضرت رساندم آثار غضب در سیمای مبارکش آشکار شد، عرض کردم ای رسول خدا! این جایگاه یک پناهنده است، به من امر فرمودی با کسی بروم و از او اطاعت نمایم من هم اطاعت او کرده نامه‌اش را آوردم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تَقْعُ فِی عَلِيٍّ فَإِنَّهُ مَنِّي وَ اَنَا مِنْهُ وَ هُوَ وَلِيكُم بَعْدِي اَزْ عَلِيٍّ بَدْ كُوْبِي نَكْنُ اَوْ اَزْ مَنْ وَ مَنْ اَزْ اَوِيْمٍ، اَوْ بَعْدَا زْ مَنْ وَ لِيٍّ (وصاحب اختیار شماست «۱»).

۱۸ «مَنْكَرُ تُوْ مَنْكَرٍ مِنْ اِسْت»

۱۸ «مَنْكَرُ تُوْ مَنْكَرٍ مِنْ اِسْت» امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: وقتی که وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد، مراخواست و فرمود: «یا علی أنت وصی و خلیفتی علی أهلی و أمتی فی حیاتی و بعد موتی، ولیک ولی، و ولی اللّٰه، و عدوک عدوی و عدوی عدو اللّٰه»

یا علی المنکر لإمامتک بعدی کالمنکر لرسالتی فی حیاتی لأنتک منی و أنا منک، ثم أدنانی فأسرّ إلیّ ألف باب من العلم کلّ باب یفتح ألف باب «۲»

ای علی تو وصی و جانشین براهلبیت و اتم هستی در حال زندگی و پس از مرگ من، دوست تو دوست من و دوست من دوست خداست، دشمن تو دشمن من، و دشمن من دشمن خداست؛

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۱۸

ای علی منکر امامت تو بعد از من مانند منکر رسالت من در حیات من است، چون تو از من و من از توأم، سپس مرا به خود نزدیک کرد پس در هزار دانش را برایم راز گوئی کرد (وگشود) که از هر باب هزار باب دیگر گشوده می‌شود

۱۹ «هَرَكَةُ رَا مِنْ مَوْلَايِمِ عَلِيٍّ مَوْلَايِ اَوْسْت»

۱۹ «هَرَكَةُ رَا مِنْ مَوْلَايِمِ عَلِيٍّ مَوْلَايِ اَوْسْت» جریان غدیر خم مورد قبول فریقین می‌باشد و در این مورد نیازی به طول دادن کلام نیست، حدیثی را در بخش ۲ ص ۲۳۷ آوردیم، هر کس طالب تفصیل است به کتاب الغدیر و مصادر فراوان دیگر مراجعه نماید

۲۰ «سزاوار نیست»

۲۰ «سزاوار نیست» لاینبغی أن أذهب الّا وأنت خلیفتی «۱»

ای علی! علیه السلام سزاوار نیست من از دنیا بروم مگر اینکه تو خلیفه من باشی

دور نمای مظلومیت علی علیه السلام»

اشاره

دور نمای مظلومیت علی علیه السلام» (صبرت وفي العین قذی وفي الحلق شجی أری تراثی نهباً)
(تهمت کافر شدن بر او زدند دادگاه حکم او داور نداشت)

شیر میدان هیجا، و سرور لافتی، و شمشیر زن بدر و حنین، و خیر شکن، و مرحب و عمرو بن عبدود به خاک هلاک افکن، وو...
به خاطر عمل به وصیت رسول خدا و برای حفظ اتحاد مسلمانها، در برابر نخستین فرار کننده از میدان جنگ و یاران او، دست بسته مانده است.

در جلوی چشمش، بانوی عصمت و طهارت، و سرور زنان عالم را، به آن حال زار انداختند، نتوانست عکس العمل نشان دهد.
چنانکه در پاسخ به بانوی مظلومه و مقهوره اش که گفت: یا علی ایشتملت شملۀ الجنین و قعدت حجرة الضنین ای علی مانند بچه در شکم مادر، زانوهایت را بغل کرده ای، و مانند شخص متهم خود را (در میان این دیوارها) پنهان ساخته ای، (آخر فدک مرا غصب کردند و سندش را پاره نمودند و صورتم را با سیلی نیلی ساختند، و صدایم را خفه نمودند) در این حال، از مأذنه صدای مؤذن، بلند شد، تابه اشهد أن محمداً رسول الله رسید فرمود: زهرا (ی من) یکی از دو راه را انتخاب نما، شمشیر کشم و حق تو را از چنگ این (نامردان) در بیاورم و اینها که (دراثر زور بازوی من و سایر دلاوران و سلحشوران راستین به زنجیر کشیده و به اکراه، به ظاهر اسلام را پذیرفته اند از هم بگسلد و) این صدا تا ابد خاموش شود، یا (به خاطر بقای این نوای روحبخش و برای طنین افکندن این صدای دشمن شکن در اقصی نقاط عالم و تا
از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۲۰

بقای تاریخ ادامه یافته و) باقی بماند؟!

زهرا (ی خانه وحی با درک عمق فاجعه بعدی) خاموش شد (وتا ظهور «یوسف» گمگشته اش، در «قبر گمشده» اش آرام گرفت).

ابن ابی الحدید گوید: بدانکه اخبار متواتر آمده است که علی علیه السلام مانند این اظهارات را زیاد داشت.

مازلت مظلوماً منذ قبض الله رسوله حتی یومنا هذا. من از روز رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه مظلومم.

وقوله: اللهم أخز قریشاً فإنها منعتنی حقّی و غصبتنی أمری. خدایا قریش را خوار نما که آنها از به دست آوردن حقم مانع و خلافتم را غصب نمودند.

وقوله: فجزی قریشاً عنی الجوازی فإنهم ظلمونی حقّی واغتصبونی سلطان ابن اُمّی. قریش با من بد، مدارا کردند در حق من ظلم نموده و سلطنت پسر مادرم (یعنی رسول خدا) را از من به تاراج (و یغما) بردند.

وقوله: و قد سمع صارخاً ینادی: أنا مظلوم - فقال: هلّم فلنصرخ معاً فإنّی مظلوماً. عربی را دید فریاد میزند، من مظلومم! فرمود: بیا با هم فریاد کنیم چون من هم دائماً مظلومم!.

وقوله: و إنّه لیعلم أنّ محلی منها محلّ القطب من الرّحی. او (ابوبکر) می داند که موقعیت من برای خلافت مانند موقعیت قطب

(محور) است بر آسیاب.

وقوله: اری تراثی نهباً ارث خود را غارت شده می بینم.

و قوله: أصغیا یانائنا و حملاً الناس علی رقابنا. با ظرف ما سیر شدند و (بجای تشکر و قدر دانی) مردم را به گرده ما سوار کردند.

و قوله: إن لناحقاً إن نعطه نأخذه و إن نمنعه نركب أعجاز الإبل «۱» و إن طال السرى اگر

از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۲۱

حق مارا دادند، می گیریم و اگر مانع شدند، بر پشت شتر سوار می شویم اگر چه (راه و) بیابان طولانی باشد.

و قوله: ما زلت مستأثراً علیّ، مدفوعاً عما أستحقه و أستوجه. دائماً متحمل ستم و از آنچه که مستحق و سزاوارش هستم، بدورم. «۱»

ما زلت مظلوماً منذ ولدتني أُمّی «۲» أو مذ كنت «۳»

از روزی که مادرم مرا به دنیا آورد و از روزی که بودم، مظلومم.

و قال إني مذلل مضطهد مظلوم مغضوب مقهور محقور و إنهم ابتزوا حقی و استؤثروا بمیراثی ... «۴»

من، ذلیل، و ستم‌دیده، و مظلوم، و حق غصب شده، و مقهور، و تحقیر، شده، هستم، و آنها حقم را از من ربودند و به میراثم دست

درازی کردند.

گفته اند که آنحضرت حتی یکبار نشد که از منبر برخیزد مگر اینکه می گفت: ما زلت مظلوماً منذ قبض الله نبيّه صلی الله علیه و آله.

«۵»

از روزی که پیامبر وفات یافته، دائماً مظلومم.

روایت شده است به ابوذر گفتند: ما می دانیم (از این اهل بیت محبوب تریشان به رسول خدا، بر تو نیز محبوبتر است؟ گفت: بلی.

گفتیم: پس کدامیک از اینها را

از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۲۲

بیشتر دوست می داری؟ گفت: هذا الشيخ المظلوم المضطهد حقه، یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام «۱». و قال المقداد: ما رأيت

مثل ما أودى به أهل هذا البيت بعد نبيهم صلی الله علیه و آله «۲»

این شیخ مظلوم و حق برده شده یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام.

از ابی الحسن علیه السلام روایت است در نزد قبر امیرمؤمنان علیه السلام می گفت: ألسلام عليك يا وليّ الله، أشهد أنك أول

مظلوم و أول من غصب حقه، صبرت و احتسبت حتى أتاك اليقين. «۳»

سلام بر تو ای ولیّ خدا من شهادت میدهم تو اولین مظلومی و اول کسی که حقش به یغما رفته است، صبر کردی و برای خدا

تحمل نمودی تا مرگت فرا رسید.

قوی ترین دشمنش عمر به مظلومیتش اعتراف مینماید: ابن عباس گوید با عمر بن خطاب در یکی از کوچه های مدینه راه می رفتم

ناگهان به من گفت: یابن عباس! ما أظنّ صاحبك إلاّ مظلوماً ای پسر عباس! من صاحبت (علی علیه السلام) رانمی دانم مگر مظلوم

«۴».

وقال علیه السلام مالنا ولقریش يخضمون الدنيا يأسمنا، و يطؤون رقابنا في الله من إسم جلیل

از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۲۳

لمسمی ذلیل. «۱»

ما با قریش چه خورده حسابی داریم، دنیارا (به احترام) نام ما، می خورند و گردن ما را در راه خدا لگد کوب می کنند، از نام

بزرگ (و جلیل) به نفع شخص ذلیل، سود می برند.

باز ابن عباس گوید: عمر به من گفت: آگاه باش به خدا سوگند این صاحب (پسرعمویت) بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته ترین فرد برای خلافت بود اما درباره او از دو چیز ترسیدیم گفتیم: ای امیرمؤمنان!! آنها چه بود؟! گفت: ۱- جوانی، ۲- محبت زیادش به اولاد عبدالمطلب!! «۲»

عربی در مسجد پیش علی علیه السلام آمد، گفت من مظلومم! فرمود: نزد من بیا؛ نزدیک آمد حضرت دست بروی زانوان او گذاشت و پرسید مظلومیت در چیست؟ پاسخ گفت: حضرت فرمود: یا اعرابی! أنا أعظم ظلاماً منك، ظلمنی المدر و الوبر و لم یبق بیت فی العرب الا و دخلت مظلمتی علیهم و ما زلت مظلوماً حتی قعدت مقعدی هذا. «۳»

ای اعرابی! مظلومیت من بالاتر از مظلومیت تو است، کلوخ و سنگ بیابان، مرا ستم کرد، در عرب، خانه ای نماند مگر اینکه دادخواهی من به آنها رسید، در اینجا که نشسته ام دائم مظلوم و ستم دیده ام

«جفای روزگار»

«جفای روزگار» امیر آزادگان فرمود: أنزلنی الذّهر حتّی قیل معاویة و علی «۱» (علی و معاویة) «۲»

روزگار مرا پائین آورد (و کوچک کرد) تا اینکه گفته شد معاویة و علی (بامعاویة همردیف کرد).

و قال كنت فی آیام رسول الله صلی الله علیه و آله كجزء من رسول الله، ينظر إلى النّاس كما ينظر إلى الكواكب فی أفق السّماء، ثمّ غصّ الذّهر منّی ففرن بی فلان وفلان، ثمّ قرنت بخمسة أمثلهم عثمان، فقلت واذفر رسول الله ثمّ لم یرض الذّهر لی حتی أردلنی فجعلنی نظیراً لابن هند و ابن النّابغة، لقد استنتّ الفصال حتّی القرعی. «۳»

در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند پاره تن او بودم، مردم مانند ستارگان آسمان، با دیده احترام به من می نگریستند؛ سپس روزگار از من، به طوری چشم پوشی کرد که فلان و فلان را همردیف من قرار داد. (به این هم قناعت نکرد تا) مرا با پنج نفری، همطراز نمود که بهتریشان (و آبرومندترشان) عثمان بود پس (با کمال بهت و سرگردانی) گفتم:

وای بر نشانه (و یادگار) رسول خدا.

باز روزگار به این همه (ظلم و نامرادیها و بیوفائیها) راضی نشد مرا به گونه ای، کوید که تا اینکه همانند پسر هند (معاویة) و فرزند نابغه (عمرو عاص) در آورد؛ به آسانی از شیر باز گرفته شد (صاحب حق، به خاطر شمشیر نکشیدنش و حفظ از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۲۵)

اتحاد مسلمانها، پس زده شد و در جمع آنها قرار گرفت با اینکه از نظر مقام) مهتر (و از نظر قدرت بدنی) حریف آنها بود.

چه خوب گفت امام أحمد بن حنبل: إنّ الخلافة لم تزین علیاً و لكن علیاً زینها خلافت علی را تزین نکرد (و آرایش نمود، بلکه) علی خلافت را زینت داد.

امام شافعی در پاسخ آنهایی که به حضرت ایراد گرفتند که به کسی اعتنائی نداشت! گفت: علی دارای چهار صفت بود که حق داشت بی اعتنا شود ۱- زاهد کامل بود، زاهد هیچوقت به دنیا و اهل دنیا اعتنا نمی کند، ۲- عالم واقعی بود، عالم اعتنائی به دنیا و مافیها ندارد ۳- شجاع به تمام معنی بود، شجاع به کسی اعتنا نمی کند، ۴- شریف بود و شریف همیشه بی اعتناست. «۱»

«ششقیة نماد مظلومیت»

«ششقیة نماد مظلومیت» خطبه ششقیة پر از این درد دلها و اظهار مظلومیتهاست، و خود امام خلاصه ای از دورنمای مظلومیتش را، در این خطبه به تصویر کشیده و برای آیندگان بعد از خود، تابلو نموده و میزان ستمدیدیگی اش را با عبارات فشرده و آسمانی اش، در معرض تماشای جهانیان، قرار داد

قال فی الخطبة الشقشقیة: أما و الله لقد تمصصها ابن أبی قحافه و إنه لیعلم أن محلی منها محل القطب من الرّحی ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر فسدلت دونها ثوبا و طویت عنها كشحاً و طفقت أرتئی بین أن أصول ید جذاء أو أصبر علی طخیة عمیاء یرم فیها الكبير و یشیب فیها الصغیر و یکدح فیها مؤمن حتی یلقى ربّه فرأیت أن الصبر علی هاتا أحجی فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی أری تراثی نهباً.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۲۶

آگاه باش! سوگند به خدا که پسر ابی قحافه (ابوبکر) ردای خلافت را (مانند پیراهن) برتن کرد، در حالی که به خوبی میدانست که من (از جهت کمالات علمی و عملی) برای خلافت مانند قطب وسط آسیاب هستم (و من در گردش حکومت اسلامی همچون محور سنگهای آسیابم که بدون آن آسیاب نمی چرخد).

(او می دانست) سیلها و چشمه های (علم و فضیلت) از دامن کوهسار وجودم جاری است و مرغان (دور پرواز اندیشه ها) به افکار بلند من راه نتوانند یافت (هیچ پرواز کننده ای در فضای علم و دانش به اوج رفعت من نمی رسد!).

پس من ردای خلافت را رها ساختم و دامن خود را از آن پیچیدم (و عطایش را به لقایش بخشیدم و کنار کشیدم) در حالی که در این اندیشه فرو رفته بودم که: با دست تنها (بابی یآوری) به پا خیزم (و حق خود و مردم را بگیرم) و یا در این محیط خفقان و ظلمتی که پدید آورده اند شکبیا باشم؟! محیطی که: پیران را فرسوده و جوانان را پیر (و پژمرده) و مردان با ایمان را تا واپسین دم زندگی به رنج و آمی دارد سرانجام دیدم بردباری و صبر، بر عقل و خرد نزدیکتر است، لذا شکیبائی را پیشه خود ساختم ولی (با این اوضاع و احوال) به کسی میماندم که خاشاک (و گرد و غبار) چشمش را پر کرده و استخوان گلویش را گرفته باشد. با چشم خود می دیدم میراثم را به غارت (وتاراج) می برند.

حتی مزی الأؤل لسبیله فأدلی بها إلی بن الخطّاب بعده

فیا عجباً! بیناهو یستقیلها فی حیاته، إذ عقدها لأخر بعد وفاته، لشدّ ماتشطراً ضرعیها ... «۱»

تا اینکه اولی به راه خود رفت (و پس از دو سال و سه ماه و دوازده روز، مرگ دامنش را گرفت) بعد از خودش خلافت را به پسر خطاب سپرد ... شگفتا

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۲۷

! او در حیات خود، از مردم می خواست عذرش را بپذیرند (با وجود من) وی را از خلافت معذور دارند، (و می گفت: اقیلونی فلست بخیر کم و علیّ فیکم مرا از خلافت بر گردانید که من بهتر از شما نیستم در حالی که علی در میان شماست. با این وصف) خود هنگام مرگ عروس خلافت را برای دیگری عقد بست اوه چه عجیب هر دو از خلافت به نوبت بهره گیری کرده و مانند دو پستان شتر در میان خود قسمت نمودند باهم به قوت و شدت پستان خلافت را دوشیدند).

در فراز دیگر این خطبه در باره شوری، رنج خود را آشکارتر کرده و بدینگونه می نالد: فیاللّه و للشوری، متی اعتراض الزیب فیّ مع الأؤل منهم؟! حتی صرتُ أقرنُ إلی هذه النظائر، لکنی أسففتُ إذا أسفوا، و طرتُ إذا طاروا، فصغی رجل منهم لضغنه، و مال الآخر لصره، مع هن و هن. «۱»

پس بار خدایا از تو یاری می طلبم برای شورائی که تشکیل شد و مشورتی که نمودند، چگونه مردم مرا با ابوبکر مساوی دانسته در باره من شک و تردید نمودند تا جائی که امروز با این اشخاص (پنج نفر اهل شوری) همدریف شده ام و لیکن (باز صبر کرده در شوری حاضر شدم) در فراز و نشیب از آنها پیروی کردم (برای مصلحت اسلام) هر جا نشستند نشستم و در هر جا پرواز کردند پرواز نمودم «۲» پس مردی از آنها از حسد و کینه ای که داشت، دست از حق شسته به راه باطل قدم نهاد (مراد سعد بن وقاص است که پس از قتل عثمان نیز به آنحضرت بیعت نکرد) و مرد دیگری (عبدالرحمن بن عوف شوهر خواهر مادری عثمان) به خاطر دامادی و

خویشاوندی با عثمان، از من اعراض نمود، و همچنین

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۲۸

دو نفر دیگر (طلحه و زبیر که از رذالت و پستی) زشت است نام ایشان برده شود.

من هرچه جدیت کنم و کوشش فراوان به کار گیرم که، دورنمای مظلومیت امام مظلومان را برشته تحریر در آورده و از نظرها بگذرانم، به یقین نمی توانم مانند خود امام ترسیم و بیان نمایم، ولی تأکید من بر این است که لاأقل این مدعیان اسلام وسنت اگر یکبار هم که شده، خطبه شقشقیه را که نمود و نمونه ای از دریای بیکران درد دل علی علیه السلام است، با دقت تمام بخوانند و به خود آیند و بیش از این از درِ عترت و اهل بیت علیهم السلام که یکی از ثقل و وزنه سنگین و آخرین سفارش و وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام مرگ است، خود را بدور ندارند.

لعن الله من ساواک لمن ناواک تا آخر زیارت غدیریه مراجعه شود

«اعترافات عمر»

«اعترافات عمر» روایت ابن عباس در اعتراف عمر به مظلومیت علی علیه السلام در ص ۳۲۲ گذشت.

ابن عباس گوید: در یکی از سفرهای عمر به شام، با او همراه بودم، روزی با شترش تنها می رفت من هم پشت سرش رفتم به من گفت: ای فرزند عباس! شکایت پسر عمویت را به تو می کنم، من از او خواستم با من همسفر شود، ولی او نپذیرفت، هنوز هم می بینم چه خیالی در سر می پروراند گفتم: ای امیر مؤمنان!، تو می دانی نظر او را گفت: بلی او هنوز هم از دست دادن خلافت ناراحت است! گفتم بلی او گمان می کند رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به خلافت برگزیده است!، گفت: ای پسر عباس! و أراد رسول الله الأمر له فکان ماذا؟!، اذا لم یردالله تعالی ذالک!، إن رسول الله أراد ذالک و أراد، و الله أراد غیره، فنفذ مراد الله، ولم ینفذ مراد رسوله!، درست است رسول خدا خواست او را به خلافت رساند اما دیدی چه شد و چه پیش آمد، چون خدا نمی خواست او به خلافت رسد خواسته او به جایی نرسید ولی آنکه را که خدا میخواست به (کرسی) خلافت نشست. «۱»

در روایت دیگر با این عبارت گفت: إن رسول الله أراد أن یدکره للأمر فی مرضه فصدته عنه رسول خدا در هنگام مریضی هم خواست در باره او چیزی بگوید، اما من جلوی او را گرفتم (ونگذاشتم سخنی به زبان آورد و حرفی بزند). «۲»

خطیب بغدادی و دیگران روایت نموده اند که عمر به ابن عباس گفت: ای عبد الله به گردنت قربانی یک شتر باد اگر حقیقت را از من پنهان داری، آیا باز در فکر او

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۳۰

(امیر مؤمنان علیه السلام) چیزی از جریان خلافت باقی مانده است؟! گفتم: بلی؛ گفت:

أیزعم أن رسول الله نصّ علیه؟! آیا باز گمان می کند رسول خدا او را به خلافت تعیین کرده است؟! گفتم: بلی و زیادتر بگویم من از پدرم صحت ادعای او را سؤال کردم گفت: راست می گوید.

عمر گفت: از رسول خدا در باره او چیزی و گفته ای بود اما نه حجتی را ثابت می کرد و نه عذری را از میان بر می داشت، در بعضی وقتها از او و در باره او می خواست چیزی اظهار دارد أراد فی مرضه أن یصرّح بإسمه فمنعت من ذالک إشفاقاً و حیطة علی الإسلام!! حتی در هنگام مرگش خواست نام او را آشکارا گوید (و به زبان آورد اما) من به خاطر دلسوزی و عظمت اسلام، مانع شدم. «۱» نه به خدای این بنا (آسمان) سوگند، قریش به دور او گرد نمی آمدند اگر او را به خلافت می رسانید اعراب از هر طرف شکسته میشدند، رسول خدا هم دانست که من منظور او را درک می کنم، خود داری کرد و أبی الله إلّا إمضاء ما حتم «۲»

و خداوند از امضای جز آنچه که مقدر داشته است، ابا دارد.

این حدیث را أحمد بن ابی طاهر در تاریخ بغداد مسنداً نقل کرده است.

طبرانی باسنادش از عمر بن خطاب نقل می کند گفت: لما مرض النبی صلی الله علیه و آله قال:

أدعوا لی بصحیفه و دواءً لکم کتاباً لاتصلّوا بعده أبداً. فکرهنا ذالک أشدّ الکراهه. ثم قال: أدعوا لی بصحیفه أکتب لکم کتاباً لاتصلّوا بعد أبداً زمانی که پیامبر بیمار شد دو بار تکرار کرد و گفت: بگوئید برای من دوات و کاغذی بیاورند چیزهایی بنویسم از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۳۱

که بعد از من ابداً به گمراهی نیفتید؛ ما این حرف را خوش نداشته و باشدت تمام رد کردیم تا اینکه از پس پرده زنها نیز گفتند: ألا تسمعون ما یقول رسول الله صلی الله علیه و آله؟ «۱»

آیا نمی شنوید رسول خدا چه می گوید؟! من گفتم: شما مانند زنان آزار دهنده یوسف علیه السلام هستید هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مریض میشود چشمانتان را میفشارید چون بهبودی یافت برگردنش سوار می شوید.

فقال رسول الله دعوهنّ فإنهنّ خیر منکم از آنان دست بردارید آنها از شماها بهترند. «۲»* با مراجعه به تاریخهای معتبر، روشن می شود که اینها بعد از تکیه زدن بر اریکه خلافت، در باره آن باهمدیگر، چه تعارضاتی داشتند، ابوبکر عمر را بی پروا به خلافت نصب می کند اما کسی نبود که بگوید: إن أبابکر قد هجر و لا قالوا إن المرض قد إشتدّ به و لا قالوا حسبنا کتاب الله أبابکر هذیان می گوید و نه گفتند از شدت مرض (حرف بیهوده میزند) و کسی نگفت: کتاب خدا برای ما بس است. «۳»
وعند ما کتب أبوبکر توجیهاته التّهائیة کان عمر یقول: أیها الناس: إسمعوا، و أطیعوا قول خلیفه رسول الله وقتی که ابوبکر حرف آخر را زد عمر می گفت: ای مردم گفتار جانشین رسول خدا را بشنوید و اطاعت نمایید! «۴»

«توطئه ای از قبل طراحی شده»

«توطئه ای از قبل طراحی شده» سخنان حضرت به وضوح می رساند که آنها چگونه توافقه‌های قبلی داشتند تا گوی خلافت را از چنگ اهل بیت در آورده به همدیگر پاس دهند که کردند.

استاد اسماعیل میر علی گوید: تسلّم ابوبکر الخلفه .. الخلفه الإسلامیه .. بعد إتفاق بینه و بین عمر و ابی عبیده الجراح ابوبکر خلافت اسلامی را به خاطر توافق قبلی که میان او و عمر و ابو عبیده جراح بود به عمر تسلیم نمود! «۱»

این ادعاهای گفته‌های استاد احمد شرباصی تأیید میکند که می گوید: عمر دم در مسجد ایستاد و گفت: این نامه (سربسته) از ابوبکر است، یک نفر از حاضرین پرسید آیا می دانی در آن چه نوشته؟ گفت: نه گفت: ترا به خلافت نصب کرده همان گونه که تو در سال اول او را منصوب نمودی! همه حضار مشابه این سخن را گفتند:

وانجلی الأمر عن أنّ عمر تلی کتاب استخلافه من ابی بکر جریان آفتابی شد که عمر نامه را از قبل خوانده و میدانست که چه نوشته شده است. «۲»

علامة شیخ محمود ابو ریه از مستشرق لائسنس، نقل می کند: که او بر این عقیده بود که، میان ابوبکر، و عمر، و ابو عبیده بن جراح، توطئه‌ای بود که، خلافت را از دست اهل بیت برابند او چنین میگوید: إنّ الحزب القرشی الذی یرأسه ابوبکر، و عمر، و ابی عبیده، لم یکن وضع حاضر، و لا ولید مفاجاه، أو ارتجال، و إنّما کان ولید مؤامراه سرّیه مبرمه حیکت أصولها و ربت أطرافها، بکلّ عنایه، و إحکام، و إنّ أبطال هذه المؤامره: ابوبکر، عمر بن الخطاب، ابو عبیده بن الجراح.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۳۳

ومن أنصار هذا الحزب: عائشه و حفصه همانا حزب قرشی که گردانندگان آن (سه نفر) ابوبکر و عمر و ابو عبیده بودند مسئله‌ای نبود که به طور ناخواسته پیش آید و یا ناگهانی زائیده شود و یا چیز پیش پا افتاده‌ای باشد بلکه زاده توطئه‌های پنهانی محکمی بود که

ریشه آن به طور، قوی تاییده شده بود و اطراف آن با محکم کاری و عنایت تمام، سنجیده شده بود* قهرمانان این توطئه‌ها (سه نفر) ابوبکر، و عمر، و ابو عبیده جراح بودند، و یاوران (چاک گریبان) این حزب، عائشه و حفصه بودند. «۱»** در طول دوران نبوت که سردمداران گروه فشار، جلسات سری زیاد و در سالهای اخیر عهدنامه هائی برای بعد از پیغمبر، داشتند.

مخصوصاً برای گمراه ساختن اذهان و کوبیدن طرفداران اهل بیت علیهم السلام و برای مشروعیت بخشیدن به کارهای سقیفه و شوراها بعد از آن خود، حدیثی جعل و در آستین خود نگهداشته بودند که با شهادت یاران گروهی و هم‌حزبان خود، به اثبات می‌رساندند. مثلاً برای مصادره اموال! حدیث نحن معاشر الأنبياء لا نورث «۲»

ما گروه انبیاء (مانند دیگران ارث برده نمی‌شویم) هرچه (از اموال منقول و غیر منقول بجا گذاشته ایم) صدقه است یعنی در میان مسلمانان تقسیم خواهد شد!

یا برای مهر تأیید بر خلافت خود: أصحابی کالنجوم بأيهم اقتدیتم إهتدیتم اصحاب من مانند ستارگان است به هر کدام آنان تبعیت کنید راه هدایت را می‌یابید.

یا برای کوبیدن مدعی خلافت (علی علیه السلام): لا تجتمع النبوة والخلافة فی بنی هاشم نبوت و خلافت در بنی هاشم جمع نمی‌شود.

یا أن النبی قال الإمامة بالاختیار. «۳»

رسول اکرم فرمود: امامت با اختیار (خود امت)

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۳۴

است.

در حالی که در گذشته در فصل تعیین خلیفه نصوص صریح نبوی را در باره خلافت بلافضل امیر مؤمنان علی علیه السلام خواندید و حال به اقدامات بعدی توجه کنید.

تحریم اقتصادی

اشاره

تحریم اقتصادی» برای اینکه امیر مؤمنان علیه السلام را از هر جهت زیر فشار قرار داده و خلع سلاح نمایند، با عناوین گوناگون اموال او را، مصادره کردند، و با جعل حدیث از پیش طراحی شده (نحن معاشر الأنبياء لا نورث ما ترکناه صدقه ما دسته پیامبران چیزی به ارث نمی‌گذاریم) (کسی از ما ارث نمی‌برد) هرچه داشته باشیم صدقه است! با طرح این حدیث، ۱- فدک را غصب کردند ۲- خمس ذی‌القربی را که به جای صدقات و زکوات فقرا دیگران به آنها اختصاص یافته است، قطع نمودند!

با قطع این منبع درآمد، دست مولا را از تأمین نیازهای روز مژه خود هم کوتاه کردند در اثر پیامدهای این مصادره، اهلیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مضیقه شدید افتادند.

این سیاست را همه خلفای بنی امیه و بنی العباس اجراء کردند به طوری با زندگی سخت دست و پنجه نرم می‌کردند که حتی برای خواندن نماز برای یک خانواده، یک پوشش داشتند که با آن متناوباً (به نوبت) نماز می‌خواندند.

این فشار اقتصادی در زمانهای مختلف دچار فراز و نشیب بود، مخصوصاً در زمان هارون عباسی به شدت نهائی خود رسید به طوری تاریخ باز گو می‌کند که هیچیک از هیجده «۱» یا نوزده «۲» یابست و یک نفر (در بعض روایات سی و هفت نفر «۳»)

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۳۵

دختران امام موسی کاظم علیه السلام ازدواج نکردند «۱».

اگرچه بعضی از مورّخین، نظر داده است که رضائیه (امام رضائی‌ها) دختران خود را بشوهر نمی دادند زیرا کسی که همسر و هم کفو ایشان بود نمی یافتند.

این مطلب در میان دختران ایشان عادت شده بود، بطوری که امام جواد محمد بن علی الرضا علیهما السلام در مدینه ده روستا وقف کرده است بر دختران و خواهران خود که شوهر نکرده اند و از در آمد آن روستاها، نصیب و سهمی به رضائیه هائی که در قم ساکن بوده اند از مدینه بجهت ایشان می‌آوردند. «۲»

این مطلب صحیح به نظر نمی آید که خانواده امامت و رسالت، رهبانیت را، پیشه ساخته و در دین جد خود بنیان گذاری کنند با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در جریان عبادت شبانه روزی عثمان بن مظعون را و همچنین امیر مؤمنان علیه السلام پس از فتح بصره، عاصم بن زیاد بصری را اکیداً از آن قدغن نموده اند.

یا اینکه بر خلاف تأکیدات شریعت اسلام در باره ازدواج، اینها با بهانه عدم هم کفو، مادام العمر، خود را در خانه ها حبس نموده و غرائز جنسی خود را سرکوب نمایند و بر خلاف اجداد و نیاکان خود قدم بردارند و حتماً اینها از پسر عموها یا غیر آنها از مؤمنین بودند که با آنها ازدواج کنند مگر اینکه مانند بعضی از اخباریها، ازدواج سیده را با غیر سیده حرام بدانند، باز از خویشاوندان و اقربای خودشان به تعداد

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۳۶

آنها همتائی وجود داشت، اما آنچه که منطقی و عاقلانه به نظر می آید که در زمان هارون و بعضی از خلفای بعد از او، مانند معتصم و متوکل سختگیری به اوج خود رسیده و جوّ سیاسی به صورتی در آمده بود که یا کسی جرئت ازدواج با آنها را نداشت و از ترس حکومت نمی خواستند تن به ازدواج با علویان بدهند، یا از نظر مالی شوهر دادن آنها ممکن نبوده است.

«اعدام دوستان»

«اعدام دوستان» برای تحکیم موقعیت خود، دوستداران و هواخواهان امیرمؤمنان علیه السلام را زیر فشارهای گوناگون قرار داده و زیر پای آنان را خالی میکردند، با ایجاد رعب و وحشت آنها را منزوی و تبعید و قطع حقوق و حتی تا مرز اعدام پیش می بردند. ابوذر صحابی محترم و سنگین وزن را از مرکز حکومت دور کردند اول به شام بعد از مدتی به ربهه بی آب و علف تبعید نمودند و در آن سرزمین مخوف، با تنها دخترش وداع کرده، و او را در آن بیابان بی پایان، تنها گذاشت، و به سوی حق پر کشید.

عمار صحابه دیگر که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره اش فرمود: عمار مع الحق ... و ارادتمند با اخلاص علی را با بهانه های بی اساس و واهی، تا مرز مرگ کتک زده و از مزایای اجتماعی، محروم ساختند.

بریده اسلمی را تهدید و جلای وطن نمودند و همچنین سایر دوستان مولا- را با هر بهانه‌ای بود مورد آزار و اذیت قرار داده و اطرافش را خالی ساختند.

مالک بن نویره علی دوست و علی شناس را که، رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت به اهل بهشت بودن او داده بود، از هستی ساقط کرده، او و تمامی اهل قبیله اش را قتل عام نموده وزن و بچه‌های آنان را به اسارت بردند، خالد بن ولید همان شب با زن او ام

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۳۷

متّم، (أم تمیم «۱») زنا کرد.

با اینکه عمر پس از تثبیت موقعیت خود به ابو بکر فشار می آورد، خالد را سنگسار نماید چون از خالد وحشت زیاد داشت، با این بهانه میخواست او را از سر راه بردارد، ولی ابو بکر تسلیم او نمی شد می گفت: لأشیم ای لا- أغمد سیفاً سلّه الله علیهم أبداً من

شمشیری را که خدابه سوی آنها کشیده است غلاف نمی‌کنم!». (۲)

در این باره تاریخ سخنان زیاد و شنیدنی دارد که، بامراجعه به منابع موثق مطلب کاملاً روشن می‌شود.

در زمان خلافت خود عمر جریان مشابهی پیش آمد که چهار نفر به زناى مغیره بن شعبه شهادت دادند، چون عمر با او دوستی دیرینه داشت، طفره رفته و با بهانه‌ای شهود را تازیانه زد. (۳)

۳

والیان هزار فامیل

اشاره

والیان هزار فامیل اینها مهمترین کاری که انجام دادند، به قدرت رساندن تمام هم پیمانان و دار و دسته های خود بود؛ ولایات اسلامی را، در اختیار خواهان های خود قرار دادند و امرای ارتش را از کسانی انتخاب نمودند که مربوط به اعضای ستون پنجم بود. البته این یک مسئله طبیعی است که انسان برای حفظ موقعیت خود، از دور و بر

از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۳۸

خویش استفاده نماید. اما در اسلام و دولت اسلامی فرق می‌کند، زیرا اساس و بنای اداره حکومت و شایستگی اشغال پستهای مهم را در اسلام، صرفاً میزان کار دانی و عدالت و دینداری اشخاص قرار داده است؛ که نمونه ای از آن استانداران امام مظلومان علی علیه السلام بود.

با مطالعه یکایک حالات باند انحراف، به این نتیجه می‌رسیم که، همیشه رضای دوستان خود را بر رضای خداوند متعال مقدم می‌داشتند.

چون سعی بر این داشتند که دل دوستان خود را نرنجانند برای اینکه با همکاری آنها سلطنت خویش را تحکیم بخشیدند و اهلیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را از گردونه خارج کردند* با زیر پا گذاشتن همه ارزشها، مواظبت شدید داشتند که حتی یک نفر از دار و دسته خود، آزرده خاطر نباشد و لو اینکه حق دیگران پایمال شود؛ مانند قتلهای زنجیره ای عمدی خالد بن ولید که تا مرز یک هزار و دویست نفر بالغ شد. (۱)** یا کارهای خلاف امثال مغیره ها و خالد هاوو ... که هر کس کوچکترین آشنائی با تاریخ اسلامی دارد، از اوضاع خلفای صدر اول تا آخرین باقیمانده آنها باخبر است و میداند که زیر پوششهای اسلامی چه جنایتها که نکردند و چه پرده‌ها که دریده نشد و چه ناموسها که مورد تجاوز قرار نگرفت.

اما علی علیه السلام شنید در یمن خلخالی را از پای زنی به زور در آورده اند، ناله سر میدهد که اگر کسی از شنیدن این خبر سکتته کند و بمیرد مورد ملامت نیست و حق دارد (صلوات و سلام خدا بر تو باد ای روح ایمان و شهادت و شجاعت و غیرت).

مالک بن نویره را با مردان قبیله اش شبانه قتل عام می‌کنند و به زنش تجاوز مینمایند و زنان و بچگان را به اسیری می‌برند وو ... اما کسی به حال آنها تأسف نمی‌کند و اظهار همدردی نمی‌نماید

«بیعت شکنان»

«بیعت شکنان» بیعت به معنای قبول حقانیت و پذیرفتن فرمانروایی کسی را، گویند.

در میان جامعه بشری مرسوم است کسی که به دیگری بیعت کرد، تاسرحد جان از او دفاع نموده و به فرامین او گردن می‌نهند و حکم او را بی چون و چرا پذیرفته و به اجراء در می‌آورد؛ چون قبل از بیعت وظیفه دارد، در باره کسی که می‌خواهد به او بیعت

کند، تحقیق و بررسی کامل به عمل آورد؛ وقتی که شایستگی و لیاقت دینی و اخلاقی بخصوص مدیریت او به اثبات رسید، آنوقت است که باید در یاری او تاپای جان بایستد، و در این صورت است که، به هیچوجه نمی تواند بیعت خود را بشکند و بر علیه او قیام نماید.

مگر اینکه آن بیعت شونده بر خلاف قوانین مدوّنه عمل نماید و یا اینکه جامعه را به تباهی و استبداد و زورگویی بکشاند و حقوق دینی و دنیوی انسانهارا پایمال کند.

این گونه بیعت آن وقت ارزش واقعی خود را به دست می آورد و به استحکام حقیقی خود می رسد که، از سوی خداوند برای شخص معینی، دستور داده شود.

در بیعت این چنینی علاوه بر اینکه با هیچ عنوان و بهانه، مخالفت و سرپیچی از فرمان آن بیعت شونده جایز نیست؛ بلکه نافرمانی او حرام و اطاعت از او واجب الهی می باشد؛ و اگر کسی با او ستیز و بی حرمتی نماید مضافاً بر اینکه باغی و یاغی و متمرّد محسوب می شود، باید طبق دستور دینی و شریعت اسلامی، هرچه زود تر او را از میان برداشته و جامعه را از لوّث وجود او پاک و آن غده چیرکین را جزّاحی نمایند.

فراموش نشود منظور من از فرمانروای مفترض الطّاعه، کسی است که از سوی

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۴۰

خداوند برای هدایت و رهبری جامعه بشری معین شده باشد.

مهاجرین و انصار و حجاج سایر مناطق و شهرها، فراموش نکرده بودند که بیش از دو ماه و اندی از بیعت الهی و نبوی خود، در محلی موسوم به غدیر خم، نگذشته است که با آن همه تشریفات بی سابقه و زیر آفتاب سوزان و در وسط آن بیابان بی پایان، با سه روز معطلی که، عقب مانده ها برسند و جلو رفته ها برگردند و یک اجتماع عظیم سرنوشت ساز را تشکیل داده و با حضور آن جمعیت انبوه و نخبه گان بلاد و در میان نژادهای مختلف، برای کسی که، خود خداوند پسندیده و برای رهبری بندگان خود انتخاب نموده است؛ بیعت گرفته شود، تا بعدها کسی نتواند ادعاء نماید که من ندیدم و نشیدم و نفهمیدم و نتوانستم. «۱»

این بیعت با عباراتی مانند ألت بکم أولى بکم من أنفسکم قالوا بلی آیا (اطاعت از ولایت مطلقه) من، برتر و بالاتر از تصمیم خودتان نیست؟! گفتند: بلی.

فرمود: ألا من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه اللَّهُمّ وال من والاه و عاد من عاداه، وانصر من نصره واخذل من خذله (الخبر) آگاه باش هر که را من مولا-یم، علی مولا-ی اوست (یعنی برابر دستور الهی من ولایت مطلقه الهیّه خود را به او واگذار نمودم سپس رو به آسمان گرفته این گونه دعا کرد) بارخدا یا دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار آن را که علی را دشمن بدارد، و یاری نما بر کسی که علی را یاری کند و خوار (و ذلیل کن) کسی را که او را خوار نماید. (البته می دانید که در این باره کتابهای فراوان نوشته شده است مخصوصاً کتاب شریف الغدير و امثال آن، در

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۴۱

اختیار همگان قرار گرفته است، و من بنده ناچیز در صدد آوردن اسناد و مدارک این جریان نیستم چون از متواترات احادیث و اخبار است).

با کمترین دقت در ساختار این بیعت بر هیچکس ابهامی باقی نمی ماند که این بیعت برای امامت و رهبری بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود نه وصی و قیم خانگی، چون تعیین وصی و قیم عرفی، این همه تشریفات و تأکیدات و اعتراف گرفتن بر ولایت، لازم نبود که، پیامبر خدا سه روز آن همه جمعیت را زیر آتش شرربار آفتاب عربستان و میان آن هوای گرم طاقت فرسا، نگهدارد که من برای بعد از خودم وصی و قیم عرفی و خانگی معرفی می کنم؛ زهی بی انصافی یا خود باختگی است که کسی

واقعه با آن بزرگی را اینگونه کوچک نموده و با بی‌اعتنائی از کنارش رد شود، و پیامد آن را تا ظهور حجت الهی بر این امت مظلوم تحمیل نماید.

پس این بیعت رهبری و ولایت مطلقه، یا به عبارت دیگر، بیعت امامت و خلافت، در گردن آنهمه جمعیت مخصوصاً در ذمه نخستین تبریک گویان: «بِخِ بَخْلِكَ يَا عَلِيُّ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ، ثَابِتٌ وَ لَازِمٌ مَانِدَةٌ» بود که آن همه مصائب را متوجه مقام عظمای ولایت و رهبری کردند.

شما ای صاحبان وجدانهای سالم، از برادران اهل سنت! چگونه برداشت می‌کنید، آیا گویندگان این عبارات تبریک، به وصایت خانگی، این گونه تبریک می‌گفتند؟! یا مسئله چیز دیگر بود. دوباره به تعبیر آنها دقت نمایید (مولای من و مولای تمامی مؤمنین و مؤمنات قرار گرفتی) برای چندمین بار با دقت بخوانید و قضاوت کنید، تا فردای قیامت از جواب مأمورین خداوند عاجز ننمایید چون ندامت آن روز، فائده نبخشیده و به جایی نخواهد رسید.

اما متأسفانه بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مثنی از امضا کنندگان صحیفه ملعونه، راه افتاده با مقدمات چیده شده چندین سال قبل، طوری افکار عمومی را مشوش ساخته و متوجه خود ساختند که، آن همه وقایع عظیمه را نادیده گرفته، و تمام از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۴۲

ارزشها را زیر پا گذاشتند و بطور غاصبانه، بر اریکه قدرت تکیه زدند.

که نتایج منفی آن تا ظهور دادگستر جهان، مهدی زهراء علیها السلام روحی و ارواح العالمین لثراب مقدمه الفداء، گریبانگیر ملت اسلام خواهد بود.

أمیر مؤمنان علیه السلام در خطبه‌ها و سخنان خود؛ بیشتر به این می‌نالد که، هنوز بیعت من در گردن آنها بود که در مقابل چشمان پر از اشک سروران جوانان بهشت (حسن و حسین علیهما السلام) و ناله سوزان (دخت پیامبر) به زور از من بیعت گرفتند*** فصل بعد را که چکیده‌ای از اسناد و مدارک معتبر و موثق برادران اهل سنت است، با دقت مرور کنید تا قطره‌ای از دریای بیکران مظلومیت خاندان و حی، به دست آید.

مطلبی را فراموش نفرمایید که از این بیعت این بخش با بخش بعدی «دختر وحی» ارتباط مستقیم دارد ه هردورا در کنار هم قرار دهید، تا اهمیت خیلی از جریانها، روشن شود

«علی در مسیر بحرانها» «بیعت از امام»

«علی در مسیر بحرانها» «بیعت از امام» جریان گرفتن بیعت از مظلوم تاریخ را به صورتهای گوناگون آورده اند که هر کدام از آنها، از قدرت اهریمنی استبداد و زیر پا گذاشتن همه ارزشهای انسانی را بازگو میکند*** در باره چگونگی گرفتن بیعت از امام علیه السلام دو دسته روایت و تاریخ به دست ما رسیده است؛

۱- تا «فاطمه علیها السلام» زنده بود، شدت فشار کم بود چون با بودن «دختر وحی»، نخواستند یا نتوانستند خشونت زیاد نشان دهند، شاید عکس العمل منفی را از سوی مسلمانها، بعید نمی‌دانستند؛

۲- فشار و خشونت و وحشی‌گری، همان روزهای اول بعد از دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع شد و چندین بار، به خانه وحی هجوم آورده و با خشونت تمام امام را برای اخذ بیعت بیرون کشیده و به مسجد بردند، به گونه‌ای که اثر کشیده شدن امام در زمین دیده می‌شد، این گونه رفتار به نظر صحیح و منطقی تر می‌آید، چون آنها کسانی نبودند که منتظر بمانند تا «زهراء علیها السلام» بمیرد پس از آن بیعت بگیرند، لحظه شماری می‌کردند، تا تحکیم حکومت خود را هرچه زودتر به پایان برسانند و با خیال راحت به کارهای بعدی مشغول شوند.

۱- ابن قتیبہ دینوری که از بزرگان اهل سنت است در کتاب «الإمامة و السیاسة» ماجرا را چنین شرح می‌دهد: ابوبکر از کسانی که در نزد علی کرم الله وجهه بودند، جو یا شد، عمر را به سوی آنها فرستاد، او آمد و آنها را صدا زد (و از آنها خواست بیرون آیند) آنها از بیرون آمدن امتناع کردند.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۴۴

فدعا بالحطب وقال و اللّٰدی نفس عمر بیده: لتخرجنّ أو لأحرقنّها علی من فیها فقیل له یا ابا حفص: إنّ فیها لفاطمه قال و إن. پس هیزم خواست و گفت: قسم به کسی که جان عمر در دست اوست یا باید (برای بیعت) بیرون آید و یا خانه را با هر که در آن است می‌سوزانم!! گفتند: ای ابا حفص، فاطمه در آن خانه است، گفت: اگر چه (یعنی او هم باشد مهم نیست!)

جز علی علیه السلام، همه بیرون آمده و بیعت کردند. چون حضرت فرمود: من قسم خورده ام تا قرآن را جمع نکنم لباس نپوشم. پس فاطمه دم در ایستاد و گفت: من گروهی بدتر از حضور شما را سراغ ندارم جنازه رسول خدا را روی دست ما گذاشتید و بدون مشورت ما کارهایتان را به پایان رساندید و حق ما را به ما برگردانید.

عمر پیش ابوبکر آمد و گفت: ألا تأخذ هذا المتخلف عنک بالبیعة؟! آیا این سرپیچی کننده از بیعت را نمی‌گیری (خشونت نشان نمی‌دهی)؟!.

ابوبکر به غلامش قنفذ گفت: برو علی را برای من بیاور؛ وقتی که به علی رسید، پرسید چکار داری؟ گفت: خلیفه رسول خدا ترا می‌خواهد.

فرمود: چه زود به رسول خدا دروغ بستید (بدروغ خود را به جانشینی او منتسب کردید!)، او برگشت و جریان را باز گو کرد، ابوبکر گریه زیادی کرد!! باز عمر گفت لاتمهله هذا المتخلف عنک بالبیعة تخلف کننده از بیعت را مهلت نده! دوباره قنفذ را مأمور کرد و گفت: به او بگو امیر مؤمنان! ترا می‌خواهد (حضرت) صدایش را بلند کرد و گفت: سبحان الله لقد ادعی مالیس له پاک و منزّه است خدا! چیزی را ادعا نموده که حقش نبود؟! دوباره برگشت و جواب (حضرت) را رساند؛ باز ابوبکر زیاد گریست.

سپس عمر با عده ای از یارانش بلند شد به جلوی در فاطمه رسیدند و در زدند فاطمه صدای آنها را که شنید (رو به قبر پدر گرفت و) نادت بأعلی صوتها، یا أبت یا از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۴۵

رسول الله، ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه با صدای بلند ندا کرد پدرم! ای رسول خدا بعد از تو از دست پسران خطاب و ابی قحافه چها کشیدیم.

مردم این ناله را که شنیدند نزدیک بود دلهایشان پاره شده از سینه‌ها بیرون ریزد، گروهی با گریه سوزان، برگشتند ولی عمر با گروه دیگر ایستاد و علی را بیرون آوردند و پیش ابوبکر بردند.

فقالوا: له بایع، قال إن لم أفعلمه؟ قالوا إذاً و الله نضرب عنقک به او گفتند: بیعت کن، گفت: اگر نکنم چه؟! گفتند: در این صورت به خدا قسم گردنت را می‌زنیم! فرمود: پس بنده خدا و برادر رسول خدا را می‌کشید؟!.

عمر گفت: بنده خدا را، بلی، اما برادر رسول خدا را، نه، ابوبکر ساکت ایستاده و چیزی نمی‌گفت: عمر رو به او کرد و گفت: ألا- تأمر فیہ بأمرک در باره او دستوری نمی‌دهی؟! گفت:

لاأکرهه علی شیئی ما کانت فاطمه إلی جنبه مادامی که فاطمه در کنار اوست، او را به چیزی مجبورش، نمیکنم. «۱»

علی به سوی قبر رسول خدا برگشت (ورو به قبر گذاشت و) با صدای بلند، ناله سر داد و گفت: یابن أم انّ القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی ای پسر مادرم این گروه مرا ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند (سخنی که هارون به موسی گفت)، «۲»

شب و روز برای گرفتن بیعت از امیرمؤمنان علیه السلام نقشه‌ها کشیدند و طرحها ریختند اما آن نیروی قوی و حامی نیرومندی که در کنار امیرمؤمنان علیه السلام وجود داشت (یعنی فاطمه علیها السلام) آنها را خلع سلاح می‌کرد، و قدرت عملی ساختن نقشه‌های شوم خود

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۴۶

را از آنان سلب می‌نمود.

ولم یبایع علیّ علیه السلام ابابکر بالخلافه إلا بعد أن توفّیت «۱»

علی علیه السلام تا وفات فاطمه علیها السلام به ابوبکر بیعت نکرد.

ولم یبایع علیّ علیه السلام إلا بعد ثلاثة أشهر «۲»

علی علیه السلام بیعت نکرد مگر پس از گذشت سه ماه.

بخاری و مسلم و طبری و غیر اینها روایت کرده اند: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ بَنُو هَاشِمٍ جَمِيعًا لَمْ يَبَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ فِي حَيَاةِ فَاطِمَةَ أَيْ سِتَّةَ أَشْهُرٍ عَلِيٌّ رَوَايَاتِهِمْ هَمَانَا عَلِيٌّ وَ هَمَّةُ بَنِي هَاشِمٍ مَا دَامَ أَنَّ فَاطِمَةَ زَانِدَةً بُوَدَ بِهٖ أَبُو بَكْرٍ بَيْعَتُ نَكَرْتُمْ

* ولی این حریم را بزودی شکستند، هوای ریاست، انسان را کر و کور میکند، بالأخره دستور صادر شد.

۲- وقتی که امیرمؤمنان علیه السلام از دفن رسول خدا فارغ شد و سقیفه ای ها در سقیفه کارشان را به پایان رسانیده و ابوبکر را به جای پیامبر نشانیدند، شنیدند که بنی هاشم باعده‌ای از مهاجرین و انصار «۳» مانند عباس «۴» و زبیر «۵» و مقداد «۶» و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۴۷

طلحه «۱» و سعد بن ابی وقاص، «۲» اطراف علی علیه السلام را گرفته اند می خواهند به ابوبکر اظهار مخالفت نموده به علی علیه السلام بیعت نمایند. «۳»

معاویه در نامه‌ای که به حضرت فرستاد به این جریان اشاره نمود «وما یوم المسلمین منک بواحد لقد حسدت ابابکر و التویت علیه و رمت افساد أمره، و قعدت فی بیتک عنه و استغویت عصابه من الناس حتی تأخروا عن بیعتی تنها یک روز نسیت که مسلمانها از دست تو می‌کشند، به ابوبکر حسد ورزیده و به کار او پیچیدگی کرده و تصمیم به افساد و تباهی کار او گرفتی، در خانه ات نشسته، و دسته‌ای از مردم را فریب داده و به دور خودت گرد آوردی، تا از بیعت او عقب بمانند. «۴»

حریم وحی در معرض یورشها»

«یورش اول»

«یورش اول» عمر پیش ابوبکر آمد و گفت: از این متخلف نمی خواهی بیعت بگیری؟! «۱»

تا او بیعت نکند ما هنوز کاری نکرده ایم «۲» و دست تو به چیزی بند نیست، کسی را بفرست بیاید بیعت کند اینها که بیعت کرده اند چوپانی بیش نیستند (اصل و ریشه آنها ایند که مانده اند).

قنفذ را فرستاده و به علی علیه السلام پیغام دادند که تو، یکی از مسلمانها هستی اینک مهاجرین و انصار بیعت کرده اند تو هم بیا بیعت نما!

چیزی نگذشت قنفذ برگشت و به ابی بکر گفت: علی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله جز من کسی را، جانشین خود نکرده است «۳» چه زود به پیامبر دروغ بستید. «۴»

عمر با گروه زیاد که اُسید بن حضیر و سلمه بن سلامه هم جزء آنها بود به دَر

خانه علی علیه السلام آمد، دید جمعی آنجا حضور دارند فریاد زد: به ابی بکر بیعت کنید همان طور که مردم بیعت کردند! دید کسی بیرون نیامد فدعا عمر بالحطب فقال وَالَّذِي نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ لَتُخْرَجَنَّ أَوْ لِأَحْرَقَنَّهَا عَلِيٌّ مِنْ فِيهَا فَقِيلَ لَهُ: يَا أَبَا حَفْصٍ، إِنَّ فِيهَا لِفَاطِمَةَ! فَقَالَ وَ إِنَّ!! «۵»

پس عمر هیزم خواست و گفت به خدا قسم یا باید بیرون آید

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۴۹

یا خانه را با هر که در آن هست آتش زده و می سوزانم گفتند: ای ابا حفص (کنیه عمر است) فاطمه در آنجاست! گفت: اگر چه! (او هم باشد برایم فرق نمی کند، خانه را به آتش می کشم).

زبیر شمشیر خود را به دست گرفت که بیرون آید عمر فریاد زد: بگیرید آن سگ را و شرش را کم کنید که سلمه بن سلامه، شمشیر را از دست او گرفت و بنی هاشم را محاصره کردند و به جز حضرت، همگی بیعت نمودند. «۱»

این گونه رفت و برگشت چند بار تکرار گردید و جوابهای مشابه داده شد؛ در یکی از این آمد و شدها، حضرت فرمود: رسول خدا به من وصیت کرده است، وقتی که او را به خاک سپردم از خانه بیرون نروم (و عبا به دوش نیندازم) تا قرآن را از چوبها (و تخته های) درخت خرما و استخوان دوش شتر (که پراکنده است) جمع آوری نمایم. «۲» و من هم قسم یاد کرده و خود را متعهد کرده ام که به جز برای نماز از خانه بیرون نروم و لباس نپوشم تا قرآن را (یک جا) گرد آورم.

با این پاسخ چند (سه) روز ساکت ماندند (دیگر حضرت را تعقیب نکردند) تا علی علیه السلام قرآن را جمع نموده و در میان لباسی (بقچه ای) گذاشته و بر آن مهر زد و با خود

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۵۰

بیرون آورد، در حالی که مردم اطراف ابوبکر را گرفته بودند با صدای بلند فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي لَمْ أَزَلْ مِنْذُ قَبْضِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَشْغُولًا بِغَسَلِهِ ثُمَّ بِالْقُرْآنِ حَتَّى جَمَعْتَهُ كُلَّهُ فِي هَذَا الثُّوبِ الْوَاحِدِ، فَلَمْ يَنْزِلْ اللَّهُ عَلَيَّ رَسُولَهُ آيَةً مِنْهُ إِلَّا وَقَدْ جَمَعْتُهَا وَ لَيْسَتْ مِنْهُ آيَةٌ إِلَّا وَقَدْ أَقْرَأْتُهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا، ثُمَّ قَالَ عَلَيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَنُلَّا تَقُولُوا غَدًا إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ، لَا تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنِّي لَمْ أَدْعِكُمْ إِلَى نَصْرَتِي وَ لَمْ أذْكَرْكُمْ حَقِّي وَ لَمْ أَدْعِكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَى خَاتَمَتِهِ.

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ مَا أَغْنَانَا بِمَا مَعَنَا مِنَ الْقُرْآنِ عَمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ ثُمَّ دَخَلَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْتَهُ «۱»

ای ای مردم! من پس از رحلت رسول خدا مشغول غسل (و کفن و دفن) او بودم و پس از آن به جمع آوری قرآن شروع کردم، تا اینکه همه را در این پارچه جمع آوری نمودم، (این را بدانید) آیه ای نازل نشده است مگر آن را گرد آورده ام و آیه ای نیست، مگر رسول خدا آن آیه و تأویلش را برایم تعلیم نموده است.

سپس علی علیه السلام فرمود: (این قرآن را آورده ام) تا فردا نگویند ما غافل بودیم و روز قیامت نگویند که من شما را به یاریم دعوت نکردم و حق خودم را به شما یاد آوری نمودم و نگویند که من شما را به کتاب خدا از ابتداء تا انتهایش، فراخواندم.

عمر گفت: ما خود آنچه که داریم برایمان بس است نیازی به قرآن تو نداریم. سپس علی علیه السلام به خانه خود برگشت. (قرآنی که گرد آورده بود در دست خود آنحضرت ماند و پس از شهادتش در میان ائمه اهلیت علیهم السلام دست بدست گشت، تا به دست حضرت حجّه بن الحسن روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء، رسید.

سلمان گوید: وقتی که شب فرا رسید علی علیه السلام فاطمه را بر حماری سوار کرد و دست فرزندان حسن و حسین علیهما السلام را گرفت، از اصحاب رسول خدا کسی را نگذاشت، مگر اینکه به خانه او رفت و آنها را به، برحق بودنش قسم داد و (یکا یک) آنها را به

از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۵۱

یاری خویش دعوت نمود، کسی دعوت او را اجابت نکرد مگر ما چهار نفر، سرهایمان را تراشیدیم و فداکاری خود را اعلام نمودیم، چون حضرت علی علیه السلام بی وفائی مردم و بی اعتنائی آنان و ازدحام آنها را در اطراف ابوبکر، دید لازم بیته خانه نشین شد. «۱»

در روایت ابن قتیبه آمده است: علی، فاطمه را شبانه بر مرکبی سوار می کرد و در مجالس انصار می گشت و از آنها کمک می خواست در پاسخ می گفتند: ای دختر رسول خدا بیعت برای این مرد (ابوبکر) تمام شده است اگر شوهر و پسر عمویت پیش از ابوبکر می آمد ما کسی را با او همتا ندانسته و از او روگردان نمی شدیم (در جواب اینها امیر آزادگان علی علیه السلام می فرمود: لیعتی کان فی عنقهم قبل بیعة ابوبکر، شهدها رسول الله و امرالله بها أو لیس بایعنی؟! فما بالهما یدعیان ما لیس لهما و لیسا بأهله «۲»)

بیعت من که (در غدیر خم) پیش از بیعت ابی بکر، در گردن آنها بود رسول خدا شاهد آن و خداوند بر آن امر فرموده بود، آیا (ابوبکر) خود به من بیعت نکرد؟! ... پس به چه علت آن دو نفر، چیزی را که نه برای آنها بود و نه شایسته آن بودند، ادعای کردند. و باز فرمود: برای خودشان عقدی را بستند که صدایشان بلند و آرایشان بر آن قرار گرفت بدون اینکه حتی با یک نفر از فرزندان عبدالمطلب مناظره، ای کرده باشند یا آنها را در رأیی شرکت داده باشند و استقاله لما کان فی أعناقهم من بیعتی یا بیعتی که من در گردن آنها داشتم پس بگیرند «۳» همه کارها را خود سرانه انجام دادند.

جریان استنصار و کمک خواستن شبانه که یاعذر می آوردند و یا قول یاری می

از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۵۲

دادند و فردا نمی آمدند را، منابع زیادی آورده‌اند ولی ما به خاطر رعایت اختصار، چند مورد از مصادر آن را در پاورقی یاد آور می شویم. «۱»

بشیر بن سعد (اوسی) انصاری (برای اینکه سعد بن عبادة رئیس (قبیله خزرج) به خلافت نرسد و (قبیله اوس) سرشکسته نشوند کینه دیرینه را زنده کرد و با عمر هم آواز شده، راه پر از سنگ و سنگلاخ خلافت را) به ابوبکر هموار کرده بود، گفت: ای ابوالحسن! اگر انصار، این سخن را (یاد آوری بیعت غدیر ترا) پیش از گرایش به ابی بکر می شنیدند، حتی دو نفر در باره تو اختلاف نمی کردند همگی بیعت می نمودند.

علی علیه السلام می فرمود: آیا من جنازه رسول خدا را بدون دفن در خانه اش رها می کردم و در جانشینی اش، با مردم کشمکش می کردم؟! فاطمه فرمود: علی آنچه که سزاوار بود انجام داد و آنها نیز کاری را پیش آوردند که خدا به حسابشان رسیده و از آنها بازخواست خواهد نمود. «۲»

«یورش دوم»

«یورش دوم» به ابو بکر خبر دادند که گروهی از بیعت تخلف کرده و در خانه علی علیه السلام گرد آمده‌اند پس عمر بن خطاب را با گروه زیادی «۱» فرستاد و آنها را صدا زد و گفت: به خدائی که جان عمر در دست اوست، اگر بیرون نیائید، خانه و هر که در آن است به آتش می کشم! گفتند فاطمه در آنجاست، گفت: باشد!! «۲» عمر خواست وارد شود، اجازه ندادند، با سروصدا حمله برد «۳» ولی با جریان دیگری، مواجه شد؛

ناگهان زبیر با شمشیر کشیده بیرون جهید و گفت: این شمشیر را غلاف نمی کنم تا بیعت علی تمام شود؛ «۴» سپس به سوی عمر خیز برداشت که، با شمشیر کار او را یکسره کند، عمر بنا به عادت همیشگی اش، پا به فرار گذاشت و زبیر نیز او را تعقیب نمود ولی

پایش به سنگی خورد و برو افتاد، «۵» ابوبکر فریاد بر آورد و داد زد علیکم بالکلب بگیریید این سگ را «۶» در روایت دیگر: عمر فریاد زد: دونکم الکلب فکفونا شره دستگیر کنید این سگ را «۷» و ما را از شر او کفایت و (خلاص) کنید. «۸»
از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۵۴

به سوی زبیر حمله کرده «۱» و چهل نفری او را در میان گرفتند. «۲»

زیاد بن لبید انصاری دستانش را با یک نفر دیگر «۳» به گردن زبیر پیچانید و شمشیر را از دست او بیرون کشیدند «۴» و عمر گفت: آن را به سنگ بکوبید «۵» در روایت دیگر ابوبکر از بالای منبر فریاد برداشت، اضرَبوا به الحجر «۶» سلمه أسلم «۷» یا محمد بن سلمه «۸» یا خود عمر «۹» یا سلمه بن سلامه، سر رسید و شمشیر را از دست زبیر گرفت به سنگ زد و شکست. یا طبق روایات دیگر خالد بن ولید سنگی از پشت به او زد و شمشیر از دستش افتاد «۱۰» و یا پایش لیز خورد شمشیر از دستش پرید و فوراً آن را گرفت و به زمین و یا به سنگ و یا به دیوار، کوبیدند و شکستند، و او را دستگیر نمودند، بغیر از علی علیه السلام هر که در خانه بود بیرون آمده بیعت کردند «۱۱».

فاطمه جلوی در ایستاد و فرمود: لاعهد لی بقوم حضروا، أسوء محضراً منکم، ترکتم

از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۵۵

رسول الله جنازه بین آیدینا و قطعتم امرکم بینکم، لم تستأمرونا و لم تردوا لنا حقاً «۱»

من گروهی را سراغ ندارم که حضورشان بدتر از شما باشد جنازه پیامبر را روی دست ما گذاشتید نه با ما مشورت کردید و نه حقی برای ما باز گردانیدید، کار خودتان را انجام دادید (و به هدف دیرینه خود رسیدید حالا از جان ما چه می خواهید). «۲»

توطئه چینی»

توطئه چینی» عمر به ابابکر گفت: تو را چه مانع شده است که به سوی او بفرستی بیاید بیعت نماید؟! «۳» اگر تو این کار را نکنی من خودم می کنم.

سپس با غضب و عصبانیت بیرون رفت و قبایل و عشایر را به یاری خواست و گفت: خلیفه رسول خدا را جواب دهید! مردم از هر طرف نزد مسجد گرد آمدند عمر پیش ابوبکر رفت و گفت: قد جمعت لک الخیل و الرجال «۴» من سواره و پیاده را برایت گرد آوردم گفت: که را می فرستی؟! گفت: قنفذ را چون او مرد غلیظ و بی رحم و خشک است و خودش هم از طلقاء و یکی از بنی عدی بن کعب است.

قنفذ را با یاورانی فرستاد و گفت: آنها را از خانه بیرون آور و اگر امتناع کردند، دم درشان هیزم جمع کن که بدانند و برایشان بفهمان که اگر بیرون نیایند خانه را خواهی سوزاند «۵» قنفذ رفت و اجازه ورود خواست، حضرت اجازه نداد. یاران قنفذ به مسجد برگشته و جریان را به ابوبکر و عمر، گزارش دادند. عمر گفت:

از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۵۶

بر گردید اگر اجازه نداد بدون اجازه وارد خانه شوید دوباره به سوی خانه برگشتند و اجازه ورود خواستند فاطمه علیها السلام فرمود: من ورود به خانه را برای شما حرام می کنم همه برگشتند و لی قنفذ ماند و باز گفتند: فاطمه ورود به خانه را تحریم نمود

«یورش سؤم»

«یورش سؤم» عمر عصبانی شد و گفت: ما لنا و للنساء ما را بازنها چه کار.

سپس دستور داد عده ای برای جمع آوری هیزم پرداختند. «۱» در روایت دیگر است که، فوئب عمر غضبان فنادی خالد بن الولید و

قنفذاً فأمرهما أن يحملا- حطباً و ناراً عمر با عصبانیت از جا پرید و خالد بن ولید را با قنفذ خواست و دستور داد هیزم و آتش رایاورند «۲».

أبو بكر به عمر گفت: إئتني به بأعنف العنف «۳»

او را بادرشتی و خشونت تمام، بیرون کشیده و بیاور! و اگر سرپیچی نمایند با آنها بجنگ «۴» پس با جماعت

زیاد «۶» از صحابه از مهاجرین و انصار و طلقاء و منافقین و پست ترین اعراب و باقیمانده احزاب «۷» که تعدادشان به سیصد نفر «۸» و بیشتر می رسید (به خانه یورش بردند).

«۹» عمر به آنها گفت: هلموا فی جمع الحطب «۱۰»

(بامن) برای جمع آوری هیزم بیاید

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۵۷

. فأتوا بالحطب «۱» و النار «۲»

پس هیزم و آتش آوردند.

در روایت دیگر اقبل بقبس من نار «۳» و هو يقول: إن أبوا أن يخرجوا فيبايعوا، أحرقت عليهم البيت فقيل له: إن فيه فاطمة، أفتحرقها؟! قال سنتقى أنا و فاطمة!! «۴»

عمر با جرقه ای از آتش آمد و می گفت: اگر از بیرون آمدن برای بیعت، سرپیچی نمودند خانه را بر آنها می سوزانم!

به او گفتند: فاطمه در آنجا است باز هم آتش می زنی؟! گفت: بزودی من و فاطمه به همدیگر می رسیم.

فساروا إلى بيت عليّ و قد عزموا على إحراق البيت بمن فيه «۵»

با این تصمیم که خانه را با هرچه در آن است، بسوزانند به سوی خانه علی علیه السلام حرکت کردند!

قال أبي بن كعب: فسمعنا صهيل الخيل و وقععه اللجم واصطفاق الأسنه، فخرجنا من

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۵۸

منازلنا مشتملين بأرديتنا مع القوم حتى وافوا منزل عليّ «۱»

أبی بن کعب گوید: (ما در خانه نشسته بودیم که) صدای شیهه اسب و بهم خوردن لجام و نیزه ها را شنیدیم رداها را به خود پیچیده و از خانه ها بیرون آمدیم، به همراه آنان به خانه علی رسیدیم.

و كانت فاطمة عليها السلام قاعدة خلف الباب قد عصبت رأسها و نحل جسمها في وفاة رسول الله صلى الله عليه و آله «۲»

فاطمه با بدن ناتوان که به سبب وفات رسول خدا جسمش به تحلیل رفته و سرش را بسته، پشت در نشسته بود. فلما رأتهم أغلقت

الباب في وجوههم و هي لا تشك أن لا يدخل عليها إلّا باذنها «۳»

هنگامی که آنها را دید، در را بست و شکی نداشت که بدون اجازه وارد خانه نخواهند شد.

فقرعوا الباب قرعا شديدا «۴»

در را با شدت زدند و رفعا أصواتهم و خاطبوا من في البيت بخطابات شتى «۵»

و صدایشان را بلند کرده با سخنان گوناگون آنها را مخاطب قرار داده و دعوهم الی بیعه ابي بكر «۶»

و آنها را برای بیعت با ابوبکر دعوت نمودند و صاح عمر: يابن أبي طالب افتح الباب «۷». عمر فریاد برداشت ای پسر ابی طالب در را

باز کن!.

و الله لئن لم تفتحوا لبحرقنه بالنار «۸». به خدا قسم اگر در را باز نکنید، خانه را به آتش می کشیم

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۵۹

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتُخْرِجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ أَوْ لِأُحْرَقَنَّ الْبَيْتَ عَلَيْكُمْ. «۱»

سوگند به (خدائی) که جانم در دست قدرت اوست یا برای بیعت بیرون می آید و یا خانه را بر شما می سوزانیم.

أَخْرَجَ يَا عَلِيُّ إِلَى مَا أَجْمَعَ عَلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ وَإِلَّا قَتَلْنَاكَ «۲»

ای علی بیرون آی به سوی آنچه که مسلمانها بر آن گرد آمده اند و گرنه ترا می کشیم.

إِنْ لَمْ تُخْرَجْ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ وَتَدْخُلَ مَعَ النَّاسِ لِأُحْرَقَنَّ الْبَيْتَ بِمَنْ فِيهِ. «۳»

ای پسر ایطالب اگر بیرون آمده با مردم همراه نشوی، خانه را با هرچه در آن است آتش می زنیم.

يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ افْتَحِ الْبَابَ وَاللَّاهُ أَحْرَقْتَ عَلَيْكَ دَارَكَ «۴»

ای پسر ابی طالب اگر در را باز نکنی، خانه ات را می سوزانم.

وَاللَّهِ لَتُخْرِجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ وَتَتَابِعَنَّ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِلَّا أَضْرَمْتُ عَلَيْكَ النَّارَ «۵»

بخدا قسم البته باید برای بیعت خلیفه رسول خدا بیرون آئی و گرنه ترا به آتش می کشم.

يَا عَلِيُّ أَخْرَجْ وَاللَّاهُ أَحْرَقْنَا الْبَيْتَ بِالنَّارِ. «۶»

ای علی بیرون آی و گرنه خانه را با آتش می سوزانیم.

فَخَرَجَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَوَقَفَتْ مِنْ وَرَاءِ الْبَابِ فَقَالَتْ: أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمَكْذِبُونَ مَاذَا تَقُولُونَ وَأَيُّ شَيْءٍ تَرِيدُونَ؟! فَقَالَ عُمَرُ: يَا

فَاطِمَةُ فَقَالَتْ: مَا تَشَاءُ يَا عُمَرُ؟

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۶۰

قال: ما بال ابن عمك قد أوردك للجواب و جلس من وراء الحجاب؟ فقالت: طغيانك يا شقي أخرجني و ألزمتك الحجج و كل ضال غوي.

فقال: دعى عنك الأباطيل و أساطير النساء و قولى لعللى يخرج.

فقالت: لاحب و لاکرامه أبحزب الشيطان تخوفنى يا عمر؟ و كان حزب الشيطان ضعيفا.

فقال: ان لم يخرج جئت بالحطب الجزل و أضرمتها نارا على أهل هذا البيت و أحرقت من فيه أو يقاد على الى البيعة. «۱»

فاطمه عليها السلام از پشت در گفت: ای تکذیب (حق) کنندگان گمراه، چه می گوئید (و از ما) چه می خواهید؟!

عمر گفت: پسر عمویت چه شده است که پشت پرده نشسته و تو را برای جواب گویی فرستاده است.

گفت: ای شقی طغیان تو مرا بیرون آورده است (که شاید مرا ببینید و از پدر من شرم کنید و با این آمدن من) بر تو و تمام گمراهان

از خدا بی خبرت، حجت تمام شود.

گفت: این حرفهای باطل و سخنان بیهوده زنانه را رها ساز و به علی بگو بیرون آید.

گفت: (در این گفتارت بوی) دوستی و کرامت نیست؛ آیا با گروه شیطان مرا می ترسانی ای عمر؟! در حالی که حزب شیطان ضعیف است.

گفت: اگر بیرون نیاید با هیزم فراوان آمده و آن را آتش زده، اهل خانه را با هرچه در آن است می سوزانم؛ یا او با زور برای بیعت کشیده می شود.

فقالت فاطمة عليها السلام: يا عمر ما لنا و لك لا تدعنا و مانحن فيه؟ فاطمه گفت: ای عمر تو با ما چه خورده حسابی داری که ما را به حالی که در آنیم، رهایمان نمی سازی (نمی گذاری درد این گرفتاریهای را که برای ما تحمیل کرده ای، بکشیم؟! ما که با تو کاری نداریم).

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۶۱

فقال: افتحی الباب و إلاًأحرقنا علیکم بیئکم. «۱»

گفت: در را باز کن و گرنه خانه تان را می سوزانیم.

و فی روایه قال: یافاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله أخرجی من اعتصم بیئک لیباع و یدخل فیما دخل فیہ المسلمون و إلاً و الله أضرمت علیهم ناراً. «۲»

در روایت دیگر گفت:

ای فاطمه دختر رسول خدا کسانی را که به خانه تو پناهنده شده اند، بیرونشان کن بیایند و با بیعت کردن خود داخل جمع مسلمانها شوند، و گرنه به خدا قسم به همه آنها آتش را شعله ور می سازم.

و فی روایه: أدخلوا فیما دخلت فیہ الأمة «۳»

در روایت دیگر گفت: داخل شوید بر آنچه که امت داخل شده است.

و فی روایه ثلثه: یا فاطمه! ما هذا المجموع الذی یجتمع بین یدیک؟ لئن انتهیت عن هذا و إلاً لأحرقنّ البیت و من فیہ «۴» در روایت سومی گفت: این دسته بازیها چیست که در پیش تو گرد آمده اند؟! اگر از این کارت دست برداری خانه را آتش زده و نابودش می کنم.

و فی روایه رابعة: قال عمر لفاطمه علیها السلام أخرجی من فی البیت و إلاً أحرقته و من فیہ فقالت فاطمه علیها السلام: أفتحرق علی و ولدی (علیاً و ولدی) فقال ای و الله أو لیخرجنّ و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۶۲

لیبایعن «۱» و فی روایه: یابن الخطاب! أتراک محرّقاً علیّ بابی؟ قال نعم.»

در روایت چهارمی آمده است، عمر به فاطمه علیها السلام گفت: هر که در خانه است بیرون کن و گرنه خانه را با هرچه در آن است می سوزانم!

فاطمه علیها السلام گفت: آیا خانه ای را که علی با فرزندانم (که فرزندان رسول خدا و ثمره دل اویند) در آن است می سوزانی؟! گفت: آری به خدا قسم، مگر بیرون آمده بیعت کند.

در روایت دیگر است فرمود: ای پسر خطاب واقعاً در خانه مرا می سوزانی؟! (فاطمه که با تعجب این پرسشها را تکرار می کند احتمال نمی داد درّی را که رسول خدا در حال حیات خود مکرر فرموده بود: بابها بابی درّ فاطمه درّ من است) تا آخر خبر که در حالات فاطمه خواهد آمد) عمر در جلوی دیدگان آن همه مسلمانها بتواند آتش زند بدینجهت سؤال بیچش می کرد) عمر گفت: بلی (می سوزانم هیچ ابائی هم ندارم).

قالت: و یحک یا عمر ماهذه الجرئة علی الله و علی رسولہ صلی الله علیه و آله؟! ترید أن تقطع نسله من الدّنيا و تطفیء نورالله و الله متمّ نوره؟ فقال: کفی یا فاطمه، فلیس محمد حاضرّاً، و لا الملائکة آتیة بالأمر و النهی و الزّجر من عند الله، و ما علیّ إلاً كأحد من المسلمین، فاختاری إن شئت خروجه لیبعة أبی بکر أو إحراقکم جمیعاً.

فقالت و هی باکیه: اللهمّ إلیک نشکوا فقد نبیک و رسولک و صفیک، و ارتداد أمتہ علینا و منعهم إیانا حقننا الذی جعلته لنا فی کتابک المنزل علی نبیک المرسل.

گفت: وای بر تو ای عمر این چه جرئتی است که به خدا و رسولش داری؟! می خواهی نسل او را براندازی و نور خدا را خاموش نمایی؟! در حالی که خدا نور خود را به پایان میرساند، گفت: ای فاطمه! بس کن نه محمد حاضر است و نه ملائکه از طرف خدا برای امر و نهی و ترساندن، خواهد آمد؛ علی هم مانند یکی از مسلمانها است اگر می خواهی برای بیعت ابوبکر بیاید یا همه تان برای سوخته شدن آماده

از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۶۳

شوید؟ «۱» نه محمد حاضر است (از شما دفاع کند نه جبرئیلی خواهد آمد همان حرفی را زد که یزید از اینها ارث برده و در مجلس شوم خود سرِ امام حسین مظلوم، فرزند این مظلومه را مخاطب قرار داد و گفت:

لعبت هاشم فی الملک فلا**خبر جاء ولا وحی نزل

بنی هاشم به خاطر ریاست این بازیها را در آوردند نه خبری (از آسمان) رسیده و نه وحیی فرود آمده است. یعنی هردو در موقعیت مناسب، عقیده و عقده درونی خود را ابراز داشتند (از کوزه همان برون تراود که در اوست).

فقال لها عمر: دعی عنک یا فاطمه حمقات النساء، فلم یکن الله لیجمع لکم النبوة و الخلافة. «۲»

عمر به او گفت: ای فاطمه این حرفهای احمقانه زنانه را رها کن!! خداوند، نبوت و سلطنت را برای شما جمع نخواهد نکرد (بیخود آهن سرد نکوبید از اینها گذشته است، شوهرت بیرون آید و بیعت کند!!).

فقلت یا عمر أما تتقی الله عزّ وجلّ تدخل فی بیتی و تهجم علی داری؟! فأبی أن ینصرف «۳»

. فاطمه گفت: ای عمر از خدای عزّ وجلّ نمی ترسی به خانه من (بی

از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۶۴

اجازه) وارد شده و یورش می بری (یادت رفته این خانه کیست؟! عمر از بیرون رفتن از خانه، سرپیچی کرد (و کمترین اعتنائی بر سوز دل زهراء نداشت)

«شمشیر خدا در مسجد»

«شمشیر خدا در مسجد» فاستخرج امیر المؤمنین (علی) علیه السلام من منزله «۱» مکرهاً مسحوباً «۲» وانطلقوا به «۳»

یسوقه عمر «۴» سوقاً عنیفاً «۵» و یقوده آخرون قال علیه السلام: کما یقاد الجمل المخشوش «۶»

الی بیعتهم، مصله سیوفها، مقدعه أسنتها و هو ساخط القلب، هائج الغضب، شدید الصبر، کاظم الغیظ «۷» فجیء به تعباً «۸» یمضی رکضاً «۹»

علی را با اکراه و اجبار از خانه بیرون آورده و بر زمین می کشیدند و او را (با وضعی) می بردند که عمر او را با خشونت و شدت تمام، میراند، (هُل می داد) و دیگران او را مانند شتر دماغ پاره شده (بی دفاع)، به سوی بیعت، می کشیدند. شمشیرها کشیده، و نیزه ها (به سوی او) نشانه رفته، با دل نالان، و با غضب فوران، و صبر پر توان، و غیظ فرو برده، و خسته و کوفته، به صورت دو (دویدن) می بردند، (کسی که از ادبیات عرب اطلاع دارد خوب می فهمد جملات (مسحوباً، یسوق، یقود و یمضی رکضاً) در

از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۶۵

کجاها گفته می شود و چه حالتی را باز گو می کند، (فداک نفسی و اُبی و اُمّی و اهلّی و عیالی و اُسرتی اُیها المظلوم المقهور). جانم و پدر و مادرم و اهل و عیالم و تمامی بستگانم، فدایت، ای مظلوم سرکوب شده. «۱»

واجتمع الناس ینظرون و امتلأت شوارع المدینة من الزجال «۲»

. مردم گرد آمده و به تماشا ایستاده بودند و خیابانهای مدینه از مردم پر شده بود (هیچکس نمی گفت:

ای عمر؟! در جنگهای متعدد اولین فرار کننده تو بودی، و تا پای جان ایستادگی کننده این بود پس این شیر بیشه شجاعت و (سیف الله المسلول) شمشیر کشیده خدارا این گونه مبر (نامردی نکن) تو خودت خوب می دانی پرهای این شاهباز دور پرواز را، وصیت چه کسی از باز شدن و اوج گرفتن، مهار کرده است، این کشتی نجات سر فراز قاره پیمان، بادستور که، به گل نشسته است؛

تو به خوبی فهمیده بودی که، کدام سفارش، بازوان پر توان او را بست و این شیر هیجا را چه چیزی به زنجیر کشید، تا کار به جائی

رسید بر سر تو فریاد کشید: یابن صهّاک اگر نبود وصیّتی که به من شده است، به تو می فهماندم که با چه جرئتی به در خانه من آمده ای (و این همه عربده می کشی و حرم مرا به این روز انداخته ای) اما چکنم!! «۳»

و فرمود: أما والله لولا قضاء من الله سبق و عهد عهده إلیّ خلیلی لست أجوزهُ، لعلمت أننا أضعف ناصراً و أقلّ عدداً. «۴» آگاه باش به خدا قسم! اگر نبود قضای گذشته الهی و تعهدی که خلیلم از من گرفته که به هیچوجه از آن تجاوز نمی کنم، آن وقت می دانستی، کدام یک از ما، از جهت یاور، ضعیف، و از نظر تعداد، کم است.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۶۶

لوکان سیفی فی یدی لأوردتهم خلیج المتیّة اگر شمشیرم در دستم بود و (به کشیدن شمشیر مجاز بودم)، آنها را در خلیج آرزوهایشان فرو برده (و در گرداب آمالشان، غرق می کردم).

فما مّر بمجلس من المجالس إلیقال له: انطلق فبايع. «۱»

به مجلسی از مجلسها نگذشت (و از هر کوی و برزنی عبورش ندادند) مگر اینکه به او میگفتند: (علی) برو بیعت کن (و خودت را خلاص کن!؛ الله اکبر چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد هر بی سر و پا و هر رهگذری به علی علیه السلام مظلوم تعیین تکلیف می کند).

و أتبعه سلمان و أبودر، و المقداد و عمار و بریده و هم یقولون ما أسرع ماختم رسول الله صلی الله علیه و آله و أخرجتم الضغائن التي فی صدورکم.

و قال بریده بن الخصیب الأسلمی: یا عمر أتیت علی أخی رسول الله صلی الله علیه و آله و وصیّه و علی إبنته فتضربها و أنت الذی تعرفک قریش بما تعرف به!! «۲»

سلمان و ابودر و مقداد و عمار و بریده پشت سرش می رفتند و به آن (نامردان) می گفتند چه زود به (گفته ها و وصیتهای) رسول خدا خیانت کردید و کینه های نهفته سینه هایتان را، بیرون ریختید.

بریده بن خصیب اسلمی گفت: ای عمر به سوی برادر و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله (علی علیه السلام) آمده و بر سر (یگانه) دختر او (فاطمه علیها السلام فریاد می کشی) و او را میزنی؟! (افتخار کن! چون زدن زن ناتوان و پدر از داده و بی پناه و بی برادر و بی دفاع و زجر کشیده و عزت از دست رفته و .. افتخار دارد!!

برخود ببال که جای بالیدن است) در حالی که قریش ماهیت ترا آنگونه که باید شناخته شوی به خوبی میشناسد که، کسیتی و چسبیتی و چکاره ای.

گروهی با عمر (باجسارت تمام) حضرت را از خانه بیرون کشیده و پیش ابابکر

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۶۷

آوردند، ثم إن علیاً کرم الله وجهه اتی به إلیّ أبی بکر و هو یقول: أنا عبدالله، و أخو رسوله. فقیل له: بايع أبابکر، فقال أنا أحق بهذا الأمر منکم لا-أبايعکم، وأنتم أولى بالبیعة لی، أخذتم هذا الأمر من الأنصار، واحتججتم علیهم بالقراة من النبی وتأخذونه منا غصباً؟! سپس علی کرم الله وجهه را آوردند که به ابوبکر بیعت نماید، می فرمود: من بنده خدا و برادر رسول اویم. گفتند به ابوبکر بیعت نما! فرمود: من به خلافت سزاوارتر از شمایم، و این شماست که باید بامن بیعت نمایید، با گفتن این که ما از نزدیکان پیغمبریم مقام خلافت را، از انصار گرفتید حالا (همان دلیل را من به خود شما برمیگردانم) آن را از ما اهل بیت از روی غصب میگیرید، ما حیاً و میتاً، به رسول خدا نزدیکتریم. پس انصاف دهید (و حق ما را به تاراج نبرید) و اگر نپذیرفتید و کمی هشیار و متوجه باشید، گرفتار (صفت) ستمگری خواهید بود «۱».

فقال علی کرم الله وجهه الله الله یا معشر المهاجرین لا- تخرجوا سلطان محمد فی العرب عن داره و قعره الی قعر دورکم و قعر

بیوتکم پس علی علیه السلام فرمود: شما را به خدا شما را به خدا ای گروه مهاجرین سلطنت و (ولایت) محمد را در عرب، از داخل خانه او بیرون نیاورید تا در داخل خانه‌های خود قرار دهید، مقام و حق مسلم اهل بیت او را در میان مردم، از آنها دور نکنید پس به خدا قسم ای گروه مهاجرین لنحن أحق الناس به لأننا أهل البيت، ونحن أحق بهذا الأمر منكم البته ما از همه مردم به امر خلافت سزاوارتریم چون مائیم اهل بیت و به یقین، مادامی که قاری قرآن و فقیه در دین خدا و دانای برستتهای رسول خدا و رسیدگس کننده به امور رعیت و مدافع کارهای بد و ناخوشایند را از آنها و تقسیم کننده مساوی حقوق آنها از ما در میان شما وجود داشته باشد، ما برای این کار از شما لایق‌تریم،

به خدا قسم همچون کسی (که دارای این صفتها باشد برای همیشه) در خانواده ما

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۶۸

وجود دارد پس پیرو هوا و هوس نباشید که از راه خدا گم شده و روز به روز از حق دور شوید بشیر بن سعد انصاری گفت: اگر انصار پیش از بیعت با ابابکر این حرفها را از تو می‌شنیدند حتی دو نفر هم از بیعت با تو تخلف نمی‌کردند. «۱» فقال عمر: أنك لست متروکاً حتی تبایع! فقال علی: إحب حبلاً لک شطره، واشدد له الیوم أمره، یرده علیک غداً ثم قال و اللّٰه یا عمر ما أقبل قولک و لا أبایعه عمر گفت:

از تو دست بردار نیستیم تا بیعت کنی! علی علیه السلام فرمود: بدوش شیری را که مقداری از آن برای توست و امروز کار را بر او (ابوبکر) محکم کن، (وراه خلافت را بر او هموار نما تا) فردا برایت پس دهد سپس فرمود: به خدا قسم ای عمر من گفته ترا نمی‌پذیرم و به او بیعت نمی‌کنم «۲».

فقالوا له: بایع، قال: إن أنا لم أفعل فمه؟ قالوا إذاً و اللّٰه الّٰمذی لا اله الا هو نضرب عنقک، فقال: اذاً تقتلون عبد اللّٰه و أخا رسوله، قال عمر: أمیا عبد اللّٰه فنعیم و أما أخو رسوله فلا و أبوبکر ساکت لا- یتکلم، به امام گفتند: بیعت کن! گفت: اگر نکنم گفتند: در اینصورت به خدای یکتا سوگند گردنت را می‌زنیم! فرمود: پس بنده خدا و برادر رسول او را میکشید! عمر گفت: بنده خدا بلی! اما برادر رسول خدا! نه. «۳»

و كان أمير المؤمنين عليه السلام يتألم و يتظلم و يستنجد و يستصرخ. «۴»

امیر مؤمنان علیه السلام درد می‌کشید و دادخواهی می‌کرد و کمک می‌خواست و فریاد می‌زد (ولی کیست به فریاد و دادخواهی مظلوم تاریخ، جواب دهد، دیگر ورق برگشته، جو سیاسی را به گونه‌ای وارونه کرده‌اند، هاشمیان و دوستان هم، نزدیک نمی‌آیند از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۶۹

حتی عمویش عباس «۱» که به خاطر کندن عمر، ناودان خانه‌اش را، کم مانده بود سخته کند و خانه عمر را بر سرش خراب نماید، با استمداد از علی علیه السلام ناودان را به جای اصلی اش برگرداند، او نیز از دور به تماشا ایستاده و به فریاد و ناله‌های، یک زوج جوان عرشی و ملکوتی گرفتار در دست ناسوتیان بی مروت و نامرد، گوش می‌دهد، اما کوچکترین عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دهد.

بلی در روایتی این گونه آمده است: وقتی که شنید صلی الله علیه و سلم علی علیه السلام رحمهما الله را در مسجد به فشار گذاشته‌اند که از او به زور بیعت بگیرند، قبل مسرعاً و هو یهرول و یقول إرفقوا یابن أخی و لکم علی أن یبایعکم شتابان و هروله کنان، خود را به آنجا رسانید و گفت: با پسر برادرم مدا را کنید و بر شما تعهد می‌کنم که او نیز به شما بیعت نماید، (و از او برای شما بیعت بگیرم) پس دست «علی» را گرفت و به دست ابوبکر مالید و سپس با حال عصبانیت، رهایش کردند. «۲»

و هو یقول: أما و اللّٰه لو وقع سیفی فی یدی، لعلمتم أنکم لم تصلو إلی هذا أبداً، أما واللّٰه ما ألوم نفسی فی جهادکم و لو کنت استمسک من أربعین رجلاً؛ لفرقت جماعتکم و لکن لعن اللّٰه أقواماً بایعونی ثم خذلونی «۳»

او می گفت: به خدا قسم اگر شمشیرم به دستم می رسید آنوقت می فهمیدید ابداً توان رسیدن به این کارها را نداشتید (به هیچوجه جرئت این را نداشتید که دست علی را ببندید و بر زمین بکشید) و خودم از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۷۰

را نیز از جنگیدن با شما ملامت نمی کردم (از پیکار باشما تردیدی به خود راه نمی دادم، چون مرتد شده اید و سزای مرتد اعدام است).

و اگر چهل نفر یاور داشتیم این جمعیت شما را بهم می زدیم و لکن خدا لعنت کند کسانی را که (در غدیر خم و در شبهای مدینه) بامن بیعت کردند و می کنند و روز که فرا می رسد، بیوفائی نموده از خانه هایشان بیرون نمی آیند و مرا خوار می کنند

«خلاصه مطالب بالا»

«خلاصه مطالب بالا» امیر مؤمنان علیه السلام را مجبوراً و مکرهاً، از خانه اش بیرون آوردند دیگران می کشیدند، عمر با درشتی، میراند «۱»، می کشیدند، مانند کشیدن شتر مخشوش، و به سوی بیعتگاه می بردند، مانند بردن متهمی به قتلگاه! در حالی که شمشیر هایشان کشیده و بانیزه‌ها، آن مظلوم تاریخ را، هدف گیری کرده بودند.

حضرت را با دل خشمناک، و غضب در سینه حبس شده، و غیظ فرو برده و با صبر نامتناهی، خسته و دوان به سوی مسجد بردند. مردم گرد آمده تماشا می کردند، چرا تماشا نکنند شیر میدانهای جنگ و شاهباز اوج گیرنده رزمگاههای پرخطر و (أسدالله الغالب)، در دست چه ناکسانی وامانده است، که نمی تواند از خود و حرمش، با قدرت بازو، دفاع کند، و آن نامردها را به آنچه که مستحق آنند، برساند، «علی» حق دارد بنالد و بگرید و بگوید:

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۷۱

روزگار مرا چنان کوبید و به جانی رسانید که گفتند: معاویه و علی «۱»؛ یا بفرماید:

سپس روزگار به طوری از من، چشم پوشی کرد که فلاّن و فلاّن را همدریف من قرار داد. (به این هم قناعت نکرد تا) مرا با پنج نفری همدریف نمود که بهترینشان (و آبرومندترشان) عثمان بود پس (با کمال بهت و سرگردانی) گفتم: وای بر نشانه (و یادگار) رسول خدا.

باز روزگار به این همه (ظلم و نامرادیها و بی وفائیها) راضی نشد مرا به گونه ای، کوبید که تا اینکه همانند پسر هند (معاویه) و فرزند نابغه (عمر و عاص) در آورد؛ و کسی را که از آنها بالاتر بود، به آسانی از شیر باز گرفت (و از خلافت کنار زد). «۲»

خیابانهای مدینه پر از جمعیت است از هر جا که عبور می دادند، می گفتند: برو بیعت کن (از آنهمه تماشاگر و مردم فقط پنج نفر) سلمان و أباذر و مقداد و عمار و بریده بود که همراه علی (مظلوم) گام بگام میرفتند و میگفتند: (ای بیوفایان و عهد شکنان) چه زود خیانت خود و کینه دلهایتان را بیرون ریختید، بریده اسلمی رو به کرده عمر و می گفت: ای عمر برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصی او را آوردی و دخترش را زدی! قریش ترا به خوبی می شناسد که کیستی.

امیر مؤمنان علیه السلام اظهار درد و مظلومیت می کرد و فریاد رس و دست گیرنده میخواست (ولی کو گوش شنوا!) می فرمود: آگاه باشید! به خدا قسم اگر شمشیرم به دستم میرسید آنوقت می فهمیدید که این جرئت را نداشتید (بامن این رفتارها را بکنید) و در جهاد با شماها

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۷۲

هم تردیدی به خود راه نمی دادم.

اگر آن چهل نفر به عهد خود وفا می کردند به یقین انجمن شمارا پراکنده میساختم (ولی چکنم) لعنت خدا بر آنان باد که با من،

بیعت کرده و مرا خوار کردند (و تنهایم گذاشتند)

«ادامه جریان»

«ادامه جریان» و می فرمود: واجعفره امروز جعفر برای من نیست، واحمزتا امروز دیگر حمزه برای من وجود ندارد. «۱» پس امام را از کنار قبر رسول خدا گذراندند، در نزد قبر ایستاد و گفت: (یا بن أمّ إنّ القوم استضعفونی و کادو یقتلوننی «۲») دستی را که میشناختند دست رسول خدا است از قبر بیرون آمد و صدائی که می دانستند صدای رسول خدا است به ابوبکر فرمود: یا هذا!! (أکفرت بالذی خلقک من ترابٍ ثمّ من نطفةٍ ثمّ سواک رجلاً «۳») ای شخص آیا کافر شدی، به خدائی که ترا از خاک و سپس از نطفه آفرید و تو را به صورت مرد در آورد،** عدی بن حاتم گفت: (در دوران زندگیم) دلم به کسی، مانند علی که کشان کشان برای اخذ بیعت آوردند، نسوخت. «۴» سلمان وقتی که آن منظره را دید گفت: آیا با همچون شخصی این رفتار را می کنند؟! به خدا قسم اگر از خدا بخواهد، آن را به این (یعنی آسمان را به زمین) می دوزد. «۵» ابوذر گفت: ای کاش شمشیر هایمان دوباره به دستمان می آمد. «۶» از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۷۳

«فاطمه علیها السلام» در حالی که پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله را به روی سرش گذاشته و دست بچه هایش را گرفته بود، بیرون آمد و با آن تن ناتوان و با دل سوزان می گریست و مردم را سرزنش کرده به کنار می زد و برای دفاع از حریم ولایت، پیش می رفت.

بانوان هاشمی همگی همراه او، بیرون آمدند فریاد می کرد و با آه و ناله سوزان می فرمود: یا ابابکر ما أسرع ما أغرتم علی اهل بیت رسول الله، و الله لا أکلم عمر حتّی ألقى الله «۱» خلّوین عمّی، مالی و لک یا ابابکر أتريد أن تؤتم ابنی و ترملنی من زوجی؟! و الله لئن لم تکف عنه لأنشرنّ شعری و لأشقنّ جیبی و لآتیننّ قبر أبی و لأصیحنّ إلی ربی فما صالح بأکرم علی الله من ابن عمّی و لا ناقة صالح بأکرم علی الله متّی و لا الفصیل بأکرم علی الله من ولدی ای ابابکر چه زود به اهل بیت رسول خدا حمله بردید به خدا سوگند تا دم مرگ با عمر حرف نمی زدم؛ از پسر عمویم دست بردارید! ای ابابکر بامن چه خورده حساب داری؟، آیا می خواهی بچه هایم را یتیم و مرا از شوهرم دور کرده و (مرا بیوه گذاری)؟! به خدا قسم اگر از او دست برننداری موی سرم را پریشان کرده و گریبانم را چاک میزنم (یقه ام را پاره می کنم) و به (کنار) قبر پدرم رفته و به خدایم می نالم (و از خدایم استمداد می کنم).

نه صالح در پیش خدا از پسر عمویم گرامی تر و نه ناچه صالح از من و نه بچه شتر صالح از بچه های من گرامی اند. در این حال علی علیه السلام به سلمان گفت: أدرک ابنه محمد صلی الله علیه و آله فإنی أری جنبتی المدینة تکفئان، و الله إن نشرت شعرها و شقت جیبها و أتت قبر أیبها و صاحت إلی ربّها، لا ینظر المدینة أن یخسف بها و بمن فیها، فأدرکها سلمان رضی الله عنه فقال یا بنت محمد! إن الله

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۷۴

بعث أباک رحمة فارجعی.

فقال یا سلمان یریدون قتل علیّ، ما علیّ صبر فقال سلمان: إتی أخاف أن یخسف بالمدینة، و علیّ بعثنی إلیک یا مرک أن ترجعی إلی بیتک. فقالت و أصبر و أسمع له و أطیع «۱» قال أبوجعفر علیه السلام و الله لو نشرت شعرها لماتوا طراً «۲»

دختر محمد را درک کن (خودت را به فاطمه برسان)، من می بینم اطراف مدینه بهم می خورد (دیوارها از زمین برکنده شده) به خدا سوگند اگر (فاطمه) موهایش را پریشان نماید و یقه اش را پاره کند، و به کنار قبر پدرش رفته خدا را بخواند (و شکایت خود را براو برود و نفرین کند) به مدینه و هر که در آن است مهلت داده نمی شوند، همگی به زمین فرو می روند.

سلمان خود را به فاطمه رسانید و گفت: ای دختر محمد! خداوند پدرت را رحمت (بر عالمیان) فرستاده است بر گُرد. فرمود: ای سلمان اینها می خواهند علی را بکشند من نمی توانم صبر نمایم سلمان گفت: خود علی مرا به سوی تو فرستاد و ترا امر میکند به خانه ات بر گردی.

فرمود: صبر می کنم و به حرف او گوش داده اطاعتش میکنم.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: به خدا قسم اگر (زهران) موهایش را پریشان می کرد یقیناً همه آنها می مردند. پس از آن به طرف قبر پدرش پیچید و با غم و اندوه به قبر اشاره کرد و گفت:

نفسی علی زفراتها محبوسه یاليتها خرجت مع الزّفرات

لا خیر بعدک فی الحیاة و إنّما أبکی مخافه أن تطول حیاتی سپس گفت: و اأسفاه علیک یاأبتاه پدرم وای بر دوریم از تو (از فراق تو متأسفم پدر) وای بر مصیبت ابوالحسن امانت دار و پدر نوه هایت حسن و حسین، و کسی که در

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۷۵

بچگی بزرگش کردی و در کهتری برادر خودت قرار دادی.

با جلالت ترین دوستان و محبوبترین اصحاب بود، اولین مؤمن و هجرت کننده به سوی تو؛** ای بهترین جهانیان، این است که او را اسیر کرده و میرانند مانند راندن شتر؛** سپس فاطمه نالید نالیدنی و با سوز دل گفت: وامحمداه، واحیباه و اأباه و اأبالقاسماه، و اأحمداه و اقله ناصراه و اغوئاه و اطول کربتاه و احرزناه و امصیبتاه و اسوء صباحاه و افتاد و غشّ کرد.

مردم دسته جمعی ناله شان بلند و فریاد شان به اوج خود رسید و مسجد یکپارچه عزاخانه شد. «۱»

صبح که فرا رسید، فاطمه علیها السلام ندا در داد: واسوء صباحاه، ابوبکر این را شنید و گفت: إنّ صباحک لصباح سوء واقعاً صبح تو بد صبحی است. «۲»

جای تعجب است که قلم به دستان بی انصاف و بی مروّت آن روزهانیز، از تعصب دست برداشته آن همه جنایتها و روایتها را چنین معنا می کنند:

فی واقع الأمر، کان تهدید عمر علیاً بالإحراق وسیله لإجباره علی المباعه. فقد قال عمر لعلی «و الذی نفسی بیده لتخرجنّ إلی البیعه أو لأحرقنّ البیت علیکم در واقع تهدید عمر برای سوزاندن خانه، صرفاً برای بیعت گرفتن اجباری از علی (علیه السلام) بود که گفت: «قسم به خدائی که جان من در دست اوست یا برای بیعت بیرون می شوی!»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۷۶

یا خانه را بر شما آتش می زنم» «۱» چه تاویل غلطی که پیروانان سامری و گوساله‌اش، بهم بافتند. در حالات دختر وحی مشروح جریان را می خوانید

«منظره بیعت»

«منظره بیعت» علی علیه السلام را آورده (در مسجد) پیش روی ابوبکر نشانیدند! «۲» عمر با شمشیر بالای سرش ایستاده و خالد بن ولید و ابوعبیده و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل و مغیره بن شعبه و أسید حضیر و بشیر بن سعد و سائر مردم مسلح اطراف ابوبکر را گرفته بودند حضرت فرمود: ای ابی بکر با چه سرعتی بر اهل بیت پیامبر خیز برداشتید و با چه حق و میراثی و با کدام سابقه ای، مردم را بر بیعت خود تشویق و وادار می کنی؟! آیا با دستور رسول خدا (روز غدیر خم) به من بیعت نکردی؟! «۳».

(هنوز بیعت من در گردن تو است از من بیعت می طلبی؟!).

عمر که بالای سر حضرت ایستاده بود به دو زانو، نشست و آستین های خود را بالا زد «۴» و علی را (با خشونت) راند و گفت: بایع

ودع عنك هذه الأباطيل بیعت کن،

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۷۷

رها کن این افسانه هارا!! فرمود: فإن لم أفعل فما أنتم صانعون؟! قالو نقتلك ذلاً وصغاراً اگر بیعت نکنی باذلت و خواری، ترا می کشیم!

در بعض روایت چنین آمده است، ابوبکر یا عمر گفت: إذا و الله الذی لا إله إلا هو نضرب عنقک در این صورت به خدای یکتا قسم گردنت را می زنیم.

فرمود: پس بنده خدا و برادر رسول خدا را به قتل می رسانید. ابوبکر (یا در بعض روایات) عمر گفت: بنده خدا بلی، برادر رسول خدا نه.

امام سپس رو به طرف مردم گرفت و فرمود: ای گروه مسلمان و مهاجر و انصار! شمارا به خدا آیا نشنیدید رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم و غزوه تبوک در باره من چنین و چنان فرمود؟!.

حضرت آنچه را که رسول خدا در فضائل امام در طول نبوتش، آشکار کرده و برای عموم اعلان نموده بود، به آنها یاد آوری کرد و استشهاد نمود، همگی گفتند: اللهم نعم بار خدایا، بلی.

در این حال ابوبکر ترسید که سخنان علی علیه السلام در روحیه آنها تأثیر منفی گذارد و به یاری او برخیزند، خود به جلو آمد و گفت: همه آنچه که گفتمی حق است همه را از رسول خدا با گوشهایمان شنیدیم و بادلهایمان ضبط کردیم و لکن شنیدیم رسول خدا بعد از آن این را هم گفت: خداوند ما اهل بیت را پسندید و به جای دنیا، آخرت را برای ما اختیار نمود و

ان الله لم یکن لیجمع لنا اهل البیت، النبوة و الخلفة و خداوند برای ما اهل بیت نبوت و خلافت را، جمع نموده است.

علی علیه السلام پرسید آیا از اصحاب رسول خدا کسی این حدیث را با تو شنیده است؟! عمر گفت: صدق خلیفه رسول الله قد سمعنا هذامنه کما قال، جانشین رسول خدا راست می گوید ما هم آنگونه که گفت، شنیده ایم. ابوعبیده و سالم و معاذبن جبل هم گفتند: ما نیز این را از رسول خدا شنیدیم!.

فقال علی علیه السلام لقد وفیتم بصحیفتمک الملعونة الّتی تعاقدم علیها فی الکعبه، ان قتل الله محمداً أو مات لتروّن هذا الأمر عنّا أهل البیت علی علیه السلام گفت: به عهد و پیمانی که در صحیفه ملعونه در کعبه نوشتید، که اگر محمد کشته شود یا بمیرد خلافت را از ما اهل بیت دور کنید، وفا کردید.

ابوبکر گفت: تو خبر آن صحیفه را چگونه دانستی؟ ما که به تو نگفته ایم (و از

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۷۸

جریان آن پیمان، کسی را مطلع نساخته ایم).

علی علیه السلام گفت: از تو ای زبیر و ای سلمان و اباذر و ای مقداد بحق خدا و اسلام سؤال میکنم، آیا شنیدید رسول خدا این را شرح می داد و شما هم گوش می دادید که همانا فلان و فلان این پنج نفر را شمرد که نوشته ای در میان خودشان نوشتند و عهد و پیمان بستند که این کارها را نکنند؟ همگی گفتند: اللهم نعم ما شنیدیم که رسول خدا می گفت: آنها عهد و پیمان بستند که اگر من کشته شوم یا بمیرم، ای علی این (خلافت) را از تو دور سازند، پس من گفتم پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا وقتی که این جریان پیش آمد برای مقابله با آن چه دستوری می دهید؟! گفت: اگر یار (وانصاری) پیدا کردی، با آنها بجنگ و پیکار کن و اگر یآوری پیدا نکردی با آنها بیعت کن و خون خود را نگهدار.

پس علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم اگر آن چهل نفری که با من بیعت نموده بودند، به بیعت خود وفا می کردند من در راه خدا با شما می جنگیدم و لکن این را بدانید از اعقاب (و اولاد هیچکدامتان تا روز قیامت به آن (خلافت) دست نخواهد یافت.

و اما آن چیزی که دروغ شما را به رسول خدا روشن می سازد قول خداست آیه (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مَلَكًا عَظِيمًا) «۱» فالكتاب النبوة، والحكمة السنّة، والملک الخلفاء، ونحن آل ابراهیم یا اینکه نسبت به مردم (یعنی پیامبر و خاندانش) بر آنچه که خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می ورزند؟! ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم؛ و حکومت عظیمی در اختیار آنها (پیامبران بنی اسرائیل) قرار دادیم.

پس کتاب نبوت است و حکمت سنّت، و ملک خلافت و ما هم آل ابراهیمیم.

بریده اسلمی، پیاخواست و گفت: ای عمر آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله شما دو نفر را امر

از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۷۹

نکرد که به علی به مقام امیر مؤمنانی، سلام کنید و شما گفتید: آیا با امر خدا و رسولش؟! گفت: بلی.

ابوبکر گفت: ای بریده این کار بود ولکن تو غایب بودی و ما حاضر، کارها دگرگون می شود (این هم از آن کارهاست).

در روایت دیگر است، ابوبکر گفت: قد کان ذالک ولکن رسول الله قال بعد ذالک: لا- یجتمع لأهل بیتی الخلفاء والنبوة این کار

(سلام به امر مؤمنانی علی) بود، ولکن رسول خدا بعداً گفت: خلافت و نبوت در اهلیت من جمع نمی شود بریده گفت:

به خدا قسم این حرف را رسول خدا نه گفته است. عمر گفت: ای بریده این کارها بتو نیامده است (تو چکاره‌ای؟! در این پا

فشاریها) چه به گیر تو می آید؟!.

بریده گفت: به خدا سوگند در شهری که شما فرمانروا باشید ساکن نمی شوم. عمر دستور داد آن را زده و بیرون کردند «۱».

اختناق و استبداد کامل»

اختناق و استبداد کامل» دستور و فرمان، با شدت هرچه تمامتر پشت سرهم صادر می شود.

اگر اجازه نداد با زور وارد خانه شوید اگرچه میان در و دیوار دنده هایش خرد شود و بچه اش ساقط و بیهوش بیفتد (مانند سالار

بانوان، فاطمه علیها السلام)؛

حرفهای احمقانه را رها کن: دیگر نه محمد می آید و نه جبرئیل، مانند (دختر وحی)؛

این اباطیل و حرفهای بیهوده رانزن، تو مانند مسلمانها هستی بیعت کن مانند (علی)؛

اگر بیرون نیامد بی چون و چرا، خانه اش را آتش بزیند مانند (امیرمظلومان علی)؛

اگر بیعت نکرد، با ذلت و خواری گردنش را بزیند مانند (علی)؛

به زنها نیامده در این کارها دخالت کنند حقوقش را بربایدو .. مانند (أم سلمه)؛

از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۸۰

شهادت آنها پذیرفته نیست مانند (امیر مؤمنان علی و أم ایمن که پیامبر به اهل بهشت بودنش شهادت داده و رباح غلام رسول خدا

صلی الله علیه و آله)؛

هرکس سخنی گفت: بزیند (مانند بریده اسلمی)؛

و دنده هایش را بشکنید مانند (عبدالله بن مسعود)؛

و تا سرحد مرگ کتکش بزیند سه روز گیج و منگک بماند و نمازش قضا شود، مانند (عمار)، آن سگ را دستگیر کنید، مانند

(زبیر)؛

زباننش را برباید و تبعید کنید و هیچ کس حق بدرقه و مشایعت او را هم ندارد، اگر کسی او را بدرقه کند، مجازات سختی در

انتظارش است مانند (ابوذر)؛

تو حق سخن گفتن نداری اساساً تو چکاره‌ای در این کارها دخالت کنی مانند (سلمان خود و اهل قبیله‌اش را قتل عام کنید! مانند (مالک بن نویره)؛ بزرگ قبیله بنی حنیف در میان نخلستان راه شام، تیره باران کرده و به گردن اُجنّه بیاندازید، مانند (سعد بن عباد)، بزرگ و فرمان روای شاخه خزرج، از قبیله أنصار،

مثل اینکه حرف زیادی می‌زند و سرش به تنش سنگینی می‌کند، به شام تبعیدش کنید، مانند (بلال) مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله؛

هر کس یک کلمه از رسول خدا حدیث نقل کند، سر و کارش با تازیانه من است و کسی دم نزد، مانند ابو هریره دوسی شیخ المضیره،

تمامی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را از اطراف و اکناف و شهرها به مدینه احضار کنید باید در مدینه اقامت کنند و حق خروج از آن را ندارند ابلاغنامه کل اصحاب؛

هیچکس حق ندارد حدیثی را تدوین نماید و یاد داشت کند و گرنه تنبیه خواهد شد، مانند (ابن مسعود)؛

احادیث را هر چه گیر آوردید بسوزانید و حتی بنا به روایت عایشه «پدرم در یک روز پانصد حدیث را آتش زد و سوزانید» مانند (خلیفه اول)؛

هر کس معتان محللتان را حرام نداند، حسابش با من و مستقیماً با من طرف است،

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۸۱

مانند (خلیفه دوم!)** و صدها مطالب دیگر؛

بزنید و بکشید تبعید نمایید و گوشت رانش از شام تا مدینه در بالای شتر پیوسد و بریزد، اما کسی حق ندارد حرفی بزند (چون آنها اجتهاد کرده اند خود دانند به ما چه ربطی دارد، دلیل و راه فرار متعصبان قومی)، اف بر این خواب گران خانمانسوز و ریشه برکن و بنیاد بر انداز، باد.

هر کس اظهار عقیده کند باید زبانش بریده شود تازیانه بخورد هر یک از بانوان رسول خدا صلی الله علیه و آله حرفی بزند از مسجد بیرونشان کنید ام سلمه باشد یا ام ایمن نوبیه، وو ... «۱» این است عدالت قریب به عصمت برادران اهل سنت، در باره اصحاب، به ادامه جریان بیعت توجه نمایید

«بقیة ماجرای بیعت»

«بقیة ماجرای بیعت» سپس سلمان بپا خواست و گفت: ای ابابکر! از خدا بترس از این جایگاه بلند شو و آن را به اهلش واگذار، آنها تا روز قیامت با فراخی دنیا را تصاحب (واداره نمایند بطوری که) در این امت دو شمشیر پیدا نمی‌شود، با آنها مخالفت نماید.

ابوبکر جوابش نداد، سلمان تکرار کرد، عمر او را با خشونت و شدت، راند و گفت:

مالک و لهذا الأمر و ما یدخلک فیما هاهنا؟! این کار به تو چه مربوط است، اصلاً چه چیزی ترا به اینجا آورده است تو چکاره‌ای؟! گفت: ای عمر آرام باش؛

دوباره رو کرد به ابوبکر همان سخنان را تکرار کرد و گفت: به خدا این کار را بکنی (و خلافت را به نفع مسلمانها رها سازی مردم) تاروز قیامت در رفاه و رخاء زندگی می

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۸۲

کنند و اگر این کار را نکنی به جای شیر خون می دوشی و در امر خلافت هر که از راه رسد، از طلقاء و مردان و منافقین (آزاد شدگان مکه و تبعیدیهای پیامبر و دو روها) در رسیدن به آن طمع خواهند کرد (هر ناحقی در کرسی خلافت مستقر خواهد شد

واقعاً پیش بینی سلمان درست از آب درآمد که تاریخ گویای آن است)

به خدا قسم (ای ابابکر) اگر بدانم که در راه خدا می توانم ستمی را بر طرف کنم و یا دینی را عزت بخشم به یقین شمشیرم را به کولم می گذارم سپس با آن قدم به قدم (ناکسان را) میزنم (اما چکنم!) آیا به وصی رسول خدا زور می گوئید، آماده بلا و نومییدی از رخاء (و دوری از خوشی و زندگی آرام) شوید.

پس از او اباذر بلند شد و گفت: ای امت سرگردان بعد از پیامبرش و ذلیلان در نتیجه نافرمانیش! خداوند (در قرآن کریم) می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) «۱» آل محمد باقیماندهگان نوح و آل ابراهیم از ابراهیم و ذرّیه خاص و پاکی از اسماعیل است و عترت محمد، اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت، و محل رفت و آمد، ملائکه هاست. آنان مانند آسمان بلند و کوههای استوار و کعبه مستوره و چشمه زلال و ستارگان هدایت کننده و شجره مبارکه‌اند که، نورش همه جارا روشن و نور دهنده اش محمد خاتم پیامبران و سید بنی آدم است. علی وصی الأوصیاء و پشیوای پرهیز کاران و رهبر پاکان است اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد صلی الله علیه و آله و وارث علم او، و اوست اولی بر مؤمنین از خود مؤمنین چنانچه خدای تعالی گفته است (الَّتَبَّى أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجَهُ أُمَّهَاتِهِمْ وَ أُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ) «۲»

پس مقدّم دارید آنان را که خدا مقدم داشته، و به عقب بزنید کسانی را که خدا به عقب زده است، ولایت را به کسانی تحویل دهید از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۸۳

که خدا به آنها داده است. سپس اباذر و مقداد و عمار بپا خواستند و به علی علیه السلام گفتند: چه دستور می دهی؟! به خدا سوگند اگر بگوئی با شمشیر می جنگیم تا کشته شویم.

فقال علیّ علیه السلام کفّوا رحمکم الله و اذکروا عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و ما اوصاکم به. فکفّوا. پس علی علیه السلام گفت: خود داری کنید خدایتان رحمت کند، و بیاد آورید سخنان رسول خدا و آنچه را که به شما وصیت کرده است. پس خود داری کرده (و تسلیم فرمان امامت شدند).

أم ایمن نوبیه: خدمتکار رسول خدا و أم سلمه، هر دو آمدند و گفتند: ای عتیق (لقب ابوبکر است) چه زود حسد تان را نسبت به آل محمد آشکار کردید. عمر دستور داد، هر دو را از مسجد بیرون کردند و گفت: ما با زنان چکار داریم (زنها چرا در این امور دخالت می کنند) «۱».

در خطبه ششقیه سفره درد دلش را باز کرده همانگونه که گذشت، بیان نمود.

با مطالعه دقیق خطبه ششقیه، سرّ خانه نشینی امام، کشف می شود و عذر او روشن می گردد و پاسخ خیلی از سؤاها داده می شود

«سکوت بالای منبر چرا؟!»

«سکوت بالای منبر چرا؟!» سپس عمر بلند شد و رو به ابابکر کرد و گفت: برای چه در بالای منبر ساکت نشسته‌ای؟! که این محارب! (علی علیه السلام) نشسته بلند نمی شود با تو بیعت کند! «۲» او تأمر به فتضرب عنقه دستور می دهی گردنش را بزنند، این سخن را وقتی گفت که

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۸۴

حسن و حسین ایستاده و ناظر جریان بودند.

هنگامی که گفتار عمر را شنیدند، گریستند، حضرت آن دورابه سینه خود چسبانید و گفت: لا- تبکیا فوالله ما یقدران علی قتل اَبیکما گریه نکنید به خدا قسم قدرت کشتن پدرتان را ندارند ثمّ قال عمر: قم یابن اَبی طالب فبیاع. فقال و إن لم أفعل؟ قال إذا و

اللّه نضرب عنقک «۱» فاحتجّ علیهم ثلاث مرّات «۲»

عمر گفت: ای پسر ابیطالب بلند شو و بیعت کن! گفت: اگر نکنم؟! گفت: به خدا قسم گردنت را می‌زنیم، سه مرتبه با آنها احتجاج نمود، سپس رو به سوی قبر (رسول خدا) کرد و گفت: (یا بنّ أمّ إنّ القوم استضعفونی و کادو یقتلوننی،) «۳» پس از آن سرش را به سوی آسمان بلند نمود و گفت: اللَّهُمَّ اشهد خدایا شاهد باش. «۴»

پس دست علی را به زور به سوی ابوبکر کشیدند و انگشتانش را بست هرچه سعی کردند آنها را بگشایند، نتوانستند. ابوبکر به مشت بسته حضرت دست کشید «۵» و گفت: فی هذا کفایه. * در روایتی، حضرت پس از بیان ماجرای مسجد بردن خود گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌گفت: لیجیئن قوم من اصحابی من أهل العلیّه و المکانه منی، لیمروا علی الصّیراط، فإذا رئیتهم و رأونی و عرفتهم و عرفونی اخلجوا دونی فأقول: أی ربّ اصحابی اصحابی، فیقال: ما تدری ما أحدثوا بعدک، إنهم ارتدوا علی أذبارهم حیث فارقتهم، فأقول بعداً و سحفاً «۶»

گروهی از اصحاب من از

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۸۵

صاحبان مقام بلند و جایگاه بالا می‌آیند که از صراط بگذرند وقتی که آنها را دیدند و من آنها را دیدم من آنها را شناختم و آنها مرا شناخت، در دور و برم پرسه می‌زنند، من می‌گویم: ای خدا، اصحابم اصحابم، گفته می‌شود نمی‌دانی اینها بعد از تو چه کارهای (زشتی را) ببار آوردند، آنها بعد از اینکه از تو جدا شدند، به عقب برگشتند (مرتد شدند) پس من می‌گویم از من دور باشید دور باشید.

بقیه و کامل ماجرا را در بخش ۴ در حالات دختر وحی فاطمه زهرا علیها السلام بخوانید

«علی چرا قیام نکرد؟!»

«علی چرا قیام نکرد؟!» پرسشی است که به ذهن خیلی‌ها خطور می‌کند و فکرش را مشغول می‌سازد.

پس از بررسی زیاد آنچه که استفاده می‌شود چند علت داشته است «۱».

۱- گروههای انصار به طور شفاهی به حضرت قول مساعدت می‌دادند ولی در عمل حاضر نمی‌شدند و حتی حاضر نبودند سرشان را بتراشند تا شناخته نشوند چنانچه روایات گذشته، به آن تصریح دارد، قسم می‌خوردند جز تو کسی را نمی‌خواهیم، چنین است و چنان اما در مقام اقدام، پیدایشان نبود.

حمران بن أعین شیبانی برادر زراره به امام صادق علیه السلام عرض کرد: تعداد ما شیعیان چه قدر کم است لو اجتمعنا علی شاه ما أفیناها اگر برای خوردن گوسفندی گرد هم آییم، نمی‌توانیم، آن را تمام کنیم.

فرمود: می‌خواهید من عجیب تر از این را به شما خبر دهم؟ گفتم: بلی فرمود:

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۸۶

مهاجر و انصار همگی کنار رفتند مگر سه نفر و اشاره به دست خود نمود و گفت:

سلمان و اباذر و مقداد گفتم: پس عمّار چه؟! فرمود: کان حاص حیصه ثمّ رجع، ثمّ قال علیه السلام ان أردت الذی لم یشکّ و لم یدخله شیء فالمقداد. «۱»

او هم لرزید ولی زود برگشت و اگر می‌خواهی بدانی کسی که هیچ شکّی و چیزی به وجود او راه نیافت، مقداد بود. در روایتی

امام باقر علیه السلام فرمود: إرتدّ النّاس الّا ثلاثه: سلمان و اباذر و مقداد «۲»

(بعد از پیامبر) همه مردم مرتد شدند مگر سه نفر: سلمان، اباذر و مقداد.

۲- گذشت که حضرت قسم می خورد اگر شمشیرش به دستش برسد و چهل نفر یا کمتر به او کمک نمایند، نمی گذارد حش ازین برود و در پیکار با آنها هیچگونه تردیدی، به خود راه نخواهد داد و حاضر است برای گرفتن حش به طور جدی قیام نماید «۳» * همچنین گذشت که، شب‌ها، فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و حسن و حسین علیهما السلام را همراه خود به درانصار و بدرین می برد و از آنها استمداد می کرد، شب وعده یاری می دادند ولی روز کسی نمی آمد مگر سه یا چهار نفر، سلمان و ابوذر و مقداد و احیاناً عمار.

أما والله لو كان لي عدّة أصحاب طالوت أو عدّة أهل بدر- وهم أعدائكم- لضربتكم بالسيف حتى يؤلوا إلى الحق و تنيوا للصدق، فكان أرتق للفتق و أخذ بالرفق.

اللهم فاحكم بيننا بالحق و أنت خير الحاكمين * قال ثم خرج من المسجد فمر بصيرة «۴»

فيها ثلاثون شاهة فقال: والله لو أن لي رجالاً ينصحون لله عزّ وجلّ و لرسول الله بعدد هذه الشياه، لأزلت ابن آكله الذباب عن ملكه قال فلما أمسى بايعه ثلاثمأة و ستون رجلاً على الموت، فقال أمير المؤمنين عليه السلام أغدوا بنا إلى أحجار الزيت محلّقين و حلق از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۸۷

أمير المؤمنين عليه السلام فمأوفى من القوم محلّقاً إلّا أبوذر و المقداد و حذيفة بن اليمان و عمار بن ياسر، و جاء سلمان في آخر القوم. آگاه باش به خدا قسم اگر یآوری به تعداد اصحاب طالوت، یا نفرات (جنگ) بدر داشتیم شما را با شمشیر می زدیم (با شما می جنگیدم) تا به سوی حق برگردید و به سمت راستی رو آورید، پس این کار بهترین راه به هم پیوستن شکاف (میان مسلمانها) و برگرداندن آرامش است.

خدایا در میان ما با حق داوری کن؛ بهترین داورها تویی.

راوی گوید: سپس از مسجد بیرون آمد و از کنار آغول گوسفندی گذشت که سی رأس گوسفند را در آن نگهداری می کردند؛ فرمود: به خدا قسم اگر مردانی به تعداد این گوسفندان، برای خدا آماده پیکار بودند من فرزند مگس خوار را از سریر ریاست پایین می کشیدم. راوی گوید: شبانگاه سبید و شصت نفر با حضرت بیعت مرگ کردند فرمود: وعده ما احجار زیت «۱» فردا با سر تراشده حاضر شوید؛ خود حضرت با سر تراشیده حضور یافت و از بیعت کنندگان پیش مرگ فقط سلمان و اباذر و مقداد و حذیفه بن یمان و عمار بن یاسر حاضر شدند که آخرین نفر سلمان بود، (در این حال) دست به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا این مردم مرا نا توان کردند مانند به ضعف کشاندن بنی اسرائیل هارون را، پروردگارا تو در زمین و آسمان بر پنهان و آشکار دانائی چیزی بر تو پنهان نیست، مرگ مرا برسان و به صالحان ملحق فرما* و فرمود: آگاه باش به کعبه و صاحب کعبه سوگند!؛ اگر نبود عهدی که با پیامبر بسته ام به یقین مخالفان را در خلیج آرزوهایشان، غرق می کردم و به طور حتم صاعقه های مرگ را به سوی آنان می فرستادم و به زودی خواهند دانست «۲».

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۸۸

۳- در بعضی از روایتها آمده است که هفتصد نفر اطراف امام را گرفته بودند بر فرض تعداد ۷۰۰ نفر هم درست باشد اما این تعداد در برابر بیش از سی هزار نفر، مسلح و جنگجو چه کاری می توانستند انجام دهند.

۴- به احتمال قوی از جمله اسراری که در طول زمان و مخصوصاً در لحظات پایانی عمر، رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام در میان گذاشت همین مطلب باشد که علی علیه السلام فریب آنها را نخورد، چون پایان کار به شکست و ندامت می انجامد و نتیجه این اختلاف، یورش دشمنان دین از داخل و خارج به کشور اسلام و کندن ریشه آن خواهد بود، شاهدش گفتار علی علیه السلام به فاطمه علیها السلام است وقتی خانه نشینی را به او اعتراض کرد، در این حال صدای اذان بلند شد علی علیه السلام فرمود: (زهراء) باقیماندن این صدا برای من مهم است یا به دست آوردن فدک؟! عرض کرد: باقیماندن صدا.

یعنی کشیدن شمشیر (که معلوم نبود، نهایتاً به کجا منتهی می‌شود) مساوی بود با درهم شکستن شوکت اسلام و خوابیدن پرچمش. بلی اگر آن بی انصافان، بیعت غدیر خم علی را نمی شکستند و حق را به صاحب حق می رساندند و مانند زمان رسول خدا دست بهم میدادند و اتحاد خود را حفظ می کردند هیچکس جرئت عرض اندام نداشت و اینکه اگر علی در کرسی خلافت نشیند اعراب بپا میخیزند، بهانه ای بیش نبود* به امید روزی که یوسف گمگشته اش از راه برسد و اسلام را به سرتاسر گیتی بگستراند و در روی زمین فقط صدای اَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ طنین افکند اِنْشَاءَ اللَّهِ و تعالی آمین

«شب و علی»

«شب و علی» علی آن شیر خدا شاه عرب اَلْفَتی داشت با این دل شب
 شب ز اسرار علی آگاه است دل شب محرم سَزَّالَهُ است از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۸۹
 شب علی دید به نزدیکی دید گرچه او نیز به تاریکی دید
 شب شفته است مناجات علی جوشش چشمه عشق ازلی
 شاه را دید به نوشینی خواب روی بر سینه دیوار خراب
 قلعه بانی که به قصر افلاک سر دهد ناله زندانی خاک
 اشکباری که چو شمع بیزار میفشاند زر و می گرید زار
 دردمندی که چو لب بگشاید در و دیوار به زینهار آید کلماتی چو دُر آویزه گوش مسجد کوفه هنوزش مدهوش
 فجر تا سینه آفاق شکافت چشم بیدار علی خفته نیافت
 روزه داری که به مهر اسحار بشکند نان جوین افطار
 ناشناسی که به تاریکی شب می برد شام یتیمان عرب
 پادشاهی که به شب برقع پوش می کشد بار گدایان بردوش
 تا نشد پردگی آن سَرّ جلی نشد افشا که علی بود علی
 شاهبازی که ببال و پر راز می کند در ابدیت پرواز
 شهبازی که بپرق شمشیر در دل شب بشکافت دل شیر
 عشقبازی که هم آغوش خطر خفت در خوابگاه پیغمبر
 آن دم صبح قیامت تأثیر حلقه دَرُشد از او دامنگیر
 دست در دامن مولا زد دَرّ که علی بگذر و از ما مگذر
 شال شه و شد و دامن بگرو زینبش دست به دامن که مرو
 شال می بست و ندائی مبهم کمر بند شهادت ببندد محکم
 پیشوائی که زشوق دیدار می کند قاتل خود را بیدار
 ماه محراب عبودیت حق سر به محراب عبادت منشق
 می زند پس لب او کاسه شیر می کند چشم اشارت به اسیر
 چه اسیری که همان قاتل اوست تو خدائی مگر ای دشمن دوست
 در جهانی همه شور و همه شرها علی بشر کیف بشر از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۹۰
 کفن از گریه غسال گریست پیرهن از رخ وصال گریست

شبروان مست ولای تو علی جان عالم به فدای تو علی «۱»

«مناجات»

«مناجات» علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدارا که به ما سوی فکندی همه سایه همارا
 دل اگر خدا شناسی همه در رخ علی بین به علی شناختم من بخدا قسم خدا را
 بخدا که در دو عالم اثر از فنا ماند چو علی گرفته باشد سر چشمه بقارا
 مگر ای سحاب رحمت تو بیاری ارنه دوزخ به شرار قهر سوزد همه جان ما سوی را
 برو ای گدای مسکین در خانه علی زن که نگین پادشاهی دهد از کرم گذارا
 به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من من چو اسیر تو ست اکنون به اسیر کن مدارا
 به جز از علی که آرد پسر ابوالعجائب که علم کند به عالم شهدای کربلا را
 چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان چو علی که می تواند که به سر برد وفارا از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۹۱
 نه خداتوانمش خواند نه بشر توانمش گفت متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را
 بدو چشم خونفشانم هله‌ای نسیم رحمت که زکوی او غباری بمن آر توتیارا
 به امید آنکه شاید برسد بخاکپایت چه پیامها سپردم همه سوز دل صبارا
 چوتوئی قضایگردان بدعای مستمندان که زجان دوست بگردان ره آفت قضارا
 چه زخم چونای هر دم ز نوای شوق اودم که لسان غیب خوشتر بنواز داین نوارا
 همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنائی بنوازد آشنا را
 ز نوای مرغ یا حق بشنو که در دل شب غم دل بدوست گفتن چه خوشست شهریارا «۱»

«چاه محرم اسرار»

«چاه محرم اسرار» کسی را پیدا نمی کرد درد دل گوید، شبها دور از چشم خودی و بیگانه، سر به بیابان می گذاشت به رو (دمر)
 دراز می کشید، و سر به چاه پائین می برد و به سنگ و شن و ماسه رازها می گفت، و سفره دل پر دردش را، به چاه تاریک و خالی،
 باز می کرد هی می گفت، و میگریست و عقده دل خالی می کرد و کمی آرام می گرفت.
 حبه غرنی گوید: شب، تاریک و ظلمانی بود، پشت سر امام بیرون شدم که مبادا
 از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۹۲

خطری از سوی نهروانی‌ها، امام را تهدید کند، در طول راه، امام متوجه شد کسی او را تعقیب می کند فرمود: *مَنْ الرِّجْل حَبَّة؟* که
 هستی حبه توئی؟! بلی سیدی و مولای؟ چرا آمدی؟، بر جان شما از شر دشمن ترسیدم! آقا جان شب به این تاریکی کجا می روی؟!
 حبه چکنم دیگر نوای دل مرا کسی نمی شنود و به حرفهایم گوش نمی دهد؟!، بدینجهت شبها به صحرا می زنم تا درد دلم را با
 صخره‌ها و کوه و بیابان و چاه تاریک در میان گذارم و مقداری خود را سبک نمایم؛
 حبه غرنی گوید: امام نزدیکیهای صبح به خانه بر می گشت، تا آماده راز و نیاز با معبود و محبوب خود شود، و در محراب مسجد
 کوفه رو به سوی معشوق نموده و از جلوه یار بهره مند شود. «۱»

«ابن ملجم از کجا آمد»

«ابن ملجم از کجا آمد» بعد از کشته شدن عثمان، مردم به امیر مؤمنان علیه السلام بیعت کردند، حضرت نامه‌ای به حاکم یمن بنام «حبيب بن منتجب» که از طرف عثمان در آنجا مشغول بود، نوشت و سمت او را تثبیت نمود و از او خواست بعد از قرائت نامه، به مردم یمن، ده نفر از نخبگان آن نواحی را به حضور امام بفرستد.

مردم یمن از خوشحالی بخلافت رسیدن حضرت، اشک شوق ریختند و ده نفرشان را اعزام نمودند و به خدمت امام شرفیاب شدند همگی اظهار وفاداری و اخلاص نمودند؛ در میان آنها جوانی با کلمات پر شور و جالب از امام تعریف و تمجید کرد و اشعاری در مدح حضرت خواند و گفت: سلام بر تو باد ای امام عادل و بدر تمام و لیث همام و بطل ضرغام و فارس قمقام وو .. آن قدر از این کلمات گفت: حضرت

از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۹۳

از گفتار و کیفیت بیان او خوشش آمد و سر مبارکش را بلند کرد و پرسید نامت چیست ای جوان؟ جواب داد: اسم من عبدالرحمن است فرمود: پدرت گفت: ابن ملجم مرادی فرمود: امرادی أنت؟! قال: نعم یا امیر المؤمنین آیا مرادی هستی؟ بلی ای امیر مؤمنان فرمود: اِنَّاللَّهَ وَاَنَا لِهٖ رَاجِعُونَ وَاِنَّ حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛

حضرت مکرر دستان مبارکش را بهم میسائید و آنکلمات را تکرار می نمود، امام از او پرسید آیا یادت هست که در بچه گی دایه یهودیه داشتی هر وقت گریه می کردی به پهلو و صورت تو میزد و می گفت: ساکت شو، تواز عاقر ناقه صالح شقی تری! بزودی جنایت بزرگی را بار می آوری و بغضب خدا گرفتار شده و به سوی آتش جهنم خواهی رفت! گفت: بلی ای امیر مؤمنان اما من تورا و دوستدارانت را دوست دارم فرمود: به خدا قسم حرف حق زدم و حق شنیده‌ام؛ یمنی‌ها برگشتند و او مریض شد و در محله بنی تمیم محله «قطام» که محله یمنی هابود، بستری شد و در کوفه ماند، اصحاب چندین بار خواستند او را بکشند! حتی خود او هم از امام خواست به جای دورتری بفرستد فرمود: هنوز کاری نکرده است به حضرت خیلی اظهار وفاداری و ارادت می کرد امام نیز به او محبت فوق العاده، نشان میداد ابن ملجم با حضرت در جنگ نهران شرکت کرد و شجاعانه جنگید و پس از پیروزی، با کسب اجازه از امام، در کوچه‌های کوفه خبر فتح را اعلام میکرد که به محله «قطام» بنت شحنه بن عدی، رسید و او خودرازینت کرد و چندروز با عشوه‌های زنانه، میزبانی نمود و از او قول شهادت امیر آزادگان را گرفت و ابن ملجم به خاطر فوت پدر و عمویش به یمن برمی گشت در یکی از بیابانها شب فرارسید و خوابید، نیمه شب دید دود غلیظی توأم با آتش از آن سر وادی به سوی او می‌آید و صدای مهیب بلند است، ای شقی بن شقی آنچه که در اندرون قتل زاهد و عابد و عادل و راکع و ساجدو امام هدی وو .. را پنهان کرده‌ای ما از جنیان مسلمان شده در دست اوئیم نمی گذاریم در این بیابان که ملک ماست بخوابی او از ترس غش کرد و وقتی که بهوش

از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۹۴

آمد، شبانه و در تاریکی آنجا را ترک کرد و با سب تندرو خود را به یمن رسانید و دو ماه ماند و اموال ارثی پدر و عمورا گرفت و بر می گشت که در بیابانی گرسنه و تشنه به چادرهای نهرانی‌های فراری رسید و آنها خواستند او را بکشند اما وقتی که فهمیدند با قطام قرار دارد، احترام زیاد کردند و بادونفراز آنها در زیر استار کعبه پیمان کشتن حضرت، و معاویه و عمرو بن عاص را بستند تا پایان ماجرا. ۱»

«فرق شکافته»

«فرق شکافته» علی علیه السلام شب ۱۹ ماه رمضان تا صبح خوابید کشنده عمرو بن عبدودها و مرحب خیبری‌ها کَنده در خیبر و قهرمان بدر و حنین، صاحب مدال افتخار آسمانی لا فتی اِلَّا عَلٰی وَا لَا سِيفَ اِلَّا ذَوَالْفَقَارِ نَگَرَانِ وَا مَضْطَرَبِ اسْتِ،

مکرر از اطاق به حیاط خانه، سر می‌زند و به آسمانها می‌نگرد و می‌گوید: واللّٰه هی، هی به خدا قسم همان است و همان، نه به من دروغ گفته‌اند و نه من دروغ شنیده‌ام.

آذان صبح نزدیک می‌شود، امام علیه السلام کمر بند را محکم می‌بندد، و شتابان رو به سوی معبود می‌رود، بر مناره (ومأذنه) مسجد بالا می‌رود آذان صبح با صدای علی علیه السلام بلند و مردم با صدای او بیدار و خرامان به سوی مسجد، شتابانند، چون نماز صبح اولین شب قدر را با علی می‌خوانند، ثواب نماز گذاردن با معصوم را به دست می‌آورند.

تکبیره الاحرام گفته شد همه ساکت و آرام غیر از حسیس نفس‌ها چیزی شنیده نمی‌شود برای رکوع رکعت اول خم می‌شود و ذکر رکوع را گفته و می‌ایستد و برای سجده اول پیشانی به خاک می‌ساید و سر از سجده بر میدارد و شمشیر ابن ملجم بانروی بازوی خصمانه، پائین می‌آید و بطور مخالف بهمدیگر اصابت می‌کند از محل جای زخم شمشیر عمرو بن عبدود تا موضع سجده پیشانی، شکافته می‌شود ناگهان

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۹۵

صدای امام علیه السلام بلند می‌شود بسم الله و بالله و علی مَلِئَهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ، فزت و ربّ الکعبه و خاک محراب را بر زخم فرق مبارکش می‌ریزد و می‌گوید: منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارةً آخری خون سر مبارکش بر محاسنش جاری و می‌گوید: هذا ما وعدنا الله و رسوله، زمین لرزید و دریاها موج برداشت و آسمانها، متزلزل گشت و درهای مسجد بهم خورد و خروش از ملائکه آسمانها بلند شد و بادسیاهی سخت وزیدن گرفت به طوری که جهان را تاریک ساخت و صدای جبرئیل میان آسمان و زمین در نوردید، بگونه‌ای که همه مردم آن صدا را شنیدند «تهدّمت و اللّٰه أركان الهدی، وانطمست أعلام التّقی، وانفصمت العروة الوثقی، قُتِلَ ابن عمّ المصطی قتل الوصیّ المجتبی قتل علی المرتضی قتلته أشقی الأشیاء، به خدا سوگند که ارکان هدایت درهم شکست، و ستاره‌های علم نبوت، تاریک شد، و نشانهای پرهیز کاری، بر طرف شد، و عروة الوثقی الهی از هم گسیخت، پسر عموی مصطفی، کشته شد، وصیّ منتخب، شهید گشت، و علی مرتضی به شهادت رسید، شقی‌ترین اشقیاء او را (به خاک و خون کشید) و کشت «۱».

«دفتر عمر علی بسته شد»

«دفتر عمر علی بسته شد» مشخصات و امتیازات، علنی و سّری و فوق سّری بشمار، این شخصیت برجسته عالم امکان که، اولین روز ولادت خود را، از بیت الله الحرام شروع نمود و چشم به دنیا باز کرد، تا آخرین روز شهادت که باز در بیت خدا (مسجد کوفه) چشم از دنیا فرو بست، مشحون از عجائب و بیرون از سنجش، درک و فهم ماست؛ شخصیتی که در علم و عمل، عبادت، و تقوی، زهد، عبادت، فصاحت و بلاغت، شجاعت، رشادت، عدالت، و بالأخره اخلاص، حرف اول را می‌زد؛

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۹۶

انسان کاملی که در برابر صفات کمال او، جرجی زیدانها و جرج جرداقها و لوئیس معلوفها و هزاران شخصیت‌های علمی و مذهبی، مسلمان و غیر مسلمان، در برابر عظمت و جودی اش، با فروتنی کامل، زانو زده و لب به تعریف و تمجیدی باز نمایند که هیچوقت برای دیگران، در هر مقامی هم باشد، روا نمی‌دارند، و حق هم همین است برای نمونه، در کجای دنیا، دیده شده است که مردی در میدان جنگ، جنگی که قرآن در باره آن، این گونه سخن می‌گوید: إذ جاءؤکم من فوقکم و من أسفل منکم و إذ زاغت الأبصار و بلغت القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنونا «۱»

(به خاطر بیاورید) زمانی را که آنها از طرف بالا و پایین (شهر) بر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که

چشمها از شدت وحشت خیره شده و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می بردید.

جنگ نا برابر و کمر شکن که، دشمن عربده می کشد و اسب جولان می دهد و مبارز می طلبد، افراد خودی از شدت ترس و وحشت، پیامبر را به جلو انداخته و عقب کشیده اند، ناگهان این مرد بیست و پنج ساله آسمانی، قدم به میدان همچون جنگی گذاشت که به خاطر اَهْمِیَّت و بزرگی آن رسول خدا صلی الله علیه و آله پشت سر این جوان، نگاه کرد و باچشمان پر از اشک فرمود: برز الإسلام کله علی الشَّرک کله کلّ اسلام به سوی کلّ شرک، هویداگشت و به مبارزت رفت.

دشمن غدار مانند، عمرو بن عبدود غرق در آهن و فولاد زره جنگی، بالای اسب کوه پیکر نشسته و با خواندن رجز؛

و لقد بحت من النداء بجمعکم هل من مبارز

و وقف اذ جین الشّجاع بموقف البطل المناجز

همتا می طلبد جوان، بدون فوت وقت خود را به میدان رسانده پاسخ رجز را

از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۹۷

می دهد

لأنعجلنّ فقد أتاک مجیب صوتک غیر عاجز

ذو نیه و بصیره و الصّبر منجی کلّ فائز

پس از گفتگوها و مبارزات جانانه، دشمن را به خاک هلاک انداخت و خواست سر از تنش جدا نماید، دیدند جوان مبارز ناگهان، خود را کنار کشید و دقائقی صبر کرد و سپس کار او را تمام نمود؛

ولمّا أدرك «عمرو بن عبّید وُدّ» لم یضربه فوقوا فی علیّ فردّعه حذیفه فقال النّبی صلی الله علیه و آله مه یا حذیفه فإنّ علیاً سیدکر سبب وقفته، ثمّ إنّه ضربه، فلما سئله النّبی عن ذالک فقال: قد کان شتم أمّی و تفلّ فی وجهی فخشیت أن أضربه لحظّ نفسی فترکته حتّی سکن ما بی ثمّ قتلته فی الله «۱»

وقتی که عمرو بن عبدود را درک کرد (و به او رسید) او را نکشت، (لشکریان حضرت) پشت سر علی علیه السلام به بد گویی پرداختند، حذیفه نیز این کارش را نمی پسندید، پیامبر فرمود: ساکت باش ای حذیفه، علی بزودی سبب تأخیرش را بیان خواهد کرد. سپس علی علیه السلام او را زد و هلاک ساخت.

وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله علت تأخیرش را جویا شد گفت: او (عمرو بن عبدود)، به مادرم فحش داد و به صورتم تُف انداخت! ترسیدم اگر او را در آن حال بکشم، به خاطر خواسته دل خودم کشتم، در آنصورت اجر و پاداشی از جانب خدا به من تعلق نمی گرفت، پس او را ترک کردم تا آتش غضب اندرونم خاموش شد و دلم آرام

از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۹۸

گرفت، سپس او را برای رضای خدا کشتم، تا از خدا اجر و مزدی داشته باشم.

اخلاص ناب یعنی این، بجز از علی که می توانست، در آن بحران و طوفان، این همه دقت و مواظبت داشته باشد؛ و در بحرانهای کورانهای خطرناک، در پی به دست آوردن، رضای دوست، آنگونه استقامت نشان دهد و نفس خود را مهار کند و رضای دوست را بر همه چیز مقدم بدارد؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله با یک مدال جاویدان، او را مفتخر ساخته و پاداش و بهای بزرگی را به او اعطا نمود، و به ارزش خدمت آن روز، ابدیت بخشید.

«ضربه علیّ یوم الخندق أفضل من عبادة الثّقلین»

یک ضربت علی روز خندق افضل است از عبادت جنّ و انس، زیرا بقای اسلام با آن یک ضربت بود و موقع روبرو شدن با دشمن

هم فرمود: تمامی اسلام با تمامی کفر روبرو گشت.

جرجی زیدان حق دارد در برابر این عظمت و بزرگی، محو شده، سر تعظیم فرود آورده و از صمیم قلب بگوید: «دنیا مانند لیوانی که توپ بزرگی در آن جانگیرد، نتوانست بزرگی و عظمت علی را در خود جادهد»* حالا این مرد ملکوتی با این عظمت و بزرگواری، این عمر فانی چند روزه را، از ابتدا تا انتها، در میان ناسوتیان چگونه سپری کرد و با چه وضعی گذرانید که، با جمله کوچک فزت برَبَّ الكعبةُ «۱»

پرده از اسرار زندگی خود برداشته و در یک دنیا معنا را بروی ما باز کرد.

خزَم آن روز کزین منزل ویران بروم*** راحت جان طلبم و از پی جانان بروم

یا با گفتن این کلمات غمبار و الله لابن ابي طالب انس للموت من الطفل علی ثدی اُمّه «۲»

به خدا قسم یقیناً پسر ابی طالب به مرگ مأنوس تر از بچه شیر خوار است به

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۹۹

پستان مادر؛

می خواست چه چیزی را برای ما ناسوتیان بفهماند؛ می خواست بگوید: شما و دل شما شایستگی آن را نداشت که علی را آنگونه که بود بپذیرد،

علی که در خانه خدا و با میهمانداری خدا قدم به دایره وجود گذاشت و در خانه خدا با میزبانیش و با معبودش، با محبوبش، نمی دانم خلاصه با همه چیزش، و با خدای خودش گرم نجوی بود، ناگهان بایک ضربت فقط با یک ضربت شمشیر دست اهریمنی، به خاک و خون نشست و در خون خود غلتید، و با گفتن «فزت برَبَّ الكعبةُ به خدای کعبه قسم، رستگار شدم» خوشحالی خود را از رهائی این زندگی اندوه بار و پر از رنج و اندوه یا بهتر بگوییم: شادمانی خود را از خلاص شدن، از این زندگی نکبت بار، به جهانیان اعلام کرد، او که بقول مرحوم «شهریار» تا که فجر سینه آفاق شکافت* چشم بیدار علی خفته نیافت

طالب وصل، اصل خویش بود در شب ۲۱ رمضان در ماه میهمانی خدا و در خانه خدا به سوی اصل خویش، پر کشید و رفت

«قبر ناپیدا»

«قبر ناپیدا» بنا به وصیت امام علیه السلام برای مصون ماندن و جلوگیری از جسارت نهروانی‌ها، فرزندان شب هنگام وقتی که چشمها در خواب بود بردند و در مزاری که خود حضرت نوح هفتصد سال پیش از طوفان آن را کنده و آماده کرده و لوحی را این گونه نوشته و در آن گذاشته بود «هذا ما حفره نوح النبی لعلی الوصی قبل الطوفان بسبعمأة عام» امام به فرزندان محل آن را در غری (نجف اشرف) نشان داده بود به خاک سپردند و اثر قبر را محو کردند.

مدتها قبر شریف از نظرها پنهان بود، فقط ائمه علیهم السلام و محرمان راز از أصحاب از

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۰۰

محل آن اطلاع داشتند، تا زمان هارون الرشید!؛ روزی او به شکار رفت و آهوئی را تعقیب کرد و آهو خسته و وامانده به تلی از خاک، پناه برد و به آرامی خوابید به طوری که، هارون هرچه سعی کرد حیوانهای شکاری اش و اسبش را به سوی آهو حرکت دهد، نرفتند خود پیاده شد باز قدرت حرکت از او سلب گردید، تعجب کرد تا اینکه بنا به دستور او، از معمرین کوفه کسانی را حاضر کردند و از سر آن محل جويا شد، آنها امان خواستند و جریان دفن امام را در آن محل از نیاکان خود نقل کردند هارون پس از شنیدن قضیه دستور داد در آن مکان مقدس بنائی ساختند که از آن تاریخ بعد قبر شریف شناخته شد

«بنای مسجد»

«بنای مسجد» ابن ابی الحدید گوید: بنی عبید الله بن زیاد بالبصره اربعه مساجد تقوم علی بغض علی بن ابیطالب عبیدالله بن زیاد چهار مسجد در بصره بنا کرد که در آنها بغض علی را تبلیغ می کردند» ۱

«قربانی شتر»

«قربانی شتر» مردی، به نام عبدالله بن ادریس بن هانی، از افراد قبیله بنی اود که دائم به بچه ها و خدمتکارهایش، سب علی علیه السلام را یاد می داد، روزی میزان کینه قبیله اش را، (نسبت به حضرت) به حجاج بن یوسف گزارش می داد و می گفت: تا به حال غیر از یک نفر از ما، به کمک علی نرفته و در موقع ازدواج هم می پرسیم اگر علی را دوست داشته باشد، با او ازدواج نمی کنیم، و هیچوقت، نام بچه هایمان را، فاطمه و علی و حسن و حسین نمی نامیم، وقتی حسین به عراق آمد یکی از زنان ما نذر کرد، اگر حسین کشته شود، ده نفر شتر قربانی کند! پس از کشته شدن حسین او به نذرش عمل کرد، حجاج به او گفت: از علی تبری کن، گفت: من حسن و حسین را نیز اضافه می کنم. «۲»

از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۰۱

«امام حسن عسکری علیه السلام»

«نحن حجة الله على الخلق و فاطمة حجة علينا»

«أطيب البيان: ۱۳ / ۲۳۵»

بخش ۴ دختر وحی

«زیارتنامه زهراء عليها السلام»

«زیارتنامه زهراء عليها السلام» شیخ مفید قدس سره برای دختر وحی این زیارتنامه را ذکر کرده است.

۱- «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، يَا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ الْعَالَمِينَ، أَيُّهَا الْبَتُولُ الشَّهِيدَةُ الطَّاهِرَةُ...» «۱»

۲- در متن دیگری: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْبَتُولَةُ الشَّهِيدَةُ ابْنَةُ النَّبِيِّ الرَّحْمَةِ». «۲»

۳- در متن دیگری «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصَّديقَةُ الشَّهِيدَةُ». «۳»

۴- باز متن دیگر «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصَّديقَةُ الشَّهِيدَةُ الْمَمْنُوعَةُ ارْتُهَا، الْمَكْسُورِ ضِلْعُهَا، الْمَظْلُومِ بَعْلُهَا، الْمَقْتُولِ وَلَدُهَا». «۴»

۵- شیخ صدوق رضی الله عنه در دنباله زیارت «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصَّديقَةُ الشَّهِيدَةُ...» «۵»، گفته است «در اخبار و روایات زیارتنامه محدود و معینی ندیدم دستور داده باشد آن را برای زیارت صدیقه عليها السلام بخانند لذا کسی که در این کتابم بنگرد همین زیارتنامه ای را که برای خودم پسندیده ام، برای او نیز می پسندم».

۶- شیخ طوسی رضی الله عنه گوید: آنچه از دانشمندان و عالمان شیعه دیده ام که در زیارت زهراء عليها السلام این را می خواندند «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصَّديقَةُ الشَّهِيدَةُ...» «۶»

در متن دیگر آمده است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى السَّيِّدَةِ الْمَفْقُودَةِ الْكَرِيمَةِ الْمَحْمُودَةِ الشَّهِيدَةِ

از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۰۳

الْعَالِيَةِ». «۱»

بخش ۴ «دختر وحی» سومین نفر از آل کساء و یکی از مجموعه به ظاهر کوچک اما بزرگتر از عالم امکان، بود که در

برابر نخبگان نصارای نجران ایستاده و آماده آمین گوئی به دعا و نفرین پدر بود.

در باره زندگی پرماجرایی دختر وحی، و در فضایل و مناقب آن سالار بانوان هر دو جهان، کتابها نوشته شده و تحقیقها به عمل آمده و شعرها سروده شده است، که، نمی توان یک میلیونم آن را در این مختصر گنجانید، اما برای اینکه قطره‌ای از دریا برداشته شود و این کتاب، از فیض ذکر فضیلت ها و سرگذشتهای تلخ و شیرین او بی بهره نباشد به چند مطلب ذیل توجه فرمائید

سخنگوی بطن مادر»

سخنگوی بطن مادر» در تشریفات به دنیا آمدن آن بانوی هر دو جهان، روایتها آمده است که برای رعایت اختصار، ۱ روایت از شیعه و روایتهایی از اهل سنت می آوریم.

روزی حضرت رسول با امیر المومنین علیه السلام و عمار بن یاسر و منذر بن ضحاح و عباس و ابوبکر و عمر، در ابطح نشسته بود، ناگاه جبرئیل، با صورت اصلی خود از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۰۴

نازل شد و بالهای خود را گشود تا مشرق و مغرب را پر کرد و آن حضرت را ندا کرد، که ای محمد، خداوند علیّ اعلیٰ ترا سلام می‌رساند، و امر می‌نماید که چهل شبانه روز از خدیجه دوری نمایی، (و طبق دستور العملهایی که داده می‌شود انجام وظیفه نمایی!) پس آن حضرت، چهل روز به خانه خدیجه نرفت، روزها روزه می‌داشت و شبها تا صبح عبادت می‌کرد؛

عمار را به سوی خدیجه فرستاد و فرمود: به خدیجه بگو: نیامدن من، از قهر و کراهت و یا عداوت نیست! و لیکن پروردگار من چنین امر کرده است که تقدیرات خود را جاری نماید و در حق خود جز نیکی، گمان مبر، بدرستی که حق تعالی هر روز چند مرتبه با ملائکه خود، به تو مباحثات می‌کند، و باید هر شب در خانه خود را ببندی و در رخت خواب خود بخوابی و من در خانه فاطمه بنت اسد می‌باشم تا مدت وعده الهی به سر آید، خدیجه هر روز چند نوبت از مفارقت آن حضرت می‌گریست؛

چون چهل روز تمام شد جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و گفت: ای محمد خداوند علیّ اعلیٰ تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید که برای تحفه و کرامت من، آماده شو، ناگاه میکائیل نازل شد و طبقی آورد که دستمالی از سندس بهشت بر روی آن کشیده بودند و در پیش آن حضرت گذاشت و گفت: پروردگار تو می‌فرماید: امشب با این طعام افطار کنی و (آماده دستور بعدی باشی)

حضرت امیرمومنان گفت: که هر شب چون هنگام افطار آن حضرت می‌شد مرا امر می‌کرد که در را می‌گشودم و هر کس می‌خواست برای افطار با آن حضرت سر سفره حاضر می‌شد اما در این شب مرا فرمود: که بر در خانه بنشین و مگذار کسی داخل شود چون این طعام بر غیر من حرام است؛

پس حضرت اراده افطار نمود طبق را گشود، و در میان آن طبق از میوه‌های بهشت یک خوشه خرما و یک خوشه انگور و جامی از آب بهشت بود، از آن میوه‌ها آن قدر از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۰۵

تناول نمود تا سیر شد و از آن آب آشامید تا سیراب گشت و جبرئیل از ابریق بهشت آب بر دست مبارکش می‌ریخت میکائیل دستش را می‌شست و اسرافیل دستش را با دستمال بهشتی پاک می‌کرد؛

طعام باقیمانده با ظرفها به آسمان بالا رفت چون حضرت برخاست مشغول نماز شود جبرئیل گفت: که در این وقت نماز ترا جایز نیست «۱» باید همین حالا به منزل خدیجه رفته و با او همبستر شوی خدا می‌خواهد که در این شب از نسل تو ذریه طیبه خلق نماید؛ پس آن حضرت متوجه خانه خدیجه شد.

خدیجه می‌گفت: من به تنهایی عادت کرده بودم، چون شب فرامی‌رسید، درها را می‌بستم و پرده‌ها را می‌آویختم و نماز خود را

می‌خواندم و چراغ را خاموش می‌کردم و در رختخواب خود می‌خوابیدم؛

در آن شب خواب بودم که صدای کوبیدن درِ خانه را شنیدم پرسیدم: کیست؟ به غیر از محمد دیگری را روا نیست که آن را بکوبد، صدای حضرت را شنیدم که فرمود: ای خدیجه باز کن در را، منم محمد! چون صدای فرح افزای آن حضرت را شنیدم از جا پریده و در را گشودم؛ عادت همیشگی آن حضرت آن بود که چون اراده خوابیدن می‌کرد آب می‌طلبید و تجدید وضو می‌کرد و دو رکعت نماز می‌خواند و داخل رختخواب می‌شد در این شب مبارک سحر، هیچ یک از اینها را نکرد و تا داخل شد دست مرا گرفت و به رختخواب برد، چون از مضاجعت برخاست من نور فاطمه را در شکم خود احساس کردم. «۲»

شیخ صدوق رحمه الله علیه به سند معتبر از مفضل بن عمر روایت کرده است او

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۰۶

گفت: از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم چگونه بود ولادت حضرت فاطمه علیها سلام؟ حضرت فرمود: که چون خدیجه با پیغمبر ازدواج کرد زنان مکه از عداوتی که با آن حضرت داشتند از او کنار کشیدند و بر او سلام نمی‌کردند، نمی‌گذاشتند که زنی به خدمت او برود؛ بدین سبب خدیجه را وحشت عظیم عارض شد ولی بیشترین غم و نا راحتی خدیجه برای حضرت رسول بود که مبادا از شدت عداوت مکیان، آسیبی به آن حضرت برسد و چون به حضرت فاطمه حامله شد فاطمه، در شکم مادر با مادر، حرف می‌زد و مونس او بود، او را امر به صبر می‌کرد، خدیجه این جریان را از حضرت صلی الله علیه و آله پنهان می‌داشت.

روزی حضرت داخل خانه شد، شنید که خدیجه با کسی سخن می‌گوید اما کسی را نزد او ندید فرمود: ای خدیجه با که حرف می‌زدی گفت: بابچه‌ای که در شکم من است او با من سخن می‌گوید و مونس من است؛ حضرت فرمود: اینک جبرئیل مرا خبر می‌دهد که این فرزند، دختر است و اوست نسل طاهر با میمنت و برکت و حق تعالی نسل مرا از او بوجود خواهد آورد! و از نسل او امامان و پیشوایان دین به وجود خواهند آمد و حق تعالی بعد از انقضای وحی ایشان را در زمین، خلیفه‌های خود قرار خواهد داد. خدیجه در این حالت به سر می‌برد، تا آنکه ولادت جناب فاطمه نزدیک شد، چون درد زایمان در خود احساس کرد، کسی را بسوی زنان قریش و فرزندان هاشم فرستاد که نزد او حاضر شوند همگی در جواب او گفتند: چون به حرف ما گوش نکردی و سخن ما را نپذیرفتی و با یتیم فقیر ابوطالب ازدواج کردی که، نه مالی دارد و نه ثروتی،!

ما به این خاطر از تو بریده و به خانه تو نمی‌آئیم و به امور تو رسیدگی نمی‌کنیم!

خدیجه چون پیغام آنها را شنید، بسیار غمگین شد، در این حال بود که ناگاه دید که از چهار گوشه خانه، چهار زن گندم گون بلند بالا که به زنان بنی هاشم شبیه بودند،

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۰۷

بیرون آمده و نزد او حاضر شدند.

خدیجه از دیدن آن بانوان ترسید و به وحشت افتاد، پس یکی از آنها گفت: ای خدیجه نترس ما فرستادگان پروردگاریم به سوی تو تا از تو پشتیبانی کنیم، منم ساره زوجه ابراهیم، اوست، آسیه دختر مزاحم که رفیق تو در بهشت خواهد بود و آن یکی مریم دختر عمران، چهارمی هم کلثوم خواهر موسی بن عمران است خداوند ما را فرستاده است که در وقت زایمان، نزد تو باشیم و تو را در این حال یاری دهیم

پس یکی از ایشان در سمت راست و دیگری در سمت چپ سومی در پیش رو و چهارمی نیز در پشت سر خدیجه نشستند در این حال، حضرت فاطمه علیها سلام، پاک و پاکیزه متولد شد «۱» چون به زمین رسید نوری از او ساطع گردید به گونه‌ای که خانه‌های مکه را روشن ساخت؛

در مشرق و مغرب زمین محلی نماند که از آن نور روشن نشود و ده نفر از حور العین‌ها به آن خانه در آمدند، هریک آفتابه و

طشت بهشتی در دست داشتند، آفتابه‌های آنها پر از آب کوثر بود پس آن زنی که پیش روی خدیجه بود فاطمه را برداشت با آب کوثر غسل و شستشو داد دو جامه سفید بیرون آورد از شیر سفیدتر از مشک و عنبر خوشبوتر! فاطمه علیها سلام را در یکی از آن جامه‌ها، پیچید و جامه دیگر را مقنعه او ساخت. پس او را به سخن گفتن فرا خواند، فاطمه گفت:

أشهد ان لا اله الا الله و انّ ابي رسول الله سيّد الأنبياء و انّ بعلي سيّد الأوصياء و وُلدي

از مباحثه تا عاشورا، ص: ۴۰۸

ساده الأسباب (ثمّ سلّمت) «۱»

پس بر هریک از آن بانوان سلام کرد و هریک را به نام خواند آن خانمها، شادی کردند و حوریان بهشت خندیدند و یکدیگر را به ولادت آن سیده زنان عالمیان بشارت دادند و در آسمان نور روشنی هویدا گشت که پیش از آن، چنان نوری دیده نشده بود. پس آن زنان مقدسه، به خدیجه خطاب کرده و گفتند: بگیر این دختر را که طاهره و مطهره و پاکیزه و بابرکت است، خداوند نسل او را برکت داده است. خدیجه آن حضرت را گرفت شاد و خندان پستان خود را در دهان او گذاشت. فاطمه در هر روز به اندازه هر ماه،! و در هر ماه به اندازه یک سال بچه‌های دیگر بزرگ می شد!، «۲»

محبّ الدّین طبری در کتاب ذخائرالعقبی از سیره ملا نقل می کند: که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اُتانی جبریل بتفاحه من الجنّه فأكلتها و وقعت خدیجه فحملت بفاطمه، فقالت:

إني حملت حملًا خفیفًا فاذا خرجت، حدّثني فی بطنی جبرئیل برای من از بهشت سیبی آورد، پس آن را خوردم و با خدیجه هم بستر شدم، به فاطمه بار دار شد او می گفت:

بار سبکی برداشتم وقتی که تو بیرون می روی، این بچه در شکم بامن سخن می گوید:

وقتی که خواست بار نهد به قابله های قریش فرستاد برای مراسم زایمان حضور بهم رسانند، در پاسخ گفتند: چون بر خلاف میل ما، با محمد ازدواج کردی، از ما هم کمک نخواه! خدیجه از پاسخ منفی آنها متحیر مانده بود ناگهان چهار بانوی زیبا و نورانی که قابل توصیف نیست حاضر شدند یکی گفت: من مادرت حوا هستم

از مباحثه تا عاشورا، ص: ۴۰۹

دومی گفت: من آسیه دختر مزاحم هستم سومی اظهار داشت، من هم کلثوم خواهر موسایم چهارمی خود را مریم، مادر عیسی معرفی کرد که آمده‌ایم آنچه را که زنها موقع زایمان به همدیگر یاری می‌رسانند، بتو کمک کنیم پس فاطمه به زمین گذاشته شد، در حالی که انگشتش را بالا گرفته و به سجده افتاده بود. «۱» و کانت فاطمه تحدّث فی بطن أمّها فاطمه در شکم مادر سخن می گفت «۲».

«شافعی» امام اهل سنت، از خدیجه روایت کرده است فرمود: وقتی که من به فاطمه باردار شدم برای من بار سبکی بود و بامن حرف می زد «۳»

دهلوی دانشمند سنی گوید: وقتی که خدیجه به فاطمه باردار شد، آن کودک أرجمند، در شکم او با وی سخن می گفت، و او این رخداد شگرف را از پیامبر پنهان می‌داشت؛ روزی پیامبر وارد خانه شد و او را در حالی دید بی آنکه کسی در خانه باشد، سخن می گوید. از او پرسید: با که حرف می‌زدی؟! گفت: کودکی در شکم دارم با من سخن می گفت.

فرمود: خدیجه! مژده ات باد! خدا این دختری را که در بطن تو است، مادر یازده تن از جانشینان من قرار داده که بعد از من و پدرشان علی علیه السلام، یکی پس از دیگری خواهند آمد. «۴»

شعیب مصری: می نویسد: هنگامی که حق نا پذیران از پیامبر خواستند که ماه شکافته شود، «خدیجه» در حالی که به فاطمه باردار بود، گفت: نومید و سر افکنده باد آنکه محمد صلی الله علیه و آله را- که برترین پیامبر پروردگار من است- تکذیب نماید.

درست در این حال بود که فاطمه از درون جان مادر ندا داد که: ای مادر! نگران

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۱۰

مباش که خدا با پدر من است. «۱»

«دست سالار بانوان در دست امیر آزادگان»

«دست سالار بانوان در دست امیر آزادگان» رسول خدا صلی الله علیه و آله در دو مرحله دست فاطمه علیها السلام را به عنوان امانت در دست علی گذاشت و سفارشها نمود. ۱- وقتی که در لباس عروسی به خانه بخت می‌رفت؛
۲- وقتی که چشم از دنیا فرو می‌بست.

۱- در روایت مفصلی فرمود: فَلَمَّا وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ كَشَفَ الرَّدَاءَ عَنْ وَجْهِهَا حَتَّى رَأَاهَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدَيْهَا فَوَضَعَهَا فِي يَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ (يَا عَلِيُّ هَذِهِ وَدِيْعَتِي عِنْدَكَ!) «۲» يَاعَلِيُّ نَعِمَ الزَّوْجَةُ فَاطِمَةُ وَيَا فَاطِمَةَ نَعِمَ الْبَعْلُ عَلِيُّ انْطَلِقَا إِلَى مَنْزِلِكَمَا هُنَا كَمَا أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِي رَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِسْتَادَ رَوْبِنْدَ رَأْسِ رُؤْيِ اَوْ كِنَارِ زِدْ تَا عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَوْ رَا (خوب) بِيْنِيْنْدِ سِيسِ دَسْتِ فَاطِمَةَ رَا كَرَفْتِ وَ دَرِ دَسْتِ عَلِيٍّ كَزَاشْتِ وَ فَرَمُوْد: (اِي عَلِيٍّ) خَدَاوَنْدِ دَخْتَرِ پِيَامِبِرِ رَا بَرِ تُو مَبَارَكِ كَنْدِ اِي عَلِيٍّ! چِه خُوبِ هَمْسِرِي اسْتِ فَاطِمَةَ وَ اِي فَاطِمَةَ چِه خُوبِ شُوْهْرِي اسْتِ عَلِيٍّ بَرُوِيْدِ بِهِ سُوِي خَاْنِه تَاَنْ. تا آخر حدیث. «۳»

(باز در ضمن روایتی) شبانگاه به سلمان فرمود: استر «شهبای» مرا بیاور؛ فاطمه را بر او سوار نمود پیامبر از پیش و سلمان از پس، استر را می‌رانند، در این حال از پشت سرش، حسیسی را حس نمود و متوجه شده، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با گروه از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۱۱

زیادی از فرشته‌ها را دید، پرسید برای چه فرود آمده‌اید؟! گفت: برای بدرقه فاطمه به حجله گاه عروسی؛ (جبرئیل لجام و اسرافیل رکاب و میکائیل مرکب را گرفتند با هفتاد هزار از ملایکان) فاطمه را به حجله رساندند. «۱»
پس جبرئیل و همراهانش همگی تکبیر گفتند، و پیامبر و سلمان هم تکبیر گفتند بدینجهت تکبیر گفتن پشت سر عروس از همان شب رسم شد؛

فاطمه را به خانه علی داخل نمود و در کنار خود، روی حصیر قطری نشانید و فرمود: یا عَلِيُّ هَذِهِ بِنْتِي فَمَنْ اُكْرَمَهَا فَقَدْ اُكْرَمَنِي، وَ اَهَانَهَا فَقَدْ اَهَانَنِي. سپس فرمود:

اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لَهَا وَ بَارِكْ عَلِيْهَا، وَ اجْعَلْ لَهَا ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً اِنَّكَ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ. «۲» در کتاب مولد فاطمه از ابن بابویه جریان عروسی فاطمه را، نقل کرده و در آخر حدیث می‌نویسد: ثُمَّ اَنْفَذَ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ اِلَى عَلِيٍّ وَ دَعَا اِلَى الْمَسْجِدِ ثُمَّ دَعَا فَاطِمَةَ فَاَخَذَ يَدَيْهَا وَ وَضَعَهَا فِيْ يَدِهِ وَ قَالَ بَارِكْ اللّٰهُ فِيْ ابْنَةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ «۳» صَاحِبِ كَشْفِ الْغَمَّةِ گوید: صَاحِبِ كِتَابِ الْفَرْدُوْسِ دَرِ اَحَادِيْثِ اَوْرَدَه اسْتِ، پِيْغَمْبِرِ فَرَمُوْد: لَوْلَا عَلِيٌّ لَمْ يَكُنْ لِفَاطِمَةَ كَفْوٌ اِگَرِ عَلِيٌّ نَبُوْدِ بَرَايِ فَاطِمَةَ هَمْتَايِ نَبُوْد. «۴»

یونس بن ظبیان گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: لَوْلَا اَنَّ اللّٰهَ خَلَقَ اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِفَاطِمَةَ مَا كَانَتْ لَهَا كَفْوٌ عَلِيٍّ الْاَرْضُ اِگَرِ خَدَاوَنْدِ اَمِيْرِ مُؤْمِنَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا بَرَايِ فَاطِمَةَ نَمِيْ اَفْرِيْدِ، دَرِ رُوِي زَمِيْنِ بَرِ اَوْ هَمْتَايِ نَبُوْد. «۵»

و فرمود: يَاعَلِيُّ اِنَّ اللّٰهَ زَوَّجَكَ فَاطِمَةَ وَ جَعَلَ صَدَاقَهَا الْاَرْضَ، فَمَنْ مَشَى عَلَيْهَا مَبْغَضًا لَكَ مَشَى حَرًا مَّا اِي عَلِيٍّ خَدَاوَنْدِ فَاطِمَةَ رَا بِهِ تُو تَزْوِيْجِ كَرْدِ وَ مَهْرِيْهْ اَشْ رَا «زَمِيْن» قَرَارِ دَادِ پَسِ هَرِ كَسِ دَرِ رُوِي زَمِيْنِ، بَا دَشْمَنِي تُو رَا رُوْدِ، كَارِ حَرَامِي كَرْدَه اسْت. «۶»
از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۱۲

و روی آنه قال: مرحباً ببحرين يلتقيان و نجمين يقتربان مبارك است به دو دریایی که به همدیگر می‌رسند و دو ستاره‌ای که بهم

نزدیک می‌شوند. (۱)

روایت در این باره با تفصیل فراوان آمده است به کتابهای مربوطه رجوع شود. (۲)

۲- در روایت آمده است که حضرت در واپسین لحظات عمر مبارکش، علی و فاطمه و حسن و حسین را خواست و دیگران را بیرون کرد و به ام سلمه فرمود: دم در بنشیند و اجازه ورود به کسی ندهد؛ آنگاه فرمود: علی نزدیک بیا و دست فاطمه را گرفت و روی سینه خود گذاشت و بادت دیگرش دست علی را گرفت خواست سخن گوید، اشک امانش نداد و همگی به گریه افتادند فاطمه گفت: ای رسول خدا با گریستنت، قلب مرا شکافتی و جگر مرا آتش زدی ای سالار اولین و آخرین پیامبران، ای امین و فرستاده و محبوب خدا آخر فرزندان من بعد از تو چه کسی را خواهند داشت؟! و چه کسی در برابر ستمگران از من و برادرت علی، یاور دین، دفاع خواهد کرد، و چه کسی از وحی پشتیبانی خواهد نمود، آنقدر گریست و صورت خود را به صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشت و اشکباران کرد و از پی او علی و حسن و حسین علیهم السلام خود را روی پیامبر افکندند، بوسه بارانش کردند؛

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۱۳

فرع رأسه صلی الله علیه و آله إلیهم و یدها فی یده فوضعها فی ید علی و قال له یا أباالحسن هذه و دیعۀ الله و ودیعۀ رسولہ محمد، عندک «۱» فاحفظ الله واحفظنی فیها، و إنک لفاعله یا علی! هذه واللہ سیدة نساء أهل الجنة من الأولین والآخرین، هذه واللہ مریم الکبریٰ أما واللہ ما بلغت نفسی هذاالموضع حتی سألت الله لها و لکم، فأعطانی ما سألته، یا علی! أنفذ ما أمرتک به فاطمة فقد أمرتها بأشیاء أمر بها جبرئیل علیه السلام واعلم یا أخی إنی راض عن رَضِیت عنه ابنتی فاطمة و کذالك ربی و ملائکتہ، یا علی و یل لمن ظلمها و یل لمن ابتزها حقها، و یل لمن هتك حرمتها، و یل لمن أحرق بابها، و یل لمن أذى خلیلها و یل لمن شاقها و بارزها، اللهم إنی منهم بریء و هم منی برآء، ثم سَمَّاهن رسول الله صلی الله علیه و آله و ضمَّ فاطمة إلیه، و علیاً و الحسن و الحسین و قال اللهم إنی لهم و لمن شایعهم سلم، و زعیم «۲» بأنهم الجنة، و عدو و حرب لمن عاداهم و ظلمهم و تقدّمهم أو تأخر عنهم و عن شیعتهم، زعیم بأنهم یدخلون النار، ثم واللہ یا فاطمة لا أرضی حتی ترضی ثم لا واللہ لا أرضی حتی ترضی الی آخر الخبر «۳»

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله سرش را بلند کرد در حالی که دست فاطمه در دستش بود و آن را در دست علی گذاشت و به او گفت: ای ابالحسن این امانت خدا و سپرده رسولش محمد است پیش تو، پس امانت خدا و رسول او را خوب نگهداری کن و می‌دانم که خواهی کرد؛ ای علی به خدا قسم! این سالار زنان بهشت از اولین و آخرین، به خدا سوگند این مریم بزرگ است به خدا قسم! جان من که تا به

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۱۴

اینجا نرسیده است مگر اینکه از خدا بر او و بر شما در خواستهائی داشته‌ام و هرچه خواسته‌ام، داده است؛ ای علی! هرچه فاطمه به تو دستور دهد آن را اجرا کن، من چیز هائی را به او امر کرده‌ام که جبرئیل به آنها امر کرده است.

بدان ای برادر من راضی از آنم که دختر فاطمه از او راضی است و همچنین خدا و فرشته هایش، ای علی وای بر آنکس که به او ستم کرده و حقش را با زور از او بگیرد، و وای بر کسی که حرمت او را بشکند و وای بر کسی که در او را بسوزاند، و وای بر آنکس که خلیل او (علی) را اذیت کند و وای بر آنکه با فاطمه دشمنی کرده و مبارزه نماید، من از آنها بدورم و بیزار و آنها هم از من بدورند، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله نامهای آنها را بیان کرد و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام را به خود چسبانید و گفت: خدایا! من به اینها و پیروانانشان تسلیمم و بهشت را بر اینها ضامنم و دشمن و در حال جنگم با کسانی که با اینها دشمنی ورزند و ستم کنند و از اینها پیشی گرفته و یا عقب بمانند و از پیروانانشان و می‌دانم که وارد دوزخ خواهند شد، سپس سه

مرتبه فرمود ای فاطمه به خدا سوگند! من راضی نمی‌شوم تا تو راضی نشوی! تا آخر خبر. گفتنی‌ها زیاد و نوشتنی‌ها بیشمار مگر به این آسانی به پایانش می‌توان رسید.

همه آرام گرفتند و شب از نیمه گذشت*** آنکه خوابش نبرد چشم من و پروین است

به خاطر او»

به خاطر او» «یا أحمد لولاك لما خلقت الأفلاك، و لولا علی لما خلقتک، و لولا فاطمة لما خلقتکما»
هان ای أحمد! اگر به خاطر تو نبود جهان را نمی‌آفریدم، و اگر علی نبود تو را نمی‌آفریدم و اگر علی نبود تو را نمی‌آفریدم، و اگر فاطمه نبود شما را پدید

از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۱۵

نمی‌آوردم. «۱»

«ای سلمان!»

«ای سلمان!» حبّ فاطمة ینفع فی مأه من المواطن، أیسر تلک المواطن: الموت و القبر
و المیزان و المحشر و الصیراط و المحاسبه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای سلمان دوستداری فاطمه در صد موطن پر
مخاطره سود می‌بخشد، که آسان‌ترین آنها، آستانه مرگ، قبر، میزان و محشر، صراط، و به هنگام حساب و کتاب «۲»

«حجّه الله»

«حجّه الله» امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

نحن حجّة الله علی الخلق و فاطمة حجّة علینا ما حجّت های خدائیم بر خلق و فاطمه حجت خداست بر ما. «۳»
در توقیع حضرت بقیّه الله الأعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء، آمده است؛ و فی ابنه رسول الله صلی الله علیه و آله
لی أسوة حسنة در دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من سرمشق (و الگوی درخشان و) نیکوئی است. «۴»

«انسان حوری خصلت»

«انسان حوری خصلت» خطیب بغدادی، با سند خود از ابن عباس روایت می‌کند: قال: رسول الله صلی الله علیه و آله ابنتی

از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۱۶

فاطمه حوراء آدمیه لم تحض و لم تطمّث و إنّما سمّاها فاطمة لأنّ الله فطمها و محیها من الثّار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:
دخترم فاطمه آدمی حوری صفت است، (مانند زنان دیگر) عادت ماهانه ندارد، همانا او را که فاطمه نامید چون خداوند او و تمامی
دوستدارانش را از سوختن با آتش بریده است. «۱»

هنگامی که فرزند بزرگ خود امام حسن علیه السلام را به دنیا آورد، اسماء بنت عمیس به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
عرضکرد: یارسول الله ایّی لم أر لها دمّاً فی حیض و لا نفاس، فقال صلی الله علیه و آله أما علمت أن ابنتی طاهرة مطهّرة لا یری لها
دم فی طمّث و لا ولادة! ای رسول خدا من برای او نه حیض دیدم و نه نفاسی، فرمود: آیا نمی‌دانی دخترم، پاک و پاکیزه است، بر

او خونی در زایمان و حیض دیده نمی‌شود «۲»

«چرا فاطمه و بتول!»

«چرا فاطمه و بتول!» چرا او را به این دو نام نامیدند به روایت ذیل که از کتابهای اهل سنت نقل می‌شود توجه فرمائید. علی علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به فاطمه فرمود: یا فاطمه تدرین لم سَمِّیتِ فاطمه؟ قال علی علیه السلام یارسول الله لم سَمِّیتُ فاطمه؟ قال إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ فَطَمَهَا وَ ذَرَّيْتَهَا مِنَ النَّارِ ای فاطمه می‌دانی چرا فاطمه به فاطمه نامیده شده‌ای؟ علی علیه السلام عرض کرد ای رسول خدا چرا؟! فرمود: خداوند او و ذیه او را از آتش بریده است از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۱۷

۱. «إِنَّمَا سَمَّيْتُ فَاطِمَةَ لِأَنَّ اللَّهَ فَطَمَهَا وَ مَحَبَّيْهَا عَنِ النَّارِ خَدَاوَنَدِ او وَ دُوسْتَانِش رَا از آتش دور ساخته است» (۲). ابن اثیر در کتاب النَّهَائِيَّةُ در ماده (بتل) گوید: سَمَّيْتُ فَاطِمَةَ الْبَتُولَ لِإِنْقِطَاعِهَا عَنِ نَسَاءِ زَمَانِهَا فَضْلًا وَ دِينًا وَ حَسَبًا (و قیل) لِإِنْقِطَاعِهَا عَنِ الدُّنْيَا إِلَى اللَّهِ (و قال عبيدُ الهروي في (الغريبين) سَمَّيْتُ فَاطِمَةَ بَتُولًا لِأَنَّهَا بَتَّلَتْ عَنِ النَّظِيرِ فَاطِمَةَ رَا بتول نامیدند، چون او، از زنان زمان خود متمایز است از حیث فضل و دین و حسب (و گفته شده) برای این است که، او از دنیا، به سوی خدامنقطع شد و عبیده هروی هم در کتاب «غریبین» گوید: فاطمه را بتول نامیدند چون بی مانند بود. (۳) محمد بن مسلم ثقفی گوید: از ابی جعفر (امام باقر علیه السلام) شنیدم می‌فرمود: برای فاطمه در دَرِ جَهَنَّمِ ایستادنی است، زمانی که روز قیامت فرا رسید، میان دو چشمان همه مؤمنها و کافرها (نتیجه عملش نوشته شود) دستور داده می‌شود، دوستداری را که گناهان زیاد دارد، به سوی آتش ببرند، فاطمه میان چشمان او را که محب است می‌خواند و می‌گوید: إلهی و سیدی سَمَّيْتِي فَاطِمَةَ وَ فَطَمْتِ بِي مِنْ تَوْلَانِي وَ تَوْلَانِي مِنَ النَّارِ وَ وَعَدَكَ الْحَقَّ وَ أَنْتَ لَا تَخْلِفُ الْمِعَادَ ای خدا و آقای من، مرا فاطمه نامیدی و بوسیله من، هر کس مرا و ذریه مرا دوست دارد از آتش رهانیدی، و وعده تو حق و تو خلاف وعده نمی‌کنی؟! (پس چرا این دوستدار مرا به آتش

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۱۸

می‌فرستی؟!).

خدای عزوجل فرماید: درست گفתי ای فاطمه من تورا به این نام، نامیدم هر کس تو و ذریه ات را دوست دارد، از آتش بریده‌ام و وعده من حق و خلف وعده نمی‌کنم، اما این بنده را که دستور داده‌ام به آتش ببرند برای این است که تو شفاعت کنی و من شفاعت تورا بپذیرم تا تمامی ملائکان و انبیا و فرستادگانم مقام تورا در پیش من بدانند (و پی به عظمت تو، ببرند) پس هر کس که در میان دو چشمانش (مؤمن) نوشته شده را خواندی، دستش را بگیر و داخل بهشت بنما. ۱»

«مادر پدر!»

«مادر پدر!» ابن اثیر در ذکر حالات فاطمه علیها السلام می‌گوید: و کانت فاطمه تکنی أم أیها فاطمه رَا مادر پدرش می‌گفتند. (۲) عن جعفر بن محمد علیهما السلام أنه قال: کانت کنیة فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله أم أیها روایت از امام صادق علیه السلام است که فرمود: کنیه فاطمه دختر رسول خدا، مادر پدرش بود. (۳) این کلمه خیلی معنا دار و پر مغز است، چرا این کنیه را به او داده شد یک دختر چگونه می‌تواند برای پدر مادر باشد و .. اظهار نظرهای زیاد و بررسی‌های بیشتر وجود دارد که برای آوردن آنها، مقام را مجال نمی‌باشد

«شبهه پدر»

«شبه پدر» از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۱۹

احمد بن حنبل از مالک بن انس روایت کرده است که: لم یکن أحد أشبه برسول الله صلى الله عليه وآله من الحسن بن علي عليه السلام وفاطمة عليها السلام کسی مانند حسن بن علی و فاطمه به رسول خدا شبیه نبود «۱».

ترمذی با سند خود از عائشه روایت کرده است که: ما رأیت أحداً أشبه سمياً و دلاً وهدياً برسول الله صلى الله عليه وآله في قيامها و قعودها من فاطمة عليها السلام بنت رسول الله صلى الله عليه وآله قالت و آله قالت و كانت إذا دخلت على النبي قام إليها فقبلها و أجلسها في مجلسه و كان النبي إذا دخل عليها قامت من مجلسها فقبلته و اجلسته في مجلسها (الحديث) کسی را ندیدم در صورت، سیرت، راه رفتن، و در خلق و خوی، در نشست و برخاست به رسول خدا صلی الله علیه و آله شبیه تر از فاطمه باشد هر وقت پیش پیامبر اکرم می آمد به احترام او می ایستاد و او را می بوسید و در جای خود می نشانید و همچنین اگر رسول خدا به محلی که فاطمه بود، داخل می شد؛ فاطمه بلند می شد و آنحضرت را در جای خود می نشاند. «۲»

باز روایت از عائشه است که ما رأیت أحداً كان أشبه كلاماً و حديثاً من فاطمة برسول الله (الحديث) کسی را ندیدم از جهت سخن گفتن و حرف زدن، به رسول خدا از فاطمه شبیه تر باشد (تا آخر خبر). «۳»

مسلم در صحیحش، در کتاب فضائل الصحابه، در باب فضایل فاطمه، باسند

از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۲۰

خودش از عائشه روایت می کند: اجتمع نساء النبي صلى الله عليه وآله فلم يغدر منهن امرأة فجاءت فاطمة تمشي كأن مشيتها مشية رسول الله فقال مرحباً ببنتي فأجلسها عن يمينه أو عن شماله (الحديث) زنهای پیامبر اکرم گرد هم آمدند هیچیک از آنها، از جایش تکان نخورده بود که فاطمه آمد راه رفتنش مانند راه رفتن رسول خدا بود حضرت (او را که دید فرمود): دخترم خوش آمد پس او را در کنارش راست یا چپ نشانید (تا آخر خبر). «۱»

«عزیزترین اهل بیت؟!»

«عزیزترین اهل بیت؟!» اسامه بن زید گوید: از مسجد میگذشتم، دیدم علی و عباس در آنجا نشسته اند به من گفتند: از برای ما اجازه ملاقات با رسول خدا را بخواه

به رسول خدا عرض کردم علی و عباس اجازه شرفیابی می خواهند فقال هل تدری ماجاء بهما؟ قلت: و الله ما أدري، قال: لكنني أدري ماجاء بهما فأذن لهما فدخلا فسلما ثم قعدا فقالا: يا رسول الله أئى أهلك أحب إليك؟ قال: فاطمة. فرمود: میدانی برای چه آمده اند گفتیم: نه به خدا قسم!، فرمود: ولكن من می دانم بگو داخل شوند، (هردوی آنها) داخل شده و سلام کردند و نشستند و گفتند: ای رسول خدا کدام یک از اهل بیت برای عزیز (و گرامی تر) است؟ فرمود: فاطمه. «۲»

عایشه گوید به خدا قسم: أحب الناس الى رسول الله صلى الله عليه وآله من النساء فاطمة عليها السلام و من الرجال علي عليه السلام درپیشگاه پیامبر، از زنان، کسی را محبوب تر از فاطمه و از مردان علی را ندیدم. «۳»

«آدای احترام»

«آدای احترام» عائشه گوید: كانت اذا دخلت عليه رَحَب بها و قام إليها فأخذ بيدها فقبلها و أجلسها في مجلسه (الحديث) هنگامی که فاطمه به پیش رسول خدا می آمد به پاس احترام او، می ایستاد و خوش آمد می گفت، و دست او را می گرفت و می بوسید و در جای خود می نشانید. «۱»

عن عائشه: وكانت اذا دخلت عليه قام إليها فقبلها و اجلسها في مجلسه (الحديث) روایت از عائشه است که هر وقت فاطمه پیش رسول

خدا می آمد بلند میشد و او را می بوسید و در جای خود می نشاند. «۲»

«آخرین، و اولین نفر»

«آخرین، و اولین نفر» عن ثوبان مولى رسول الله صلى الله عليه وآله قال: كان رسول الله إذا سافر كان آخر عهده بانسان من اهله، فاطمة؛ وأول من يدخل عليه إذا قدم فاطمة عليها السلام (الحديث) ثوبان غلام رسول خدا گوید: هر وقت حضرت به سفر می رفت آخرین کس که از او جدا میشد فاطمه بود و در باز گشت اولین کسی را که ملاقات می کرد او بود (تا آخر خبر). «۳»

حاکم با سند خود از عبد الله بن عمر روایت کرده است: إن رسول الله إذا خرج في غزاة كان أول عهده بفاطمة رسول خدا هر وقت به جنگی می رفت (در باز گشت)

از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۲۲

نخستین کسی که او را ملاقات می کرد، فاطمه بود. «۱»

در روایت دیگر از ابن عمر مانند جملات بالا آمده است و اضافه کرده موقع رسیدن به فاطمه می گفت: فداك أبى و أمى پدر و مادرم فدای تو (دخترم) باد «۲»

«رضای فاطمه رضای من»

«رضای فاطمه رضای من» در جریان عیادت ابوبکر و عمر از فاطمه زهراء عليها السلام از جمله اعترافاتی که از آنها گرفت همین جملات بود پیامبر فرمود: رضا فاطمة من رضای و سخط فاطمة من سخطی، فمن أحب فاطمة ابنتی فقد أحببني، و من أرضی فاطمة فقد أرضانی، و من أسخط فاطمة فقد أسخطني ... «۳»

رضایت فاطمه رضایت من و خشم او خشم من است. هر کس فاطمه را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر کس او را راضی کند مرا راضی کرده است، و هر که او را خشمناک نماید مرا خشمگین ساخته است

«غضب فاطمة، غضب خدا»

غضب فاطمة، غضب خدا، روایتی با کمی تفاوت در عبارت، در کتابهای سنّی و شیعه به وفور آورده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: یا فاطمة إن الله يغضب لغضبک و یرضی لرضاک ای فاطمة از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۲۳

خداوند با غضب تو غضب می کند و با رضای تو راضی می شود. «۱»

در تعبیر دیگر فرمود: إن الله يغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها خداوند با غضب فاطمه غضب می کند و با رضای او، راضی می شود. «۲»

باز در بیان دیگر فرمود: إن الله يغضب لغضبک و یرضی لرضاک همانا خداوند متعال با غضب تو غضب و با رضای تو راضی می شود. «۳»

وقيل انّ عمر جاء بقبس من نار على أن يضرم عليهم الدار، فلقيتهم فاطمة، فقالت:

يابن الخطاب! أجنّت لتحرق دارنا؟! قال: نعم! أوتدخلوا فيما دخلت فيه الأمة گفته شده که: عمر شعله‌ای از آتش باخود آورد تا خانه را بسوزاند! فاطمه، جلوی او را گرفت و گفت: ای فرزند خطاب آیا برای آتش زدن خانه ما آمده‌ای؟! گفت: بلی! مگر اینکه مانند

دیگران بیعت کنید. «۴»

«شاخه پیچیده من»

«شاخه پیچیده من» قال صلی الله علیه و آله إنّما فاطمةُ شجنتُ «۵» متنی بیسطنی مایبسطها و یقبضنی ما یقبضها از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۲۴

قطعاً فاطمةُ شاخه ای از من و تکیه گاه من است، او مانند رگهای بدن من، به تمامی وجودم، پیچیده است «۱»

«پاره تن پدر»

«پاره تن پدر» فاطمةُ بضعةٌ منی فمن أغضبها أغضبنی فاطمةُ، پاره تن من است هر کس او را غضبناک کند مرا غضبناک کرده است «۲» این روایت را با کمی تغییر در لفظ، کتابهای فریقین (سنی و شیعه) فراوان آورده اند، و چون صحت آن قابل تردید نیست، به خاطر اختصار، از ذکر مدارک آن خود داری می شود

«سرور بانوان»

«سرور بانوان» از عائشه روایت شده است که: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مرضی که از دنیا رفت به فاطمة از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۲۵

علیها السلام فرمود: یا فاطمةُ ألا ترضین أن تكونی سیدة نساء العالمین، و سیدة نساء هذه الأمة و سیدة نساء المؤمنین ای فاطمة! آیا راضی نمی شوی بانوی بانوان عالم و بانوی بانوان این امت و بانوی بانوان مؤمنان باشی؟. «۱»

این روایت نیز از روایتهای مورد قبول فریقین است و در صحاح اهل سنت به طور وفور، مذکور است به آدرس بعضی از آنها در پا ورقی توجه فرمائید. «۲»

«دست زهرا را می بوسید»

دست زهرا را می بوسید» عائشه می گوید: مارأیت أحداً کان أشبه کلاماً و حدیثاً من فاطمةُ، برسول الله، و کانت إذا دخلت علیه رَحَب بها و قام إليها فأخذ بیدها فقبلها و أجلسها فی مجلسه ندیدم کسی را که در سخن گفتن و روایت حدیث مانند فاطمة، به رسول خدا شباهت داشته باشد و هر وقت به پیش پیامبر، می آمد، پیامبر، به احترام او می

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۲۶

ایستاد و دست او را گرفته و می بوسید و او را در جای خود می نشانید. «۱»

«بوسه بر کاکل زهراء»

«بوسه بر کاکل زهراء» عن عائشة ان رسول الله کان كثيراً ما یقبل عرف فاطمة عائشه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله گردن و کاکل (زلف) فاطمة را، زیاد می بوسید. «۲»

«بوسه بر دهان فاطمة»

«بوسه بر دهان فاطمة» و کان كثيراً ما یقبلها فی فمها و دهان فاطمة را می بوسید. «۳»

«زبانش را می‌مکید»

«زبانش را می‌مکید» از ابو داود نقل کرده است و بيمصّ لسانها و زبان او را می‌مکيد. «۴»

«سینه و صورت فاطمه را می‌بوسید»

«سینه و صورت فاطمه را می‌بوسید» از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۲۷

عن الباقر و الصادق علیهما السلام أنه كان لا ينام حتى يقبل عرض وجه فاطمة، يضع وجهه بين ثديي فاطمة و يدعوا لها؛ و في رواية، حتى يقبل عرض وجه فاطمة أو بين ثدييها از امام باقر و صادق علیهما السلام روایت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، تا عرض صورت فاطمه را نمی‌بوسید و تا سرمبارکش را میان سینه او، نمی‌گذاشت، نمی‌خوابید، و در روایت دیگر است تا رخسار و بر آمدگی گونه و میان سینه فاطمه را نمی‌بوسید، به خواب نمی‌رفت. «۱»

«گردن فاطمه را می‌بوئید»

«گردن فاطمه را می‌بوئید» سعد بن مالک از رسول خدا روایت می‌کند که آنحضرت فرمود: أتاني جبريل عليه الصّلاة و السلام بسفرجله من الجنّة فأكلتها ليلة أسرى بي فعلمت خديجة بفاطمة، فكنيت إذا اشتقت الي رائحة الجنّة شممت رقبه فاطمة شبيّ که مرا به آسمان بردند، جبرئیل برای من از بهشت یک هلو آورد و آن را خوردم (پس از برگشت به زمین) خدیجه به فاطمه حامله شد من هر وقت مشاق بهشت می‌شوم گردن فاطمه را می‌بویم. «۲»

«گلوی فاطمه را می‌بوسید!»

«گلوی فاطمه را می‌بوسید!» از عایشه روایت شده است که، إن النّبیّ صلی الله علیه و آله قبل يوماً نحر فاطمة «۳» فقلت له:

یا رسول الله فعلت شیئاً لم تفعله! فقال یا عائشة إنی إذا اشتقت الجنّة قبلت نحر فاطمة «۱» از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۲۸
پیامبر اکرم روزی گلوی فاطمه را بوسید گفتم: ای رسول خدا کاری کردی که قبلاً نمی‌کردی؟! فرمود: ای عائشه من هر وقت اشتیاق بهشت و بوی آن را داشتم، گلوی فاطمه را می‌بوسم

چرا این همه او را می‌بوسی؟!

چرا این همه او را می‌بوسی؟! خطیب در تاریخ بغداد می‌نویسد: عن عائشة قالت: قلت: یا رسول الله مالک إذا جاءت فاطمة قبلتها حتى تجعل لسانک فی فیها کلّه كأنک تريد أن تلعقها عسلًا؟ قال نعم یا عائشة إنی لما أسرى بی إلى السّماء أدخلنی جبرئیل إلى الجنّة فناولنی منها تفّاحه فأكلتها فصارت نطفه فی صلبی، فلما نزلت واقعت خديجة، ففاطمة من تلك النّطفه و هي حوراء إنسیه، کلما اشتقت إلى الجنّة قبلتها عائشة گوید: گفتم ای رسول خدا هر وقت فاطمه می‌آید او را می‌بوسی به طوری که زبانت را در دهان او فرو می‌بری مثل اینکه به او عسل می‌خورانی؟! فرمود: بلی ای عائشه شبی که مرا به آسمان بردند، جبرئیل مرا به بهشت برد، سببی به من داد که آن را خوردم، در پشت من نطفه گردید به زمین که برگشتم با خدیجه همبستر شدم فاطمه از آن نطفه است او انسان است حوری خصلت، من هر وقت مشتاق بهشت می‌شوم او را می‌بوسم. «۲»

مشابه این روایت با کمی تغییر در کتابهای زیاد اهل سنت آمده است مانند سیوطی در تفسیر «الدّرالمثور» ذیل آیه شریفه (سبحان الّذی أسرى) تا آخر و «مستدرک صحیحین»: ج ۳ ص ۱۵۶ در روایت این کتاب این طور فرمود: فکنت إذا اشتقت إلى

از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۲۹

رائحه الجنه شمت رقبه فاطمه هر وقت مشتاق بهشت شوم گردن فاطمه را می‌بویم

«فاطمه راستگوترین انسان!»

«فاطمه راستگوترین انسان!» عبدالله بن زبیر از پدرش اوهم از عائشه روایت می‌کند: که او هر وقت فاطمه دخت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خاطرش می‌آمد می‌گفت: ما رأیت أحداً كان أصدق منها إلا أن يكون ألمدی ولّمدها من کسی را راستگوتر از او (فاطمه) ندیدم مگر کسی که او را به دنیا آورده است (یعنی پدرش). «۱»

رسول خدا برایش آسیاب می‌کند

رسول خدا برایش آسیاب می‌کند به خانه فاطمه وارد شد دید علی و او آرد آسیاب می‌کنند فرمود: کدام یک از شما خسته است؟ علی علیه السلام گفت: فاطمه، پس او بلند شد و پیغمبر سر جایش نشست و با علی مشغول آسیاب کردن شدند. «۲»

«اذیت رسول خدا» صلی الله علیه و آله

«اذیت رسول خدا» صلی الله علیه و آله در بخش - ۲ - ص ۱۴۷ بعد آیات مربوط به نهی از اذیت رسول خدا را صلی الله علیه و آله خواند؛

برای حضور ذهن در مورد قضاوت در باره رهبران و اعضای گروه فشار، به چند حدیث ذیل نیز توجه نمایید.

از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۳۰

قال صلی الله علیه و آله اشتد غضب الله علی من آذانی فی عترتی «۱»

غضب خداوند شدت یافته بر کسی که مرا با آزار رساندن به اهل بیتم اذیت کند.

و قال صلی الله علیه و آله من آذانی فی اهلی فقد آذی الله «۲»

هر کس مرا با آزار اهل بیتم اذیت نماید، خدا را اذیت کرده است.

سعد بن ابی وقاص قال سمعت رسول الله يقول ف اطمه بضعه منی من سرّها فقد سرنی و من ساءها فقد سائنی فاطمه أعزّ الناس علی «۳»

فاطمه پاره تن من است هر که او را خشنود کند مرا خشنود نموده و هر کس او را غمگین کند مرا غمگین کرده است فاطمه عزیزترین مردم است برای من.

ألا إنک بضعه منی من آذاک فقد آذانی «۴»

(دخترم) آگاه باش تو پاره تن منی هر که ترا آزار دهد مرا آزار داده است.

جابر بن عبد الله انصاری پس از بیان جریان عیادت شیخین از فاطمه را، می‌گوید:

فرفعت یدیهما إلى السماء وقالت: اللهم إني أشهدك أنّهما قد آذيانی، و غضبا حقّی. ثمّ عرضت عنهما فلم تکلمهما بعد ذالک «۵»

(فاطمه) دستهایش را به سوی آسمان بلند نمود و گفت: خدایا من ترا شاهد می‌گیرم آن دو (ابوبکر و عمر) مرا اذیت کردند و

از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۳۱

حق مرا غصب نمودند سپس از آنها اعراض نمود (صورتش را برگرداند) بعد از آن (تادم مرگ) با آنها حرف نزد.

به دو نفر اولی فرمود: قالت: أشهد الله و ملائکته أنّکما أسخطمانی و ما أرضیتمانی و لئن لقیته النبی لأشکونکما إ

لیه ... والله لأدعون الله عليك في كل صلوة أصليها (الخبر) «۱»

گفت: من خدا و ملائکانش را شاهد می‌گیرم که شما (ای عمر و ابوبکر) مرا غضبناک کردید و مرا راضی ننمودید و اگر پیامبر را ملاقات کردم از شما شکایت خواهم کرد به خدا قسم (ای ابوبکر) پشت سر هر نمازی که می‌خوانم بر تو نفرین خواهم کرد (تا آخر خبر).

ای برادران با انصاف و با وجدان اهل سنت، شما را به خدا! در برابر این همه نصها و روایتها، به خدا و رسول خدا چه جوابی دارید و چه پاسخی آماده کرده اید.

آخر چرا به خود نمی‌آیید و با دیده حقیقت بین این اسناد بلاشبهه و معتبر را نمی‌پذیرید و تعصب را به کنار نمی‌زنید در باره روایاتی که نسبت به اصحاب ساخته شده است، سخنها داریم که در همین بخش بخوانید و قضاوت کنید

«فاطمه در مسیر طوفانها» «فدک»

«فاطمه در مسیر طوفانها» «فدک» سرزمینهای که در اسلام با قدرت نظامی و به وسیله جنگ گرفته شود؛ متعلق به عموم مسلمانان است، و اداره آن به دست فرمان‌روای اسلام می‌باشد؛ ولی سرزمینی که با مصالحه و مکاتبه، بدون اعزام نیرو و هجوم نظامی، به دست مسلمانان درآید، مخصوص شخص پیغمبر و امام پس از او می‌باشد، و سرنوشت این نوع سرزمینها در اختیار اوست، هر تصمیمی در باره آن بگیرد، مخیر است، کسی اجازه ندارد در تصمیمات او دخالت کرده و یا اعتراض نماید چون اوست که می‌تواند آن را ببخشد یا اجاره دهد و یا نیازمندیهای مشروع خویشاوندان خود را، به وسیله این اموال و املاک برطرف سازد.

بر این اساس بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «فدک» «۱»

را به دختر گرامی‌اش بخشید تا خود

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۳۳

و بچه هایش، در آینده محتاج دیگران نباشد و دست نیاز به سوی این و آن دراز نکند، خود او و ذریه‌اش به صورت محترمانه از در آمده‌های آن، ارتزاق نمایند، او نیز در حال حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله تصرف و تملک کرد و عمال و کارگران خود را در آنجا مستقر نمود؛ ولی متأسفانه پس از رحلت جانسوز رسول خدا، نظام حاکم، با یک حدیث جعلی که در طول بیست و سه سال دوران نبوت فقط او آن را شنیده بود، حکم مصادره فدک را صادر و عمال و کارکنان «زهران» را اخراج نمود.

با اینکه خداوند متعال عمل رسول خدا را، طبق آیات مکرر قرآن کریم، «۱» به طور دربست، امضاء کرده است و در صحت مالکیت «زهران» هیچ گونه شک و شبهه وجود نداشت، مع الوصف فدک در تصرف او قرار گرفته بود و «ذوالید» حقیقی او بود، باز شهودی مانند علی و ام‌ایمن «که پیغمبر به اهل بهشت بودن او شهادت داده بود» و بنا به نقل بلاذری «۲» غلام آزاد شده رسول خدا (رباح) را برای شهادت پیش خلیفه اول برد و از او نوشته‌ای گرفت ولی دوّمی آن را گرفت و پاره کرد با این کار به عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله دهن کجی کرده و عملاً کار او را رد نمود و ذریه رسول خدا را قرنهای بامصائب گوناگون زندگی مواجه ساخت (در این باره به کتابهای نوشته شده بی‌شماری مراجعه کنید تا حقیقت روشن شود).

حال به روایات خود اهل سنت که ذیلاً می‌آورم، توجه نمایید.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۳۴

عن أبي سعيد الخدري قال: لما نزلت هذه الآية (و آت ذالقربي حقه «۱») دعا رسول الله صلى الله عليه و آله فاطمة عليها السلام فأعطاهما فدكاً أبي سعيد خدري (یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله) می‌گوید: وقتی که آیه شریفه و آت ذالقربی حقه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه عليها السلام را خواست و فدک را به او عطا کرد. «۲»

ابن مردویه از ابن عباس روایت می‌کند لَمَّا نَزَلَتْ (وآت ذالقربی حقه أقطع رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمة علیها السلام فدکاً هنگامی که آیه شریفه نازل شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فدک را برای فاطمه اختصاص داد «۳»).

باز از ابی سعید روایت شده است: آیه شریفه ذی القربی که نازل شد پیامبر اکرم، فاطمه را صدا زد و فدک را به او عطا نمود. «۴»
 عن ابی سعید الخدری: قال لَمَّا نَزَلَتْ (وآت ذالقربی حقه) قال النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله یا فاطمة لک فدک آنوقت که آیه شریفه نازل شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه فدک مال تو. «۵»

بررسی پرونده فدک به روشنی ثابت می‌کند که بازداري دخت پیامبر از حق مشروع خود: یک جریان سیاسی بود، برای حاکم وقت مسئله روشن تر از آن بود که برایش پنهان بماند، بدینجهت است که زهراء مقهوره در خطابه تاریخی و پر از فصاحت از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۳۵

وبلاغت خود که برای احیای حق از دست رفته خود، ایراد نمود، می‌فرماید: «هذا کتاب الله حکماً و عدلاً و ناطقاً و فضلاً یقول «یرثنی و یرث من آل یعقوب» «۱» «وورث سلیمان داود» «۲» «و بین عزّ و جلّ فی ما و زع من الأقساط و شرع الفرائض» «۳» این کتاب خدا (قرآن) که حاکم و دادگری گویا و فیصله بخش است؛ می‌گوید: حضرت زکریا از خدا درخواست کرد که خداوند به او فرزندی عطا کند، که از او و خاندان یعقوب ارث ببرد، و نیز می‌گوید: سلیمان از داود ارث برد خداوند سهام را در کتاب خود بیان کرده و فریضه‌ها را روشن ساخته است.

امیر مومنان علیه السلام در یکی از نامه‌های خود که به استاندار بصره «عثمان بن حنیف» نوشت؛ به عنوان درد دل و افشاء اعمال ننگ آور دست اندر کاران دستگاه خلافت، صریحاً مالکیت فدک را یاد آور شده و می‌فرماید: «بلی قد کان فی أیدینا فدک من کلّ ما أظنّته السماء فشحّت علیها نفوس قوم، و سخت عنها نفوس قوم آخرین، و نعم الحکم الله از میان آنچه که آسمان به آن سایه افکنده است، فقط در دست ما از اموال قابل ملاحظه، دهکده فدک بود. گروهی بخل ورزیدند، و نفوس بزرگی روی مصالحی از آن چشم پوشیدند و (در این باره) خدابهترین داور است «۴».

البته آن طور که می‌دانید، حاکم وقت، علت مصادره فدک را حدیث جعلی خود او قرار داده بود، گیرم که از پیامبر اکرم همچون کلمه‌ای شنیده باشد، اساساً طبق مدارک و دلایل شرعی، فدک جزء ماترک رسول خدا نبود تا جمله (لانورث ما ترکناه صدقه) شامل آن هم بوده باشد، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در حال حیات از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۳۶

خود به زهرايش بخشیده بود و تاریخ در این باره رجوع آن حضرت را از بخشش خود ثبت نکرده است، وانگهی رجوع بر هبه یا بذل بر اقارب و خویشاوندان باوجود عین موهوب و مبذول هم تجویز نشده است و نیز در تاریخ، مبهم مانده است که، چرا این مسئله را عنوان نکرده‌اند؟ و چه عذری و یا اشکالی پیش آمده که مطرح نگردیده است؟، یا مطرح شده ولی دستان خیانتکار، با گذشت پیام آنها را از مصادره، حذف کرده و به دست فراموشی سپرده است، خدای دانند.

ابی بصیر از امام صادق علیه السلام پرسید چرا امیر مؤمنان علیه السلام در دوران خلافت خود فدک را پس نگرفت و به چه علت آن را ترک نمود؟! فرمود: لأنّ الظّالم و المظلومۀ کانا قدما علی الله عزّ و جلّ و أثاب الله المظلومۀ و عاقب الظّالم، فکره أن یسترجع شیئاً قد عاقب الله علیه غاصبه و أثاب علیه المغصوبۀ «۱»

چون ستمگر و ستمزده هر دو به پیشگاه خدا رفتند و خداوند به ستمزده ثواب عطا و ستمگر را گرفتار عذاب نمود، آنحضرت خوش نداشت که چیزی از عقاب غاصب و ثواب مغصوبه را باز گرداند.

در روایت دیگر فرمود: به رسول خدا صلی الله علیه و آله تبعیت نمود وقتی که مکه را فتح نمود دید عقیل خانه آنحضرت را فروخته است گفتند: یا رسول الله خانه ات را پس نمی‌گیری؟ فرمود: عقیل برای ما خانه ای نگذاشته است ما اهلیت در صدد گرفتن چیزی

را که از ما به تاراج رفته است، نیستیم به این جهت است وقتی که علی علیه السلام به خلافت رسید، فدک را باز پس نگرفت «۲» در روایت دیگر در جواب پرسش بالا- فرمود: ما اولیاء مؤمنان هستیم، در باره آنها حکم می‌کنیم و حقوق آنها را ازستمگرانشان پس میگیریم و لی برای خودمان این

از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۳۷

کار را نمی‌کنیم «۱»

«کی به هوای فدک خیبری»

فخر زمان فاطمه اطهری پیک خدا را چه نکو دختری

أم آبیها لقبت زین سبب کز حسبت دخت پدر پروری

گوهر یک دانه دریای وحی رحمت حق شافعه محشری

یازده اختر که درخشش گرفت در فلک دین همه را مادری

آنچه که در متن کتاب وجود نکته به نکته همه را ازبری زهد و صلاح و شرف و فضل را هم قدر و هم قدم حیدری

نسل فزاینده پاینده را کوثر گویند تو همان کوثری

هرچه ترا بیش ستایند باز بهتر و بالاتر و والاتری

ملک تو مرز ملکوت خداست کی به هوای فدک خیبری

هر سخنی گفت: به وصف صغیر آن سخنان دیگر و تو دیگری «۲»

«روی نیلی!!»

«روی نیلی!!» از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که فرمود: من و فاطمه و حسن و حسین در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم به مانگاهی کرد و گریست گفتم: ای رسول خدا چرا گریه میکنی؟! فرمود: بر آنچه که بعد از من به سر شما خواهد آمد.

گفتم چه خواهد شد؟! فرمود: گریه من برای ضربتی است که به سرتو و سیلی که به

از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۳۸

صورت فاطمه و به طعن (یعنی ضربتی که بانیزه) به ران حسن می‌زنند و زهری که به او می‌خورانند و برکشته شدن حسین، می‌باشد.

پس اهل بیت همگی گریستند عرض کردم ای رسول خدا، خدا ما را نیافریده مگر برای بلا! فرمود: مژده باد بر تو ای علی خداوند

بر من عهد کرده (قول داده) إنه لا یجکک الّا مؤمن و لا یغضک الّا منافق «۱»

ترا دوست نمی‌دارد مگر مؤمن و دشمن ندارد مگر منافق.

مرور ایام و گذشت زمان پیشگوئی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مرحله ظهور رسانید. فدخل عمر و صفق علی خدّها صفقة

من ظاهر الخمار، فانقطع قرطها و تناثرت إلى الأرض «۲»

پس عمر وارد شد و از روی روئید، طوری سیلی به صورت زهراء زد که گوشواره هایش پاره شد و بر زمین ریخت

«پهلوی شکسته»

«پهلوی شکسته» پس از بیاناتی فرمود: جبرئیل گفت: ألا أخبرک بما یجری علیهم بعدک؟! فقلت: بلی یا أخی یا جبرئیل فقال: أمّا

إبتك فهی أول أهلك لحاقاً بك، بعد أن تظلم و يؤخذ حقها و تمنع إرثها و یظلم بعلمها و یکسر ضلعها (الخبر) «۳»
آیا به جریانات بعد از ترا باز گو کنیم؟! گفتم: بلی ای برادر جبرئیل.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۳۹

گفت: اما دختری نخستین کس از اهلیت تو است که به تو ملحق می شود بعد از آنکه در باره او ظلم شود و حقش را بگیرند و از ارثش مانع شوند و شوهرش مظلوم شود و پهلویش شکسته شود (تا آخر خبر)
و فی روایه آخری: ألجأها قنفذ إلى عضاده بیتها و دفعها فکسر ضلعاً من جنبها فألقت جنباً من بطنها، فلم تزل صاحبه فراش حتی ماتت من ذالك شهیدهً «۱»

در روایت دیگر است: قنفذ (دختر وحی) را چنان به چهارچوب در، فشرده یک دنده از پهلویش، شکست و آن را که در شکمش بود انداخت از آن روز به رختخواب افتاد دیگر بهبودی نیافت و شهیده از دنیا رفت

«فرودگاه وحی در مسیر تند باد»

اشاره

«فرودگاه وحی در مسیر تند باد» روایت شده است: پیامبر وقتی که آیه فی بیوت اذن الله أن ترفع و یذکر فیها اسمہ یسبح له فیها بالغدو و الاصال «۱»

را تلاوت کرد مردی برخاست و گفت این خانه‌ها کدامند فرمود خانه‌های پیامبران؛ ابوبکر برخاست و با اشاره به خانه امیر و فاطمه علیهما السلام پرسید؟ آیا این خانه هم از آنهاست؟! فرمود: نعم من أفضلها «۲»

ابن عباس در این مورد آورده است که در مسجد پیامبر بودیم، یکی از حاضران آیه فی بیوت ... را تلاوت نمود، من از پیامبر سؤال نمودم آنه چه خانه هائی هستند؟! فرمود: بیوت الأنبیاء و أوماً بیده الی منزل فاطمه خانه پیامبران و به خانه فاطمه اشاره نمود یعنی این خانه. «۳»

جابر أنصاری گوید: روزی با رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه فاطمه رفتیم سه مرتبه سلام کرد و اجازه و دو خواست! در هر سه بار فاطمه جواب سلام و اجازه را داد و آن وقت به خانه فاطمه داخل شد. «۴»

رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام رحلت وصیتی که می کرد، رو به انصار نمود، و فرمود: ألا فاسمعوا و من حضر، ألا إن فاطمه بابها بابی بیتها بیتی، فمن هتک فقد هتک حجاب الله آگاه باشید بشنوید و هر کس که حضور دارد، بداند، در (خانه) فاطمه در من است و خانه او خانه من است پس هر کس آن خانه را هتک حرمت نماید (پرده

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۴۱

احترام آن خانه را بدرد) پرده حرمت خدا را دریده است (عیسی راوی حدیث گوید) فبکی أبو الحسن طویلاً، و قطع عنه بقیة کلامه و أكثر البکاء، و قال: «هتک و الله حجاب الله هتک و الله حجاب الله، یا أمه یا أمه صلوات الله علیها پس امام موسی کاظم علیه السلام بقیه حرفش را برید سه بار فرمود: به خدا قسم پرده خدا دریده شد و دو مرتبه فرمود: ای مادر ای مادر! درود خدا بر او باد. «۱»

قال النّظام «۲» إن عمر ضرب بطن فاطمه یوم البیعة، حتی ألقت الجنین من بطنها «۳» و ألقت المحسن من بطنها و کان یصیح، أحرقوا دارها بمن فیها، و ماکان فی الدار غیر علی و فاطمه و الحسن و الحسین «۴»

نظام گوید: عمر در روز بیعت (چنان) بر شکم فاطمه زد که سقط جنین کرد (محسنتش راسقط نمود)، و فریاد می‌زد خانه را با هر که در آن است بسوزانید! در حالی در خانه، جز علی و فاطمه و حسن و حسین، کس دیگری نبود!، «۵»

بلاذری از سلیمان تیمی، و از ابن عون آورده است: إنَّ أبابکر أرسل إلى علی یريد البيعة فلم یبایع، فجاء عمر، و معه فتيلة فتلقته فاطمة علی الباب فقالت فاطمة: یابن الخطاب أتراک محرّقا علی بابی؟! قال: نعم، و ذالک أقوى فیما به أبوک! بدرستی که ابابکر کسی را به سوی علی، فرستاد تا از او بیعت گیرد، او هم بیعت نکرد، عمر با فتیله ای (مشعلی از آتش) آمد، فاطمه دم در، جلوی او را گرفت و فرمود: ای پسر خطاب! آیا تصمیم گرفته‌ای خانه مرا بسوزانی؟! گفت: بلی، این کار من، آنچه را که از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۴۲

پدرت آورده است، تقویت می‌کند! (برای بقای دین پدرت باید در ترا بسوزانم، در واقع در خود رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای تقویت دینش آتش می‌زنم) بنام به این اجتهاد!! «۱»

استاد عبدالفتاح عبدالمقصود می‌گوید: أتى عمر بن الخطاب منزل علی و فيه طلحة، و الزبیر و فيه رجال من المهاجرین، فقال: و الله لأحرقنّ علیکم أولتخرجنّ إلى البيعة عمر به منزل علی آمد، و در آن منزل، طلحة و زبیر و مردانی از انصار بودند گفت: به خدا قسم خانه را آتش می‌زنم! یا اینکه برای بیعت بیرون آید! «۲».

در مدارک معتبر زیادی از اهل سنت آورده‌اند: أن عمر أتى بالحطب لیحرق باب فاطمة بضعة رسول الله صلی الله علیه و آله علی من فیه، و قیل لعمر إن فیه فاطمة، قال: و إن. بدرستی که عمر هیزم آورد تا در فاطمه پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله را با هر که در آن است، بسوزاند! به او گفتند: فاطمه در آن است، گفت: اگر چه (فاطمه هم در آنجا باشد). «۳» و قیل أيضاً، إن عمر جاء بقبس من نار علی أن یضرم علیهم الدار، فلقیتهم فاطمة، فقالت: یابن الخطاب! أجتت لتحرق دارنا؟! قال: نعم! أو تدخلوا فیما دخلت فیه الأئمة گفته شده است، عمر باشعله‌ای از آتش آمد که خانه را بر آنها بسوزاند، فاطمه او را از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۴۳

ملاقات کرد و گفت: آیا آمده‌ای خانه مرا آتش بزنی؟! گفت بلی! مگر اینکه داخل شوید به آنچه که امت داخل شده است (یعنی باید به ابوبکر بیعت کنید). «۱»

«إنطلق عمر و خالد بن الولید إلى بیت فاطمة» «۲» «حتى هجموا علی الدار. «۳» عمر و خالد بن ولید به سوی خانه فاطمه رفته و به خانه هجوم بردند.

و فی روایة أخرى أن فاطمة تلقت عمر علی الباب، فقالت فاطمة: یابن الخطاب! أتراک محرّقا علی بابی؟! قال: نعم! در روایت دیگر است که فاطمه عمر را در دم در دید و گفت: ای پسر خطاب آیا می‌خواهی در خانه مرا آتش بزنی! گفت: بلی! «۴»

و یذکر عروة ابن الزبیر أن «أرهب بنو هاشم و جمع لهم الحطب لتحریقهم» عروة پسر زبیر گوید: بنی هاشم را، ترسانیده بودند و برای سوزاندن آنها هیزم (زیادی) گرد آورده بودند. «۵»

در دو کتاب «الهجوم علی بیت فاطمة علیها السلام» و صلی الله علیه و سلم مأساة الزهراء علیها السلام» در این باره مطالب زیادی آمده است که قسمتی از آن را ذیلاً می‌آورم.

و أمر بجعل الحطب حوالی البیت و انطلق هو بنار. «۶»

و د

ستور داد هیزم در اطراف خانه قرار دهند و او هم با آتش رفت.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۴۴

و فریاد می‌کرد: أحرقوا دارها بمن فیها. «۱» خانه فاطمه را باهر که در آن است بسوزانید.

فاطمه با صدای بلند ناله سر داد، پدرم ای رسول خدا! بعد از تو چه چیزها از پسر ابی قحافه و پسر خطاب دیدیم. فلما سمع القوم صوتها و بكائها، انصرفوا باکین و بقی عمر و معه قوم. «۲»
زمانی که مردم صدای ناله فاطمه را شنیدند برگشتند مگر عمر و عده ای از یارانش.

و دعا بالنار و أضررها فی الباب «۳»

و آتش خواست و آن را دم در روشن ساخت.

فأخذت النار فی خشب الباب «۴»

پس آتش در چوبهای در سرایت کرد.

و دخل الدخان البیت «۵»

و دود بر (داخل) خانه پیچید.

فدخل قنفذ یده یروم فتح الباب «۶»

پس قنفذ (یار و خدمتکار عمر) دستش را برد و سعی در باز کردن در، داشت.

فأخذت الفاطمه بعضادتی الباب تمنعهم من فتحه و قالت ناشدتکم الله و بأبی رسول الله صلی الله علیه و آله أن تکفوا عننا و انصرفوا،

فأخذ عمر السوط من قنفذ و ضرب بها عضدها فالتوی السوط علی یدیها حتی صار کالدملج «۷» الأسود «۸»

فاطمه دوطرف در را گرفت که از گشوده شدن در مانع شود و گفت: شما را به خدا و به پدرم رسول خدا

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۴۵

سوگندتان می دهم، از ما دست بردارید و برگردید.

عمر تازیانه را از قنفذ گرفت و به بازوی فاطمه زد پس تا زیانه به دستهایش پیچید تا به صورت بازوبند سیاه در آمد!!!

فضرب عمر الباب برجله فکسره «۱»

عمر با پایش به در زد و آن را شکست.

و فاطمه علیها السلام قد ألصقت أحشاءها بالباب تترسه، فرکل الباب برجله «۲»

و فاطمه قسمت جلوی بدن خود را، به در چسباند (و خود را سپر در قرار داد) که از باز شدن جلوگیری نماید پس عمر با پایش در

را شکست

«۱- ای پسر صهاک»

«۱- ای پسر صهاک» ثم وثب علی علیه السلام فأخذ بتلابیب عمر ثم هزه فصرعه و وجأ أنفه و رقبتیه و هم بقتله فذکر قول رسول الله

صلی الله علیه و آله و ما أوصاه به من الصبر والطاعة فقال: والندی أكرم محمداً بالنبوة یابن صهاک! لولا کتاب من الله سبق و عهد

عهده إلی رسول الله صلی الله علیه و آله لعلمت أنك لا تدخل بیتی. فأرسل عمر یستغیث فأقبل الناس حتی دخلوا الدار و ثار علی ۷

إلی سیفه، فرجع قنفذ إلی أبی بکر و هو یتخوف أن یرج علی ۷ بسیفه، لما قد عرف من بأسه و شدته، فقال أبوبکر لقنفذ: إرجع،

فإن خرج و إلا فاقتم علیه بینه، فإن إمتنع فأضرم علیهم بیتهم النار، فانطلق قنفذ فاقتم هو و أصحابه بغير إذن، ثار علی ۷ إلی سیفه

فسبقوه إلیه و کاتروه و هم کثیرون، فتناول بعض سیوفهم فکاتروه «۳»

سپس علی علیه السلام جهید و گریبان عمر را گرفت او را به شدت تکان داد و دماغ و گردنش را پیچید و به درد آورد، خواست او

را بکشد، وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله که به صبر و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۴۶

استقامت امر کرده بود، به یادش آمد، و گفت: به خدائی که محمد را با نبوت گرامی داشت، سوگند! ای پسر صَحَّاک «۱» اگر نبود آنچه که از سوی خدا نوشته شده و عهدی که رسول خدا مرا متعهد نموده است (که برای حکمت‌های گوناگون این مصائب را تحمّل کنم) آن وقت می دانستی که نمی توانی به خانه من داخل شوی (و آن قدرت را نداشتی که پا به داخل خانه من بگذاری، و گرنه قلم پایت را می شکستم، اما چکنم وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله دست و بال مرا بسته و به تو جرئت داده است). عمر فرستاد و از مردم کمک خواست، مردم شورش کرده و به خانه هجوم آوردند و در این حال، حضرت با سرعت شمشیرش را برداشت و در این حال قنغذ برگشت خود را به ابوبکر رسانید و شمشیر به دست گرفتن علی علیه السلام را اطلاع داد. چون از سوابق شجاعت و قدرت نظامی علی علیه السلام با خبر بودند (بیمناک شده کسب تکلیف کرد و لی ابوبکر به دو علت دستور خشونت داد. ۱- از وصیت رسول خدا اطلاع داشت و می دانست علی علیه السلام مخالفت او نخواهد کرد و جنگ نخواهد نمود.

۲- ارادل و اوباش زیاد اطرافش را گرفته بودند، و بر دل هراسان و بیمناک او، نیرو می بخشیدند.

ابوبکر به قنغذ دستور داد، برگرد و به خانه یورش ببر، اگر ممانعت کردند، خانه را آتش زده و ویران کن! (خانه ای را که رسول خدا صلی الله علیه و آله کراراً برای حفظ حرمت آن سفارشهای اُکید کرده بود). قنغذ با دار و دسته اش به خانه هجوم بردند حضرت خواست (دوباره) به سوی شمشیر رود آنها هم با آن تعداد زیاد شمشیر کشیده و از رسیدن دست حضرت به شمشیر، مانع شدند (و امام را دستگیر کردند). از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۴۷

عمر به علی علیه السلام گفت: بلند شو و به ابی بکر بیعت نما، آنحضرت ایستادگی کرد، عمر دستش را گرفت و گفت: بلند شو، حضرت از ایستادن ممانعت نمود «۱»

«۲- ریسمان در گردن شیر خدا!!!»

«۲- ریسمان در گردن شیر خدا!!!» فآلقوا فی عنقه حبلاً «۲»

پس به گردنش ریسمان انداختند و فی روایة: جعلوا حمائل سیفه فی عنقه «۳»

و در روایتی است که حمایل شمشیرش را به گردنش انداختند و در نصوص دیگری آورده اند: أخرجوه ملتباً «۴» بشیابه یجزونه إلی المسجد فصاحت فاطمة علیها السلام و ناشدتهم الله «۵»

او را بیرون آورده و با لباسش به زمین می کشیدند تا به مسجد برسانند. فاطمه صیحه کشید و آنها را به خدا قسم می داد.

و حالت بینهم و بین بعلها و قالت: و الله لا- أدعکم تجرؤن ابن عمی ظلماً، و یلکم ما أسرع ما ختم الله و رسوله فینا أهل البیت. و بزعمها أنها تخلّصه من أیدیهم «۶»

و (با آن حال نزار و ناتوانی و ..) خود را میان امام و مردم انداخت و گفت: به خدا قسم نمی گذارم پسر عموم را این گونه با ظلم و ستم، بکشید، وای بر شما چه زود بر توصیه های خدا و رسولش در باره ما اهل بیت، خیانت کردید، و گمان می کرد که از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۴۸

امام را از دست (آن جنایت پیشه گان) نجات خواهد داد.

فترکه أكثر القوم لأجلها. «۱»

جماعت بیشتری به خاطر زهراء (از علی علیه السلام دست برداشته و) ترکش کردند

«۳- تازیانه و زهراء!!!»

«۳- تازیانه و زهراء!!» فامر عمر قنفذاً أن يضربها بسوطه، فضربها بالسوط على ظهرها وجنبها إلى أن أنهكها و أثر في جسمها الشریف «۲»

بیشتر مردم به خاطر زهراء از امام دست برداشتند، ولی عمر به قنفذ دستور داد، با تازیانه فاطمه را بزند (آنقدر) با تازیانه به پشت و پهلو او زد تا از پا در آورد و (شدت ضربات) در وجود شریفش اثر گذاشت.

و فی روایه: ضربها قنفذ علی وجهها و أصاب عینها «۳»

در روایتی آمده است: قنفذ به صورت زهراء زد که چشمش آسیب دید.

و فی روایات آخری: ضربها علی رأسها أو ذراعها أو کتفها، أو عضدها و بقی أثر السوط فی عضدها مثل الدملج، «۴» أو لکرها بنعل السیف، وإنّ الضرب الصادر منه كان السبب فی إسقاط جنینها «۵» أو كان أقوى سبب فی ذالک «۶»

در روایات دیگر آمده است که به سر و دست و شانه و بازویش، چنان زدند که اثر تازیانه در بازویش

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۴۹

به صورت بازوبند ماند و با غلاف شمشیر چنان کوبید که قوی ترین علت سقط جنین شد.

در روایت دیگر آمده است که او را خالد بن ولید با غلاف شمشیر زد و در روایت دیگر است که خالد او را در پشت در (به دیوار) فشار داد که فریاد کشید، به این جهت سقط جنین را به خالد نسبت داده اند «۱».

در روایت دیگر می گوید: آن مظلومه را مغیره بن شعبه به طوری زد که وجود شریفش، خونین گشت، یا در را به شکمش فشار داده به اسقاط جنین منجر شد. «۲»

و فی روایه: إلتفت عمر إلى من حوله و قال: اضربوا فاطمة، فانها لتسیط علی حبیبة رسول الله صلی الله علیه و آله و بضعتة حتی أدموا جسمها و بقیة آثار العصرة القاسية و الصدمة المريرة، تنخر فی جسم فاطمة، فأصبحت مریضة علیة حزینة «۳»

در روایتی است که: عمر رو به اطرافیانش کرد و گفت: فاطمه را بزنید!!! تازیانه ها به حبیبه و پاره تن رسول خدا، فرود آمد تا خون آلودش کردند و (چنان فشردند که) آثار آن فشار بیابانه و آسیبهای تلخ در جسمش ماند و او را پوسانید و مریضه و علیده و حزینه بستری شد (و در نهایت با آن صدمه‌ها به شهادت رسید).

و فی عدّة من الروایات: ضرب عمر بالغلاف علی جنبها و بالسوط علی ذراعها «۴»

واسودّ متنها من أثر الضرب «۵» و بقی إلى أن قبضت «۶»

در چندین روایت این گونه

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۵۰

آمده است که: عمر با غلاف شمشیر به پهلویش و با تازیانه به بازویش چنان کوبید که بدنش سیاه شد و اثر این ضربات تا دم مرگ مانده بود.

سلمان گوید: من دیدم ابوبکر و اطرافیانش همگی به گریه افتادند جز عمر و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه، و عمر می گفت: إنا لسنّا من النساء و من رأیهنّ فی شیءٍ «۱»

ما با زنها و رأی آنها، کاری نداریم.

عبد القاهر بن طاهر بغدادی متوفای ۴۲۹ گوید: ثم إنَّ النّظام «۲» ... كان طعن فی الفاروق عمر، و زعم ... و أنّه ضرب فاطمة علیها السلام و منع میراث العترة «۳»

سپس نظام در کارهای فاروق عمر، به او طعنه میزد و (چندتای آنها را می شمرد از جمله) گمان میکرد فاطمه را زد و عترت را از

ارث پدری مانع شد (و محروم کرد

«۴- میان در و دیوار»

تحمل مولا در این حال

تحمل مولا در این حال ناگهان از جا پریدم جانب در چون رسیدم نوگل پژمان خود را روی خاک افتاده دیدم چشم من افتاد براو چشم او افتاد بر من اونفس میزد به سختی من خجالت میکشیدم فضه میدانند به پشت درچه ظلمش وارد آمد من فقط فریاد زهرا را به گوش خود شنیدم محمد فاضل مرندی واعظ در قم می گفت: من به نجف اشرف مشرف شدم و در بالای سر امام، اشعار بالا را می خواندم و اشک می ریختم دیدم یک روحانی پیر از اهالی یزد گریه کنان آمد پیش من و گفت: شیخ غیر از روضه حضرت زهراء علیها السلام غیر از این، چیزی بلدنیستی که در محضر مولا بخوانی آیا او در حال حیات خود به زهرایش کم گریسته است که درد او را تازه می کنی! دیدم حرف حق است دیگر اشعارم را پیگیر نشدم.

وعصرها بین الباب والحائط عصره شديده قاسيه حتى كادت روحها أن تخرج من شدة العصرة، و نبت المسمار في صدرها «۱» و فاطمه را میان در و دیوار بشدت فشار داد که کم مانده بود از شدت فشار، روح از بدنش بیرون رود به گونه ای که میخ در، به سینه زهراء فرو رفت

«۵- سینه خونین»

«۵- سینه خونین» و نبع الدّم من صدرها و ثديها «۱» و خون از سینه و پستانهایش سرازیر بود

«۶- مسمار در سینه»

«۶- مسمار در سینه» و نبت المسمار في صدرها «۲» فسقطت لوجهها والنّار تسعر «۳» به رو در افتاد در حالی که آتش زبانه می کشید

«۷- ناله بنیانکن»

«۷- ناله بنیانکن» فصرخت صرخة جعلت أعلى المدينة أسفلها، و صاحت: يا أبتاه! يا رسول الله! هكذا يصنع بحبيبتك و ابنتك، «۴» طوری فریاد کشید که مدینه را زیر و رو کرد و صدا زد ای پدر ای رسول خدا با دختر محبوبه ات اینگونه رفتار می کنند؟!

«۸- جنین مظلوم»

«۸- جنین مظلوم» و كانت حامله بالمحسن لستة أشهر فأسقطته «۵»

چون به بچه ششماهه بنام محسن،

از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۵۳

حامله بود، آن را نیز سقط نمود. «۱»

جنگ اینترنت ها!

جنگ اینترنت ها! مگر هنوز در عصر فضا و قرن بیستم با این همه پیشرفتهای علمی گوناگون از شیعه و پیروانان اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله دست برداشته اند.

بتازگی جنگ کلاسیک و روش جدید اینترنت را، به تسلیحات قدیمی، نیزه و شمشیر، تبلیغ و قلم، اضافه کرده و با کلماتی که شایسته و سزاوار خودشان است، مصّرانه ادامه می دهند؛ برای نمونه به یک مرحله از این جنگ کلاسیکی، توجه نمائید و در اطراف این گونه جنگیدن، منصفانه فکر کنید.

در تاریخ ۲۴-۱۰-۱۹۹۸ میلادی شخصی از شیعیان، بنام (عمار) این سؤال منطقی را، به آنتن اینترنت فرستاد، که، شما (سنی ها) یکبار می گوئید: رافضی یعنی شیعه ها بسبب عبدالله بن سبای یهودی به وجود آمدند، و حالا هم میگوئید: اَنَّهُ كَانَ لَهْم (ای للشیعة) دور فی آیام خلافة عمر شیعیان در زمان خلافت عمر نیروئی داشتند! آیا این حرف شما مستند به مدرکی است و یا صرف بافتن کلمات و خلاصی و جاخالی دادن و طفره رفتن از پاسخ سؤالهای منطقی شیعیان است، بدان
از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۶۵

که خدا از تمامی اعمال و نیات شما آگاه است، و بر دروغهای شما شاهد است پس چه خوب داوری است خدا و چه نیک وعده گاه است، قیامت!

فرد بی منطق و هوچیگری بنام (مفتار) پیدا شد در همان روز (این جواب مفتضحانه و احمقانه را به آنتن فرستاد) الشیعة من الیهود شانت أم آیت ... والكلام الفاضی هایخلیک أتقولها فی الشارع ... یاعیل أتقول قلبه حیلہ ... و أنت یاعمار ماتفهم ... مو بقادر أترد السؤال ولا کیف یا رافضی؟! و أقول لك نعم ... کراهیة الشیعة ورثاها أب عن جدّ من آیام التّابعین الکرام ... و إلی یومک ... وأنتم السبب فی مشاكل المسلمین ... لكم الله أنا (کذا) توفکون ... ولو تعلمون فسیرة (کذا) أبو جهل و أبو لهب أشرف من سیره الروافض ... اللهم دمرهم بدداً ولا تبق منهم أحداً ... إنک إن تذرهم لایلدوا إلّا فاجراً کفّاراً ... وبعد کل شیعی متعنتر ... سوف نبید الیهود «۱» شیعه از یهودیان است بخواهی یا نخواهی ... و خیال می کنی این حرفهای بیهوده را در خیابان می زنی ... ای نادان آیا می گوئی این از نبود چاره است ... و تو ای عمار نمی فهمی ... و ای رافضی تو قدرت رد و چگونگی آن را نداری!! بلی من بتو میگویم: ما دوست نداشتن (ونفرت) از شیعیان را ابا عن جد از زمان تابعین گرامی تا به امروز ارث برده ایم! ... و شماها باعث مشکلات مسلمانها هستید! ... خدا (جواب) شمارا بدهد تاکی میخواهید (مقاومت کرده) و تهمت می زنید! ...

اگر بدانید، یقیناً سیره ابوجهل و ابولهب، از رفتار رافضی (شیعه) ها شرافتمند (وبهتر) بود؛ خدایا تو خودت آنها (شیعیان) را از ریشه بر کن و نابود کن و کسی از آنها را زنده نگه ندار ... اگر آنها را باقی گذاری، بجز کافر و فاجر به دنیا نمی آورند ... (این نفرین حضرت نوح بعد از نهصد و پنجاه سال از نبوتش در باره کفار قومش بود) و پس از
از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۶۶

(براندازی) همه شیعیان مشکل ساز و گیج کننده، نوبت (ریشه کنی) یهودیان است! (اول براندازی شیعه بعد یهودیان).
عمار در همان روز به وسیله اینترنت جواب داد، به خدا راست گفتی: دشمنی (شیعیان را) از پدرانمان به ارث، و کارهای نیاکانتان بهترین دلیل است که، خداوند شما را با او و با کسی که دستان خود را با خون سرور جوانان بهشت که سلام خدا بر او باد، آغشته نمود، محشور کند.

مفتار باز در همان روز جواب داد ولماذا لا أحشر مع یزید چرا با یزید محشور نشوم در حالی که رسول گرامی فرموده است: هر کس با روم بجنگد خدا او را بخشیده است.

مگر در شبکه پیشرفته جهانی (اینترنت) همین ابو حسن وهابی در تاریخ ۲۷-۶-۱۹۹۸ میلادی، جملات ذیل را به آنتن شبکه (أنا العربی الشیعیه) با عنوان (مساکن الشیعیه لایوجد من یقبلهم علی الإنترنت!) بیچاره شیعیان کسی نیست که آنها را برای اشتراک به اینترنت بپذیرد!، نفرستاد.

نعم لقد بات الروافض مطرودین من أكثر ساحات النقاش العربیه، و علی سبیل المثال ۱- ساحه (العربیه) ممنوع دخول الشیعیه.

۲- شبکه (سحاب) ممنوع دخول الشیعیه.

۳- (واحه العرب) ممنوع دخول الشیعیه.

۴- (والف) ممنوع دخول الشیعیه. «۱»

بلی رافضیه‌ها از بسیاری از شبکه‌ها، ممنوع الإشتراك و مطرود شده‌اند و از شرکت در شبکه‌های مانند (عرب) و (سحاب) و (واحه العرب) و (والف) جلوگیری به عمل آمده است!

برای اولین بار یکی از جوانان کویت شبکه‌ای با نام (أناالعربی) تأسیس کرد و از

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۶۷

ترس تندروهای سنی‌ها بانام مستعار (رابین هود) دست به کار شد تا به سؤالها و اشکالات گوناگون، از هر ملتی مخصوصاً از سنی‌ها را پاسخ گو باشد، خوشبختانه در زمان کوتاهی موفق به کوییدن أتباع أفكار ابن تیمیه و براهین آنها، گردید.

اما پیروان سر سخت گروه فشار، آن شبکه را زیر ضربات شدید خود قرار داده و با تحریک تعصبات قومی، بمباران نموده متأسفانه در مدت کمی، آن شبکه را تضعیف نمودند که در این حال جوانی به نام موسی العلی از نویسندگان شیعه سعودی با تأسیس شبکه شیعی دیگر با نام (هجر) به کمک او بر خاست که دوباره اتباع گروه فشار از موقعیت‌های خود در ابن سعود استفاده کرده آن شبکه جدید التأسیس را به تعطیلی کشانده و جشن گرفتند.

در نهایت شبکه أناالعربی نیز از دست رفت حال به یک نمونه از صدها بی ادبی و بی وجدانی شبکه‌های ضد شیعه اشاره می‌کنم که خود به حق قضاوت نمایند.

مسئول یکی از شبکه‌های اهل سنت به نام مشارک در تاریخ ۲۴/۷/۱۹۹۹ در شبکه جهانی (اینترنت) چنین می‌نویسد: از (مشارک) به برادران خود از سنی‌ها، که حتماً از صفحه روبن اليهود (أنا المجوسی!) قطع رابطه نمایند «۱» ادعواکم إخوانی جمعاً لترك صفحة المجوس هذه، و سأسعی لمنعهافی السیعودیه لأنها (والذی خبث لایخرج ألاً نکداً) فهل أنتم معی فی ذالک؟ همه شما برادرانم را به ترک این صفحه مجوسی را، دعوت می‌نمایم من هم در کشور سعودی، نهایت سعی خود را به کار می‌بندم تا آن را به تعطیلی، بکشانم چون آن شبکه چیز خبیثی است که غیر از نکبت و میوه تلخ محصولی ندارد آیا شما هم بامن همکاری می‌کنید؟!

در پاسخ یکی از شیعیان که به او جواب داده بود، به آنتن شبکه جهانی چنین می‌فرستد، و نامش را به جای مشارک (مدمر) یعنی کوبنده می‌آورد انتم روافض و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۶۸

شّر من وطأ الحصى، و جوهکم مسخوطه، علامه و آیه من اللّه فیکم یا روافض، کثیر منکم زنادقه و مجوس، و قد تحاور کثیر من العلماء مع الزنادقه و المجوس، و لکنکم لاعقل و لا نقل شما رافضی هستید و بدترین جنبنده روی زمین، صورتهای شما از سوی خداوند غضب شده (ومسخ شده) نشاندار هستید، ای رافضی‌ها بسیاری از شماها زندیق (بی دین) و مجوسی هستید و بسیاری از دانشمندان با بی دین‌ها و مجوس‌ها بحث کرده‌اند اما شما نه عقل دارید و نه نقل یعنی بی خرد و دست خالی از روایت و حدیث هستید. «۱»

برای مزید اطلاع به مطالب فرستاده شده بر علیه شیعیان را در شبکه‌های جهانی به (کتاب الانتصار که شش جلد آن، تا به حال به

چاپ رسیده و دو جلد دیگر آن نیز آماده چاپ است) و (همچنین در کتاب (آیا و چرا؟!)) «۲» و دهها کتاب در این مورد، مراجعه و بررسی کرده و قضاوت نمایند که پیروانان گروه فشار هنوز هم هنوز است که، پس از گذشت چهارده قرن از زمان آنها باز در عصر فضا و دوران بحث و فکر آزاد، با پیروانان و دوستداران اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه برخورد میکنند، تا برسد به صدر اسلام و دوران فرمانروائی مطلق العنان آنها. (از اینجا پی توان بردن چه آشوبیست در دریا)

آیا با این توجیه باز کسی پیدا می شود این پرسش را مطرح کند که چرا تاریخ خیلی از مطالب مظلومیت و مقهوریت و سوخته شدن خانه علی و فاطمه علیهما السلام و ... را به ثبت نرسانده است؟! مگر در این اعصار علم و دانش، کسی پیدا می شود، تاریخ را بدون عصیت قومی، از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۶۹

با دید و نگرش شفاف، مورد مطالعه قرار داده و با کمال بیطرفی، به صفحات کتابها دقت کند، و حقیقت مدفون شده در آنها را، از لابلای آنها بیرون کشیده و در معرض دید همگانی قرار دهد، و سپس با ناله‌های سوزان خود، فریاد رسای او محمده و او علیاه و وافاطمته و هزاران واواهارا، به گوش جهانیان برساند؛

آیا آنان که با خبرهای ساختگی دوران خلافت بنی امیه و بنی العباس خو گرفته و برای حفظ موقعیت و ریاست و در آمد سرشار خود، مانند سیل به صفحات تاریخ ریخته، و در اختیار مؤرخین و ... قرار داده اند، می توانند شجاعانه و بیطرفانه زنجیر عصیت قومی را پاره کرده و شعار انا وجدنا علیه آباءنا را زیر پا گذاشته به حق و حقیقت پیوند و در حزب اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گیرند؟! تنها حزبی که خود رسول خدا صلی الله علیه و آله طبق روایت مقبول طرفین از رستگاری آنها و هلاکت بقیه پرده بر داشته است. «۱»

«عیادت شیخین»

«عیادت شیخین» پس از تحکیم حکومت و استقرار در اریکه قدرت و به دست آوردن آرزوهای دیرین و سوار بر مرکب مرام، تازه به یاد فاطمیه آسیب دیده و رنجور و در بستر مرگ خوابیده، افتادند؛ آنهم با چه هدفی خدا می داند چون رفتار و اعمال بعدی آنها کاشف سوء نیت آنها بود و گرنه ...؟!.

عمر به ابوبکر گفت: بلند شو پیش فاطمه برویم او را ناراحت کرده‌ایم، باهم آمدند اجازه خواستند ولی دختر وحی به آنها اجازه ورود نداد، تا اینکه امیرمؤمنان علیه السلام را واسطه قرار دادند، وارد شدند، دختر وحی از آنها رو گردانید، سلام کردند جوابشان را نداد (دختر وحی مسئله شرعی اش را خوب می فهمید اگر آنها را ... می دانست باید پاسخ سلام آنها را میداد)

ابوبکر گفت: ای حبیب رسول خدا، به خدا قسم قرابت رسول خدا برای من دوست داشتنی تر از نزدیکان خودم است!، و تو برایم از عائشه محبوبتری، و دوست داشتم روزی که پدر تو مُرد، من می مردم و بعد از او نمی ماندم، آیا تو خیال میکنی من با اینکه شرف و فضل تو را به خوبی میدانم از گرفتن حقت مانع میشوم؟! چکنم از پدرت شنیدم؟

فقط او شنیده بود!!»

اشاره

فقط او شنیده بود!!» که فرمود: لا- نورث ماترکناه صدقه از ما ارث برده نمی شود ماترک ما، صدقه است (واقعاً برای دلجوئی از

فاطمه آمده بودند؟ یا می‌خواستند با با کما بی مهری، به تحریم اقتصادی خود و غضب فدک، صورت شرعی بدهند و در برابر دختر وحی، با سنگدلی تمام، مانند خانه‌اش، دلش را هم به آتش بکشند، اگر راست می‌گفتند: و از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۷۱

برای دلجوئی و استرحام آمده بودند پس چرا در همان جلسه، با دادن مقداری از حق خود، یا به قول خودشان، از صدقه پدرش که به او حلال بود چیزی به او ارزانی دارند و کمی از درد دلش را التیام می‌بخشیدند زهی بی انصافی و ..! به بقیه روایت ابن قتیبه توجه فرمائید و قضاوت کنید

فقلت: أرايتكما إن حدثتكما حديثاً عن رسول الله صلى الله عليه وآله تعرفانه و تفعلا إن به؟ قال نعم، فقلت: نشدتكما بالله ألم تسمعا رسول الله يقول: رضا فاطمة من رضاي، و سخط فاطمة من سخطي، فمن أحب فاطمةً إبتى فقد أحبني، و من أرضى فاطمةً فقد أرضاني، و من أسخط فاطمةً فقد أسخطني؟ قال نعم سمعناه من رسول الله صلى الله عليه وآله قالت: فإني أشهد الله و ملائكته أنكما أسخطتماني، و لئن لقيت النبي لأشكوئكما إليه پس فرمود:

اگر من حدیثی را از رسول خدا برای شما نقل کنم که خودتان هم آن را می‌شناسید آیا به آن عمل می‌کنید؟ (یا نه) گفتند: بلی، فرمود: شما را به خدا قسم میدهم آیا نشنیدید که رسول خدا فرمود: رضایت فاطمه از رضای من است و غضب فاطمه، از غضب من است؟ پس هر کس دخترم فاطمه را دوست دارد مرا دوست داشته و هر کس فاطمه را راضی کند مرا راضی نموده است، و هر کس فاطمه را عصبانی (وناراضی کند) مرا عصبانی کرده است هر دو گفتند: بلی آن را از رسول خدا شنیدیم!، فرمود: خدا و فرشته‌های او را شاهد می‌گیرم که شما، مرا ناراضی و عصبانی کردید، اگر پیامبر اکرم را ملاقات کردم از هر دوی شما شکایت خواهم کرد. پس از این گفتگو و اظهار درد درونی فاطمه علیها السلام، ابوبکر گفت: أنا عائد بالله تعالی من سخطه و سخطک یا فاطمة من پناه می‌برم به خدا از غضب او و غضب تو، ای فاطمه!

ابوبکر با شدت شروع به گریستن کرد در حالی که فاطمه می‌گفت: واللّه لأدعون الله عليك في كل صلاة أصليها به خدا قسم پشت سر هر نمازی که می‌خوانم، بر تو نفرین خواهم کرد.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۷۲

قال: فلم يبایع علياً كرم الله وجهه، حتى ماتت رضى الله عنهما ولم تمكث بعد أبيها إلا خمساً وسبعين ليلةً (الخبر) پس علی علیه السلام بیعت نکرد تا فاطمه علیها السلام از دنیا رفت و بعد از پدر بیش از هفتاد و پنج روز زنده نماند (تا آخر خبر) «۱» البته طبق بیشتر روایات اهل سنت، مدت عمر فاطمه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ششماه بوده و لکن در این روایت مانند اهل تشیع ۷۵ روز آمده است ترمذی در صحیحش در باب (ما جاء فی تركة رسول الله) نقل می‌کند: إن فاطمة قالت لأبي بكر و عمر و الله لا أكلمكما أبداً فماتت و لا تكلمهما همانا فاطمة به ابی بكر و عمر گفت: به خدا قسم با شما حرف نمی‌زنم، از دنیا رفت و با آنها حرف نزد «۲»

بخاری در صحیحش در باب خمس می‌نویسد: إن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله غضبت على أبي بكر فهجرته فلم تزل مهاجرة حتى توفيت و باز در باب غزوه خيبر می‌گوید: إن فاطمة عليها السلام وجدت على أبي بكر فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت و در کتاب الفرائض روایت می‌کند: إن فاطمة عليها السلام هجرت أبابكر فلم تكلمه حتى ماتت تمام این روایت‌ها باصراحت کامل اشعار دارد بر اینکه دختر وحی تادم مرگ با ابابکر و عمر سخن نگفت و با حالت غضب از دنیا رفت «۳»

شمارا به خدا! این آقایان که، در روزهای واپسین عمر پاره تن رسول خدا، که به صحت حدیث فاطمه (دختر وحی)، گواهی و شهادت صریح دادند، و قدم رنجه فرموده!! به عیادت و دلجویی از دخت پیغمبر آمده بودند، چه میشد مقداری از

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۷۳

ماترک پدر به او می‌دادند از او دلجوئی نموده و او را از خود راضی می‌کردند، پس از قرن‌ها، تاریخ به ما می‌آموزد که این کارهای بظاهر عیادت از دختر وحی، بازی سیاسی بیش نبوده است اما غافل از اینکه گیرم که خلق را به فریبت فریفتی بادست انتقام طبیعت چه می‌کنی

«۹- ناله فاطمه»

«۹- ناله فاطمه» و اخیراً دخلوا الدار، فخرجت فاطمه، فقالت: واللّه لتخرجنّ أو لأکشفنّ شعری و لأعجنّ إلی اللّٰه! فخرجوا و خرج من فی الدار در نهایت داخل خانه شدند فاطمه بیرون آمد و گفت: به خدا قسم یا از خانه بیرون می‌روید و یا موی سرم را باز میکنم و به خدا شکایت می‌برم! پس همگی و هر که در خانه بود بیرون رفتند «۱»
بعد از آنکه عمر، امیر مؤمنان علیه السلام را بازور برای بیعت، به مسجد بردند فلما رأته فاطمه ماصنع عمر، صرخت و ولولت، واجتمع معها نساء کثیر من الهاشمیات و غیرهنّ، فخرجت إلی باب حجرتها، و نادت، یا ابا بکر! ما أسرع ما أغرتم علی اهل بیت رسول اللّٰه! واللّٰه لا أكلم عمر حتّٰی ألقى اللّٰه فاطمه علیها السلام این صحنه دلخراش را دید؛ ناله کرد و فریاد زد، زنان زیادی از بنی هاشم و غیر بنی هاشم جمع شده (و دور او را گرفتند) پس به در حجره خود بیرون آمد (و ایستاد) و ندا در داد ای ابا بکر! چه زود به اهل بیت رسول خدا غارت آوردید (و هجوم نمودید) به خدا سوگند تا (دم مرگ و روزی که) خدارا ملاقات نمایم، با عمر، حرف نخواهم زد! «۲»
از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۷۴

منظره جانگداز بردن ولی خدا، به طوری دختر وحی را منقلب کرد دردهای (شکستن پهلو، و زخم فرو رفتن مسمارهای در، برسینه، ناراحتی‌های زنانه سقط جنین، و سوزش جای تازیانه قنفذ (غلام و یاور عمر) که در حدیث به کالدملج یعنی اثر تازیانه در بازوی زهراء مانند دست بند و النگو جا گذاشت و .. همه اینها را از یاد برد و فریاد زد) یا قوم خلّوا بنی عمّی أو لأکشف للدّعاء رأسی و أشکوا إلی اللّٰه شجونی ای مردم از پسر عمویم دست بردارید و گر نه سرم را برهنه کرده، داغ دلم را برای شکایت، به پیشگاه خداوند می‌بر

«۱۰- شکوه های دختر وحی»

«۱۰- شکوه های دختر وحی» دختر وحی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بیش از دو ماه و نیم یا سه ماه و یا ۱۵ روز «۱» و یا بقول اهل تسنن ششماه، زنده نماند اما در این مدت کم به او چه گذشت که فرمود:
در پاسخ سؤال زنان عیادتگر که پرسیدند کیف أصبحت یا بنت رسول اللّٰه؟ قالت:
أصبحت عائفة لدنیاکنّ و قالیه لرجالکنّ ای دختر رسول خدا! شب را چگونه به صبح میرسانی (حالت چطور است) فرمود: ستایش بر خداست عمرم را به گونه ای می گذرانم که از دنیای شما چشم پوشیده ام و از مردانتان گله مند (و گریزانم).
حق بردن و سیلی زدن و سینه شکستن مزد زحمات شب و روز پدرم بود
از فضا غم مادر و فرزند پیرسید کو شاهد حال من و قتل پسرم بود حاج آقا رضا صدر در کتاب پیشوای شهیدان گوید: سیزده هزار نفر در جنگ جمل برای حفظ عایشه از جان گذشته و کشته شدند، اما حتّٰی یک نفر پیدا نشد از فاطمه زهراء دفاع نماید (که به آن روز انداختند)

ثمّ قالت أو صیک أن لا یشهد أحد جنازتی من هؤلاء الذّین ظلّمونی، و أخذوا حقّی، فإنّهم عدوّی عدوّ رسول اللّٰه، و لا تترک أن یصلّی علیّ أحد منهم ولا- من أتباعهم، وادفنّ فی اللّیل اذا هدأت العیون و نامت الأبصار؛ کار به جایی رسید که سالار بانوان دو

جهان به امیر آزادگان تأکید می‌کند مرا شبانگاه وقتی که چشمها به خواب رفت و آرام گرفت، به خاک بسپار مبادا اجازه دهی یکی از آنها یا پیروانشان که بر من ستم کرده و حق مرا گرفتند بر من نماز گذارند چون آنان دشمن من و رسول خدایتند (تا آخر خبر) «۱»

«۱۱- رکن استوار علی فرو ریخت!»

اشاره

«۱۱- رکن استوار علی فرو ریخت!» رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام وفات به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: بعد از من به زودی، دو رکن تو خواهد شکست!، وقتی که رسول خدا رحلت نمود، فرمود: رکن اولم شکست و فاطمه که چشم از این دنیای درد و رنج پوشید باز فرمود: دومین رکن من از دست رفت «۲» در مدت عمر سالار بانوان بعد از پدر اختلاف زیادی هست، اکثر مؤرخین اهل سنت معتقدند که فاطمه زهراء علیها السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ششم زنده ماند «۳» و همچنین.

از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۷۶

عن أبي جعفر عليه السلام قال: إن فاطمة عاشت بعد رسول الله، ستة أشهر روایت از امام محمد باقر علیه السلام است که، فاطمه شش ماه بعد از رسول خدا، زندگی کرد. «۱»

عن أبي جعفر عليه السلام قال إن فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله مکثت بعد رسول الله ستین يوماً فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله شصت روز بعد از پدر در دنیا ماند. «۲»

باز از امام باقر علیه السلام است إن فاطمة مکثت فی مرضها، خمسة عشر يوماً و توفيت پانزده روز (یا هیجده روز «۳») بعد از پدر در دنیا ماند. «۴»

جز موارد بالا چهل روز «۵» وهفتاد و پنج روز «۶» و نود و پنج روز و هشت ماه. «۷» پس از به خاک سپردن تن آزرده زهراء و تحویل امانت، اندوه و غم وجود امیر مؤمنان علیه السلام به گونه‌ای فرا گرفت که رو به سوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته و با دل پر از

از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۷۷

آه و اندوه گفت: ستتبتك ابتك بتظافرمتك علی هضمها، فاحفها السؤال و استخبرها الحال، فكم من غليل معتلج بصدرها، لم تجد إلى بثة سيلاً، و ستقول و يحكم الله و هو خير الحاكمين، والسلام عليكما سلام مودع، لا قال و لاسم، فإن أنصرف فلا عن ملالة وإن أقم فلا عن سوء ظن بما وعد الله الصابرين. «۱»

ای رسول خدا! بزودی دخترت جریان دست بهم دادن امت برای کوبیدن و شکستن حرمتش را، برایت باز گو میکند، پس، از او سؤال کن و از حالات پس از رحلت خودت و سرگذشت او بپرس، چقدر حرارت امواج درونی در سینه او بود (و در آن می‌پیچید و موج میزد) که نتوانست برای پخش (و ابراز) آن راهی پیدا کند و بزودی برایت می‌گوید (و شرح میدهد، سلام بر هردو شما باد، سلام وداع کننده‌ای که نه بد دل است و نه خسته، اگر (از سر قبر فاطمه) برگردم نه از دلگیری است و اگر بمانم نه از بد بینی به پادشاهای خداوندی به شکیبایان است!؟

در دل شب پس از دفن فاطمه کنار ایستاد و اینگونه درد دل کرد:

لكل اجتماع من خلیلین فرقه و كل الذی دون الممات قلیل

وأن افتقادی فاطماً بعد أحمد دلیل علی أن لا یدوم خلیل

ستعرض عن ذكری و تنسی مودتی و یحدث بعدی للخلیل خلیل «۲»

بلی رکن محکم علی، فرو ریخت، یاور نیرومند علی، هم آغوش خاک گردید، عاشق دلباخته مرتضی، از دست رفت، پشتوانه قوی مولا، با هجران خود، پشت مولا- را، شکست زهرای دلسوخته او در عنفوان جوانی با یک دنیا گلایه و غم، غروب کرد و زیر خروارها خاک، آرمید، دیگر کسی به او سیلی نمی‌زند، صورتش را نیلی نمی‌کند، در خانه‌اش را آتش نمی‌زند، قلب دردمندش را میان در و دیوار

از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۷۸

نمی‌فشارد، در اثر فرورفتن مسمار از سینه‌اش خون سرازیر نمی‌شود، دیگر سرشکسته‌اش را برای شکایت به دادگاه داور یکتا نمی‌برد در یک جمله دیگر صدای ناله سوزان زهراء نمی‌آید یا فضا خذینی.

اما علی ماند و چهار نفر یتیم، وجو متشنج سیاسی بر علیه او.

بلی کمر مولا- خمید و دل دریاوار او، با آتش فراق زهراء سوخت با زبان و کلمات بهم بافته، درد درونی خویش را چنین بیان می‌کند

نفسی علی زفرتها محبوسه یاليتها خرجت مع الزفات

لاخیر بعدك فی الحیاة و إنما أبکی مخافه أن تطول حیاتی جان من در آتش غم (ودرقفس فراق) او زندانی شده است، ای کاش جان من هم با رفتن او با آه و ناله در فراق او، از تنم بیرون میرفت.

بعد از تو، در زنده ماندن، خیری نیست، همانا گریه من از ترس طولانی شدن زندگی بعد از توست!

«زهرای من»

«زهرای من» ای روی دلفروز تو شمع شبانه ام شد بی فروغ روی تو تاریک خانه ام

ای آرزوی گمشده زهرا کجاستی تا بنگری فغان و نوای شبانه ام

ای دخت سید قرشی در فراق تو از دل هزار تیر بلارا نشانه ام

بعد از تو خیر نیست به قاموس زندگی ترسم که طول عمر شود در زمانه ام از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۷۹

در تنگنای تن شده محبوس روح من ای کاش مرغ جان بپرد ز آشیانه ام زهرا تو رفتی از غم و محنت رها شدی من بی تو چون پرند گم کرده لانه ام

بعد از تو درد دل به که گویم که همچو تو باشد شریک درد دل محرمانه ام

پروانه واربال و پرم سوخت العجب کس باخبر نشد ز شرار زبانه ام

زهرا چرا جواب علی را نمی‌دهی ای باخبر زسوز دل عاشقانه ام

اندر حیات عاریه شرمنده ام ز تو تا دیده ام فتد به در و آشیانه ام

برحق خود دهم قسمت بگذر از علی بس جور روزگار کشیدی به خانه ام

از تازیانه ساعد سیمین تو شکست دل خسته من هنوز از آن تازیانه ام

از بهر گریه در غم هجران تو بس است رنگ پریده حسنینت بهانه ام

که بر سر مزار تو آیم به خانه که بهر تسلّی دل زینب روانه ام از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۸۰

جز دانه های اشک تر و لخته های دل بر مرغکان تو نبود آب و دانه ام «۱»

«۱۲- قبر گمشده»

«۱۲- قبر گمشده» از ابی جعفر علیه السلام روایت شده است إِنَّ فَاطِمَةَ عَاشَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ «۲» بیشتر از علمای اهل تسنن هم می گویند فاطمه شش ماه بعد از رسول خدا، زنده ماند، و تا او زنده بود علی علیه السلام به ابوبکر بیعت نمود از این گفتار ها خیلی از اسرار و رازهای دوران اولیه اسلام پس از رحلت رسول خدا کشف می شود که، دختر وحی چقدر در برابر آنها ایستادگی کرده و پروانه وار دور شمع ولایت می چرخیده است.

یعقوبی در تاریخش می نویسد: وما یابغ علی علیه السلام إلبعد وفاة فاطمة علیها السلام آی بعد ستة أشهر «۳»

علی علیه السلام، بیعت نکرد، مگر بعد از ششماه پس از درگذشت فاطمه علیها السلام. «۴»

وصیت الهی سیاسی زهراء ۳ در باره دفن و به خاک سپردنش، که هیچکس محل قبر او را نداند و بجز چند نفر به جنازه اش نماز نخواند و تشییع ننماید، تا ابد قوم ستمگر را رسوا ساخت و برای جوامع بشری مظلومیت و بی یآوری اهل بیت را روشن ساخت، و به جهانیان فهماند که در برابر دشمنان نشان نیروی فیزیکی نداشتند اما با این وصیت، مظلومیت خود را، تا ابد به اثبات رسانید و بیمه کرد.

از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۸۱

امیرمؤمنان علیه السلام طبق وصیت زهراء عمل کرد، در محلی به خاک سپرد که جز اولاد طاهرین خود، با گذشت ۱۴ قرن، هنوز کسی از مدفن دختر وحی سراغ ندارد.

نابود باد ریاست، محو شود فرمانروائی ستمگرانه که کار را به جائی می رساند، تنها دخت رسول خاتم صلی الله علیه و آله در مدفنی، نقاب خاک به روی خود بکشد که بیش از چهارده قرن است انسانهای بیشمار در طول سالیان دراز، از مدینه منوره دیدن کرده اند هنوز به زیارت قبر او موفق نشده اند،

بسی بدبختی و زهی بی سعادت، نفرین و هزار نفرین بر مسببین این محرومیت باد آمین خدایا آمین.

به دفن شبانه و اعتراض گردنکشان و تصمیم به نبش قبرها و بستن مولا شمشیر و گذاشتن عمامه زرد بر سر

«خدایا»

«خدایا» اَللّٰهُمَّ ارحم من رحمهم و لاتغفر لمن ظلمهم «۱»

خدایا رحم کن به کسی که او را رحم کند و نه بخش کسانی را که به آنها ظلم نماید.

رسول خدا پس از بیان سلسله مطالبی در باره فاطمه علیها السلام فرمود: من وقتی که او را دیدم جریانهایی که بعد از من بر او پیش خواهد آمد یادم آمد مثل اینکه او را می بینم ذلت بر خانه اش داخل شده و حرمتش شکسته و حقش غصب شده و از ارثش ممنوع شده و پهلویش شکسته و جنینش سقط گردیده است که هرچه فریاد می کشد یا محمدها کسی جوابش نمی دهد، و استمداد می کند کسی به دادش نمی رسد و در آخر فرمود:

اَللّٰهُمَّ العن من ظلمها و عاقب من غضبها و ذلّل من أذلّها و خلّد فی نارک من ضرب

از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۸۲

جنیها حتی ألقّت ولدها، فتقول الملائكة عند ذالك آمین «۱»

خدا لعنت کن هر کس به فاطمه ظلم کند، و به سزایش برسان کسی را که حق او را غصب کرد و خوار کن هر که او را خوار نماید

و دایم در آتشت بسوزان آن را که به پهلوی او به گونه‌ای صدمه رساند که بچاهش را می‌اندازد در این حال فرشته‌ها می‌گویند آمین.

وای بر!

وای بر! یا علی ویل لمن ظلمها و ویل لمن ابتزها حقها و ویل لمن هتک حرمتها و ویل لمن أحرق بابها و ویل لمن آذى خلیلها و ویل لمن شاقها و بارزها اللهم إني بريء منهم و هم مني براء (الخبر) «۲»
ای علی وای بر کسی که به او ستم نماید و وابر آنکه حق او را بگیرد، وای بآزار دهنده دوستش، وای بر کسی که با او دشمنی کند و مبارزه نماید بار خدایا من از آنها بدورم و آنها هم از من بدور (تا آخر خبر)
یا سلمان ویل لمن یظلمها و یظلم ذریتها و شیعتها «۳»
ای سلمان وای بر کسی که به او و ذریه‌اش و به شیعیان او ظلم کند

«به خدا قسم»

«به خدا قسم» قال صلی الله علیه و آله یا فاطمه! والذی بعثنی بالحق لأقومنّ بخصومة أعدائک، و لیندمنّ قوم أخذوا حقک و قطعوا مودتک و کذبوا علی، و لیختلجنّ دونی فأقول: أمّتی أمّتی، فیقال: إنهم بدلوا و صاروا إلى السعیر «۱»

فرمود: ای فاطمه قسم به خدائی که مرا به حق مبعوث کرده، حتماً برای احیای حقت از دشمنانت، قیام خواهم کرد، و به یقین آنان که حق تو را گرفتند، دوستی را از تو بریدند، بر من دروغ بستند، پشیمان خواهد شد، در پیش من به اضطراب می‌افتند پس می‌گویم أمّتم. أمّتم، گفته می‌شود اینها بعد از تو تبدیل کردند و به جهنم رفتند

«لعنت خدا بر!»

«لعنت خدا بر!» ثم أقبل علی ابنته فقال: إنک أول من یلحقنی من أهل بیتی و أنت سیده نساء أهل الجنّة و سترین من بعدی ظلماً و غیظاً حتی تُضرب و یُکسر ضلع من أضلاعک، لعن الله قاتلک و لعن الله الامر و الرّاضی و المعین و المظاهر علیک و ظالم بعلک و ابنیک «۲»

سپس به سوی دخترش رو کرد و گفت: تو نخستین کس از بیتم به من ملحق می‌شوی، تو بانوی زنان بهشتیانی، و به زودی بعد از من ستم و کینه، می‌بینی تازده می‌شوی و یکی از دنده‌هایت می‌شکند لعنت خدا بر قاتل تو و به آنان که امر کند و راضی شود و کمک نماید و کسانی که به تو زور گویند و لعنت خدا بر ستمگر شوهرت و بچه‌ها

أجر رسالت

أجر رسالت با مطالعه و در نظر گرفتن آیاتی چند در قرآن کریم که، مزد زحمات نبوتی و رسالتی رسول خدا صلی الله علیه و آله را، دوست داشتن و مودت أهل بیت و خاندان او قرار داده است مانند آیه مبارکه؛
قل لا أسئلكم علیه أجرأ، إلاّ المودّة فی القربی «۱»

بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم در خواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم (أهل بیتم)؛

و همچنین اخبار بیشماری که ما را موظف به (تولی) دوستی آنها و (تبری) دوری کردن از دشمنان آنها می‌کند و با ملاحظه آخرین

وصیت او هم در باره قرآن و اهل بیت؛ «۲»

این پرسش پیش می‌آید آیا چه کسانی اولین بار، حرمت این خاندان را شکستند و حقوق مسلم آنها را غصب کرده و به تاراج برده و تا ظهور یوسف گمگشته شان، خاکستر نشینشان کردند؟! و آیا برابر آیات و اخباری که (قسمتی از آنها در این کتاب از نظر خوانندگان گرامی گذشت و خواهد آمد) در باره آنان چگونه قضاوت کنیم؛ با جمع بندی صدر و ذیل اخبار و آیات مربوط به این خاندان چه بگوئیم، جز اینکه بر درگاه قادر توانا سر برداشته و مناجات کنیم که؛ **اللَّهُمَّ العن أول ظالم ظلم حقَّ محمد وآل محمد و آخر تابع لهم على ذلك اللهم العصابة التي جاهدت الحسين عليه السلام وشايعة و بايعة و تابعت على ذلك اللهم عنهم جميعاً و عذبهم عذاباً شديداً آمين**

خلاصه این بخش

خلاصه این بخش نطفه وجودی دختر وحی، با آن مقدمات و تشریفات خاص که، منعقد شد، خود نشان دهنده عظمت و گویای مقام بی انتهای ملکوتی او بود؛

هیچ چیز عجیب از او تعجبی نداشت، زیرا کسی که به وجود آمدنش زیر نظر مستقیم پروردگارش بوده و در هر مرحله زندگی اش، خدا با او و او با خدا و برای خدا بود،

از سخن گفتن در شکم مادر گرفته تا به حرکت در آوردن شهر مدینه و تکان دادن مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله از او تعجب آور نبود.

فاطمه علیها السلام مورد توجه مخصوص پدرش بود، در هر حال و در هر زمان و مکان، عشق پدر بود، همه وجود فاطمه را، مساوی با وجود مقدس خود می‌دانست.

دستش را می‌بوسید و احترام خاص بر او قائل بود، رضای او را رضای خود و غضب او را غضب خود، معرفی می‌کرد.

نه تنها مادر پدر بود، بلکه همه چیز او بود، تحمل غمگینی و ناراحتی‌های او، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله، سنگین و مشکل بود، در هر مقطعی ارزش وجودی زهرایش را به امت خود، بیان می‌کرد و سفارش می‌نمود.

میکائیل تسبیح گو و اسرافیل آسیابان و جبرئیل پرستار بچه‌اش بود، خدایش از هر رجس و آلودگی مبرا کرده و پاک و منزّه نموده بود؛ بطور خلاصه او را بر حجج خود حجت معین کرده بود؛

زندگی پر ماجرا و پر از ابعاد گوناگون او، شخصیت او را، به جهانیان شناسانید و الگوی زندگی، قرار داد، با اینکه در نگاه اول یک بانوی کم سن و سال به نظر می‌آمد اما به بزرگی و عظمت عالم امکان بود؛ در زمان پدر مورد احترام فوق العاده و بعد از

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۸۶

رحلت او در دست یک مشت ناکسان و وحشیانی گرفتار آمد که، در هر لحظه لحظه زندگی کوتاهش، دست به گریبان مرگ بود؛ چرا نباشد، آخر یک زن چه قدر طاقت آن همه مصیبت‌ها را داشت تحریم اقتصادی، و غضب حقوق و از دست دادن، امکانات زندگی و در نهایت آسیبهای گوناگون جسمی و بدنی اش و بالأخره دست و پا زدن، جنین سقط شده و جان دادنش در جلوی چشمش و از همه مهمتر و کمر شکن تر، کشیده شدن ولایت کبرای الهی برای اخذ بیعت وو .. همه و همه دست بهم داده آن وجود محور جهان را، از پا در آورد و با یک دنیا درد و اندوه و گلایه، چشم از این دنیای فانی، فرو بست و به لقاء الله پیوست.

این نفر سوم آل عبا علیهم السلام در روز مباهله مدینه پشت سر پدر ایستاده و دست به سوی آسمان گرفته، آماده آمین گویی، به نفرین پدر بود؛

اما نجای نصارا با دیدن آن منظره فراموش ناشدنی و درک حق و حقیقت، غرور خود را شکسته و به همه مقامهای اعتباری خود،

پشت پا زده و تسلیم حق گشتند اما؛ انسان نمایان به ظاهر مسلمان، به آن خانه وحی یورش برده و با هجمه های وحشیانه خود، دختر وحی را به روزی انداختند که به شوهر مظلومش تأکید کرد حتماً، مرا شبانه به خاک بسپار و در تاریکی شب، قبر مرا بی نشان و بی علامت قرار ده، تا دنیائیان بدانند که، یک زن بی دفاع و بی یار و یاور، و تنها نشانه رسول گرامی خدا، از ستمگران امت، چقدر متنفّر و گله‌مند و ناراضی به سوی پرورد گارش، پر کشید و رفت

«تسبیح فاطمه علیها السلام»

«تسبیح فاطمه علیها السلام» روز چهارم بعد از عروسی فاطمه علیها السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیدن او رفت پس از صحبتها و بشارتها و ذکر فضایل و مناقب آنها بلند شد برود فاطمه عرض کرد یا ابا له طاقه لی بخدمه البیت فأخدمنی خادماً تخدمنی و تعیننی علی أمر البیت باباذبیدن
از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۸۷

من توان انجام کارهای خانه را ندارد، برای من خدمتکاری بده تا در کارهای خانه:

مرا یاری دهد، فرمود: فاطمه بهتر از خادم را نمی خواهی؟! علی گفت بگو چرا می خواهم فرمود: هر روز ۳۳ مرتبه سبحان الله و ۳۳ مرتبه الحمد لله و ۳۳ مرتبه الله اکبر می گوئی این در زبان ۱۰۰ تا است ولی در میزان هزار حسنه است، ای فاطمه اگر تو آن را هر صبح بگوئی خداوند برای کارهای دنیا و آخرت کفایت می کند. «۱»

«زیارت فاطمه علیها السلام»

«زیارت فاطمه علیها السلام» جابر بن عبدالله أنصاری از پیامبر روایت کرده است. من زار فاطمه فکأنما زارنی هرکس فاطمه را زیارت کند مانند آنست که مرا زیارت کرده است. «۲»

نوفلی از جد خود نقل می کند روزی به خدمت دخت پیامبر رفتم، او پیش از من سلام کرد و علت رفتنم را سؤال نمود؟ گفتم برای نیل و به دست آوردن پاداش معنوی، فرمود پدرم می فرمود: منسلّم علیه وعلی ثلاثه آیام، أوجب الله له الجنّة هرکس به او و من سه روز سلام گوید، خداوند بهشت را بر او واجب نماید؛ پرسیدم در حیات ظاهری یا همیشه؟ فرمود: هم در حیات و هم بعد از ممات. «۳»

أمیر مؤمنان علیه السلام از فاطمه علیها السلام نقل می کند «قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله یا فاطمه من صلّی علیک غفر الله له، و ألحقه بی حیث کنت من الجنّة» پیامبر به من فرمود، ای فاطمه هرکس به تو درود بفرستد خداوند او را می بخشد و در بهشت به من ملحق خواهد

از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۸۸

شد. «۱»

سید بن طاووس گوید: هرکس فاطمه را با این جملات، زیارت کرده و از خدا طلب بخشش نماید، خداوند او را بخشیده و داخل بهشت نماید.

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَالِدَةَ الْحُجَّجِ عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيَّتُهَا الْمَظْلُومَةُ الْمَمْنُونَةَ حَقُّهَا، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أُمَّتِكَ وَابْنَةِ نَبِيِّكَ وَزَوْجِهِ وَصِيِّ نَبِيِّكَ، صَلَاةً تَزْلِفُهَا فَوْقَ زُلْفَى عِبَادِكَ الْمُكْرَمِينَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ. «۲»

«توسل به فاطمه علیها السلام»

«توسّل به فاطمه علیها السلام» توسل ودعا و نماز و اذکار منسوب به این بانوی هر دو جهان زیاد است فقط برای تبرک و تیمن این چند مورد را در اینجا آوردم.

از پیامبر روایت شده است. نحن سفینه النّجاة، و من حادّعنا هلک، فمن کانت له إلى الله حاجة فلیسأل بنا أهل البيت ... ما کشتی نجاتیم، هر کس از ما دوری جوید، نابود می گردد؛ پس هر کس خواسته‌ای از درگاه خدا دارد، پس حتماً به ما اهل بیت، توسل جوید و ما را وسیله قرار دهد. (۳)

امام باقر علیه السلام هر وقت بیمار میشد و یا تب داشت مادرش زهرا را صدا می‌زد یا فاطمه بنت محمّد بگونه‌ای که صدایش به بیرون خانه هم می‌رسید (۴).

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۸۹

از توسل‌های تجربه شده این است که ۵۳۰ مرتبه با اخلاص به فاطمه علیها السلام توسل شود «اللّهُمَّ صَلِّ عَلَی فاطِمَةَ وَ آبِیها وَ بَعْلِها وَ بَنِیها عَدَدَ ما أَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ

«موقوفات و صدقات فاطمه علیها السلام»

«موقوفات و صدقات فاطمه علیها السلام» ابی بصیر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: وصیت فاطمه را به تو بخوانم؟! عرض کردم: بلی؛ پس ظرف چوبینی، بیرون آورد و نوشته‌ای از آن در آورد که بدین گونه قرائت کرد. «بسم الله الرحمن الرحیم»
 هذا ما أوصت به فاطمة بنت محمد رسول الله صلى الله عليه وآله أوصت بحوائطها السبعة، العواف، و الدلال، و البرقة، و المبيت، و الحسنی و الصّافیة و ما لأم ابراهیم إلى علی بن أبی طالب علیه السلام فإن مضى علی فإلی الحسن، فإن مضى الحسن فإلی الحسين، فإن مضى الحسين فإلی الأكبر من ولدی، شهد الله علی ذالك و المقداد بن الأسود و الزبير بن العوام، و كتب علی بن أبيطالب علیه السلام

در روایت دیگر ظرف را نیاورده است اما این جمله اضافه شده است «إلی الأكبر من ولدی دون ولدك» یعنی به بزرگترین اولاد خودم نه اولاد تو (از زنان دیگر)

باز ابی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: برای تو وصیت فاطمه را بخوانم؟! گفتم بلی، پس صحیفه‌ای را برای من بیرون آورد هذا ما عهدت فاطمة بنت محمد صلى الله عليه وآله في أموالها إلى علی بن أبی طالب فإن مات فإلی الحسن فإن مات فإلی الحسين، فإن مات فإلی الأكبر من ولدی دون ولدك: الدلال والواف والمبيت و البرقة و الحسنی و الصّافیة و ما لأم ابراهیم. شهد الله عزّ وجلّ علی ذالك و المقداد بن الأسود و الزبير بن العوام خلاصه دو وصیتنامه این است بنام خداوند بخشنده مهربان، این وصیتی است که فاطمه، دخت محمد صلی الله علیه و آله در مورد بوستانها (باغهای) هفتگانه از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۹۰

خویش می‌نماید: این بوستانها عبارتند، از «عواف» «ذلال» «برقه» «مبيت» «حسنی» «صافیة» «ام ابراهیم» و تدبیر امور آنها را به علی بن ابی طالب و پس از او به ترتیب به فرزندان حسن و حسین و پس از او به بزرگترین فرزند او می‌سپارم، به این وصیت، خدا و مقداد و زبیر شاهدند و نویسنده‌اش هم علی بن ابیطالب است علیه السلام. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: المبيت آن (بوستانی) است که سلمان مکاتبه کرده بود پس خداوند آن را برای پیغمبرش «فیء» قرار داد پس آن بوستان، از صدقات فاطمه است. آنها را به بنی هاشم و بنی المطلب صدقه کرد. (۲)

أحمد بن محمد گوید: از امام کاظم علیه السلام از جریان بوستانهای هفتگانه که میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام بود، پرسیدم؟! فرمود: آنها وقف رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که هر وقت میهمانی بر او وارد میشد، مورد احتیاج

خود را از آنها بر میداشت و پس از رحلت رسول خدا عباس (عموی پیامبر آمد و با فاطمه در باره آنها در گیر شد اما علی و دیگران شهادت دادند که آنها وقف بر فاطمه علیها السلام بود. «۳»

این بوستانها از کجا آمده بود؟! تاریخ مدینه چنین می نویسد: یکی از دانشمندان یهود «بنی نضیر» پس از شناخت اسلام، به راه و رسم پیامبر گرایید؛ و آن بوستانها را که ملک او بود، طبق وصیت و سند روشن، به رسول خدا واگذار کرد، و پیامبر نیز در سال هفتم هجرت، آنها را به فاطمه بخشید و تنها هنگامی که میهمان به او می رسید یا نیازی در این مورد داشت، از محصول آن استفاده می کرد.

فاطمه افزون بر وقف این بوستانها، از دارائی شخصی خود به هر کدام از همسران پیامبر نیز دوازده «أوقیة» وجه نقد طبق وصیت خویش واگذار کرد، و هر کدام از زنان بنی هاشم و «امامه» دختر خواهرش را نیز همانگونه مورد مهر قرار داد. «۴»

از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۹۱

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله»

«الحسن و الحسين امامان قاما أوقعدا».

بحار الأنوار: ۴۳ / ۲۹۱

بخش ۵ فرزند یاسین حسن علیه السلام

اشاره

بخش ۵ فرزند یاسین حسن علیه السلام از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۹۳

بخش ۵ فرزند یس حسن علیه السلام بنا بر مشهور طلوع آنحضرت در نیمه ماه مبارک رمضان سال دوم یا سوم هجرت در مدینه و غروب در بیست و هشتم ماه صفر سال پنجاهم هجرت بوده و در بقیع دفن گردیده است و مدت سن آنحضرت چهل و هفت یا چهل و هشت سال بود.

نفر چهارم که در روز مباحله همراه جد بزرگوارش در محل تعیین شده حضور پیدا کرد، فرزند ارشد فاطمه علیها السلام امام حسن علیه السلام بود در باره فضائل و مناقب این حضرت از جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنان زیادی وارد شده است که با ذکر بعضی از آنها این فصل را افتتاح می نمائیم.

از ام فضل زن عباس عموی پیغمبر روایت شده است او گفت به رسول خدا علیه السلام عرض کردم: ای رسول خدا؛ درود خدا بر تو باد، در خواب دیدم بعض از اعضایت در دامن من افتاده است! فرمود: فاطمه بچه‌ای به دنیا می آورد تو نگهداری او را بعهده می گیری!

پس فاطمه (امام) حسن علیه السلام را وضع حمل نمود پیغمبر او را به ام فضل تحویل داد، با شیر قثم بن عباس شیر می داد. «۱»

وقتی که فاطمه علیها السلام حسن را به دنیا آورد به علی علیه السلام گفت: نام او را بگذار، گفت: من

از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۹۴

در نامیدن او به پیامبر پیشی نمی گیرم، پس او را پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد که به پارچه زرد رنگی پیچیده بود، حضرت فرمود: مگر من شمارا از پیچیدن بچه به پارچه زرد رنگ نهی نکرده‌ام سپس آن پارچه را انداخت و به پارچه سفید پیچید. از علی علیه السلام پرسید اسمی بر او تعیین کرده‌ای؟ گفت: من در نامیدن او، بر تو پیشی نمی گیرم حضرت فرمود: من هم به خدایم پیشی نمی کنم.

خدای تبارک و تعالی به جبرئیل وحی نمود: برای محمد پسری متولد شده است، نازل شو از طرف من به او سلام برسان و تبریک گو و به او بگو: علی برای تو مانند هارون است بر موسی آن بچه را به نام فرزند هارون نامگذاری کن. جبرائیل نازل شد پس از ابلاغ سلام و مبارکباد گویی گفت: خدای تبارک و تعالی ترا امر میکند آن را به نام فرزند هارون بنامی؛ پرسید نام او چه بود؟ گفت: شبر فرمود:

زبان من عربیست! گفت او را حسن بنام پس به حسن نامیده شد. «۱»

پیغمبر در روز هفتم دو رأس گوسفند عقیقه (قربانی) کرد یک پای آن را بایک دینار طلا به قابله داد. سرش را تراشید و به وزن موی سرش تصدق نمود و به سرش، خلوق که (نوعی داروی گیاهی است) مالید «۲».

با سندهای سه گانه از امام رضا از پدران بزرگوارش از اسماء بنت عمیس روایت کرده اند او به علی بن حسین علیهم السلام گفت: در هنگام ولادت حسنین علیهما السلام به جدّهات قابله گی کردم؛ وقتی که حسن علیه السلام به دنیا آمد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای اسماء پسر من را بیاور، من او را در پارچه زرد پیچیده به رسول خدا دادم، آن پارچه را انداخت و فرمود: ای اسماء مگر به شما سفارش نکرده‌ام که نوزاد را در پارچه زرد رنگ نه پیچید، پس او را در پارچه سفید پیچیدم و به حضرت دادم در گوش راست

از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۹۵

أذان و در گوش چپ اقامه خواند و سپس به علی علیه السلام فرمود: به پسر من چه اسمی انتخاب کرده‌ای؟ گفت: ای رسول خدا، دوست دارم او را حرب بنامم، فرمود: من به خدایم پیشی نمی‌گیرم در این حال جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد، خدای علی اعلی بر تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: علی برای تو مانند هارون است به موسی علیه السلام اما بعد از تو پیغمبری نخواهد بود پس این پسرت را با نام پسر هارون نامگذاری کن، پیغمبر پرسید: نام او چه بود؟ گفت: شبر، فرمود: زبان من عربی است جبرئیل گفت: نام او را حسن بگذار.

اسماء گوید: وقتی که روز هفتم شد پیغمبر دو رأس گوسفند سیاه و سفید، قربانی (عقیقه) کرد و به قابله یک ران و یک دینار داد و سر او را تراشید و به وزن آن طلا داد و به سرش خلوق مالید سپس فرمود: ای اسماء خون در آوردن (عقیقه) رسمی است که در جاهلیت نیز بود. «۱»

بُرّه دختر امیه خزاعی گوید: هنگامی که فاطمه علیها السلام به (امام) حسن علیه السلام حامله شد، پیامبر به او فرمود: تا من حضور نیابم او را شیر نده! سپس حضرت برای کاری (از مدینه) بیرون رفت و سه روز طول کشید، بچه گرسنه بود و به فاطمه گفتم: بچه را بده من شیرش دهم، قبول نکرد ولی رقت و دل نازکی مادرانه وادارش کرد بچه را شیر دهد. وقتی که حضرت برگشت فرمود: چه کردی؟ عرض کردم: رقت مادری مرا وادار کرد و او را شیر دادم فرمود: اَبی الله عزّ و جلّ اِلّا ما اراد خداوند غیر از اراده و خواسته خود، چیزی را به اجرا در نمی‌آورد (یعنی من می‌خواستم امامت در ذریّه او باشد اما خدا چیز دیگری اراده نمود) «۲».

فاطمه دختر امام حسین از اسماء دختر ابی بکر از صفیه دختر عبدالمطلب روایت

از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۹۶

می‌کند گاهی که حسین به دنیا آمد، من به فاطمه رسیدگی می‌کردم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ای عمّه، پسر من را به من ده، عرض کردم هنوز او را (نشسته و) تمیز نکرده‌ایم. فرمود:

یا عمّه أنت تنظفیه؟! اِنَّ الله قد نظّفه و طهّره ای عمّه تو او را تمیز می‌کنی؟! خدا او را تمیز و پاک نموده است «۱».

در این باره روایت زیاد هست که به همین مقدار کفایت می‌کنیم

۱- آنها هردو امامند

۱- آنها هردو امامند امیر مؤمنان علیه السلام به حسن و حسین علیهما السلام فرمود: أنتما إمامان بعقبی و سیدا شباب أهل الجنة و المعصومان حفظكما الله، و لعنة الله على من عاداكما. هردوی شما بعد از من امام و سروران جوانان بهشت و هردو معصوم، هستید خداوند هردو را حفظ کند و لعنت او باد بر هر کس که شما را دشمن بدارد. «۲»
 واجتمع أهل القبلة على أن النبي صلى الله عليه و آله قال: الحسن و الحسين إمامان قاما أو قعدا تمام مسلمانها، اجماع دارند بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسین هردو امامند بایستند یا بنشینند. «۳»

۲- سروران جوانان بهشت

۲- سروران جوانان بهشت از امام صادق او هم از پدر بزرگوارش علیهما السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود: الحسن و الحسين سیدا شباب أهل الجنة و أبوهما خیر منهما حسن و حسین سروران جوانان بهشتند و پدرشان بهتر از آنها است. «۱»
 واجتمع أهل القبلة إن النبي صلى الله عليه و آله قال: الحسن والحسين سیدا شباب أهل الجنة تمام مسلمانها بر این روایت اجماع دارند که پیامبر در باره حسنین فرمود: حسن و حسین سروران جوانان بهشتند. «۲»
 در روایتی عمر گوید: پیامبر فرمود: إن ابنای هذان سیداشباب أهل الجنة و أبوهما خیر منهما. «۳» این روایت در کتاب‌های شیعه و سنی با تعبیرهای متفاوت فراوان آمده است و چون از جمله روایاتی است که مورد اتفاق مسلمانها است، نیازی به طول دادن اسناد آن، نداریم

۳- آن دو بهترین روی زمینند

۳- آن دو بهترین روی زمینند از امام رضاء از پدران بزرگوارش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسین بعد از من و پدر و مادرشان بهترین اهل زمین و مادرشان بهترین زنان روی زمین
 از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۹۸
 هستند. «۱»

۴- آن دو ریحانهای منند

۴- آن دو ریحانهای منند ابی نعیم گوید پیش (عبدالله) بن عمر بودم مردی از او از خون مگس پرسید! گفت: اهل کجائی؟ گفت: عراقی‌ام گفت: به این نگاه کنید! از من حکم خون مگس را می‌پرسد در حالی که فرزند رسول خدا را کشتند! و من (بادو گوشم) شنیدم پیامبر فرمود: حسن و حسین در دنیا دو گل ریحان منند. «۲»
 امام صادق از پدر بزرگوارش علیهما السلام روایت میکند که جابر بن عبدالله انصاری گوید:
 شنیدم رسول خدا سه روز پیش از رحلتش به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: سلام الله عليك یا أباالریحانین أوصیک بریحانیتی من الدنیا سلام خدا بر تو باد ای پدر دو ریحانه، به تو درباره دو ریحانه‌ام از همه دنیا، وصیت می‌کنم.
 (ای علی) در کوه‌های زمانی دو رکن تو فرو میریزد، و خداوند جانشین من بر شما است، گاهی که رسول خدا قبض روح شد علی علیه السلام گفت: این یکی از دو رکن من است که پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرموده بود، و هنگامی که فاطمه علیها السلام از دنیا

رفت علی علیه السلام گفت: این دومین رکن است رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داده بود. «۳»
از امام رضا علیه السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله الولد ریحانۃ و ریحانتای: الحسن والحسین «۴» از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۹۹

رسول خدا فرمود: فرزند ریحانه است، حسن و حسین دو ریحانه منند.
از امام صادق علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله قرۃ عینی النساء و ریحانتای الحسن والحسین «۱»
رسول خدا فرمود: زنها نور دو چشمان من هستند و حسن و حسین دو ریحان منند.
عن زازان قال: سمعت علی بن ابی طالب یقول: إن الحسن و الحسین ریحانتا رسول الله «۲»
زازان گوید از علی بن ابی طالب شنیدم فرمود: حسن و حسین دو ریحان رسول خدایند.
در این مضمون و با این عبارتها روایات زیادی در منابع فریقین هست

۵- آن دو، گوشواره‌های عرش خدایند

۵- آن دو، گوشواره‌های عرش خدایند عبدالله بن عمر گوید: پیامبر فرمود: زمانی که قیامت آمد، عرش خدا با زینت کامل آرایش می‌شود، سپس دومنبر از نور می‌آورند طول هر دوی آنها یک میل خواهد بود یکی را بر راست و دیگری را بر چپ عرش می‌گذارند، سپس حسن و حسین را می‌آورند هر یک در یکی از آن منبرها می‌ایستند، با آمدن و بودن آنها یزین الزب تبارک و تعالی بهما عرشه کما یزین المرثه قرطاهما. خداوند عرش خود را با آنها زینت می‌دهد مانند زینت کردن زن، با دو گوشواره. «۳»
رسول خدا فرمود: حسن و حسین دو گوشواره عرشند. بهشت گفت: خدایا ضعفاء
از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۰۰

ومساکین را در من جای دادی، فرمود: ألا- ترضین زینت ارکانک بالحسن و الحسین، قال: فماست کما تمیس العروس فرحاً آیا راضی نمی‌شوی من ارکان ترا باحسن و حسین زینت داده‌ام؟! پس عرش از خوشحالی چنان خرامید که عروس می‌خرامد. «۱» باز در این مورد روایت فراوان است

۶- هر کس آن دو را دوست دارد

۶- هر کس آن دو را دوست دارد ابی هریره گوید: شنیدم رسول خدا می‌فرمود: من أحبّ الحسن و الحسین فقد أحبّنی، و من أبغضهما فقد أبغضنی هر کس حسن و حسین را دوست دارد، مرا دوست داشته و هر کس آنها را دشمن دارد مرا دشمن داشته است. «۲»

از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده است فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌گفت: ای علی این دو بچه - یعنی حسن و حسین - مرا، از دوست داشتن کسی مشغول ساخته است (همه توجهم به آنهاست) پروردگارم مرا امر نموده است هم آنها را دوست دارم و هم دوست داران آنها را «۳».

عمران بن حصین گوید: پیامبر به من فرمود: ای عمران برای هر چیز در دل جایگاهی هست (اما) به اندازه این دو پسر هیچ چیز در دلم جانگرفته است، عرض کردم همه آن را (یعنی همه جای دلت را اشغال کرده‌اند؟) فرمود: ای عمران آنچه را که از تو مخفی است بیشتر است (یعنی چیزهایی که از تو مخفی کرده‌ایم، بیش از آن است که آشکار ساخته‌ایم). «۴»
از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۰۱

أبأذر غفاری گوید: دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله حسین بن علی را می‌بوسید و می‌فرمود:

من أحبّ الحسن و الحسين و ذرّيتهما مخلصاً لم تفتح النّار وجهه و لو كانت ذنوبه بعدد رمل عالج إلا أن يكون ذنباً يخرج من الإيمان (۱)»

هر کس حسن و حسین و ذریه آن دو را مخلصاً دوست دارد، آتش روی او را نمی‌سوزاند اگر چه گناهانش، به تعداد ریگ (بیابان) عالج باشد مگر گناهی که او را از ایمان بیرون کند.

علی بن جعفر رضی الله عنه از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده است.

أخذ رسول الله صلى الله عليه و آله بيد الحسن و الحسين فقال: من أحبّ هذين الغلامين و أباهما و أمّهما فهو معي في درجتي يوم القيامة رسول خدا دست حسنین را گرفت و فرمود:

هر کس این دو پسر و پدر و مادر آنها را دوست دارد در روز قیامت در درجه من خواهد بود. (۲)»

سلمان رضی الله عنه روایت می‌کند شنیدم رسول خدا درباره حسن و حسین می‌گفت:

خدایا من این دو را دوست دارم و دوستداران آنها را نیز دوست دارم، هر کس آنها را دوست دارد منهم آنها را دوست دارم و هر کس را من دوست دارم خدا نیز او را دوست دارد و هر که را خدا دوست دارد او را داخل بهشت می‌کند و هر کس آنها را دشمن بدارد من او را دشمن می‌دارم و هر کس را من دشمن دارم خدا نیز او را دشمن دارد و هر که را خدا دشمن دارد به جهنم داخل می‌کند. (۳)»

عبدالله بن مسعود گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله نماز میخواند حسن و حسین آمدند به پشتش سوار شدند، از سجده که بر میخواست به آرامی آنها را بر میداشت و باز به سجده میرفت آنها هم سوار می‌شدند.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۰۲

از نماز که فارغ شد یکی را روی ران راست و دیگری را به ران چپ نشانید سپس فرمود: هر کس مرا دوست می‌دارد این دو را دوست دارد، و كانا حِجَّةَ الله لِنبيّه صلى الله عليه و آله في المباهلة و حجّة الله من بعد أبيهما أمير المؤمنين علي الأئمّة في الدّينا و المنة لله و آنها هر دو، حجت خدا بودند بر پیامبر در (جریان) مباهله و بعد از پدرشان، حجت خدا بر این امت هستند و منت خداست بر ما. (۱)»

۷- آب دهان آن دو را می‌مکد

۷- آب دهان آن دو را می‌مکد ابو حازم از ابی هریره روایت می‌کند: قال رأيت النبي صلى الله عليه و آله يمسّ لعاب الحسن و الحسين كما يمسّ الرّجل الثّمرة گفت: دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهان حسن و حسین را می‌مکد مانند مکیدن مرد میوه را. (۲)»

۸- آن دو را سیراب می‌کرد

۸- آن دو را سیراب می‌کرد علی علیه السلام فرمود: روزی مسلمانها به شدت تشنه بودند فاطمه حسن و حسین را به خدمت پیامبر آورد و گفت: ای رسول خدا اینها به تشنگی طاقت ندارند (حضرت) آنها را خواست و زبان خود را به دهان آنها گذاشت و مکیدند و سیراب شدند. (۳)»

جماعتی از محدثین عامه از ام سلمه و میمونه، روایت کرده‌اند و لفظ این روایت از علی علیه السلام است که رسول خدا پایش را به زیر لحاف داخل کرد در این حال حسن آب

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۰۳

خواست پیامبر با سرعت از جا جهید و از پستان حیوانی که داشتیم شیر مکید (یا دوشید) و به قدحی ریخت و به دست حسن داد، حسین نیز می‌پرید تا از آب بنوشد پیامبر مانع میشد فاطمه گفت: مثل اینکه محبوبترین این دو حسن است بر تو؟ فرمود نه، بلکه او زودتر آب طلید من و تو این دو و این متکا روز قیامت یکجا خواهیم بود. «۱»

۹- آنها را بردوش می‌کشید

۹- آنها را بردوش می‌کشید پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود حسنین وارد شدند گاهی که آنها را دید صدایشان زد، دیر کردند خودش برخواست و آنها را بردوش مبارک سوار کرد و گفت: نعم المطی مطیکما و نعم الزاکبان أنتما و أبوکما خیر منکما چه خوب است مرکب شما و چه خویید شما سواران، پدرتان بهتر از شما است. «۲»

این روایت را ابو یوسف در تفسیر خود از عبدالله بن مسعود با کمی تغییر نقل کرده است. ابو هریره گوید: با این دو چشم خودم دیدم و با این دو گوشم شنیدم که پیامبر دوشهای حسنین را گرفته بود و هر دو پای آنها روی پای پیامبر بود و به آنها می‌فرمود: ترقّ عین بقّه کوچولو ببر بالا آنها هم آنقدر بالا رفتند تا پاهایشان را به سینه رسول خدا رساندند سپس فرمود: دهانت را باز کن و آن را بوسید و گفت: خدا من او را دوست دارم تو هم او را دوست بدار. «۳» در بعض روایت می‌فرمود: حُرْقَه

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۰۴

حُرْقَه، ترقّ عین بقّه اللّهمّ اِنّی اَحَبّه فأحبه و اَحَبّ من یحبه. «۱» در این که رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسین علیه السلام را چرابه چشم مگس تشبیه کرده است نظرها داده‌اند.

۱- چشمهای مگس پلک ندارد و از هر جهت می‌بیند (یعنی ای فرزند هشیار و از هر سو آگاه من).

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۰۵

۲- منظور از «بقّه» دخترش فاطمه است (یعنی ای چشم و چراغ مادرش).

۳- ساختمان چشم مگس، از هر سو، سوراخ سوراخ است (یعنی ای فرزند در آخر عمرش، سوراخ سوراخ بدن، من) اگر منظور حضرت این باشد از وقایع عاشوراء و کربلا خیر داده است که وضع بدن نور چشمش در نهایت به کجا خواهد انجامی

۱۰- از منبر پائین پرید

۱۰- از منبر پائین پرید عبدالله بن بریده گوید: از پدرم شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله در منبر ایراد خطبه می‌کرد، حسنین آمدند و پیراهن بلندی داشتند و گاه به پایشان می‌پیچید و می‌افتادند (ناگهان) رسول خدا از منبر پایین آمد و آنها را با خود بالای منبر برد و در کنار خود نشانید سپس فرمود: اِنّما أموالکم و اولادکم فتنه «۱»

همانا مال و اولاد تان فتنه (و مایه امتحان) است. «۲»

۱۱- تحمل گریه آنها را نداشت

۱۱- تحمل گریه آنها را نداشت یحیی بن کثیر و سفیان بن عیینه گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله در منبر گریه حسنین را شنید فقام فزعاً ثمّ قال اَیّها النّاس مالولد إلّا فتنه لقد قمت الیهما و ما معی عقلی، و فی روایه ما أعقل هراسان برخواست سپس فرمود: ای مردم

اولاد جز فتنه نیست برای آنها برخاستم که عقلم با من نبود و در بعض روایت فرمود: نمی‌فهمیدم (عقل از سرم

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۰۶

پرید). «۱»

جگر آغشته به سم»

جگر آغشته به سم» پس آخگری ز ألماس ریزه‌ها فروختند و بر جگر مجتبا زدند سرور جوانان بهشت، گوشواره عرش، ریحانه رسول، و بالأخره شخصیتی که ترسایان از ترس بلای نفرین او در جایگاه مباحله، عقب نشینی کردند و تن بر ذلت دادند، در نهایت دردست ستمگران اُمت، با زهر هلاهل، پر پر شد.

جگری که با گوشت و خون رسول خدا صلی الله علیه و آله عجین بود، با سم ستم سوخت و ناله پر سوز و گدازش، بر عرش برین رسید و فرشته‌های آسمان در عزایش گریستند و بر ماتم نشستند

«به اندازه پر پشه خون ریخته نشود!»

«به اندازه پر پشه خون ریخته نشود!» وجودی که با مظلومیت تمام زیست و با مظلومیت در گذشت اما در واپسین لحظات عمر دهان گشود و به برادرش حسین و سائر برادران، اُکیداً قدغن کرد که مبادا به خاطر دفن من، به اندازه پر پشه خون ریخته شود (و آرامش جامعه و ضعیفان و بیوه زنان و یتیمان و بیچاره گان، به بخورد).

این وصیت به خاطر این بود که، به خوبی می‌دانست بازماندگان گروه فشار، با جرئت هرچه تمامتر، جلوی جنازه‌اش را گرفته و از دفن او در کنار جد بزرگوارش

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۰۷

مانع خواهند شد، و طبیعی است، برادرانش در مقابل آنها، عکس العمل شدید نشان خواهند داد؛

اما این وجود سرشار از مهر و محبت و سراپا پر از عاطفه و علاقه، اجازه نداد کار به جای باریک کشیده و خون ریزی شود.

هم در حیات و هم در مماتش مهر خود را برای این امت ارزانی داشت و چشم از این جهان پر از غم و اندوه، فرو بست سلام الله علیه یوم وُلد و یوم مات و یوم یُبْعَث حياً

«پایان عمر غمبار»

«پایان عمر غمبار» از خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله از پنج تن آل عبا علیهم السلام، تنها یک نفر تشییع جنازه شد آنهم حسن مجتبی و سبط اکبر بود. ایکاش او هم تشییع نمی شد زیرا تشییع آن امام مظلوم همان و سوار شدن عایشه بر استر و فرمان تیر باران آن بدن شریف، همان!!!

این شکننده حریم، و قرن فی بیوتک و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الأولى .. «۱»

و در خانه های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید و یکه تاز این میدان که هشت یک خانه (آن حجره) کوچک، به نه نفر ازواج رسول خدا صلی الله علیه و آله میرسید (یعنی یک هفتاد دوم «۲») ارثیه او و بقیه متعلق به فاطمه زهراء یگانه دختر پیامبر بود، اجازه نداد فرزند دلبندهش را در آن دفن نمایند با اینکه پدران خود، ابوبکر و عمر را بدون رعایت قانون اسلام و بدون تحصیل رخصت از فرزندان زهراء در آن حجره دفن نمودند.

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۰۸

عبدالله بن عباس در آن ماجرا، چه خوب گفت:

تَجَمَّلَتْ تَبَغَّلَتْ وَ إِن عَشْتِ تَفَيْلَتْ لَكِ التَّسْعُ مِنَ الثَّمَنِ وَ فِي الْكَلِّ تَصْرَفَتْ (در جنگ جمل) سوار اشتر شدی و (در مدینه) بر استر نشستی (و بر جنازه حسن مجتبی جسارت کردی!!) اگر زنده بمانی سوار فیل هم می شوی از هشت یک، یک نهم ارث تو بود در

همه آن تصرف کردی!

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۰۹

«قال رسول الله صلى الله عليه و آله»

«مکتوب علی یمین العرش أن الحسین مصباح الهدی»

«مدینه المعاجز: ۴ / ۵۱».

بخش ۶ فرزند طه حسین علیه السلام

اشاره

بخش ۶ فرزند طه حسین علیه السلام از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۱۱

بخش - ۶ فرزند طه حسین علیه السلام همسایگان امّ ایمن پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند گفتند: ای رسول خدا ام ایمن دیشب از شدت گریه تا صبح نخوابیده است.

کسی را پشت سر او فرستاد وقتی که آمد، فرمود: ای ام ایمن خدا چشمانت را نگریند، همسایگان پیش من آمدند و گفتند: تو تا صبح گریه می کردی سبب گریه تو چیست؟ گفت: ای رسول خدا دیشب خوابی هولناکی دیدم به خاطر آن خواب تا صبح گریستم، فرمود: خوابت را برایم تعریف کن خدا و رسولش (به تعبیر خواب و نتایج آن) داناترند گفت: من در خواب دیدم بعضی از اعضایت در خانه ام افتاده است، رسول خدا به او فرمود: چشمانت بخوابد (یعنی آرام باش) ای ام ایمن فاطمه حسین را به دنیا می آورد، تو او را تربیت نموده و شیر می دهی، پس بعضی اعضای من در خانه تو می باشد.

وقتی که فاطمه علیها السلام وضع حمل کرد روز هفتم رسید، امر کرد سر او را تراشیدند و به میزان موی سرش نقره تصدق نمود و عقیقه (قربانی) برایش کشت و سپس ام ایمن او را آماده کرد در بُرد یمانی (که یکنوع پارچه است) پیچید و به پیش رسول خدا برد فرمود: مرحباً بالحامل والمحمول خوش آمدند حامل و محمول، ای ام ایمن این

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۱۲

است تأویل خوابت. «۱»

اسماء گوید: یک سال پس از ولادت حسن، حسین متولد شد، «۲» پیامبر آمد و فرمود: ای اسماء هلمی ابنی پسر من را برایم بیاور، او را در پارچه سفیدی پیچیده و به دست آنحضرت دادم؛ در گوش راست اذان و در گوش چپ اقامه گفت، و او را در دامن خود گذاشت و گریست، گفتم (ای رسول خدا) پدر و مادرم فدای تو باد گریهات برای چیست؟! فرمود: برای این پسر من، گفتم او الان متولد شده است؟

فرمود: تقتله فئه الباغیه لا أنالهم الله شفاعتی او را گروه نافرمان بقتل می رسانند! خداوند شفاعت مرا به آنها نرساند (خدا آنها را از شفاعت من محروم کند) سپس فرمود: این جریان را به (مادرش) فاطمه خبر نده چون او را تازه به دنیا آورده است (ناراحت نشود). از علی علیه السلام پرسید او را چه نامیده‌ای؟ گفت: ای رسول خدا من به تو پیشدستی نمی کنم، من دوست دارم او را حرب بنامم، پیامبر فرمود: منهم به خدا سبقت نمی گیرم.

جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمد العلی الاعلی یقرئک السّلام، و یقول لک: علیّ منک کهارون من موسی، سمّ ابنک هذا یاسم ابن هارون قال التّبی صلی الله علیه و آله و ما اسم ابن هارون قال شبیر قال التّبی لسانی عربیّ قال جبرئیل: سمّ الحسین فسّماه الحسین ای محمد خداوند علی اعلی سلامت می رساند و به تو می فرماید: علی بر تو مانند هارون است بر موسی نام این بچه را بانام فرزند او،

بنام.

فرمود: نام پسر هارون چه بود؟! گفت: شبیر، پیامبر گفت: زبان من عربی است، جبرئیل گفت: نام او را حسین بگذار پس او را حسین نامید. روز هفتم با دو گوسفند

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۱۳

سیاه و سفید عقیقه کرد و یک ران آن را با یک دینار طلا به قابله داد، سپس سرش را تراشید و به میزان آن، نقره، صدقه داد و سرش را با خلوک آغشته نمود، و فرمود:

ای اسماء خون ریزی در جاهلیت هم رسم بود. «۱»

«از زبان پیامبر، شیر می خورد»

«از زبان پیامبر، شیر می خورد» صفیه دختر عبدالمطلب گوید: وقتی که حسین از فاطمه علیها السلام به دنیا آمد، او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله دادم پیامبر زبان خود را در دهان او گذاشت، حسین هم زبان او را می مکید! من چنان می پنداشتم که حضرت او را از عسل و شیر تغذیه می کند.

صفیه گفت: حسین دامن رسول خدا را خیس کرد فقبتل النبى صلی الله علیه و آله بین عینیه ثم دفعه الی فبکی پیامبر میان دو چشمان حسین را بوسید و سپس او را در حالی که گریه می کرد، به من داد و می گفت: خدا بکشد گروهی را که ترا میکشد، این کلمات را سه بار تکرار نمود.

صفیه گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، که او را می کشد؟ فرمود: دسته باغی (طغیانگر) از بنی امیه، خدا آنها را از رحمت خود دور بدارد. «۲»

ابی الفضل بن خیرانه با سند خود روایت کرده است که فاطمه بعد از تولد حسین علیه السلام بیمار شد و شیرش خشک گردید، پیامبر صلی الله علیه و آله هرچه، پی دایه شیر ده فرستاد، پیدا نشد خودش می آمد و انگشت ابهامش را به دهان حسینش می گذاشت، او هم

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۱۴

می مکید خداوند روزی او را در انگشت رسول خدا قرار داد و گفته‌اند رسول خدا زبانش را به دهن او فرو می کرد چنانکه پرنده منقارش را به دهن بچه‌اش فرو کند چهل شبانه روز خداوند رزق حسین را در زبان پیامبر قرار داد تا اینکه گوشت او، از گوشت رسول خدا روئید «۱».

از امام صادق علیه السلام روایت شده است رسول خدا صلی الله علیه و آله به دهان بچه‌های فاطمه از آب دهان مبارکش می داد و به فاطمه می فرمود: به آنها شیر نده «۲»

هیچ بچه ششماه زنده نماند مگر حسین بن علی علیهما السلام و عیسی بن مریم علیه السلام

ام سلمه او را کفالت نمود، و کان رسول الله صلی الله علیه و آله یأتیه فی کل یوم فیضع لسانه فی فم الحسین فیمضه حتی یروی فأنتب الله لحمه من لحم رسول الله و لم یرضع من فاطمه علیها السلام و لا من غیرها لبناً قط رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز می آمد و زبانش را به دهان حسین می گذاشت او هم می مکید تا سیر میشد پس خداوند گوشت او را از گوشت رسول خدا رویند نه از فاطمه و نه از غیر فاطمه شیر نخورد «۳».

از این حدیث و حدیث خواب ام ایمن و احادیث مشابه، معلوم می شود که هر یک از این بانوان پرستاری امام حسین علیه السلام را مدتی به عهده گرفته‌اند و در هیچیک از احادیث بر شیر خوردن امام حسین علیه السلام از این بانوان تصریح نشده است اما امام حسن

علیه السلام از ام فضل، زن عباس بن عبدالمطلب، از شیر قثم بن عباس خورده است
 بُرّه بنت امیه خزاعی گوید: زمانی که فاطمه علیها السلام به فرزندش حسین حامله شد پیامبر به او فرمود: ای فاطمه بزودی پسری به
 دنیا می آوری او را شیر نده تا من بیایم، اگر چه (تأخیر من) یک ماه طول بکشد، گفت: (چشم) میکنم، پیامبر برای کاری
 از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۱۵

بیرون رفت، فاطمه حسین را به دنیا آورد و او را شیر نداد تا رسول خدا آمد و فرمود چه کردی؟ گفت: شیرش ندادم فأخذ فجع
 لسانه فی فمه فجعل الحسین یمصّ حتی قال النبی صلی الله علیه و آله ایها حسین ایها حسین ثم قال: أبی الله إلیا ما یرید هی فیک و
 فی ولدک یعنی الإمامه پس او را گرفت و زبانش را بر دهان حسین گذاشت او هم می مکید تا اینکه پیامبر فرمود: ایه حسین ایه
 حسین (یعنی با تعجب می فرمود: آهسته، آهسته، چه خبرت است پسرم! خوش به حالت، عزیز دلم رضیع وحیی!) سپس فرمود:
 خداوند ابا دارد، جز اینکه خواست خودش انجام شود، آن (یعنی مقام شامخ ولایت و امامت) در تو و اولاد تو است «۱».
 پس طلوع آنحضرت بنا بر مشهور، در سوم ماه شعبان المعظم سال چهارم هجری، در مدینه، و غروبش در دشت پر بلای کربلا روز
 عاشورا سال شصت و یکم از هجرت واقع شد

«تبریک خدا و ملایک»

«تبریک خدا و ملایک» روایت از امام صادق علیه السلام آمده است، زمانی که حسین بن علی علیه السلام متولد شد، خداوند به
 جبرئیل دستور داد با هزار ملائکه فرود آید، و از طرف خدا خودش به پیامبر صلی الله علیه و آله تبریک گوید «۱»

«حسین و درذائیل و صلصائیل و فطرس»

اشاره

«حسین و درذائیل و صلصائیل و فطرس» سه نفر از ملائکان آسمان هریکی روی قصور در فرمان برداری یا خطور در ذهن، از
 درگاه خداوند رانده شده بودند و تا ابد معذب می شدند.
 پس از ولادت امام حسین علیه السلام که جبرئیل با ملائکان آسمان برای عرض تهنیت و ابلاغ سلام خداوندی، پائین می آمدند، با
 جبرئیل گفتگو کردند از جریان ولادت که مطلع شدند و فهمیدند که این مولود مبارک، در پیش خدا دارای مقام والاست به
 جبرئیل دست به دامن شدند که آنها را نیز با خودشان، به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله ببرد* * جبرئیل با کسب اجازه از
 خداوند آنها را با خود آورد و هر سه از برکت آن مولود مبارک بخشوده شدند

فطرس

فطرس جبرئیل با هزار ملک برای عرض تبریک، پائین می آمد، سر راه خود به جزیره ای رسیدند که فرشته ای، از حاملان عرش
 الهی، به نام فطرس، هفتصد سال بود در آن
 از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۱۷

جزیره معذب بود و در اثر تأخیر در کاری، از درگاه خداوند مطرود شده و بالهایش سوخته بود.
 آن ملک در همان جزیره هفتصد سال بود به عبادت خدا مشغول بود از جبرئیل سؤال کرد: ای جبرئیل به کجا می روی؟ گفت:
 خداوند، محمد را به نعمتی گرامی داشته که از سوی خدا و خودم، برای تبریک پیش او می رویم گفت: یا جبرئیل احملمنی معک

لعلّ محمداً يدعوا لی ای جبرئیل مرا نیز باخودت ببر، شاید محمد در باره من دعائی کند پس جبرئیل او را باخود آورد وقتی به پیش پیامبر رسیدند، جبرئیل از سوی خدا و خودش تبریک گفته و جریان فطرس را به اطلاع رسول خدا رسانید پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: قل له: تمسح بهذا المولود، و عدّ إلى مکانک، قال فتمسح فطرس بالحسین بن علی علیهما السلام وارتفع. فقال یا رسول الله أما إنّ أمتک ستقتله و علیّ مکافأه، أألا یزوره زائر إلاّ أبلغته عنه و لا یسلّم علیه مسلّم إلاّ أبلغته سلامه و لا یصلّی علیه مصلّ إلاّ أبلغته صلاته ثم ارتفع

به او بگو: خود را به این مولود بمال و به جای خویش به مقام اولیت برگرد. (فطرس خود را بر (فنداقه) حسین مالید و بالهایش به جای اصلی اش برگشت! گفت: ای رسول خدا آگاه باش امت تو به زودی او را خواهند کشت! و من در عوض این بخشودگی (متعهد میشوم تا روز قیامت) هر زائری او را زیارت کند من به او ابلاغ می‌کنم و در هر جا و هر کس به او سلام کند سلام او را به او می‌رسانم و اگر درود بفرستد، درود او را بر او می‌رسانم (این تعهدها را کرد و به آسمانها پرواز کرد. «۱»)

در روایت دیگر است که خداوند او را میان عذاب دنیا و آخرت مخیر کرد، او هم عذاب دنیا را پذیرفت. از پلک چشمانش در جزیره‌ای از جزایر، آویزان بود حیوانی

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۱۸

هم بر او نمی‌گذشت و در زیرش دود بد بوئی بی انقطاع، بلند بود.

از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: فطرس ملکی بود که برعرش طواف میکرد در یکی از امر خدا توقف کرد خداوند بالهای او را کوتاه کرد و به جزیره‌ای از جزیره‌های دریا انداخت وقتی که حسین علیه السلام متولد شد، جبرئیل فرود آمد تا به رسول خدا تبریک گوید: از آن جزیره عبور می‌کرد، فطرس به جبرئیل پناهنده شد، جبرئیل گفت: من می‌روم به سوی محمد که به وی تهنیت گویم، می‌خواهی ترا هم با خودم ببرم گفت: می‌خواهم، آن را برداشت و در برابر رسول خدا گذاشت با انگشتانش به حضرت مطلبش را فهماند پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: امسح جناحک بحسین، فمسح جناحه بحسین فرج بالهات را به حسین بمال، بالهایش را مالید (وبه حالت اولی برگشت و به آسمانها) پرواز کرد. «۱»

وقتی که فرود آمدند ملائکه را احساس نمود، از آنها علت فرود آمدنشان را پرسید؟

(جبرئیل) به او گفت: ولد للحاشر، التبیّ الأُمّی «أحمد» من بنته و وصیّه ولد یكون منه أئمّة الهدی الی یوم القیامه از دختر و جانشین پیامبر حاشر امّی بچه‌ای به وجود آمده است تمامی ائمه تا روز قیامت از ذریّه او خواهد بود گفت: کیست حال مرا به پیامبر برساند و از طرف من هم به او تبریک بگوید؟

وقتی که حضرت از حال او مطلع شد، از خدا خواست، او را به خاطر حسین آزاد نماید، خداوند نیز خواسته پیامبر را به اجابت رساند. فطرس پیش رسول خدا آمد و تبریک گفت: و به آسمانها پرواز کرد و فریاد می‌زد (و با افتخار می‌گفت: من مثلی و أنا عتاقه الحسین بن علی و فاطمه و جدّه أحمد الحاشر. کیست مانند من (و در مقام من) در حالی که من آزاد کرده حسینم که پدرش علی و مادرش فاطمه و پدر بزرگش

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۱۹

احمد حاشر. «۱»

در دایمل

دردائیل ابن عباس گوید: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: خداوند ملکی بنام دردائیل داشت که دارای شانزده هزار

بال بود و در میان بالها هوایی (فضائی) به اندازه بین زمین و آسمان بود. روزی به ذهنش خطور کرد آیا بالای (عرش) خدای جلّ جلاله، چیزی هست؟ خداوند بر این خطور نفسانی او عالم بود. بالهای او را دوبرابر کرد (۳۲ هزار) و به او وحی نمود که پرواز کن پانصد سال پرواز کرد بالای هیچیک از قائمه عرش نرسید. چون خداوند خستگی او را می‌دانست فرمود: ای ملک به جای خودت برگرد، فأنا عظیمٌ فوق کلّ عظیم و لا أوصف بمكان من از هر بزرگی، بزرگترم، و با مکانی توصیف نمی‌شوم پس خداوند بالها و مقام او را از صفهای ملائکه، گرفت.

وقتی که حسین بن علی علیهما السلام شب جمعه، متولد شد خداوند به خازن جهنم وحی کرد به خاطر مولودی که به محمد تولد یافته، آتش جهنم را به دوزخیان خاموش کن و به رضوان خازن بهشت وحی کرد بهشت را زینت ده و به دیدار یکدیگر بروید به کرامت مولودی که در دنیا برای محمد به وجود آمده است و به ملایکان وحی فرمود که، با تسبیح و تحمید و تمجید و تکبیر به صف ایستید به احترام مولودی که در دنیا برای محمد متولد شده است.

و خدای عزّ وجلّ به جبرئیل وحی کرد، با هزار گروه از ملائکه که هر گروه، مرگب از هزار هزار ملک باشد سوار بر اسبهای ابلق لگام شده، و با شما ملائکان روحانیون که در دست هر یک از آنها شمشیری از نور باشد، به سوی محمد فرود آید و به او به از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۲۰

خاطر مولود جدید او، تبریک گوید و ای جبرئیل به او خبر دهید، من آن مولود را حسین نامگذاری کرده‌ام و به او بگو: اشرار امت تو به خاطر شرورترین جنبنده (روی زمین)، او را می‌کشند وای برقاتل او، و وای بر سوق دهنده مرکبهای آنها و وای بر فرمان دهنده آنان، من از قاتل او دوری می‌جویم چون جرم قاتل حسین از همه مجرمین بزرگتر است، قاتل حسین در روز قیامت با کسانی که خیال میکنند خدائی با خدا وجود دارد (بامشکها) وارد آتش می‌شود و آتش، برگرفتن او مشتاق‌تر از بهشتیان بر بهشت است. جبرئیل همان طور که فرود می‌آمد، از کنار دردائیل گذشت که، دردائیل ندا کرد ای جبرئیل این چه شبی است آیا براهل دنیا قیامت برپا شد؟ گفت: نه این تشکیلات به خاطر مولودی است که برای محمد در دنیا به وجود آمده است و خداوند مرا فرستاده است که به او تبریک گویم.

دردائیل گفت: ترا به حق خدائی که من و ترا آفریده است وقتی که به حضور محمد رسیدی به او از من سلام برسان و به او بگو بحق این مولود (ی که خدا بر تو انعام کرده است) از خدا بخواه مرا ببخشد و بالها و مقام مرا در صفوف ملائکه را، به من برگرداند.* جبرئیل پس از تبریک و بعد از آن تسلیت، که خبر شهادت حسین را به او داد، پیامبر فرمود: آیا امت من او را می‌کشد؟ گفت: بلی! فرمود: آنها امت من نیستند، من از آنها دوری می‌جویم، جبرئیل گفت: ای محمد منم بریء ام از اویم پس پیامبر به منزل فاطمه رفته او را تهنیت و تعزیت گفت، فاطمه گریه نمود و گفت:

یالیتی لم ألد، قاتل الحسین فی النار کاش من او را نزاده بودم، قاتل او در آتش است. پیامبر فرمود: من هم شهادت می‌دهم و لکن او کشته نمی‌شود تا از او امامی به وجود آید که امامان بعد از او، از او به وجود خواهند آمد سپس فرمود: الأئمة بعدی: الهادی علی، المهتدی الحسن، الناصر الحسین، المنصور علی بن الحسین، الشافع محمد بن علی، النفاع جعفر بن محمد، الأمين موسی بن جعفر، الرضا علی بن

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۲۱

موسی، الفعّال محمد بن علی، المؤمن علی بن محمد العلام الحسن بن علی، و من یصلی خلفه عیسی بن مریم، فسکنت فاطمه من البكاء أئمة بعد از من اینهاست نامهای امامان را بیان نمود، فاطمه پس از شنیدن اسماء ائمه از گریستن باز ایستاد؛ سپس جبرئیل جریان دردائیل را به عرض رسانید.

ابن عباس گوید: پیامبر حسین را که بر پارچه‌ای از پشم پیچیده شده بود، بر روی دست گرفت و به آسمان اشاره کرد و گفت:

اللهم بحق هذا المولود عليك، لا بل بحقك عليه، و علي جدّه محمد و ابراهيم و اسحاق و يعقوب، إن كان للحسين بن علي عندك قدر فارض عن دردائيل و ردّ عليه أجنحته و مقامه من صفوف الملائكة خدایا به حق این مولود بر تو بلکه به حق تو براو و برجد او محمد و ابراهيم و اسحاق و يعقوب، اگر حسین در نزد تو قدری (و منزلی) دارد از گناه دردائیل در گذر و بال و مقام صفوف ملائکه او را براو برگردان.

خداوند دعای آن حضرت را مستجاب نمود و آن ملک را بخشید و او در بهشت شناخته نمی‌شود مگر اینکه می‌گویند این آزاد کرده حسین بن علی، این رسول خدا است «۱»

صلصائیل

صلصائیل از امام صادق علیه السلام روایت شده است در میان مؤمنین، ملکی بود بنام صلصائیل، خداوند او را برای انجام کاری مأمور ساخت و در آن تأخیری کرد، خداوند پرهایش را از بین برد و بالهایش را شکست و در جزیره‌ای از جزایر دریا ساکن نمود تا شبی که حسین علیه السلام به دنیا آمد.

ملائکان برای تبریک جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان و فاطمه زهراء علیهما السلام، از خدا از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۲۲

اجازه خواستند، خدا به آنها اجازه داد دسته جمعی از عرش به سوی زمین حرکت کردند و آسمان به آسمان آمدند و از جزیره‌ای که صلصائیل در آنجا افتاده بود گذر کردند گاهی که او را دیدند ایستادند.

گفت: ای ملائکان خدای من، اراده کجارا دارید؟ (به کجا می‌روید؟) و برای چه هبوط کردید (پایین آمدید؟) گفتند: ای صلصائیل امشب گرامی‌ترین مولود دنیا بعد از جدش رسول خدا و پدرش علی و مادرش زهراء و برادرش حسن، متولد شده است که (نامش) حسین است ما از خدا اجازه خواستیم برای مبارکبادی پیش جدش برویم، خدا هم اجازه داد.

صلصائیل گفت: ای فرشته‌های خدا، از شما در خواست می‌کنم به خاطر خدای من و شما و به خاطر حبیبش محمد صلی الله علیه و آله و به خاطر این مولود، مرا هم با خودتان به حضور حبیب خدا ببرید هم شما و هم من از او بخواهیم که از خدا در خواست کند که از گناه من در گذرد و بالهیم را برگرداند و مقامم را در میان ملائکان مقربین، به من عطا نماید* او را با خود آورده پس از عرض تهنیت جریان ملک را گفتند و از آنحضرت خواستند که، خدا را به حق حسین سوگند دهد تا از او در گذرد و بال و مقامش را بدهد* رسول خدا بلند شد و به منزل فاطمه علیها السلام آمد و فرمود: پسر حسین را به من ده، پس زهراء حسین علیهما السلام را با قنذاقه‌اش به رسول خدا صلی الله علیه و آله تحویل داد و در میان ملائکان بر روی دست گرفته و تکبیر و تحمید و ثنا گفتند و به قبله متوجه شده رو به آسمان گرفت و گفت: اللهم إني أسئلك بحق ابني الحسين أن تغفر لصلصائيل خطيئة و تجبر كسر جناحه و تردّه إلى مقامه مع الملائكة المقربين خدایا از تو می‌خواهم به حق پسر حسین از خطای صلصائیل در گذر و بالهیش را به او بده و او را در مقام خودش با ملائکان مقربین قرار ده، خداوند در خواست

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۲۳

پیامبر را پذیرفت و از خطای او در گذشت و بال و مقامش را بر او برگردانید. «۱»

«فضائل فردی»

«فضائل فردی» در باب حالات امام حسن علیه السلام تعدادی از روایات فضائل و مناقب مشترک گذشت. در این فصل روایاتی که تنها در باره امام حسین علیه السلام وارد شده است، می‌آوریم

«۱- حسین از من است»

«۱- حسین از من است» روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله دید حسین در کوچه با بچه‌ها بازی می‌کند؛ پس حضرت به استقبال آنها رفت و دستهای مبارکش را پهن کرد، حسین گاه این طرف و آنطرف می‌پرید تا اینکه پیامبر او را گرفت و یک دست به زیر چانه و دست دیگر را به پشت سرش گذاشت و او را کج نمود و بوسید و فرمود: أنا من حسین، و حسین منی أحبّ الله من أحبّ حسیناً، حسین سبط من الأسباط. من از حسینم و حسین از من است هرکس حسین را دوست دارد خدا هم او را دوست می‌دارد حسین سبطی از اسباط است. «۲»

یعلی ابن ابی مره گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حسین منی و أنا من حسین أحبّ الله من أحبّ حسیناً حسین سبط من الأسباط. «۳» از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۲۴

حسین منی و أنا من حسین لحمه من لحمی و دمه من دمی حسین از من و من از حسینم گوشت او از گوشت من و خورش از خون من است.

یعلی عامری گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به جایی برای غذا، دعوت شده بود در سر راه حسین را دید با بچه‌ها بازی می‌کرد، حضرت جلوتر رفت و دستهایش را پهن کرد، بچه (حسین) از این طرف به آن طرف می‌پرید و پیامبر او را می‌خنداند تا این که او را گرفت یک دستش را زیر چانه حسین گذاشت و دست دیگر را بر پشت سرش و دهانش را به دهان حسین گذاشت و آن را بوسید سپس فرمود: حسین از من و من از حسینم، حسین سبطی از اسباط است. «۱»

«۲- کشتی نجات»

«۲- کشتی نجات» إنّ الحسین مصباح الهدی و سفینه النّجاة حسین چراغ هدایت و کشتی نجات اس

۳- چراغ هدایت

۳- چراغ هدایت مکتوب علی یمین العرش أنّ الحسن مصباح الهدی «۲» بر سمت راست عرش (الهی) نوشته شده است همانا حسین چراغ هدایت است

۴- ای مردم

۴- ای مردم حذیفه بن یمان گوید: من دیدم پیامبر را دست حسین را گرفته و می‌فرمود: یا ایها الناس هذا الحسین بن علی فاعرفوه فوالذی نفسی بیده إنّه لفی الجنّة و محبه از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۲۵

فی الجنّة و محبّی محبّیه فی الجنّة. ای مردم این حسین بن علی است او را بشناسید بخدا قسم او در بهشت است و دوستان او و دوستانان دوستان او در بهشتند. «۱»

«۵- توئی امام پدر امامان»

«۵- توئی امام پدر امامان» سلیم بن قیس از سلمان فارسی روایت کرده است که حسین روی ران رسول خدا بود در حالی که او را می‌بوسید و می‌فرمود: أنت السَّيِّدُ بن السَّيِّدِ أبوالشَّادَةِ، أنت الإمام ابن الإمام و أبوالأئمَّةِ، أنت الحجَّةُ ابن الحجَّةِ أبوالحجج تسعة من صلبك و تاسعهم قائمهم. توئی سرور و فرزند سرور و پدر سروران، توئی امام و فرزند امام و پدر امامان، توئی حجت و فرزند حجة و پدر حجت‌های (الهی) ۹ نفر از آنها از صلب تو خواهد بود و نهمی آنها قائم آنهاست. «۲»

«۶- به پسر م فشار نیاورید»

«۶- به پسر م فشار نیاورید» عبد الرحمن بن ابی لیلی گوید: در پیش پیامبرنشسته بودیم که حسین آمد (و بر پشت پیامبر سوار شد و) بر پشت و شکم او بول می‌کرد، خواستند او را بردارند فرمود: ادرار پسر م را قطع نکنید سپس آب خواست و بر روی بولش ریخت (و تمیز کرد).

در سنن ابی داود آورده است که حسین بر دامن رسول خدا صلی الله علیه و آله ادرار کرد لُبَانَةً گفت:

ازارت را بده بشویم فرمود: بول دختر شسته می‌شود اما روی بول پسر آب می‌ریزند

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۲۶

پاک می‌شود. «۱»

أبوهریره

أبوهریره روزی ابوهریره به حسین علیه السلام گفت: برایم نشان بده تا بیوسم (جائی از بدنت را) که با چشمان خودم دیدم رسول خدا آنجا را می‌بوسید! پس ناف مبارکش را باز کرد «۲»

عبد الله بن عمر

عبد الله بن عمر عبد الله بن عمر هم اصرار داشت حضرت در مدینه بماند امام فرمود: ای عبد الله از خواری دنیاست که سر یحیی بن زکریا را به زنا کاری از زناکاران بنی اسرائیل هدیه کنند و سر مرا هم به زنا کاری از زناکاران بنی امیه هدیه خواهند برد! آیا ندانسته‌ای که بنی اسرائیل میان طلوع صبح تا طلوع خورشید هفتاد نفر از انبیا را کشتند و همان روز هم به طور عادی مشغول کسب و کار خود شدند کأنه چیزی به وقوع نپیوسته (و آب از آب تکان نخورده) است. خداوند برای مجازات آنها شتاب نکرد ولی بموقعش آنها را به سختی گرفت و با قدرت تمام از آنها انتقام کشید و به سزای اعمالشان رسانید. «۳»

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۲۷

عبد الله فهمید که امام تصمیم جدی گرفته که مدینه را ترک نماید گفت: یا أبا عبد الله اكشف لي عن الموضع الذي لم يزل رسول الله يقبله منك فكشف عن سرتة فقبلها ثلاثاً و بكى «۱» فقال عليه السلام له: اتق الله يا ابا عبد الرحمن لا تدعن نصرتي «۲» ای ابا عبد الله محلی را که پیغمبر دائماً آنجا را می‌بوسید برایم باز کن.

امام نافش را باز کرد پسر عمر، سه مرتبه ناف امام را بوسید و گریه نمود. امام فرمود:

ای ابا عبد رحمان از خدا بترس، یاری کردن مرا از دست نده (از کمک کردن من خود داری منما).

اما آن بی سعادت با اینکه با چشم خود دیده بود، پیامبر با حسین علیه السلام چه رفتارهایی داشت، باز زندگی پنج روز دنیا را با سعادت همیشگی معاوضه کرد و به نور دیده رسول خدا صلی الله علیه و آله (پشت کرد و) کمک نمود. اللَّهُمَّ اجعل عواقب امورنا

خيراً آمی

«۷- بر پشت رسول خدا صلی الله علیه و آله»

«۷- بر پشت رسول خدا صلی الله علیه و آله» در احادیث لیث بن سعد، آمده است، روزی پیامبر صلی الله علیه و آله با جمعی، نماز میخواند و حسین در کنارش بود هر وقت حضرت به سجده میرفت بر پشتش سوار میشد و پاهایش را حرکت داه و می گفت: حل حل (جمله ایست برای به حرکت در آوردن شتر می گویند) حضرت موقع سر برداشتن از سجده، او را می گرفت و به کنارش می گذاشت دوباره به سجده می رفت باز حسین سوار بر پشتش می شد باز می گفت: حل حل تا حضرت از نماز فارغ میشد.

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۲۸

یکی از یهودیان گفت، ای محمد ما بایچه این گونه رفتار نمی کنیم (یعنی این همه پررو نمی کنیم) فرمود: اگر شما به خدا ایمان داشتید به بچه‌ها رحم می کردید (با آنها با مهربانی رفتار می کردید) یهودی گفت حالا من به خدا و رسولش ایمان می آورم. آنهمه محبت رسول خدا را با عظمتش دید (شیفته اسلام شده و) مسلمان شد. «۱»

مشابه این روایت در مناقب مشترک گذشت

«ماهیت لشکر ابن سعد»

«ماهیت لشکر ابن سعد» روزی امام سجاد علیه السلام به عبید الله بن عباس بن علی بن ابیطالب علیهما السلام نگاه کرد، دیدگان مبارکش پر از اشک گردید فرمود: نبود روزی سخت تر به رسول خدا از روز احد که عمویش حمزه، شیر خدا و رسول شهید شد و پس از آن روز مؤته که پسرعمویش جعفر بن ابی طالب شهید شد سپس فرمود: لایوم کیوم الحسین صلی الله علیه و آله از دلف علیه ثلاثون ألف رجل یزعمون أنهم من هذه الأمة، کل یتقرب إلى الله عزّ و جلّ بدمه، وهو باللّٰه ینذکرهم فلا یتعظون حتی قتلوه بغیاً و ظلماً و عدواناً روزی سخت تر از روز حسین صلی الله علیه و آله نیست زمانی که سی هزار مرد به او نزدیک شدند همگی گمان می کردند با ریختن خون او به خدا نزدیک می شوند، و او هر چه برای آنها موعظه کرد، هیچکدام نصیحت پذیر نشدند تا اینکه او را بانافرمانی و ستم و دشمنی به شهادت رسانیدند* سپس فرمود: خدا به عمویم عباس رحمت کند همانا بحق ایثار کرد و جانش را فدای برادرش کرد تا دستانش را قطع نمودند، خداوند به جای آن دودست دو بال به او داد، در بهشت با ملائکه پرواز می کند همان طور که جعفر بن ابی طالب، و برای عباس در پیش خدای تبارک و تعالی منزلتی است که در روز قیامت تمامی شهدا به مقام او غبطه می کنند «۲»

«نماز تاریخی»

«نماز تاریخی» فلما رأى ذالك أبو ثمامة الصیداوی «۱» قال: للحسین علیه السلام یا ابا عبدالله نفسی لنفسک الفداء هولاء اقتربوا منك و لا والله لاتقتل حتی أقتل دونک و احبّ أن ألقى الله ربّی و قد صلیت هذه الصلوة، فرجع الحسین رأسه إلى السّماء و قال: ذکرت الصلوة جعلک الله من المصلین، نعم هذا أوّل وقتها وقتی که أبو ثمامة صیداوی از بین رفتن تدریجی اصحاب را دید به امام گفت: یا ابا عبدالله جانم فدای تو باد اینها به تو نزدیک شده‌اند، نه به خدا فسم تو کشته نمی شوی تا من پیش پایت کشته شوم، و دوست دارم که خدا را بصورتی ملاقات نمایم که این نماز (نماز ظهر) را بجا آورده باشم

امام حسین علیه السلام سرش را بلند کرد و فرمود: نماز را یاد آوری کردی، خداوند ترا از نماز گزاران قرار دهد بلی این اول وقت نماز است پس فرمود: از آنها بخواهید از جنگ دست بردارند تا نماز را ادا کنیم

هنگامی که برای ادای نماز مهلت خواستند، حصین بن نمیر گفت: (در این موقع که) نماز قبول نمی‌شود! حبیب بن مظاهر گفت: ای ختار «۲» گمان می‌کنی نماز فرزند رسول خدا قبول نمی‌شود، از تو قبول می‌شود. حصین به حبیب حمله کرد و حبیب هم متقابلاً به صورت اسبش شمشیر زد و اسب از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۳۰

بالا پرید و حصین را به زمین انداخت یاران او دورش را گرفته نجاتش دادند.

امام به زهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی فرمود: جلوتر بایستید!، آن دو با چند نفر جلوی حضرت ایستادند تا اینکه نماز خوف به جا آورد «۱»

روایت شده است سعید بن عبدالله از هر طرف که تیری به سوی امام روانه میشد به جان قبول می‌کرد تا هنگام پایان نماز او هم به زمین افتاده و می‌گفت *اللهم العنهم لعن عاد و ثمود* خدایا اینها را از رحمت خود دور ساز آن طور عاد و ثمود را دور ساختی.

خدایا به پیغمبرت سلام مرا برسان و به او بگو که چه قدر زخم برداشته و درد می‌کشم من با این کار خواستم ذریه ترا یاری نمایم سپس جان داد رضی الله عنه در بدن شریفش غیر از زخم نیزه و شمشیر، سیزده عدد تیر نشسته بود «۲»

پس از اتمام نماز امام رو به اصحاب نمود و فرمود: ای گرامی‌ها این بهشت است که درهایش باز و نهرهایش جاری و میوه‌هایش رسیده است و این رسول خدا و شهداء است که در راه خدا شهید شده‌اند، آمدن شمارا به همدیگر مژده می‌دهند پس، از حرم رسول خدا و دین الهی حمایت کنید. همگی گفتند: جان ما فدای تو باد خون ما نگهدارنده خون تو باد به خدا قسم تا هنگامی که از ما رگی می‌زند نمی‌گذاریم دست آنها به تو و حرم تو برسد. «۳»

«بار خدایا»

«بار خدایا» امام کثرت ارتشیان ابن سعد را که دید، مانند سیل سرازیرند، دستهای مبارکش را به دعا بلند کرد و گفت:

اللهم أنت ثقتی فی کلّ کرب و رجائی فی کلّ شدّه و أنت لی فی کلّ أمر نزل بی ثقّه و عدّه کم من همّ یضعف فیہ الفؤاد و تقلّ فیہ الحیلّه و یخذل فیہ الصدیق و یثمت فیہ العدو، أنزلته بک و شکوته إلیک رغبه منی إلیک عمّن سواک، فکشفته و فرّجته فأنت ولیّ کلّ نعمه و منتهی کلّ رغبه

خدایا تو در گرفتاریها پناه منی و در هرسختی امید من تویی، برای من هر گونه ناراحتی پیش آید، پناهگاه و پناه دهنده‌ام تویی (خدایا) در هر موقعیت و پیشامد ناگواری که دلها می‌لرزد و چاره اندیشی به جانی نمیرسد، دوست بی وفائی و دشمن شماتت نماید، به خاطر دوری از غیر تو، کارهایم را به تو واگذار کرده و بر تو شکایت می‌آورم، پس گرفتاری را از من دور کرده و مرا نجات داده‌ای، ای ولی نعمتها و پایان آرزوها و امیدها «۱».

در آخرین لحظات عمر شریفش این دعا را خواند:

اللهم متعالی المکان، عظیم الجبروت، شدید المحال، غنی عن الخلاق، غریض الکبریا، قادر علی ما تشاء، قریب الرّحمه، صادق الوعد سابغ النعمه، حسن البلاء قریب اذا دعیت، محیط بما خلقت، قابل التوبه لمن تاب الیک، قادر علی ما اردت، و میدرک ما طلبت و شکور اذا شکرت، و ذکور اذا

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۳۲

ذکرت، اذعوک محتاجاً، و ازغب الیک فقیراً، و افزع الیک خائفاً، و ابکی الیک مکروباً، و اسّیعین بک ضعیفاً، و اتوکل علیک کافياً، احکم بیننا و بین قومنا فانهم غزونا و خدعونا و خذلونا و غدرونا و قتلونا، و ننحن عنک نیهک و ولد حبیبک محمد بن عبد الله، الذی اصطفیته بالرساله و اتمنته علی و حیک، فاجعل لنا من امرنا فرجاً و مخرجاً برحمتک یا ارحم الرّحمن «۱»

«صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبَّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَعِيثِينَ، مَا لِي رَبُّ سِوَاكَ وَلَا مَعْبُودَ غَيْرِكَ، صَبْرًا عَلَى حُكْمِكَ يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ، يَا دَائِمًا لَا نَفَادَ لَهُ، يَا مُخَيِّبَ الْمَوْتَى، يَا قَائِمًا عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ أَحْكَمَ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» (۲)

«جسارت شمر به قمر بنی هاشم»

«جسارت شمر به قمر بنی هاشم» حضرت ابوالفضل علیه السلام عمر بن سعد را ندا در داد یابن سعد این حسین فرزند دختر رسول خدا است، یارانش را کشتید و افراد اهل بیتش را شهید کردید این عیالات و بچه‌های اوست که تشنه هستند! برای آنها آب دهید که جگرهایشان آتش گرفته است، با این حال باز به شما پیشنهاد می‌کند اگر اجازه دهید حاضر است با (باقیمانده اهل بیتش) به روم و یا هند برود و حجاز را برای شما واگذارد.

این گفتار در بعضی از آنها اثر کرد و گریستند، ولی شمر به جلو آمده و با صدای بلند ندا کرد و گفت: یابن ابی تراب لو کان وجه الأرض کلّه مائاً و هو فی تحت ایدینا، لما سقیناکم منه قطرةً إلا أن تدخلوافی بیعةً یزید ای پسر ابی تراب اگر تمامی روی از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۳۳

زمین آب باشد و همه آن آبها در اختیار ما باشد یکقطره برای شما نمی‌دهیم مگر اینکه به بیعت یزید داخل شوید (۱)

«گفتارهای جسارت آمیز به امام»

۱- شمر -

۱- شمر- در روایت آمده است- شمر و سنان ابن انس به کنار امام علیه السلام آمدند هنگامی که در لحظات آخر بود و رمق پایانی را می‌گذرانید، و دیدند زبان مبارکش را از شدت عطش در می‌آورد (یلوک لسانه من العطش) شمر با پایش به پهلوی حضرت زد و گفت: یابن ابی تراب ألسنت تزعم انّ أباک علی حوض التّبی یسقی من أحبه فاصبر حتّی تأخذ الماء من یده ای فرزند ابی تراب آیا چنین گمان نمی‌کنی که پدرت در کنار حوض پیغمبر است، هر که را که دوست دارد سیراب می‌کند پس صبر کن تا آب را از دست او بگیری (۲).

۲- روی سینه امام نشسته و محاسن مبارکش را گرفت، خواست به کشتن اقدام کند حضرت خندید، و فرمود: مرا میکشی! آیا نمی‌دانی من کیستم؟! گفت: أعرفک حق المعرفة، أمیک فاطمة الزّهراء، و أبوک علی المرتضی، و جدّک محمد المصطفی، و خصمک العلیّ الأعلی، أقتلک و لا ابالی به طور شایسته می‌شناسمت، مادرت فاطمه زهراء است، و پدرت علی مرتضی است، و جدّت محمد مصطفی است و خونخواهت خدای علی اعلی است با این وصف با بی اعتنائی کامل می‌کشت (واز هیچکس ترسی ندارم) (۳).

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۳۴

۳- در اطراف خیمه‌ها گشت می‌زدند دیدند خندقی در اطراف خیمه کنده بودند، آتش زبانه می‌کشد فنادی شمر بأعلی صوته: یا حسین! تعجّلت بالنّار قبل یوم القیامة پس شمر با صدای بلند ندا کرد، ای حسین! پیش از فرا رسیدن روز قیامت، به سوی آتش شتاب کردی (۱).

۴- حضرت در یکی از خطبه‌هایش فرمود: اگر به گفته‌های من باور ندارید در میان شما کسانی هستند که، صحت و درستی سخنان مرا تأیید می‌کنند، از جابر بن عبدالله انصاری و ابا سعید خدری و سهل بن سعد صاعدی و زید بن أرقم و انس بن مالک پرسید! آنها برایتان خواهند گفت که: از رسول خدا این سخن را شنیدند، (در باره من و برادرم) فرمود: إنّ هذان سیدا شباب أهل

الجَنَّة) این دو (برادر) سروران جوانان اهل بهشتند، آیا این کلمات شما را از کشتن من، مانع نمیشود؟! فقال الشَّمر: هو يعبد الله على حرف إن كان يدري ما يقول هر کس گفته‌های ترا بفهمد (وبه آن گوش دهد) خدا را بازبان پرستیده (نه باعقیده قلبی)!

حبيب بن مظاهر فرمود: به خدا قسم می‌بینم که تو خدا را با هفتاد زبان (با هفتاد صفت منافقانه) می‌پرستی، و من به راستی گفته‌هایت شهادت می‌دهم (چون تو ابداً معنای کلمات این فرزند وحی را) نمی‌فهمی او چه می‌گوید چون خداوند به دلت مهر زده است «۲».

۵- حضرت در میدان کربلا- کلمه لا- حول ولا- قوة الا بالله) زیاد میگفت و در این حال از آنها جرعه آبی خواست فقال الشَّمر لا تذوقه حتى ترد النار «۳» والله لا ترده أو ترد النار «۴»

شمر گفت: آب را نمی‌چشی تا به آتش داخل شوی به خدا سوگند به آب از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۳۵

وارد نمی‌شوی (و به آن دسترسی پیدا نمی‌کنی) تا وارد آتش شوی!

۶- امام به آنها ندا در دادای شیعه آل ابی سفیا وای بر شما، اگر دین ندارید، و از روز قیامت نمی‌ترسید، در دنیایتان، آزاد مرد باشید و به حساب‌های خود مراجعه کنید اگر عریید؟! فناداه شمر فقال: ما تقول یابن فاطمة؟ قال أقول: أنا الذی أقاتلکم و تقاتلونى ندا کرد ای فرزند فاطمه چه می‌گویی؟! فرمود: من می‌گویم: من با شما می‌جنگم و شما بامن، زنها چه تقصیری دارند! پس تا من زنده‌ام، گردنکشایتان را از حرم من دور سازید.

شمر گفت: لک هذا این حرفت را می‌پذیریم سپس صدا زد إلیکم عن حرم الزَّجل از حرم این مرد دور شوید، و به خودش پردازید! فلعمری لهو کفو کریم به جان خودم، او همتای گرامی است، پس به امام حمله کردند در این حال از آنها جرعه آبی می‌خواست، اما کسی جواب مساعد نمی‌داد هر وقت می‌خواست با اسب وارد فرات شود، همگی حمله نموده امام را از آن دور می‌ساختند. «۱»

۷- إذ أتى الشَّمر اللّعين إليه حتى صار بقرب منه و نادى أين أنت يا حسين؟ فقال «ها أنا ذا» فقال: أتطلب من؟ شربتاً من الماء، هذا مطلب محال، و لكن إبشر بالنار الحمراء و شرب الحميم فقال الحسين عليه السلام من أنت يالعين؟! فقال: الشَّمر ناگهان شمر لعین آمد تا نزدیک امام رسید و ندا کرد ای حسین کجائی؟! فرمود: من این جايم! گفت: آیا از ما جرعه‌ای آب می‌خواهی؟ این مطلب محال است، ولكن مژده باد بر تو آتش سرخ و نوشابه جهنم!

امام فرمود: ای دور از رحمت خداتو کیستی؟ گفت: من شمرم (تا آخر خبر). «۲»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۳۶

۸- هنگامی که شمر روی سینه امام قرار گرفت حضرت به او فرمود: وای بر تو می‌دانی من کیستم؟ گفت: تو حسین پسر علی و فاطمه زهرائی و جدت محمد مصطفی است!؛

فرمود: وای بر تو، تو که حسب و نسب مرا میشناسی چرا مرا می‌کشی؟! گفت: اگر ترا نکشم جایزه یزید را که بگیرد، فرمود: کدامیک برای تو بهتر است، شفاعت جدم یا جائزه یزید؟ گفت: دانق من الجائزة أحبّ إليّ منك و من جدك فقال الحسين اذا كان لا بدّ من قتلى فاسقنى شربة من الماء! فقال اللّعين هيهات و الله لا ذقت قطرة واحدة من الماء حتى تذوق الموت غصّة بعد غصّة دانقی از جائزه یزید برای من دوست داشتنی تر است از تو و جد تو است!! امام فرمود: پس اگر چاره از کشته شدن نیست پس بایک جرعه از آب مرا سیراب کن! ملعون گفت: امکان ندارد به خدا سوگند یک قطره از آب به کامت نمی‌رسد تا غصه مرگ شوی (تا آخر

خبر) «۱»

۲- محمد بن أشعث

۲- محمد بن أشعث امام علیه السلام صدایش را بلند کرد و گفت: خدایا ما اهل و ذریه و نزدیکان پیغمبر توئیم، هر کس بما ظلم کرده و حق ما را غصب نمود کمرش را بشکن (ریشه او را از بیخ بر کن) توئی شنونده نزدیک. محمد ابن اشعث این کلمات را شنید و گفت: ای حسین چه قرابتی میان محمد و تو هست؟! حضرت گفت: خدایا محمد ابن اشعث می گوید میان من و رسول تو قرابتی نیست، در این روز ذلت سریع او را برای من نشان ده! محمد ابن اشعث از لشکر بیرون رفت عقرب سیاهی او را زد به طوری که خود را از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۳۷

کثیف کرد. «۱»

در روایت بحار الأنوار است که محمد بن اشعث گفت: یا حسین بن فاطمه! چه احترامی در پیش خدا برای توست که برای دیگران نیست؟! حضرت این آیه را تلاوت نمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ دَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ (تا آخر آیه «۲»)

سپی فرمود: به خدا قسم محمد به یقین از آل ابراهیم است و عتره هادیه هم از آل محمد است.

بعد حضرت پرسید گوینده این حرف که بود؟ گفتند: محمد ابن اشعث بن قیس کندی، حضرت رو به آسمان گرفت گفت اَللّٰهُمَّ ار محمد بن الأشعث ذُلًّا فِي هَذَا الْيَوْمِ لَا تَعَزَّهْ بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا خَدَايَا بِه مُحَمَّدِ ابْنِ اشْعَثِ امْرُوزِ ذَلَّتِي بَرَسَانَ كِه بَعْدَ از این روی عزت را نبیند.

پس برای او مسئله ای پیش آمد مجبور شد از لشکر بیرون رفته دستشویی کند، خداوند عقربی را مأمور کرد که از عورت او زد و با عورت باز به جهنم واصل شد «۳»

۳- حصین بن مالک سکونی

۳- حصین بن مالک سکونی تیر از هر طرف به سوی امام می بارید، با سینه و گلوی مبارکش می گرفت و می فرمود: ای امت بد، باعتره محمد چه بد رفتاری کردید! آگاه باشید پس از کشتن از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۳۸

من، دیگر از کشتن کسی از بندگان خدا إبا (خود داری) نمی کنید به خدا قسم من امید وارم خداوند با شهادت مرا گرامی دارد و شمارا خوار کند سپس انتقام مرا به طوری که خود نمی فهمید از شما خواهد گرفت.

فصاح به الحصین ابن مالک السکونی فقال: یابن فاطمه بما ذا ینتقم لک منا! قال: یلقى بأسکم بینکم و یسفک دمائکم، ثم یصب علیکم العذاب الألیم حصین بن مالک سکونی صدا زد ای فرزند فاطمه! باچه چیزی، انتقام ترا از مامی گیرد؟! فرمود: شمارا به همدیگر مشغول می کند که خون همدیگر را بریزید سپس عذاب خود را بر شما می ریزد «۱»

۴- عمرو بن حجاج

۴- عمرو بن حجاج در گرما گرم جنگ عمرو بن حجاج به یارانش می گفت: قاتلوا من مرق عن الدین و فارق الجماعة! فصاح الحسین: ویحک یا حجاج اعلی تحرض الناس! نحن مرقنا من الدین و أنت تقیم علیه ستعلمون اذا فارقت ارواحنا أجسادنا من أولى بصلی النّار (ای مردم) با کسی که دین را انداخته (از دین بیرون رفته) و از جامعه جدا شده است، بجنگید! امام به او ندا در داد: وای

بر تو ای حجاج آیا تو مردم را به کشتن ما تشویق می کنی؟! آیا ما از دین بیرون رفته ایم و تو بر آن استوار ماندی؟! به زودی، هنگامی که روح از بدنهای ما جدا شد آنوقت است که می دانید که به آتش رفتن شایسته است؟! «۲»^۰

فقال الحسين يابن الحجاج أعلیٰ تحرّض النَّاسَ؟ نحن مرقنا عن الدّین و أنتم ثبتتم علیہ؟ و اللّٰه لتعلمنّ أئینا المارق عن الدّین، ومن هو أولى بصلی النّار (تقریباً به

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۳۹

معنای بالا است) «۱»

۵- مردی

۵- مردی امام علیه السلام از لشکر آب می خواست و شمر کلمات جسارت آمیزی بر زبان نحسش می آورد مردی (از میان لشکر پا پیش گذاشت و) گفت: ألا ترى إلى الفرات یا حسین كأنه بطون الحیات، و اللّٰه لا تذوقه أو تموت عطشاً! فقال الحسين علیه السلام اللّٰهم أمته عطشاً ای حسین آیا فرات را نمی بینی مثل شکم ماهی است، به خدا قسم آن را نمی چشی تا تشنه جان دهی! (امام سربه سوی آسمان گرفت و) گفت: خدایا او را تشنه بمیران (راوی گوید): به خدا سوگند پس از (نفرین امام) این مرد هی فریاد می کشید، برایم آب دهید، آب می آوردند و می نوشید سیراب نمی شد، باز فریاد می کرد تشنگی مرا کشت! آن قدر آب می خورد تا از دهانش بیرون می ریخت و با این وضع به هلاکت رسید «۲».

در حالی که امام زخم زیادی برداشته بود آب خواست، از سیراب کردنش ابا کردند مرد (دیگری) گفت: لا تذوقه حتی ترد الحامیه فتشرب من حمیمها! آب را نمی چکشی تا وارد جهنم شده از حمیم آن سیراب شوی! امام فرمود: من به حامیه وارد شوم (سخت در اشتباهی) من به خانه جدم وارد شده و با او در پیشگاه پادشاه مقتدر در جایگاه راستگویان، قرار خواهم گرفت، و کارها (ستمهایی که) در باره من انجام دادید شکایت می کنم. «۳»

۶- تمیم

۶- تمیم مردی به نام تمیم بن حصین فزاری از میان قشون بیرون آمد و ندا در داد یا حسین و یا أصحاب الحسین أما ترون إلى ماء الفرات یلوح كأنه بطون الحیتان و اللّٰه لا- ذقتم منه قطرة حتى تذوقوا الموت جزعاً ای حسین و ای یاران حسین آیا نمی بینید آب فرات مانند زیر شکم ماهیها جریان دارد به خدا قسم از آن نمی چشید تا با ناله و زاری بمیرید، امام پرسید این کیست؟ جواب دادند تمیم پسر حصین فزاری است فرمود: این و پدرش از اهل آتش اند (جهنمی اند) خدایا او را امروز تشنه بمیران راوی گوید: تشنگی او را خفه کرد و از اسبش افتاد، اسبهای لشکریان با سمهایشان او را کوبیدند تا مرد. «۱»

۷- ابن جویریة

۷- ابن جویریة مردی به نام ابن جویره مزنی پیش آمد و دید با امر امام اطراف خیمه ها خندق کنده و هیزم ریخته و آتش زده اند تا جنگ از یک طرف باشد، صدا زد ای حسین و یاران حسین آبشرو بالنّار فقد تعجّلتموها فی الدّنیاء! فقال الحسين علیها السلام من الرّجل؟ فقیل ابن جویریة المزنی فقال الحسين اللّٰهم أدقه عذاب النّار فی الدّنیاء فنفر به فرسه و ألقاه قی تلك النّار فاحترق مزده باد برایتان آتش! پیش از آخرت در دنیا بر آن شتاب کرده‌اید حضرت پرسید این مرد کیست؟ گفتند: ابن جویره مزنی است! گفت خدایا مزه آتش را در دنیا به او بچشان، اسبش رم کرد و او را به همان آتش گودال، انداخت و سوخت «۲»

۸- گروهی

۸- گروهی پس از اتمام حجت در روز عاشورا که همگی گفتار امام را تصدیق کردند، در نهایت حضرت فرمود: فبم تسحلون دمی وأبی الذائد عن الحوض غداً یندود عنه رجلاً كما ینداد البعیر الصادر عن الماء، و لواء الحمد فی یدِ جدیّ یوم القیامه، قالوا علمنا ذالک کله و نحن غیر تاریک حتی تذوق الموت عطشاً پس برای چه ریختن خون مرا حلال میدانید؟! در حالی که پدر من فردا مردانی را از حوض کوثر می راند مانند رانده شدن شتر از آب و پرچم حمد، روز قیامت در دو دست پدر بزرگم خواهد بود، گفتند: همه اینها را دانستیم اما از تو دست بردار نیستیم تا تشنه لب مزه مرگ را بچشی (شربت مرگ را بنوشی). «۱»

۹- عبدالله بن حصین ازدی

۹- عبدالله بن حصین ازدی صدا زد ای حسین آیا به آب نگاه نمی کنی مانند کبد آسمان می غلتد! واللّه لا تذوقون منه قطره واحده حتی تموتوا عطشاً به خدا قسم قطره ای از آن نمی چشید تا همگی تشنه لب بمیرید! «۲»

۱۰- سنان بن انس

۱۰- سنان بن انس سنان از اسب فرود آمد و شمشیر بر حلقوم شریفش زد و گفت: و اللّه إنی لأجتزّ رأسک و أعلم أنّک ابن رسول اللّه و خیر الناس أمّا و أباً، فاجتزّ رأسه المقدّس المعظم صلّی اللّه علیه و سلّم و کرم. به خدا قسم! من سر تو را جدا می کنم و می دانم تو

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۴۲

فرزند رسول خدا و دارای برترین مردمی از جهت پدر و مادر. سپس سر پاک آن بزرگوار را از تن برداشت درود و سلام خدا بر او باد و خدایش گرمی بدارد. «۱»

«نفرینهای امام»**۱- ابوالفتح**

۱- ابوالفتح ابوالفتح تیری به پیشانی امام زد، امام آن را در آورد، خون به روی مبارکش جاری شد! (دست به آسمان بلند کرد و) گفت: اللّهمّ أحصهم عدداً و اقلّهم بدداً و لا تذّر علی وجه الأرض منهم أحداً و لا تغفر لهم أبداً خدایا همه آنها (راسنگاران کن) و شمرده با پریشانی از میان بردار و یک نفر از آنها را در روی زمین مگذار و هیچوقت آنها را نبخش «۲»

۲- عمر بن سعد

۲- عمر بن سعد امام پشت سر جوانش علی اکبر نگاه کرد (در حالی که از دو چشمانش اشک جاری بود: به عمر بن سعد صیحه زد، و فرمود: چه شده بر تو! خدا رحمت را قطع نماید همان طور که رجم مرا قطع نمودی و احترام خویشاوندی مرا، به رسول خدا صلی الله علیه و آله، حفظ نکردی خداوند کسی را بر تو مسلط کند که سرت را در رختخوابت ببرد،

سپس محاسن مقدسش را به سوی آسمان بلند نمود و گفت: خدایا بر علیه این قوم شاهد باش، به سوی آنها رفت جوانی که، شبیه ترین مردم به فرستاده ات محمد صلی الله علیه و آله بود، هر گاه ما به دیدار پیامبرت مشتاق می شدیم، به او تماشا می کردیم؛

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۴۳

خدایا برکات زمین را از آنها بردار، و آنها را از هم پاشان پاشیدنی، و آنها را له کن له کردنی، و آنها را تکه تکه کن و برای همیشه، فرمانروایان را از آنها ناراضی کن، آنها ما را دعوت کردند کمکمان نمایند، اما به سوی ما برای جنگ یورش آوردند، سپس این آیه شریفه را تلاوت نمود «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذَرِيَّةً بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

«۱» قَالَتِ السَّيِّدَةُ (زینب) نَظَرَ إِلَيْهِ الْحَسِينُ نَظَرَ آيِسَ وَ أَرخَىٰ عَيْنِيهِ بِالْدموعِ وَبَكَى خَآنَمَ (زینب) كَوَيْد: بِه سَوَى پسرش (علی اکبر) مَأْيُوسَانَه نَگَاه كَرَد وَ اشك چشمانش را جاری ساخت «۲»

۳- در بالین برادر زاده

۳- در بالین برادر زاده وقتی که بالای سر (برادر زاده اش) قاسم آمد فرمود: «بَعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ خَصْمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَدَّكَ (از رحمت خدا) دور باد قومی که ترا کشتند در حالی که جدت در روز قیامت، دشمن آنها است «۳»

۴- در بالین جوانش

۴- در بالین جوانش هنگامی که ببالین علی اکبر رسید، روی خود را بر روی فرزند گذاشت و گفت: پسر من خدا بکشد کسانی را که ترا کشت، آنها چه قدر برخدا و به هتک حرمت رسول خدا، جرئت دارند «۴».

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۴۴

اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا، وَاقْتُلِهِمْ بَدَدًا وَ لَا تَغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا، وَ لَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا مَعْنَايَشِ كَاشَتْ. «۱»

۵- مالک بن نسر

۵- مالک بن نسر خونریزی زیاد، امام را خسته کرده بود، در این حال به زمین نشست و سر مبارکش را پائین انداخته بود که (ملعونی به نام) مالک بن نسر رسید، به حضرت دشنام داد سپس با شمشیر به سر مبارکش زد، روی سر امام علیه السلام عرقچینی بود که (از ضربت او) عرقچین پر از خون گردید، فقال الحسين لا أكلت بيمينك ولا شربت و حشرك الله مع الظالمين، ثم ألقى البرنس واعتم على القلنسوة فرمود: با دست راستت نه خوری و نیاشامی! خداوند ترا با ستم گران محشور نماید: سپس کلاه را انداخت و روی عرقچین، عمامه گذاشت.

بعد از نفرین امام همیشه فقیر و بابد ترین حال زندگی کرد و هر دودستش خشک شد در زمستان از دستهایش خون می ریخت و در تابستان هر دو مانند چوب، خشک می شد «۲»

۶- هنگام شهادت شیر خوارش

۶- هنگام شهادت شیر خوارش وقتی که طفل شیر خوارش را با تیر زدند، خورش را گرفت و به آسمان پاشید و گفت: هون ما نزل بی بعین الله تعالی، اللَّهُمَّ لَا يَكُونُ أَهْوَنَ عَلَيْكَ مِنْ فَصِيلٍ، الهی ان

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۴۵

حَبَسَتْ عَنَّا النَّصْرَ فَاجْعَلْهُ لِمَا هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ وَانْتَقِمْ لَنَا مِنَ الظَّالِمِينَ أَنِجْهُ بِرَأْسِ مَنْ فَرَدَ آمَدَهُ فِي نَظَرِ خَدا آسان است، خدایا (این کشته شدن بچه من) بر تو از بچه ناقه صالح آسانتر نباشد «۱» یعنی همان طور که کشندگان بچه ناقه صالح را هلاک نمودی، کشندگان بچه مرا هم به زودی هلاکشان، نما پس از گذشت مدت کمی در دست مختار قتل عام شدند و نفرین امام آنها را گرفت.

در فصل گذشته نفرین امام را بر ابن جویریة و تمیم ابن حصین و محمد ابن اشعث و عبد الله بن حصین و نفرین حضرت به عمر بن

سعد و مردی که به حضرت جسارت کرده بود و در هنگام به میدان رفتن علی اکبر، نگارش یافت که تکرار نمی شود به آن فصل رجوع شود

۷- عبدالله بن حوزة تمیمی

۷- عبدالله بن حوزة تمیمی لشکر به سوی امام با سرعت تمام حرکت کردند در میان آنها عبدالله بن حوزة تمیمی بود، ندا در داد آیا حسین با شماست؟! کسی جوابش نداد در مرتبه سوم اصحاب گفتند: این حسین است چه کارش داری گفت: ای حسین آتش بر تو مژده باد! امام فرمود: دروغ می گویی من به سوی پروردگار بخشنده و گرامی اطاعت شونده و شفاعت پذیر، رهسپارم، تو که هستی؟ گفت: من ابن حوزة هستم؛

حضرت دستهایش را چنان، بلند کرد که زیر بغلش دیده شد وقال اللهم حزه إلی النار گفت: خدایا او را به سوی آتش بکش، آن ملعون غضبناک شده اسب خود را به سوی امام حرکت داد؛ در میانه نهری بود (اسب رمید به طوری که) پای ابن حوزة به رکاب بند شد، اسب از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۴۶

او را چرخاند پا و ران و ساق پایش قطع شد و تکه تکه گردید فقط طرف دیگر بدنش ماند که به رکاب آویزان بود، اسب او را آنقدر به سنگ و درخت و این طرف و آن طرف کوبید تا مرد لعنه الله. مسروق بن وائل حضرمی گوید: من در اول قشونی بودم که به جنگ حسین می رفت که شاید سر او را من به ابن زیاد ببرم و جایزه بگیرم وقتی دیدم با ابن حوزة، چه کرد فمیدم که این اهل بیت در پیش خدا احترام و منزلتی دارند از مردم جدا شدم و گفتم با آنها نمی جنگم تا به آتش روم «۱»

«۸- پس از شهادت اصحاب»

«۸- پس از شهادت اصحاب» پس از به شهادت رسیدن بیشتر اصحاب در روز عاشورا، حضرت دست به محاسنش زد و گفت: غضب خداوند بر یهود آن وقتی بود که، به خدا فرزند قرار دادند، و بر نصاری غضبش شدید شد، هنگامی که خدا را سومی از سه دانستند، و غضب خداوندی هنگامی مجوس را فرا گرفت که به آفتاب و ماه و آتش سجده کردند و اشتد غضبه علی قوم إتفقت کلمتهم علی قتل ابن بنت نبیهم، أما و الله لا أجهیم إلی شیءٍ مّا یریدون حتی ألقى الله تعالی وأنا مخضب بدمی و شدید شد غضب خدا بر قومی که هم پیمان شدند بر کشتن فرزند دختر پیغمبرشان، آگاه باش به خدا قسم بر هیچیک از خواسته های آنان جواب نخواهم داد تا خدا را در حالی که آغشته به خونم، ملاقات کنم. «۲»

۹- پس از اتمام حجت

۹- پس از اتمام حجت پس از اتمام حجت در روز عاشورا، لشکر ابن سعد همه گفته های حضرتش را تأیید نمودند! فرمود: پس به چه دلیل ریختن خون مرا حلال می دانید؟! جواب دادند همه اینها را که گفتی دانستیم اما به هیچوجه از تو دست بردار نیستیم تا تشنه جان دهی! فأخذ الحسین علیه السلام بطرف لحيته و هو یومئذ ابن سبع و خمسين سنة، ثم قال: اشتد غضب الله علی اليهود، حين قالوا عزیر بن الله، و اشتد غضب الله علی النصارى حين قالوا مسیح بن الله، و اشتد غضب الله علی المجوس حين عبدوا النار من دون الله و اشتد غضب الله علی قوم قتلوا، نبیهم، و اشتد غضب الله علی هذه العصابة الذین یریدون قتلی:

ابن نبیهم خشم خداوند بر یهود آن وقت شدت یافت که گفتند: عزیز پسر خداست، و بر نصاری آن وقت شدید شد که گفتند: مسیح پسر خداست، و بر مجوس آن وقت به شدت خشم گرفت که به آتش عبادت کردند، و بر هر قومی خشم شدت یافت که پیامبر خود را کشتند و خشم خدا بر این دسته آنوقت شدت یافت که (آماده شده اند) مرا به قتل برسانند که پسر پیغمبرشان هستم «۱»

۱۰- حصین بن نمیر

۱۰- حصین بن نمیر امام با جنگیدن زیاد وارد شریعه فرات شد، خواست آب بیاشامد حصین بن نمیر تیری به سوی امام رها کرد بر ران مبارکش نشست، حضرت تیر را کشید و از خون خود گرفته به آسمان پاشید و گفت: یارب إلیک المشتکی من قوم أراقوا دمی از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۴۸

و منعونی من شرب الماء پروردگارا شکایتم را به تو می آورم از دست گروهی که خون مرا ریختند و مرا از آشامیدن آب مانع شدند. «۱»

۱۱- قاتل عبدالله بن حسن

۱۱- قاتل عبدالله بن حسن هنگامی که دست عبدالله بن حسن یازده ساله بریده شده و از پوست آویزان شده بود، او را به سینه خود چسبانید و دستهای مبارکش را بلند کرد و گفت: اللَّهُمَّ مَتِّعْتَهُمْ إِلَى حِينٍ فَفَرَّقْتَهُمْ تَفْرِيقًا وَاجْعَلْهُمْ طَرِيقًا قَدَدًا وَ لَا تَرْضِ الْوَلَاءَ عَنْهُمْ أَدْبًا فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِنَنْصُرُونَ ثُمَّ عَدُو عَلَيْنَا يُقَاتِلُونَنَا خُدَايَا مَدَّتِي بِهِنَّ مَهْلَتٍ دَادَةٌ أَيْ، پس پراکنده شان کن پراکنده کردنی، و آنها را بر راههای کوناگون قرار ده (میانشان جدائی افکن) و هیچوقت فرمان روایانشان را از آنها راضی نگردان آنها ما را دعوت کردند که یاریمان نمایند سپس به سوی ما یورش کردند که باما بجنگند! «۲»

۱۲ بعد از تیر سه شعبه

۱۲ بعد از تیر سه شعبه تیر سه شعبه که به قلب مبارکش نشست، گفت: بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مَلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ: إِلَهِي إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ ابْنِ نَبِيِّ غَيْرِهِ سِرٌّ بِهِنَّ أَسْمَانٌ بَلَنْدٌ كَرَدْتُ، خُدَايَا تُو مِي دَانِي أَنَّهُا مَرْدِي رَا مِي كَشَنْدُ كِه دَر رُوِي زَمِينِ پَسَرِ پِيْغَمْبَرِي غَيْرِ از او، وَ جُودِ نَدَارْدُ «۳»

۱۳- وای بر اینها

۱۳- وای بر اینها بچه شیر خوارش را می بوسید و می گفت: وَيْلٌ لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ إِذَا كَانَ جَدُّكَ مُحَمَّدُ الْمُصْطَفَى خَصْمَهُمْ وَ اِي بِرِ اَيْنِهَا رُوِي كِه جَدْتُ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى، خُونِخَوَاهُ تُو بَاشُدُ «۱»

۱۴- پس از ملاقات با ابن سعد

۱۴- پس از ملاقات با ابن سعد پس از ملاقات با ابن سعد در شب عاشورا و پذیرفته نشدن پیشنهادهای آنحضرت، فرمود: مَالِكُ ذَبْحَكَ اللَّهُ عَلَيَّ فَرَاشِكُ عَاجِلًا وَ لَاغْفِرُ لَكَ يَوْمَ حَشْرِكَ چِه شده بر تو که خدا (کسی را بر تو مسلط کند که ترا) در رختخوابت ذبح کند و در روز برانگیخته شدنت ترا نبخشد «۲»

۱۵- پس از خطبه دوم

۱۵- پس از خطبه دوم پس از خطبه دوم، دستهایش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: **اللَّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ**، و ابعت إلیهم سنین کسنی یوسف، و سلط علیهم غلام ثقیف یسقیهم کأساً مصبراً فإِنَّهم کذبونا و خذلونا و أنت ربنا علیک توکلنا و إلیک المصیر خدایا قطرات آسمان را از آنها حبس نما و بر ایشان قحطی مانند قحطی زمان (حضرت) یوسف بفرست، و غلام ثقیف (مختار یا حجاج بن یوسف) را بر آنها مسلط گردان، تا آنها را با شربت مرگ صبر (گردن زدن روی پوست) سیراب نماید، آنها ما را تکذیب کرده و خوارمان ساختند، توئی پروردگار ما و برتوست اتکال ما (تکیه گاه

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۵۰

ما توئی) و پایان راه به سوی توست. «۱»

۱۶- زرعۀ بن شریک

۱۶- زرعۀ بن شریک مردی به نام زرعۀ (بن شریک (تمیمی) از قبیله ابان بن دارم، تیری به سوی امام روانه ساخت، به زیر چانه یا دهان مبارک اصابت کرد حضرت گفت: **اللَّهُمَّ اظمئه اللّٰهُمَّ اظمئه** خدایا او را تشنه کن خدایا او را تشنه کن. «۲»
در حالات این شخص بعد از کربلاء، نوشته اند که از حرارت شکم و برودت پشت فریاد میزد، و هر چه وسایل گرما و سرما را برایش می آوردند فایده نمی کرد و جیغ می کشید و می گفت: **أسقونی أهلکنی العطش** مرا سیراب کنید تشنگی مرا هلاک نمود. آنقدر برایش آب و شیر و آرد گندم بریان می دادند شاید تشنگی او را کاهش دهد، هر چه بیشتر می خورد بیشتر تشنه می شد، در آخر شکمش همانند شکم شتر ترکید و به آتش دوزخ واصل شد «۳»

۱۷- عبد الرحمن ازدی

۱۷- عبد الرحمن ازدی مردی به نام عبد الرحمن ازدی نیز به سوی امام تیری روانه ساخت و حضرت بر او با این جملات نفرین کرد: **اللَّهُمَّ اقلته عطشاً و لا تغفر له أبداً** خدایا او را تشنه بمیران و هیچوقت او را نبخش «۱» او هم به سرنوشت زرعۀ گرفتار گشت

۱۸- تیری به صورت

۱۸- تیری به صورت مسلم بن رباح مولی علی بن ابی طالب گوید: من با حسین بودم روزی که کشته شد، تیری به صورتش زدند فرمود: ای مسلم دستهایت را زیر خون من بگیر! وقتی که پر شد، فرمود: بریز به دست من! ریختم، آن را به آسمان پاشید و گفت: **اللَّهُمَّ اطلب بدم ابن نبیک** خدایا انتقام خون پسر پیغمبرت را بگیر! مسلم گوید: قطره ای از آن خون به زمین برنگشت

۱۹- مالک بن یسر

۱۹- مالک بن یسر امام علیه السلام هنگامی که به حالت ضعف رسید و هر که می آمد و حال او را می دید، برمی گشت تا اینکه مردی به نام مالک بن یسر از قبیله بنی کنده آمد به امام دشنام داد و با شمشیر بر سر آنحضرت زد، کلاه پراز خون گشت فرمود: **«لاأکلت بیمنک و لا شربت و حشرك الله مع الظالمین»** بادست راست (که مرا زدی، هیچوقت)

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۵۲

نخوری و نیاشامی و خداوند ترا با ستمگران محشور نماید کلاه را انداخت و کلاه دیگری بر سر گذاشت و عمامه بر روی آن بست؛ مرد کندی آمد آن کلاه که از خز درست شده بود، را برداشت، وقتی که به خانه اش برگشت آن را به زنش ام عبدالله داد بشوید (زن هرچه شست دید خون از بین نمی رود! پیش شوهرش آمد و از او جریان را جویا شد؟ شوهر موقع را شرح داد) زن رو به او

کرد و گفت: آیا لباس پسر پیغمبر را غارت کرده و به خانه من می آوری؟! از من دور شو خداوند قیامت را پر از آتش کند، از دستان آن شخص در زمستان خون می ریخت و در تابستان مانند چوب، خشک می شد، با فقر و نداری زندگی کرد. «۱»

أبو سهل قطان از ابن عیینة نقل می کند که: من دو نفر از قاتلان حسین (علیه السلام) را دیدم (با بدترین حال مرد، یکی آلت رجولیتش آن قدر بلند شده و بی آبرو گشت که حتی هرچه می پوشش می داد باز بیرون بود!، دومی آن قدر مشک آب را سر می کشید، سیراب نمی شد. این شخص در روز عاشورا دید که حضرت دستهایش را پر از آب کرده می خواهد بیاشامد، تیری به سوی امام انداخت و آب را ریخت و دستان مبارکش مجروح شد فرمود: لا أرواک الله من الماء فی دنیاک و لا فی آخرتک خداوند در دنیا و آخرت سیرایت نکند. «۲»

«ملاقات امام با ابن سعد»

«ملاقات امام با ابن سعد» هنگامی که امام مشاهده نمود قشون ابن زیاد پشت سرهم به دشت کربلا سرازیر و به یاری ابن سعد می شتابند و آن دشت آکنده از بلا را پر نموده اند، کسی را به سوی ابن سعد فرستاد که می خواهم با تو ملاقات نمایم. شبی باهم نشستیم و به طور خصوصی، گفتگوی زیاد کردند.

این جلسه با درخواست امام تشکیل شد (دقت کنید) مذاکرات محرمانه طرفین خیلی طول کشید «۱» دو بار یا سه بار دیگر هم جلسه سری تشکیل یافت و مذاکرات دنبال شد تا به نتیجه مطلوب برسد.

در اینجا چند مطلب مسلم است.

- ۱- مذاکرات با پیشنهاد امام حسین علیه السلام شروع شد.
- ۲- امام با علاقه شدید، مذاکرات را دنبال کرد و از این رو سه یا چهار بار، جلسه سری تشکیل داد.
- ۳- طرفین از نتیجه مذاکرات راضی بودند.
- ۴- در این جلسه مذاکرات مقدماتی صلح دنبال شد و امام بقدری پشتکار و حسن نیت و جوانمردی از خود نشان داد که سرانجام مذاکرات نتیجه مثبت داد. به خلاصه جلسات توجه فرمائید.

۱- امام کسی را به طرف او فرستاد که می خواهم با تو صحبتی داشته باشم، ابن سعد قبول نموده شبی باهم گرد آمدند و به طور خصوصی مذاکره زیاد نمودند در خاتمه مجلس امام پیشنهادهای خود را به عمر بن سعد ارائه داد؛

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۵۴

عمر بن سعد پیشنهاد امام را پذیرفته و از نتیجه مذاکرات خوشحال بود؛ به خیمه اش برگشت و خلاصه مذاکرات را بدینگونه برای عبیدالله بن زیاد نوشت و منتظر جواب ماند.

أما بعد فإنَّ الله قد أطفأ النَّارَ، و جمع الكلمة، و أصلح أمر هذه الأُمَّة، هذا حسين قد أعطاني أن يرجع إلى المكان الذي منه أتى، أو يسير إلى ثغر من الثُّغور، فيكون رجلاً من المسلمين له ما لهم و عليه ما عليهم، أو أن يأتي أمير المؤمنين يزيد فيضع يده في يده فيرى فيما بينه و بين رأيه، وفي هذا لك رضی و للأُمَّة صلاح «۱»

. اما بعد خداوند آتش (جنگ را) خاموش کرد و خواسته طرفین را برآورده ساخت، و کار مسلمانها را اصلاح نمود، اینک حسین به من قول داده است که (اگر اجازه دهیم به جائی که از آنجا آمده است برگردد، یا به یکی از سرحدات برود، و فردی از افراد مسلمانها باشد، هر ضرر یا خیری به آنها متوجه شود شریک آنها باشد، یا دستش را به دست یزید گذارد هر تصمیمی گرفت، بپذیرد پس رضایت تو و صلاح امت در آنست «۲»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۵۶

پیشنهاد امام بقدری خیر خواهانه و از روی حسن نیت بود که ابن زیاد را تحت تأثیر قرار داد و او با همه عنادی که داشت در اول امر رأی موافق داد و گفت:

«ما أرائی ألاً مُخَلَّ سبیلہ یذهب حیث یشاء» (۱)

رأی من این است که او را آزاد بگذارم هر جا خواست برود؛ ولی شمر او را از این رأی منصرف کرد. (۲)

می‌بینیم امام علیه السلام با هر و سیله‌ای ممکن می‌خواست کارها را فیصله داده و آنگونه که به صلاح اسلام و مسلمانها است خاتمه دهد و از آن ورطه هولناک خود و اهل بیت را برهاند اما دژخیمان جز بیعت و یا کشته شدن به چیز دیگری رضایت نمی‌دادند که ندادند.

۲- عمرو بن قرظۀ انصاری را فرستاد و به ابن سعد پیغام داد که شبانگاه در میان دو

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۵۷

لشکر همدیگر را ملاقات کنند؛

در موعد مقرر هر دوی آنها با بیست سوار بیرون آمدند حضرت دستور داد سواره‌ها دور تر بایستند، فقط برادرش عباس و پسرش علی اکبر با او باشند ابن سعد هم همین کار را کرد پسرش حفص و غلامش با او ماندند.

امام فرمود: یابن سعد أتقاتلنی أما تتقی الله الذی إلیه معادک، فانا ابن من قد علمت ألاً تکون معی و تدع هؤلاء فإنه أقرب الی الله تعالی؟ قال: عمر بن سعد: أخاف أن تهدم داری! قال الحسین: أنا أبنیها لک! فقال: أخاف أن تؤخذ ضیعتی قال علیه السلام أن أخلف علیک خیراً منها، من مالی بالحجاز (۱) و یروی أنه قال لعمر: أعطیک البغیغۀ و کانت عظیمۀ فیها نخل و زرع کثیر، دفع فیها ألف ألف دینار فلم یبعها منه، فقال ابن سعد إن لی بالكوفۀ عیالاً و أخاف علیهم من ابن زیاد القتل فلما آیس منه الحسین علیه السلام قام و هو یقول: مالک ذبحک الله علی فراشک عاجلاً و لا غفر لک یوم حشرک، فوالله إتی لأرجوا أن لا تأکل من برّالعراق إلاً سیراً، قال ابن سعد مستهزئاً: فی الشّعیر کفایۀ ای پسر سعد آیا با من می‌جنگی؟ آیا از خدائی که برگشت تو به سوی اوست، نمی‌ترسی؟! و می‌دانی که من فرزند کیستم؟ چرا اینها را ترک کرده با همراه من نمی‌شوی؟

گفت: می‌ترسم خانه ام را ویران کنند فرمود: آن را برایت بنا می‌کنم. گفت: می‌ترسم زمینهای کشاورزی ام را بگیرند! فرمود: من از مال خودم که در حجاز دارم، بهتر از آنها را برایت جایگزین می‌کنم؛ در روایت دیگر هست که فرمود: من (ملک) بغیغۀ را که ملکیت بزرگ و پر از درخت خرما و زراعت زیاد دارد (حتی معاویۀ آن ملک را به هزار هزار دینار خواست و حضرت نداد) را، برایت می‌دهم؛

گفت: من در کوفۀ عیالات زیاد دارم از شرّ ابن زیاد برایشان می‌ترسم. وقتی که امام از او مایوس شد در حالی که می‌گفت: بر تو چه شده است خداوند هر چه زودتر،

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۵۸

ترا در رختخواب سرببرد و در روز رستاخیزت، ترا نبخشد، به خدا قسم من امید وارم از گندم عراق نخوری و نصیبت نگرده مگر اندکی! ابن سعد بعنوان استهزاء گفت: جوی عراق برایم بس است. (۱)

۳- سپس فرمود: ثم قال: این عمر بن سعد؟ ادعوالی عمر! فدعی له، و کان کارهاً لایحبّ أن یأتیہ فقال: یا عمر أنت تقتلنی؟ تزعم أن یولیک الدعی بن الدعی بلاد الرّی و جرجان، و الله لا تتهنأ بذالک أبداً، عهد معهود، فاصنع ما أنت صانع، فإنک لا تفرح بعدی بدنیا و لا آخره، و لکائی برأسک علی قصبۀ قد نصب بالكوفۀ، یتراماه الصبیان و یتخذونه غرضاً بینهم. فاغتاظ عمر من کلامه، ثم صرف بوجهه عنه و نادى بأصحابه:

ما تنتظرون به؟ احمولوا بأجمعکم إثمای أکلۀ واحده، ثم إنّ الحسین دعا بفرس رسول الله المرتجز فرکبه و عبأ أصحابه. عمر بن سعد

کجاست او را صدا زنید، عمر نمی‌خواست پیش امام آید (بناچار آمد) حضرت به او گفت: آیا تو مرا می‌کشی؟! و گمان می‌کنی دعای پسر دعی (عبیدالله بن زیاد) ترا به شهرهای ری و گرگان استاندار بفرستد! به خدا قسم ابداً آرامش نه خواهی دید (و به آرزوهایت نمیرسی) این عهدی است که به ما رسیده است، هرکاری دلت می‌خواهد بکن (اما بدان) بعد از من نه در دنیا و نه در آخرت، روی شادی را نخواهی دید و کأنه (به یقین) می‌بینم که سر ترا در کوفه بر نی، نصب کرده‌اند و بچه‌ها آن را با سنگها می‌زنند و اسباب بازی خود قرار داده‌اند! عمر از این حرف امام عصبانی شده رو گردانده و به یاران خود فریاد زد منتظر چه هستید؟ همگی به او حمله کنید، او به اندازه یک لقمه است (هرچه زودتر از میان بردارید) سپس امام اسب مرتجز رسول خدا صلی الله علیه و آله را خواست و

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۵۹

سوار شد واصحابش را آماده کارزار نمود. ۱»

«خطبه‌های امام»

اشاره

«خطبه‌های امام» از کتابهای تاریخ چنین استفاده می‌شود که امام در کربلا با مناسبت‌های مختلف خطبه‌هایی ایراد فرموده است که به ذکر تعدادی از آنها می‌پردازیم.

۱- در روز تاسوعا برای اصحاب خود؛

۲- شب عاشورا باز برای اصحاب؛

۳- خطبه‌های متعدد روز عاشورا که مورد نظر ما آوردن، آن خطبه‌هاست

۱- در مقابل لشکر

۱- در مقابل لشکر امام آمد تا در مقابل لشکر ایستاد به صف‌های مانند سیل آنها نگاه می‌کرد و به عمر بن سعد نظری انداخت که در میان بزرگان کوفه ایستاده بود، چنین آغاز سخن کرد:

ستایش خدائی را است که دنیا را آفرید و آن را خانه فانی و از بین رونده قرار داد، دوستداران خود را به حالی بعد از حالی می‌گرداند، پس فریب خورده کسی است، گول آن (دنیای فانی) را بخورد، و شقی کسی است که دنیا او را به گرفتاری افکند، پس (آگاه باشید که) این دنیا شما را نفریبد، هرکس به او اعتماد کرده و پناهنده شود، امید او را قطع می‌کند و هرکس به او طمع ببندد، محرومش سازد، و من می‌بینم در اینجا برای کاری گرد هم آمده‌اید که خدا را به غضب آورده و روی گرامی از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۶۰

اش را از شما گردانده است، بلایش را بر شما فرود آورده و شما را از رحمت خود دور کرده است؛

پس چه خوب خدائی است خدای ما و چه بد بنده اید شما! به فرمانبرداری اعتراف کردید، و به محمد فرستاده او ایمان آوردید سپس به سوی عترت و ذریّه او لشکر کشی کردید که می‌خواهید آنها را به قتل برسانید، به طور یقین شیطان شما را وسوسه کرده و خدای بزرگ را از یاد برده‌اید، پس نابود شوید و آنچه را که می‌خواهید اِنَّا لِلّٰهِ و اِنَّا اِلَيْهِ راجعون اینان جماعتی هستند که بعد از ایمان کافر شدند، پس دوری از رحمت خدا بر گروه ستمگران است.

عمر گفت: وای بر شما با او سخن نگوئید، او پسر پدرش است (بیان سحرآمیز دارد) به خدا قسم اگر تمام روز را بایستد و سخن

گوید خسته نمی شود، با او حرف نزنید!

شمر جلو آمد و گفت: ای حسین این حرفها چیست که می گویی؟ منظورت را به ما بفهمان تا بفهمیم فرمود: من می گویم از خدا بترسید و مرا نکشید، کشتن من بر شما حلال نیست و بی احترامی من بر شما جایز نیست، من فرزند پیغمبر شمایم و خدیجه زن پیامبران جدّه من است و شاید این حدیث پیغمبرتان به شما رسیده است که (درباره من و برادرم فرمود: الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة حسن و حسین سروران جوانان بهشتند) «۱»

۲- سوار بر شتر

۲- سوار بر شتر امام مرکبش را خواست و سوار آن شده با صدای بلند فرمود: ای اهل عراق (بیشترشان صدای امام را می شنیدند) به سخنانم گوش فرادهید و شتاب نکنید تا بر شما نصیحت کنم، اگر قبول نکردید آن وقت تصمیم خود را بگیرید تا کارتان برایتان ملال آور نشود.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۶۱

سپس ستایش خدا را به جا آورده و خدا را به شایستگی ثنا گفت و به پیغمبر و ملائکه و سایر انبیا درود فرستاد، (راوی گوید: کسی قبل و بعد از او، مانند او با بلاغت تمام سخن نه گفته است.

سپس فرمود: به نسب من بنگرید ببینید من کیم، بعد از آن به وجدان خود رجوع کنید و آن را مذمت نمایید و ببینید آیا به صلاح است کشتن و دریدن حرمت من؟

آیا من فرزند پیامبر و فرزند پسر عم و صبی او نیستم؟! (آیا من فرزند) نخستین ایمان آورنده به رسول و بر آنچه که او از نزد خدا آورده است، نیستم؟ آیا حمزه سید شهدا عمویم نیست؟! آیا «جعفر» پرواز کننده با دو بال در بهشت، عموی من نیست آیا سخن رسول خدا در باره من و برادرم به شما نرسیده است که فرمود: هذان سیدا شباب اهل الجنة؟ اگر حرف حق مرا پذیرفتید که، به خدا قسم از آن روزی که دانسته ام خداوند دروغگویان را به غضب خود گرفتار می کند، عمداً دروغ نه گفته ام! و اگر مرا تکذیب کردید (وبه گفته های من باور نه کردید، در میان شما کسانی هستند که اگر از آنها پرسید برای شما می گویند.

از جابر بن عبدالله انصاری و ابا سعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک سؤال کنید، آنها به شما خبر می دهند که این حرفها را درباره من و برادرم از رسول خدا شنیده اند، آیا این سخنان رسول خدا، شما را از کشتن من باز نمی دارد؟!)

شمر گفت: هر کس گفته های ترا (باور کند و) بفهمد، خدا را به زبان می پرستد یعنی هیچ کس از گفته هایت سر در نمی آورد! حبيب بن مظاهر به شمر گفت: به خدا سوگند من می بینم که تو خدا را با هفتاد زبان می پرستی و شهادت می دهی در این سخت صادقی و خداوند بر دلت مهر زده است (سخنان حسین علیه السلام را امثال تو نمی فهمد).

سپس امام به آنها فرمود: اگر در این باره شک دارید! آیا در این هم شک دارید که من

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۶۲

فرزند دختر پیغمبرتان هستم؟! به خدا قسم در میان مغرب و مشرق و در میان شما غیر از من فرزند پیغمبری وجود ندارد، وای بر شما آیا مرا به خاطر خون کسی را که از شما کشته ام، می خواهید بکشید؟! یا مالی از شما برباد داده ام و یا حق قصاصی را از من مطالبه می نمایید؟! هیچ کس در پاسخ امام، حرفی نزد؛

امام ندا در داد ای شبت بن ربعی و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث ای یزید بن حارث آیا شما نوشته بودید که باغات ما در حال بار دادن و به ثمر رسیدن است، پس بیا به سوی لشکری که آماده اجرای فرمان شماست؟ قیس بن اشعث گفت: ما نمی دانیم

توجه می‌گویی (اگر می‌خواهی سالم بمانی) بر حکم پسر عمویت (یزید) گردن نه آنها آنطور که دوست داری با تو مدارا می‌کنند! حضرت فرمود: لا والله لا أعطیکم بیدی إعطاء الدلیل، و لا أُقِرُّ لکم إقرار العبید نه به خدا قسم مانند ذیلان بر شما دست نمی‌دهم، و مانند بردگان اقرار بر بندگی نمی‌کنم! سپس ندا در داد ای بندگان خدا من به خدا پناه می‌برم که مرا سنگسار نمایید، و بر خدای خودم و خدای شما پناه می‌برم از تمامی متکبر و ستم پیشه.

سپس شتر خود را خواباند و به عقبه بن سمعان دستور داد آن را ببندد. لشکریان با ازدحام به سوی امام حرکت کردند. «۱»

۳- تکیه به شمشیر

۳- تکیه به شمشیر ثم وثب الحسين متوکلًا علی سيفه، فنادی بأعلا صوته،

فقال أنشدکم الله هل تعرفونی؟ قالوا: نعم أنت ابن بنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسبطه،

قال: أنشدکم الله هل تعلمون أن جدی رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قالوا: أَللّهم نعم،

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۶۳

قال: أنشدکم الله هل تعلمون أن أمی فاطمة بنت محمد، قالوا: أَللّهم نعم،

قال: أنشدکم الله هل تعلمون أن أبی علی بن أبی طالب علیه السلام؟ قالوا: أَللّهم نعم، قال: أنشدکم الله هل تعلمون أن جدتی

خدیجه بنت خویلد أول نساء هذه الأمة إسلاماً؟

قالوا أَللّهم نعم.

قال: أنشدکم الله هل تعلمون أن سید الشهداء حمزة عمّ أبی؟ قالوا: أَللّهم نعم، قال:

فأنشدکم الله هل تعلمون أن جعفر الطیار فی الجنة عمی؟ قالوا أَللّهم نعم، قال:

فأنشدکم الله هل تعلمون أن هذا سيف رسول الله و أنا متقلّده؟ قالوا: أَللّهم نعم، قال:

فأنشدکم الله هل تعلمون أن علیاً أولهم إسلاماً و أعلمهم علماً و أعظمهم حلاًماً و آتاه ولیّ کلّ مؤمن و مؤمنة؟ قالوا: أَللّهم نعم،

قال: فبم تستحلّون دمی؟ و أبی الذائد عن الحوض غداً یذود عنه رجالاً كما یذاد البعیر الصّادر عن الماء، و لواء الحمد فی ید (ی)

جدی يوم القيامة،

قالوا قد علمنا ذلك کلّه و نحن غیر تاریک حتی تذوق الموت عطشاً.

فأخذ الحسين علیه السلام بطرف لحيته و هو یومئذ ابن سبع و خمسين سنة ثم قال: اشتدّ غضب الله علی اليهود حین قالوا: عزیر بن الله،

واشتد غضب الله علی النصارى حین قالوا: المسيح بن الله، و اشتد غضب الله علی المجوس حین عبدوا النار من دون الله، و اشتد

غضب الله علی قوم قتلوا نبیهم، و اشتدّ غضب الله علی هذه العصابة الذين یریدون قتل ابن نبیهم سپس امام حسین علیه السلام تکیه

بر شمشیر خود نموده پس گفت:

شمارا به خدا! آیا مرا می‌شناسید؟

گفتند: بلی به خدا، تو پسر دختر پیغمبر و نوه اویی، فرمود:

شمارا به خدا آیا می‌دانید که پدر بزرگ من رسول خدا است؟

گفتند: بلی به خدا قسم،

شمارا به خدا آیا می‌دانید فاطمه دخت محمد مادر من است؟! گفتند: بلی به خدا،

شمارا به خدا آیا می‌دانید پدر من علی بن ابی طالب علیهما السلام است؟

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۶۴

بلی به خدا قسم.

شما را به خدا آیا می‌دانید مادر بزرگ من، خدیجه دختر خویلد، نخستین زنی که اسلام آورد، است؟

بلی قسم به خدا.

شمارا به خدا آیا می‌دانید سید شهداء حمزه عموی پدرم است؟

خدا میداند بلی

پس شمارا به خدا آیا جعفر پرواز کننده در بهشت عموی من است؟

خدا می‌داند بلی.

پس شمارا به خدا آیا این شمشیر رسول خدا است که من به کمر بسته‌ام؟!

خدا می‌داند بلی.

پس شمارا به خدا آیا می‌دانید این عمامه رسول خدا است که بر سر گذاشته‌ام؟!

بلی به خدا.

پس شمارا به خدا آیا میدانید علی، نخستین اسلام آورنده و از نظر علم داناتر و از جهت حلم بزرگتر است و او ولی تمام مردان

مؤمن و زنان مؤمنه است؟!

بلی بخدا سوگند.

پس به چه دلیل ریختن خون مرا حلال کردید در حالی که پدرم دور کننده مردانی است از حوض (کوثر)، مانند دور کردن شتر

تشنه از آب، و در حالی که لواء حمد در دست جدم است در روز قیامت.

گفتند: همه اینها صحیح (و صحت تمامی گفته هایت را) می‌دانیم (با این وصف) از تو دست بردار نیستیم تا (تلخی) مرگ را (با

لب) تشنه بجوشی.

پس امام حسین که پنجاه و هفت سال داشت، قسمتی از ریش (مبارکش) را گرفت سپس گفت: غضب خدا بر یهود شدت گرفت به

خاطر اینکه گفتند: عزیز پسر خداست، و غضب او بر نصاری زمانی شدت یافت گفتند: (عیسی) مسیح پسر

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۶۵

خداست، و غضب خدا مجوس را زمانی فرا گرفت که به غیر از خدا به آتش ستایش نمودند، و غضب او گروهی را زمانی به شدت

فرا گرفت که پیغمبر خود را به قتل رساندند، و غضب خدا بر این گروه (حاضرین در کربلاء و دستور دهندگان آنها) زمانی شدت

یافت که به کشتن فرزند پیغمبرشان، تصمیم گرفتند. «۱»

۴- بالای اسب

۴- بالای اسب لما استکف النّیاس بالحسین علیه السلام ركب فرسه و استنصت النّیاس فحمد الله و اثنی علیه ثم قال: تباً لكم ایتنها

الجماعة و ترحاً، و بؤساً لكم و تعساً حين استصرختمونا و لهین، فأصرخناکم موجفین، فشحذتم علينا سیفاً کان فی أیدینا، و حششتم

علینا ناراً أضر مناها علی عدوکم و عدوّننا فأصبحتم ألباً علی أولیائکم، ویداً لأعدائکم، من غیر عدل أفسوه فیکم، و لا أمل أصبح لکم

فیهم، و لا ذنب کان ممّاً إلیکم- فهلّما لکم الویلات- اذ کرهتمونا و السّیف مشیم، والجأش طامن، والرّأی لم یستحصف، و لکنکم

استسرعتم إلی بیعتنا کطیره الدّبی «۲»، و تهاقتم إلیها کتھافت الفراش ثم نقضتموها سفهاً و ضلّلاً، بعداً و سحقا لطواغیت هذه الأمة، و

بقیة الأحزاب، و نبذة الكتاب، و مطفی السّین، و مواخی المستهزئین، المذین جعلوا القرآن عضین، و عصاء الأمم، و ملحق العهرة

بالنسب، لبس ما قدّمت لهم أنفسهم أن سخط الله علیهم، و فی العذاب خالدون.

أفهلّآء تعضدون؟ و عَنَّا تتخاذلون؟ أَجَلُ وَاللّٰهِ الْخِذْلُ فَيَكُم مَعْرُوفٌ، نَبَتٌ عَلَيْهِ أَصُولُكُمْ وَ تَأْزَّرْتُ عَلَيْهِ عُرُوقَكُمْ، فَكُنْتُمْ أَخْبَثَ شَجَرٍ لِلنَّاطِرِ، وَأَكَلَهُ لِلْغَاصِبِ أَلَا لَعْنَةُ
از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۶۶

اللّٰهُ عَلَى الظَّالِمِينَ النَّاكِثِينَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمْ اللّٰهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا.

الا- و إِنَّ الدَّعِيَّ بْنَ الدَّعِيِّ قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السَّيْلَةِ وَ الدَّلْبَةِ، وَ هِيَهَاتَ لَهُ ذَالِكُ، هِيَهَاتَ مِنِّي الدَّلْبَةُ! أَيْ اللّٰهُ ذَالِكُ وَ رَسُولُهُ وَآمُؤْمَنُونَ، وَ جَدُودٌ طَهَّرَتْ، وَ حَجُورٌ طَابَتْ، أَنْ نُؤْثِرَ طَاعَةَ اللّٰثِمِ عَلَى مِصَارِعِ الْكِرَامِ، أَلَا وَ إِنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأَسْرَةِ عَلَى قَلَمِ الْعُدُودِ، وَ خِذْلَةُ النَّاصِرِ، ثُمَّ تَمَثَّلَ فَقَالَ:

فَإِنْ نَهَزِمَ فَهَزَامُونَ قَدَمًا** وَّ إِن نُهَزِمَ فَغَيْرُ مَهْزَمِينَ

هنگامی که مردم اطراف امام را گرفتند سوار براسب شده و آنها را امر به سکوت نمود، پس حمد و ستایش خدا را بجا آورد سپس گفت: ای جماعت! اندوه و تباهی و نابودی و فقر و هلاکت، بر شما باد

با سرگشتگی و اندوه شدید از ما یاری خواستید، ما هم باترس شدید و علاقه تمام به شما جواب مساعد دادیم، پس شما آتشی را که برای دشمن مشترکمان روشن کرده بودیم، متوجه ما ساختید (و در نتیجه) از دوستان دست برداشته و یاور دشمنانان گشتید بدون اینکه در میان شما عدلی را برقرار کند یا امیدی که شما به آنها داشته باشید و یا اینکه گناهی از ما سرزند و مستوجب این کیفر بوده باشیم.

وای بر شما (گرفتاریها بر شما باد) پس وقتی از ما کراهت داشتید (یا بد دل، بودید) و شمشیرها در غلاف و حرکت خاموش و نظرات اشخاص سنجیده نشده بود، چرا مانند مورچه های کوچک، طوری در بیعت ما شتاب کردید و مانند پشه ها به سوی ما هجوم آوردید، سپس آن را با سفاقت و گمراهی شکستید!؟

دوری و نابودی باد بر گردنکشان این امت که بازماندگان گروههای پیشین و دور اندازندگان کتاب (خدا) و خاموش کنندگان سنتها و برادران استهزاء کنندگانند.

کسانی که قرآن را به میل خود پاره پاره کردند و نافرمانان آنها و بیگانه را بر خود و بر نسب خود چسبانند (یعنی معاویه زیاد بن ابیه را به برادری خود پذیرفت، و با
از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۶۷

شهادت یک قهوه چی شهر طائف به نام ابی مریم سلولی که خود تعلیم داده بود، او را برادر خود و پسر ابی سفیان قرار داد، همچون ناکسانی را بر ما ترجیح دادید و بیعت ما را شکستید)

چه بد است این کارهای آنها که با دست خود آماده کرده اند و با این عمل ناشایست خود خداوند بر آنها غضب کرد و در عذاب دائمی خواهند بود (و خواهند سوخت آیا به این جور آدمها کمک می کنید؟! و از ما دست بر می دارید؟ بلی به خدا قسم بیوفائی در میان شما رایج است! و بر آن، ریشه های شما محکم شده و رگهای شما پیوند یافته است پس در اثر این کارها درختی بد منظر، و لقمه هر غاصبی هستید، لعنت خدا بر ستمگران و بیعت شکنان آنانکه سوگنهای محکم خود را شکستند، در حالی که خدا را در هر حال کفیل خود قرار داده بودید (یعنی در هنگام بیعت هم قسم یاد کردید و هم خدا را شاهد گرفتید که بر ما خیانت نکنید، اما چه زود این سوگندها و کفالت الهی را فراموش کرده و از یاد بردید)

آگاه باشید! چسبیده شده و پسر چسبیده شده ناحق (یعنی عبیدالله بن زیاد) مرا در میان (دو دندان تیز) شمشیر کشی (و عزت)، و خواری و ذلت (یعنی بیعت) قرار داده است و ابداً به این آرزو نخواهد رسید که از من بیعت گیرد، هیئات از من ذلت و خواری؛ چون خداوند ذلت را بر رسول و مؤمنین و بر نیاکان پاک و دامنه های پاکیزه ابا کرده است (حرام نموده است) که مردن با خفت و

پیروی از لئیمان را بر شهید شدن با عزت، ترجیح داده (و مقدم بداریم)؛

آگاه شوید من با این گروه همخون و اصحاب وفادار، و با کمی نفرات، و زیادی دشمن و بیوفائی یارانشان خواهم جنگید. سپس امام به این شعر فروع بن مسیک مرادی که در روز پیکار با قبیله همدان سروده است، تمثیل جست
اگر دشمن را گریزاندیم از قدیم این کاره بودیم و اگر شکست خوردیم برای ما جای
از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۶۸

تویخ و ملامت نیست چون نتیجه جنگ این است. «۱»

این خطبه را با تغییراتی در مناقب ابن شهر آشوب و کتاب تحف العقول ص ۲۴۰ و کتاب اللهوف سید ابن طاووس ص ۸۵-۸۸ آورده‌اند و ضمناً شعر بالا در لهوف ۸ بیت و در سیره ابن هشام ج ۲ ص ۵۸۲ در بیتهای زیاد و با لفظهای متفاوت ذکر کرده‌اند

«خونهای که برنگشت»

اشاره

«خونهای که برنگشت» در واقعه کربلاء امام در چند مورد مشت خود را با خون پُر نمود و به آسمان انداخت، و هیچیک از آن خونها به زمین برنگشت ملائکان آسمان آنها را گرفته و برای سند زنده، نگهداشته‌اند تا در روز رستاخیز به دادگاه حق حاضر کرده و ستمکاران دشت نینوا را به پای میز محاکمه بکشاند

۱- خون علی اکبر علیه السلام

۱- خون علی اکبر علیه السلام ثم أخذ بكفه من دمه الطاهر و رمى به نحو السماء فلم يسقط منه قطرة سپس يك مشت از خون پاک او گرفته و به آسمان پاشید، قطره‌ای از آن به زمین برنگشت و در این باره در ضمن زیارتش آمده است.

بأبي أنت و أمي من مذبح و مقتول من غير جرم، بأبي و أمي دمك المرتقى به إلى حبيب الله، بأبي أنت و أمي من مقدم بين يدي أبيك، يحتسبك و يبكي عليك محتذاً عليك قلبه، يرفع دمك إلى عنان السماء لا يرجع منه

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۶۹

قطرة و لا تسكن عليك من أبيك زفرة «۱»

۲- خون علی اصغر علیه السلام

۲- خون علی اصغر علیه السلام بچه شیرخواره اش علی اصغر «۲» یا عبدالله (که مادرش رباب بود) را خواست و در دامن گذاشته او را می‌بوسید «۳» و می‌گفت: از رحمت خدادور باد این قوم، اگر جدت محمد مصطفی خونخواه تو باشد «۴» سپس او را به سوی لشکر آورد و برایش آب خواست، حرمه بن کاهل اسدی تیری انداخت و گلویش را برید فتلقى الحسين الدم بكفه و رمى به نحو السماء. خون او را در کف خود گرفته و به آسمان انداخت.

قال ابو جعفر الباقر عليه السلام: فلم يسقط من ذلك الدم قطرة إلى الأرض امام باقر علیه السلام

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۷۰

می‌فرماید: قطره‌ای از آن به زمین فرود نیامد «۱».

در این باره حَجَّه بن الحسن علیه السلام می‌فرماید: السَّلام علی عبدالله الرضیع المرمی الصریع المتشطح دماً والمصعد بدمه الی السَّماء المذبوح بالسَّهم فی حجر أبیه، لعن الله رامیه حرمله بن کاهل الأسدی وذویه سلام بر عبدالله شیر خوار با تیر پرتاب شده افتاد و بر خون خود غلتید، و خونسش به آسمان رفت بوسیله تیر در دامن پدرش ذبح گردید.
از رحمت خدا دور باد تیرانداز او حرمله بن کاهل اسدی و همدستانش. «۲»

۳- خون امام علیه السلام

۳- خون امام علیه السلام هنگامی که از جنگ ناتوان شد، ایستاد تا کمی استراحت نماید مردی سنگی را به پیشانی مبارکش زد، خون سرازیر شد لباسش را گرفت، تا خون را از چشمش تمیز کند تیری سه شعبه آمد و بر قلبش نشست و گفت: بسم الله و بالله و علی مَلَّه رسول الله پس سرش را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو میدانی آنها مردی را می‌کشند که در روی زمین فرزند پیغمبری غیر از او وجود ندارد.

سپس تیر را از پشت در آورد و خون مانند ناودان می‌ریخت «۳» و دستهارا زیر زخم از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۷۱

گرفت و پر از خون نمود و به سوی آسمان انداخت و گفت: تحمل این زخمها در راه خدا، برایم آسان است فلم یسقط من ذالک الدَّم قطرةً إلی الأرض، ثم وضعها ثانیاً فلما امتلأت لطح به رأسه و وجهه ولحیته و قال: هكذا أكون حتی ألقى الله و جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و أنا مخضوب بدمی و أقول: یا جد قتلنی فلان وفلان قطره‌ای از آن خون به زمین بر نگشت، بار دوم دستهایش را پر کرد و به سر و صورت و ریشش مالید و گفت: با این حال خواهم ماند تا خدا و رسول خدا را ملاقات نمایم و بگویم: ای جد مرا فلان و فلانی کشت (و به شهادت رسانید) «۱».

مسلم بن رباح مولی علی بن ابی طالب علیه السلام روایت می‌کند: من روزی که حسین علیه السلام شهید شد با او بودم، تیری به صورتش اصابت کرد فرمود: ای مسلم دستت را زیر خون بگیر وقتی که پر شد گفت: بریز به دست من، به دستش ریختم فنفتح بهما إلی السَّماء و قال اللهم اطلب بدم ابن نبیک قال مسلم: فما وقع منه إلی الأرض قطرةً پس خون آن دو دست را به آسمان انداخت و گفت: خدایا انتقام فرزند پیامبرت را بگیر،! مسلم کوید: قطره‌ای از آن خون به زمین برنگشت. «۲»

«گریه افلاک بر فرزند لولای»

اشاره

«گریه افلاک بر فرزند لولاک» بنا به روایات زیاد: در شهادت پنجمین و آخرین نفر آل عبا ۷ در روز عاشورا، جریانهای غیر عادی و تحولات بهت آور زیادی پیش آمد که شمردن و نقل روایت آنها، کتاب مستقل می‌خواهد، هر کس طالب تفصیل باشد به کتابهای مربوطه، از قبیل مقاتل و تاریخ فراوان شیعه و سنی مراجعه نماید چون کتابهای اهل سنت با آن از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۷۲

همه شاید که پشت سر گذاشته است، مشحون از فضائل و مناقب اهل بیت: است یعنی یکی از اعجازها و توجهات خداوند در باره آن خاندان، همین مسئله است؛ با آن ممنوعیتهای تدوین احادیث و خشونت‌های خلفای اموی و عباسی و علمای کذائی وو .. باز هزاران مدح و منقبت در کتابهای فریقین در باره اهل بیت: به دست ما رسیده است و در این مورد کتابهای فراوانی نیز تدوین و تألیف گردیده است. از قبیل؛

تاریخ ابن عساکر ج ۴ ص ۳۳۹؛ الخصائص الكبرى: ج ۲ ص ۱۲۶؛ الخطط المقریبه؛ ج ۲ ص ۲۸۹؛ تذکره الخواص: ص ۱۵۵؛ المقتل للخوارزمی: ج ۲ ص ۹۰؛ الإتحاف بحب الأشراف: ص ۲۴ تهذیب التهذیب؛ ج ۲ ص ۳۵۴؛ الصواعق المحرقة: ص ۱۱۶؛ تاریخ الخلفاء: ص ۱۳۸؛ الکواکب الدرّیة: ج ۱ ص ۵۶ مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۹۷؛ عقد الفرید: ج ۲ ص ۳۱۵ و ینابیع الموده و غیر اینها که شمردن آنها به طول می‌انجامد

«آسمان خون گریست و خون بارید»

«آسمان خون گریست و خون بارید» در سوره مبارکه دخان بعد از بیان هلاکت فرعونیان می‌فرماید: فما بکت علیهم السّماء و الأرض و ما کانوا منظرین پس نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین، و نه به آنها مهلت داده شد «۱» در میان عرب معمول است هنگامی که اهمیت مقام کسی را که مورد مصیبتی واقع شده، بیان نمایند می‌گویند: آسمان و زمین بر او گریه کردند و خورشید و ماه برای فقدان او تاریک شدند؛ از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۷۳

یا: اهل آسمان و زمین برای مؤمنان و مقربان در گاه خداوند، می‌گریند؛

یا: گریه آسمان و زمین یک گریه حقیقی است که به صورت نوعی دگرگونی و سرخی مخصوص (علاوه بر سرخی همیشگی به هنگام طلوع و غروب)، خود نمائی می‌کند.

و گریه نکردن آسمان و زمین، بر نقطه مقابل آنها ممکن است کنایه از حقارت و کم‌ارزش بودن وجود آنان باشد چون در مرگ «تبهکاران» نه چشم فلک گریان، و نی‌خاطر خورشید «پژمان» می‌گردد در واقع آنها موجودات خبیثی بودند که گوئی هیچ ارتباطی با عالم هستی و جهان بشریت نداشته‌اند، هنگامی که این بیگانگان، از عالم هستی در گذشتند، کسی جای خالی آنها را، احساس نکرد نه در صحنه زمین نه بر پهنه آسمان، و نه در اعماق دل انسانها، و به همین دلیل هیچ موجودی قطره اشکی بر مرگ آنها فرو نریخت و گریبان چاک نکرد.

اما در باره نخبگان جهان بشریت می‌بینیم پس از گذشت قرن‌ها و سالیان دراز، نه تنها فراموش نشده‌اند بلکه روز به روز در دلها و اعماق قلبهای توده مردم جا باز کرده، همیشه زنده مانده‌اند.

حالا به نمونه‌هایی از تحولات کیهانی و جهانی در مورد پس از شهادت سالار شهیدان حسین بن علی ۸ توجه فرمائید.

در روایتی می‌خوانیم: لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنُ بَنَ عَلِيٍّ بَنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَتِ السَّمَاءُ عَلَيْهِ وَبَكَتْهَا حَمْرَةٌ أَطْرَافُهَا «هنگامی که حسین بن علی ۷ شهید شد آسمان و زمین بر او گریه کرد، و گریه او سرخی مخصوصی بود که در اطراف آسمانها نمایان شد «۱» قال أبو عبد الله عليه السلام: يا زواره إن السماء بكت علي الحسين أربعين صباحاً بالدم وإن الأرض بكت أربعين صباحاً بالسواد وإن الشمس بكت أربعين صباحاً بالكسوف و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۷۴

الحمرة وإن الجبال تقطعت و انتثرت، و إن البحار تفجرت، و إن الملائكة بكت أربعين صباحاً علي الحسين «۱»

امام صادق ۷ فرمود: ای زواره! آسمان چهل روز بر حسین خون گریست و زمین نیز چهل صباح با سیاهی و خورشید با گرفتگی و سرخی گریه کرد و کوهها پاره پاره شده و پخش گردید و دریاها منفجر شد و فرشته‌ها چهل صباح بر حسین گریستند، آسمان چهل روز سرخ رنگ بود یک سال و ششماه مانند خون و (علقه) دیده می‌شد. «۲»

از امام سجاد علیه السلام می‌پرسند گریستن آسمان چگونه بود؟! فرمود: إذا استقبلت بالثوب وقع علي الثوب شبه أثر البراغيث من الدم. وقتی که به لباس می‌نگریستی مانند اثر خون کک (یا شپش) می‌دید. «۳»

قالت نصره الأزدية: لما قتل الحسين عليه السلام أمطرت السماء دماً و حبابنا و جراننا صارت مملوءة دماً «۴»
 نصرت ازدیه گوید: وقتی که حسین ۷ کشته شد آسمان خون گریست و ظرفهای (سفالین کوچک و بزرگ) ما، از خون پر شد.
 و قال قرظة بن عبدالله: مطرت السماء يوماً نصف النهار على شملة بيضاء فنظرت فإذا هو دم و ذهبت الإبل إلى الوادي لتشرب فإذا هو دم، و إذا هو اليوم الذي قتل الحسين عليه السلام «۵»
 قرظه پسر عبدالله گوید: در نیم روزی که هوا مانند لباس سفید صاف بود (چیزی از) آسمان بارید دقت کردم دیدم خون است و شترها برای

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۷۵

نوشیدن آب به بیابان رفت ناگهان (بجای آب) خون پیدا بود (بعد از بررسی معلوم شد) روز شهادت حسین بوده است.
 و مُطَرْنَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ دَمًا عَيْبَطًا، «۱»
 و بر ما سه روز خون تازه بارید.
 و تمطر السماء رماداً و دماً، «۲»
 آسمان خاکستر و خون می بارد

«خورشید گرفتگی»

«خورشید گرفتگی» تاریخ النسوی: قال أبو قبيل: لما قتل الحسين بن علي عليهما السلام كسفت الشمس كسفة بدت الكواكب نصف النهار حتى ظننا أنها هي «۳»
 ابوقبیل گوید: هنگامی که حسین بن علی علیهما السلام شهید شد خورشید به گونه‌ای گرفته شد که در وسط روز ستاره‌ها مشاهده می شد حتی خیال کردیم آن (یعنی قیامت فرا رسیده) است
 و انكسفت الشمس ثلاثاً ثم تجلت عنها وانشبكت النجوم، «۴»
 خورشید سه روز گرفته شد به نوعی که ستاره‌ها ظاهر شد، سپس باز شد
 و إنَّ الشَّمْسَ بَكَتْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالْكَسُوفِ وَ الْحَمْرَةَ «۵»
 خورشید چهل روز با گرفتگی و سرخی، گریه کرد.
 در بیشتر روایات کیفیت گریستن خورشید را با عبارات کانت الشمس تطلع حمراء و
 از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۷۶

تغیب حمراء یا تطلع بحمره و تغیب بحمره

خورشید، با سرخی طلوع و با سرخی غروب می کرد، بیان نموده اند «۱»
 در این مورد نیز روایت زیاد است

«باد سیاه و سرخ» یا «طوفان شین»

«باد سیاه و سرخ» یا «طوفان شین» در هنگام شهادت دو نفر از امامان: باد سیاه وزید و اوضاع عالم بهم ریخت و از حالت عادی بیرون آمد.

یکی امیرمؤمنان علیه السلام که در صبح نوزدهم رمضان سال چهارم هجرت بود «۲» دومی امام حسین علیه السلام.
 سید بن طاووس رضی الله عنه گوید: هنگامی که امام علیه السلام به شهادت رسید؛ ارتفعت فی السماء غبرة شديدة، سواد مظلّمه،

فیها ریح حمراء، لا تری فیها عین و لا أثر حتی ظنّالقوم أنّ العذاب قد جائهم، فلبثوا ساعة ثمّ انجلت گرد و غبار شدید توأم با باد سیاه و سرخ و تاریک آسمان را فرا گرفت هیچ چیز دیده نمی‌شد به طوری که مردم خیال کردند که عذاب (و بلا) نازل شد، پس از ساعتی هوا باز شد. «۳»

«گریه زمین و جمادات»

«گریه زمین و جمادات» و إنّ الأرض بکت أربعین صباحاً بالسّواد «۱»

زمین چهل روز با سیاهی (بر حسین علیه السلام) گریه کرد

عن رجل من أهل بیت المقدس أنّه قال: واللّه لقد عرفنا أهل بیت المقدس و نواحیها عشیة قتل الحسین بن علی، قلت: و کیف کان ذالک؟ قال: ما رفعنا حجراً و لا مدرراً و لا صخراً إلّا و رأینا تحتها دمّاً یغلی واحمرّت الحیطان کالعلق، و مُطرنا ثلاثة أيام دمّاً عیبّاً، و سمعنا منادياً ینادی فی جوف اللیل یقول:

أترجوا أمّهُ قتلت حسیناً شفاعهُ جدّه یوم الحساب

معاذ الله لا نلتم یقیناً شفاعهُ أحمد و أبی تراب

قتلتم خیر من ركب المطایا و خیر الشیب طراً و الشّباب

و انکسفت الشّمس ثلاثاً ثمّ تجلّت عنها و انشبکت النّجوم، فلما کان من الغد أرجفنا «۲»

بقتله، فلم یأت علینا شیء کثیر حتی نعی إلینا الحسین علیه السلام «۳» مردی از اهل بیت المقدس گوید: به خدا قسم ما اهالی بیت المقدس و اطراف آن، موقع عشا (شب هنگام)، کشته شدن حسین بن علی را فهمیدیم، گفتم: جریان چگونه بود؟! گفت: بلند نکردیم سنگ و کلوخ و تخته سنگی را مگر اینکه دیدیم زیر آنها خون می‌جوشد و دیوارها سرخ شد مانند خون بسته، و بر ما سه روز خون تازه

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۷۸

بارید و ندای منادی را در دل شب شنیدیم که این شعر را می‌خواند؛

آیا امتی که حسین را کشتند* باز روز حساب، به شفاعت جدش امیدوارند* نه پناه بر خدا، به یقین به شفاعت احمد و ابی تراب نخواهید رسید* بهترین سواران و بهترین پیر و جوان، روی زمین را کشتید (باز به شفاعت جدش امید بسته‌اید)!؟

خورشید سه روز گرفته شد به نوعی که ستاره‌ها ظاهر شد، سپس باز شد، از فردای آن روز ما به کشته شدن او کنجکاو شدیم اما چیز زیادی به دست ما نرسید تا اینکه خبر کشته شدنش را به ما دادند.

هر شاخه‌ای را می‌بریدند، از محل بریدگی خون جاری می‌گشت و هر سنگی را (حتی در بیت المقدس) برمیداشتند آنه لم یقلب حجر إلّا وجد تحته دم عیب حتى طلع الفجر زیر آن خون تازه دیده می‌شد تا صبح طلوع کرد

«گریه پرنده و چرنده»

«گریه پرنده و چرنده» علی علیه السلام فرمود: پدر و مادرم فدای حسین کشته شده در نزدیک کوفه باد و الله کأنّی أنظر إلى

الوحش مادّة أعناقها علی قبره من أنواع الوحش بیکونه و یرثونه لیلاً حتی الصّباح فإذا کان کذلک فإیّاکم و الجفء «۱»

به خدا قسم مثل اینکه انواع وحشیان را، می‌بینم گردنهایشان را به سوی قبر او کشیده (و دراز کرده) اند، شب تا به صبح، برای او گریه میکنند و مرثیه می‌خوانند هنگامی که این جریان پیش آمد مبادا جفا کنید (و زیارت حسین را ترک کنید و او را تنها گذارید)

«ماهیان دریا وحشیان بیابانها»

«ماهیان دریا وحشیان بیابانها» از امام صادق از پدران بزرگوارش، از امام حسن علیهم السلام پس از بیان شمه‌ای از کیفیت شهادت حسین علیه السلام فرمود: و تمطر السماء رماداً و دماً، و یبکی علیک کلشیء حتی الوحوش فی الفلوات، و الحیتان فی البحار «۱» آسمان خاکستر و خون می‌بارد و بر او تمامی اشیاء حتی وحشی‌ها در بیابانها و ماهیان دریاها گریه می‌کنند

«گریه جن و انس و ملک»

«گریه جن و انس و ملک» در بار گاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است جن و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند گویا عزای اشرف اولاد آدم است در گریستن ملائکه و جن، روایات مفصل وارد شده است طالبین به بحار الأنوار: ج ۴۴ و ۴۵ و کتابهای مقتل و غیره مراجعه نمایند
عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام قال: بكت الإنس و الجن و الطير و الوحش على الحسين بن علي عليه السلام حتى زرفت «۲»
دموعها «۳»

از ابی بصیر از امام محمد باقر ۷ فرمود: انس و جن و پرنده و وحشیان بر حسین بن علی علیهما السلام گریستند تا اشکشان از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۸۰

جاری شد* جن و انس ملک و حیوان، غرق در ماتم بودند؛ همان تحولات غیر عادی پیش آمد که اگر در زیر درخت مباحله آمین می‌گفت، پیش می‌آمد؛ «۱»

اگر به جن و ملک همچون جبرئیلها و یاوران بدر و أحد و حنینی او، و فطرس‌ها و زعفر جتنی‌ها، کوچکترین اشاره ای می‌کرد، زمین کربلا را زیر و رو می‌کردند و تمامی آن نا کسان را نابود کرده از صفحه روزگار بر می‌چیدند!؛

اما محرمان حریم کبریا تا آنجا که ممکن بود، از این مقامهای متافیزیکی و غیر طبیعی نسبت به خود، استفاده نمی‌کردند و از مفهوم (استفاده اختصاصی ممنوع) پیروی می‌نمودند مگر اینکه چاقوا ببند می‌رسید و کار به جاهای باریک می‌کشید و یا حقیقت خود را اثبات می‌کردند، و گرنه در یک چشم به هم زدن و با یک اشاره، خود زمین کربلا، آن ارتش دژخیمی اموی را، به کام خویش فرو می‌برد؛ اسبهای خودشان آنها را، زیر پا می‌انداختند و همه را له می‌کردند و ..

اما این مقربان در گاه ربوبیت، در این وادی نبودند بلکه تسلیم محض مقام عشق و خواسته معشوق بودند؛

جبرئیل در پی دست پرورده و مولای خود در گودی قتلگاه حضور یافت، شاید که حسینش به او اشارتی نماید تا از آن گروه یاغی و باغی، به شدت تمام انتقام کشیده و آنها را با یک جرعه دوزخی و زبانه جهنمی، تبدیل به خاکستر کند، ولی هیئات برداشت حسینی با برداشت فرشته‌ای آن هم فرشته‌ای که خدایش در معرفی او می‌فرماید: إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولِ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مطاعٌ تَمَّ أَمِينٍ. «۲»

این قرآن، کلام فرستاده بزرگوار است (جبرئیل امین) صاحب قدرت است و نزد خداوند صاحب عرش، مقام والاّی دارد. یا علمه شدید القوی * ذومرّة * فاستوی * «۱» از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۸۱

آن کس که قدرت عظیمی دارد (جبرئیل امین) او را تعلیم داده است، همان کس که توانائی فوق العاده دارد.

جبرئیل امین وحی، از روز سوم شعبان سال چهارم هجرت، در خانه کوچک فاطمه در کنار گهواره‌اش نشسته و با این نغمات لالا می‌گفت و زمزمه می‌کرد و او را میخوابانید، تامادر شب زنده دارش، از خواب بیدار نشود.

إِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَهْرًا مِنْ لَبَنٍ * لَعَلِّي * وَ حَسِينٍ وَ حَسَنٍ

بدون شک در بهشت نهری است از شیر * مخصوص علی و حسین و حسن است.

حال پس از گذشت ۵۷ سال در کنار گودال قتلگاه؛ به جنازه نیمه جان به خون خفته‌اش می‌نگرد، (بین تفاوت ره زکجاست تا به کجا).

خواست لب بجنابند که‌ای حسین! به یاریت آمده‌ام تا از دشمنانت انتقام گیرم، و این قوم ستمگر را مانند قوم لوط و عاد و ثمود، به سزای اعمالشان برسانم، دید نه، اشتباه کرده است، مناجات مخدوم بدینگونه، به درگاه کبریائی اوج می‌گیرد إلهی رضاً بقضائک و تسلیماً لأمرک و لا معبود سواک ای خدا (ای محبوب من) به حکم تو راضی و به پذیرفتن فرمانت تسلیم محضم و جز تو معبودی وجود ندارد.

خادم، با شنیدن این کلمات عرفانی و ملکوتی، از عشقباز فنا فی الله عالم وجود، از تصمیم و قصد خود شرمسارانه منصرف شد، فقط توانست پرها و بالهای ملکوتی و جبروتی خود را، روی تن زخم از ستاره بیرون بگستراند اما با اعتراض عاشق بی قرار مواجه شد که (ای امین و ای واسطه وحی) بالهایت را برچین و بین من و او، نه نه، دیگر میتی وجود ندارد، در قُرب او محو و فانیم، واسطه و فاصله مباش، این گودی بظاهر کوچک که برای من، از عوالم ملکوت و ملکوتیان و جبروت و جبروتیان، بزرگ و با ارزش است، بسان ابراهیم علیه السلام، محل عشقبازی، عاشق و

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۸۲

معشوق، در میان آتش است.

جبرئیل مات و مبهوت توأم با تعجب، در تماشاگاه راز، نظاره گر راز و نیاز، سوخته آتش عشق است و سرگردان، اما ناگهان دید آن عرش نشین صاحب عرش، برای اتمام حجت نهائی، رو به ناسوتیان دور از ایمان کرد و فرمود: یا قوم أسقونی شرباً من الماء لقد نشفت کبدی من الضماء

ای قوم (ستم پیشه) با جرعه‌ای از آب مرا سیراب کنید که از تشنگی جگرم آتش گرفته ولی چه پاسخی و چه عکس‌العملی، که صدر و ذیل این بخش گویای آن است (سلامٌ علیه یوم وُلِدَ و یوم یموت و یوم یبعث حیاً).

کاش آنزمان سراق گردون نگون شدی وین خرگه بلند ستون بی ستون شدی

کاش آنزمان زآه جگر سوز اهل بیت یک شعله برق خرمن گردون دون شدی

کاش آنزمان که این حرکت کرد آسمان سیماب وار روی زمین بی سکون شدی

کاش آنزمان که پیکر او شد درون خاک جان جهانیان هم از تن برون شدی کاش آنزمان که کشتی آل نبی شکست عالم تمام غرقه دریای خون شدی

این انتقام گر نه فتادی به روز حشر با این عمل معامله دهر چون شدی «۱» از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۸۳

ای زداغ تو روان خون دل از دیده حور بی تو عالم همه ماتمکده تا نفخه صور

ز تما شای تجلای تو مدهوش کلیم ای سرت سرّ أناالله و سنان نخله طور

دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی آه اگر طعنه به قرآن زند، انجیل و زبور

تا جهان باشد و بوده است که داد ست نشان میزبان خفته به کاخ اندر و مهمان به تنور

سر بی تن که شنیدست بلب سوره کهف یا که دیده است به مشکاه تنور آیه نور

جان فدای تو که از حالت جانبازی تو در تف ماریه از یاد بشد شور و نشور

قدسیان سر به گریبان به حجاب ملکوت حوریان دست به گیسوی و پریشان ز قصور

غرق دریای تحیر، زلب خشک تو نوح دست حسرت به دل از صبر تو ایوب صبور

کوفیان دست به تاراج حرم کرده دراز آهوان حرم از واهمه در شیون و شور

انبیاء محو تماشا و ملایک مبهوت شمر سرشار تمنا و تو سر گرم حضور» ۱

«اسب امام»

«اسب امام» ابن شهر آشوب گوید: ابو مخنف از جلودی روایت می‌کند هنگامی که حسین افتاد، اسب او از او حمایت می‌کرد. می‌جهید و سواره را از اسبش بر میداشت و بر زمین می‌زد و او را زیر پای خود انداخته له می‌کرد. چهل نفر را بدینگونه هلاک نمود سپس با خون حسین علیه السلام خود را خونین کرد و با شیخه بلند به سوی خیمه حرکت نمود و دستهایش را بر زمین میزد. (۱)

در مناقب و محمد بن ابیطالب آورده‌اند که اسب امام از پیش آنها می‌دوید تا او را نگیرند پس پیشانی خود را با خون امام آغشته کرد و رو به خیمه‌ها گذاشت، و شیخه می‌کشید و در جلوی خیمه‌ها (بادیدن اهل حرم و غم از دست دادن صاحبش) آنقدر سرش را به زمین کوبید و تا مرد.

وقتی اهل حرم مردن اسب را دیدند که امام با او نیامده است ناله‌های پر سوز خود را بلند کردند. ام کلثوم دستش را بر سر گذاشت و ندا کرد: وامحمداه واجداه وانبیاه، وأبالقاسماه، واعلیاه، واجعفره واحمزته، واحسنه، هذا حسین بالعراء، صریح بکربلاء، مجزوز الرّأس من القفا، مسلوب العمامه و الرّداء، ثمّ غشی علیها. (۲)

«غارت لباس امام»

غارت لباس امام لباس کهنه پوشید زیر پیرهنش مگر که بر نکشد خصم بد منش زتنش لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور تنی نبود که پوشند جامه یا کفنش (۱) به یغما بردن لباسهای امام را، شروع کردند، پیراهنش را اسحاق بن حویه حضرمی برد و پوشید پیسی گرفت و موهایش ریخت، شلوارش را ابجر بن کعب تیمی برد و پوشید زمین گیر و فلج شد، عمامه‌اش را احنس بن علقمه حضرمی یا جابر بن یزید اودی برد و برسر گذاشت و دیوانه و توأم با جذام شد، زره جنگی را مالک بن بشیر کنندی گرفت و پوشید و دیوانه شد، نعلین را اسود بن خالد برد و انگشرش را بجدل بن سلیم کلبی انگشت مبارکش را برید و برد. همین شخص را مختار گرفت و دستها و پاهایش را برید و رها کرد آن قدر دست و پا زد تا که هلاک شد. قطیفه‌ای که از خز بود قیس بن اشعث برد، و زره بترایش را عمر بن سعد برد وقتی که عمر را اُبی عمره کشت، مختار آن را به قاتل او بخشید. شمشیرش را جُمیع بن خلق ازدی یا مردی از بنی تمیم به نام اسود بن حنظله برد، این شمشیر غیر از ذوالفقار است چون ذوالفقار، از ذخائر نبوت و امامت است که مذخور و مصون از غارت بود (۲)

در روایت ابن سعد است که شمشیر قلافس را نهشلی برد محمد ابن زکریا گوید آن شمشیر بعدها به دختر حبیب بن بدیل رسید (۳)

«غارت خیام»

«غارت خیام» پس از شهادت شهداء، کیفیت غارت خیام را به چند گونه، نقل کرده‌اند

۱- عمر بن سعد از یاران خود پرسید حالا چکنیم؟! یکی از آنها گفت: همه خیمه را باهمه آنها که در میان آنهاست آتش بزن!! عمر بن سعد این دستور را صادر نموده بود که عمرو بن حجاج زبیدی سر رسید رو به عمر بن سعد گرفت و گفت: أما کفاکم ما فعلتم بالحسین (و أصحابه) أما تخافون أن ينزل عليكم البلاء من السماء آیا برایتان بس نبود کاری که با حسین و یارانش انجام دادید؟! آیا نمی ترسید از آسمان روی ما بلا فرو ریزد (دستور می دهی اهل بیت رسول خدا را به آتش بکشند؟!)

عمر سعد از این گفتار (به خود آمده) آن دستور را لغو کرد. (۱)

حمید بن مسلم گوید: زنی از طائفه بکر بن وائل که همراه شوهرش در لشکر ابن سعد بود، دید قشون با ازدحام به سوی خیمه‌های حسین علیه السلام یورش بردند و به غارت اهل حرم شروع کردند، شمشیر کشیده به طرف خیمه‌ها رفت و فریاد برداشت: یا آل بکر بن وائل اُتسلب بنات رسول الله، لا حکم إلا لله یا ثارات رسول الله ای فرزندان بکر بن وائل آیا دختران رسول خدا غارت می‌شوند (و شما تماشا

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۸۷

می‌کنید) حکم برای غیر خدا نیست (کجاست خونخواهان) و یاوران رسول خدا!!؟

وقتی که صدای این زن وائلی برای کمک خواستن از قبيله خود بلند شد ترسیدند که مسئله ناخواسته‌ای پیش آید) فوراً شوهرش دست او را گرفت و به مسکنش برگردانید.

سپس زنها را از خیمه‌ها بیرون نمودند، و خیمه‌ها را به آتش کشیدند، بانوان عصمت باسر برهنه و غارت شده و پیاده بیرون آمدند، باذلت اسارت، راه می‌رفتند، و لشکریان را قسم دادند که آنها را از مسیر قتلگاه امام ببرند. «۱»

۲- فاضل در بندی در کتاب أسرار الشهاده چنین آورده است لَمَّا أَحْرَقُوا أَوْلَادَ اللَّئَامِ خِيَامَ عْتَرَةَ خَيْرِ الْأَنْامِ خَرَجَ سَيِّدُ السَّاجِدِينَ مَعَ أَهْلِيَّتِهِ إِلَى سَمْتٍ وَ خَطَّ بَعْضَانَهُ مِنْ دَوْرِهِمْ فَلَمْ يَكُنِ التَّعَدَى لَهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكُفْرَةِ وَقَتِي كَهْ فِرْزَنْدَانِ پست فطرتان خیمه‌های عترت خیرالانام را سوزاندند امام سجاد علیه السلام با اهل بیتش بیرون آمد و آنها را به سوئی برد و در یک جا جمع کرد و با عصای خود به اطراف آنها خطی کشید که، دیگر از آن کافران کسی نتوانست به آنها تجاوز نماید. «۲»

مولی صالح قزوینی در مفتاح البكاء می‌نویسد: موقع احراق خيام اهل بیت به امام سجاد علیه السلام پناهنده شدند قوم لئام سه بار به خيام حمله آوردند، نتوانستند وارد شوند همگی متوقف شدند، حضرت فرمود: یا اهل العصمه و الطهارة، ألقوا لباسکم و حلّیکم الی خارج الخیمه، ففعلوه «۳»

ای اهل عصمت و طهارت زیور آلات و لباسهای (تازه) خود را به بیرون از خیمه بیاندازید و این کار را کردند.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۸۸

آن حضرت با این کار و با استفاده از مقام خاص امامت و ولایت، از رسیدن هر نوع گزندى نسبت به اهل بیت رسول خدا و بانوان عصمت و طهارت، آنها را بیمه کرده و از دستان و چشمان ناپاک آن جماعت به طور کامل، نگهداشت تا اینکه عمر سعد عده ای را مأمور ساخت از اهل بیت، حراست نمایند.

شیخ مفید رضی الله عنه در کتاب ارشاد از حمید بن مسلم آورده است (موقع غارت خیمه‌ها) به خیمه‌ای که علی بن حسین با مرض شدید در آن خوابیده بود، رسیدیم، و گروهی از پیاده نظام هم با شمر سر رسیدند، به او گفتند: آیا این مریض را نکشیم؟! من گفتم:

سبحان الله آیا بچه‌ها را هم می‌کشید؟! این یک بچه است بامرضی که دارد (یعنی هم مریض است و هم بچه) آنقدر اصرار کردم تا آنها را دفع کردم (و از کشتنش منصرف شدند)

در این حال عمر بن سعد سر رسید زنها با او روبرو شده وصیحه و ناله کردند. به اصحابش دستور داد: کسی به خانه‌های این زنان داخل نشود و با این نوجوان مریض کار نداشته باشد.

بانوان حرم از او خواستند لباسها و روسریهای آنها را برگردانند که خود را با آن بپوشانند! عمر گفت: هرچه از اینها گرفته‌اید برگردانید. (حمید گوید) به خدا قسم هیچچکس هیچ چیزی را برگردانید. گروهی را به چادرها مأمور کرد تا از آنها مراقبت نمایند و کسی بر آنها اسائه ادب نکند و کسی از آنها بیرون نرود. «۱»

البته از سیاق روایت معلوم می‌شود که این جریان بعد از غارت بوده است که بانوان حرم در خواست ستر و پوشش نموده‌اند

«غروب خونین»

«غروب خونین» بالأخره خورشید عزادار و خونبار، روز عاشورا غروب کرد و از دیده‌ها پنهان گردید و نقاب سیاه شب به همه جا گسترده شد؛

آیا این غروب خونین پایان کار را خبر می‌داد؟! آیا حریم عصمت و طهارت رو به آرامش می‌رفت؟! دیگر کسی با آنها کاری نداشت؟! آیا آن نامردان سنگ دل، دیگر از آنها دست برداشتند؟! و دهها آیی دیگر نه. نه هنوز ابتدای کار آنها و آغاز بی پناهی و سرگردانی، آنهاست

«بی پناهان»

«بی پناهان» چه جمله غم آور و اندوهبار است، آری کلمات و جملات هم با آدم حرف می‌زنند، درد آورند و یا شادی آفرین، خوشحال کننده‌اند و یا وحشتزا و .. جمله بی پناهان بعد از ظهر عاشورا مصداق واقعی پیدا کرد و به حقیقت پیوست! در کجای تاریخ دیده شده که ملکوتیان، اسیر و دستگیر، ناسوتیان گردند آن هم دژخیمان و سخت دلان دور از همه نشانه‌های انسانی؛

ناکسانی که بوئی از انسانیت نبرده و در مکتب وجدان درس نخوانده‌اند!

این بی پناهان به کجا می‌روند به سوی امت بیدار یا امت به خواب رفته و بی تفاوت آری به سوی شهرهائی پیش می‌روند که به خاطر کشته شدن عزیزانشان آزرین بندی شده و برای ورود اینها، بعنوان اسیران خارجی، لحظه شماری می‌کنند؛ در اثر تبلیغات دستگاه حکومتی، با روحیه‌ای از این بی پناهان، استقبال می‌نمایند

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۹۰

که ارتش اسلام و فرماندهان آنها، فاتح و پیروز، به شهر وارد می‌شوند و برای رضای خدا هرچه به آنها اذیت و توهین کنند، ثواب بیشتری را به دست خواهند آورد.

حالا با دیده حق بین و با روح آزاد از قید و بند عصبیت و قومی و با وجدان سالم، رفتار تمامی شهرها و آبادیهای واقع در مسیر این گرفتاران بی پناه را در مد نظر قرار دهید آن وقت با فکر خود بسنجید و ببینید بر سر این بی سر پرستان داغ‌دیده، چه خواهد آمد. در دروازه‌های ورودی شهرها مخصوصاً ورودی شهر کوفه و شام و .. تا ورود به مجالس استانداری و پایتخت، و رفتار یزید و ابن زیاد و جز از اینها را، نظاره گر باشید و منظره‌ها را تماشا کنید؛

در یک سو دف و دائره و رقص و پایکوبی و دست افشانی و در سوی دیگر ناله‌های جانسوز دختران بی پدر و بانوان بی سرپرست و آوارگان دور از وطن؛

در یک طرف نثار خاها و سنگها و شماتتها، هلهله شادی و غرش طلبهای پیروز و در طرف دیگر اشکهای خونین مادران عزیز از دست داده و مناجات رضا بقضائک و تسلیماً لأمرک و لا معبود سواک و بالأخره صوت دلنواز و جانسوز أم حسبت أن أصحاب الکهف و الرّقیم كانوا من آیاتنا عجباً سالار شهیدان

«عبور اسراء از قتلگاه»

«عبور اسراء از قتلگاه» ای رفته سرت بر نی وی مانده تنت تنها ماندی تو و بنهادیم ما سر به بیابانها

ای کرده به کوی دوست هفتاد و دو قربانی قربان شومت این رسم، ماند از تو به دورانها

قربانی هر کس شد، با حرمت و نشنیدیم دست و تن قربانی افتد به بیابانها از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۹۱

ما جمع پریشانیم هم بی سر و سامانیم بردار سر و بنگر این بی سر و سامانها

اطفال حزین یکسر بی چادر و بی معجز پاها همه در زنجیر و سر به گریبانها «۱» در بعض از روایات این گونه آمده است: ثم أخرجوا النساء من الخيمة وأشعلوا فيها النار، فخرجن حواسر مسلّبات حافيات باكيات يمشين سبايا في أسر الدّلة و قلن بالله عليكم إنا ما مررتم بنا على مصرع الحسين «۲»

سپس زنهارا از خیمه‌ها بیرون نمودند، و خیمه‌ها را به آتش کشیدند، بانوان عصمت باسر برهنه و غارت شده و پیاده بیرون آمدند، باذلت اسارت، راه می‌رفتند، و لشکریان را قسم دادند که آنها را از مسیر قتلگاه امام ببرند

درست است در این روایت عبور أسرا را از قتلگاه، با درخواست خود بانوان آورده است اما آنها نیز بی میل نبودند، اینها را از قتلگاه عبور داده فخر بفروشند و خود نمائی نمایند، و دل سوزان آنها را دوباره آتش زده و بسوزانند و خاکستر کنند.

وقتی که چشم بانوان به پیکرهای شهدا افتاد، صیحه کشیده و بر صورت می‌زدند.

حمید بن مسلم گوید، به خدا قسم زینب بنت علی را فراموش نمی‌کنم که (به برادرش) حسین باصدای حزن آلود و قلب غمناک می‌گریست و چنین ناله می‌کرد:

وامحمداه صلّی علیک ملیک السّماء، هذا حسین مرمل بالدّماء، مقطّع الأعضاء، و بناتک سبايا، الی اللّٰه المشتکی، و الی محمد المصطفی، و الی علی المرتضی، و الی حمزة سید الشهداء، و امحمداه هذا حسین بالعراء، یسفی علیه الصّبا، قتیل اولاد البغایا، یا حزنه یا کرباه، الیوم مات جدی رسول اللّٰه، یا أصحاب محمّده هؤلّاء ذریه المصطفی یساقون سوق السبایا. وامحمداه که درود مالک آسمان بر تو باد، این به

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۹۲

خون خفته و اعضای بریده شده حسین تو است، و اینان دختران غارت شده تو آند.

شکایتیم بر خدا و بر محمد مصطفی و علی مرتضی و به سوی حمزه سید شهداء است؛

وامحمداه این افتاده در بیابان، حسین تست که باد صبا بر او می‌وزد، کشته دست اولاد زناکاران است ای وای بر اندوه و گرفتاری‌های من، امروز جدم رسول خدا از دستم رفت، کجائید ای هم صحبتان محمد، اینها بند ذریه پیامبر پسندیده که رانده می‌شوند مانند رانده شدن اسیران (زنگبار)

در بعض روایات آمده است که فرمود: یا محمداه بناتک سبايا و ذریّتک مقتله، تسفی علیهم ریح الصّبا، و هذا حسین مجزوز الرّأس من القفا، مسلوب العمامه و الرّداء، بأبی من عسکره فی یوم الإثنين نهباً، بأبی من فسطاطه مقطّع العری، بأبی من لاهو غائب فیرتجی ولا جریح فیداوی، بأبی من نفسی له الفداء، بأبی المهموم حتّی قضی، بأبی العطشان حتّی مضی، بأبی من شیبته تقطر بالدّماء، بأبی من هو سبط النّبیّ الهدی، بأبی محمّد المصطفی، بأبی خدیجه الکبری، بأبی علی المرتضی، بأبی فاطمه الزّهره سیده النّساء، بأبی من رُدّت علیه الشّمس حتّی صلّی. قال: فأبکت واللّٰه کلّ عدوّ و صدیق، ثمّ إنّ سکینه اعتقت جسد الحسین علیه السلام فاجتمع عدّه من الأعراب حتّی جرّوها عنه. ای محمد (نمی‌بینی) دخترانت اسیر و ذریه ات کشته شده‌اند و باد صبا بر آنها می‌وزد؟! این سر بریده از قفا، و عمامه و قبا، به غارت رفته حسین تو است، پدرم فدای کسی که لشکرش در روز دوشنبه غارت شد، پدرم فدای آنکه، طناب خیمه هایش، از هم گسیخت، پدرم فدای آنکه، نه غائب شده که امید برگشتنش را داشته باشیم و نه مجروحی است که معالجه شود، پدرم فدای آنکه جانم فدای اوست، پدرم فدای آن کس که با یک دنیا غم از دنیا گذشت، پدرم فدای آنکه تشنه از دنیا رخت بر بست، پدرم فدای کسی که قطره‌های خون از ریش او می‌ریخت، پدرم فدای سبط نبی هادی و محمد پسندیده باد، پدرم فدای آنکس که مادرش خدیجه

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۹۳

کبری و پدرش علی مرتضی و مادرش فاطمه بانوی زنان عالم است، پدرم فدای پسر کسی که آفتاب پس از غروب برای او برگشت، تا نماز (ظهرش) را ادا بخواند، (راوی گوید) به خدا قسم تمام دوست و دشمن بر (ناله) زینب گریست، سپس سکینه جسد حسین ۷ را به آغوش کشید، امادشمنان اعرابی (وحشی)، گرد آمده او را از پدر جدا کرده و (کشان کشان بردند)!! «۱»

آخر از کوی تو با دیده گریان رفتم آمدم با تو و بالشکر عدوان رفتم
ای شه تشنه جگر، این تو و این آب فرات آب نوش آب که من بلب عطشان رفتم
بعد از این بانک عطش نشنوی ای شاه که من با یتیمات به سوی کوفه ویران رفتم
عهد ما بود که تو کشته شوی بر لب آب تو وفا کردی و من بر سر پیمان رفتم
خاک بر فرق من و خواهری من که ترا جسم صد چاک فکندم، به بیابان رفتم «۲»
چرا از هم‌رهان دوش ای سر خونین جدا بودی چرا پر خاک و پر خاکستری دیشب کجا بودی
که بر روی جراحات سرت پاشیده خاکستر مگر درد ترا این گونه دارویی دوا بودی از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۹۴

به مهمانی چرا در خانه بیگانگان رفتی بریدی از چه با ما روزی آشنا بودی
گرفتار جفای شمر ما بودیم دیشب را تو در دست که ای سر تا سحر که مبتلا بودی
ترا چون بود سر در کوفه و تن در کربلا جانا دل ما سوی کوفه چشم ما در کربلا بودی
یکی گوید ترا جا بود در کنج تنور ای سر یکی گوید بزیر طشت پنهان از جفا بودی
نه در خورد تو بود ای گنج شایان، کنج مطبخها تو آخر روزی ای سر زینت عرش خدا بودی
پس از کشتن سری در ما سوی کی شد بدینخواری همانا از ازل ای سر سوا از ماسوا بودی
هماندم دست جودی کاین مصیبت را رقم کردی خدایا کاش تن از جان و جان از تن جدا بودی

«اسب دوانی بر اجساد»

«اسب دوانی بر اجساد» در این حال عمر بن سعد به اصحابش ندا درداد کیست با سم اسب خود، پشت (و اعضاء) حسین را پایمال کنند؟! ده نفر بانامهای ۱- اسحاق بن حویه ۲- اخنس بن مرثد ۳- حکیم بن طفیل سنبسی ۴- عمرو بن صبیح صیداوی ۵- رجاء بن مُنقذ عبدی ۶- سالم بن خیشمه جعفی ۷- واحظ بن ناعم ۸- صالح بن وهب جعفی ۹- هانی بن ثابت حضرمی ۱۰- اسید بن مالک، اعلام آمادگی کرده فدا سوا بحوافر خیلهم حتی رضوا ظهره و صدره باسم اسبانشان پشت و سینه امام را لگد کوب کرده از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۹۵

و شکستند!

نوشته‌اند: این ده نفر به کوفه آمدند و در این زیاد ایستادند، اسید بن مالک گفت:

نحن رضضنا الصّدر بعد الظّهر بکلّ یعبوب شدید الأسر ابن زیاد گفت: شما کیستید؟ گفتند ما لگد کوب کنندگان حسین با اسبانمان هستیم که قفسه‌های سینه‌اش را خرد کردیم. دستور داد به آنها جایزه ناچیزی دادند.

أبو عمرو زاهد گوید: ما بررسی کردیم هر ده نفر اینها از اولاد زنا بودند. همه شان را مختار دستگیر کرد پاها و دستهایشان را با زنجیرهای آهنین بستند و آن قدر به روی بدنهای نحسشان اسب دوانیدند تا همگی هلاک شدند. «۱»

علامه مجلسی رضی الله عنه گوید: آنچه من به آن اعتماد دارم، آن طور در کتاب کافی روایت شده است، کار (اسب دوانی) برای

اینها میسر نشد «۲»

«ظلم ستیزان»

«ظلم ستیزان» جریانها در این مقاطع، خاتمه پیدا نکرد، بلکه افشاگریها و اطلاع رسانی‌های، تازه شروع شده است؛ از طرفی عربده کشان بنی امیه، عربده می‌کشند و از سوی دیگر صدای حق نشان امّ المصائب (زینب علیها السلام) با جملات و یلکم یا أهل الکوفه ای کبد لرسول الله فریتم الخ صدای آنها را خفه کرده و با اطلاع رسانیهای خود بمبارانشان می‌کند؛

ابن زیاد با گفتن کلمات درد آور خود کیف رأیتم صنع الله فیکم عقده خود را خالی می‌کند اما از آن سوی مجلس صدای کوبنده امام زین العابدین علیه السلام بلند می‌شود

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۹۶

ویلک یابن مرجانه إلی کم تهتک عمّتی و او را در یک چشم به زدن زمین گیرش می‌کند، فرمان قتل صادر می‌شود، جلمادان حضور یافته امام را به قتلگاه می‌کشند اما زینب به دفاع بر می‌خیزد امام با جمله (أسکتی یاعمّه حتی أکلمه) رو به پسر مرجانه فرمود:

أبالقتل تهددنی یابن زیاد أما علمت أنّ القتل لنا عادة، و کرامتنا الشّهاده او را خلع سلاح می‌کند.

بدینگونه این کاروان بی پناهان پیش می‌روند و شهرها را زیر پا می‌گذارند تا به دروازه شام می‌رسند در این مسیر دور، خیلی از کارها از این کاروانیان به منصفه ظهور می‌رسد که از ترسایان دیرها گرفته تا جوانان شهر سیبور به مقام دفاع از اینها بر می‌خیزند.

سه روز در دروازه شهر دمشق پایتخت یزید، نگهبانان را تا نصب برلیانهای تاج یزید به پایان برسد؛

آری تاج ستم تکمیل می‌شود و اجازه ورود قافله اسیران صادر می‌شود از دروازه تا قصر استبداد، راه طولانی و ازدحام جمعیت زیاد، در طول این مسیر چها پیش آمد و شامیان با چه وسائلی، از میهمانان خود پذیرائی کردند، تاریخ به ما بازگو کرده است فقط یک زحمت کوچک می‌خواهد که به کتب مقاتل و تاریخ مراجعه نمائید اما آنچه گفتن آن برای من مهم است این است که در اولین ورود، یزید با کاروان کربلا درشتی کرده و برخورد زننده داشت که شاید بتواند با شکستن روحیه اینها، به سفرای کشورهای مختلف که به قصر دعوت شده بودند، قدرت اهریمنی خود را نشان دهد اما ناگهان صدای کوبنده علی علیه السلام از حلقوم شیر خوار پستان وحی (زینب علیها السلام) بلند میشود:

أمن العدل یابن الطّلقاء تخدیرک حرائرک و إمانک، و سوقک بنات رسول الله سبایا، قد هتکت سترهنّ و أبديت وجوههنّ تحدوا بهنّ الأعداء من بلد إلی بلد و یستشرفهنّ أهل

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۹۷

المناهل و المناقل، و یتصفّح وجوههنّ القریب و البعید، والدّنیّ و الشّریف، لیس معهنّ من رجالهنّ ولیّ ولا من حماتهنّ حمیّ و کیف یرتجی مراقبه من لفظ فوه أکباد الأزکیاء و نبت لحمه من دماء الشّهداء الخ

آیا از عدالت است ای زاده آزاد کرده‌ها، «۱» زنان آزاد و کنیزان خود را پرده نشین کنی اما دختران رسول خدا را با اسارت برانی، پرده (عصمت) آنها را پاره و روهایشان را آشکار سازی و دشمنان، آنها را از شهری به شهری بگردانند، شهری و روستائی برای تماشا بایستند و دور و نزدیک و خوبان و بدان، روهایشان را، دید بزنند در حالی که (این اسیران) نه از مردانشان کسی با آنها همراه و نه از حمایت کنندگان، حمایت کننده‌ای با آنها برخوردارند (ولی این دور از انتظار نبود چون) از فرزندان کسی که، از دهانش جگر پاکان را بیرون انداخته و گوشتش از خون شهدا روئیده (از زائیده هند جگر خوار)، بیش از این نمی‌شود امید داشت که،

(از خانواده رسول خدا) مراقبت نمایند یا با دیده احترام به آنها بنگرند تا آخر

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۹۸

روایت. «۱» رضیعه‌ الوحی با این خطبه و سخنرانی علی وار و کلمات آتشین خود، غرور و متیت یزید را در هم کوبید و با خاک یکسانش نمود.

در نهایت یزید تصمیم گرفت شکست این مجلس را جبران نماید بنا براین دستور داد، روز جمعه تمامی مرد و زن پایتخت در مسجد اعظم دمشق برای نماز جمعه و استماع خبرهای مهم حضور یابند. مردم که در روزهای بحرانی آن روزها، تشنه شنیدن اخبار جدید بودند، همگی به مسجد هجوم آوردند، یزید که قبلاً امام سجاد علیها السلام را در مجلس حاضر کرده بود، به سخنگو و خطیب مخصوص دربار دستور داد به منبر رفته هر چه می‌تواند علی و آل علی را خرد نموده و آل ابی سفیان را بزرگ نماید؛ هدف یزید تحقیر حضوری «امام سجاد» علیه السلام و شکستن روحیه او و همراهانش بود؛ ولی فرزند «علی المرتضی» علیه السلام با اجازه اکراه آمیز یزید در عرشه منبر استقرار یافته، با کلمات شرر بار به خواندن خطبه، شروع کرد: *أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا بَدَايَةَ لَهُ، وَالذَّائِمُ الَّذِي لَا نِفَادَ لَهُ، وَالْأَوَّلُ الَّذِي لَا أَوَّلَ لَهُ، وَالْآخِرُ الَّذِي لَا آخِرَ لَهُ، وَالْبَاقِي بَعْدَ فَنَاءِ الْخَلْقِ، قَدَّرَ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامَ وَقَسَمَ فِيمَا بَيْنَهُمُ الْأَقْسَامَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ الْمَلِكُ الْعَلَمَّ*

(أَيُّهَا النَّاسُ مِنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي أَنْبَأْتَهُ بِحَسْبِي وَنَسْبِي، أَنْبَأْنِي مَكَّةَ وَمَنَا، أَنْبَأْنِي زَمْرًا وَصَفَاءَ تَارَسِيدَ أَنَا بِنِ مَنِ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفِينَ وَطَعَنَ بِرَمْحَيْنِ وَهَاجَرَ الْهَجْرَتَيْنِ وَبَاعَ الْبَيْعَتَيْنِ وَقَاتَلَ الْبِدْرَ وَحَنِينَ، أَنْبَأْنِي صَالِحَ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثَ النَّبِيِّينَ وَيَعْسُوبَ الَّذِينَ وَنُورَ الْمُجَاهِدِينَ وَتَاجَ الْبَكَائِينَ وَأَصْبَرَ الصَّابِرِينَ وَ

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۹۹

أَفْضَلَ الْقَائِمِينَ مِنْ آلِ طَاهَا وَيَاسِينَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سَمَّحَ سَخَى بُهْلُولَ بَهَى زَكَى أَبْطَحَى رَضَى مَكِّيَ مَدَنِيَّ خَيْفَى عَقَبَى بَدْرِيَّ أَحَدِيَّ مَهَاجِرِيَّ ذَاكَ جَدِّي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبِ الْخِائِيَّ مَرْدَمَ هَرَكْسَ مَرَا مِي شَنَاسَدَ، مِي دَانَدَ مِنْ كَيْمِ (يزيد و اطرافیانش به خوبی می‌دانند من کیستم) و اگر نمی‌شناسید من حسب و نسب خود را بیان می‌کنم، منم فرزند مکه و منم، منم فرزند زمزم و صفا تا آخر خطبه «۱» که در کتابهای تاریخ کربلا و مخصوصاً در کتابهای مقتل، مفصلاً نوشته‌اند.

این سخنان علی دوم قصر ظلم و ستم یزید را بر سرش خراب کرد و نقشه شوم او را نقش بر آب نمود، مردم را به گونه‌ای بیدار ساخت «فَضَّحَ النَّاسَ بِالْبُكَاءِ» مردم زدن زیر گریه به طوری که یزید از ترس شورش بدون اینکه نماز جمعه را اقامه نماید، مسجد را ترک گفت، و برای اینکه مردم را مشغول سازد، دستور داد قرآن را جزء جزء نمایند و در مساجد و دسترس مردم قرار دهند، باز موفق نشد آرامش را به پایتخت برگرداند، به ناچار دستور آزادی اسرا را صادر کرد و آنانرا مرخص نمود. در واقع حادثه کربلا دارای یک مثلث سه ضلعی بود- ۱- هجرت- ۲- شهادت- ۳- اسارت هر سه اینها مکمل یکدیگرند اگر نبود اسارت، بنی امیه با آن تبلیغات فراگیرشان، آثار شهادت را از بین می‌بردند و مانند جنایات دیگر جانیان به دست فراموشی می‌سپردند.

و خود اسارت نیز سه چیز را تشکیل داد- ۱- اطلاع رسانی (شناساندن خود)- ۲- آگاه سازی (ازبرنامه ها و مرام امام حسین علیه السلام)- ۳- افشاگری از جنایات بنی امیه.

معاویه هفتاد هزار منبر در مساجد و در مدارس کشور، بر علیه امیرمؤمنان علیه السلام تبلیغ کرد نتوانست کاری از پیش ببرد اما یک منبر افشاگرانه و آگاه سازی، امام سجاد علیه السلام و افشاگریهای بانوان در کوفه و شام و شهرهای میان راه بود که، کمر یزید و بنی امیه را شکست و تا ابد رسوای تاریخ ساخته و خاکستر نشین کرد.

لب تشنه جان سپرد کنار دونه‌ر آب نقش ستمگران همه نقش بر آب کرد

تن زیر بار ذلت و زور خسان نداد تاحشر بهر حق طلبان فتح باب کرد از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۰۰

گر عترتش خرابه نشین شد به شهر شام با این عمل بنای ستم را خراب کرد

مرغ دلش زسوز عطش گر کباب شد قلب جهانیان زغم خود کباب کرد

«عاشورا را عید گرفتند!!»

«عاشورا را عید گرفتند!!» جمله مکیه از میثم تمار رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: به خدا سوگند این امت در دهم ماه محرم، فرزند پیامبر خود را می‌کشند و آن روز را برای خود برکت قرار می‌دهند و این جریان به طور حتم پیش خواهد آمد چون در علم خدا گذشته است «۱» و من هم به خاطر عهده‌ی که مولایم امیر مؤمنان علیه السلام برای من بیان کرده است، این را می‌دانم. به یقین به من خبر داده است که بر او (حسین) همه چیز گریه می‌کند حتی وحشیها در بیابانها، و ماهیها در دریاها، و پرندگان در آسمان، و بر او خورشید، و ماه، و آسمان و زمین، و مؤمنین جنّ و انس، و تمامی ملائکه‌های آسمانها و زمین، و رضوان (خازن بهشت) و حاملان عرش، و آسمان خون و خاکستر می‌بارد. سپس

از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۰۱

گفت: لعنت خدا بر قاتلان حسین واجب شد همانطور که بر مشرکینی که برای خدا شریک قرار می‌دهند و بر یهود و نصاری و مجوس.

جبله گفت: گفتم ای میثم! مردم روزی را که حسین کشته شده است را چگونه روز برکت می‌گیرند؟! میثم گریست و گفت: به خاطر روایتی که وضع کرده و ساخته‌اند.

آنها (با آن حدیثی که ساخته‌اند) خیال می‌کنند روز عاشورا روزی است که خداوند توبه آدم را پذیرفت در حالی توبه آدم در ذیحجه قبول شد. و گمان می‌نمایند که در آن روز توبه داود قبول شد و آنراهم خدای عزّوجلّ در ذی الحجّه پذیرفت. خیال می‌کنند که خداوند در آن روز یونس را از شکم ماهی نجات داد در حالی که خروج او نیز در ذیحجه بود. باز گمان می‌کنند روزی است که کشتی نوح در آن روز بر جودی نشست درحالی که آن نیز در ۱۸ ذی الحجّه بود. و می‌گویند که خداوند در آن روز دریا را بر بنی اسرائیل شکافت و آن جریان در ربیع الأول بود.

سپس فرمود: ای جبله بدانکه به یقین حسین بن علی در روز قیامت سرور شهیدان است و اصحابش بر سایر شهداء برتری دارند. ای جبله هر وقت دیدی خورشید مانند خون سرخ، رنگین گردید! بدانکه حسین سید شهداء به شهادت رسید. جبله گوید: روزی از خانه بیرون آمدم دیدم آفتاب بر دیوارهای مدینه مانند ملحفه‌های زرد تابیده است پس صیحه کشیدم و گریستم و گفتم به خدا قسم سرور ما حسین بن علی علیهما السلام کشته شد. «۱»

مسجد به شکرانه شهادت حسین،»

مسجد به شکرانه شهادت حسین،» از امام باقر علیه السلام آمده است که جدّدت أربعة مساجد الکوفة فرحاً بقتل الحسین علیه السلام، از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۰۲

چهار باب مسجد را در کوفه بنامهای ۱- مسجد أشعث ۲- مسجد جریر ۳- مسجد سماک ۴- شبث بن ربعی، برای شادمانی کشته شدن حسین علیه السلام، تجدید بنا کردند، و زنهای بنی اود نذر کردند اگر حسین کشته شود هر یک نفر ده تا شتر قربانی کنند و به نذر خود وفا کردند»

أفّ براین مسلمانانی باد که برای کشته شدن فرزند صاحب مسجد، مسجد می‌سازند!!

قربانی شتر»

قربانی شتر» برای خوشحالی شهادت امام حسین علیه السلام زنانی از قبیله بنی اود نذر کردند هر نفری ده نفر شتر قربانی کنند «۲»

مردی از افراد آن قبیله به نام عبدالله بن ادریس بن هانی، به حجاج بن یوسف گزارش داد: تا به غیر از یک نفر به کمک علی نرفته و موقع ازدواج سؤال می‌کنیم اگر علی رادوست دارد با او ازدواج نمی‌کنیم هیچوقت نام بچه هایمان را علی و حسن و حسین نمی‌نامیم وقتی حسین به عراق آمد یکی از زنان ما نذر کرد اگر حسین کشته شود ده تا شتر قربانی کند! پس از کشته شدن حسین او به نذرش عمل کرد، حجاج به او گفت از علی تبری کن، گفت من حسن و حسین را نیز اضافه می‌کنم» ۳

«خلاصه این بخش» دور نما‌ی روز عاشورا «و شهادت»

«خلاصه این بخش» دور نما‌ی روز عاشورا «و شهادت» قلب الأسد بود و سط تابستان، از آسمان و زمین آتش می‌بارد، حرارت بالای ۴۵ درجه، بیابان کربلا را فرا گرفته است، هر کس از آن گذر کند بیتابانه سعی می‌کند تا آن بیابان سوزان عبور کرده و پشت سر گذارد و خود را نجات دهد.

آری بیابان کربلا از منطقه‌های گرم و سوزان کشور عراق است مخصوصاً در تابستان و قلب الأسد که واقعه کربلا در آن وقت پیش آمد، حرارتش چندین برابر بود.

حال دقیقی در کنار آن دشت مخوف و پر از هول و هراس و ترس و بیم، ایستاده شخصیتی را به نظر آوریم که یاورانش از دست رفته، و دشمن غدار و بیشمار به دورش حلقه زده نگین وار به محاصره خویش در آورده‌اند و در خیمه‌های حرم، غیر از او و فرزند بیمارش، مردی باقی نمانده است، و بیش از هفتاد زن و بچه بی پناه در پشت سرش در میان خیمه‌ها، در انتظار روزهای سیاه و خفه کننده و خفه گان آوری نشسته‌اند، و نمی‌دانند بعد از لحظاتی چه به سرشان خواهد آمد، و با چه مصائب و روزهای سختی روبرو خواهند گشت.

حال این شخصیت یکه و تنها در میان میدان، بالای اسب بر نیزه خود تکیه داده و در میان قریب به سی هزار به اصطلاح مسلمانها فریاد هل من معین یعیننا و هل من مجیر یجیرنا سر داده، که شاید یاری دهنده ای پیدا شود و بر ندای او لبیک گوید؛

اما پاسخ آن استنصار و استمداد این بود که ای حسین اول وقت نماز منقضی می‌شود و ثواب فضیلت آن از دست می‌رود، تو آخرین نفری که ما را معطل کرده ای

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۰۴

زن، و بچه ات را بهانه قرار مده، زود به میدان بیا تا کار یکسره شده و به پایان برسد.

آری او حسین بود که ترسایان از رو برو شدن با روی معصوم او، پرهیز کرده و خود را کنار کشیده تن به ذلت و خواری دادند؛ اما مسلمانها گفتند: اگر بیش از این ما را معطل نمائی قانون عرب را می‌شکنیم «۱» به خیمه هایت هجوم آورده، در جلوی چشم زن و بچه ات خونت را می‌ریزیم.

آری او حسین بود، پنجمین و آخرین نفر از مجموعه میدان مباهله و اهل کساء؛ که مظلومانه، رو به سوی آن نا کسان گرفته و فرمود:

هل من ذاب ینذب عن حرم رسول الله؟ هل من موخید یخاف الله فینا؟ هل من معیث یرجو الله فی اغاثتنا؟ وارتفعت أصوات النساء بالعویل. آیادور کننده‌ای هست که از حرم رسول خدا دشمن را دور نماید؟! آیا خداشناسی پیدا می‌شود در باره ما از خدا بترسد (و ما را از دست دشمن نجات دهد؟) آیا فریاد رسی وجود دارد در برابر کمک به ما، به رحمت خدا امید وار باشد؟! در این حال صدای ناله و شیون، بانوان حرم بلند شد (با شنیدن ناله حرمیان آن شخصیت تنها یعنی) فرزند طه، به سوی خیمه‌ها برگشت و فرمود: پسر شیر خوارم را برایم بیاورید تا او را وداع نمایم، در جلوی خیمه نشست و بچه را در آغوش گرفته و او را می‌بوسید و می‌فرمود:

وای بر اینها اگر جدت محمد مصطفی دشمنشان باشد!

طفل در دامن پدر بود که ناگهان حرمه بن کاهل اسدی تیری روانه ساخت که گلوی طفل را در دامن حسین علیه السلام ذبح نمود و حسین خون او را گرفته به آسمان پاشید. «۲» و فرمود: این مصیبتها در برابر رضای خدا برای من آسان است و قطره‌ای از آن خون از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۰۵

به زمین برنگشت. «۱»

روایت کرده‌اند که فرمود: لایکون أهون علیک من فصیل، أَللّهمَّ إن کنت حبست عَنَّا النَّصر، فاجعل ذالک لما هو خیر منها (خدایا) این بچه من از بچه ناقه (صالح) خوارتر نیست، پروردگارا اگر کمکت را از ما حبس کرده‌ای این (قربانی مرا) برای آنچه که بهتر از آن است (ذخیره) قرار بده.

علّماهم مجلسی رضی الله عنه گوید: در بعضی از کتابها هست: وقتی که حسین علیه السلام دید هفتاد و دوتن، یارانش به خون غلتیده‌اند، متوجه خیمه‌ها گشت و ندا کرد، ای سکینه! ای فاطمه! ای زینب! ای ام کلثوم! سلام من بر شما باد، سکینه او را صدا زد: بابا آماده مرگ شده‌ای؟!

فرمود: چگونه بر مرگ آماده نمی‌شود کسی که نه یاری دارد و نه یاور؟ گفت: ای پدر ما را به حرم جدمان برگردان فرمود: ابداً ممکن نیست اگر (شکارچی‌ها می‌گذاشتند) پرنده قطا در آشیانه‌اش می‌خوابید (یعنی اگر بنی امیه اجازه می‌دادند من از مدینه بیرون نمی‌آمدم) بانوان حرم به ناله در آمدند و صدا برگریه بلند کردند که امام آنها را امر به سکوت نمود و خود به سوی دشمن حمله کرد. «۲»

ثم قام الحسين عليه السلام و ركب فرسه و تقدّم إلى القتال و هو يقول:

كفر القوم و قدماً رغبوا عن ثواب الله ربّ الثقلين

قتلوا القوم عليّاً و ابنه حسن الخیر کریم الأبوين از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۰۶

حنقاً منهم و قالوا أجمعوا أحشرو الناس إلى حرب الحسين یا لقوم من أناس ردّل جمع الجمع لأهل الحرمین

ثم ساروا و تواصلوا کلّهم باجتياحی لرضاء الملحدين

لم يخافوا الله فی سفك دمی لعبيد الله نسل الكافرين

وابن سعد قد رمانی عنوه بجنود كوكوف الهاطلين

لا لشيء كان مني قبل ذا غير فخرى بضياء التيرين

بعليّ الخیر من بعد النبيّ و النبيّ القرشيّ الوالدين

خيرة الله من الخلق أبي ثم أمي فأنا ابن الخیرين

فضة قد خلصت من ذهب فأنا الفضة و ابن الذهبين

من له جدّ كجديّ في الوری أو كشيخي فأنا بن العلمين

فاطم الزهراء أمي و أبي قاصم الكفر بدير و حينين

يعبدون اللات والعزى معاً و عليّ كان صلّي القبلتين

عبد الله غلاماً يافعاً و قریش يعبدون الوثنين

فأبي شمس و أمي قمر فأنا الكوكب و ابن القمرين

و له في يوم أحد وقعة شفت الغلّ بفضّ العسكرين

ثم في الأحزاب و الفتح معاً كان فيها حتف أهل الفيلقين

في سبيل الله ماذا صنعت أمّة السوء معاً بالعترين

عتره النبی المصطفی و علیّ الورد یوم الجحفلین «۱»

سپس در برابر آن جماعت با شمشیر کشیده، در حالی که از زندگی مایوس و آمده مرگ بود، ایستاد و می گفت:
 أنابن علیّ الطّهر من آل هاشم کفانی بهذا فخراً حین أفرّج من مباهله تا عاشورا، ص: ۶۰۷
 و جدی رسول الله اکرم من مضی ونحن سراج الله فی الخلق نزه
 و فاطم امی من سلالة أحمد و عمی یدعی ذالجنّاحین جعفر
 و فینا کتاب الله أنزل صادقاً و فینا الهدی و الوحی بالخیر یذکر ونحن أمان الله للنّاس کلّهم نسرّ بهذافی الأنام و نجهر
 و نحن ولاة الحوض نسقی و لانتنا بکأس رسول الله ما لیس ینکر
 و شیعتنا فی النّاس أکرم شیعة و مبغضنا یوم القیامة یخسر «۱»
 (باز فرمود:)

فإن تكن الدّنيا تُعدنفسه فإنّ ثواب الله أعلى و أنبل
 و إن یکن الأرزاق قسماً مقدراً فقتل امرء بالسّیف فی الله أفضل
 و إن تكن الأبدان للموت أنشئت فقله سعی المرء فی الکسب أجمل
 و إن تكن الأموال للترك جمعها فما بال متروک به المرء یبخل محمد ابن ابی طالب از ابوعلی السلامی نقل می کند: این اشعار از
 انشاء خود حسین است و هیچ کس مثل آن را نه گفته است. «۲»
 پس مردم را به مبارزه دعوت کرد، و هر کس از مردان نام آور به نزدیک او می آمد کشته می شد تا اینکه از آنها کسان زیادی را به
 قتل رسانید و بر میمنه لشکر حمله برد و گفت:

الموت خیر من رکوب العار و العار خیر من رکوب النّار سپس به میسره لشکر هجوم کرد و می گفت:
 أنا الحسین ابن علیّ آلیت أن لا أنثنی
 أحمی عیالات أبی أمضی علی دین النّبی «۳»
 از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۰۸

بعضی از راوی ها گوید: به خدا قسم من شکست خورده‌ای را نه دیده‌ام که اهلیت و اولاد و اصحابش کشته شده باشد از حسین
 شجاع تر و پر توانتر باشد! هر کس به سوی او هجوم می برد، و او به طرف آنها بر می گشت، مانند گریختن بزها در هنگام حمله
 گرگ، از جلوی او پا به فرار می گذاشتند و مانند پشه‌های نظم بهم خورده در می آمدند! دوباره به مرکز فرماندهی بر می گشت و
 می فرمود: «لا حول و لا قوة الا بالله العلیّ العظیم» «۱»

به همین صورت جنگید تا از آنها هزار ونهصد و پنجاه نفر بجز زخمیها، به خاک هلاک انداخت؛ در این حال بود که عمر بن سعد
 فریاد زد: الویل لكم أتدرون لمن تقاتلون؟! هذا ابن أنزع البطین، هذا ابن قتال العرب، فاحملوا علیه من کلّ جانب، وای بر شما آیا
 می دانید با که می جنگید؟! این فرزند از جا کننده دشمن و موی جلوی سر رونده و شکم بزرگ است (که یکی از القاب امیر مؤمنان
 علیه السلام است)

این فرزند سلحشورترین و جنگجوترین قوم عرب است! دسته جمعی به او حمله کنید* با این دستور از هر طرف به امام هجوم
 بردند و چهار هزار تیر انداز او را هدف تیر خود قرار دادند و میان او و خیمه‌ها را پر کردند و رابطه را قطع نمودند. «۲»
 صاحب مناقب و سید گویند:

فصاح بهم: و یحکم یا آل ابی سفیان! إن لم یکن لکم دین، و لاتخافون المعاد فکونوا احراراً فی دنیاکم و ارجعوا إلی أحسابکم إذ
 کنتم أعراباً، فناداه شمر فقال: ماتقول یابن فاطمة؟! فقال: أنا الذی أقاتلکم، و تقاتلونی، والنساء لیس علیهنّ جناح فامنعوا عتاتکم عن

التَّعْرُضُ لِحَرَمِيٍّ مَادِمْتُ حَيًّا وَآيَ بَرِّ شِمَايَ دَسْتَه فَرَزَنْدَانِ اَبِي سَفِيَّانِ اِكْرَمِ دِيْنِ نَدَارِيْدُ وَ اَز رُوْز قِيَامَتِ نَمِي تَرْسِيْدُ! در دنيايتان آزاد مرد باشيد، و به نياكان خود كه عريبد نگاه كنيد (كه از قديم الايام در جلوي چشم مرد به زن و بچه او متعرض از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۰۹)

نمی شدند و همچنین مردان را در جلوی چشم زنان، اذیت نمی کردند)

شمر ندا در داد: ای پسر فاطمه چه می گوئی؟! فرمود: شما با من و من با شما می جنگم زن و بچه من چه تقصیری دارند، تا من زنده ام گردنکشان خود را از تعرض به حرم من مانع شوید؛ شمر گفت: از حرم مرد دور شوید، به خود او حمله برید به جان خودم قسم، خود او همتا و هم کفو کریم است. راوی گوید: جمعیت به سوی او هجوم بردند در حالی که او یک جرعه آب طلب می کرد هرچه سعی می کرد خود را به فرات برساند، همگی به او حمله برده از فرات دور می ساختند «۱» ابن شهر آشوب از ابو مخنف او هم از جلدی روایت می کند: ابوعور سلمی و عمرو بن حجاج زبیدی با چهار هزار سوار که مأمور حراست و نگهداری شریعه فرات بودند، حسین بر آنها حمله کرد و با اسب وارد شریعه شد.

وقتی که اسب خواست آب بیاشامد فرمود: أنت عطشان و أنا عطشان و الله لا ذقت الماء حتى تشرب! هم تو تشنه ای هم من، به خدا قسم تا تو آب نیاشامی، من نیز آب نمی چشم، اسب مانند اینکه حرف امام را فهمیده باشد سر از آب برداشت، حضرت فرمود: (بین من می آشامم، دست مبارکش را پر از آب نمود و جلوی دهانش برد مانند اینکه آب می نوشد تا اسب هم آب بنوشد، یکی از لشکریان صدا زد ای ابا عبدالله تو داری آب می نوشی (لشکر به خیمه هایت حمله برد و) به حرمت بی احترامی کردند؟! امام آب را ریخت و قشون را کنار زد، دید خیمه ها سالمند (آن نامرد دروغ گفته است). «۲»

حمید بن مسلم گوید: حسین در این حال آب خواست. شمر گفت: به خدا قسم آب را نه خواهی دید تا به آتش جهنم وارد شوی! و مردی هم گفت: ای حسین! آیا آب از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۱۰

فرات را نمی بینی؟! مانند زیر شکم ماهیها روان است سوگند به خدا از آن نخواهی چشید تا از تشنگی بمیری! امام گفت: خدایا او را تشنه بمیران. راوی گوید: به خدا قسم این مرد هی فریاد بر می آورد: سیرابم کنید، هرچه آب می دادند آنقدر می نوشید تا از دهانش بر می گشت باز فریاد می زد، با این حال بود که (دراثر نفرین امام) تشنه جان داد. «۱»

سپس مردی بنام زیاد بن عبدالرحمن معروف به ابوالحتوف جعفی، تیری به سوی امام روانه ساخت و در پیشانی امام نشست! آن را از پیشانی در آورد و خون به صورت و محاسنش جاری گشت و گفت: خدایا تو خودت می بینی این بندگان گناهکار با من چه می کنند، خدایا ریشه همه اینها را از روی زمین بر کن و احدی از آنها را در زمین زنده مگذار و هیچوقت آنها را نبخش؛ سپس مانند شیر غضبناک (به آن گله روباه) حمله کرد، به هر کس می رسید با شمشیر دو نیم می ساخت. تیرها از هر طرف (مانند باران) به سوی امام می بارید و آنها را با سینه و گلوی مبارکش پذیرائی می کرد و می فرمود: ای امت بد، با عترت محمد بعد از او، با رفتار بد، روبرو شدید، آگاه باشید دیگر بعد از کشتن من از کشتن هیچیک از بندگان صالح خدا، رو گردان نمی شوید (چون کسی که فرزند رسول خدا و امام زمان خود را به قتل برساند از دیگران چه باک) امید وارم خداوند با خوار کردن شما، مرا بشهید شدن در راه خودش، گرامی بدارد.

در این حال حصین بن مالک سکونی صدا زد، ای فرزند فاطمه! (خدایت) با چه چیزی از ما انتقام می گیری؟! فرمود: ترس از همدیگر و خونریزی را در میان شما می افکند سپس عذاب دردناک را به سر شما می باراند. آن قدر جنگید تا جراحات و زخمهای زیادی برداشت. به طوری که امام صادق علیه السلام از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۱۱

فرمود: در بدن امام ۳۳ زخم نیزه و ۳۴ زخم شمشیر پیدا کردیم. و از امام باقر علیه السلام (که خود در سن چهار سالگی در صحنه کربلا حاضر بود) فرمود: أُصِيبَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ وُجِدَ بِهِ ثَلَاثُمِائَةَ وَ بَضْعَةُ وَ عَشْرُونَ طَعْنَ بِرِمْحٍ وَ ضَرْبَةٌ بِسَيْفٍ أَوْ رِمِيَّةٍ بِسَهْمٍ بِرَحْسِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيْصِدٌ وَ بَيْسَتْ وَ چَند زخم نیزه و ضربت شمشیر و تیر، تیر اندازان، اصابت کرد و در بدن او پیدا شد در روایت دیگر سیصد و شصت و در دیگری اَلْفٌ وَ تِسْعُمِائَةُ جِرَاحَةٌ هَزَارٌ وَ نَهْضٌ زَخْمٌ آوَرْدَهُ اَنْدَ وَ كَانَتْ السَّهَامُ فِي دَرْعِهِ كَالشُّوْكَ فِي جِلْدِ الْقَنْفَذِ، وَ رَوَى اَنَّهَا كَانَتْ فِي مَقْدَمِهِ وَ تَمَامِي تِيرَهَا بِه زَرَهُ جَنَگِي (او) نَشِستَه بُوَد (دور نمایش) مَانَد تِيغَهَاي خَارِ پِشْت، بُوَد وَ دَر رَوَايَتِ دِيگَرِ اسْتِ كه هَمِه اِيْن زَخْمَهَا دَر قِسْمَتِ جَلَوِي بَدَنَش بُوَد (چون پشت به دشمن نه کرده بود) «۱».

می‌گویند: از جنگ خسته شد و ایستاد کمی استراحت کند (و مختصری از نیروی از دست رفته‌اش را باز یافته تجدید قوا کند) ناگهان سنگی به پیشانی مبارکش (که قبلاً با تیر زخمی شده بود) اصابت کرد.

پس لباسش را گرفت که خون را از صورتش کنار زند، یک تیر سه شعبه زهر آلود بر سینه و در روایت دیگر بر قلب شریفش نشست در این حال گفت: «بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ عَلٰی مَلِئَةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ» و سر به آسمان بلند نمود و گفت: خدایا تو می‌دانی اینها مردی را می‌کشند که بجز او در روی زمین پیغمبر زاده‌ای، وجود ندارد.

سپس تیر را گرفت و (چون دارای سه شعبه بود و بیرون آوردنش از قسمت جلو بدن، ممکن نبود) از پشت، بیرون کشید و خون مانند ناودان جاری شد، و دستان مبارکش را زیر جریان خون گرفت و پر شد و به آسمان پاشید که قطره‌ای از آن به زمین برنگشت؛ دوباره دستهایش را پر از خون نمود و به سر و صورت خود مالید و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۱۲

گفت: با این حال خواهم بود تا جدم رسول خدا را ملاقات نمایم و با صورت خون آلود بگویم ای رسول خدا، مرا فلان و فلان، کشت.

باز از جنگیدن ناتوان گشت و ایستاد، و هر کس به او نزدیک می‌شد (بادیدن آن حالت دلخراش و جانسوز امام که به خوبی می‌دانستند او کیست) برمی‌گشت.

تا اینکه مردی بنام مالک بن یسر از قبیله کنده پیش امام آمد و حضرتش را، سب کرد و دشنام داد و شمشیری بر فرق مبارکش فرود آورد و عرقچین امام پر از خون شد، حضرت به او (نفرین کرد و) فرمود: لِأَكَلْتِ بَهَا وَ لَا شَرِبْتِ وَ حَشْرَكَ اللّٰهَ مَعَ الظَّالِمِينَ بَا اَنْ دَسْتِ نَخُوْرِي وَ نِيَاشَامِي وَ خَدَاوَنْدِ تَرَا بَا سَتَمِگَرَانِ مَحْشُوْر نَمَايَد.

امام آن عرقچین را انداخت و با عرقچین دیگر، عمامه به سر بست و دیگر حال نداشت. آن نامرد کندی (بعد از جنگ) آن، قلنسوة (عرقچین یا کلاه بلند) را که از خز بود، به خانه‌اش آورد و زنش هر چه شست، خون از آن پاک نشد، از علت آن جويا شد و از جریان واقعه کربلا مطلع گردید و آمد بر شوهرش اعتراض نمود و گفت: آیا غارت (نور دیده و) فرزند رسول خدا را به خانه من آورده‌ای؟! از خانه من دور شو خداوند قبر ترا پر از آتش نماید.

پس از آن با بدترین حال فقیر شد و دستهای (ناپاکش) خشک شد در زمستان از آنها خون سرازیر می‌شد و در تابستان مانند چوب می‌خشکید.

شیخ مفید می‌فرماید: کمی ایستادند و دوباره لشکریان به سوی امام برگشتند و او را (مانند نگین انگشتر) احاطه کردند. در همین وقت بود که عبدالله بن حسن از خیمه‌ها برای یاری به امام بیرون آمد (و هنوز بچه‌ای بیش نبود و یازده سال داشت) زینب (یا أم کلثوم) دختر علی، خود را به او رسانید که او را نگذارد و امام هم به خواهرش صدا زد که حبسیه یا اختی خواهرم! او را حبس کن و (نگهدار) عبدالله به شدت امتناع کرد و گفت: نه به خدا از عمویم جدا نمی‌شوم! در این هنگام ابجر بن کعب یا حرمله بن کاهل خواست شمشیری بر امام فرود آورد عبدالله گفت: وای

از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۱۳

بر تو پسر زن خبیثه عموی مرا می‌کشی! دستش را جلوی شمشیر برد که به امام اصابت نکند از شدت ضربت آن نامرد دست او بریده شد و آویزان گشت.

عبدالله گفت: ای مادر، امام او را به سینه چسبانید و فرمود: پسر برادرم مصیبتی بر تو وارد شد، شکبیا باش و این را ذخیره خود قرار ده، خداوند (به زودی) ترا به پدران صالحینت، می‌رساند. سید ابن طاوس می‌نویسد: فرماه حرمله بن کاهل بسهم فذبحه، و هو فی حجر عمه الحسین حرمله تیری به سوی او پرتاب کرد و او را ذبح نمود در حالی که در آغوش و دامن عمویش حسین بود. سپس شمر به خیمه‌ها حمله نمود و با نیزه به آنها کوبید و صدا زد: علی النار أحرقه علی من فیه آتش بیاورید خیمه‌ها و هر که در آن است بسوزانم. «۱»

امام رو به او کرد و فرمود: یابن ذی الجوشن أنت الدّاعی بالنّار لتحرّق علی أهلی، أحرّقک الله بالنّار، و جاء سبّ فویحه فاستحی فانصرف ای پسر ذی الجوشن تو آتش می‌طلبی تا اهل و عیال مرا بسوزانی خدا ترا با آتش بسوزاند (بلی نفرین امام او را گرفت و در زمان مختار (ره) در دیک آتش جوشاندند و به لعنت خدا واصل کردند) * امام علیه السلام در اثر زخمها (ی بیشمار) که (از زیادی اصابت تیرها از دور همانند خاریشت جلوه می‌کرد) و مانند (نا) مردی به نام صالح بن وهب مزنی

از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۱۴

ضربت سختی به خاصره اش زد که امام را از پشت زین انداخت و به گونه راست بر زمین فرود آمد.

در یگانه دریای مجمع البحرین به خون طپیده دشت کربلا حسین

نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت نه شاه تشنه لبان بر جدال طاقت داشت

هوا زجور عدو چو قیر گون گردید عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد زینب علیها السلام از خیمه بیرون آمد و ندا می‌کرد: واأخاه واسیّدها وا أهل بیتاه لیت السّماء أطبقت (إنطبقت) «۱» علی الأرض و لیت السّماء دکدکت علی السّهل وای برادرم وای آقای من، وای (بزرگ) اهلیت من، کاش آسمان به زمین دوخته میشد و کاش کوهها بر زمینهای هموار پاشیده میشد (و لیت الموت أعدمنی الحیاء) کاش مرگ مرا نابود می‌کرد.

زیر خنجر چو حسین ناله زینب بشنید چشم بگشود زهم خواهر خود را طلبید

گفت با او که مرا عمر به آخر رسید دگر از زندگی من، بنما قطع امید

رو سوی خیمه که هنگام گرفتاری تست آخر عمر من و اول گرفتاری تست شمر فریاد زد: برای کشتن مرد، منتظر چه هستید؟! (مادر به عزایتان بنشیند برای چه ایستادید! زخمها و تیرها او را از کار انداخته است بر او حمله کنید) «۲» از هر طرف به او حمله کردند. زُرعه بن شریک بر کتفش زد (و کف دستش را جدا کرد) «۱»

از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۱۵

و حسین بن زُرعه به نوعی ضربت سختی زد که امام را خواباند (از پا در آورد) و دیگری با شمشیر بر گردن مقدّسش زد که با آن ضربت به رو افتاد، و تعادلش را بهم زد گاه می‌نشست و گاه می‌افتاد، پس سنان بن انس نخعی نیزه را به گودی گردنش فرو کرد سپس نیزه را بیرون کشید و بر سینه‌اش کوبید و تیری هم بر گلوی (مطهرش) نشانید که امام را نقش بر زمین کرد و دوباره نشست و تیر را از گلویش بیرون آورد و هر دو دست را پراز خون کرد و بر سر و رویش مالید و می‌فرمود: این طور میباشم تا خدا را با حال آغشته به خون ملاقات کنم در حالی که حقم را غضب کرده‌اند!

عمر به کسی که در سمت راستش ایستاده بود گفت: وای بر تو از اسب پیاده شو و (کارش را بساز و) حسین را راحت کن، پس

خولی بن یزید اصبحی پیش دستی کرد که سر امام را بردارد، (وقتی که حضرت را دید) به لرزه افتاد، (سنان بر او نهیب زد: سرش را بردار خولی دستش لرزید و ناتوان شد سنان گفت: خدا دستت را بشکند که) «۲» سنان بن انس نخعی پیاده شد شمشیرش را به حلقوم شریفش زد و می گفت:

و الله إني لأجتز رأسك و أعلم أنك ابن رسول الله و خير الناس أمأ و أباً ثم اجتز رأسه المقدس صلى الله عليه و كرم بخدا سوگند سر ترا برمی دارم و بخ خوبی می دانم که تو فرزند رسول خدائی و از جهت پدر و مادر بهترین مردم هستی! سپس سر مقدس را برید درود خدا بر او باد.

روایت شده همین سنان را مختار گرفت و انگشتانش را دانه به دانه برید و سپس هر

از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۱۶

دودست و پایش را قطع نمود، و دیگری را پر از روغن زیتون کرد و زیرش آتش زد و او را به توی آن انداخت و دست و پا می زد تا هلاک شد لعنة الله عليه «۱»

عمر بن سعد نزدیک امام آمد زینب (علیها السلام) در حالی که گوشواره‌ها (و بدنش) می لرزید، عمر سعد را دید و به او گفت: أیقتل أبو عبد الله و أنت تنظر إليه آیا أباعده الله کشته می شود و تو تماشا می کنی؟! (در حالی که تو او را بهتر از دیگران می شناسی) عمر گریه کنان، روی خود را از او گردانید؛

هلال بن نافع گوید: من بایاران عمر سعد ایستاده بودم، کسی فریاد زد: ای امیر مژده باد که شمر حسین را کشت! (چون کسی اقدام به کشتن امام نمی کرد و هر کس جلو میرفت بر می گشت علت را سؤال می کردند یکی می گفت: من خواستم او را بکشم چشم باز کرد دیدم چشم او مانند چشم جدش رسول خدا بود یکی می گفت: من به خود لرزیدم و .. در این حال که عمر سعد هم وامانده بود چه کند که این فریاد زننده مژده داد که شمر آماده کشتن امام شده است) من به کنار او آمدم که دست و پا می زد به خدا قسم من کشته آغشته به خونی را زیباتر و نورانی تر از او ندیده بودم! به گونه‌ای که نور جمالش، مرا از فکر کشته شدنش مشغول ساخت.

در آن حال جرعه‌ای آب خواست، کسی به او گفت: آب را نمی چشی تا به حامیه (یکی از درکات جهنم است) وارد شوی و از حمیم آن بنوشی! پس شنیدم حسین به او گفت: من وارد حامیه شوم و از حمیم آن بنوشم؟ (نه به خدا) بلکه به خدمت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد می شوم و با او در پیشگاه صدق پادشاه مقتدر ساکن می شوم و از آب گوارا مینوشم، شکایت شما را به او می برم.

از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۱۷

همگی غضبناک شده و به طور دسته جمعی (او را در میان گرفتند و به او ضربتهای شکننده می زدند) با اینکه هنوز او با آنها حرف می زد شهیدش کردند، مثل اینکه خداوند در دل آنها رحم نیافریده بود. من از کمی رحم آنها در تعجب بودم و گفتم به خدا دیگر بعد از این با شما در یکجا نخواهم ماند!

بخش ۷ مقایسه

اشاره

بخش ۷ مقایسه بخش ۷ «مقایسه» «اسلام و نژاد» مسئله نژاد از نظر اسلام را، در دو بُعد می توان بررسی کرد؛

۱- «تشریحی»، ۲- «تکوینی».

۱- در «بُعد تشریحی»، عیار و ارزش انسانها، با ترازوی تقوی و میزان پرهیزکاری، سنجیده می‌شود، پس ملاک در تشخیص شخصیتها و تعیین قیمتها، قدرت بازدارندگی و نیروی مهارکنندگی از راه تقوا، و سوق دادن جسم و جان به سوی راستیها و درستیهاست.

قرآن کریم: اصل سنجش را اینگونه تعریف کرده است، «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز نیست بلکه) گرمی‌ترین شما نزد خداوند، با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است» (۱).

«هنگامی که در صور دمیده شد، در آن روز، هیچ یک از پیوندهای خویشاوندی در میان آنها نخواهد بود؛ و از یکدیگر تقاضای کمک نمی‌کنند (چون کاری از کسی

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۲۱

ساخته نیست)» (۱)

در این مورد آیات و روایتهای فراوان و مصداقهای زیادی، وجود دارد؛

پس بنا بر این اصل: سید قرشی به عبد حبشی و عرب به عجم و سفید به سیاه و شهری به روستائی و .. در دنیا و آخرت، افتخار و امتیازی ندارد مگر با تقوا. (۲)

۲- بُعد تکوینی، بررسی وسیعتر می‌طلبد که، مقام را گنجایش آن نیست و بیرون از موضوع کتاب است اما برای نتیجه‌گیری و شفافیت مسئله، بیان مختصری را ناچاریم.

فلاسفه و متکلمین و همچنین دانشمندان علوم مختلف در باره، طینت، منش، نهاد، استعداد، ماهیت، و بالأخره ماده وجودی هر انسان، یا حیوان، تحقیقها و بررسیهای فراوان، کرده‌اند و می‌کنند، با آزمایشهای بیشمار دریافته‌اند که همه موجودات جهان باهمدیگر، تفاوت‌های اساسی و ریشه‌ای دارند، هر موجودی روی همان ماده و ماهیت مخصوص خودش که در وجودش نهفته است؛ ریشه می‌دواند و رشد می‌کند، آب و هوای هر منطقه هم همین طور؛

مثلاً می‌بینیم در میان حیوانات، شیر، خواص وجودی خیلی متفاوت با خوک دارد، شیر، هنگام تغذیه، گوشت تازه می‌خورد اگر مدت، کمی از روی آن سپری شود از خوردن آن، خود داری کرده و امتناع می‌ورزد؛ اما بر عکس، خوک از خوردن گوشت تازه متنفر است آنقدر صبر می‌کند تا گوشت بگندد و بو بردارد آنوقت مشغول خوردن می‌شود؛ (۳)

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۲۲

اگر شیر متوجه شود، نر دیگر به ماده‌اش چشم چرانی می‌کند، با قدرت تمام او را، تکه پاره کرده و از میان بر می‌دارد، ولی خوک، نرهای دیگر را برای جفت‌گیری باماده خود تشویق میکند (۱) آب و هوا هم، در روی موجودات منطقه‌ای خود اثر وضعی فراوان دارد و هزاران مثال دیگر.

پس اگر دقت کنیم تمامی موجودات زنده و نبات و یا حتی جماد بدین منوال، روی ریشه اصلی و ماهیت خود، کار می‌کند و خاصیت اصلی خود را، آشکار می‌سازد.

گندم از گندم می‌روید و جو زجو، زمین شوره زار هیچوقت در رویانیدن بذر مانند زمین خاک رس، نیست، هر چیزی، روی طبیعت خود، انجام وظیفه می‌نماید.

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست*** در باغ لاله روید و در شوره زار خس

اسلام نیز مسائل زیادی را روی این محور، قرار داده است، برای صلاح و اصلاح همه شئون زندگی، فردی و اجتماعی، پیرامون اصالت و نجابت و پی جوئی نژاد مختلف اشخاص، تأکید دارد.

برای دانستن اهمیت تأثیر نژاد که (انتقال ژن) نامیده می‌شود، به حدیث ذیل که در

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۲۳

کتابهای فراوان شیعه و سنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده‌اند توجه و دقت نمایید

«معادن زر و سیم»

«معادن زر و سیم» روی عن رسول الله صلی الله علیه و آله الناس معادن كمعادن الذهب والفضة، خيارهم فی الجاهلیة خيارهم فی الإسلام، اذا فقهوا «۱» (اذا تفقهوا «۲»)

الناس معادن كمعادن الذهب والفضة، من كان له أصل فی الجاهلیة فله أصل فی الإسلام «۳» الناس معادن، فی الخیر و الشرّ، خيارهم فی الجاهلیة، خيارهم فی الإسلام اذافقهوا. «۴»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مردم معدنهائی همانند معادن زر و سیم، هستند خوبان آنها در جاهلیت، خوبانند در اسلام اگر بفهمند و هشیار باشند، و هر کس در جاهلیت اصالت داشت، در اسلام نیز اصیل است؛ و همچنین در خیر و شر (خوبی و بدی)، مانند معادن مختلف هستند،

این حدیث، علاوه بر اینکه، از احادیث علمی مورد قبول شیعه و سنی است، خیلی از مسائل و پیش آمدهای گوناگون زندگی را برای ما، معنا می‌کند،

خود پیام آور اسلام نیز برای بزرگان و نجباء هر قوم، ارزش قائل شده و بها می‌داد

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۲۴

با سفارش «إذا أتیکم (جائکم) کریم قوم فاکرموه» هروقت صاحب احترام هر گروهی به سوی شما آمد، او را گرامی دارید (و محترم شمارید).

«أصل احترام» را در میان امت بنا کرد و خود نیز عملاً به اجرا گذاشت و رواج داد؛

بعد از جنگ با قبیله طی که زنها و بچه‌های آنان، همگی به اسارت مسلمانها، در آمده بودند* در میان آنها دختر حاتم طائی (مرد مشهور و سخاوتمند عرب) را شناخت و به احترام شخصیت پدرش، از مسلمانها در خواست کرد که او را آزاد کنند او نیز اصالت و نجابت نژادی خود را از دست نداد و گفت: ای محمد! صلی الله علیه و آله اگر تنها مرا می‌خواهی آزاد کنی من می‌خواهم با سرنوشت همه اسیران افراد قبیله‌ام، شریک باشم مگر اینکه همه را آزاد نمائی!؛

حضرت با تعجب تحسین آمیز اصالت و نجابت او، به روی مهاجرین و انصار نگاه مثبت و موافقانه‌ای انداخت، همگی موافقت خود را اعلان داشتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد آن بانوی برازنده و قابل احترام را باعزت و احترام و در کجاوه‌های راحت و آرام و با پوشش بها دار، روانه قبیله خود ساختند.

برادر همین بانو (عُدیّ بن حاتم) که در کوفه بود، جریان را شنید برای تشکر و قدر دانی، رهسپار مدینه گردید و می‌خواست در مسجد النبّی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شود، چون آنحضرت در میان اصحاب به طور حلقه‌ای بدون امتیاز نشسته بود، نشناخت طبق معمول و با معیار سایر بزرگان و فرمانروایان خیال می‌کرد حضرت در قصری و یا کاخی آرمیده و اجازه ملاقات گرفتن و ملاقات کردن مشکل است، لذا سراغ حضرت را گرفت، اما بر خلاف تفکر و انتظارش حضرت را در میان همان جمع نشان دادند و باشگفتی زیاد به صورت حضرت خیره شد و با دقت در ادا و اطوار آنحضرت فوراً تصمیمش را گرفت، وقتی که حضرت نیز او را شناخت، بلند شده و عبای خود را تا کرده به زیر «عدیّ» پهن کرد و با این رفتار بزرگوارانه، او و

از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۲۵

او و تمام اطرافیان‌ش را به دین اسلام مشرف کرد. «۱»

أمیر مؤمنان علیه السلام در عهدنامه‌ای که به مالک اشتر می‌نویسد: در مورد کشور داری و قضاوت و فرماندهان ارتش و حتی برای انتخاب همنشینان خود روی خانواده‌های اصیل و ریشه دار حساب کن و در این باره تأکید زیاد، دارد «ثم ألصق بذوی الأحساب، و أهل البيوتات الصالحة و السوابق الحسنة» سپس بچسب به صاحبان

از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۲۶

حسب و خانواده‌های صالحه و کسانی که دارای سوابق نیکو هستند، و با جنگجویان و دلیران و بخشندگان و جوانمردان، (افت و خیز کن) زیرا آنان جامع بزرگواری و شاخه‌های احسان و نیکوئی اند. «۱» باز به همین خاطر است، که در انتخاب همسر، آن همه تأکید و تمهید، نموده است، چون اصالت و ریشه زن و مرد، در تشکیل ماهیت اولاد، اثر حیاتی دارد.

از ازدواج با بد ریشه‌ها و بد اصل‌ها خواه مرد باشد یا زن، شدیداً بر حذر داشته است، «۲» چون بنیان و شالوده یک خانواده بپیوندد، دو زوج جوان پی ریزی می‌شود و اگر در پیرامون آن دقت زیاد نشود، در آینده، محصول همین پی ریزی بظاهر کم اهمیت ممکن است، جهانی را به سوی صلح و آرامش، یا به سمت آتش و خون، سوق دهد!

ممکن است از همین جمع کوچک دو نفری، از یک پدر یا مادر اصیل و نجیب، فرزندی قدم به قلمرو ناسوتیان گذارد که در اثر عبودیت و بندگی توأم با اصالت و نجابت، کار لاهوتیان را، از خود نشان دهد! و به خاطر رسیدن، به مقام «عبدی أتعنى حتى أجعلك مثلى» کار انبیاء، کند؛

از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۲۷

نمونه‌اش آن اصیل و نجیب ایرانی است که پس از طی مراحل بندگی، نامش را در هر مرحله به بالاتر تغییر داد، از «روزبه» آریائی به «سلمان فارسی» و از «سلمان فارسی» به سلمان محمدی» و از (السَّلمان مِنَّا أهل البيت) ی تا آنجا اوج گرفت و پرواز کرد که جبرئیل از معبود به حبیب محمود پیغام آورد که «سلمان» بنده خود من است!!.

او مانند اولیاء خدا هر دو جهان را بهم پیوند داد او اساساً از اول خدائی بود؛

شیخ صدوق رضی الله عنه می‌فرماید: کان اسم سلمان روزبه بن خشبوزان، وما سجد قط لمطلع الشمس، و انما کان یسجد لله عز و جل ... و کان سلمان وصی و وصی عیسی فی أداء ما حتمل إلی من انتهت الیه الوصیة من المعصومین وهو أبی علیه السلام و یقال له: برده «۱»

نام سلمان روزبه پسر خشبوزان بود ابداً به سوی مشرق سجده نکرد، فقط سجده‌اش برای خدا بود ... سلمان وصی وصی حضرت عیسی علیه السلام بود تا امانتی که او به تحویل شده بود، به آن کس که وصایت به او منتهی می‌شد از معصومین علیهم السلام و آن هم ابی علیه السلام است که به او «برده» هم می‌گفتند، برساند «۲»

در روایت مفصل و دیدنی آمده است: زازان گفت: وقتی که وفات سلمان نزدیک شد: پرسیدم تو را که غسل خواهد داد گفت: آنکس که به رسول خدا صلی الله علیه و آله غسل داد! گفتم تو در مدائن و او در مدینه است؛

گفت ای زازان وقتی که چانه مرا بستی صدائی می‌شنوی، چانه را که بستم صدائی شنیدم بیرون رفتم دیدم امیر مؤمنان علیه السلام دم دراست فرمود: ای زازان ابوعبدالله

از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۲۸

سلمان از دنیا رفت؟! گفتم: بلی ای آقای من (فدخل و كشف الرداء عن وجهه فتبسم سلمان إلی امیر المؤمنین علیه السلام فقال له مرحباً یا أبا عبد الله اذا لقیته رسول الله صلی الله علیه و آله فقل له مامرّ علی أخیك من قومك «۱»

پس داخل خانه شد و رداء را از روی سلمان کنار زد، سپس سلمان به روی امام لبخند زد فرمود: خوشا به حالت ای اباعبدالله وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کردی به او بگو که از قوم تو به برادرت چها، گذشت. در مشارق الأنوار آمده است: عن زازان خادم سلمان قال لما جاء أمير المؤمنين عليه السلام يغتسل سلمان، وجدته قد مات، فرجع الشملة عن وجهه فتبسم و هم أن يقعد، فقال عليه السلام عد الی موتک فعاد «۲»

زازان خادم سلمان گوید: هنگامی که امیر علیه السلام برای غسل سلمان آمد دید مرده است، پس پوشش را از روی سلمان کنار زد، سلمان تبسم کرد و خواست بلند شود!! فرمود: به مگت برگرد پس برگشت.

سلمان دارای اعجازهایی بود که حتی اباذر با آن مقام والايش، تحمّل دیدنش را نداشت که امیر علیه السلام فرمود: ای اباذر اگر سلمان آنچه را که می‌داند به تو بازگو کند لقلت رحم الله قاتل سلمان می‌گفتی خدا رحمت کند آن کس را که سلمان را بکشد!! «۳»

زراره از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: أدرك سلمان العلم الأول

و العلم الاخر وهو بحر لا ينزح و هو من أهل البيت تا آخر خبر «۴» سلمان علم اول و آخر را درک کرد، او دریائی است بی پایان و او از ما اهل بیت است.

گویند: سنگ ترازو و سگهای کشتارگاه، «مداین» شهر محل مأموریت خویش، را با یک سفارش معمولی، به حراست از شهر و بازار نمود و آنها هم با اطاعت کامل،

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۲۹

دستور او را اجرا کردند؛ یا از سر انگشتان پا، جرقه زده برایش غذا پیزد یا غذایش سه بار وارونه به زمین بیفتد و قطره‌ای به زمین نریزد که اباذر واماند که امیر علیه السلام فرمایش بالا را به او بگوید «۱» فضایل سلمان بیش از آنست که در اینجا بگنجد. یا آن یکی سیاه و سیاه و از نژاد سیاه در اثر ایمان توأم با نجابت خانواده و اصالت ریشه خود را بالا کشید و کشید تا آنجا صعود کرد که خدایش به رسول گرامیش می‌فرماید: (حق نداری بلال را به خاطر لکنت زبانش که «ش» را «س» می‌گویند، از اذان گفتن برداری!! من سین او را به جای شین، می‌پذیرم!!)

یا آن بار بر و حمال پیر، که هر روز در بازار تبریز برای این و آن بار حمل و نقل می‌کرد ناگهان متوجه می‌شود بچه شلوغی از هواکش وسط طاق بازار به پائین سرازیر شد و پایین می‌آید، فریاد بر داشت (الله ساخلا، الله ساخلا) (خدایا نگهدار، خدایانگهدار) بچه در هوا معلق میماند و سریع می‌رسد و دستهایش را باز می‌کند، بچه به آرامی روی دست این باربر قرار می‌گیرد و به آرامی به زمین می‌گذارد؛ مردم از دیدن این منظره، می‌ریزند لباس حمال بیچاره را به عنوان تبرک، تکه پاره می‌کنند که (دگر تو که هستی و کیستی؟! جواب می‌شنوند که (باباجان من همان فلانی، حمال هر روز بازار شمایم و از این کار من هم شگفت زده نشوید و تعجب نکنید! چون شصت سال من به حرف او (یعنی خدا) گوش داده‌ام و هرچه از من خواسته، بعمل آورده‌ام، یکبار هم من از او چیزی در خواست کردم او به حرفم گوش داد و اجابت نمود، مسئله مهمی نبود).

صدها امثال این شخصیتها و فرزندگان را شنیده‌اید در اینجا است که با تأمل ثانیه‌ای در می‌یابیم از مادر و یا پدر ناپاک و بد طینت و بد اصل و شیر حرام خورده و از خدا بی‌خبر، حمال تبریزی و بلال آفریقائی و بالأخره سلمان ایرانی بوجود نمی‌آید؛

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۳۰

اگرچه بافقر و نداری زندگی کرده باشند چون اصالت با مادیات، حسابش جداست ولی از زوج بد اصل و بد نهاد، معاویه‌ها و عمرو بن عاص‌ها و مغیره‌ها و هیتلرها و موسولینی‌ها و تیمورها و چنگیزها و بخت نصرها و فرعون و شداد و نمرود ها وو ..

به جامعه تحویل داده می‌شود، چون از ریشه، صهّاك ها و زرقاها و میسونها و مرجانه‌ها و بالأخره از هند أكلة الأکباد ها، نباید بیش

از این انتظارداشت

«فاتح نجیب»

«فاتح نجیب» مردی از خانواده نجابت و اصالت، در سال دهم هجرت، فاتحانه و پیروزمندانه، شهر را تسخیر نمود و با قهر و غلبه وارد شهری شد، که زن و مرد آن شهر، او را ۱۳ سال تمام همه گونه، آزار و اذیت و شکنجه و تکذیب و افتراهای ساحر و کذاب و جادوگری) را، در باره او روا داشته و به اجرا در آورده بودند، و نهایتاً به جایی رسانده بودند که شبانه از آن شهر فرار کرده و خود را به یثرب رسانده و از دسترس آنها خارج ساخته بود.

حالا همین مرد بعد از ده سال، با ارتش منظم و جنگجو، وارد شهر شده و قدرت دفاعی را از آنان گرفته و همه را در مرکز شهر (بیت الله الحرام) گرد آورده و خود در بالای بلندی قرار گرفته و به مکانهایی تماشا می کند که پیش از بیست سال تمام، در همان مکانها حد اقل سه سال تمام، فقط بایک زن «خدیجه» و بایک نوجوان «علی» باترس و لرز نماز گذارده و مناجات کرده و سنگها بر جبین و توهینهای نا روا، شنیده بود، حالا- با همانها روبرو ایستاده و نیروی نظامی اش همه را محاصره کرده و نگین وار، در میان گرفته اند، رنگها پریده و قیافه ها آشفته و هیکلها قدرت ایستادن را ازدست داده و انتظار می کشند، از حلقوم فرمانده فاتح، یک جمله فقط یک جمله، فرمان اُقتلوهم جمیعاً، صادر و همگی قتل عام و به خاک و خون کشیده شوند، چون

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۳۱

کیفیری جز آن را پیش بینی نمی کردند برای اینکه آنها بودند که در طول ۱۳ سال لقبهای مجنون و ساحر و کذاب وو .. نثارش کرده، و در یک مرحله، سه سال تمام با ایل و تبارش، در دره خشک و سوزان «شعب ابی طالب» زندانی کرده و در محاصره اقتصادی و نظامی قرار داده بودند، و مدتها تبعید کرده و جبین مبارکش را شکافته و پایش را شکسته بودند وو .. حالا همه و همه در مرکز شهر، در «مسجدالحرام» بازداشت شده و در انتظار مرگ و اعدام به خود می لرزند.

هند جگر خوار و پسرش معاویه و شوهرش ابوسفیان و دار دسته اش هنوز در لابلای آن جمعیتند، هراسان و لرزان، به گونه ای که نمی توانستند روی پای خود بایستند منتظرند این فرمان کی و چگونه صادر خواهد شد.

ناگهان فاتح قهرمان، از روی همان بلندی که قرار گرفته بود، بطوری که همه او را می دیدند و صدایش را می شنیدند، دست راستش را بالا برد، و می خواهد، لب بجنابند تا عمر به ننگین و پر از خشونت های آنان را پایان دهد، تارهای صوتی او در حلقوم پر از مهر و سرشار از عاطفه اش بهم خورد و حروف «إذ ه ب وا أن ت م ال ط ل ق اء» (إذهبوا أنتم الطلقاء بروید همگی آزادید) را پشت سر هم ردیف کرد و به بیرون پرتاب نمود، فرمان عفو عمومی صادر گردید و بلافاصله به اجرا گذاشته شد بدون اینکه به اندازه پر پشه ای، خون از کسی ریخته شود.

همه رها شدند، و از زنجیر، تب، لرز، ترس، وحشت خلاص شدند با شادمانی و پایکوبان به سوی خانه های خود رهسپار شده و از عظمت روح و بزرگی شخصیت، این ابر مرد تاریخ صحبت کرده و بهمدیگر تبریک گفته و آرامش خود را باز یافتند. اما بزرگان گفته اند «مرور الأيام، تُریک مالا یخطر ببالک» گذشت روزگار و سپری شدن روزها، چیزهایی را پیش می آورد که به ذهنت خطور نمی کرد،»

روزی فرا رسید که از ثمره و حاصل زوجیت همین هانا کسی، قدم به عرصه گیتی گذارد، که در بزم عیش و نوش، و در برابر یک دسته مادران و خواهران و بچه های

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۳۲

داغ دیده، نعره کشیده و کف میزد و دست بهم میساید و لیت اشیاخی بیدر شهدوا از حلقوم نحشش بیرون، می پرید؛

یزید فرزند میسون و نوه همین هند جگر خوار آزاد شده را می‌گوییم؛ اهلیت و اعضای خانواده این بزرگ مرد را از خرد و کلان، در مجلس عام خود که پُر از سفراء خارجی و بزرگان و رجال کشور و امرای ارتش و اقشار مختلف پایتخت بود، نشانیده و در مقابل چشمان اشکبار آنها، سر فرزند این یگانه جهان آفرینش را در طشت زر گذاشته و خوشحال و خرامان می‌گوید: حسین!! جدّ تو استعمال ظروف زر و سیم را تحریم کرده بود، این سر تو و طشت زر من، سری که در دامن او بزرگ و تربیت شده، و گوشت و خون تو از وجود او روئیده و محکم گشته است را، درون ظرف طلای ناب گذاشته‌ام و قانون او را می‌شکنم و زن و بچه‌اش را در مجلس عام آورده‌ام!! تا ... ناگهان صدای دختر شیر خدا «زینب» بلند شد و یاوره سرائی یزید را در گلوی خفه کرد و بانگ بر او زد و گفت: أمن العدل یابن الطلقاء تخدیرک حراثرک و إمائک و سوقک بنات رسول الله سبایا (تا آخر خیر)

آیا از عدالت (فرمانروایی) است ای فرزند آزاد شدگان (جدّ من)، زن و کنیزان خود را در پشت پرده نگهداری و دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را به صورت غارت شدگان و (اسیران زنگبار در شهرها) بگردانی. «۱»

از بیانات فوق نتیجه می‌گیریم که، «تقوا» معیار ارزش «تشریعی» است، از هر نژاد و رنگ و جا و مکانی بوده باشد، و «أصالت و نجابت» ملاک بهای «تکوینی» انسانهاست، اگرچه از تیره‌های مختلف استعدادها، و طینت‌ها، و منش‌ها، باشد؛ از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۳۳

پس، اصیل و نجیب، در جامعه، ارزش تکوینی و شخصیت اجتماعی دارد، اگر باتقوا هم عجین باشد، نورّ علی نور؛ اما بد ریشه و بد طینت پناه بر خدا!!

ترسایان!

ترسایان! نجیبان و دانشمندان و بزرگانی که داستان مباهله، پرده از روی شخصیت و ماهیتهای آنان برداشته است، بعد از آنکه طرفین در موعد مقرّر و محل تعیین شده حاضر، و آماده نفرین شدند، ناگهان با چرخش ۱۸۰ درجه، موضع خود را تغییر دادند. «۱» ابوحارثه (شخصیت منصف و محترمی که در نجران از ابتدای جریان با عقیده مثبت و انصاف بحث می‌کرد) با کمال شهامت در برابر آن همه جمعیت شهر مدینه و اتباع و همراهان خود، اینگونه اظهار داشت: به خدا سوگند (محمد صلی الله علیه و آله) چنان نشسته است که انبیاء برای مباهله می‌نشینند؛ این را گفت: و برگشت و جرأت نکرد مباهله نماید.

سید گفت: کجا می‌روی؟! گفت: او اگر خود را برحق نمیدانست برای مباهله چنین جرأتی نمی‌کرد، (اگر با این حال) باما مباهله کند پیش از تمام شدن سال یک نصرانی بر روی زمین باقی نخواهد ماند، روایت دیگر چنین آمده است

«اگر از خدا بخواهند، کوه را، از جا برکند»

«اگر از خدا بخواهند، کوه را، از جا برکند» فقال أسقف نجران: یا معشر النصارى، إني لأرى وجوهاً لو سألوا الله أن يزيل جبلاً من مكانه لأزاله بها، فلا تباهلوا فتهلكوا ولا يبقى على وجه الأرض نصراني إلى يوم القيامة أسقف نجران (وقتی که هیئت و شکل، این مجموعه کوچک ولی بزرگتر از عالم امکان را دید،) گفت: ای گروه نصارا! من رو هائی می بینم اگر از خدا در خواست نمایند، کوهی را از جایش برکند، قطعاً این کار را خواهد کرد.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۳۴

أبداً با آنها مباهله نکنید که، هلاک می شوید و تا روز قیامت یک نفر نصرانی در روی زمین باقی نمی‌ماند. «۱» منذر بن علقمه یکی از بزرگان قوم به سید و عاقب فرمانده و کار گردانان آنها گفت: آیا میدانید هر قومی بایغمبری مباهله کرد در یک چشم بهم زدن هلاک شدند، و شما و هر که با کتابهای الهی آشنائی دارد، همه می‌دانید که محمد ابوالقاسم همان پیغمبر است

که همه پیغمبران (پیشینیان) به آمدن او بشارت داده‌اند و اوصاف او و اوصاف اهل بیت او را روشن کرده‌اند،

«پدیده های پیرامونتان را ببینید»

«پدیده های پیرامونتان را ببینید» نصیحت دیگر که شمارا به آن متوجه ساخته و می ترسانم، آنست که چشم باز کنید و آنچه که در اطرافتان پدید آمده است نظاره کنید! گفتند: مگر چه پدیده‌ای پیش آمده است گفت: به آفتاب نظر کنید چگونه متغیر شده است، درختان همه سر به زیر آورده اند، مرغان هوا همه روبه زمین گذاشته و بالهای خود را بر زمین گسترانیده‌اند و آنچه در چینه دان آنهاست، باینکه آنها گناهی نکرده‌اند، از ترس عذاب الهی گذاخته است.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۳۵

این (بلاها) نیست مگر نشانه‌های قهر خداوند، باز ببینید که کوهها به لرزش و طپش افتاده و دودی عالم را فرا گرفته است، پاره‌های ابر سیاه را ببینید با آنکه فصل تابستان است، وقت پیدا شدن آنها نیست، باز ظاهر شده است (اینها همه نشانه های بلای نازل شده است که اطراف ما را گرفته)

«به آن پنج تن با دقت نظر کنید»

«به آن پنج تن با دقت نظر کنید» باز نظر کنید به سوی محمد و اهل بیت او که چگونه دست به دعا برداشته‌اند قاطعانه وبدون رُعب، منتظرند که شما قبول نفرین را اعلام نمایید؛ (و آنها دست به کار شوند) پس بدانید اگر آنها یک کلمه لعنت بر زبان، رانند همه هلاک خواهیم شد و به سوی اهل و مال خود برنخواهیم گشت.

چون سید و عاقب نظر کرده آثار عذاب را مشاهده کردند، بطور یقین دانستند که آنحضرت، برحق و مبعوث از جانب خداست (به فکر فرو رفتند که چکار کنند تا از این مهلکه و محمصه رهائی یابند!). «۱»

* این اشراف و شخصیت‌های وزین، بادیدن آثار بلا و پس از کشف حقیقت، در برابر حق زانوی ذلت بر زمین زده و شجاعانه تسلیم گشتند. «۲»

بلا درنگ، دست به دامن امیر آزادگان علیه السلام و سایرین شدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را از مباهله منصرف نمایند. درست است از ته دل به حقانیت نبوت حضرت یقین کردند اما برای حفظ موقعیت و جان و مال خویش بند دوم پیشنهاد حضرت، در نامه

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۳۶

ارسالی را پذیرفتند

«دست پرورده‌های ستون پنجم»

«دست پرورده‌های ستون پنجم» اما عده‌ای از بد اصلاان و ناکسان امت و آنهایی که داعیه «عشره مبشره» و اهل بهشت بودن را هم داشتند، برای یکایک پنج تن آل عبا، آن اندازه، آزار و اذیت تحمیل کردند که، همگی با چشم اشکبار و تن مجروح و روان خسته، از دنیا رفتند.

ما اگر پایان زندگی هر پنج تن اهل کساء، قهرمانان مباهله را در نظر بگیریم، متوجه می شویم که هیچ کدامشان طبق معمول تشیع، و به خاک سپرده نشدند.

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله با نگرانی و دلهره از آینده دین و اهل بیتش و با اظهار مأوذی نبی مثل ما اودیت دنیا را وداع

گفت، و افراد بیوفا جنازه مطهرش را سه روز در خانه گذاشتند و برای به دست آوردن خلافت و ریاست، مشغول منازعه و مبارزه گشتند و آنقدر کش و قوس دادند، بالأخره با موفقیت، بر مرکب مراد سوار شدند، بعد از آن تازه بیاد آوردند که بدن شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله را بی دفن گذاشته‌اند فقط «علی علیه السلام» و چند نفر در کنار او مانده و غسل و کفن داده‌اند و برای خاک سپاری آماده کرده‌اند!

۲- فاطمه علیها السلام با یکدنیا آسیب بدنی و لطمات روحی و ضربات جسمی و شکوه‌های بی پایان و با نغمه: صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهُمْ صَبَّتْ عَلَيَّ الْأَيَّامُ صَرْنُ لِيَالِيًا بِالْقَلْبِ آكُنْدَهُ مِنْ دَرْدٍ فِرَاقٍ ۴ بچه خرد سال و شوهر مظلوم، که آنها را تنها می‌گذارد و به دیدار بابا، می‌شتابد، با دل پر درد، و جگر سوزان، و چشم نالان، پر کشید و رفت.

۳- علی علیه السلام با هزاران درد و غم و با فرق شکافته در نهایت مظلومیت و مجهول القدر زیستن، و فزت بربِّ الكعبةِ گویان، به سوی آسمانها اوج گرفت و به ملکوت اعلا پیوست.

از ترس نهروانیان و منافقان و معاویه خواهان، مانند زهرای مظلومه‌اش، مخفیانه و از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۳۷

شبان، روی دوش بچه هایش به خاک سپرده شد و حدود صد و پنجاه سال در قبر ناپیدا، ناشناخته خواهید و جز فرزندان و محرمان و دوستان خاص، کسی از محل دفن اطلاع نداشت تا در زمان هارون عباسی کشف گردید.

۴- حسن مجتبی علیه السلام با تحمل آن همه مصیبتها و رنجها و ناروئیها، از همسرش گرفته تا بیگانه، با دل نالان و قلب سوزان و جگر سوخته از سَم ستم، زندگی غمبار خود را به پایان برد و به سوی ملکوتیان پرواز کرد و رفت.

۵- حسین سید الشهداء علیه السلام با مظلومیت بی انتها و گفتارهای جاودانه؛
إِنِّي لِأَرَى الْمَوْتَ أَلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاءَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بِرَمَاءِ دَرَسِ شَجَاعَةٍ وَ مِرْدَانِكِي وَ اسْتِقَامَتِ رَا دَادٍ وَ بِه زَنْدَكِي ذَلَّتْ بَارِ پِشْتِ پَا
زد و با کلمات بالا که (گویای درد و رنج بی پایان بود) را به جهانیان اعلان کرد و به سوی معبود شتافت

«مسیحیان»

«مسیحیان» * «مسیحیان نجران» وقتی که دریافتند که طرف مقابل آنها بر حقند و برگزیدگان خدا، بدون فوت وقت، تسلیم شدند؛

* «مسلمان نماها» باینکه سالیان دراز به برحقیق آنها اعتراف داشتند، همه شان را شهید کردند؛

* «نصرا» با مشاهده نشانه‌های بلا، بزانو در آمدند، و خاضعانه دست دَلَّتْ به سوی آنان دراز کردند؛

* «یاغیان مسلمان» تا پایان روز عاشورا، با آنکه چندین بار با چشم خود در اثر نفرین امام، «۱» بلاهای سوختن و از بین رفتن و

تشنگی و هلاکت، همراهانشان را

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۳۸

دیدند بجای اینکه متنبه شوند، به حرفهای کفرآمیز، رو آورده و بیشتر جریء شدند.

* «ترسایان» با دیدن آن قیافه‌های معصوم به خود آمده و حق را تشخیص دادند، و قرار داد را تحت هر شرایطی، با جان و دل

پذیرفتند، اما به اصطلاح،

* «مسلمانها»، در پاسخ سالار شهیدان که فرمود: آیا شفاعت جدّ من برایت مهمّ است یا جائزه یزید؟! گفتند: دانق من جائزه یزید

أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَ مِنْ جَدِّكَ سَنَارِي مِنْ جَائِزَةٍ يَزِيدٍ لِأَنَّ مِنْ دَوَسْتِ دَاسْتِنِي تَرَا زِ تَوِ وَ جَدِّ تَوَاسْتِ تَا آخِرْ خَبِرِ «۱».

* رهبران نصارا، با دیدن واقعیت، تمام غرورهای رهبریت و ریاست و مقامهای مذهبی و دنیوی را، زیر پا گذاشته و با قبول جزیه،

تن به دَلَّتْ دادند و شکست و خواری خود را، به جهانیان بویژه به پیروان خود اعلام کردند!؛

* اما؛ عمرو بن حجاج زبیدی هاو یارانش در برابر امام مظلومان ایستاده و می گویند:

ای حسین! نیازی به شناساندن خود برای ما، نیست و ما تو را به خوبی می شناسیم کیستی!! نام جدّت محمّد مصطفی و پدرت علی المرتضی و مادرت فاطمه زهراء دختر پیغمبر و برادرت حسن مجتبا است اما باهمه این شناختها، ترا می کشیم و قطره ای از آب به تو نخواهیم داد، مگر اینکه به یزید بیعت کنی، یا وارد جهنم شوی!!.

** نجبای نجران با عزّت آمدند و با ظهور حق، نتوانستند کوچکترین مقاومتی از خود نشان دهند، سریعاً تسلیم شدند و باذلت برگشتند؛

* اما آنهایی که دم از اسلام و مسلمانی می زدند، تا آخر ایستادگی کردند و باشناخت کامل، زینت عرش را، در جلوی چشمان زن و بچه اش، شهید کرده و سر از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۳۹

مبارکش را بر نیزه زدند؛ و عائله اش را با کمال بی شرمی و قساوت از قتلگاه عبور دادند و آتش قلبشان را شعله ور ساختند.

** رهبران مذهبی نصارا با دیدن نشانه های بلایای آسمانی، به خود آمدند و با ترس و لرز، زانو خم کرده و سر تسلیم بر خاک گذاشتند

* ستمگران مسلمانها با دیدن وزش باد سیاه و بلند شدن خاک و تیره و تار شدن هوا و باریدن خون از آسمان وو .. با رذالت تمام، خود را آماده نگون بختی های بعدی کردند، سری که خدایش زینت عرش قرار داده بود، با کمال بی شرمی در روی خاکستر تنور، جا داد و مادر مظلومه اش را به کنار تنور کشید و بادل سوزان و صدای لرزان «السّیّام علیک یا مظلوم الأمّ، السّیّام علیک یا غریب الأمّ سرداد؛

«نجرانیها» با دیدن شمایلها و قیافه های ملکوتی، خود را زود پیدا کردند؛

«نامردان مسلمان» پس از اسب دوانی روی اجساد طاهرات، با حاکم بیباک روبرو ایستاده و متکبران و مفتخرانه صدایشان را بلند کردند و گفتند:

إملأركابی فضّة و ذهباً** * إني قتلت خير أمّا و أباً

ای امیر! رکاب مرا از سیم و زر پُر کن چون** * من مردی را کشتم که دارای بهترین پدر و مادر بود.

** * بزرگان نجران با تسلیم در برابر حق آبروی خود را در تاریخ جاویدان ساختند؛

* «فرو مایگان مسلمان»، به شکرانه شهادت فرزند بنیانگذار مسجد، چهار مسجد در کوفه و چهار مسجد در بصره بنا کردند و آنها را برای سبّ مظلوم تاریخ «علی علیه السلام» اختصاص دادند؛

زنان قبیله بنی اود نذر کردند اگر حسین کشته شود هر نفری ده شتر قربانی کنند و کردند «۱» و ..

از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۴۰

** * نجرانیها روز مباحله را که روز قتل باطل و احیای حق بود، به خاطر از دست دادن قدرت و شوکتشان، روز عزا به حساب آوردند، چون آن روز برای آنها، روز خفت و خواری و شکننده بود.

* «مسلمان نماها»، روز عاشورا را که روز کشتن شدن حق و زنده شدن باطل بود؛ روز عید ملی اعلان کردند و این روز را جشن گرفتند و پایکوبی نمودند؛

هنوز هم پس از گذشت قرنها باز بدعت خبیثه و سنت سیئه آنها رواج دارد از اول محرم جشنهایشان شروع و در روز شهادتش با عروسیها و حنا بندیهها وو .. به اوج خود می رسد.

کسی که براو جن و ملک و آدمیان نوحه کرد، و از آسمان خون بارید و زمین خون گریست و باد قرمز وزید و گرد و غبار، عالم را

فرا گرفت و آفتاب کسوف کرد و ...

ولی آنها شهرها را آزین بندی کردند و طاق نصرتها زدند و شهرها را چراغانی نمودند.

البته ممکن است به نظر رسد که نجرانیان با دیدن آن همه آیات و نشانه‌های بلا چاره‌ای جز تسلیم نداشتند؛ ولی مسلمانها این ترس را نداشتند! درست است، اما مسئله‌ای که در این میان هست، آنها از آن مجموعه پنج نفری، شناخت قبلی نداشتند، بعد از شناختن بیشترشان پی بهانه می‌گشتند که ایمان آورند یا حد اقل بگونه‌ای از آن ورطه خطر ناک، رهائی یابند و خلاص شوند، تا با آن مردان خدائی، رو در رو قرار نگیرند و این کار را هم کردند؛

اما مسلمانها یا مسلمان نماها با آن سوابق ممتد و شناخت سالیان دراز، لحظه به لحظه، بر خشونت و ظلم خود افزودند تا جائی که در برابر اتمام حجتهای فرد فرد آل عبا علیهم السلام بویژه در مقابل امام حسین علیه السلام، هورا کشیدند و کف زدند و وحشیگری راه‌انداختند که نهایتاً سی هزار نفر، با یک تن جنگیدند و رسوای جهان شده و به

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۴۱

عذاب ابدی روز جزا گرفتار شدند.

در پایان، برای تیمن و تبرک، این کتاب را با آوردن چند حدیث به پایان می‌برم

لولاکیان»

لولاکیان» کسانی که با روایات سر و کار دارند می‌دانند که، خداوند تبارک و تعالی ما سوی الله را به خاطر آنهایی آفرید که در این مجموعه کوچک شمه‌ای اگر چه خیلی کم از زندگینامه آنها به محضر عزیزان ارائه گردید؛ اگر اخبار و احادیثی که در فضائل و مناقب آنان در این باره به دست ما رسیده است دقت کنیم، شک و شبهه باقی نمی‌ماند، که آنها سبب ایجاد خلق و علت آفرینش غیر خدا هستند. «۱» (مطالبی در این باره در آخر بخش ۱ گذشت) به عنوان نمونه به چند حدیث ذیل توجه نمائید.

۱- امام محمد باقر علیه السلام در روایت مفصلی به جابر بن یزید جعفری فرمود:

«إِنَّ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ مَنزَلَةً وَ مَكَانًا رَفِيعًا وَ لَوْلَا نَحْنُ لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ أَرْضًا وَ لَسَاءَ مَاءً وَ لَاجِنَّةً وَ لَا نَارًا وَ لَا قَمَرًا وَ لَا بَرًّا وَ لَا بَحْرًا وَ لَا سَهْلًا وَ لَا جَبَلًا وَ لَا رَطْبًا وَ لَا يَأْسًا وَ لَا مَرًّا وَ لَا (ماءاً) وَ لَا نَبَاتًا وَ لَا شَجَرًا اخْتَرَعَنَا اللَّهُ مِنْ نُورِ ذَاتِهِ لَا يَقَاسُ بِنَا بَشَرًا» «۲» «ای جابر برای ما نزد خداوند منزلت و مقام بلندیست اگر ما نبودیم خداوند زمین، آسمان، بهشت، جهنم، آفتاب، ماه، خشکی، دریا، هموار، کوهستان، خشک، تر و نیز تلخ، شیرین، آب، نبات و درخت را نمی‌آفرید؛ ما را از نور ذات خود به وجود آورد، بشری با ما مقایسه نمی‌شود.»

امام حسین علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام در مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه بلیغی خواند

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۴۲

خطبه را شرح می‌دهد تا به اینجا می‌رسد که:

۲- خدای تعالی به پیغمبر فرمود: «شخصیت برگزیده و راضی شده از او، تویی؛ و گنجینه نورها، در وجود توست.» «من أجلك أضع البطحاً و أرفع السيماء و أجرى الماء و أجعل الثواب و العقاب و الجنة و النار و أنصب اهل بيتك علماً للهداية» «۱» بخاطر تو زمین را پایین نگهداشته و آسمان را بلند کرده‌ام، یعنی (نظام فعلی جهان آفرینش را، به احترام تو به اینصورت در آورده و) آب را جاری ساخته‌ام.

ثواب، عقاب، بهشت و جهنم را بخاطر تو قرارداده، و اهل بیت را نشانه و پرچم هدایت، نصب کرده‌ام.

۳- «عَنْ امير المؤمنين عليه السلام: «فلما خلق الله تعالى نور نبينا محمد صلى الله عليه و آله بقى ألف عام بين يدي الله عز وجل واقفاً

یَسْبَحُه و یَحْمَدُه و الْحَقُّ تَبَارَكَ و تَعَالَى یَنْظُرُ إِلَیْهِ و یَقُولُ یَا عَبْدِی أَنْتَ الْمَرَادُ و الْمُریدُ و أَنْتَ خَیْرَتِی مِنْ خَلْقِی و عَزَّتِی و جَلَالِی. لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَکَ: مِنْ أَحَبِّكَ أَحَبُّتُهُ و مِنْ أَبْغَضِّكَ أَبْغَضْتُهُ» (۲)

امیرمؤمنان علی علیه السلام ضمن حدیثی می‌فرماید: وقتی که خداوند نور پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله را آفرید هزار سال در برابر خدای عزوجل ماند تسبیح و تحمید خدا می‌کرد، و خدای تبارک و تعالی به او نظر می‌کرد و می‌فرمود: «ای بنده من! تویی مراد و مرید و تویی برگزیده شده از مخلوقاتم، قسم به عزت و جلالم: اگر تو نبودی من فلکها را نمی‌آفریدم، هر کس تو را دوست دارد، دوستش دارم و هر کس تو را دشمن دارد، دشمنش دارم.» «ورد فی الحدیث القدسی: لولاکما ما خلقت الأفلاک» (۳)

به محمد و علی صلوات الله علیهما فرمود: «اگر شما دو تا نبودید من فلکها را نمی‌آفریدم.» در این باره روایات زیادی از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۴۳

وارد شده مانند «حدیث کساء» و غیره، دلیل آن است، که همه مخلوقات به خاطر اینها آفریده شده، از جمله آنها، (آب) است آبی که در کربلا برای علت آفرینش خود مضایقه و تحریم کردند.

الحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و الشکر علی نعمائه کلها، لا سیما علی أن وفقنی لإتمام هذه المجموعة الصغیره، التي أسئل الله أن يجعلها لی ذخرًا لیوم فقری و فاقتی، و یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من أتى الله بقلب سلیم و الصیلموه و السلام علی سید الأنبیاء و المرسلین و علی آله الطیبین الطاهرین لا- سیما علی آخرهم و قائمهم مولانا و صاحبنا بقیة الله الأعظم، الحجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف، أبی و أمی و نفسی و أهلی لتراب مقدمه الفداء آمین یارب العالمین قد وقع الفراغ من تسویدها و تنظیمها و تسبیحها و کتابتها فی یوم الأحد، یوم «الأربعین» من صفر المظفر من شهور سنة ۱۴۲۴ هجرية قمرية، الموافق ۲۳ / ۱ / ۱۳۸۳ هجرية شمسية فی بلدة قم المقدسة. در روز بیستم ماه صفر روز (اربعین حسینی علیه السلام) ۱۴۲۴ هجری قمری موافق با ۲۳ فروردین سال ۱۳۸۳ هجری شمسی در جوار کریمه اهل بیت عصمت علیهم السلام حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در شهر مقدس قم به پایان رسید.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۴۴

«مصادر و مآخذ»

«کتابهائی که، بی واسطه یا با واسطه مورد استفاده قرار گرفته است)

۱- آفتاب درخشان در مباهله نصارا: محمد احمد آبادی معروف به طیب زاده.

۲- آیا و چرا: محمد امینی گلستانی.

۳- اتحاف السائل بمالفاطمة من المناقب: العلامة محمد عبد الرؤف المناوی (۱۰۳۱ ق).

۴- إثبات الوصية: علی بن حسین مسعودی (۳۴۶ ق).

۵- احقاق الحق: قاضی نورالله شوشتری.

۶- ارشاد القلوب: ابو محمد حسن بن علی بن محمد دیلمی (و ۷۷۱ ق).

۷- ارشاد: محمد بن محمد بن نعمان بن عکبری «شیخ مفید» (و ۴۱۳ ق).

۸- أسد الغابة فی معرفة الصحابة: ابوالحسن علی بن ابی الکرّم ابن اثیر (۶۳۰ ق).

۹- اصول کافی: محمد بن یعقوب کلینی.

۱۰- إعلام الوری بأعلام الهدی: ابو علی مفضل بن الحسن طبرسی (و ۵۴۸ ق).

۱۱- إكمال الدین و اتمام النعمة: شیخ صدوق.

۱۲- الأئمة الإثنا عشر: شمس الدین محمد بن طولون (و ۹۵۳ ق).

- ۱۳- الإبانة: ابن بطة.
- ۱۴- الإتحاف بحب الأشراف: شبراوی شافعی (و ۱۰۳۱ ق).
- ۱۵- الإحتجاج: احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی (و ۵۸۸ ق).
- ۱۶- الإختصاص: ابو عبدالله محمد بن نعمان عکبری شیخ مفید (و ۴۱۳ ق).
- ۱۷- الإستیعاب فی معرفة الأصحاب: ابو عمر یوسف ابن عبدالبرنمری قرطبی مالکی (و ۴۶۳ ق).
- از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۴۵
- ۱۸- الإصابة فی تمييز الصحابة: ابوالفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی (و ۸۵۲ ق ۱۹ - ۲۰- الإقبال: ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن طاووس (و ۶۶۴ یا ۶۶۸).
- ۲۱- الإکتفاء مغازی رسول الله صلی الله علیه و آله والخلفاء: الکلاعی.
- ۲۲- الإمام علی: أحمد رحمانی همدانی.
- ۲۳- الإمام علی: عبد الفتاح عبد المقصود.
- ۲۴- الإمامة و السياسة: ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبة دینوری (و ۲۷۶ ق).
- ۲۵- الإنباء بانباء الأنبياء: القاضی القضاعی.
- ۲۶- الإنتصار: شیخ علی الکورانی العاملی.
- ۲۷- الأنوار: ابوالحسن البکری استاد شهید ثانی.
- ۲۸- الأنوار النعمانیة: سید نعمه الله جزائری (و ۱۱۱۲ ق).
- ۲۹- الأنوار العلویة: جعفر التقدی.
- ۳۰- الإيضاح: فضل بن شاذان نیشابوری (و ۲۶۰ ق).
- ۳۱- البحر الزخار: احمد بن یحیی بن مرتضی (و ۸۴۰ ق).
- ۳۲- البدایة و النهایة: ابوالفداء ابن کثیر دمشقی (و ۷۷۴ ق).
- ۳۳- البدء و التاریخ: مطهر بن طاهر المقدسی (متوفای ۳۵۵ قمری).
- ۳۴- التتمة فی تواریخ الأئمة: سید تاج الدین بن احمد حسینی عاملی (قرن ۱۱).
- ۳۵- التاریخ الإسلامی: محمد هادی یوسفی.
- ۳۶- التاریخ السیاسی و الحضری: دکتر عبد العزیز سالم.
- ۳۷- التنبیه و الإشراف: مسعودی.
- ۳۸- التنبیه و الرد علی اهل الأهواء و البدع: محمد بن احمد بن شافعی الملطی.
- ۳۹- التحفة اللطیفة فی تاریخ المدینة المنورة: السخاوی (و ۹۰۲ ق).
- ۴۰- التعریف فی الأنساب: الأشعری القرطبی.
- ۴۱- التقرب التهذیب: ابن حجر عسقلانی.
- ۴۲- الثقات: محمد بن حبان بن احمد بن ابی حاتم تمیمی البستی (و ۳۵۴ ق).
- از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۴۶
- ۴۳- الجامع الصحیح (سنن ترمذی): ابو عیسی محمد بن سوره ترمذی (و ۲۷۹ ق)
- ۴۴- الجرح و التعذیل: عبد الرحمن بن ابی حاتم.

- ۴۵- الجمع بین الصّحیحین: حمیدی.
- ۴۶- الجمل: شیخ مفید.
- ۴۷- الجوهره فی نسب الامام علی بن ابی طالب: ابی بکر انصاری تلمسانی بری.
- ۴۸- الجواب علی نسبة الهجوم الی الصّحابة:
- ۴۹- الحدائق الوردیة: ابوالحسن حسام الدین حمید بن احمد المحلّی (و ۶۵۲ ق).
- ۵۰- الخصال: ابن بابویه قمی شیخ صدوق.
- ۵۱- الخطط المقریزيّة: (المواعظ و الاعتبار) تقی الدین المقریزی (و ۸۴۵ ق).
- ۵۲- الدّر المنثور: الأدبیة زینب بنت یوسف فواز العاملی.
- ۵۳- الدّر المنثور فی التفسیر بالمأثور: عبد الرحمن سیوطی (و ۹۱۱ ق).
- ۵۴- الدّولة العریثیة: دکتر عبدالعزیز سالم.
- ۵۵- الدّیاج علی مسلم: جلال الدین سیوطی.
- ۵۶- الدّیموقاطیة أبدأ: خالد محمد خالد.
- ۵۷- الدّریة الطاهرة: ابی بشر محمد بن حماد انصاری الدولابی.
- ۵۸- الأربعین: شیخ الماحوذی
- ۵۹- الأربعین: محمد طاهر قمی شیرازی.
- ۶۰- الرّسائل الاعتقادیة: الخواجوئی.
- ۶۱- الرّسائل العشر: شیخ طوسی.
- ۶۲- الرّوض الفائق: محمود بن عمر جار الله زمخشری. (و ۵۳۸ ق)
- ۶۳- الرّیاض النّضرة فی مناقب العشرة: ابوجعفر أحمد بن عبد الله الطبری (و ۶۹۴ ق).
- ۶۴- السّقیفة: للجوهری.
- ۶۵- السّقیفة: محمد رضا المظفر.
- ۶۶- السّیدة فاطمة الزّهراء علیها السلام: دکتر بیومی مهران.
- از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۴۷
- ۶۷- السّیرة النبوة: أبو الفداء اسماعیل ابن کثیر الدمشقی (و ۷۴۷ ق).
- ۶۸- السّیرة النبویة: ابن حبان البستی.
- ۶۹- السّیرة: أبو اسحق.
- ۷۰- السّیرة الحلبيّة: علی بن برهان الدین حلبی شافعی (و ۱۰۴۴ ق).
- ۷۱- الشّافی: سیّد مرتضی.
- ۷۲- الشّافی: ابن حمزة زیدی (و ۶۱۴ ق).
- ۷۳- الشّجرة النبویة فی نسب خیر البریة: امام جمال الدین المقدسی (م ۹۰۹).
- ۷۴- الشّرح والأبانه علی أصول السّیئة والدّیانة: عبید الله بن محمد بن حمدان العکبری ۷۵- الشّفاء بتعریف حقوق المصطفی: القاضي عیاض.
- ۷۶- الصّدیق ابوبکر: محمد حسنین هیکل.

- ۷۷- الصّراط المستقیم: علی بن محمّد بن یونس البیاضی العاملی.
- ۷۸- الطّرائف: سیّد ابن طاووس (و ۶۶۴ ق)
- ۷۹- الطّبقات الکبری: ابو محمد بن سعد بن منیع بصری الزهری (و ۲۳۰ ق) ۸۰- ۸۱- العدد القویة: الحلّی.
- ۸۲- العقد الثّمین فی أخبار البلد الامین: الحسینی الفاسی المکی.
- ۸۳- العقد الفرید: ابو عمراحمّد بن محمد ابن عبد ربه اندلسی (و ۳۲۷ ق).
- ۸۴- العمدة: ابي الحسين يحيى ابن الحسن بن الحسين بن علي بن محمد بن البطريق الأسدي.
- ۸۵- العوالم (عوالم العلوم): البحرانی ج ۱۱.
- ۸۶- العوالم موسوعة آل النّبی: دکتر عائشة بنت الشّاطی.
- ۸۷- الغارات: ابراهیم بن محمد الثّقفی.
- ۸۸- الغدير: علّامه أمینی.
- ۸۹- الفتح المبین: زینی دحلان.
- ۹۰- الفتوح: ابن أعثم.
- از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۴۸
- ۹۱- الفرق بین الفرق: عبدالقاهر اسفرائنی بغدادی (و ۴۲۹ ق).
- ۹۲- الفصول المهمّة فی معرفة احوال الأئمّة علیهم السلام: علی بن محمد بن احمد مغربی مالکی ابن صبّاغ المالکی (و ۸۵۵ ق).
- ۹۳- الفضائل: شاذان بن جبرئیل القمی نزیل المدینة المنورة (و ۶۶۰ ق).
- ۹۴- الفضائل (فضائل الصّحابة): أحمد بن حنبل.
- ۹۵- الفضائل: سمعانی.
- ۹۶- القدسیات: از علماء جمهور.
- ۹۷- القرآن مجید.
- ۹۸- الکامل: علی بن ابی الکرّم الشّیبانی ابن أثير الجزری (و ۶۳۰ ق).
- ۹۹- الکامل المنیر:
- ۱۰۰- الکامل: عبد الله بن عدی.
- ۱۰۱- الکشکول فیما جرى علی آل الرّسول: سید حیدر بن علی الحسینی آملی (قرن ۸)
- ۱۰۲- الکوکب الدّرّی: محمد مهدی مازندرانی.
- ۱۰۳- اللّهوف: سیّد ابن طاووس.
- ۱۰۴- المجمع: ابن المثنی.
- ۱۰۵- المجلی: أحمد بن ابی جمهور الأحسائی.
- ۱۰۶- المحاسن المجتمعة فی الخلفاء الأربعة: الصّفوری الشّافعی.
- ۱۰۷- المحلی: علی بن حزم (و ۴۵۶ ق).
- ۱۰۸- المختصر فی اخبار البشر: عماد الدین أبوالفداء (و ۷۳۲ ق).
- ۱۰۹- المراجعات: سید عبد الحسين شرف الدین (و ۱۳۷۷ ق).
- ۱۱۰- المرتضى: أبو الحسن النّدوی.

- ۱۱۱- المسئلة الباهرة فى تفضيل الزهراء الطاهرة.
- ۱۱۲- المستجاد من كتاب الإرشاد: حسن بن مطهر علامه الحلى (و ۷۲۶ ق).
- ۱۱۳- المسترشد: الطبرى.
- از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۴۹
- ۱۱۴- المشتبه: الذهبى.
- ۱۱۵- المصنف تاريخ الإسلام: ذهبى.
- ۱۱۶- المصنف: عبد الزقاق بن همام صنعانى (و ۲۱۱ ق).
- ۱۱۷- المعارف: ابن قتيبة الدينورى.
- ۱۱۸- المعجم الأوسط: طبرانى چاپ رياض.
- ۱۱۹- المعجم الكبير: لسليمان بن أحمد بن ايوب لخمى الطبرانى.
- ۱۲۰- المغنى: قاضى ابوالحسن عبدالجبار اسد آبادى (و ۴۱۵ ق).
- ۱۲۱- الملل والنحل: محمد بن عبدالكريم بن ابى بكر شهرستانى.
- ۱۲۲- المناظرة و المعارضة فى رد الزرافضة: شيخ عبدالله بن فارس تازى مغربى.
- ۱۲۳- المنتقى من منهاج الاعتدال: ذهبى.
- ۱۲۴- المنجد: أحمد سياح.
- ۱۲۵- المواهب اللدنية: القسطلانى.
- ۱۲۶- النص و الاجتهاد: سيد عبدالحسين شرف الدين عاملى (و ۱۳۷۷ ق).
- ۱۲۷- النظام السياسى: مرتضى رضوى ..
- ۱۲۸- الوافى بالوفيات: صلاح الدين بن آبيك صفدى (و ۷۶۴ ق).
- ۱۲۹- الوسيط: للواحدى.
- ۱۳۰- الهجوم إلى الصحابة:.
- ۱۳۱- الهجوم على بيت فاطمة عليها السلام: عبد الزهراء مهدى.
- ۱۳۲- الهداية الكبرى: حسين بن حمدان الخصيبى. (و ۳۳۴ ق)
- ۱۳۳- اليقين فى امره أمير المؤمنين ۳: ابوالقاسم سيد بن طاووس (و ۶۶۴ يا ۶۶۸ ق)
- ۱۳۴- امام المتقين: استاد عبد الرحمن شرقاوى.
- ۱۳۵- النظام السياسى: سيد مرتضى رضوى.
- ۱۳۶- النهاية فى غريب الحديث و الأثر: ابوالسعادات مبارك بن محمد جزرى معروف به ابن اثير (و ۶۰۶ ق).
- از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۵۰
- ۱۳۷- أخبار الخلفاء: ابن حبان البستى.
- ۱۳۸- أخبار الدول: (تاريخ القرمانى) (و ۱۰۹۸).
- ۱۳۹- أسد الغابة فى معرفة الصحابة: ابن اثير.
- ۱۴۰- أسباب النزول: واحدى نيشابورى.
- ۱۴۱- أسباب النزول: واقدى.

- ۱۴۲- أسرار الشَّهادة: فاضل دربندی. الإصابة: حافظ أبو أحمد بن حجر العسقلانی.
- ۱۴۳- أعلام النساء: عمر رضا كخالة.
- ۱۴۴- أعيان الشيعة: السيد محسن الأمين العاملي (و ۱۳۷۱ ق).
- ۱۴۵- اقبال الأعمال: سيد بن طاووس.
- ۱۴۶- أمالي: ابن الشيخ.
- ۱۴۷- أمالي: مجمد بن علي بن الحسين بن بابويه «شيخ صدوق» (۳۸۱ ق).
- ۱۴۸- أمالي: ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسي «شيخ طوسي»- (و ۴۶۰ ق).
- ۱۴۹- أمالي: محمد بن محمد بن نعمان عكبري بغدادی «شيخ مفيد» (و ۴۱۳ ق).
- ۱۵۰- أنساب الأشراف: احمد بن يحيى بن جابر بلاذري (و ۲۷۹ ق).
- ۱۵۱- أنوار التنزيل: قاضي بيضاوي.
- ۱۵۲- أهل البيت: توفيق أبو علم.
- ۱۵۳- احقاق الحق: قاضي نورالله شوشتری.
- ۱۵۴- احیاء العلوم: غزالی.
- ۱۵۵- بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الابرار: علامه مجلسی (و ۱۱۱۰).
- ۱۵۶- بشارة المصطفى صلى الله عليه و آله لشيعة المرتضى: أبي جعفر محمد بن ابى القاسم محمد بن علي الطبري (از علمای قرن ۶).
- ۱۵۷- بصائر الدرجات: ابو جعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار (۲۹۰).
- ۱۵۸- بلد الأمين: شيخ ابراهيم كفعمي (و ۹۰۰ ق).
- ۱۵۹- بنات النبي أم ربائبه: سيد جعفر مرتضى العاملي.
- از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۵۱
- ۱۶۰- پند تاريخ: موسى خسروی.
- ۱۶۱- تاج العروس من جواهر القاموس: محمد بن مرتضى الزبيدي (و ۱۲۰۵ ق).
- ۱۶۲- تاج الموالي: الطبرسي.
- ۱۶۳- تاريخ ابن خلدون «العبرو ديوان المبتدأ و الخبر»: عبدالرحمن بن محمد بن خلدون حضرمي مغربي (و ۸۰۸ ق).
- ۱۶۴- تاريخ ابن معين الدوري: يحيى بن معين.
- ۱۶۵- تاريخ اسلام: مهدي پيشوائی.
- ۱۶۶- تاريخ أبي الفداء: (المختصر في اخبار البشر) عماد الدين اسماعيل بن كثير (و ۷۳۲ ق).
- ۱۶۷- تاريخ الأئمة: ابن أبي الثلج البغدادي (و ۳۲۵ ق).
- ۱۶۸- تاريخ أهل البيت: ابن ابى الثلج البغدادي.
- ۱۶۹- تاريخ پیامبر اسلام: دکتر محمد ابراهيم آیتی.
- ۱۷۰- تاريخ فلسفه اسلام: محمد لطفی جمعه.
- ۱۷۱- تاريخ الكامل: ابن اثير.
- ۱۷۲- تاريخ: ابن شحنة.
- ۱۷۳- تاريخ: البناتکی.

- ۱۷۴- تاریخ الخلفاء: جلال الدین سیوطی (و ۹۱۱ ق).
- ۱۷۵- تاریخ الخمیس فی احوال انفس نفیس: حسین بن محمد بن الحسن الدیار بکری (و ۹۸۲ ق).
- ۱۷۶- تاریخ الهجرة النبویة: محمود علی البیلای.
- ۱۷۷- تاریخ بغداد: ابوبکر احمد بن خطیب بغدادی (و ۴۶۳ ق).
- ۱۷۸- تاریخ: حاکم نیشابوری.
- ۱۷۹- تاریخ دمشق: ابن عساکر (و ۵۷۳ ق).
- ۱۸۰- تاریخ دولة العریئة: دکتر عبد العزیز سالم.
- ۱۸۱- تاریخ الأمم والملوک: (تاریخ طبری) ابوجعفر محمد بن جریر طبری (و ۳۱۰ ق)
از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۵۲
- ۱۸۲- تاریخ المدینة المنورة: ابو زید عمر بن شبنه شمیری بصری (و ۲۶۲ ق).
- ۱۸۳- تاریخ یعقوبی: احمد بن جعفر بن وهب بن واضح (و ۲۵۴ ق).
- ۱۸۴- تأویل الآیات: شرف الدین الحسینی أسترآبادی.
- ۱۸۵- تبصرة العوام: الرّازی.
- ۱۸۶- تبصیر المنتبه بتحریر المشتبه: العسقلانی.
- ۱۸۷- تتمّة المختصر: ابن الوردی.
- ۱۸۸- تثبیت الإمامة:
- ۱۸۹- تجارب السلف: النخجوانی.
- ۱۹۰- تحریف شناسی عاشورا: داود الهامی.
- ۱۹۱- تحف العقول: أبی محمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه الحرّانی.
- ۱۹۲- تذکره الحفاظ: ذهبی.
- ۱۹۳- تذکره الخواص: یوسف بن فرغلی بن عبدالله بغدادی حنفی سبط ابن جوزی.
- ۱۹۴- تذکره الفقهاء: علامه هندی.
- ۱۹۵- تراجم سیدات بیت النبوة: عائشه بنت الشاطی.
- ۱۹۶- تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد ۹: صحابه از دید گاه نهج البلاغه.
- ۱۹۷- تظلم الزّهراء علیها السلام: محمد مهدی مازندرانی.
- ۱۹۸- تفسیر البرهان: منسوب امام حسن العسکری علیه السلام.
- ۱۹۹- تفسیر الدر المنثور: سیوطی.
- ۲۰۰- تفسیر الصّافی: فیض کاشانی.
- ۲۰۱- تفسیر الجواهر: طنطاوی.
- ۲۰۲- تفسیر روح المعانی: آلوسی.
- ۲۰۳- تفسیر طبری: (جامع البیان) محمد بن جریر.
- ۲۰۴- تفسیر العیاشی: ابونصر محمد بن مسعود السّلمی العیاشی (و ۳۲۰ ق).
- ۲۰۵- تفسیر الکشف و البیان فی تفسیر القرآن: ثعلبی.

- از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۵۳
- ۲۰۶- تفسیر کنز الدقائق: محمد المشهدی.
- ۲۰۷- تفسیر: ابوالقاسم فرات بن ابراهیم الکوفی (معاصر کلینی).
- ۲۰۸- تفسیر قرطبی (جامع البیان): القرطبی.
- ۲۰۹- تفسیر قمی: علی بن ابراهیم قمی (و ۳۰۷ ق).
- ۲۱۰- تفسیر کبیر: فخر رازی (و ۶۰۶ ق).
- ۲۱۱- تفسیر کشاف: جار الله زمخشری.
- ۲۱۲- تفسیر مجمع البیان: شیخ طبرسی.
- ۲۱۳- تفسیر المنار: شیخ محمد عبده مصری.
- ۲۱۴- تفسیر المیزان: علامه طباطبائی.
- ۲۱۵- تفسیر نور الثقلین: عبدعلی بن جمعه عروزی الحویزی (و ۱۱۱۲ ق).
- ۲۱۶- تفسیر نمونه: جمعی از نویسندگان.
- ۲۱۷- تقریب المعارف: أبو الصلاح الحلبي (و ۴۴۷ ق).
- ۲۱۸- تقویم البلدان: عماد الدین أبو الفداء.
- ۲۱۹- تلخیص الشافی: شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی (و ۴۶۰ ق).
- ۲۲۰- تلفیح فهوم أهل الأثر: ابن جوزی.
- ۲۲۱- تنزیه الأنبیاء: سید مرتضی علم الهدی.
- ۲۲۲- تواریخ النبی و الال: التستری.
- ۲۲۳- توضیح المشتبه: ابن ناصر الدین الدمشقی.
- ۲۲۴- تهذیب التهذیب: العسقلانی.
- ۲۲۵- تهذیب الأسماء: النووی.
- ۲۲۶- تهذیب الکمال فی أسماء الرجال: الحافظ جمال الدین المزی.
- ۲۲۷- تهذیب سیر أعلام النبلاء: الذهبی.
- ۲۲۸- تهذیب: شیخ طوسی.
- ۲۲۹- جامع الأحادیث الکبیر: سیوطی.
- از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۵۴
- ۲۳۰- جامع الصغیر: جلال الدین سیوطی (و ۹۱۱ ق).
- ۲۳۱- جامع أحادیث الإمام المهدي: علی الکورانی العاملی.
- ۲۳۲- جامع الأصول: ابن اثیر.
- ۲۳۳- جلاء العیون: سید عبدالله شبر (و ۱۲۴۲ ق).
- ۲۳۴- جمهرة الأنساب: ابن فندق.
- ۲۳۵- جمهرة أنساب العرب: ابن حزم محلّی اندلسی (و ۴۵۶ ق).
- ۲۳۶- جواهر المطالب: الباعونی الشافعی.

- ۲۳۷- جنّات الخلود: خاتون آبادی.
- ۲۳۸- جنّة العاصمه: مير جهانی.
- ۲۳۹- جواهر المطالب: الباعونی الشّافعی.
- ۲۴۰- حبيب السّیر: غياث الدين البلخي (خواندمیر).
- ۲۴۱- حديقه الشّيعه: محقق اردبیلی (و ۹۳۳ ق).
- ۲۴۲- حلیه الألیاء: حافظ أبو نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی (و ۴۷۰ ق).
- ۲۴۳- حیات امیر المؤمنین علی لسانه: محمد محمدیان.
- ۲۴۴- حیاة الحیوان: دمیری.
- ۲۴۵- حیات الصّحابة: محمّد یوسف الکاندهلوی.
- ۲۴۶- حیوة القلوب: مجلسی.
- ۲۴۷- خصائص الأئمّة: سیّد رضی.
- ۲۴۸- خلفاء محمد صلی الله علیه و آله: مصطفی غالب چاپ بیروت.
- ۲۴۹- دائرة المعارف: فرید وجدی.
- ۲۵۰- درر السّمط فی خبر السّبط: ابن الأبار.
- ۲۵۱- دلائل الإمامة: ابو جعفر محمد بن جریر بن رستم طبری (از اعلام قرن چهارم).
- ۲۵۲- دلائل النّبوة: حافظ أبو نعیم اصفهانی.
- ۲۵۳- دلائل النّبوة: ابن فهد حلّی.
- از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۵۵
- ۲۵۴- دمعۃ الساکبة: البههانی.
- ۲۵۵- ذخائر العقبی: احمد بن عبدالله طبری (و ۶۹۴ ق) محبّ الطّبری.
- ۲۵۶- ذریعة النجاة: گرمودی.
- ۲۵۷- رجال کشی: ابو جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی کشی (۴۶۰ ق).
- ۲۵۸- رسائل اعتقادیة: خواجوی.
- ۲۵۹- روضة المناظر: محمد بن شحنة در حاشیه الكامل.
- ۲۶۰- روضة الواعظین: محمّد بن علی بن أحمد الفتال النّیشابوری المعروف بابن الفارسی بحار ۱/ ۸ و ۹ (و ۵۰۸ ق).
- ۲۶۱- روضة الاحباب: (تاریخ البناکتی) البناکتی.
- ۲۶۲- سبل الهدی و الرّشاد: الصّالحی الشّامی.
- ۲۶۳- سرگذشتهای تلخ و شیرین قرآن: غلامرضا نیشابوری.
- ۲۶۴- سرائر: ابن ادريس.
- ۲۶۵- سرچشمه حیات: محمد امینی گلستانی.
- ۲۶۶- سمط النّجوم العوالی: العصامی المکی.
- ۲۶۷- سلیم بن قیس الهلالی: (و ۹۰ ق)
- ۲۶۸- سنن ابن ماجه: ابو عبدالله محمد بن یزیدقزوینی ابن ماجه (و ۲۷۵ ق).

- ۲۶۹- سنن أبی داوود: ابو داود سلیمان بن اشعث سجستانی الأزدی (و ۲۷۵ ق).
- ۲۷۰- سنن البیهقی: (السنن الکبری) ابوبکر احمد بن حسین علی بیهقی (و ۴۵۸ ق).
- ۲۷۱- سنن: دارمی.
- ۲۷۲- سنن: ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب بن علی بن بحر نسائی (و ۲۷۹ ق).
- ۲۷۳- سیر أعلام النبلاء: شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذّهبی (و ۷۴۸ ق).
- ۲۷۴- سیره عمر بن الخطاب: التاجی.
- ۲۷۵- سیره: ملّا.
- ۲۷۶- سیره الأئمة الإثنی عشر علیهم السلام: هاشم معروف الحسینی ..
از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۵۶
- ۲۷۷- سیره النبویة: ابو الفداء اسماعیل ابن کثیر (و ۷۴۷ ق).
- ۲۷۸- سیره النبویة: ابو محمد عبدالملک بن هشام بن ایوب حمیری (و ۲۱۸ ق).
- ۲۷۹- سیره النبی و أصحابه: الحافظ المقدسی الجماعلی.
- ۲۸۰- شرح أصول کافی: مولی صالح مازندرانی.
- ۲۸۱- شرح الأخبار: قاضی نعمان مغربی (و ۳۶۳ ق).
- ۲۸۲- شرح الأسماء الحسنی: ملّا هادی سبزواری.
- ۲۸۳- شرح المواهب اللدنیة: الزرقانی (و ۱۱۲۲).
- ۲۸۴- شرح بهجة المحافل: الأشخر الیمنی.
- ۲۸۵- شرح تجرید: قوشچی.
- ۲۸۶- شرح صحیح مسلم: التّوی.
- ۲۸۷- شرح نهج البلاغة: عبدالحمید بن ابی الحدید معتزلی شافعی (و ۶۵۶ ق).
- ۲۸۸- شرف المصطفی: واعظ.
- ۲۸۹- شرف النبوة: ابوسعّد.
- ۲۹۰- شرف النبی: خرکوشی.
- ۲۹۱- شفاء صدور الناس: .. شرفی الأهنومی.
- ۲۹۲- شمس الضحی: سید مرتضی المرعشی.
- ۲۹۳- شمع جمع: فؤاد.
- ۲۹۴- شهیرات النساء:.
- ۲۹۵- شیخ المضیرة: شیخ محمود ابوالریة دار المعرف مصر ..
- ۲۹۶- صبح الأعشی: القلقشندی.
- ۲۹۷- صحابة از دیدگاه نهج البلاغة: داود الهامی.
- ۲۹۸- صحیح: ابوداود.
- ۲۹۹- صحیح بخاری ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری جعفی (و ۲۵۶ ق).
- از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۵۷

- ۳۰۰- صحیح: ترمذی.
- ۳۰۱- صحیح مسلم: ابوالحسن مسلم بن ابن حجاج قشیری نیشابوری (و ۲۵۶ ق).
- ۳۰۲- صحیفه الرضا علیه ال سلام:
- ۳۰۳- صفوة الصفوة: جمال الدین ابوالفرج ابن جوزی (و ۵۹۷ ق)
- ۳۰۴- صواعق المحرقة: ابن حجر هیثمی مکی (و ۹۷۳ ق).
- ۳۰۵- طرح التریب: أبوزرعة العراقی.
- ۳۰۶- عقائد النسفی: عمر النسفی.
- ۳۰۷- علل الشرائع: ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (و ۳۸۱ ق) صدوق.
- ۳۰۸- علم الیقین: فیض کاشانی.
- ۳۰۹- علی و ما لقیه من صحابه رسول الله ۹:
- ۳۱۰- عمر بن الخطاب: استاد عبد الکریم الخطیب
- ۳۱۱- عمدة الطالب: یحیی بن حسن اسدی حلّی معروف به ابن البطریق (و ۸۵۵ ق).
- ۳۱۲- عوالم العلوم: شیخ عبدالله بحرانی اصفهانی از شاگردان علامه مجلسی.
- ۳۱۳- عوالی اللّثالی: محمد بن ابراهیم بن أبی جمهور الشّیبانی الأحسانی.
- ۳۱۴- عون المعبود: عظیم آبادی.
- ۳۱۵- عین الحیوة: مجلسی.
- ۳۱۶- عیون الأثر: ابن سید الناس.
- ۳۱۷- عیون أخبار الرضا علیه السلام: ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی صدوق
- ۳۱۸- غرر الأخبار و درر الاثار: أبی محمد الحسن بن محمد الدیلمی.
- ۳۱۹- غریبین: عبیده الهروی
- ۳۲۰- غوالی اللّثالی: محمد بن ابراهیم بن أبی جمهور الشّیبانی الأحسانی.
- ۳۲۱- الغیبة: محمد بن ابراهیم النعمانی ابن ابی زینب (از اعلام قرن چهارم).
- ۳۲۲- فاطمة الزهراء من المهد الی اللحد: سید محمد کاظم قزوینی.
- ۳۲۳- فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله: عمر أبو النصر.
- از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۵۸
- ۳۲۴- فاطمة الزهراء و الفاطمیون: العقاد.
- ۳۲۵- فتح الباری فی شرح صحیح البخاری: ابن حجر العسقلانی (و ۸۵۲ ق).
- ۳۲۶- فتوح البلدان: احمد بن یحیی بن جابر بلاذری (و ۲۷۹ ق).
- ۳۲۷- فجر الإسلام: أحمد أمين
- ۳۲۸- فرائد السّمطین: ابراهیم بن محمد الجوینی الخراسانی (و ۷۳۰ ق).
- ۳۲۹- فرحة الغری: عبدالکریم بن طاووس.
- ۳۳۰- فروع کافی: محمد بن یعقوب کلینی.
- ۳۳۱- فصول المختارة: سید مرتضی.

- ۳۳۲- فضائل الخمسة: سيد مرتضى الحسينى فيروز آبادى (و ۱۳۶۹ ق).
- ۳۳۳- فضائل: ابوالفضل سيدالدين شاذان بن جبرائيل قمى (و ۶۶۰ ق).
- ۳۳۴- فضائل الصحابة: أحمد بن حنبل.
- ۳۳۵- فيض القدير فى شرح جامع الصغير: للمناوى.
- ۳۳۶- قاموس المحيط: محمد بن يعقوب فيروز آبادى شيرازى (و ۸۱۷ ق).
- ۳۳۷- قرب الإسناد: أبى جعفر محمد بن عبدالله بن جعفر الحميرى قمى (و ۲۹۰ ق) ۳۳۸- قصص الأنبياء: سيد نعمه الله جزائرى.
- ۳۳۹- قصص الأنبياء: للسيد أبى الرضا فضل الله الزاوندى.
- ۳۴۰- كامل الزيارة: ابن قولويه.
- ۳۴۱- كامل بهائى: عمادالدين الطبرى (از علمای قرن هفتم).
- ۳۴۲- كبريت احمر: بيرجندى.
- ۳۴۳- كتاب: ابن البيع.
- ۳۴۴- كتاب: ابن خالويه لغوى.
- ۳۴۵- كتاب اربعين: ابو صالح المؤذن.
- ۳۴۶- كتاب الروضة فى المعجزات والفضائل: قال المجلسى: لبعض علمائنا ۱/ ۱۴.
- ۳۴۷- كتاب المغازى: واقدى
- از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۵۹
- ۳۴۸- كتاب محمد بن العباس ماهيار.
- ۳۴۹- كتاب النسوى: النسوى.
- ۳۵۰- كتاب يوم انحدر الجمل .. من السقيفة: نبيل فياض.
- ۳۵۱- كشف الأستار عن مسند البزار: على بن ابى بكر الهيثمى (و ۸۰۷ ق)
- ۳۵۲- كشف الحق: علامة حلى.
- ۳۵۳- كشف الخفاء: العجلونى.
- ۳۵۴- كشف الغمّة فى معرفة الأئمة: على بن عيسى الإربلى.
- ۳۵۵- كشف اللثام: فاضل هندى.
- ۳۵۶- كشف المحجّة لثمره المهجّة: رضى الدين ابوالقاسم على بن موسى بن جعفر بن طاووس حسنى (و ۶۶۴ ق).
- ۳۵۷- كشف اليقين: علامة حلى.
- ۳۵۸- كفاية الأثر فى التّصوّل على الأئمة الإثنى عشر: على بن محمد الخزاز القمى.
- ۳۵۹- كفاية الأصول: آخوند خراسانى.
- ۳۶۰- كفاية الطالب فى مناقب على بن ابيطالب: محمد بن يوسف بن محمد قرشى گنجى شافعى (و ۶۵۸ ق).
- ۳۶۱- كلمات الإمام الحسين ۷: لجنة الحديث؛ معهد تحقیقات باقرالعلوم ۷.
- ۳۶۲- كنز الدرر: أبوبكر الدوادارى.
- ۳۶۳- كنز الفوائد: ابوالفتح محمد بن على كراچكى (و ۴۴۹ ق).
- ۳۶۴- كنز العمال فى سنن لأقوال والاثار: على بن حسام الدين متقى هندی (و ۹۷۵ ق).

- ۳۶۵- کیمیای سعادت: أبو محمد امام غزالی.
- ۳۶۶- لسان العرب: ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم بن منظور (و ۷۱۱ ق).
- ۳۶۷- لسان المیزان: شهاب الدین ابن حجر عسقلانی (۶۵۲ ق).
- ۳۶۸- لوامع الأنوار: حسینی المؤیدی.
- ۳۶۹- لوامع: خرکوشی.
- از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۶۰
- ۳۷۰- مآثر الإناقه: القلقشندی.
- ۳۷۱- مأه منقبة: ابن شاذان.
- ۳۷۲- مأساة الزهراء: ابراهیم الطرابلسی الحنفی.
- ۳۷۳- مأساة الزهراء: سید جعفر مرتضی عاملی.
- ۳۷۴- مثالب التواصب: ابن شهر آشوب مازندرانی.
- ۳۷۵- مثیر الأحزان: جعفر بن محمد بن نما.
- ۳۷۶- مجلة لواء الإسلام القاهرية.
- ۳۷۷- مجمع: ابن مثنی.
- ۳۷۸- مجمع البحرين: فخر الدین طریحی (۱۰۸۵ ق).
- ۳۷۹- مجمع الزوائد و منبع الفوائد: علی بن ابی بکر هیشمی (و ۸۰۷ ق).
- ۳۸۰- محاکمات الخلفاء: دکتر جواد جعفر الخلیلی.
- ۳۸۱- مختصر التاريخ: ابن الکا زرونی.
- ۳۸۲- مختصر الدول: ابن العربی.
- ۳۸۳- مختصر تاریخ دمشق: ابن منظور.
- ۳۸۴- مختصر جامع بیان العلم:
- ۳۸۵- مختصر منهاج السنه: عبدالله غنیمان.
- ۳۸۶- مدینه المعجز: سید هاشم حسینی بحرانی (و ۱۱۰۷ ق).
- ۳۸۷- مذاهب الإسلامیین:.
- ۳۸۸- مراصد الإطلاع علی الأسماء الأمکنه و البقاع: مختصر معجم البلدان یاقوت حموی ۳۸۹ - ۳۹۰- مروج الذهب و معادن الجواهر: حسین بن علی المسعودی (و ۳۴۶ ق).
- ۳۹۱- مستدرک الصحیحین: ابو عبدالله حاکم نیشابوری (و ۴۰۵ ق).
- ۳۹۲- مستدرک الوسائل: میرزا حسین نوری طبرسی (و ۱۳۲۰ ق).
- ۳۹۳- مسئلتان فی النص علی علی علیه السلام: شیخ مفید.
- ۳۹۴- مسئله الباهره فی تفضیل الزهراء الطاهره:
- از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۶۱
- ۳۹۵- مسند امام رضا ۷: یا (صحیفه الرضاء) شیخ عزیزالله عطاردی.
- ۳۹۶- مسند: أحمد بن شعيب النسائي.

- ۳۹۷- مسند: أحمد ابن حنبل.
- ۳۹۸- مسند: بزاز.
- ۳۹۹- مسند: طیالسی - سلیمان بن داوود بن جارود فارسی بصری.
- ۴۰۰- مسند: موصلی.
- ۴۰۱- مشارق الأنوار فی فوز أهل الإعتبار: الشيخ حسن العدوی الحمزاوی.
- ۴۰۲- مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار: ابوالفضل علی طبرسی (و فات اوائل قرن چهارم ۴۰۳- مشکل الاثار: ابوجعفر طحاوی (۳۲۱ ق)).
- ۴۰۴- مصائب المعصومین: یزدی.
- ۴۰۵- مصابیح الأنوار: سید عبدالله شبر (۱۲۴۲ ق).
- ۴۰۶- مصباح الزائر: سید بن طاووس.
- ۴۰۷- مصباح المتهجد: ابو جعفر محمد بن الحسن شیخ طوسی (و ۴۶۰ ق).
- ۴۰۸- مصباح: شیخ تقی الدین ابراهیم بن علی بن حسن الحارثی العاملی کفعمی.
- ۴۰۹- مطالب السؤل فی مناقب الرسول: محمد بن ابن طلحة الشافعی (و ۶۵۲ ق).
- ۴۱۰- معانی الأخبار: شیخ صدوق.
- ۴۱۱- معجم البلدان: یاقوت حموی.
- ۴۱۲- معرفة القراء الکبار: الذهبی.
- ۴۱۳- معرفة أعلام الحدیث: نیشابوری.
- ۴۱۴- مفاتیح الجنان: عباس قمی.
- ۴۱۵- مفتاح البکاء: مولی صالح براغانی القزوینی.
- ۴۱۶- مفردات القرآن: راغب اصفهانی.
- ۴۱۷- مقاتل الطالبتین: علی بن الحسین أبی الفرج اصفهانی
- ۴۱۸- مقتل الحسین: سید عبدالرزاق موسوی مقرم.
- از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۶۲
- ۴۱۹- مقتل العوالم: شیخ عبدالله بحرانی اصفهانی از شاگردان مجلسی ج ۱۱ بحرانی ۴۲۰- مقتل الحسین: الموفق بن احمد خوارزم معروف به خوارزمی.
- ۴۲۱- مکاتیب الرسول: أحمدی میانجی.
- ۴۲۲- مکارم الأخلاق: رضی الدین أبی نصر حسن بن الفضل الطبرسی (از اعلام قرن ۶).
- ۴۲۳- ملاذ الأخیار: علامه مجلسی دوم.
- ۴۲۴- ملکه اسلام: حاج میرزا خلیل کمره‌ای.
- ۴۲۵- منار الهدی فی النص علی امامة الأئمة الإثنی عشر: الشيخ علی البحرانی.
- ۴۲۶- مناقب الإمام علی بن ابی طالب: ابن مغزلی.
- ۴۲۷- مناقب: ابی المؤید الموفق بن احمد المکی اخطب خوارزم (و ۵۶۸ ق).
- ۴۲۸- مناقب آل ابوطالب: ابوجعفر، رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب.
- ۴۲۹- مناقب العتره: ابن فهد حلی.

۴۳۰- منتخب کنز العمال: علی بن حسام الدین متقی هندی (و ۹۷۵ ق).

۴۳۱- منتخب: شیخ فخرالدین الطریحی (۱۰۸۵ ق).

۴۳۲- منتهی الامال: شیخ عباس قمی.

۴۳۳- من حیات الخلیفه: عمر بن خطاب استاد عبدالرحمن أحمد البکری.

۴۳۴- من لایحضره الفقیه: محمد بن علی بن الحسین بابویه (شیخ صدوق).

۴۳۵- منهاج السنّة: ابوالعباس احمد ابن تیمیّه (و ۷۲۸ ق).

۴۳۶- موسوعه آل النبی: دکتر عائشه بنت الشاطی.

۴۳۷- موسوعه العقاد: العقاد.

۴۳۸- موقّیات: زبیر بن البکار.

۴۳۹- مهذب الزوضه الفیحاء: ابن خیر الله العمری.

۴۴۰- میزان الاعتدال: ذهبی.

۴۴۱- میزان الحکمه: ری شهری.

۴۴۲- مؤتمر علماء بغداد: مقاتل بن عطیّه (و ۵۰۵ ق).

از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۶۳

۴۴۳- موطاء الإمام مالک: مالک بن انس (و ۱۷۹ ق)

۴۴۴- نزل الأبرار: حافظ محمد بن معتمد بدخشانی حارثی.

۴۴۵- نزّهة المجالس: الحافظ أبی عبدالله محمد بن یوسف البلخی الشافعی.

۴۴۶- نسّمات الأسحار: از مصادر، الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام.

۴۴۷- نصیحه الشیعه الإمامیّه: رسول بن محمد.

۴۴۸- نفس المهموم: شیخ عباس محدث قمی.

۴۴۹- نور الأبصار فی مناقب آل النبی المختار: مؤمن بن حسن شبلنجی شافعی.

۴۵۰- نور البراهین: سید نعمه الله الجزائري.

۴۵۱- نوادر: سید فضل الله الراوندی.

۴۵۲- نهاية الإرب: التویری.

۴۵۳- نهاية الإرب فی معرفة أنساب العرب: ابوالعباس احمد بن عبدالله قلقشندی ۴۵۴- نهج البلاغه: ابوالحسن محمد رضی بن حسن

موسوی (شریف رضی).

۴۵۵- نهج الحق و كشف الصدق: حسن بن یوسف مطهر (علّامه حلّی).

۴۵۶- وقعہ الصّفتین: ابوالفضل نصر بن مزاحم المنقری اعطار کوفی (۲۱۲ ق).

۴۵۷- وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه: محمد بن حسن حرّعاملی.

۴۵۸- ینابیع الموده: سلیمان بن شیخ ابراهیم حسینی بلخی قندوزی.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتبع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتبع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

